Marfat.com

Marfat.com

شرح سودی بر حافظ

ترجمہ دکتر عصمت ستارزادہ

۱۵۳۱/۶
کتب خانہ جمیل احمد نستعلیق
ذخیرہ
لاہور پاکستان

جلد چہارم

Marfat.com

87893

۹۰۳۴۳

انتشارات زرین

انتشارات نگاه

انتشارات نگاه/مقابل دانشگاه/خیابان فروردین/ تلفن ۶۴۰۸۹۷۱

انتشارات زرین/خیابان بهار ـ خیابان شهید کارگر (مزین‌الدوله) ـ پلاک ۵۳

شرح سودی بر حافظ

محمد سودی بسنوی

ترجمهٔ دکتر عصمت ستار زاده

چاپ ششم (چاپ دوم زرین و نگاه) ۱۳۷۰

تیراژ ۲۰۰۰ دوره

چاپ ارژنگ

حق چاپ محفوظ

Marfat.com

کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور پاکستان
ذخیره

تقدیم به روح معصوم دخترم

حمیرا!

حمیرای عزیزم - در آن هنگام که برای داشتن یك فرزند و مادر شدن تلاش میکردی و زندگانی شیرین را فقط در وجود بچه میجستی ناگهان تندباد اجل چراغ زندگی‌ات را خاموش کرد هماندم شمع قلب پرازامید منهم کشته شد. آن‌زمان که دست مرگ بیرحمانه گل وجود ترا پرپر کرد آرزوها وشادیهای مراهم همراه امیدهای تو بخاك سپرد. اکنون درماتم تو خون میگریم و زبان حالم باتو سخن میگوید، درهر کاری ودرهرجایی مثل سابق همیشه همراه منی.

دخترعزیز و مهربانم چگونه باور کنم که تو در عین جوانی در آغوش خاك آرمیده‌ای اما من بی‌تو زنده مانده‌ام و زندگانی میکنم.

آه افسوس و هزار افسوس نه ناله های مادر داغدیده‌ات را میشنوی و نه گریه های طفل بی‌مادرت را می‌بینی.

فلك، زین ماتم عظمی عجب شوری بپا کردی، نمیدانم نمیدانم چه‌ها کردی، چه‌ها کردی، چه‌ها کردی. فقط توبشت مادریرا درغم فرزند بشکستی.

حمیرای عزیزم اشکهای گرمیکه بر خاك سرد مزارت میریزم آتش‌قلب مرا خاموش نمیکند اینك این‌اثررا که برای همیشه خواهد ماند بنام تومیکنم وبه روح پاکت تقدیم میدارم تاهروقت که چشمم بنامت بیفتد بگویم:

گر نقش تو از میانه برخاست
اندوه تو جاودانه برجاست
نهایت آرزوی من رسیدن بتو است
مادر داغدیده‌ات

دکتر عصمت ستارزاده

4531/4

Marfat.com

Marfat.com

استدراکات جلد چهارم

ص۲۱۴۲. **دانی آخر که بناکام چه‌خواهد بودن.** به‌ادات مفعولی. ناکام، آنکه به‌کام دل نرسد. مفهوم مصراع: می‌دانی عاقبت ناکام چه خواهد بود می‌دانی آخر به‌ناکام چه می‌رسد.

ص۲۱۴۳. پیرمیخانه همی‌خواند... از خط جام... جامهای شراب بدهفت خط معروف بوده: ۱) خط جور؛ ۲) خط بغداد؛ ۳) خط بصره؛ ۴) خط ازرق، یا خط سیاه، یاخط شب؛ ۵) خط رشك، یا خط خطر؛ ۶) خط کاسه‌گر؛ ۷) خط قرمونیه (عقاید و افکار خواجه، ص۱۷۵). شادروان پژمان نوشته: ۵) خط در شکر یا اشك؛ ۷) خط فرودینه یا مزور (لسان‌الغیب، ص ۵۴۸، چاپ امیرکبیر).

ص۲۱۶۱. **زدر درآوشبستان مامنورکن.** «شبستان: خوابگاه، حرمسرا وآن قسمت از مسجدی بزرگ که دارای سقف می‌باشد.» فرهنگ عمید.

ص۲۱۶۴. **حوالتیم بدان لعل همچو شکرکن.** در (حوالتیم) یای‌وحدت ومیم ضمیر به‌حوالت ملحق شده، یعنی یك‌بار مرا به‌لعل همچو شکرت حواله‌کن.

ص۲۱۶۵. ازآن شمائل والطاف خلق‌خوش که‌تراست. این‌بیت درنسخه‌های‌معتبر از جمله در حافظ قزوینی، قریب، پژمان وانجوی نیست. قافیه هم تکرار شده است، محتوا هم حشوقبیح است.

ص۲۱۶۶. ازاین مزوجه وخرقه.... مزوجه کلاه‌شش ترك آستردار وپنبه‌دوزی شده را گویند.

ص۲۱۶۹. **هان ای‌پسر که پیرشوی پندگوش‌کن.** ای‌پسر، که امیدوارم ودعا می‌کنم به‌پیری برسی وعمر زیاد کنی، پندگوش‌کن. «که پیرشوی» عبارت دعائیه است وبه‌قول شارح حشومليح، آن‌وقت معلوم نیست چرا در شرح گفته «حتی تا زمانی‌که پیرشوی».

ص۲۱۷۶. ازآب دیده برسر آتش... این بیت در اغلب نسخه‌ها نیست وقافیه‌هم مکرر است.

Marfat.com

ص۲۱۷۸. **نقشی برآب می‌زنم ازگریه**.... یعنی گریه‌ی من در حکم نقش‌برآب زدن است ــ می‌دانیم که آب نقش نمی‌پذیرد ونقش برآب زدن بی‌حاصل است. پس نقش روی آب درحکم مجازاست وتحقق نمی‌یابد. بنابراین شاعــر از روی نومیــدی می‌فرماید: تاکی شود قرین حقیقت مجازمن. اظهارات شارح در مورد گریستن ازروی مکر وحیله‌گری «من عندی» است و «ازمعنای بیت دورافتاده».

ص۲۱۸۵. **ای ملامتگو خدارا رومبین وروببین.** یعنی ای‌که ما را سرزنش‌می‌کنی، از آفتاب طرفداری مکن وروــی دلبرما ــ ببین. روی دیدن یعنی جانبداری. شارح دراینجا «من عندی» شرح کرده است.

ص۲۱۸۶. پیش ازاین خاطرنشان شدیم که هندو به‌معنی غلام سیاه است واظهارات شارح اعتبار ندارد.

ص۲۱۸۸. **شراب لعل‌کش وروی مه جبینان بین خلاف مذهب آنان جمال اینان بین.** کمابیش در همه‌ی نسخه‌ها این بیت به‌همین صورت است، ولی نویسنده‌ی این‌سطور نتوانست معنی درستی استخراج کند: منظور از مذهب آنــان چیست و آنان اشاره به‌کیان است؟ شراب لعل‌که مذهب ندارد. درست است دربیت بعدی تعریض به‌صوفیان وجود دارد، ولی چنین طرز بیانی موجه به‌نظر نمی‌رسد. البته دور از خرد است ازشاعر بخواهیم مناسب ذوق ما شعر گفته باشد، ولی دربیان او ودر شیوه‌ی معاصرانش‌هم‌چنین چیزی را ندیده‌ام. البته این مطلب فقط برای توجه اهل فن نوشته شد وهیچ اعتبارو سندیت ندارد.

ص۲۱۸۹. **دماغ وکبر گدایان خوشه‌چینان بین.** معنی خوشه‌چین دروگراست، اما معنی دیگری هم دارد وآن این است که مشتی مردم فقیر، پس‌ازپایان درو یا میوه‌چینی، به‌کشتزارها وباغها می‌روند وخوشه‌هایی را که به‌زمین ریخته، یا درونشده ومیوه‌هایی را که احیاناً برشاخه‌ها رها شده می‌چینند. در ارومیه این‌کاررا پشاری (بروزن‌فشاری) گویند. احتمالا مراد حافظ ازخوشه‌چینان این‌گونه مردمانند. بنابراین باید مطابق تمام نسخه‌های معتبرمیان گدایان وخوشه‌چینان واوعطف باشد وبیان سودی درست نیست، ولو اینکه خوشه‌چین را به‌همان معنی دروگر بگیریم.

ص۲۱۹۶. **مرغ دلم طایریست**... همچنانکه شارح یادآور شده، ایــن غــزل در نسخه‌های معتبر نیست و «به‌کلمات خواجه شباهت ندارد». همچنین غزل بعدی‌بامطلع در **بدخشان لعل اگر**.... درجایی دیده نشد.

ص۲۲۵۱. که **نیست درسرمن جز هوای خدمت او.** هوا به‌معنی میل وآرزوست.

ص۲۲۵۴. **غافل زحفظ جانب یاران خودمشو.** دراینجا مراد از یاران نفس‌متکلم ــ یارــ است ونه‌کسان دیگر. یار عتاب می‌کند، توکه عمری‌است اسیر زلفم‌بوده‌ای، حال روی چون ماه تمام مرا گذاشته‌ای ورفته‌ای دنبال تماشای ماه‌نو؟ این رسم عاشقی نیست. تو باید هوای جانب یاران را داشته‌باشی وآنجا که یاراست از اغیارــ ماه‌نوــ چشم بپوشی.

ص۲۲۵۶. **ازافسر سیامك وترك کلاه‌زو.** سیامك پسر کیومرث است وزو بازای مفتوح یا مضموم پسر تهماسب.

Marfat.com

ص۲۲۰۹. **تکیه براختر شب دزدمکن...** اختر شب دزد همان ستاره‌ی کاروان‌کش است.

ص۲۲۱۰. **بیدقی راند که برد...** یعنی خال‌تو پیاده‌ای شرکت دادکه ماه‌وخورشید را باآن مات کرد.

ص۲۲۲۱. **ای قبای پادشاهی راست بربالای تو.** مخاطب این غزل‌مسلم‌نیست‌واظهار شارح بی‌مأخذ است. اما قرینه نشان می‌دهد باید خطاب به‌شاه شجاع باشد، زیرا: ۱. بیت در رسوم شرع وحکمت... اشاره‌ای به‌اطلاعات فقهی اوست؛ ۲. آب حیوانش‌زمنقار بلاغت می‌چکد، اشاره به‌شاعری ونویسندگی اوست. در میان حکام معاصر حافظ،مورخان این دو صفت را در مورد شاه‌شجاع به‌کار برده‌اند.

ص۲۲۲۶. **تاب بنفشه می‌دهد...** تاب‌دادن یعنی خشمگین کردن و به‌خشم آوردن.

ص۲۲۳۸. **آیا دراین خیال...** آیا ادات استفهام، یعنی واژه‌ی پرسش است. عجبا ادات تعجب وتحسین است.

ص۲۲۴۴. **آن می‌که در سبو...** سبو با سین مهمله است، به‌معنی کوزه‌ی دهان گشاد.

ص۲۲۴۴. **باما سرچه‌داشت بیا ای‌صبا بگو**، این‌مصراع درنسخه‌های موجود چنین است: با ماسرچه داشت زبهر خدا بگو ودرست هم‌همین است، وگرنه قافیه تکرارمی‌شد. بیت بعدی تنها در حافظ قریب دیده می‌شود، اما بیان به‌شیوه‌ی حافظ می‌ماند.

ص۲۲۴۶. **خنك نسیم...** **نسیم** باد بسیار ملایم را گویند. **شمامه** بوی خوش را گویند، نه بوی مطلق‌را. **برخاست** درمورد باد به‌کار می‌رود. **معنبر** یعنی عنبرآگین؛ عنبر از نوعی ماهی به‌دست می‌آید وماده‌ای خوشبوست.

ص۲۲۵۰. **گه جام زرکش گه لعل دلخواه.** شادروان پژمان این مصراع را چنین ترجیح می‌دهد: گه جام زرکش گه کام دل‌خواه. البته این مصراع در نسخه‌ها بسیار مغشوش است. در حافظ جلالی نایینی آمده: گه جام زرکش ازلعل دلخواه، در حافظ قریب آمده: یا جام زرکش باقصه کوتاه.

ص۲۲۶۱. **سبوکشان همه در بندگیش...** سبوکش خدمتکار میخانه وآنکه کارش حمل سبوی می است. معنی بیت می‌شود: خدمتکاران میخانه همگی در بندگی‌پیرمیخانه کمر خدمت بسته بودند، ولی کلاهشان بالای ابربود ولی درعین بندگی پیرمغان سر فخر برآسمان می‌سودند.

ص۲۲۶۲. **شکسته وسمه وبربرگ‌گل...** این مصراع در اغلب نسخه‌ها شکسته کسمه و... آمده. کسمه ساچ یا کسمه تل هنوز هم در ارومیه به‌کار می‌رود ومراد ازآن بخشی از زلف است که به‌صورت چتری برروی پیشانی می‌ریزند. زلف شکستن دراصطلاح حافظ پریشان کردن زلف است.

ص۲۲۸۲. حافظ **چو طالب آمد جامی به‌جان شیرین.** به‌جان شیرین یعنی دربرابر یا دربهای جان شیرین حافظ خواست جامی بستاند وجان شیرین بدهد. جان شیرین‌در اینجا عبارت سوگند نیست.

ص۲۲۸۵. **به‌غیرخال سیاهش که دید به‌دانه.** نشنیده ونخوانده‌ام دانه‌ی به‌را به‌جای اسپند درآتش افکنند. احتمال می‌دهم معنی بیت چنین باشد: **هیچکس** دانه‌ای بهترازخال

Marfat.com

سباهش ندید که به‌جای اسپند برآتش رویش نهند. این اظهار باقید احتیاط تلقی‌شود، چون محتاج تحقیق اهل فن است.

ص۲۲۹۹. **درپای خار هجران افتاده درکشاکش**، یعنی درکنارخارهجران‌افتاده‌ام ودرکشا کشم.

ص۲۳۰۰. این غزل، همچنانکه شارح اظهار داشته، در نسخه‌ها نیست، ولی بر خلاف اظهار وی به‌سبك حافظ است و «به‌کلام خواجه شباهت» دارد.

ص۲۳۰۱. عید است **وموسم گل ساقی بیار باده...** این‌غزل در نسخه‌های معروف نیست.

ص۲۳۰۵. این غزل هم در نسخه‌های معروف نیست. هردو غزل فاقد لطف بیان وعمق معناست.

ص۲۳۱۵. در **ده به‌یاد حاتم طی جام یك‌منی.** شارح می‌فرماید «جام یك منی قدحی را گویند که ظرفیت دومن شراب‌داشته باشد» لابد یك‌نفر هم یعنی دونفر! به‌قول خودش «فتامل».

ص۲۳۴۸. **مفروش به‌باغ ارم ونخوت شداد.** آیا ممکن است اشاره به‌باغ‌ارم‌و صاحب آن باشد؟ آیا باغ ارم در آن‌زمان هم بوده؟ این مطلب محتاج تحقیق است. به‌هرحال، عبارت شارح درمورد بهشت نسیه وغیره بی‌محل است.

ص۲۳۵۰. چون بالش زرنیست... بالش‌زر، کیسه‌های کوچکی‌بود که درآن هشت مثقال زر، معادل دوهزار دینار زر می‌دوختند. بالش‌زردوزی اختراع شارح‌است.خواجه می‌فرماید: چون زرنداریم که اسباب تجمل فراهم کنیم– باخشتی می‌سازیم. درواژه‌های بالش وخشت مراعات نظیر وجود دارد.

ص۲۳۵۵. در **آتش ارخیال رخت دست می‌دهد.** حافظ قریب این بیت‌را ندارد. در بقیه «خیال رخش» آمده، که درستتر است.

ص۲۳۵۸. **تزاول رو یکی لولی بوادی.** در حافظ قزوینی: تزاول‌آن‌روی نهکو بوادی. معنی شده است تواول باید آن روی نیکو را دیده باشی، اما در نسخه‌ی‌ایاصوفیه تر اول روی نکو لولی بوادی، که قریب به‌شرح سودی است، یعنی «روی نکو» شده «رویکی».

ص۲۳۵۸. **به‌پی‌ماچان غرامت بسپریمن.** قزوینی به‌پای ماچان را ایستادن درصف نعال ترجمه کرده است. با اینهمه ترجمه سودی معقول به‌نظر می‌رسد:

ص۲۳۶۸. **پدررا بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی.** آنچه از مفهوم بیت، مخصوصاً مصراع دوم به‌ذهن من می‌رسد با شرح سودی متضاد است: ای یوسف مصری، که سلطنت مشغولت کرد، آخر از حال پدرت پرسشی کن– پس مهر فرزند پدری‌کجا رفت؟ اگر جز این بود، دلیلی برای ذکر اشتغال یوسف وجود نداشت.

ص۲۳۷۱. که **باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.** همچنانکه شارح خاطرنشان شده، این بیت در نسخه‌ها متفاوت است. ظاهرا صورت فعلی اشاره‌ای به‌کشتار تیموراست در خوارزم. آیا محتمل است این غزل ناشی از انفعال ودماغ سوختگی حافظ درمورد حسن ظنش نسبت به‌تیمور وجواب شعر سابقش باشد (خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی)؟

Marfat.com

ص۲۳۷۲. **عیان شدی که بما چیست**... یعنی اگر عمر جاودان وجود داشت در بهای خاکپایش صرف می‌شد.

ص۲۳۸۵. **هر تاره‌موی حافظ در دست زلف شوخی.** در حافظ قزوینی، پژمان وانجوی به‌همین صورت است ودکتر قریب هم به‌همین قیاس تصحیح کرده، ولی در نسخه‌ای که اساس بوده، دردست خیره شوخی آمده: در حافظ جلالی نایینی‌هم «در دست یارشوخیست» آمده. فهم اینکه هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی هم برای من میسر نیست. شاید از قلت تحقیق با نقصان ذوق باشد. به‌هرحال می‌شود هرتارمو در دست یارشوخی باشد واین کنایه از «علائی» ونداشتن فریادرس وافتادن زیردست‌وپای اقسام مقامات از شاه ووزیر وزاهد ومفتی ومحتسب است.

ص۲۳۸۶. **میان مجمع خوبان‌کنی میانداری.** میاندار پهلوانی را گویند که در وسط گود زورخانه ورزش کند ودیگران ازاو تبعیت کنند (فرهنگ عمید). میاندار مجلس یا مجمع نیز کسی است‌که گفتگوها یا کارها را می‌چرخاند. میاندار رامیانجی گفتن «من عندی» است.

ص۲۳۸۷. **مکن عتاب... بکن هرآنچه توانی که جای آن داری.** احتمالامعنی‌بیت چنین باشد: بیش ازاین عتاب وبردلم جور مکن ــ بلکه ــ تا می‌توانی کارهایی‌بکن که جایش است ــ یعنی برازنده‌ی توست.

ص۲۳۸۷. **به‌اختیارات اگر صدهزار تیر جفاست.** تفسیر دیگری هم می‌شودکرد: اگر صدهزار تیر جفا در اختیارت است، همه را به‌قصد جان من خسته در کمان کرده‌ای.

ص۲۳۸۸. **چو ذکر لعل لبش**.... این‌بیت در نسخه‌های معروف نیست. حافظ قریب اصلا این غزل را ندارد. «حدیث باشکراست» را نفهمیدم. می‌شد گفت حدیث یا شکر است؟ یعنی حدیث است یا شکر؟ در هرصورت بیت معیوب است، چون درمصراع اول گفتن‌وشنیدن ذکر شده ودر مصراع دوم فقط بحث دهان به‌میان آمده واین‌مخالف لف ونشر است.

ص۲۴۵۷. بندگان را نه‌به‌وضع دگران می‌داری. صورت دیگرش هم این است: بندگانت را آن‌طور نگه نمی‌داری که دیگران ــ بندگان‌را ــ نگه می‌دارند.

ص۲۴۳۵. **که بیش ازپنج روزی نیست حکم میرنوروزی.** شارح‌معنی‌میرنوروزی را نمی‌دانسته ولاجرم تأویلات بیهوده کرده است. ازآیینهای نوروز در روزگارساسانی یکی این‌بود که شاه شخصی ازعامه‌ی مردم را درایام نوروز به‌جای‌خویش می‌نشاندومدت پنج‌روز فرمانهای او اجرا می‌شد وبااو همچون شاه رفتار می‌کردند. چنین کسی‌را میر نوروزی نامیده‌اند.

ص۲۴۳۴. **چه شکرهاست دراین شهر که قانع شده‌اند.** معنی بیت چنین است:ببین دراین شهر چه شکرها وجود دارد که شاهبازان طریقت را به‌مقام مگس قانع ساخته است!

ص۲۴۳۶. **هرکه مشهور جهان گشت به‌مشکین نفسی.** خوش نفس دربیت تاچو مجمر... صفت جانشین اسم است وهمراه یای نکره. مشکین نفسی مصدر است. ظاهراً آوردن واژه‌هایی با حالتهای دستوری متفاوت به‌صورت قافیه مرسوم بوده است واز عیبهای شعر محسوب نمی‌شده.

Marfat.com

ص۲۴۴۶. **کاروان رفت وتو درخواب...** مراد کاروان عمر است و گـذشت روزگار.

ص۲۴۶۲. **عذرا** به‌معنی دوشیزه وباکره است. عجیب است از سودی که درجلد اول درتفسیر اشهی لناواحلی من قبلةالعذارا این‌واژه را به‌معنی فرزندان دختر ترجمه کرده بود ودراینجا به‌معنی پسر نورس!

ص۲۴۶۵. **کتبت قصه شوقی ومدمعی باکی.** شارح در شرح الفاظ عـربی گاه اهمال کرده است، از جمله دراین مصراع که باید می‌گفت قصه‌ی اشتیاقم را نوشتـم وچشمم گریان است.

ص۲۴۶۸. **اثر نماند زمن بی‌شمایلت.** گفتیم از معنیهای شمایل تصویر وصورت وچهره است. جالب است که سودی در معنی آن می‌نویسد جمع شمال ــ که البته یکی‌از معنیهایش است. ولی در شرحش می‌گوید: ای‌جانان بدون‌شمایلت (در دوری‌رویت)...

ص۲۴۷۵. البته غزال هم بچه‌ی آهوست!

ص۲۴۸۵، تاریخ خانی ربطی به‌تاریخ جلالی یا ملکشاهی ندارد، بلکه منسوب به‌غازان خان است، که تاریخ غازانی هم گویند. البته آن‌هم براساس سال شمسی‌بوده است.

ص۲۵۰۲. **که به‌کوی میفروشان دوهزار جم به‌جامی.** البته خواننده‌ی امروزی نخوبی می‌داند که اظهارات سودی در مورد جمشید وسلیمان هیچ اساس منطقی‌ندارد ومیان این دو نسبتی نیست، بلکه پس از اسلام جمعی از مورخان جعلیاتی دراین باره بافته‌اند. اما جالب است که براساس همان جعلیات حافظ به‌سخافت طبع یا بیان متهم می‌شود!

ص۲۵۰۶. **گراین شراب...** معنی بیت چنین استنباط می‌شود: اگر شراب خام و حریف پخته است، این خام (شراب) از هزار پخته (حریف) بهتر است.

ص ۲۵۰۶. **بگشای‌تیر...** رهاکردن تیررا از کمان گشودن گویند، نیز گشادن وگشاد دادن.

ص ۲۵۱۸. **خیز تا خاطربدان ترك سمرقندی دهیم.** محققان مخاطب این بیت‌را امیرتیمور گورکان می‌دانند.

ص۲۵۲۰. **رهروی باید جهانسوزی نه‌خامی بی‌غمی،** جهانسوز کسی را گویندکه آتش در جهان زند واین لقب تیمور بوده است.

ص۲۵۳۴. **دلم گرفت زسالوس وطبل زیرگلیم.** طبل زیر گلیم‌نهادن معـادل «شترسواری دولا دولا»، یعنی تلاش بیهوده برای پنهان کردن امری. سعدی فرماید: آواز دهل نهان نماند در زیرگلیم وعشق بنهان. علم برافراشتن نشانه از اظهار واعلان امری است.

ص۲۵۲۹. **دیده‌نادیده‌به‌اقبال تو ایمان آورد.** یعنی بااینکه چشم تورا نـدیده، به‌اقبالت ایمان آورد. حافظ هرگز سلطان احمد ایلکانی را ندیده واین غزل‌را به‌رسم هدیه به‌دربارش فرستاده است. (قطعا پس ازسال ۷۸۴ که سال جلوس اوست)، دربیت دیگری تصریح می‌کند: گرچه دوریم به‌یادتو قدح می‌نوشیم...

Marfat.com

اظهارات شارح درمورد ییلاق شیراز وغیره بی‌مورد است.

ص۲۵۳۱. **بخشش و کوشش خاقانی وچنگیزخانی.** شادروان پژمان معتقد بود بخشش قاآنی صحیح است. با انتساب به‌اکتای قاآن پسرچنگیز وقاآن در لغت مغولی به‌معنی پادشاه و فرمانرواست. چنگیز را در نسخه‌ها بدون یا نوشته‌اند و صحیح است.

ص۲۵۲۷. **خم‌شکن نمی‌داند این‌قدر که صوفی‌را** جمله استفهامی است وخم شکن احتمالا اشاره به‌امیرمبارزالدین است، مضمون بیت این است: محتسب این‌را نمی‌داندکه صوفی درخانه شراب همچون لعل سرخ دارد؟ اوخوب می‌داند، اما خم‌شکنی‌اش‌دامی برای فریب مردم است، نه‌نهی ازمنکر. کوتاه‌سخن، در تاریخ ما این‌گونه گیرودارهر چند سال یکبار پیش آمده است.

ص۲۵۳۹. دل زناوك چشمت... عبید زاکانی معاصر حافظ هم گوید: زلفت به پریشانی دل‌برد به‌پیشانی دل برد به‌پیشانی زلفت به‌پریشانی. باتوجه به‌اینکه عبید خود استاد فن تضمین است، شعر حافظ در زیبایی و لطف معنی سبق برده، حدس می‌زنم ــ فقط حدس ــ حافظ غزل عبید را تضمین کرده باشد.

ص۲۵۴۳. **خم جعدت بنامیزد...** این‌بیت در بسیاری از نسخه‌ها نیست، ولی بیان حافظی است.

ص۲۵۴۷. مؤلف در ترکی واژه‌ی قاین را آورده، که مترجم در مورد معادل فارسی آن مردد است ومن هم بطریق اولی. آغجا قاین در ترکی درخت کرب یاکرف را گویند از تیره‌ی افرایان. آقای محمد پیفون‌قاین را معادل درخت‌غان دانسته‌اند (فرهنگ آنزبایجانی).

ص۲۵۵۷. **ازاین سموم که برطرف بوستان بگذشت.** سموم باسین مفتوح بادگرم وسوزان را گویند.

ص۲۵۶۰. شو بافتح شین. امروز غالباً درس‌خواندگان‌شو را باضم شین تلفظ می‌کنند، ولی احتمال دارد این تلفظ درگذشته فرق می‌کرده است. به‌هرحال گاه دیده می‌شود تلفظهایی که سودی داده، با تلفظ امروزی متفاوت است، ولی نمی‌توان‌آن‌راناشی از بی‌اطلاعی سودی دانست وبسیار احتمال دارد اوآنهارا از ایرانیانی که می‌شناخته تحقیق کرده باشد.

ص۲۵۹۵. **تا ازدرخت نکته‌ی توحید بشنوی.** اشاره است به‌آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی قصص، که وقتی موسی بادیدن روشنایی به‌دنبال آتش می‌رود ازدرختی صدایی می‌شنود که می‌گوید: یا موسی انی اناالله رب‌العالمین (ای موسی من خداوندگار جهانیانم). همچنانکه شاعر دیگری در اشاره بدین آیه باتعجب یا برسبیل استدلال وبیان حجت می‌گوید: زوا باشد اناالحق از درختی چرا نبود زوا از نیکبختی (یعنی رواست درخت اناالحق‌گوباشد چرا منصور نتواند؟).

ص۲۶۱۷. **جورازفلك نیاید.** این‌بیت در غالب نسخه‌ها نیست وظاهراً الحاقی‌است.

ص۲۶۲۸. **زسنگین‌دلان خواستن مومیایی.** مومیایی نوعی قیرطبیعی است که درگذشته برای شکسته‌بندی ودرمان زخمها کاربرد داشت.

Marfat.com

ص ۲۶۴۱. **طرفی هنری بربند.** دراغلب نسخه‌ها طرف هنری آمده وهمین درست است.

ص۲۶۵۶. **ای زشرم عارضت...** این غزل دراغلب نسخه‌ها نیست ومطالبش هم مغشوش وسست است.

ص۲۶۶۵. بیار باده... این غزل دراغلب نسخه‌ها نیست.

ص۲۶۶۴. **ریحان توکجا وسبز خطش** اوتازه وتو غبارداری. ظاهراً شاعر درمورد خط وریحان وغبار صنعت مراعات نظیر به‌کار برده وایکاش نمی‌برد. پیداست خیلی زور زده وهیچ بهره‌ای از ذوق نبرده است.

ص۲۷۴۱. طبرزد را ظاهراً در انتساب به‌طبرستان چنین گفته‌اند، یعنی قند طبرستانی، اظهارات مرحوم سودی بی‌پایه است.

ص۲۷۴۵. میوه بهشتی برابر با ۷۷۸ است و شارحان هرسه اشتباه کرده‌اند

ص۲۶۸۸. **شاه غازی خسروگیتی‌ستان.** اطلاعات تاریخی مرحوم سودی بسیار محدود بوده وغالباً خلط مبحث کرده است. این قطعه درمورد امیرمبارزالدین گفته شده، که پسرش شاه‌شجاع میل در چشمش کشید. شاه منصور در جنگ باامیر تیمور کشته شد (۷۹۵).

ص۲۷۰۱. شیخ مجدالدین اسمعیل‌بن رکن‌الدین یحیی سیرافی (۶۷۰ـ۷۵۶ ه ق) قاضی‌القضاة فارس، درمورد شیخ امین‌الدین کازرونی قبلا توضیح داده شد وحاجی قوام‌الدین حسن تمغاجی از ندیمان ویاران شاه شجاع و دوست وحامی حافظ.

ص۲۷۰۲. **به‌دست آصف صاحب عیاربایستی.** قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع.

ص۲۷۰۷. ومن یتق‌الله... ازآیه‌های ۲و۳ سوره‌ی طلاق: ومن یتق‌الله یجعل‌له مخرجا ویرزقه من‌حیث لایحتسب.

ص۲۷۰۸. **برتو خوانم زدفتر اخلاق.** از ابن یمین است بنابر تحقیق مرحوم پژمان بختیاری تضمین بیت سنایی است: آنکه سیمت نداد زربخشش وانکه پایت برید سر بخشش.

ص۲۷۲۴. **آنکه ده باهفت ونیم آورد...** شان نزول این اشعار به‌طوری که غالب تذکره‌نویسان گفته‌اند این است‌که «چون شاه منصور شاه یحیی را از شیراز راند... یکی ازاهل استیفا مبلغی از وظیفه‌ی اهل علم کسر نمود... چون شاه منصور مطلع‌شد گفت هرچه پدران من در باره‌ی اهل علم مقرر داشته‌اند باید پرداخته شود.» (تلخیص از تاریخ عصر حافظ ص ۴۱۶) این هفت‌ونیم اشاره به۲۵ درصد کسر مواجب است، که حافظ بدخاطر الغای آن ازشاه تشکر کرده است.

ص۲۷۴۷. این قطعه درتاریخ مرگ شاه شجاع است وظاهراً رحمان با الف‌باید محاسبه شود مطابق ۷۸۶.

ص۲۷۴۹. این قطعه درتاریخ مرگ بهاءالدین عثمان کوه‌گیلویی است.

ص۲۷۵۰. این قطعه در تاریخ مرگ مجدالدین اسمعیل مذکور درص۲۷۰۱است.

ص۲۷۵۲. این قطعه در تاریخ وفات قوام‌الدین محمد صاحب عیار است.

Marfat.com

ص۲۷۵۴. شترگربه با کاف فارسی صحیح است و کنایه از ترکیب اجزای نامتجانس.

ص۲۷۵۸. **سال وفال و....** این قطعه از امیر معزی است.

ص۲۷۹۱. بازآی که جانم... این دوبیت رباعی نیست ووزن مصراع سوم هم ناقص است.

ص۲۷۹۳. ترسیدمی من‌کز تو... وزن غلط است وباید باشد می‌ترسیدم کز تو شوم روزی دور...

ص۲۸۰۷. ددودام‌در کمین.... مصراع سکته دارد. در نسخه‌های دیگر به‌صورت دودامت درکمین، دوراهت در کمین، دد ودامت کمین آمده، که اولی مناسبتر به‌نظر می‌رسد.

ص۲۸۱۷. **پرجبریل را اینجا بسوزند بدان تا کودکان آتش‌فروزند.** معنی‌بیت احتمالا چنین باشد: دراینجا کودکان پرجبرئیل را می‌سوزند تا باآن‌آتش روشن کنند یعنی تمام مقدسات بازیچه‌ی دست کودکان شده است. همچنانکه در جای دیگر گفته: یارمن طفل است ودلداری نمی‌داند هنوز خون عاشق‌را به‌جای شیر مادر می‌خورد. البته در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم به‌صورت به‌دامن کودکان آتش فروزند آمده که معنی بیت یکسر عوض می‌شود. ولی بیت زیرین گواه‌آن است‌که باید حدس ما درست باشد.

ص۲۸۴۲. **که پنداری هرگز دراینجا نبود.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۶۱. **تو بادرویش ازحسن گل مزن لاف.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۶۲. **چه پندشان چه آواز خطیبان.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۷۲. **دولت نهاده رخت بقازیر کنده‌لان.** کندلان با کاف مضموم یامفتوح وبدون ها «خیمه‌ی بزرگ که در پیش درگاه ملوك برپای دارند» (ازتعلیقات‌شادروان محمد قزوینی بردیوان حافظ).

ص۲۸۸۵. **به‌شکر تهمت تکفیر کزمیان برخاست.** این‌بیت وابیات بعدی گواه‌آن است که داستان تکفیر حافظ جعلی وساخته‌ی قصه‌پردازان نیست وواقعیت داشته‌است.

توجه: برادب دوستان پوشیده نیست که اشعار الحاقی در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ زیاد است. همچنین، نسخه‌ها ازدخالت کاتبان مصون نبوده. محققان امروزی تعداد غزلهای موجود حافظ را کمتر از پانصد می‌دانند. بسیاری از قطعات ورباعیات منسوب به‌حافظ هم از دیگران است.

سودی، مؤلف این کتاب عزیز را می‌توان از پیشگامان تحقیق ادبی دانست. اودر کارخود به‌بررسی نسخه‌ها ودقت در سبك وکلام حافظ توجه داشته است. کار او مورد استفاده‌ی محققان بعدی قرار گرفت وهم‌امروز برای آشنایی با حافظ کتابی بسیار سودمند است. آنچه اندکی براین شاهکار لطمه می‌زند، یکی ارائه‌ی مصدرهای جعلی ازقماش خیزیدن وبینیدن ومانند آنهاست ودیگری دشمنی عنان گسیخته‌اش بادوشارح پیش ازخود ــ یعنی سروری وشمعی.

غلام‌حسین صدری افشار

Marfat.com

Marfat.com

استدراکات جلد چهارم

درصفحه ۲۷۵۶راجع به حبهٔ خضرا مطابق آنچه صریحاً ازتمام کتب معتبر ومعروف طبی ازقبیل **الابنیه فی حقایق الادویه** ، **تحفهٔ حکیم مؤمن** ، **اختیارات بدیعی** و **مخزن الادویه** ، برمیاید :

محصولیست دارویی که هرزهری را منفعت کند ودارای فواید طبی بسیاریست وشرح وتفصیل آن درصفحه٥٤ **کتاب الابنیه فی حقایق الادویهٔ** مذکورتألیف موفق هروی بخط شاعرشهیر اسدی طوسی وتصحیح مرحوم بهمنیار مندرجست .

اما باید گفت شخص سودی مرحوم در تفسیر بیت :

زان لقمه که صوفی را درمعرفت اندازد یك ذره وصدمستی یك دانه وصدسیمرغ

(جلد سوم متن ترکی ص۴۰۲) گفته است: این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند. که عیناً درصفحهٔ ۲۷۵۷جلد چهارم بفارسی نقل شده است.

درصفحه ۲۷۰۱(حاشیه)راجع به مواقف قاضی ایجی که از کتب بسیارمعروف درحکمت و کلام است مصنف آن معاصر خواجهٔ شیراز بوده است یعنی در سدهٔ هشتم هجری میزیسته ودرسال ۷۵۵یا۷۵٦هجری در گذشته است پس تاریخ ۱۳۵۵مذکور درحاشیه میلادی است .

ایضاً درصفحه ۲۷۱۹ (حاشیه) حادثه مربوط به دورهٔ جاهلیت وپیش از اسلام است و تاریخ میلادی منظور نظراست که لازم است بعد از : سنه ٤۹۰ کلمهٔ میلادی اضافه شود چون همیشه متبادر بذهن هجریست .

درصفحه۲۹۰۳ (فهرست اعلام) درشرح حال تنوخی، وی متولد ۳۳۰ ومتوفی ۳۸٤ هجری است پس تاریخ ۹٤۱-۹۹٤ میلادی است .

مآخذ : **قاموس الاعلام شمس سامی** ، **اعلام زرکلی** ، **دائرة المعارف اسلامی**،**ریحانة الادب** ، **اداب اللغة العربیه** جرجی زیدان.

ضمناًراجع به موضوع وسراینده قصیدهٔ برده که درحاشیه ص ۲۰۸۸جلدسوم ترجمه اشاره شده که درصفحه ۱۷۳٤ نیزمورد استشهاد شارح فاضل بوده :

چکامهٔ برده از بوصیری (ابوعبدالله شرف الدین محمدبن سعید منهاجی) از مشاهیر شعرای عربست منسوب به بوصیر واقع درصعید مصر که میگویند به بیماری

Marfat.com

سختی مبتلا بوده است در رؤیا می‌بیند که حضرت رسول اکرم برده (عبای) خودرا بروی وی کشید و بلافاصله شفا یافت ، پس در مدح آن حضرت بنظم قصیدهٔ برده پرداخت که معروفست به :

الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه

ومطلع آن اینست :

امن تذکر جیران بذی سلم　　مزجت دمعاً جبری من‌مقلة بدم

این چکامهٔ شیوا را بیش از نود شرح پارسی ، عربی وترکی وبربریست .

وچنین بنظرمیرسد که‌خواجه حافظ نیزدرسرودن بیت مندرج درصفحه۱۷۳٤ : (جلد سوم) ترجمه

ما لسلمی و من بذی سلم　　این جیرا ننا و کیف‌الحال

به مصرع نخست مطلع قصیده بردهٔ بوصیری نظر داشته است.

بوصیری درسال۶۰۸ متولد ودرسنه ٦٩٤ یا٦٩٥ یا ٦٩٦ یا ٦٩٧ هجری‌قمری درگذشته است . مزارش در اسکندریهٔ مصرمطاف اهل ادبست .

مآخذ شرح حال گویندهٔ چکامهٔ برده ونسخ معروف وموجود آن:

۱ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه .　　۲ـ آداب‌اللغةالعربیه‌جرجی‌زیدان

۳ـ قاموس الاعلام شمس سامی　　٤ـ دائرة المعارف اسلام (ضمیمه)

٥ـ هدیة العارفین　　٦ـ تاریخ ادبیات عرب: بروکلمان

۷ـ تاریخ ادبیات عرب : (بلاشه)　　۸ـ ریحانة الادب

اینك ازفرصت‌استفاده نموده بمناسبت اینکه مطالب فوق‌راجناب آقای محمد عباسی دانشمند یگانه ومحقق‌فاضل‌دراختیار اینجانب گذاشته‌اند سپاسگزاری عمیق خود را نسبت به ایشان که در کشف مشکلات ونکات مبهم این اثرمرا یاری نموده ومنابع ومآخذ مطالب مذکور را که توضیحش ضرورت داشت بمن ارائه نموده‌اند بجامیاورم وازصمیم قلب برای ایشان سلامت وتوفیق آرزومیکنم .

مترجم

Marfat.com

غزل چهارصدوسی وهشتم

فاتحهٔ چو آمدی بر سر خستهٔ بخوان
لب بگشا که میدهد لعل لبت بمرده جان

فاتحهٔ ـ یا حرف وحدت و همزه حرف توصل. خستهٔ ، هم همینطور است و جایز است متعلق باشد به جملهٔ «برسر آمدی» ویا به فعل «بخوان».

محصول بیت ـ وقتی برسرخسته‌آمدی، یك فاتحه بخوان و لبت را باز کن که لب لعل تو به مرده جان بدهد ، یا خود میدهد .

گویا خواجه مریض بوده وپیر گلرنگ به عیادتش رفته است و شاعر بهمین مناسبت این غزل را فرموده است .

آنکه به‌پرسش آمد وفاتحه‌خواندومیرود
گو نفسی که روخ‌را میکنم از پیش روان

پرسش ـ اسم مصدر. گو ، خطاب عام . نفسی، یا حرف وحدت ، تقدیرش نفسی صبر کن که به ضرورت وزن حذف شده . که ، حرف بیانی

محصول بیت ـ آن کسیکه برای عیادت‌آمد و فاتحه خواند ورفت، بگویش یك دم صبر کند که روحمرا ازپیش روان کنم .

در جمع «روح و روان » لطافتی وجود دارد ، زیرا به روح انسانی « روان » گویند ولی در اینجا روان ، به معنای روانه شدن ورفتن است . پس روان کنم یعنی ارسال کنم .

ص ۱۴۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

ای که طبیب خستهٔ روی زبان من ببین
کین دم و دود سینه‌ام بار دلست بر زبان

ای ـ حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش : ای آن کس که ، میباشد . طبیب خسته ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . خستهٔ ، یاضمیرخطاب . روی‌زبان من، اضافه‌ها لامیه

کین ، دراصل که این است: که حرف تعلیل . دم ، در اینجا به معنای«نفس» و دود سینه اضافه لامیه، بار دل ، هکذا . بار دراصل به معنای «حمل» درعربی‌است ولی در اینجا مراد ثقلت میباشد .

محصول‌بیت ـ ای آنکه طبیب معالج مریضی ، روی زبان مرا به‌بین، یعنی به‌بین که این نفس واین دود سینه‌ام روی زبانم بار دلم‌است : از دلم خارج گشته‌روی زبانم جمع شده است .

حاصل بیان ، درد و غصه‌های دلم همراه نفس و آه سینه‌ام بالا آمده و بار گران زبانم میشود .

گرچه‌تب‌استخوان‌من کردزمهر گرم‌ورفت
همچو تبم نمی‌رودآتش مهراز استخوان

تب ـ مبتدا . استخوان من ، اضافه لامیه . کرد ، خبرمبتدا . تبم ، «میم» از لحاظ معنا مربوط به استخوان است . آتش مهر، مجازاً اضافه لامیه .

مهراول به معنای «خورشید» ومهر دوم به معنای «محبت» میباشد

محصول‌بیت ـ اگر چه تب استخوان مرا از خورشید گرمتر کرده یعنی از حرارت آفتاب بیشتر گرم کرد ، مراد استخوان مرا بسیار وشدیداً گرم کرد و سپس زایل شد ، اما آتش عشق چون تب از استخوانم زایل نمیشود . مراد : هر قدر هم مرضم شدت یابد مهر جانان در استخوانم چون مغز ثابت است .

جملهٔ «همچو تبم نمیرود» احتمال دو وجه دارد:یعنی همانطور که «تب» قطع نمیشود آتش مهر هم ثابت است یا : آتش عشق زایل نمیشود زیرا چون تب نیست

Marfat.com

که قطع شد و ازبین رفت .

حال دلم چوخال توهست برآتشش وطن
جسمم‌ازآن‌چوچشم‌توخسته‌شدست‌وناتوان

محصول بیت ـ دل من‌چون خال تو جایش‌روی‌آتش است . مراد :همانطور که خال تو روی آتش رخسارت قرار گرفته . دل منهم روی آتش عشق و یا آتش تب جایش است . یعنی هردو آتش را وطن کرده‌اند . پس تنم چون در آتش قرار گرفته ، لذا مانند چشمت خسته وناتوان شده .

مشهور است به چشم محبوبان حالت ضعف و خمودگی اضافه میکنند . زیرا درنگاه بعضی از زیبایان نوعی فتور ملاحظه میشود .

باز نشان حرارتم ز آب دودیده و ببین
نبض مراکه میدهد هیچ ز زندگی نشان

باز ـ ادات تأکید . نشان ، فعل امر مفرد مخاطب از نشانیدن ، لفظ مشترك است : آتش خاموش کردن، ویك چیزرا در زمین‌کاشتن است . ببین، مرهون مصراع دوم . نبض مرا ، اضافه لامیه.که ، حرف بیان . میدهد ، فعل مضارع مفردغایب ، و متضمن معنای استفهامی است.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : با اشك دو چشمم حرارت مرا خاموش کن آنوقت نبضم را بگیر و ببین هیچ از زندگی نشانی میدهد ؟ یعنی ببین که‌ازحیات‌درمن اثری‌هست؟ الحاصل مرض در من اثری ازحیات نگذاشته‌است.

آن‌که مدام شیشه‌ام از پی‌عیش داده بود
شیشه‌ام از چه میبرد پیش طبیب هرزمان

مدام ـ به معنای دائم است و به قرینهٔ شیشه با «باده» مناسبتی دارد . دراین بیت مراد از شیشه «قدح» است . «پی» ادات تعلیل . مراد از «عیش» ذوق و صفای حاصل ازباده است . مقصود از شیشهٔ دوم «قاروره» میباشد که مریض به داخلش بول میکند وبوسیلهٔ قاروره بول مریض را به طبیب نشان میدهند .

Marfat.com

محصول بیت ـ آنکه به من صراحی شیشه‌ای را داده بود که دائم باده بنوشم. پس برای چه هر آن قارورهٔ مرا پیش طبیب میبرد .

الحاصل چون مرضم بسیار شدید شده ازترس اینکه مبادا بمیرم قاروره مرا به طبیب نشان میدهد .

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم
ترك طبیب کن بیا نسخهٔ شربتم بخوان

ترك طبیب ـ ازقبیل اضافه مصدر به مفعولش . نسخهٔ شربت، اضافه لامیه

محصول بیت ـ ای حافظ شعر تو از آب حیات شربتم داد. یعنی شعرت آب زندگانی است .

حافظ میفرماید : پس حالا طبیب را ترك کن و بیا نسخهٔ شربت مرا بخوان یعنی شعر من آب حیات است ، بیاو آن را بخوان که حیات ابدی بیابی .
خواجه ازخطاب به متکلم التفات کرده است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهارصد وسی و نهم

چندانکه گفتم غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان

ممکن است مراد ازمسکین غریبان ، عاشقان مغموم باشد که خواجه هم‌جزو آنهاست ، ویاجایزاست منظورش طبیبان ، باشد که تحقیقاً بانها با این لحن اشاره میکند. ونیز احتمال دارد جملهٔ مسکین‌غریبان، کلام مستقل باشد و به ماقبل‌وما بعدش ارتباطی نداشته باشد و بروجه‌تحسر و تحزن‌اینطور بگوید . چنانچه در زبان‌ترکی درمقام تحزن گویند : هی‌بیچاره‌غریبان هی ،

اگر مراد ازغریبان ، مغمومان باشد . به تقدیر: مسکین غریبان را . مفعول فعل نکرد محسوب میشود به معنای «غریبان را»

محصول‌بیت ـ با آنکه آنهمه غم و غصه امرا به طبیبان گفتم ، اما با وجود این بیچارگان غریب را درمان نکردند یعنی درد عاشقان غمگین را علاج نکردند یا خود ، طبیبان مسکین علاج غم عاشقان را نشناختند و بهمان سبب درمان نکردند یا : ای بیچاره عاشقان غریب که علاجشان پیدا نشد .

درج محبت بر مهر خود نیست
یارب مبادا کام رقیبان

درج محبت ـ اضافه بیانیه ، درج در لغت «حقه» را گویند
ص ۱۱۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

مهر، به ضم میم و سکون «ها» کلمهٔ فارسی است . عربی آن «خاتم» است .
مهرخود ، اضافه لامیه . یارب ، دراینجا منادی است به معنای «یاالله» .
مبادا ، فعل نهی غایب در مقام دعا بکار میرود : ای خدا رقیبان به مرادشان نرسند وکامشان بر آورده نشود . کام رقیبان ، اضافه لامیه

محصول بیت ـ درج محبت جانان برمهرخودنیست. مراد مهرسابق راندارد. یعنی به مهر و محبت جانان نقصانی وارد شده ، زیرا چون سابق نیست ، مگر رقبا اغوایش کرده باشند. خدایا این رقبا هر گز کامروا نگردند چون مقصودشان اینست که جانان را نسبت بما سرد کنند ، پس مرادشان بر آورده نشود .
حقیقه از سردی جانان کنایه است .

آن گل که هردم دردست خاریست
گو شرم بادت از عندلیبان

گو ـ خطاب عام . باد ، فعل امرغایب ودرمقام دعا باید بکار رود . تا ،ضمیر خطاب

محصول بیت ـ آن گل که هردم وهرساعت در دست خاری است: آن دلبری که هر آن مصاحب و همنشین یك ناکس و دنی است . بان گل بگو از بلبلان خجالت بکش یعنی بان دلبر بگو : ازعاشقان صادق شرم کن که با اشخاص پست و ناشایست مصاحب شده‌ای .

یارب امان ده تا بازبینند
چشم محبان روی جبیبان

باز ـ دراین بیت ادات «تأکید» است .
اضافه های واقع درمصراع دوم همگی لامیه است .
محصول بیت ـ خدایا به عمر امان ده آنقدر که عاشقان روی معشوقان را به‌بینند . مراد : تا آن زمان که روی محبوبان را به‌بینند از اجل اما نشان بده.

Marfat.com

مـا درد پنـهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن درد از طبیبـان

محصول بیت ـ ما درد نهانی خودمان را به یار گفتیم . چونکه یار طبیب بیماران عشق است و درد را از طبیب نهان داشتن جایز نیست . زیرا تا طبیب دردرا نشناسد چگونه ممکن است علاج نماید .

ای منعم آخر بر خوان و صلت
تا چند بـاشیم از بی نصیبان

منعم ـ به ضم «میم» و کسر «عین» . شخص صاحب نعمت را گویند. آخر ادات تأکید برخوان وصلت ، مرهون مصرع ثانی. تا ، اینجا به معنای «الی» . تاچند : تا کی .دراینجا مراد از منعم ، جانان است .

محصول بیت ـ ای منعم :ای جانان درسفرهٔ وصل تو، ما تا کی ازمحرومان باشیم مراد : از نعمت وصلت تا کی بی نصیب بمانیم الحاصل چقدر مهجور باشیم پس روزی از نعمت وصلت سوری بما بده .

حافظ نگشتی شیدای گـیتی
گـر مـی‌شنیدی پند ادیبـان

محصول بیت ـ حافظ اگر پندادیبان را گوش‌میکرد،شیدای جهان نمیگشت. یعنی اگر سخن استادان عاقل را می‌شنید ، دیگر نمیتوانست شیدای عالم شود .

وله ایضاً

Marfat.com

ازبحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و چهلم

میسوزم از فراقت روی ازجفا بگردان
هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : از فراقت میسوزم رویت را از جفا بگردان یعنی جفا را ترك کن . زیرا هجران بلای ما شد، ای خدا بلارا از ما بگردان : ما را از بلا حفظ کن .

مه جلوه مینماید بر سبز خنگ گردون
تا او بسر درآید بر رخش پا بگردان

سبز خنگ ـ به سکون «زا» و کسر «خا» اسب کبود رنگ را گویند. ازقبیل ترکیب مزجی است خنگ گردون، اضافه بیانی . تا ، ادات تعلیل . بسردرآید : با سر بزمین بیفتد یا با کله به زمین بخورد . رخش . اسب ابلق یا خود مطلق اسب است.

محصول بیت ـ ماه در روی اسب فلك جلوه گری میکند ، برای اینکه او با سر به زمین بیفتد بر رخش پا بگردان یعنی سوار اسبت شو . الحاصل به اسبت سوار شو تا که ماه مغلوب ومنهزم گردد وتا مغرب بدود .

یغمای عقل ودین را بیرون خرام سرمست
بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان

یغمای عقل و دین ـ ازقبیل اضافه مصدر به مفعولش میباشد و«را» ادات تعلیل کلاه بشکن ، یعنی کلاه را لوطی منش بگذار . شکستن و شکنیدن ، در این قبیل جاها به معنای خم کردن لبه کلاه است . در برقبا بگردان : جاهلان عجم و تاتار

ص ۱۴۷ جلد سوم شرح

F0393 87893

Marfat.com

فراجه را سردوششان میانداختند و آستینهای آن را نمی‌پوشیدند وفقط یك دکمه‌اش را می‌بستند ومقداری از فراجه را به طرف سینه میکشیدند و دست راست را از آن بیرون میاوردند .

پس مرادش از : در برقبا بگردان ، یعنی قبا را باین وضع به‌پوش . حاصل کلام قبایت را لوطی‌منش به‌پوش و کلاهت را هم‌جاهل‌منش بگذار .

محصول‌بیت ـ برای اینکه عقل و دین عشاق را به یغما به‌بری سرمست به بیرون خرام: مستانه لبهٔ کلاهت را خم کن وفراجه‌ات‌را جاهل‌منش به‌پوش وبیرون برو.

حاصل‌بیان قبا را لوطی منش به‌تن کن.

مرغول را بر افشان یعنی برغم سنبل
گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان

مرغول ـ به فتح ویا ضم «میم» به زبان پهلوی کاکل را گویند . برافشان ، برحرف تأکید ، افشان ، فعل امر مفرد مخاطب . برغم ، با حرف صله . رغم : تفریباً به کوری چشم معنا میدهد . برغم سنبل ، اضافه لامیه و مرهون مصراع‌دوم. گردچمن ، اضافه لامیه : اطراف چمن . بخوری : به فتح «با» چیزی که بصورت بخار درمیاورند ، خلاصه بخاریکه از یك چیزمعطرحاصل میشود ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول‌بیت ـ کاکلت را بتکان : بکوری چشم سنبل در گردچمن چون صبا بخوری بگردان یعنی اطراف چمن‌را مبخر و معطر کن .

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم : گرد بخور عنبر گردصبا بگردان واقع‌شده محصول معنای مصراع: گرد بخور عنبر را در اطراف صبا بگردان تا که‌صبا عالم را ازآن معطر ومبخر کند. چنانکه شأن صباست بوی خوب وخوش را درهمه جا نشرمیکند و پخش مینماید .

Marfat.com

ای نور چشم مستان در عین انتظارم
چنگ حزین و جامی بنواز یا بگردان

ازعین انتظار مراد محض انتظار است به‌طور مطلق. حزین ، دراینجا به‌معنای «نرم»میباشد یعنی«ملایم» . به‌نواز، فعل‌امرمخاطب ، در لغت به معنای نوازش‌است. اما در این قبیل جاها به معنای نواختن میباشد . چنگی و جامی : یاها ، از برای وحدت است .

محصول بیت ـ ای نورچشم مستان در کمال بی‌صبری انتظار میکشم، چنگ ملایمی بزن ویا قدح‌باده را بگردان . یعنی‌یاچنگ بزن که‌آرام شویم ویا قدح‌باده را بگردان که بنوشیم وآسوده گردیم. حاصل سخن ازاین دوکار یکی را انجام‌بده درمصراع دوم . لف و نشر، رعایت شده است .

دوران‌چومینویسدبرعارضت‌خطی خوش
یارب نوشتهٔ بد از یار ما بگردان

محصول بیت ـ دوران کـه برعارضت خطی مینگارد، یارب نوشتهٔ بدرا از یار ما بگردان .مراد : دوران برعارضت خط خوب بنویسد نه خط بد. حاصل‌بیان خط ، عارض زیبایت را کدر نکند . یعنی لطافتش را از بین نبرد .

حافظ‌زخوب رویان بخت‌جز آن‌قدر نیست
گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان

رضایی ـ یا ، برای تنکیر است .

محصول بیت ـ ای حافظ اززیبا رویان نصیبت ازاین‌مقدار بیشتر نیست یعنی بیشتر ازاین اقبال فعلی که داری نیست . پس اگر باین طالع رضا نیستی حکم‌قضا وقدر را عوض کن . الحاصل در ازل نصیب و قسمت تو این بوده که از زیبا رویان جفا به‌بینی ، حال اگر نمی‌پسندی حکم ازلی را بگردان و طوری کن که بروفق میل و مراد تو باشد. این قبیل سخنان حواله به محال است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصدوچهل‌ویکم

یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان
و آن سهی سرو روان رابچمن بازرسان

آهوی مشکین ـ مراد آهویی است که مشك حاصل میدهد .

محصول بیت ـ خدایا آن آهوی مشکین را باز به ختن برسان ، وآن سرو سهی و روان : آن سرو قامت را باز به چمن برسان . ازچمن و ختن ، مراد شهر خودشاعراست. گویا جانان خواجه به غربت رفته بوده که باز گشتش را تمنامیکند.

بخت پژمردهٔ ما را بنسیمی بنواز
یعنی آن جان زتن رفته بتن بازرسان

محصول بیت ـ طالع پژمردهٔ ما را با ارسال یك نسیم بنواز : با ارسال یك قاصد که حامل خبری از جانان باشد طالع ما را سعد کُن . مصراع دوم مقصود را شرح میدهد . یعنی آن جانی که ازتن جدا شده باز به جسم برسان .

حاصل اینکه من تن بی‌جانم ، پس روح را به جسم برسان ، یعنی جانان‌را به من برسان .

ماه وخورشید بمنزل چو بامر تو رسند
یار مهروی مرا نیز بمن بازرسان

یار مهروی ، اضافه بیانی . مهروی ، صفت مرکب .

ص ۱۵۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ یارب چون ماه و خورشید با امر تو در گردش وحر کت‌اند.
پس یار مهروی مرا هم به من برسان .

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون‌شد
یارب آن کوکب رخشان به یمن بازرسان

یمانی : منسوب به یمن ، این نوع علامت نسبت برخلاف قیاس است .
لعل یمانی ، این اضافه ادعائی است ، چونکه در یمن لعل نیست بلکه عقیق است . رخشان ، صفت مشبهه : تابان.
محصول بیت ـ چشمهایمان در جستجوی لعل یمانی خون شد، خدایا آن کوکب تابان را باز به یمن برسان ؛ مراد : به شهر شیراز بفرست .

سخن اینست که‌ما بی تو نخواهیم حیات
بشنوای پیك خبر گیر سخن بازرسان

خبر گیر ـ ترکیب وصفی . خبر گیرنده
محصول بیت ـ خطاب به جانانی که غایب است .
سخن اینست که ما بی تو زندگی نمیخواهیم ، ای پیك خبر گیر سخنی که گفتم بشنو و باز هم از جانان خبری برای ما بیار : خبری به مابرسان .

بروای طائر میمون همایون آثار
پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان

زاغ وزغن: کلاغ و زاغچه
محصول بیت ـ خواجه خطاب به پیك جانان میفرماید : ای پرندهٔ مبارك آثار، بروسخن زاغ و زغن را به پیش‌عنقا ببر یعنی جانان که به مثال عنقاست، ومن نسبت باو به منزلهٔ زاغ و زغن هستم ، پس حال سخن مرا باوبرسان .

آنکه بودی وطنش دیدهٔ حافظ یارب
بمرادش ز غریبی بوطن بازرسان

Marfat.com

محصول بیت ـ جانانی که دیدهٔ حافظ وطنش بود ، یارب آن جانان را به مرادش ، یا به مراد حافظ ، باز بوطنش برسان یعنی صحیح و سلامت به شهر شیراز واصل کن.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

غزل چهارصد و چهل و دوم

خدا را کم نشین با خرقه پوشان
رخ از رندان بی‌سامان مپوشان

خدارا ـ را، تخصیص . کم ، دراین‌قبیل مواردبه کل ترك کردن معنامیدهد، یعنی هر گز ننشین .

محصول‌بیت ـ برای خاطر خدا با خرقه پوشان منشین ، یعنی با صوفیان صورت پرست معاشرت مکن. و اما رختدرا از رندان‌بی‌سامان مپوشان : نهان‌مکن. الحاصل با خرقه پوشان مرایی آمیزش مکن‌ولی از رندان صاف دل هم کناره‌نگیر یعنی با این طبقه اختلاط داشته باش .

درین خرقه بسی آلودگی هست
خوشا وقت قبای باده نوشان

آلودگی ـ یا حرف مصدر. خوشا ،بسیار خوش است.وقت قبای باده‌نوشان، اضافه‌ها لامیه و بیانیه . وقت ، مبتدا و خوشا ، خبرمقدم اسناد خوشی ، به وقت مجازی است زیرا حقیقة این باده نوشانند که خوش میشوند که مظروف قباست . حاصل اینکه ازقبیل مجاز مرسل میباشد.

محصول‌بیت ـ دراین خرقهٔ مذکور خیلی آلودگی وتلوث وجود دارد. اما قبای باده نوشان بسیار پاك و بی‌آلایش است یعنی طاهراست . حاصل بیان کسانی که‌آن خرقه را میپوشند تماماً مرایی اندولی اشخاصی که قبا به تن میکنند همگی

ص ۱۲۶ جلد سوم شرح ۰

Marfat.com

مخلصین اند .

تو نازك طبعی و طاقت نداری
گرانیهای مشتی دلق پوشان

گرانی ـ یا حرف مصدری . مشتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ تو طبعت لطیف است . لذا طاقت تحمل یك مشت خرقه‌پوش را نداری . یعنی حرکات و اعمال این خرفه پوشان را که از روی ریاست نمیتوانی تحمل نمائی . این بیت برای بیت مطلع درمقام تعلیل قرار گرفته .

درین صوفی وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش درد نوشان

دردی ـ یا حرف نکیر . که ، حرف رابط .

محصول بیت ـ درین صوفی‌وشان دردی ندیدم : یعنی در بین اینها اهل درد ندیدم . انشاءِ الله عیش و صفای درد نوشان‌ازریاوتزویر دور باشد . مراد : آنان‌یك مشت مرائیان بی درد ند . صوفی وشان ، کنایه است از مقلدان مرایی و چون درد نوشان ، پاك و بی ریا هستند ، لذا دعایشان میکند .

بیا وزغبن این سالوسیان بین
صراحی خون دل وبربط خروشان

غبن ـ به فتح غین معجمه وسکون پای یاك نقطه ، به معنای زیان وخسران مراد از سالوس ، مرایی است، یا حرف نسبت والف ونون ، ادات جمع .

بین ، فعل امرمخاطب. خون دل، ازاقسام ترکیب وصفی . واو، حرف‌عطف بربط، به فتح دوباو سکون را، ساز را گویند. خروشان، صفت مشبهه ازخروشیدن در اینجا یعنی نالان .

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید: ازضررو زیانی که به سالوسیان رسیده بیا ببین که صراحی دل خون شده وبربط به‌ناله درآمده است . یعنی بواسطه اینکه سالوسیان درنتیجه ریاکاری خودشان‌مغبون شده‌اند صراحی وبربط متأثرشده

Marfat.com

وخونین‌دل و نالان‌اند.

چـو مستم کـردهٔ مستور منشین
چـو نوشم دادهٔ زهـرم منوشان

محصول بیت ـ چون مستم کرده‌ای ، پس مستورمنشین ، یعنی ازمن پرهیز مکن ، دوری مکن «ازمن فارغ‌مشو» . وقتی‌شربت لذیذم داده‌ای پس دنبالش‌زهرم منوشان . مراد : پس ازلطف واحسان نسبت بمن ، جور وجفایم روا مدار.

لب میگـون‌وچشم مست بگشـای
که از شوقت می لعلست جوشان

بگشای ـ بین لب میگون وچشم مست مشترك است ، لب میگون گشودن ، کنایه است از تکلم . وچشم مست گشودن، کنایه است از «نظر» با عین عبرت.

که ، حرف تعلیل ، جوشان صفت مشبهه ، ازجوشیدن : درحال جوشیدن

محصول‌بیت ـ لب میگون وچشم مستت را باز کن : به سخن درآ و باعین عبرت نگاه کن وبه‌بین که بادهٔ قرمز، چگونه ازعشق تو به‌جوش درآمده ودر حال جوشیدن است. یعنی ازشدت اشتیاقش نسبت به تو، چون عشاق مشتاق ، درجوش وخروش است . ازآنجا که قافیهٔ این بیت باقافیهٔ بیت مخلص یکی‌است و در اکثر دواوین پیدا نشد ، پس معلوم میگردد که ازخواجه نیست .

ز دل‌گرمی حافظ بـرحذر باش
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان

دل گرم ـ ازاقسام صفت مرکب‌است ، یا حرف مصدری و همزه بابت‌اضافه آمده دل گرمی حافظ ، لامیه، که، حرف تعلیل . سینهٔ ، یا حرف تنکیر . چَون ، ادات تشبیه . دیگ‌جوشان، اضافه بیانی

محصول‌بیت ـ از سوز دل‌حافظ برحذرباش ، تا که ترا نسوزاند.چونکه سینه‌اش مانند دیگ جوشان است : چون گمج[1] جوشان است

۱ ـ گمج باصطلاح گیلکی ظرف گلی است که در پخت وپز بکار میرود .

Marfat.com

الحاصل به‌حافظ‌جفاو آزار مکن تا ازسوزدل‌آهی نکشد وروی چون گلت را پژمرده‌نکند .

درتفسیر مصراع اول : ازحدت وتیزی‌حافظ برحذرباش . این گوینده عجب طبع حاد و تیز داشته ـ رد شمعی

درمعنای مصراع دوم: که سینه‌ای دارد چون کمج‌جوشان ، زیرا سینه‌ای‌دارد مانند کمجی که میجوشد . این گویند گان معنای شعررا خوب ادا نکرده‌اند.

ردسروری

وله ایضاً

Marfat.com

ار بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصد و چهل و سوم

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان

که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

شاه شمشاد ـ اضافه لامیه . شمشاد قد ، ترکیب وصفی . شمشاد ، بـه فتح و یا به کسر شین درخت تزیینی است . قدان ، الف و نون ، ادات جمع است . خسر و شیرین دهنان ، اضافه لامیه شیرین دهن ، صفت مرکب ، الف و نون ، ادات جمع شاه ، مبتدا و بدل از خسروان . بیت ثانی ، خبر مبتدا و مصرع دوم صفت مبتدا که ، حرف رابط صفت . مراد از قلب در اینجـا وسط لشکر است که مقر پادشاهان وسرداران است. قلب همه، اضافه لامیه. همه، صف شکنان را تأکیدمیکند.

در زبان فارسی جایز است که ادات تأکید مقدم واقع شود . مراد از صف ، صف لشکر میباشد یعنی شاهی که صفوف لشکر را میشکند و منهزمشان میسازد . صف شکن ترکیب وصفی .

محصول بیت ـ شاه شمشادقدان وشاه‌شیرین دهنان، چنان‌شاهی که بامژگانش قلب تمام بهادران را میشکند و متفرقشان میکند .

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

مست بگذشت ، خبر مبتدا . واو حرف عطف . نظر ، مفعول صریح فعل انداخت ،

Marfat.com

وبر من ، مفعول غیرصریحش . من‌درویش ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ شاه مست بگذشت و برمن درویش نظر انداخت و گفت : که‌ای چشم و نور چشم و روشنائی چشم همهٔ شیرین سخنان .

تا کی ازسیم وزرت کیسه تهی خواهد بود
بندهٔ من شوو بر خور زهمه سیم تنان

این بیت تتمهٔ مقول قول است . یعنی آن بیت مرهون این بیت است .

محصول بیت ـ شاه به من درویش، گفت : تا کی کیسه‌ات از سیم و زر خالی خواهدبود . یعنی تا کی‌فقر وافلاس بکشی،غلام من شو که‌از همه سیم تنان‌برخوردار و بهره‌مند گردی. مراد: غلام من که شدی تمام محبوبان‌مطیع ومنقادت میشوندزیرا که من شاه همهٔ خوبانم .

کمتراز ذره نهٔ پست مشومهر بورز
تا بخلوتگه خورشیدرسی چرخ زنان

این بیت هم تتمهٔ مقول قول است .

محصول بیت ـ تو کمتر از ذره نیستی ، پست مشو ، یعنی حقارت را بپذیر و در پستی نمان ومهربانی نشان بده :سعی کن که‌با مهرو محبت باشی تا رقص کنان به خلوتگه خورشید رسی مراد : عاشق من‌شو تا که به مرتبهٔ خورشید رسی چنانکه ذرات ، چرخ چرخان از زمین بلند میشوند وبه خورشید میرسند .

الحاصل عشق من، ترا به چرخ چهارم میرساند .

برجهان تکیه مکن ورقدحی‌می‌داری
شادی زهره جبینان خورونازك بدنان

قدحی ـ یا حرف وحدت . می‌داری ، دو وجه را متحمل است . یکی «می» به فتح «میم» بد معنای شراب و دیگری به کسر «میم» ادات حال. پس‌به وجه اول «می» باید منفصل نوشته شود . اما بـه وجه دوم متصل . زهره جبین و نازك بدن ، ترکیبات وصفی است . سنارهٔ زهره ، چون یك کوکب بسیار درخشان، است لذا به

Marfat.com

جیبن اسنادش میکنند . زهره جبین : پیشانی براق و روشن .

محصول بیت ـ این بیت هم از جملهٔ مقول قول است .

برجهان تکیه مکن : بردنیا اعتماد مکن . اگر قدحی شراب داری به عشق محبوبان زهره جبین‌ونازك بدن بخورو به وفای دنیا اعتماد مکن. الحاصل به عیش و نوش به پرداز و به‌کار دنیا اعتماد نداشته‌باش چونکه دنیا بقا ندارد یعنی به هیچ کس وفا نمیکند .

پیرپیمانه کش ماکه‌روانش خوش باد
گفت پرهیز کن‌ازصحبت‌پیمان شکنان

پیمانه کش ـ ترکیب وصفی ، از مصدر کشیدن: پیمانه کشنده ، یعنی شراب خور . که روانش خوش باد : صنعت ملبح است . پیمان شکن ، ترکیب وصفی‌یعنی عهد شکن : بی‌وفاو غدار.

محصول‌بیت ـ پیرپیمانه کش وباده نوش ماکه روح و روانش شاد با شد گفت که : ازهمنشینی‌عهد شکنان به‌پرهیز یعنی از مصاحبتشان اعراض کن الحاصل با بی وفایان و ستمگران معاشرت مکن .

بصبا در چمن لاله سحر میگفتم
که‌شهیدان که‌اند این‌همه‌خونین کفنان

که ـ حرف رابط مقول‌قول . شهیدان که ،اضافه‌لامیه . که اسم است به‌معنای چه کسی.اند ، جمع «است» که برمیگردد به «شهیدن». خونین کفن، صفت مرکب: کفن خون آلود

محصول بیت ـ در چمن‌لاله، هنگام صبح به‌صبا گفتم: اینهمه لاله‌های‌خونین کفن شهیدان که‌اند ؟

به طریق تجاهل لاله‌ها را به خونین کفنان تشبیه کرده است .

گفت‌حافظ‌من‌و‌تو محرم‌این را زنه‌ایم
زمی لعل حکایت‌کن وسیمین ذقنان

Marfat.com

محصول بیت ـ صبا گفت که : ای حافظ من و تو محرم این راز نیستیم. پس از شراب قرمز حکایت کن و از پسران سیمین ذقن یعنی محسوسات را ترك مکن که از مغیبات بحث کنی، که فقط خدا ازغیب خبردارد وبس .

الحاصل این قبیل کارها مربوط به قضا و قدرو و مفوض به علم خداست. پس بحث ازاینها نهی شده است .

دامن دوست بدست آر ز دشمن بگسل
مردیزدان شو وایمن گذر از اهرمنان

محصول بیت ـ این بیت هم از جملهٔ مقول صباست.

دامن دوست را بدست بیاروازدشمن بگسل ، یعنی ازدشمن دوری گزین مراد: رو به خداآرتا از شردیوان و شیاطین امین باشی . الحاصل خدا پرست باش که از شیاطین سالم بمانی و از شرشان برهی ، زیرا که خداوند دوستان خود را از گزند آنها محفوظ میدارد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد و چهل و چهارم

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه‌شکن
بشادی رخ گـل بیخ غم زدل برکن

جایز است «بهار» فاعل فعل محذوف محسوب گردد به تقدیر : آمد بهار و نیز جایز است بهار ، مبتدا و گل معطوف بان و مابعدش خبر مبتدا باشد .

به‌شادی ، با حرف سبب ، یا حرف مصدری. شادی رخ گل ، مجازاً اضافه‌ها لامیه است. بیخ غم ، اضافه بیانیه . بر کن ، از ریشه بکن و نابود کن .

محصول بیت ـ بهار آمد و گل سروروشادی بوجود آورد و توبه را شکانـد «توبه شکن شد» حال بیا بشادی رخ گل بیخ غم را از دل بر کن . مراد : درفصل گل می بنوش و غم را از دل برطرف کن .

رسیـد بـاد صبـا غـنچه از هـواداری
زخود برون شد و برخود درید پیراهن

محصول بیت ـ همینکه باد صبا دمید غنچه از شدت شوق از خـود برون شد یعنی از حالت غنچگی بیرون آمد وپیراهن برخود درید . مراد : باز شد و بحالت گل درآمد ، زیرا غنچه که‌باز شود گل میگردد. الحاصل همینکه بادصبا وزیدغنچه باز شد و تبدیل به گل شد حالت وشکل اولیه را از دست داد .

ص ۱۲۲ جلد سوم .

Marfat.com

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

طریق صدق ـ اضافه بیانیه.آب صافی دل ، هکذا. صافی دل ، ازاقسام صفت مرکب . براستی ، با حرف ظرف، یا حرف مصاحبت . یا ، حرف مصدر . طلب ، فعل امر مخاطب : طلب کن ، یعنی بخواه .

محصول بیت ـ راه صداقت را از آب صاف دل بیاموز. یعنی صفای باطن اگر خواهی از آب صاف طلب کن ، چونکه ظاهر و باطنش یکی است و اگر چیزی هم داشته باشد درظاهرش است نه در باطن .

در راستی یعنی راستی و آزادگی را از سرو چمن آموز . یعنی اگر خواهی که آزادهٔ عالم شوی درهرخصوص چون سرو با استقامت باش . مراد :چون درخت سرو ، عاری از میوه است و مستقیم سبزمیشود، کسی چوب و سنگ پرتابش نمی کند .

عروس غنچه بدین زیورو تبسم خوش
بعینه دل ودین میبرد بوجه حسن

عروس غنچه ـ اضافه بیانی . زیور: زینت. تبسم خوش ، اضافه بیانی. بعینه: آشکاره.و جه حسن ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ عروس غنچه ،با این زینت و زیور وبا این تبسم زیبا و شکل وشمایل قشنگ آشکارا دل و دین‌میبرد . یا خود ممکن است مقصود از «وجه‌حسن» طریق معقول باشد . یعنی به نحو پسندیده دل و دین را ازآدم سلب میکند.

مراد از زیور دانه‌های طلائی داخل غنچه وهمچنین قرمزی گلبرگها و برگ سبز وظرف وحالت تبسمش میباشد بدیهی‌است همه غنچهٔ خندان را دیده‌اند وازآن خبر دارند .

صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار
برای وصل گل آمد برون زبیت حزن

Marfat.com

حزن ـ با فتحه«حاوزا» یعنی غم وغصه . مانند. «حزن» به ضم «حا» وسکون زا ، بیت حزن، اضافه لامیه مجازاً. خانه‌ایکه‌مخصوص غم‌خوردن باشد، بیت‌الحزن گویند .

محصول بیت ـ صفیر بلبل و ناله وفغان هزار بخاطروصل گل ازبیت‌الحزن بیرون آمد . مراد : فریاد ونالهٔ اینها که از بیت‌الحزن شنیده شد ، برای وصل گل است . خلاصه‌چون اینها عاشقند بهمین مناسبت برای رسیدن‌بوصل گل فریادمیکنند.

ز دستبـرد صبا گـرد گل کلاله نگر
شکنج گیسوی سنبل ببین بروی سمن

دستبرد ـ به‌معنای «غلبه»است. اما دراین بیت مراد:دست درازی یعنی«تعدی» است خلاصه مقصود همان دست درازی است .

کلاله ـ موی‌چین و شکن داراست که‌به‌عربی مجعد وبه پهلوی نغوله گویند شکنج، جعد گیسوی‌پرپیچ‌را گویند که‌ازپشت گوش‌جانان‌سرازیرشده بدور گردنش می‌پیچد . شکنج گیسوی سنبل ، اضافه بیانیه . مراد از سمن، روی جانان است .

محصول بیت ـ از دست درازی صبا دراطراف گل کلاله را نگاه کن .مراد: دراطراف روی‌جانان موهای‌پرچین‌وشکنج‌اش‌را تماشا کن. ونیزدر روی‌سمن شکنج گیسوی سنبل را به بین . یعنی تماشا کن که باد صبا در اطراف روی جانان‌کاکل‌و گیسویش را چگونه پریشان کرده .

کسانیکه فحوای این بیت‌را درك نکرده‌اند بانواع تصرفات در تفسیرش مبادرت نموده‌اند که شایستهٔ توجه نمی‌باشد. رد سروری وشمعی

حدیث قصهٔ دوران ز جـام جو حافظ
بقول مطرب و فتوی پیر صـاحب فـن

حدیث‌قصهٔ دوران ـ هردواضافه‌لامیه. جو، فعل امر مفرد مخاطب ، ازمصدر جوییدن اینجا یعنی « بخواه » : بقول ، با حرف مصاحبت ، بقول مطرب ، مصدر به فاعل خود اضافه گشته.واو ، حرف عطف . فتوی پیر صاحب فن ، اضافه لامیه و بیانیه .

Marfat.com

محصول بیت ـ ای حافظ خبر قصهٔ دوران را با آواز مطرب و به فتوای پیر صاحب فن یعنی به فتوای پیرمغان ، ازجام باده بخواه . مراد : چگونگی احوال و اوضاع عالم را بقول وفتوای اینها از قدح باده بجو. الحاصل جام باده جام گیتی نماست‌ومغیبات را آشکار میکند ، پس اسرار عالم را از آن بخواه .

ازقرار معلوم خواجه این غزل را در فصل بهار فرموده است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصدوچهل و پنجم

چو گل هر دم ببویت جامه درتن
کنم چاك از گریبان تـا بدامن

به بویت ــ بو، در اینجا احتمال داردبه معنای امید ویا به معنی معمولی‌خود کلمه باشد . درتن ، قیاس براین‌است که «برتن» باشد. لکن تمام نسخه‌های‌موجود در نزدمان همینطور است ، لذا ماهم به تقلید این نسخه را اختیار کردیم اما باعتبار «بر» معنا میکنیم .

جامه در تن، مرهون مصراع ثانی است. جامه ، مبتدا. درتن، متعلق‌به خبر همچنین از گریبان بدامن متعلق به خبر.

محصول بیت ـ دائماً به امید تو . یا دراثر بوی خوش تو، چون گل‌جامه را برتن یا جامهٔ تنم را از یقه تا به دامن‌چاك میزنم .

تنت را دیـد گل گوئی که در بـاغ
چو مستان جـامه را بدرید بر تـن

دراین بیت «برتن» واقع شده . درتمام نسخه‌ها غالباً قصد تفنن دارد .

محصول بیت ـ گویا گل درباغ، تن‌ترا دیده که چون‌اشخاس مست،جامه‌اش را بر تن دریده .

قیاس این‌بوده که به‌جای گل «غنچه»ذکر شود ، زیراغنچه، همینکه‌جامه‌اش را چاك زد به «گل»تبدیل میشود . اما گل که جامه ندارد چاکش بزند مگراینکه

Marfat.com

برای گل معنای «غنچه» را تضمین کنیم . یا خود به طریق تخیل ، پرپرشدن گل‌را با چاك زدن تعبیر نمائیم ولکل وجهة .

من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من

دست غم ـ اضافه بیانی‌ویامجازاً لامیه. مشکل‌برم یعنی‌نمی‌برم، مراد نفی‌است

محصول بیت ـ من ازدست غم تو مشکل‌جان بدربرم : یعنی از غمت نمیتوانم جانم راخلاص کنم ونجات دهم . اماتو، دل را بآسانی‌ازمن گرفتی ، یعنی‌به‌سهولت. خلاصه‌کار تو سهل است، اماکار من دشوار .

بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن

بر ـ حرف تأکید. گشتی‌ماضی‌مفرد مخاطب، یعنی‌رو گردان‌شدی ویااعراض نمودی. فعل‌نگردد ، احتمال دارد اخباری یا انشائی‌باشد. یعنی‌نمیشود . یا نشود.

محصول بیت ـ با حرف دشمن از دوست اعراض نمودی . هیچکس نباید با دوست دشمن شود . یا هیچکس با دوست دشمن نمیشود ، چه با حرف خصم و چه به علت دیگر .

کسانیکه : صیغهٔ «نگردد» را فقط به وجه اخباری تخصیص داده‌اند ، کار بالا مخصص کرده‌اند. رد سروری وشمعی

مکن کز سینه‌ام آه جگر سوز
برآید همچو دود از راه روزن

مکن ـ تقدیرش : کاری مکن یا از دوست برگشت مکن «اعراض مکن» چنانکه سابقاً ذکرش گذشت.کز، که ،حرف تعلیل‌و یا حرف بیان . آه جگر سوز مرهون مصراع ثانی.جگرسوز ، ترکیب وصفی : جگرسوزنده

محصول بیت ـ کاری مکن یعنی از دوستان رومگردان که از سینه‌ام آه‌جگر سوزچنان در میاید که از راه روزن دود خارج میشود . یـا همچو دود از روزن از

Marfat.com

سینه‌ام آه جگر سوز درمی‌آید ، مراد : سبب مشو که من از دستت آه آتشین بکشم زیرا برای توهم ضرر دارد ، چون آه عاشقان مؤثراست و به هرجا بخوردمیسوزاند وباتش میکشد . در معنای مجموعی بیت : مخالفت نکن که‌آه جگر سوز از سینه‌ام بالا میاید همچودودی که ازراه روزن بالاآید . این گوینده حق معنا را ادا نکرده است .

تنت درجامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم آهن

محصول بیت ـ تن تو درمیان جامهٔ نازك و لطیف ، چون باده در جام است. یعنی همانطور که شراب درجام شیشه‌ای‌نمایان است تن‌توهم بواسطه نازکی ولطافت لباست پیداست . دلت هم در سینه چون آهن است در سیم . یعنی در سینهٔ سفیدت قلبت آهن است درمیان سیم .

بباران شمع‌اشك ازدیده‌چون میغ
که شد سوز دلت بر خلق روشن

محصول بیت ـ ای شمع از دیده ، اشك را چون ابر بریز، زیرا سوز دلت برمردم روشن گشت . یعنی چون سرعشقت عیان وآشکار شده ، پس گریان وسوزان باش .

دلم را مشکن و در پا مینداز
که دارد در سر زلف تو مسکن

محصول بیت ـ دلم را مشکن وخوارد ذلیل مکن، چونکه مسکنش درزلف تو است یعنی باین طرز تحقیرش مکن، چون به تو متعلق‌است ، نه به دیگری .پس چنین درپا میندازش : خواری روایش مدار .

چو دل در زلف تو بستست حافظ
بدین سان کار او در پا میفکن

Marfat.com

محصول بیت ـ ازآنجا که حافظ دل به زلف تو بسته است . پس اینگونه کارش را درپـا مینداز . یعنی اینطور تحقیرش مکن ، چونکه به تو متعلق است . الحاصل حافظ بندهٔ تست ، پس بیش ازاین شایستهٔ جفا نیست : جفا و تحقیر روایش مدار.

وله ایضاً

Marfat.com

بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و چهل و ششم

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارك باد بر سرو و سمن

افسر سلطان گل ، اضافه‌های واقع در این عبارت بیانیه است . طرف چمن ، اضافه لامیه. مقدم، مصدر میمی ، به معنای قدوم .

این بیت کنایه است از جلوس مجددشاه منصور به‌تخت سلطنت ، زیرا ترا کمهٔ شیراز یکبار مملکت را ازدست این پادشاه در آوردند ، اما اوقشونی تهیه دید ودشمنان خود را مقهور ساخت و دوباره بر تخت سلطنت نشست .

مراد از سرووسمن ، اعیان مملکت میباشد .

محصول بیت - تاج سلطان گل در چمن پیدا وظاهر گشت ، یارب قدومش برسروسمن مبارك باشد .

ازقرار معلوم گل‌سلطان شکوفه‌است بهمان جهت برایش‌افسری اثبات میکند.

خوش بجای‌خویشتن بود این نشست‌خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن

بجای خویشتن، با ، حرف ظرف واضافه لامیه. خویشتن: خودش . بود، ادات خبر یعنی بجاست .

کلمهٔ نشست ، مشترك است مابین فعل ماضی و قعود . اما در این جا مخفف

Marfat.com

نشستگاه است به معنای «تخت»

خسروی ، یا حرف نسبت . تا ، حرف تعلیل

محصول بیت - این جلوس شاهانه خیلی بجا بود . تا دگر هر کسی‌درجای خود به نشیند . منظور اینست : تراکمه نسبت به امورسلطنت بیگانه هستندوشایستهٔ تخت سلطنت نیستند . اما اکنون تخت ، آنکه را که لایق و شاهی حق او میباشد یافت . پس‌دیگران‌درجای خودبه نشینند . مراد : وزرا وقضاة وعساکر ودفترداران وسایر ارباب دیوان هریکی وظیفهٔ خود را بدانند و سرجای خود به نشینند .

خاتم جم را بشارت ده بیمن خاتمت

کاسم اعظم کرد از وکوتاه دست اهرمن

خاتم جم : مراد مهر سلیمان است که یکی از دیوان با حیله‌ای از او ربوده بود . بعدخداوند تعالی وسیلهٔ میسر کردوسلیمان دوباره انگشتری را تصاحب کرد، چنانکه در بعضی قصص انبیاء این مطلب مفصل آمده است .

خلاصه جدائی منصور را از تخت شاهی و دوباره تصاحب نمودنش آن را تنظیر میفرماید به جدائی حضرت سلیمان ازانگشتریش و دوباره بدست‌آوردن‌آن. دراینجا مراد ازاهرمن «دیو» است .

محصول‌بیت - عاقبت، خیری وسرانجام نیك را به‌انگشتری‌حضرت سلیمان مژده بده زیرا اسم اعظم آن را ازدست دیودرآورد . مُنظور: چون‌آن مهرمناسب و درخور دیو نبود ، لذا دوباره بدست سلیمان رسید .

در اینجا تراکمه به دیو مشابه شده‌اند . پس حق تعالی ، ملك شیراز را از دست آنان خلاص نمود و به شاه منصور اعطا کرد که لایق و شایستهٔ آن هست .

تا ابد معمور باد این خانه‌کز خاك درش

هر نفس با بوی رحمن میوزد باد یمن

تا ابد ـ تا ، برای انتهای‌غایت است . ابد : بی‌انتها . مراد از «خانه» سرای شاه منصور میباشد . کز . که ، حرف تعلیل وما بعدش مرهون مصرع ثانی . ضمیر

Marfat.com

برمیگردد به «خانه»

نفس ، درمقام ایهام واقع شده.با ، حرف مصاحبت . مراد از «بوی رحمان» ریح رحمان است چنانچه در حدیث شریف واقع است : انی لاجدریح الرحمان من قبل‌الیمن . خواجه ، شاه منصوررا به اویس قرنی تشبیه نموده این حدیث شریف‌را به طریق ترجمه ایراد فرموده است چونکه شاه منصور از جزوعلما محسوب میشد.

بوی رحمان وبادیمن ، اضافهٔ هردو لامیه است .

میوزد، می دز اینجا حرف استمرار ، وزد ، فعل مضارع مفردغایب مراد از «بوی رحمان» بوی حق است . چنانکه حدیث شریف هم اینطور فرموده است : بنابه عقیدهٔاهل تأویل «بوی رحمان» فرمودن‌خواجه دلیل‌براین است که درحدیث شریف «ریح» به معنای «بو» است

محصول بیت ـ این‌سرای تاابدآبادان باشد ، زیرا ازخاك دراین خانه‌دائماً با بوی رحمان بادیمن میوزد . یعنی بوی عدالت و کرامت ظاهر میگردد .

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن

شوکت ـ یك کلمهٔعربی است که شدت خوف را گویند . امادراین قبیل‌جاها به معانی حدت و گاهی عظمت بکار میبرند .

شوکت پورپشنگ، هردواضافه‌لامیه. مرادازپور» مرادف فرزندبه‌معنای‌پسر است پشنگ[1] ، بافتحه‌های‌بای عجمی‌وشین‌ازاعلام رجال، نام یك عیار ودزدمشهوراست

این پشنگ پسری‌بسیار شجاع وبهادر داشت که در آن ایام سابق ظهور کرد و چون تیمور و قزلباش در اندك مدت ممالك بسیاری را متصرف شد . پس در زمان سلطنتش‌و بعداز آن درخصوص‌عظمت وشوکت‌او کتابهای تاریخ‌نوشته شد وشاهنامه‌ها

۱ـ درشاهنامه پشنگ پدرافراسیاب ونبیرهٔ فریدون است، چنانکه درآمدن افراسیاب نزدیك پدر خودگوید :

به پیش پدر رفت پور پشنگ زبان‌پرز گفتار ودل‌پردرنگ

ودرآشتی خواستن پشنگ ازکیقباد گوید :

نبیرهٔ فریدون فرخ پشنگ بسیری‌همی‌سر به‌پیچدزجنگ

Marfat.com

بوجود آمد چنانکه در بارهٔ تیمور وقزلباش به عمل آمده است .

تیغ عالمگیر ، اضافه بیانیه . عالمگیر ، ترکیب وصفی از گیریدن عالم را میگیرد و مالکش میشود مقصوداینست که همه جا را فتح میکند .

محصول بیت ـ شوکت و عظمت پسر پشنگ ووصف تیغ او که جهان رافتح کرده است درجمیع کتب تاریخ و شاهنامه‌ها داستان مجالس‌است . یعنی درمجالس خوانده و نقل میشود.

خواجه، بااشارهٔ‌ظریف شاه‌منصوررا به‌مقهورساختن‌تر کمانهاترغیب میفرماید. یعنی قدرت و مکنت آنها در تو هم جمع است ، پس همان همت لازم است که در تواریخ و شاهنامه ها داستان انجمن شوی .

خنگ‌چوگانی‌چرخت رام شد درزیرزین
شهسوارا چون بمیدان آمدی گوئی بزن

خنگ ـ به معنای اسب کبود رنگ ، یا اسبی که به رنگ زرد روشن باشد چوگانی ، یا حرف نسبت . اسب منسوب به چوگان : اسبی که مخصوص چوگان بازی است چون اسب مصر و اسبان بغداد که بازی جرید[1] با آنها اجرا میشود . زیرا با هر اسبی نمیشود چوگان بازی کرد .

در، حرف تأکید. زیرزین، اضافه به‌معنای«فی»است به‌تقدیر«زینت»شهسوارا، منادی . چون ، حرف تعلیل به معنای چونکه . بمیدان ، با حرف صله . گویی ، یا حرف وحدت . مراد از « گویی»عملی است یعنی گوی عملی بزن. حاصل اینکه کاری بکن که در عالم داستان شوی.

محصول بیت ـ خنگ چوگانی فلک : اسب فلک ، در زیر زین تو رام شد . یعنی فلک رام و مطیع توشد.ای پادشاه،حال که به میدان چوگان بازی واردشده‌ای برتوست که گوئی بزنی . یعنی حال که برتخت سلطنت قدم نهادی به فتح ممالک مشغول باش، تا که در دنیا ودر تاریخها و شاهنامه‌ها نامت نوشته شود و یاد شودحاصل

۱ـ جریدبازی: العصامطلقاً یرمی‌بهافی‌لعب‌الجرید وهورمی‌الفرسان‌بعضهم بعضاً بالعصا فی‌المیدان . المنجد

Marfat.com

کلام ، شاه منصور را به فتح ممالك ترغیب میکند .

جویبار ملك را آب روان شمشیر تست
تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن

جویبار ـ در لغت کنار چشمه است . درخت عـدل ، اضافه بیانیه . بنشان ، فعل امرمفرد مخاطب . با ، حرف تـأکید . یعنی عدالت کن . بیخ بدخواهان : مراد تراکمه را ریشه کن کن یعنی ایل وتبارشان را قلع‌وقمع کن.

محصول بیت ـ آب روان جویبار مملکت ،شمشیر تست . یعنی مملکت‌حیات از شمشیر یابد، چونکه اصل و ریشهٔ ستمگران را شمشیر قمع وقلع نماید . پس در اینصورت درخت داد و عدل بنشان و بیخ بدخواهان را بکن . مراد : چنان اولاد و انساب بدخواهان را ازبین‌ببر که درعالم اثر ونشانشان نماند.

این بیت به فتح ممالك و ترویج عدالت ترغیب میکند .

بعدازاین نشکفت اگر با نکهت خلق خوشت
خیزد از صحرای ایرج نافهٔ مشك ختن

نشکفت ـ نون‌حرف‌نفی،شکفت . «به کسروضم» شین‌لفظ مشترك است مابین بازشدن گل و تعجب[1] مصدرش شکفیدن میاید .

با ، حرف سبب ویا حرف استعانت . نکهت ، به فتح نون وسکون کاف عربی وفتحها، به معنای بوی خوش دهان اطفال است . لغتی است که ازباب علم و حسب بکار رفته .

نکهت خلق ، اضافه لامیه «مجازاً» . خلق خوش ، اضافه بیانیه .

خیزد ، فعل مضارع مفرد غایب :بلند شود یعنی پیدا میشود . صحرای‌ایرج اضافه بیانیه ایرج، به کسر همزه وجیم معجمه ، نام صحرایی است واقع بین شیراز و لار، خاك این صحرا بحدی شور است که هیچگونه نباتی در آنجا بعمل نمیاید . جایی است بی‌آب و علف .

---

۱ ـ شگفت ـ به‌کسرشین و گاف فارسی ، به معنای عجب است . مترجم

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر از این به بعد به سبب خلق خوش بوی تو، درصحرای ایرج نافهٔ مشك ختن پیدا شود ، جای تعجب نیست . مراد : در اثر و سبب خلق خوش تو اگرصحرای ایرج به صحرای ختن تبدیل گردد یعنی زمینی شود که‌مشك ختن ازآن خیزد ، هیچ غرابت ندارد .

گوشه گیران‌انتظار جلوهٔ خوش‌میکشند
برشکن طرف‌کلاه و برقع از رخ برفکن

گوشه گیر، ترکیب وصفی، گوشه گیرنده یعنی گوشه نشین، گوشه نشینان : اولیا ومشایخ‌انتظارجلوهٔخوش‌میکشند درترکیب اول، مصدربه‌مفعولش‌اضافه شده ، وترکیب دوم‌اضافه بیانیه است بر، حرف تأکید. برشکن ، فعل امرمفرد مخاطب، دراینجا یعنی‌خم کن .

طرف کلاه ، اضافه‌لامیه . و او،حرف عطف . برقع، روبند است . بر،حرف تأکید ، فکن ، فعل امر مفرد مخاطب، اینجا یعنی رها کن .

محصول‌بیت ـ اهل‌الله ومشایخ درانتظار جلوهٔ زیبای تو هستند . پس گوشه کلاهت‌را برشکن وخم کن وروبند را ازرخت کنار بزن . یعنی‌احبا ودوستان‌منتظر دیدار جمال با کمالت هستند . پس عرض جمال کن که دعاهای زیاد در حقت کرده شود .

پادشاه را به ملازمت اولیاءِ ومشایخ ترغیب میکند .

مشورت‌باعقل کردم‌گفت حافظ باده‌نوش
ساقیا مـی ده بقـول مستشار مؤتمـن

قول مستشار، مصدر به فاعلش اضافـه شده . مستشار مؤتمن ، اضافه بیانیه . مستشار، اسم مفعول ازباب استفعال ، طرف مشورت . مؤتمن صفت برای مستشار . اینهم مفعول ازباب افتعال : کسیکه امین شناخته شده .

محصول‌بیت ـ درباره احوال خودم‌با عقل‌مشورت کردم . گفت : ای‌حافظ باده بنوش . پس ای ساقی می بده . یعنی باعتبار قول مستشار امین باده بده .مراد:

Marfat.com

عقل که مستشار امین است پس بنا به امرش می بده نوش کنیم . جملهٔ : المستشار مؤتمن ، ضرب مثل و حدیث شریف است.

درجمیع نسخه‌ها کلمه مستشار از لام تعریف معرا واقع شده ، پس کسانیکه معرف باللام ایرادنموده‌اند مخالف نسخه‌ها رفتار کرده‌اند .

نیز کسیکه گفته است : المستشار مؤتمن . یعنی کسیکه با او مشورت میشود از ضرر و بلا درامان است که بعد پشیمان نمیشود . این مفسر به معنای این حدیث شریف وارد نبوده است ،

ای صبا بر ساقی بزم اتابك عرضه‌دار
تا از آن جام زرافشان جرعهٔ بخشد بمن

اتابك ، به معنای جملة الملك است . اما به معنای پادشاه بزرگ هم بکار میبرند . عرضه ، های این کلمه حرف نقل است . تا ، حرف تعلیل .

جام زرافشان ، اضافه بیانیه . جرعهٔ ، یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل .

محصول بیت ـ ای صبا به ساقی بزم اتابك ازجانب حافظ عرض کن . تا که از آن جام زرافشان جرعه‌ای به من به‌بخشد .

مراد از این بیت حسن طلب است

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و چهل و هفتم

خوشتر از فکر می وجام چه خواهد بودن
تا ببینم که سر انجام چه خواهد بودن

فکر می ـ مصدر به مفعولش اضافه گشته . تا ، انتهای غایت راست به معنای «الی» سر انجام : آخر وعاقبت .

محصول بیت ـ چه چیز میتواند بهتر وشیرینتر ازفکرمی وجام باشد، هرچه فکرمیکنم می‌بینم که ازاین مطلب شیرینتر وخوشتر فکری پیدانمیشود .

غم دل چند توان خورد که ایام نماند
گو نه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن

ایام نماند ـ تقدیرش ایام ذوق و صفا نماند.گو ، خطاب عام . نه دل باش ، تقدیرش : نباشد اگرچه «باش» فعل امر وصیغهٔ مخاطب است و ممکن است دراینجا به معنای امر گرفته شود ، کانه خطاب به دل میفرماید : ای دل نه توباش و نه ایام فتأمل .

محصول بیت ـ تا کی میتوان غم و غصه خورد که دوران خوشی و صفا تمام شد . بگوای یار ، بگو که نه دل باشد ونه ایام . یا خود، ای دل نه‌تو باش در عالم ونه ایام باشد .

یکی مصرع اول را اینطور معنا کرده است : غم ایام مخورای یار که ایام نخواهد ماند ، باید گفت این گوینده عجب موزون نوشته است طیب‌الله انفاسه.

ص ۱۲۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

باده خورغم مخور و پند مقلد مشنو
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن

محصول بیت ـ باده نوش کن و غم وغصه مخور و نصیحت مقلد را هم گوش نکن، چون حرف عوام چه اعتبار خواهد داشت، مراد مقلد هم جزوعوام است پس به سخن اوهم اعتبار نیست .

مرغ کم حوصله را گوغم خودخور که برو
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن

حوصله ـ در لغت به معنای چینه‌دان مرغ است . اما در این قبیل جاها ، از «صبر» کنایه است.گو، خطاب عام . که ، حرف تعلیل . برو، ضمیر « او » برمیگردد به مرغ و مرهون مصرع ثانی

محصول بیت ـ به مرغ بی‌حوصله : مرغ بی‌چینه‌دان ، بگو غم خودش را بخورد یا بگوغم خودت را به‌خور. زیرا آنکه برای این مرغ دام مینهد ، چگونه میتواند در عین حال ترحمش نماید : یعنی ازراه ترحم آزادش نمیکند .

منظورش از جملهٔ کم حوصله : دراظهار تمایل نسبت بمن‌سخت بی‌صبر و آرام است پس بدام افتادنش حتمی‌است ، لذا باید نسبت به من تمایلی نشان ندهد تا که گرفتار نشود

نصیحتی است خطاب‌به اهل دنیا که‌به‌دنیا زیاد طالب وپابند نشوند که‌عاقبتش ندامت و پریشانی است

دست رنج توهمان به‌که شود صرف بکام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن

دست رنج ـ ترکیب مزجی : محصول زحمات دست. بناکام ، یعنی بالضروره

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید: همان بهتر که دسترنج‌توصرف مراد دلت شود، زیراکاری که وقوعش ضروری است وحتمی‌وتومسبوقی، یعنی‌میدانی که خواهی مرد ومالت را دیگران خواهند خورد

الحاصل . تا زنده‌ای مالت را بخور که بعد ازتو اغیارنخورند.

Marfat.com

پیر میخانه همی خواند معمائی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

که ـ حرف بیان . فرجام ، چون انجام به معنای آخر وعاقبت است .

محصول بیت ـ دیشب پیر میخانه از خط جام معمائی خواند که معلوم میکرد عاقبت کارچگونه خواهد بود. یعنی آن معما بیان میکند که آخر وعاقبت دنیا بی فایده است.

بردم از ره دل حافظ بدف و چنگ و غزل
تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

محصول بیت ـ دل حافظرا با دف و چنگ وغزل از راه بردم. یعنی با این چیزها حافظ را از راه بدر کردم. عجباجزای من بدنام ، چه خواهد بود. مراد: از اینکه یك فردمسلمان وحافظ قران را به گمراهی کشانده‌ام، کیفرعملم چه خواهدبود.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع: فعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و چهل و هشتم

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

دانی ـ متضمن استفهام و که ، حرف بیان . بیت مشعر صنعت سؤال وجواب است .

محصول بیت ـ خواجه میفرماید : آیا میدانی که دولت یعنی چه ؟ آنوقت خودش باین سؤال جواب میدهد : دولت یعنی دیدن روی یار ، الحاصل دیدن روی جانان در واقع دولت است، همچنین گدائی کردن را در محلهٔ یار برسلطنت ترجیح دادن خود یك دولت است .

از جان طمع بریدن آسان بود و لیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

جانی ـ یا حرف نسبت

محصول بیت ـ از جان قطع امید کردن آسان است؛ اما بریدن ازدوستانی که انسان از جان و دل دوستشان دارد محال است . یا خود از دوستان چون جان عزیز منقطع شدن مشکل است یعنی ازاین‌قبیل دوستان نمیشود برید .

خواهم شدن ببستان چون‌غنچه‌بادل‌تنگ
و آنجا بنیکنامی پیراهنی دریدن

بستان ـ با واو ، وبدون واو لغت است . به نیك ، با حرف سبب ، یا حرف

Marfat.com

تخصیصی.نامی ، یا حرف مصدری . ٔنیکنام ، صفت‌مرکب ، با «یا» : نیکنامی‌یعنی نام نیك داشتن و به خوبی شهرت یافتن .

محصول‌بیت ـ با دل تنگ چون غنچه: با اضطراب وتنگ دلی به‌باغ‌خواهم رفت ، و درآنجا به نیك‌نامی : برای کسب‌نام نیك‌پیراهنم را چاك خواهم زد. مراد: با اضطراب و دل تنگ به بوستان خواهم رفت و میخواهم درآنجا ازحسرت جانان پیرهنم را چاك بزنم .

غنچه رابواسطه پیچید گی‌شباهتی که به دل دارد باتنگ دلی وصفش‌میکنند .

مفسرینی که درمعنای‌مصراع دوم نوشته‌اند : درآنجا با نیکنامی پیراهنی‌باید چاك زد، معنای بیت را چاك زده خرابش کرده‌اند

رد سروری وشمعی

گه چون نسیم با گـل رازنهفته گفتن
گـه سـر عشقبـازی از بلبلان شنیـدن

مراد از «نسیم» دراینجا مطلقاً «باد» است . نهفته : مخفی

محصول‌بیت ـ به باغ که رفتم ، در آنجا گاهی راز نهانی را به گل خواهم گفت . و گاهی هم سرعشقبازی را از بلبل خواهم شنید .

الحاصل : مقصود ازرفتن به بوستان، تسلی‌بخشیدن به دل است بهروجه‌باشد.

بـوسیدن لـب یـار اول زدست مگذار
کاخر ملول‌گردی از دست ولب گزیدن

مگذار ـ از دست مده .کاخر، که حرف تعلیل. آخر، دراینجا متابل«اول» است.گردی ، به فتح کاف عجمی فعل مضارع مخاطب یعنی میشوی . حاصل اینکه معنای صیرورت افاده نماید .

محصول‌بیت ـ اگر فرصت دست دهد ، بوسیدن لب یـار را از دست مده . مراد : در فرصت مناسب از لب یار بوسه بگیر ، زیرا اگر لب یار را نبوسی ، از شدت تـأسف لب و دستت را میگزی و ملول و افسرده میشوی . یعنی اگر فرصت

Marfat.com

بوسیدن لب یار راازدست بدهی ، ازپشیمانی‌حاصل ازاین‌کار لب و دست‌رامیگزی. چنانکه معمول است هر که در امری پشیمان گردد همین کار را میکند . در بعضی نسخه‌ها : از دست لب گزیدن واقع شده «با حالت اضافی»

فرصت شمارصحبت کز این‌دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

شمار ـ فعل امر مفرد مخاطب . فرصت شمار : فرصت بدان . کز، که‌حرف تعلیل.راهه ، های رسمی دراین قبیل جاها معنای نسبت و اختصاص افاده نماید . دو راهه : دارای دو راه .

محصول‌بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : مصاحبت را با دوستان فرصت شمار یعنی غنیمت بدان . زیرا وقتی از این منزل دو راههٔ دنیا بگذریم ، مراد: به خانهٔ آخرت که رفتیم دیگر ممکن نیست بهم برسیم .

مقصود اینست : مصاحبت و همنشینی را با دوستان باید غنیمت شمرد ، زیرا پس ازمرگ هیچگونه احتمال ملاقات‌وجود ندارد مگر درآخرت .

گویی برفت حافظ از یاد شاه منصور
یارب بیادش آور درویش پروریدن

گویی ـ احتمال دومعنارا دارد. یکی به‌معنای: کانه است مثل گویا .ومعنای دوم فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی تو میگوئی. بطریق خطاب عام . برفت باحرف تأکید ، در اکثر نسخ اینطور واقع شده . اما در برخی بجای «با» « که» قیدشده. هردو جایز است .

یادشاه منصور ، اضافه لامیه . یارب ، منادی . بیادش ، با حرف صله و ضمیر راجع است به «شاه منصور»

آور، با الف ممدوده و فتح واو، فعل امر مفرد مخاطب ، ازآوریدن .

پروریدن: تربیت کردن واینجامرادتفقد میباشد

محصول بیت ـ مثل اینکه حافظ از خاطرشاه منصور فراموش شده است.یا

Marfat.com

تو میگوئی که شاه ، حافظ را فراموش کرده است . همچنانکه سلطان مراد سودی دعا گوی را از یاد برده است . ای خدا درویش پروری را بیادشاه بیاور.

مراد : تفقد و توجه به حال درویشان را به یادشاه بیار .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهار صد و چهل و نهم

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام ببددیدن

شهرهٔ شهر ـ اضافه لامیه . ورزیدن ، خو و عادت کردن به‌کاری یا کوشش و رنج بردن. نیالوده‌ام ، فعل ماضی منفی ومتکلم وحده: آلوده نکرده‌ام . ببددیدن، با حرف مصاحبت

محصول بیت ـ منم که مشهور شهرم : به عشق ورزیدن مشهور شده‌ام یعنی به عاشقی مشهورم . و این‌منم که دیده‌ام را ببد دیدن نیالوده‌ام ، مراد : با نگاه کردن به حرام چشمم را ملوث نکردم یعنی گناهکار نکردم .

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در شریعت ما کافریست رنجیدن

کنیم و کشیم ، جایز است این افعال زمان مضارع و متکلم مع‌الغیر باشد . و نیز ممکن است هریك اینها با ماقبلش ترکیب وصفی محسوب گردد . شریعت : راه یعنی طریق است .

رنجیدن و رنجاندن ، مابین لازم ومتعدی مشترك است

محصول بیت ـ وفا میکنیم : وفا داریم ، لوم و ملامت میکشیم . ملامتکشیم خوش‌هستیم:اوقات و ایام خود را به خوشی‌میگذرانیم. چونکه درطریق‌ما رنجاندن مردم و همچنین رنجیدن ازمردم‌کافری است یعنی ممنوع است ، چونکه عاشق باید تحمل جفارا داشته باشد .

ص ۱۴۴ جلد سوم شرح

Marfat.com

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

محصول‌بیت ـ به پیرمیکده گفتم درجهان راه نجات چیست : برای رهائی از درد وبلاچاره چیست؟ پیرهم جام می‌خواست و گفت : راز پوشیدن. مرادآسایش و راحتی در حفظ اسرار خلق است ، الحاصل در سر نگهداری است . و مقصودش‌از خواستن جام می ، یعنی حفظ اسرار باده نوشان هم راه نجات است .

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

بدست مردم چشم ـ با حرف مصاحبت و اضافه هـا لامیه. اثبات دست برای مردمك به طریق استعاره است

محصول‌بیت ـ به طریق سؤال و جواب میفرماید : مقصود ما از تماشای‌باغ عالم ، بوسیلهٔ مردم چشم از رخ تو گل چیدن است . یعنی با مردمك چشم رخ‌چون گل ترا تماشا کُردن است . الحاصل دیدن جمال جمیل توست .

بمی‌پرستی از آن نقش خود برآب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

محصول‌بیت ـ به می‌پرستی : با باده نوشی ازآن جهت نقش خودرا برآب زدم : نقش وجودم را چون نقش برآب بی‌ثبات و بقا اعتبار کردم، کـه غرورم یعنی انانیت خود را ازبین ببرم : برای افنای انانیتم نقش وجودم را درعدم ثبات و بقا به نقش روی‌آب تشبیه نمودم .

برحمت سر زلف تو واثقم ورنی
کشش چونبود ازآن‌سو چه سود کوشیدن

برحمت سرزلف تو ـ با حرف صله، اضافه‌هالامیه . واثق ، اسم فاعل به‌معنای معتمد . ورنی و گرنه . کشش ، اسم مصدر به معنای جذبه .

محصول‌بیت ـ من به مرحمت سرزلف تو اعتماد دارم ، و گرنه ازآن‌جانب

Marfat.com

که کشش نباشد سعی و کوشش فایده ندارد مراد : به شکنج سرزلف تو اعتمادارم که مرا به سوی تو بکشد یعنی‌جذبم کند. والاا گراز طرف تو کشش وجذبه نباشد، کوشش من‌فایده نمی‌بخشد . یعنی اگر چین‌وشکن‌سرزلفت مرابسویت نکشد، سعی و کوشش ما فایده ندارد .

ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مهر : محبت . بارخ خوب، با حرف صله واضافه بیانیه . که، حرف تعلیل . گرد ، دراینجا به معنای اطراف است گرد عارض، اضافه لامیه . عارض خوبان ، هکذا

محصول‌بیت - مهرورزی را به رخ زیبا ازخط یار بیاموز ، زیرا گرد صورت زیبایان گردیدن خوش آیند است . مراد : خط زیبایان نسبت به عارضشان اظهار محبت میکنند واز دور صورتشان هر گز دور نمیشوند و کنار نمیروند .

جمله : گردعارض خوبان ، نسبت به خط بسیار مناسب آمده ، زیرا جای خط همیشه در اطراف رخسار است

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن

تافت ـ فعل ماضی است ، و دراینجا معنای مصدری دارد «تافتن» . که،حرف تعلیل

محصول‌بیت - میخواهیم ازاین مجلس‌عنانمان را به میکده بگردانیم، یعنی میخواهیم به سوی میکده برویم . زیرا نشنیدن نصیحت وپند واعظان بی‌عمل واجب است . مراد: واعظی که کردارش‌برخلاف گفتارش باشد، یعنی به حرفهای خودعمل نکند لازم نیست به وعظش گوش کرد . زیرا سخنش به شنوندگان تأثیر نمیکند.

مبوس جزلب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست‌بوسیدن

Marfat.com

محصول بیت ـ ای حافظ غیر ازلب معشوق وجام می چیزی را مبوس زیرا بوسیدن دست زهد فروشان مرایی خطاست . چونکه در شریعت به بوسیدن دست عزیزان اجازه داده شده ، اما بوسیدن دست واعظان مکار در هیچ ملتی جایز نیست .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فا ٔلات مفاعیل فا ٔلات

غزل چهارصد و پنجاهم

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن

خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن

روی ماه منظر، اضافه بیانی . ماه منظر تو، اضافه لامیه . ماه منظر، از اقسام ترکیبات وصفی مراد : روی چون ماه یعنی زیبا .

نو بهار حسن ، اضافه لامیه «مجازاً». مرکز: دروسط دایره نقطهٔ اتکاءِ پرگار را گویند. مرکز لطف ، اضافه لامیه «مجازاً». واو، حرف عطف . مدار حسن، مجازاً اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای جانان روی زیبای تو ، نو بهار حسن است . بهار تازهٔ زیبائی است . وخالت محل لطف و خطت مقام حسن . مقصود اینست همه‌جایت لطیف و زیبائی محض است

در مصرع ثانی ، لف و نشر رعایت شده است .

درچشم پرخمار تو پنهان فسون سحر

در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

محصول بیت ـ درچشم پرخمار تو افسون سحر پنهان است : یعنی نسخهٔ سحر درچشمت نهان است .و در زلف بیقرارت ، ثبوت وقرار زیبائی ظاهر است . مراد: زلفت نمایندهٔ حسن و لطافت است

ص ۱۲۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

ماهی نتافت همچو تو از برج نیکوئی
سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن

محصول بیت ـ از برج زیبائی ماهی چون تو نتابید : از برج لطافت ،چون تو ماهی طلوع نکرد . و از جویبار حسن، چون‌قدت سروی نرست، خلاصه نه‌چون تو ماهی ظاهر شد از اوج لطافت و نه چون قدت سروی رست از جویبار حسن.

خرم شد از ملاحت تو عهد دلبری
فرخ شد ازلطافت تو روزگار حسن

محصول بیت ـ دوران دلبری از ملاحت تو خرم و شاد گشت : ملاحت تو سبب شده که دوران دلبری‌قدرت و رونق یافته و ایام حسن از لطافت تو مبارك شد. یعنی رونق و گرمی زمان و دوران حسن از وقتی شروع شده که تو لطافت‌یافته‌ای.

ازدام زلف ودانهٔ خال تو درجهان
یك مرغ‌دل نماند نگشته شکارحسن

دام زلف و دانه خال ومرغ دل هرسه‌اضافه بیانی است .

محصول بیت ـ از دام زلف و دانهٔ خالت در دنیا هیچ‌مرغ دلی نماند که شکار حسن نگشت مراد : چون زلفت و دانهٔ خالت از جملهٔ اسباب حسن میباشد ، بهمین سبب مرغ دل عشاق شکار حسن شد . یعنی عاشق زیبائی‌شد.

گردلبت بنفشه از آن تازه وترست
کاب‌حیات‌میخورداز‌چشمه‌سارحسن

محصول بیت ـ بنفشهٔ خط در اطراف لبت از آنجهت‌همیشه تروتازه است که از سرچشمهٔ حسن آب حیات میخورد . علت پلاسیده و پژمرده نشدنش اینست که ازچشمه سار حسن ولطافت نشوو نما یافته ، پس‌همیشه تروتازه میماندو پژمرده نمیشود .

دائم بلطف دایهٔ طبع از میان جان
می‌پرورد بناز ترا در کنار حسن

Marfat.com

دایهٔطبع - اضافه بیانی. زنی که بچه‌های شیرخوار را شیر میدهد دایه گویند. میان جان ، اضافه لامیه . کنار در اینجا به معنای آغوش و نزد میباشد .

محصول بیت - دایهٔ طبع ازجان و دل ، ترا همیشه در آغوش حسن میپرورد، مراد : با ذوق و صفا در کنار حسن میپروردت ، یا تربیتت میکند.

حافظ طمع بریدکه بیند نظیر تو
دیار نیست جزرخت اندر دیارحسن

دیار ـ به معنای احد است . دیار، به کسر دال جمع دار . یعنی خانه‌ها .

محصول بیت - حافظ قطع امید کرد که بتواندنظیر ترا به‌بیند. زیرا درعالم بی‌نظیری وجزاز رخت : غیر از تو در دیار حسن کسی نیست.پس بهمین سبب است که حافظ امید ندارد مثال ترا به‌بیند .

وله ایضاً

Marfat.com

ازبحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصدو پنجاه ویکم

گلبرگ‌را زسنبل مشکین نقاب کن

یعنی که‌رخ بپوش و جهانی خراب کن

مراد از گلبرگ رخ جانان است . از سنبل مشکین ، کاکل و گیسو و جایز است مراد زلف باشد. نقاب ، روبند است . جهانی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ ـ برگ گل را از سنبل مشکین نقاب کن ، مراد: رویت را با زلف و گیسو یا باکاکلت‌بپوشان که کسی نبیند. خلاصه رویت را بپوشان‌وجهان‌را خراب کن، یعنی تمام عالم مشتاق دیدن روی توست ، پس وقتی صورتت را با زلف و گیسویت مستور بداری جمیع مردم عالم‌ازحسرت اشتیاق از خود بی‌خبرمیشوند.

بفشان عرق زچهره‌واطراف باغ را

چون شیشهای دیدهٔ ما پر گلاب کن

بفشان ـ فعل امر مفرد مخاطب در اصل‌بیفشان بوده به ضرورت وزن‌تخفیف یافته

عرق : خوی. واو حرف عطف. اطراف باغ ، مرهون مصرع دوم. شیشه‌های دیده ، اضافه بیانی دیدهٔ ما ، اضافه لامیه .

محصول‌بیت ـ عرق چهره‌ات را بیفشان و اطراف باغ را چون شیشه های دیدهٔ ما پراز گلاب کن. دراینجا به‌اشك چشم گلاب اطلاق نموده زیرا چون گلاب صاف وشور[1] است . این‌بیت کثرت عرق جانان را میرساند.

۱ـ برای مترجم معلوم نشد که گلاب چگونه شور است .

ص ۱۳۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

بگشا بشیوه نرگس پرخواب مست را
وزرشك چشم نرگس رعنا بخواب کن

شیوه ــ در اینجا به معنای «ناز» است . نرگس پر خواب مست ، اضافه ها بیانیه و دراینجا مراد چشم جانان است به طریق تشبیه کنایه ۰ وزرشك ، واو حرف عطف ، رشك : حسد و غبطه را گویند.چشم ، مبتدا ، چشم نرگس ، اضافه لامیه مجازاً . نرگس‌مست،اضافه بیاینه. بخواب، با حرف صله . بخواب کن،به‌خوابان.

محصول بیت ـ چشم مست وخمارت راباشیوه وناز باز کن وبعد از آن چشم نرگس رعنارا بخواب کن یعنی چشم نرگس رابخوابان . الحاصل نرگس‌ازشیوه وناز‌چشمان مستانهٔ تو منفعل گشته ازرشك وحسد خود رابخواب میزند.

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است چشم نرگس رعنا را در خواب بگـذار و ازرشك چشم نرگس رعنا را درخواب کن‌این گویـندگـان چشمشان را روی‌هم‌گذاشته وازخود معانی ساخته‌اند.

ایام گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدور بادهٔ گلگون شتاب کن

برفتن ــ باحرف صله. ساقی‌منادی. بدوربادهٔ گلگون، باحرف صله واضافه‌ها لامیه وبیانیه

محصول بیت ـ فصل گل مانند عمر به رفتن عجله کرد . وقتی اینطور است۰، ای ساقی توهم به دوربادهٔ گلگون شتاب کن ، الحاصل توهم قدح شراب قرمز را تند تند بگردان ، قدح باده رابه دورهٔ گرش درآر تابادهٔ گلگون نوش کنیم .

بـوی بنفشه بشنو و زلف نگارگیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن

بوی بنفشه ، اضافه‌لامیه ومفعول مقدم فعل «بشنو». دراینجا «بشنو» به معنای «ببوی» میباشد، چونکه حواس‌ظاهر به معنای‌یکدیگر بکارمیرود. واو ، حرف عطف زلف نگار، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل « گیر» . عزم شراب ، مصدر به مفعولش اضافه گشته

Marfat.com

محصول بیت ـ بنفشه رابو کن آنوقت زلف نگار را بدست بگیر، زیرا که زلف نگاردر رنگ وبو به بنفشه شباهت دارد . به رنگ لاله نظراندا ز یعنی لاله را تماشا کن وسپس عزم شراب کن،یعنی این چهارمی راباآن سه تاهمراه کن. الحاصل درایام بهاربادہ نوش باش.

همچون حباب دیده بروی قدح گشای
وین خانه راقیاس اساس ازحباب کن

حباب ـ به فتح «حای مهمله» . کلاهك بادی است روی آب . امابه ضم «حا» به مارسیاه گویند. دیده رابه حباب تشبیه نموده .

بروی قدح ، باحرف صله و اضافه لامیه . وین خانه را، واو ، حرف عطف و مراد ازخانه جهان میباشد. را، حرف تخصیص . قیاس اساس ، مصدر به مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ دیده‌ات را چون حباب بروی قدح باز کن . یعنی چون حباب به قدح‌نگاه کن چونکه حباب درروی قدح‌پیدا میشود وآنگاه اساس وبقای این جهان راازحباب قیاس کن . یعنی بی‌بقابودن حباب مشخص و مسلم است پس اساس دنیا راهم ازاین حباب قیاس گیر، یعنی چون حباب ثبات ندارد.

حاصل اینکه ، باده نوش‌باش ودنیا راچون حباب سست بنیاد وسریع‌الزوال اعتبار کن .

زآنجاکه‌رسم‌وعادت‌عاشق کشی‌تست
با دشمنان‌قدح کش و با ماعتاب کن

زآنجا که ـ ازاین ترکیب معنای ازآن مرتبه وازآن مقام گرفته میشود.

عادت ورسم، بیك معناست. عاشق کش، ترکیب‌وصفی: عاشق کشنده . یاحرف مصدر.بادشمنان، باحرف مصاحبت. باماعتاب ، باحرف صله . عتاب : درشتی وآزار دادن وسر کوفت .

محصول بیت ـ ازآنجا که عاشق کشی پیشه وعادت تست ، یعنی چون کارتو عاشق کشی است پس با دشمنان باده بنوش وباماعتاب کن : مارا ناراحت کن .

Marfat.com

الحاصل با دشمنان بادهٔ نوشیدن و بما عتاب و آزار کردن برابر با مرگ ماست چونکه ما عاشق توایم و توهم که به عاشق کشی عادت داری . یا عاشق کشی خوی تست .

حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

ازره دعا ـ بطریق دعا یابوسیلهٔ دعا : بادعا

محصول بیت ـ حافظ با دعا وصال میخواهد . یارب دعای خسته دلان را مستجاب کن . مراد: حافظ خسته دل دعا میکند که به وصال برسد، یارب دعایش را قبول کن یعنی به جانانش برسان .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث . مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و دوم

صبحست ساقیا قدحی پرشراب کن
دور فلك درنگ ندارد شتاب کن

درنگ ـ به فتح ویا کسردال ـ به معنای تأخیر،

محصول بیت ـ ای ساقی صبح است قدحی پرازشراب کن به خوریم ، زیرا دورفلك تأخیر ندارد. یعنی درنگ نمیکند پس شتاب کن یعنی معطل مکن باده بده نوش کنیم . حاصل بیان فرصت غنیمت است وتأخیر جایز نیست .

زان پیشتر که عالم فانی‌شود خراب
مارازجام بادهٔ گلگون خراب کن

محصول بیت ای‌ساقی پیش‌ازآنکه عالم فانی‌خراب شود، یعنی‌قبل‌ازخراب شدن عالم فانی ما را ازجام بادهٔ گلگون خراب کن . حاصل سخن پیش‌ازآنکه دنیا خراب شود ما ازمستی خراب شویم .

خورشیدمی‌زمشرق‌ساغرطلوع کرد
گربرگ‌عیش‌میطلبی ترك‌خواب کن

خورشید می ومشرق ساغر ـ هردواضافه بیانیه . برگ ، دراین قبیل جاها به معنای سبب حوایج‌است مثلابرگ راه وبرگ سفر گویند. برگ عیش، اضافه لامیه. ترك خواب ، مصدر به مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ ای ساقی ، خورشید باده از مشرق ساغرطلوع کرد . حال

Marfat.com

اگروسیله‌ای میخوَاهی که عیش و عشرت نمائی ، خواب را ترك کن . مراد : اگر میخواهی باده نوشی کنی و از آن عیش لذت ببری بایستی شب نخوابی و مشغول باده گساری باشی .

چون باده نوشی درشب برای خود شاعر لذت‌بخش بوده است چنانکه درقافیه دال گذشت

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند
زنهار کاسهٔ سرما پر شراب کن

روزی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . کوزه ، باهای رسمی فارسی است وبدون ها « کوز» عربی است . کاسهٔ سرما ، اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت - آن‌روز که فلك‌از گل وجود ما کوزه‌ها بسازد. یعنی روزیکه وجودمان بکل پوسید وتبدیل بخاك شد، زنهار: البته کاسه کلهٔ مارا پرازشراب کن. یعنی حتی در آن موقع هم بی‌باده نباشیم .

ما مرد زهد وتوبه وطامات نیستیم
با مابجام بادهٔ صافی خطاب کن

محصول بیت - ما مرد زهد وتوبه و طامات نیستیم ، باما از جام بادهٔ صاف حرف بزن ، یعنی خبر قدح شراب و بادهٔ صاف را به ما بده ، ما اهل صوفیگری نیستیم .

کار صواب باده پرستیست حافظا
برخیز و روی عزم بکار صواب کن

کارصواب - اضافه بیانی . باده پرست، ترکیب وصفی : مدمن خمر ، یاحرف مصدری . روی عزم ، اضافه بیانیه ویالامیه بطریق‌استعاره.

محصول بیت - ای حافظ باده پرستی کارخوبی است ، مراد راه درستی است پس حال برخیزوعزم ونیت بکارصواب کن . یعنی قصد ونیتت باده پرستی باشد واز این نیت منصرف مشو.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و سوم

ز در درآ و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن

درآ ـ دراین قبیل موارد ، لفظ « آ » باالف ممدوده . مخفف آی ، به‌معنای به درون آی ، میباشد. آی ، فعل‌امرمفرد مخاطب یعنی بیا ازمصدر آییدن ، بالفظ « در » که ترکیب شود، معنای «داخل شو» میدهد.

شبستان ، ظرف مکان ، به معنای : محل شب کردن ، است . امااینجا مراد خانه است .منور ـ اسم مفعول ، از باب تفعیل . هوای مجلس روحانیان ، اضافه ها لامیه است.دراین بیت مراد از هوا ، کرهٔ هواست . هوای مجلس هوایی است که مجلس رااحاطه میکند وبو به وسیلهٔ هوا منتشرمیگردد.یعنی ریح، بورا پخش‌میکند ودماغها ازآن‌معطرمیشوند. الحاصل به سبب حرکت‌نسیم‌است که بوها درهوامنتشر میگردند ودرنتیجه دماغها را معطرمیسازند.

روحانیان ، جمع روحانی ، بضم «را» اسم منسوب روح است ، برخلاف‌قیاس زیرا قیاس «روحی» بوده . اما عرب بعضی اسماءِ را بـا شذوذ نسبت میدهد مانند کلمات: صنعانی وبهرانی که دراصل صنعاءِ وبهراءِ بوده باهمزه . پس‌قیاس صنعاوی وبهراوی بوده. وحال دراین کلمهٔ مورد بحث ماهم الف ونون علامت نسبت وبسیاق شاذعلاوه شده‌است .

اما در مورد کلمهٔ روحانی ، به‌فتح «حاءِ» باید گفت به اسم «روحاءِ» منسوب

Marfat.com

است . که نام یك شهر، یایك قبیله است . و در این بیت چـون صنعانی وبهـرانی برخلاف قیاس نسبت داده شده ازقرارمعلوم . هرچیزذیروح مانند انس وجن وملك درمقام نسبت به صورت روحانی میاید ، به ضم «راء» .

محصول بیت ـ ازدر داخل شو وشبستان مارا ، یعنی خانهٔ مارا منور کن وهوای مجلس روحانیان را معطر کن . خلاصه مطلب ما راباقدومت مشرف کن .

بچشم وابروی جانان سپرده‌ام دل وجان
بیا بیا و تماشای طـاق و منظر کـن

بچشم ـ باحرف صله . سپرده‌ام : تسلیم کرده‌ام . طاق ، به معنای کمر است ومنظر : روزن وپنجره .

محصول بیت ـ به طریق لف ونشر میفرماید : جان ودل رابه چشم وابروی جانان تسلیم نموده‌ام . پس حال بیابیا طاق ومنظررا تماشا کن ، یعنی چشم وابروی جانان را تماشا کن ، که به طاق ومنظر شباهت دارد .

کلمهٔ «منظر» نسبت به چشم بسیارخواب واقع شده .

ز خاك مجلس ما ای نسیم باغ بهشت
ببر شمامه بفردوس و عود مجمر کن

محصول بیت ـ ای نسیم باغ جنت ، ازخاك **مجلس** ماشمامه **به بهشت ببر و** عود مجمرش کن . مراد اینست باشمامهٔ مجلس ما **فردوس رامعطر کن.**

دربعضی نسخه‌ها این بیت اینطور واقع شده است :

بگو به خازن جنت که خاك این مجلس
بتحفه برسوی فردوس وعود مجمر کن

بگو ـ خطاب عام است . به تحفه ، با حرف مقابله ویا حرف زائد.

محصول بیت ـ به خزینه‌دار بهشت بگو : خاك این مجلس را به عنوان تحفه یا بجای تحفه به فردوس ببر و عود مجمرش کن . مراد : با خاك مجلس ما ، فردوس را معطر کن .

Marfat.com

درمعنای مصراع دوم : همراه تحفه به جانب فردوس ببرو درمجمرعود کن .
این مفسرمعنا را خوب پیش نبرده است .

حجاب دیـدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خـرگه خـورشید را منور کـن

حجاب دیدهٔ ادراك ـ هردواضافه لامیه . شعاع جمال : تقدیرش شعاع جمال جانان و یا شعاع جمالت ، میباشد . پس بنابه وجه اول التفات از غایب به مخاطب است. اما دروجه دوم النفات نیست .

خرگه ـ مخفف خرگاه : خانهٔ سیاه عرب صحرا نشین واکرادرا گویند.

خرگه خورشید ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ شعاع جمال‌دلبرحجاب‌دیدهٔ ادراك میشود. یعنی‌نگاه کردن به جمال جانان‌سبب اختطاف چشم میگردد.حال ای جانان بیا وخرگه خورشیدرا روشن کن ، یعنی همانطور که خورشید به ماه نور میدهد ومنورش میکند ، توهم با جمالت خورشید را منور کن .

ستارهٔ شب هجران نمی فشاند نـور
ببام قصر برآ و چراغ مـه بر کـن

ستارهٔ شب هجران ـ اضافه لامیه وبیانیه . نمی فشاند فعل‌نفی مضارع «اینجا به معنای استقبال‌آمده» نخواهد فشاند . نور ، مفعول فعل مذکور.ببام ، با ، حرف صله . ببام قصر، اضافه لامیه ، برآ، باالف ممدوده ،ببام قصر برآ : یعنی‌به پشت بام بیا ، چنانکه «درآ» گویند، یعنی داخل شو . الحاصل باالف ممدوده فعل امر است به معنای «بیا»

واو ، حرف عطف . چراغ مه ، اضافه بیانیه . برکن : یعنی شعله ور کن . الحاصل روشن کن.

محصول بیت ـ ستارهٔ شب هجران نورندارد ونورافشانی نخواهد کرد. مراد ازستاره دراینجا«ماه» میباشد. یاخود ممکن‌است برای‌شب هجران یك ستاره‌استعاره

Marfat.com

نماید. پس حال به بام قصر برو وچراغ مه را روشن کن همانطور که خورشید ماه‌را روشن میکند.روی، جانان رابه خورشید تشبیه کرده است . وجایزاست از چراغ مه مرادروی جانان باشد.

درتفسیرمصراع دوم گفته‌اند : به بام کوشك بر آ، وچراغ ماه رابالاتر کن : ونیز: به بام قصربیا وچراغ ماه رااز بین ببریعنی باآمدن تودیگر بآن احتیاج پیدا نمیشود. این گویندگان درمهمل گویی عجب پیرویکدیگر بوده‌اند ،

چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
کرشمه بر سمن و نازبر صنوبر کـن

محصول بیت ـ ازآنجا که محبوبان‌چمن‌تحت الشعاع زیبائی وجمال‌توقرار گرفته‌اند پس به سمن کرشمه بفروش ، وبه صنوبر ناز وشیوه کن . یعنی باینها فخر نشان بده یا فخر بفروش .

فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کار خود مده ازدست ومی بساغر کن

فضول نفس ، دراصل نفس فضول‌است . درهردوصورت بااضافه تلفظ میشود وبه ضرورت وزن تقدیم وتأخیریافته است . وبه معنای نفس پست تعبیر میشود.ساقی منادی ، ومرهون مصراع دوم ، به سیاق سحرحلال.

محصول بیت ـ نفس پست ، ازخیلی چیزهای زائد دم میزند ، اما ای ساقی توکارخود راازدست مده وبه قدح باده بریز. یعنی به فضولی‌نفس اعتنانکن وبه‌کار خودت یعنی به‌آداب ساقیگری مشغول باش .

طمع بنقد وصال تـو حـد مـا نبود
حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن

به نقد وصال ، باحرف صله واضافه بیانی ، وصال تو، اضافه لامیه .

حوالتیم یم «ضمیر» متکلم‌مع‌الغیر. مراد: مارا حواله کن . بدان ،باحرف صله لعل همچوشکر، اضافه بیانیه

Marfat.com

محصول بیت ـ به نقد وصال طمع کردن حد ما نیست . پس ما را بآن لب لعل چون شکرت حواله کن . مراد : ماشایستگی آن را نداریم که امید وصال ترا داشته باشیم پس لااقل ما را به بوسهٔ لبت حواله کن که از آن لذت ببریم «متمتع شویم»

لب پیاله ببوس آنگهی بمستان ده
بـدین دقیقه دمـاغ خـرد معنبر کن

لب ـ اینجا مراد کناراست یعنی کنار پیالهٔ واضافه لامیه. ببوس ، باحرف تأکید دقیقه : نکته وظرافت . دماغ خرد ،اضافه لامیه مجازاً ، معنبر، اسم مفعول از باب دحرج

محصول بیت ـ اول لب پیاله را به بوس . سپس آن را به مستان بده . این رسم است که وقتی به یك شخص محترم و بزرگ چیزی میدهند، اول آن شیئی را میبوسند وسپس تقدیمش میکنند. حال میفرماید : برای بزرگداشت مستان ، اول لب پیاله را به بوس وآنگاه بآنان بده . پس بااین نکتهٔ دقیق وظریف دماغ عقل را معنبر کن ، یعنی بسبب بوسیدن لب پیاله مشام خردرا تروتازه وشاداب کن .

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز
پیالهٔ بـدهش گـو دماغ را تـر کن

محصول بیت ـ اگر فقیه پندت دهد که محبوب دوستی مکن ، توپیاله‌ای بدهش وبگو دماغت را تروتازه کن . یعنی به فقیه بگو : دماغت یبس پیدا کرده بااین پیاله ترش کن که یبوستش بر طرف گردد . الحاصل باده به خور که عقلت به سرت آید.

از آن شمائل والطاف خلق خوش که تراست
میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن

شمائل ـ جمع شمال ، که دراینجا به معنای «خلق» است . واو، حرف عطف الطاف خلق خوش : این اضافه ها بیانیه است . که ، حرف رابط صفت سر بر کن : سربلند کن یعنی خودی نشان بده .

Marfat.com

محصول بیت ـ آن خلق خوب و لطیفی که توداری . یعنی بواسطه داشتن اخلاق پاکیزه ، میان یاران باده نوش چون شمع سرفراز باش.

از ین مزوجه و خرقه نیك در تنگم
بیك کرشمهٔ صوفی کشم قلندر کن

مزوجه ـ همان چیزاست که درروم «مجوزه» گویند و احتیاج به تعریف هم ندارد. اما دراین بیت ، مراد تاج صوفیان‌است به قرینهٔ خرقه .

نیك ، در این قبیل جاها به معنای «محکم» میباشد . بیك ، باحرف مصاحبت صوفی کش ، صوفی کشنده ، میم درمعنا به «قلندر» مصروف است .

محصول بیت ـ ازاین تاج وخرقه سخت درتنگم . مراد: از کسوت صوفیان بسیار ناراحت و مضطربم . پس ای جانان بایك کرشمهٔ صوفی کش مرا قلندر کن یعنی کاری کن که مانع صوفیگری من گردد . مقصود حالتی دستم دهد که اسباب صوفیگری را درنزد پیرمغان در رهن شراب بگذارم .

الحاصل مراد از صوفی کش ، کاری است که مانع از صوفیگری میشود . درمعنای مصرع اول : کسیکه گفته است : ازاین مزوجه وخرقه سخت در تنگنایم . حرف خوب نزده است .

درمصراع دوم ، مفسریکه به جای « کش» «وش» نوشته و درمعنای بیت گفته است : بایك کرشمهٔ صوفیانه مرا قلندر کن . این مفسر علاوه براینکه به مراد بیت واقف نبوده معنای مصراع راهم خراب کرده است .

پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان
ز کارها که کنی شعر حافظ ازبرکن

ملازمت عیش ـ ازقبیل اضافهٔ مصدر به مفعولش‌میباشد.

عشق ، معطوف به ماقبلش ، عشق مهرویان ، اضافه لامیه.

که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ پس ازعیش وعشرت وعشق ورزی و عشقبازی با مهرویان از

Marfat.com

کارهایی که میکنی یکی هم این باشد که شعر حافظ را حفظ کنی یعنی بعد از انجام آن کارها کارت ازبر کردن شعر حافظ باشد الحاصل بعد ازآن باین کار مشغول باش .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و چهارم

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

محصول بیت - ای نورچشم من سخنی هست گوش کن ، آن سخن مضمون مصرع ثانی‌است : چون ساغرت پراست پس بخور وبخوران ، یعنی‌حال که دولت به تو دست داده، پس هم بخور وهم بخوران . پند خواجه است به ثروتمندان.

پیران سخن بتجربه گـویند گفتمت
هان ای پسر که پیرشوی پندگوش کن

پیران ، مبتدا ، سخن ، مقول گویند . به تجربه ، با حرف تخصیص و متعلق به فعل گویند و گویند ، خبرمبتدا .

گفتمت ، تا ضمیرخطاب مقول گفتمت وجایزاست تماماً ماقبلش مقول‌باشدو ویامصرع دوم‌باشد. بطریق سحرحلال. هان[1] ، اسم فعل است به معنای زود«باش»: جلد باش جملهٔ : که پیرشوی ، ازقبیل حشوملیح میباشد.

محصول بیت - پیران سخن‌به تجربه گویند: هرگز کاریکه‌تجربه‌نکرده‌اند درباره‌اش‌حرف نمیزنند. گفتمت . یعنی‌حرفی که به تو گفتم‌سخن مجرب من‌است : حال هان ای پسر که پیر شوی نصیحت گوش کن . یعنی همیشه پند را گوش کن حتی تازمانیکه پیرشوی . الحاصل ازپند نپذیرفتن به پرهیز.

۱ــ هان برای تنبیه ونیز برای تأکید باشد . معنی‌آن «آگاه باش» جلدباش برحذر باش . میباشد.

ص ۱۱۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق
خواهی که زلف یار کشی ترك هوش کن

دست عشق ، اضافه لامیه « مجازاً » ترك هوش ، مصدر به مفعول خود اضافه گشته

محصول بیت ـ دست عشق شخص عاقل را به زنجیر نکشیده است : عشق و عقل از جملهٔ اضداد ند . بنا براین عاقل عاشق نمیشود . مراد : عشق به آدم عاقل تعلق پیدا نمیکند چونکه مزاج عاشق غیر از طبع عاقل است . پس اگر مایلی که زلف یاررا بکشی : زلف یار در دستت باشد عقل را ترك کن . حاصل مطلب عاشق شو.

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل طلب از میفروش کن

لذت مستی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدر. همت ، مفعول صریح فعل «طلب کن» و از می‌فروش غیرصریحش . طلب ، مصدر، و درمعنا به فعل « کن» مقیداست به تقدیر : طلب کن .

محصول بیت ـ تسبیح وخرقه یعنی کسوت صوفیان، لذت مستانگی نمی‌بخشد. پس دراین کار، از می فروش همت بخواه.مراد: لذت مستی از خماری حاصل میشود ، نه از زهاد وعباد .

مراد از «عمل» لذت ناشی از مستی است .

با دوستان مضایقه در عمرو مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

مراد از «عمر» جان است . فدای‌یار ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

یار نصیحت نیوش ، اضافه بیانیه و ترکیب وصفی از نیوشیدن به معنای گوش کردن . فدای یار ، در معنا به فعل « کن» مقید است . به تقدیر فدای یار کن .

محصول بیت ـ درمورد دوستان ازجان ومال هیچگونه مضایقه نیست. مراد: درفدا کردن جان ومال به دوستان مضایقه جایز نیست . صد جان فدای دوستی کن

Marfat.com

که نصیحت گوش میکند . مقصود اینست که از دوستان جان ومال دریغ مدار. ازمن پند بشنو که صد جان فدایت شود .

در راه عشق وسوسهٔ اهـرمـن بسیست
هش‌دار و گوش دل بپیام سروش کن

هش ـ مخفف هوش با حذف «واو» . هش دار، یعنی عقلت را جمع کن ، یا بیدار باش . واو، حرف عطف . گوش دل ، اضافه لامیه «مجازاً» . به پیام سروش با، حرف صله و اضافه لامیه ، سروش ، فرشته را گویند .

گوش دل ، مفعول صریح وبپیام سروش مفعول غیرصریح فعل « کن».

محصول بیت ـ در راه عشق ، شیطان خیلی وسوسه میکند . پس عقلت را در سرجمع کن و گوش‌دل به پیام‌فرشته کن . مراد اینست پیام سروش کلام منزل است پس آن را گوش کن و بشنو وبه آن عمل کن و از وساوس شیاطین برحذر باش . الحاصل هر امری که از جانان میرسد گوش کن و سخن رقیب را اعتنا نکن.

برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند
ای چنگ ناله برکش‌وای دف خروش کن

برگ ونوا ـ در اینجا مترادفند ، به معنای زاد و نعمت . تبه شد، یعنی فاسد گشت مخفف تباه که به معنای فاسد میباشد. ساز طرب، اضافه لامیه . ساز ، آلت موسیقی است . طرب : شادی

محصول بیت ـ توشه و زاد فاسد گشت وتباه شد و اسباب شادی ازبین رفت پس ای چنگ ناله بر کش : ناله کن ، وای دف خروش کن . الحاصل به علت تباه شدن توشه ونعمت و از بین رفتن وسیلهٔ شادی و اسباب طرب باید فریاد و فغان کرد که مصیبتی است . یعنی برای اینکه وسیلهٔ ذوق و شوق و اسباب طرب نمانده‌است ماتم بگیرید . نوا و ساز وطرب و چنگ و ناله و دف و خروش ، از صنعت مراعات نظیرمیباشد. در تحقیق‌این بیت بعضی‌از مفسرین‌تأویلات بسیار باردی دارند که بهیچ وجه قابل توجه نیست .

Marfat.com

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
چشم عنایتی بمن درد نوش کن

ساقی ، منادی ومبتدا و مصرع ثانی خبر مبتدا

جملهٔ : که جامت از می‌تهی مباد، صنعت حشوملیح است. چشم عنایت ،اضافه بیانیه «یا» حرف وحدت ویا تنکیر. بمن درد نوش کن ، با حرف صله واضافه با یا بطنی بیانیه است . چشم، مفعول صریح «به من» مفعول غیرصریح فعل « کن»

محصول بیت ـ ای ساقی که قدحت ازبادهٔ صاف خالی مباد « خدا نکند که خالی گردد » نظر عنایتی به من درد کش کن . مراد : به من دردمند، با عین عنایت نظر کن .

سرمست در قبای زر افشان چو بگذری
یك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

قبای زر افشان، اضافه بیانیه. زر افشان ، ترکیب وصفی، از مصدرافشانیدن قبای زرافشان: لباسیکه در تاروپودش‌زر بکار رفته مثل اینکه زرپاشیده‌اند. نذرحافظ مصدر به مفعولش اضافه شده . حافظ پشمینه پوش ، اضافه بیانیه پشمینه ، لباسی را گویند که از ازپشم تهیه شده باشد .

محصول بیت ـ اگرچنانچه مست و سرخوش در حالیکه لباس زرافشان بتن داری از نزدم بگذری ومستانه با من برخورد کنی، نذر کن که در آنموقع یك‌بوسه به‌حافظ بدهی ، یعنی یك بوسه عطایش کن

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و پنجم

کرشمهٔ کن و بازار ساحری بشکن
بغمزه رونق ناموس سامری بشکن

کرشمهٔ ـ یا حرف وحدت. ساحری، یا حرف مصدری . رونق ناموس، اضافه لامیه . ناموس ، دراین قبیل جاها به معنای «عرض» است .

محصول بیت ـ کرشمه‌و نازی بکن و بازارساحری را به‌شکن. یعنی جادو گری را باطل کن و غمزه‌ای بکن و عرض ورونق ورواج سحر سامری را بشکن : اعتبار وحیثیت کار سامری را بی‌ارزش کن . قصه سامری سابق براین ذکرشده است. حاصل بیان با یك کرشمه‌تمام مردم رامسحور کن‌همچنانکه جادو گر بوسیله سحر میکند، پس مجال نده که سحروجود یابد بلکه با یك کرشمه ابطالش کن .

بباد ده سرودستار عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیین دلبری بشکن

عالمی ـ یاحرف تنکیر. یعنی،مرهون مصرع دوم. بایین ، باحرف مصاحبت آیین: رسم وقانون.

محصول بیت ـ سرودستار مردم عالم‌را به باد ده: سرافکنده وپریشان دستار شان کن. مراد: لبهٔ کلاهت را طبق‌رسوم وآیین دلبری خم کن، حاصل اینکه گوشهٔ کلاهت را به اسلوب وشیوهٔ دلبری خمی‌ده «به‌شکن» وباین وسیله عشاق را از خود غافل و دستارشان را پریشان کن خلاصه اهل عالم را دیوانه ومجنون کن .

ص ۱۴۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

بزلف گوی که آیین سرکشی بگذار
بغمزه گو که سپاه ستمگری بشکن

محصول بیت - به زلف بگو روش سر کشی را ترك کن به غمزه هم بگو، لشکر ظلم و ستم را به شکن . مراد اینست : سر کش و ظالم مباش .

برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
سزای حور بده رونق پری بشکن

محصول بیت - بیرون بیا : آشکارشو و گوی زیبایی را از تمام خوبرویان بربای، یعنی در حسن و لطافت سر آمد همهٔ زیبایانی پس ظاهر شو و جلوه‌ای کن و رونق زیبایی حوروپری رااز بین ببر . مراد : آن لطافت وظرافتی که حوروپری دارند از رونق بینداز که دیگر درنزد مردم اعتباری نداشته باشند .

بآهوان نظر شیرآفتاب بگیر
بابروان دوتا قوس مشتری بشکن

آهوان ـ جمع آهو ومراد زیبایان است . آهوان نظر ، اضافه بیانیه . شیر آفتاب ، اضافه لامیه دراینجامراد از شیر «برج اسد» است که برج منسوب به‌خورشید است .

ابروان ، جمع ابرو. ابروان دوتا، اضافه بیانیه قوس مشتری ، اضافه لامیه، مراد برج قوس است که منسوب به مشتری است .

محصول بیت ـ باچشمان زیبایت شیر آفتاب راشکار کن. یعنی به شیر آفتاب، نظری بیفکن که مفتونت گردد وشکارت شود. با ابروانت هم قوس‌مشتری راازارزش بینداز: قدر وقیمت و رونق واعتبارش را ازبین ببر ، الحاصل تا ابروان‌قوسی توهست قوس مشتری اعتباری ندارد و احتیاجی بان نیست .

چوعطرسای شود زلف سنبل از دم باد
تو قیمتش بسر زلف عنبری بشکن

عطرسای ـ ترکیب وصفی. بعضی ازمواد معطرا گرسابیده شود عطرشان بیشتر

Marfat.com

منتشر میشود، خصوصاً مسك وعنبر ولخلخه .

محصول بیت ـ وقتی زلف سنبل از نفس باد عطر سای شود : بوهای خوش دهد . تو باسر زلف عنبرینت قیمت آن‌را بشکن ، یعنی برایش جای اعتبار مگذار.

چوعندلیب فصاحت فروشدای حافظ
تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن

محصول بیتـ ای حافظ وقتی که عندلیب اظهارفصاحت می‌نماید توقدر او را با سخن گفتن دری بشکن : با شعری به فارسی دری ارزش و رونق فصاحت اورا کساد کن.

دری ، یا حرف نسبت : منسوب به در . زیرا تا زمان سلطنت بهرام گوراحکام وبروات به زبان پهلوی بود .اما ازآن تاریخ ببعد بهرام قدغن کرد و دستور داد که: امور مربوط به مصالح سلطنتی به زبان فارسی نوشته‌شود . پس‌چون این لهجه منسوب بدر گاه اومیباشد به لهجهٔ دری‌نامیده شده یعنی به زبان فارسی، دری گفتند.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و ششم

بالا بلند عشوه‌گر نقش باز من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز من

بالا ، دراین بیت به معنای قدوقامت است . بالا بلند عشوه گر نقش باز : اضافه‌ها بیانیه است . نقشباز ، یعنی حیله‌باز

بالا بلند، مبتدا . کوتاه کرد خبرش . قصهٔ زهد دراز ، اضافه لامیه و بیانیه و مفعول فعل « کرد»

محصول بیت ـ محبوب قد بلند وعشوه گر وحیله باز من ، قصهٔ زهد دراز و طولانی مرا کوتاه کرد . یعنی مرا از زهد بیزار کرد و بهوای عشق انداخت و با ذکر و یاد خودش مشغولم کرد.

دیدی دلا که آخر پیری و زهد وعلم
با من چه کرد دیدهٔ معشوقه باز من

دیدی ـ فعل ماضی مفرد مخاطب . متضمن معنای استفهامی : دیدی که. دلا ، منادی . که ، حرف بیان. آخر، مفعول فیه فعل « کرد» در مصرع ثانی یعنی ظرفش است .آخرپیری ، این اضافه به معنای «فی» است . یا ، حرف مصدری آخر پیری، با معطوفهامرهون مصرع ثانی .

با ، حرف صله ، با من ، مفعول غیرصریح فعل « کرد» . دیدهٔ معشوقه باز : اضافه بیانیه وصفت مرکب ازبازیدن. معشوقه‌باز: کسی‌است هر که را به‌بیند دوستش بدارد . به معنای محبوب دوست

ص ۱۱۷ ، جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ ای دل دیدی که در آخر پیری وزهد وعلم ، دیدهٔ معشوقه بازم بامن چه کرد . مراد : درپایان عمر با وجود زهد وعلم و تقوی چشمم جانان رادید که توعاشق شدی ، ای دل تو و دیده‌ام به سرمن بلاها آوردید .

از آب دیده بر سر آتش نشسته‌ایم
کو فاش کرد در همه آفاق راز من

برسر آتش: روی آتش . کو، که حرف تعلیل.

محصول بیت ـ از اشك چشمم برسر آتش نشسته‌ام : اشك چشمم به محنت و وغمم انداخت چونکه راز نهانم را در تمام آفاق یعنی درعالم فاش کرد .

الحاصل سبب افتادنم به آتش محنت وغم ، اینست که آب چشمم راز نهانم را آشکار کرد . یعنی مردم گریستن مرا دیدند و در نتیجه سرعشقم فاش گشت.

کسی که کاف« کوو کرد» را عجمی اعتبار نموده وفعل امر گرفته ودر تفسیرش گفته‌است: بگورازم درعالم فاش گردد راز کج طبعی خودش را فاش کرده است.

گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك وعیان کرد راز من

محصول بیت ـ گفتم که باخرقهٔ زرق وریا آثار وعلائم عشق خود را مستور بدارم اما چشمم غمازی کرد و راز عشقم را فاش کرد .

الحاصل از سخن چینی وغمازی اشك چشم شکایت است .

مستست یار و یاد حریفان نمی‌کند
ذکرش بخیر ساقی مسکین نوازمن

ذکرش ـ شین «ضمیر» ، به طریق اضمار قبل از ذکر برمیگردد به «ساقی». یا خود ممکن است به «یار» راجع باشد : (مراد ازساقی مسکین نواز، یار باشد)

مسکین نواز ، ترکیب وصفی ازنوازیدن : فقیر نواز .

محصول بیت ـ یار مست است و یادی ازهم پیاله‌ها نمیکند . ذکرش بخیر آن ساقی مسکین نواز من که دائماً یاران را بابادهٔ خوشگوار یاد میکرد. یعنی همیشه

Marfat.com

فیضش نسبت باینها میرسید .

یا خود یار یادش به خیر : آن ساقی مسکین نواز من اگر یادی هم از ما نکند، ما دعا گویش هستیم .

میترسم از خرابی ایمان که میبرد
محراب ابروی تو حضور نمازمن

خرابی ایمان ـ اضافه لامیه. که ، حرف تعلیل . میبرد، مرهون مصرع ثانی

محصول بیت ـ از زایل شدن ایمانم میترسم . چونکه محراب ابروی تو خلوص وصفای خاطر را ازمن میگیرد: ازاینکه به‌محراب‌ابرویت تمایلی پیدا کرده‌ام، صفای عبادت را از دست‌دادم و همین است که از زایل شدن ایمانم میترسم زیرا وقتی به عبادت نقصانی برسد ایمان سست میشود .

برخود چوشمع‌خنده‌زنان گریه‌میکنم
تا باتوسنگدل چه‌کند سوز وساز من

خنده زنان ـ ترکیب وصفی . و الف نون مبالغه افاده نماید . یعنی‌درحالیکه میخندم.تا، دراینجا به معنای «عجبا» . با، حرف صله . سنگدل ، ازاقسام ترکیبات وصفی است.حالت «خنده زنان»، نسبت به شمع ، نور و روشنائی و شعشعهٔ آنست اما نسبت به شاعر سرورشادمانی اوست در عین گریستن و نیز گریهٔ شاعر است در حال خندیدن .

و سوز ،نسبت به شمع، بدیهی‌است ، اما نسبت به شاعر کنایه‌از تاب واضطراب اوست . و ساز ، نسبت به شمع ، پیچ و تابی است که در شعله‌ش‌هنگام سوختن مشاهده میشود واما نسبت به خودش (شاعر) کنایه از گریه دردناکی است توأم با صدایی که تقریباً درحالت سکسکه از سینه خارج میشود.

محصول بیت ـ خنده زنان چون شمع ، میگریم.عجبا این‌سوز وناله و گریهٔ من در تو سنگدل چه تأثیری بکند. مراد : گریه سوزناك من یا باسوز گریستنم البته که به تو تأثیرخواهد کرد .

Marfat.com

نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

نقشی بر آب ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . «نقش» مفعول صریح ، «بر آب» مفعول غیرصریح فعل «میزنم» و از گریه ، متعلق به مفعول غیرصریح .

حالیا ، حالا ، الان ـ به معنای اکنون است

مراد از گریه‌نقش بر آب‌زدن از روی ریا و تزویر وحیله گریستنش‌میباشد.

تا ، به معنای‌عجبا. کی ، چه موقع . مراداز «مجاز» گریهٔ غیر واقعی است: همانطور که ذکر شد یعنی‌تظاهر به گریه.

محصول‌بیت ـ حالیا از گریه بر آب نقش میزنم : گریه‌ام مصنوعی است . الحاصل حال تظاهر به گریه میکنم : این گریه که میکنم به ظاهر و از روی حیله است و حقیقه نیست پس کی‌این گریهٔ مجازی، من به حقیقت خواهد پیوست ؟ مراد: این گریه که میکم ظاهری است کی حقیقة خواهم گریست . مقصود اینست که مجاز و حقیقتم کی یکسان خواهد شد یعنی چه موقع گریهٔ مجازیمان به گریهٔ حقیقی مبدل خواهد شد .

کسیکه درتفسیرمصرع‌ثانی گفته‌است: در گریه و تفکرم که برحسب المجاز قنطرة انحقیقة، این عشق مجازی که درمن وجود دارد کی به حقیقه مبدل‌میشود .

این گوینده همانقدر که بین مجاز و حقیقت فاصله موجود است ازمعنای بیت دور افتاده است .

یارب‌کی آن صبا بوزد کزنسیم او
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من

کلمهٔ «یارب» را ارباب فرس دراین قبیل موارد به معنای «عجبا» میگیرند . ولی بظاهر، «تعجب» معنای لازم ویا مجازیش باید باشد . ومعنای حقیقی‌اش : یارب دلناعلی‌الخیر میباشد .

بوزد : فعل مضارع مفردغائب . در«با» کسره و ضمه لغت است

Marfat.com

کز ـ که، حرف رابط صفت. نسیم، دراینجاصرفاً برای«بو» تجریدشده‌است.

ضمیر «او» برمیگردد به «صبا» کز نسیم او، مرهون مصرع ثانی. گردد، به‌فتح کاف عجمی ، فعل مضارع، به معنای صیرورت‌است یعنی بشود. شمامه ، لفظ مشترك است میان «بـو» و دستنبو . دستنبو ، در فصل خربزه و هندوانه پیدا میشود یعنی خربزه‌های کوچکی است ، قدری بـزرگتر از سیب و چون سیب مدور به شکل خربزه بسیار خوشبو و معطر است .

کارساز ، ترکیب وصفی، یعنی کاررا سروسامان میدهد ، خلاصه‌کار را بروفق صلاح و مصلحت انجام میدهد (مشکل گشا).

محصول بیت ـ عجبا کی آن صبامیوزد که بوی‌معطر نسیمش کارسازمن گردد، یعنی از اینکه آن نسیم از قبل جانان میوزد درمان دردم شود.

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود
هم مستی شبانه و سوز و نیاز من

محصول بیت ـ ای زاهد، ازآنجا که ازنماز تو نتیجهٔ حاصل نمیشود . یعنی نمازیکه از روی ریا بجا میاوری فایده ندارد ، پس باز مستی شبانه و سوز و نیاز ما بهتر است . مراد : چون آن‌نمازیکه تو با مکروریا میگزاری فایده ندارد ، پس‌باز سوز ونیازیکه ما در مستی ازخود نشان میدهیم بهتر است .

لفظ «هم» در این قبیل جاها «باز بهتراست» معنا میدهد

کسیکه در مصرع ثانی بجای لفظ «هم» «ور» آورده و در معنایش گفته‌است: از مستی و سوزو گداز شبانهٔ من نیز چیزی حاصل نمیشود بیهوده مغرور مشو.

این گوینده در لفظ و معنا مرتکب اشتباه شده است فتأمل . رد شمعی

حافظ زغصه سوخت بگو حالش ای صبا
باشاه دوست پرور ودشمن گداز من

دوست پرور ودشمن گداز ـ هردو ترکیب وصفی‌است

محصول بیت ـ حافظ ازغصه سوخت . ای صبا وضع وحال حافظ رابه‌شاهی

Marfat.com

که دوستان را در کنف حمایت خود دارد و دشمن را نابود میکند ، اعلام کن که حافظ را مورد تفقد وتوجه خود قرار دهد .

الحاصل کمبودی که فقر برایش ایجاد کرده است شاه جبران نماید .

بیت باز متضمن حسن‌طلب میباشد.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصدوپنجاه و هفتم

چون شوم خاك رهش دامن بیفشاندزمن
وربگویم دل بگردان روبگرداند زمن

چون ـ ادات تعلیل . در بعضی نسخه‌ها ، بجای «چون» حرف شرط واقع‌شده است.دامن بیفشاند : تعبیریست از اعراض و انحراف . دل ، مفعول فعل «بگردان» بگردان، فعل امرمفرد مخاطب .دل بگردان : شدت قهر و عداوتی که در دلت‌است از دل بیرون کن .

محصول بیت ـ وقتیکه خاك راه جانان میشوم . یا اگرخاك راهش شوم، از من نفرت میکند . واگر بگویمش : ای جانان کینه وعداوت را از دل بیرون کن، رویش را از من میگرداند یعنی به رویم نگاه نمیکند. الحاصل بهیچ وجه نسبت به من میل و التفاتی ندارد .

عارض رنگین بهر کس می نماید همچو گل
وربگویم باز پوشان باز پوشاند زمن

عارض رنگین ـ بیانیه

محصول بیت ـ عارض رنگین چون گلش را به‌همه‌نشان میدهد، اگربگویم که : ای جانان‌رویت را به‌پوشان، از من‌میپوشاند یعنی رویش را ازمن‌نهان‌میکند.

گرچوشمعش پیش میرم برغمم خندد چوصبح
ور برنجم خاطر نازك برنجاند ز من

شمعش ـ شین «ضمیر» در معنا به «پیش» مقید است ، به تقدیر : پیشش بر غمم

Marfat.com

خندد، بر مغمومی من خندد . چو صبح : چون صبح خندد . اسناد خندیدن به‌صبح به مناسبت سپیدی و روشنائی آنست .

محصول بیت ـ اگرچون شمع پیش جانان بمیرم ، یعنی محزون و غمگین شوم ، چون صبح برغمگینی من میخندد : مسرور میگردد . اگر بر نجم از اینکه بر غمم خندیده یعنی اگر ناراحت شوم ، خاطر ناز کش را از من میرنجاند : میرنجد که من چرا رنجیده‌ام . الحاصل جانان میگوید : از اینکه من بـه شوخی به تـو میخندم تو میرنجی .

دیده را گفتم که آخر یکنظر سیرش ببین
گفت میخواهی مگر تا جوی خون راند زمن

محصول بیت ـ به دیده‌ام گفتم که آخریك نظرسیر به بینش یعنی یکبار آن جانان را سیر تماشا کن : بروی پا کش خیلی نگاه کن . گفت : مگرمیخواهی جوی خون جاری سازد ازمن : میخواهی مرا خون بگریاند . زیرا نظرم ازتماشایش سیر نمیشود و در نتیجه مرا عذاب میدهد .

او بخونم تشنه و من برلبش تاچون شود
کام بستانم از او یا داد بستاند زمن

مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است.

محصول بیت ـ آن‌جانان به خون من تشنه است و من برلب او. عجبامیشود که من مرادم را از اوبگیرم یا او از من انتقام بکشد ، یعنی عجبا مراد من حاصل میشود یا مراد او. الحاصل از لبش زندگی می‌یابم یا از حسرتش میمیرم .

دوستان جان دادم‌از بهردهانش بنگرید
کو بچیزی مختصرچون باز میماندزمن

دوستان ـ منادی. بنگرید، مرهون مصرع ثانی . کو، که حرف بیانی. بچیزی مختصر یاحرف وحدت ، مراد دهان جانان است و مراد از اختصار ، کوچکی دهان است . باز میماند : در لغت یعنی نمیرسد و یا عقب میماند اما در اصطلاح عبارت‌از

Marfat.com

عجز میباشد . مقصود : در دادن یك بوسه در مقابل یك‌جان عاجز میماند ونمیتواند معامله کند .

محصول بیت ـ ای دوستان برای خاطریك بوسه از دهانش جان دادم ، اما او، نگاه کنید که در سریك چیز مختصر چگونه در مبایعه با من عاجز مانده یعنی نمیتواند مقابله کند .

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید باك نیست
بس حکایتهای شیرین باز میماند ز من

به تلخی ـ یا حرف مصدری . میماند، در این بیت بـه معنای لغت است یعنی زایل نمیشود

محصول بیت ـ اگر چون فرهاد جانم به تلخی در آید ، باك نیست . یعنی اگرمانند فرهاد به شدیدترین وجه و با سخت‌ترین ظلم هلاك شوم ، برای من مهم نیست زیرا که ازمن حکایتهای شیرین زیاد باز میماند ، همانطور که از فرهاد مانده است .

مراد : ازمر گم‌در راه‌جانان هیچ‌باکم نیست . کاش درعالم چون فرهادداستان شوم .

ختم کن حافظ که گرزین گونه‌خوانی‌درس‌عشق
عشق در هر گوشهٔ افسانهٔ خواند ز من

حافظ ـ منادی . زین گونه : اینطور. گوشهٔ ، افسانهٔ ـ یاها ، از برای‌وحدت است .

محصول بیت ـ ای حافظ سخنت را ختم کن که اگر درس عشق را اینطور بخوانی ، یعنی درس عشق را این چنین بخوانی، عشق در هر گوشه ازمن افسانه‌ای خواهد ساخت. مراد : مرا درعالم داستان میکند .

در بیت صنعت التفات وجود دارد .

وله ایضاً

Marfat.com

غزل چهارصد و پنجاه و هشتم

نکتهٔ دلکش بگویم خال آن مهرو ببین
عقل و جان را بستهٔ زنجیر آن گیسو ببین

نکتهٔ دلکش ، اضافه بیانیه . مهرو ، ترکیب وصفی . بستهٔ زنجیر آن گیسو، اضافه‌ها لامیه

محصول بیت ـ نکتهٔ دلکش یعنی سخنی که سبب انبساط خاطر میگردد . یا خود اگر منقطع از اضافه تلفظ شود دراینصورت «یا» حرف وحدت و همزه حرف توصل و توسط میشود پس معنا : یك نکتهٔ دلکش بگویم ، خال آن مهرورا به بین وتماشا کن . مضمون نکتهٔ دلکش : «خال آن جانان را به‌بین» وعقل وجان رابستهٔ زنجیر آن گیسو ببین، میباشد.مقصوداینست که عقل وجان مقید گیسوی جانان‌است.

مصراع دوم تتمهٔ نکتهٔ دلکش میباشد .

عیب‌دل کردم که‌وحشی‌وضع‌وصحرایی‌مباش
گفت چشم نیم مست ترك آن آهو ببین

عیب دل ـ اضافه مصدر به مفعولش ومفعول‌فعل « کردم». که ، حرف بیانی، وحشی وضع از اقسام صفت مرکب ، مراد از وضع «طبع» میباشد . وحشی وضع ، یعنی دارای طبع وحشی و صحرایی ، یاحرف نسبت . مباش، فعل نهی‌مخاطب. چشم نیم مست ، اضافه بیانیه کسیکه کاملامست نباشد ، نیم مست گویند. نیم مست ترك ، اضافه بیانیه . ترك آن، اضافه لامیه

ص ۱۳۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

مراد از آهوجانان است

محصول بیت ـ از دلم ایراد گرفتم و گفتمش وحشی طبع و صحرایی مباش یعنی چون مجنون سر به کوهها منه. دل جواب داد : چشم نیمه مست ترك آن آهورا به‌بین . یعنی آنچه مرا کوهی و صحرایی کرده ، چشم خمار و زیبای آن آهوست .

حلقهٔ زلفش تماشاخانهٔ باد صباست
جان صد صاحب دل انجا بستهٔ هرمو ببین

محصول بیتـ حلقه زلف جانان، تماشاخانهٔ باد صباست ، یعنی محل گردشش است . جان صد صاحب دل در حلقهٔ زلف جانان مقید به هر تارمویش است . مراد اینست به هر تار موی جانان جان صد صاحبدل گرفتار شده پس تماشایش کن و به‌بین

عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
ای ملامتگو خدا را رو مبین و رو ببین

عابدان آفتاب ـ ازقبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش ، دلبرما ، اضافه لامیه . عابدان ، مبتدا. غافلند خبرش.

عبارت :رومبین وروببین، ضرب‌المثل است یعنی درجایی که میخواهند بگویند به‌سیرت نگاه کن نه به صورت، این ضرب‌المثل را بکارمیبرند چنانکه خسرومیفرماید:

بیت ـ زاهدا بهرخدا تورو مبین و روببین گر کند دعوی برویش ماه روی‌اومبین

محصول بیت ـ آفتاب پرستان ازجانان ما غافلند . یعنی ازماهیت جانان ما آگاه‌نیستند،والا به‌جای آفتاب‌اورا میپرستیدند. پس‌ایکه ملامت وسرزنشمان میکنی خدا را به روی هرزیبائی نگاه مکن، بلکه به روی جانان ما نگاه کن که اعلاتر از آفتاب و لایق‌وشایستهٔ پرستش میباشد . پس به سبب اینکه ما دوستش داریم ملامتمان مکن چون او درحسن بی‌نظیر است و مـا بی‌اختیار دوستش داریم . یعنی در دوست داشتن اواختیاری از خود نداریم .

زلف دل دزدش‌صبا را بند بر گردن نهاد
با هواخواهان رهرو حیلهٔ هندو ببین

دل دزد ـ ترکیب وصفی از دزدیدن . شین ، برمیگردد به جانان . هوا

Marfat.com

خواه ، ترکیب وصفی از مصدرخواهیدن ، به معنای محب ودوستدار . هواخواهان رهرو ، اضافه بیانی رهرو ، ترکیب وصفی ، به کسانیکه طی طریق میکنند و یا به سیاحان ، رهرو، گویند . حیلهٔ هندو ، اضافه لامیه . هندو ، : منسوب به هند . با (واوویا) لغت است اما اگر با واو باشد مراد از آن کسی است که در مملکت هند متولد شده و یا چیزی که در هند حاصل شده است . با «یا» «هندی» عام است چه در دیار هند حاصل شده باشد و چه نباشد . لکن در اینجا به ضرورت قافیه لازم است با «واو» باشد .

محصول بیت ـ زلف دل دزد جانان ، بند بر گردن صبا نهاد : گردن صبارا با زنجیر بست . حیلهٔ هندو را به‌بین نسبت به راهرو هـواخواهش یعنی «صبا» که راهروست و یارو همراه زلف جانان است، اما زلف با نیرنگ و حیله بر گردن صبا زنجیر زد

مراد از رهرو «صبا» و ازهندوزلف جانان است . برای صبا گردن و برای زلف بند استعاره کرده است . معلوم میشود که هندیان مردمان خائن و گریز پا و مسافرکش وحیله بازند وبه این مناسبت است که «حیلهٔ هندو» فرموده است .

آنکه‌من درجستجوی‌او زخود یکسوشدم
کس‌ندیدست ونبیند مثلش ازهرسوببین

محصول بیت ـ آن جانانی که من در جستجویش ازخود گذشتم : در طلبش از خود گذشتم کسی نظیراورا ندیده ونخواهد دید .

حال تو همه‌جا را بگرد ولی مثل اورا نخواهی دید.

حافظ ار درگوشهٔ محراب رومالدرواست
ای ملامتگو خدا را آن خم ابـرو ببین

محصول بیت ـ حافظ اگر به گوشهٔ محراب رویش را به مالد رواست یعنی کار بجایی میکند پس ایکه مرا ملامت میکنی ابروی‌جانان را نگاه کن که چگونه به محراب شباهت دارد ، بهمین سبب است که رویم را به گوشهٔ محراب میمالم،حال

Marfat.com

آنکه مرا به‌خاطر این کار سرزنش وملامت میکند باید معذورم بدارد .

از مراد شاه منصور ای فلك سر بر متاب
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین

محصول بیت ـ ای فلك از مراد شاه منصور سر بر متاب : بروفق مرادش بگرد وتیزی‌شمشیر وقوت بازویش را ببین. یعنی شمشیرش برنده و بازویش نیرومند است حال ازقدرتش به پرهیز ومخالف مرادش مباش. الحاصل مطیع ومنقاد امرش باش .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و نهم

شراب لعل کش و روی مـه جبینان بین
خلاف مذهب آنـان جمـال اینان بین

محصول بیت ـ شراب قرمز نوش کن و به روی زیبایان نگاه کن: باده به نوش ومحبوبان را تماشا کن : برخلاف مذهب صوفیان‌صورت پرست ، جمال‌دلبران تماشا کن ، یعنی محبوبان را نگاه کن .

بزیـر دلـق ملمع کـمندها دارنـد
دراز دستی ایـن کوتـه آستینان بین

خرقه‌ای که با انواع رنگها وصله شده باشد دلق ملمع گویند.

کمندها : کنایه از طنابی است که دزدها همراه داشتند چون در قدیم الایـام دزدان با کمند دزدی میکردند. باین‌معنی که بوسیلهٔ کمند ازدیوارخانهٔ موردنظرشان بالا میرفتند و بعد به کمك همان کمند بداخل خانه وارد میشدند و از اشیاء قیمتی هرچه بدستشان میرسید میدزدیدند و میرفتند.

جمله : دراز دستی، تقریرمذکور را تأیید میکند.

دراز دستی ، مصدر و کوته آستین ، از اقسام صفت مرکب. الف و نون ، ادات جمع است

محصول بیت ـ صوفیان ظاهری در زیرخرقه ملمع، کمند دزدان را دارند. یعنی‌اسباب دزدی وفساد را همراه خود دارند وهیچوقت ازخود منفك نمیکنند. دراز

Marfat.com

دستی این کوته آستینان را به بین و تماشا کن . یعنی ظاهرشان صوفی و باطنشان دزد است. کسانی که این‌تقریررا نمیدانند در معنای این بیت خیلی چیزها از خود ساخته‌اند.

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند
دماغ و کبر گدایان خوشه چینان بین

بخرمن ـ با حرف صله . خرمن دو جهان ، اضافه لامیه یا بیانیه . سر فرو نمی‌آرند : تنزل نمیکنند یعنی استغنا نشان میدهند . دماغ و کبر، تفسیر عطف است.

کبر گدایان خوشه چینان، اضافه لامیه و بیانیه .

محصول بیت ـ پس از اثبات بعضی عیوب و قبایح به صوفیان ، آنوقت از استغنای عشاق بظاهر گدا تعریف‌نموده‌میفرماید : به خرمن‌دوعالم سرفرونمی‌آرند. یعنی استغنا دارند وهر گز کوچك نمیشوند. مراد : تکبر وبی‌نیازی گدایان‌خوشه چین‌را تماشا کن. مراد ازخوشه چینی‌احتیاجی است که به‌التفات ونظرجانان دارند یعنی به‌جزالتفات‌جانان به هیچ‌چیز توجه ندارند وبخاطرهیچ چیز کوچك نمیشوند و بلکه از دنیا وآخرت‌مستغنی هستند.

کسانیکه کلمهٔ خوشه چینان را به گدایان عطف کرده‌اند بدماغشان از ذوق فارسی چیزی نرسیده است .

گره ز ابروی پرچین نمی‌گشاید یار
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

در بعضی نسخه‌ها به‌جای«پرچین»«پرخم» واقع شده . معنای هردویکی‌است زیرا چین وخم هردو به معنای‌پیچ است . اما اگر امعان نظر به عمل آید ، چین‌اعم از خم است .

محصول بیت ـ یار از ابروی پرچین گره نمی‌گشاید : از خشم و غضب بیرون نمی‌آید . مراد : هرقدرهم‌ازطرف عشاق راز و نیازی اظهار شودوبیچارگی نشان داده‌شود، باز جانان انبساط خاطرپیدا نمیکند وچین ابرورا برطرف نمیکند.

Marfat.com

پس نیازاهل‌دل و ناز واستغنای محبوبان را به‌بین‌الحاصل‌بیانی است ازلزوم نیازعشاق و ناز محبوبان .

حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم
وفای صحبت یاران و همنشینان بین

حدیث عهد محبت ، اضافه‌ها لامیه‌است . وفای صحبت ، هکذا . صحبت‌یاران این از نوع اضافه مصدر به فاعل ویا به مفعولش میباشد .

واو، حرف عطف . همنشینان معطوف به یاران

محصول بیت ـ سخن عهد ومحبت را ازکسی‌نمی‌شنوم : کسی را نشنیدم که در محبت وفادار باشد و عهد و پیمان وفا داری را همیشه رعایت کند . وفای صحبت یاران وهمنشینان را به‌بین‌مراد: هیچ کس‌حق‌مصاحبت را رعایت نمیکند و دوستان و همنشینان همگی‌بی‌وفایند. یاخود رعایت حق‌وفای صحبت، عادت یاران و همنشینان است نه دیگران .

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص منست
ضمیر عافیت اندیش پیش بینان بین

عافیت ـ اگر با «فا» باشد به معنای سلامت است . و اما اگر «عاقبت» باشد به معنای پایان و آخرمیباشد . دراینجا به هر دو احتمال میرود

پیش بینان ، چون صفت ذوی‌العقول است با الف و نون جمع شده پیش بین ، ترکیب وصفی: کسیکه عاقبت وپایان کارهارا فکرمیکند . وصف خودش‌است(شاعر)

محصول بیت ـ اسیرعشق شدن چاره‌ایست برای خلاص من از ابتلا به دنیا یعنی‌عشق‌سبب نجاتم ازاضطراب دنیاست. الحاصل‌بسبب عاشق‌شدن‌ازقیود دنیاخلاص یافتم ، پس فکرعافیت اندیش عاشقان پیش‌بین را نگر، یا عاشقان عاقبت بین رابین که پس وپیش‌کار را بررسی میکنند و درباره‌اش فکر میکنند . یعنی قدرت فکری اینان را ملاحظه کن .

حاصل کلام : چون پیش‌بین و عاقبت اندیش بودم عاشق شدم و از عذاب دنیا

Marfat.com

خلاص یافته

غبار خـاطر حـافظ ببرد صیقل عشق
صفـای آینـهٔ پـاك پـاك دینـان بین

غبارخاطر حافظ ، اضافه‌ها لامیه . صیقل عشق ، اضافه بیانیه . صفای آیینهٔ پاك ، اضافه لامیه و بیانیه پاك پاك دینان اضافه لامیه.

محصول بیت ـ غبار خاطر حافظ را صیقل عشق زدود و پاك کرد، یعنی صیقل عشق کدورت خاطرش را ازبین برد، صفای آیینهٔ پاك دینان را نگر، مراد : صفای قلب پاك دینان است .چون دراینجا مراد از «آیینه» قلب میباشد . یعنی چون حافظ دارای دل پاك است پس پاك دین هم میباشد و سبب صفای دلش عشق است

کسانیکه به جای «پاك دینان» «پاك بینان» نوشته‌اند ، از عیوب تکرار قافیه مطلع نبوده‌اند .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصد و شصتم

میفکن برصف رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گـذری بهتر ازیـن

میکفن ـ می ، در اینجا حرف تأکید است زیرا که «فکن» بدون آنهم معنا میدهد، درحالیکه برای امر مستقبل محلی دارد پس اگر «تأکید» گرفته نشود اجتماع ضدین لازم میاید . مصدرش افکندن وافکنیدن میاید، با تخفیف همزه هم لغت است «فکن» یعنی رها کن و اکثر در انداختن چیزی از دست بکار میرود مثلا گویند فکن: از دست رها کن یعنی بینداز.

صف ، در این قبیل جاها یعنی گروه و دسته . نظری ، یا حرف وحدت یـا تنکیر. بهتر، به: خوب وتر ، در زبان فارسی ادات تفضیل است.

ازین ، اشاره است به نظریکه بالفعل است. بردرمیکده: برحرف صله. میکن هم در قواعد مانند «میفکن» میباشد . گذری : یا حرف وحدت یاتنکیر.

محصول بیت ـ ای جانان بردستهٔ رندان نظری بهتر از این بیفکن : نظری بهتر از نظریکه بالفعل داری و گذرت از جلومیخانه بهتر از گذر فعلی باشد حاصل بیان ادعاهای مذکور را با رونق و بهتر از اولی انجام بده .

در حق من لبت این لطف که میفرمـایـد
سخت خوبست و لیکن قدری بهتر ازین

مراد از لطف دراینجا احسان است که لب دلبران با آن موصوف است. سخت،

Marfat.com

دراینجا به معنای «زیاد» میباشد. قدری ، به فتح دال و سکون یا ، به معنای مقدار است و یا حرف وحدت .

محصول‌بیت ـ این لطف واحسانی که لبت درحق‌من‌مبذول میفرماید، بسیار خوب و بسیار مورد پسندماست . اما بایستی یك مقدار بهتر از این باشد . مراد : احسانی که لبت بالفعل میکند قبول داریم ، اما بهتر از آن را میخواهیم .

الحاصل از لبت انواع لطفها و احسانهای زیاد آرزوست زیرا عاشق از آنها لذت میبرد .

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید
گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین

آنکه ـ در اصل آنکس که ، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته . فکرش، «فکر» دراینجا به معنای‌ترتیب‌امورمعلومه‌است، وبه‌نظرهم‌فکر گویند. وشین«ضمیر» راجع است به کس معهود. گره، به کسر کاف عجمی و را در عربی «عقده» گویند به ضم‌عین.

ازکار جهان، در اصل : ازمشکلات‌کارجهان ، بوده به جهت روشن بودن‌قرینه ترك شده‌است. بگشاید ، باحرف تأکید گشاید ، فعل‌مضارع مفردغایب، فاعل‌ضمیر مستتر تحت فعل برمیگردد به « کس» یعنی باز کند.

گو،خطاب عام ، نکتهٔ دقیق، یعنی‌سخن‌ظریف. درین‌نکته، این، اسم‌اشاره به نزدیك ومراد ازنکته گشودن گره‌ازکارجهان‌است. ومراد از«نظر» دراینجا آن‌فکری است که تعریف شد یا ، حرف وحدت یا تنکیر.

محصول بیت ـ آن کسیکه فکرش مشکلات‌کار جهان را میگشاید، بگویش دراین نکته یعنی در حل معضلات‌کار دنیافکری‌بهتراز این کن : مرادآن‌نحوه‌ایکه تاکنون بکار برده‌ای قبول داریم اما ترتیبی میخواهیم که بهتر ازسابق باشد.

الحاصل‌جانان که فکرش‌ازکارعشاق‌جهان گره می گشاید،وعامل‌فتح و کشف میباشد ، بگویش این ترتیب منتج و بسیار خوب است . اما ما ترتیبی بهتر از این

Marfat.com

میخواهیم.

طبق این تقریر و تقدیر در اصل «ازکارعشاق جهان» باید باشد ، پس «عشاق» را طرد کردند.

دل بدان رود گرامی چه کنم گرندهم
مادر دهر نزاید پسری بهتر ازین

رود ـ دراین بیت به معنای « پسر زیبا » است ، الحاصل مراد « دلبر » است **گرامی** ، به کسروضم کاف عجمی لغت است به معنای عزیز. رود **گرامی** : پسرعزیز **چه کنم گرندهم** ، این نوع تـرکیبها معنای سؤالـی را متضمن میباشد . **چنانکه** کسی که موارد استعمال اینگونه سؤالات، را دیده معلومش است.

محصول بیت ـ دل بان پسرعزیز ندهم چه کنم . یعنی قادر نیستم دل ندهم . زیرا مادر گیتی پسری بهتر ازین نزاید . پس که قادر است باین پسردل ندهد تا که من بتوانم .

ناصحم گفت که جزغم چه هنردارد عشق
گفتم ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین

محصول بیت ـ نصیحت گوئی به من گفت: که عشق غیراز غم چه هنردارد. یعنی عشق مرضی است مرکب از درد و بلا ومحنت. من به ناصح گفتم : ای‌خواجهٔ عاقل هنری بهتر از این داری ؟ یعنی کار بهتر ازعشق و محبت وجود ندارد و پیدا نمیشود. و غم جانانه که در این مسائل مترتب است عطیهٔ بـزرگی است کـه هنری مقبولتر ازآن دیده نمیشود.

من که گویم که قدح گیرو لب ساقی بوس
بشنوای جان که نگوید دگری بهتر ازین

در بعضی نسخه‌ها بجای«من که گویم»«من چو گویم» واقع شده . دراینصورت «چو» ادات تعلیل است به معنای چونکه .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : من اگر به تو بگویم: جام

Marfat.com

بدست گیر یعنی باده بنوش ولب ساقی‌را به بوس، این‌حرف را ازمن بشنوای، جان. زیرا غیرازمن کسی‌حرفی‌تازه‌تر و بهتر ازاین نمیگوید. مراد: این‌پند مرا بشنووعمل کن که کسی نصیحتی بهتر ازاین نمیدهدت .

کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین
که درین باغ نبینی ثمری بهتر ازین

مراد از« کلك» دراینجا «قلم» است . شکرین ، شکردار. مراد ازنبات جنس چمن ویا حرف وحدت بچین ، فعل امرمخاطب. که ، حرف تعلیل مقصود از«درین باغ» دنیا است . ثمر: میوه

محصول بیت - خواجه با نزاکت شعر خودش را تعریف میکند: قلم‌حافظ نباتی است که میوه‌های شیرین دارد ، بچین وغذای روحت کن زیرا دراین باغ‌عالم میوهٔ بهتر ازاین‌پیدا نمیکنی.

الحاصل اشعاری بهتر از اشعارحافظ نخواهی یافت.پس بی‌درنگ ازبرش کن

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر منسرح : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

غزل چهارصد و شصت و یکم

مرغ دلم طائریست قدسی عرش آشیان
از قفس تن ملول سیر شده از جهان

مرغ دلم ـ اضافه بیانیه . طائریست ، یاحرف وحدت . قدسی عرش یاحرف نسبت، اضافه بیانی. عرش آشیان، ترکیب وصفی. قفس تن، اضافه بیانی . سیرشده : بیزار گشته .

محصول بیت ـ مرغ دل من پرندهٔ عرش آشیان است : مرغ پاکی است که پرواز گاهش عرش عظیم است . مراد مرغ بلندپروازی است که‌غیر ازعرش درجای دیگر قرار نمیگیرد همین‌است که ازقفس تن ملول گشته وازدنیا بیزارشده . الحاصل ازعالم صغری بیزار است ودرعرش نشیمن میکند.

از سر این خاکدان چون بپرد مرغ جان
باز نشیمن کند بر در آن آستان

خاکدان ـ محل و جای خارو خاشاك . نشیمن، به فتح و کسر نون ، محل نشستن وهمچنین‌خفتنگاه شیرونیز جایی که پرندگان شب هنگام مسکن‌میکنند.

محصول بیت ـ هروقت که مرغ جان ازسراین خاکدان پرواز کند، باز در آن آستان راقرارگاه خود می کند : یعنی عرش عظیم را نشیمن کند . **حاصل کلام** همینکه از دنیا جدا شد درعرش قرار میگیرد .

ص ۱۵۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

چون بپرد مرغ دل سدره بود جای او
تکیه‌گه بازما کنگرهٔ عرش دان

تکیه گه ـ در اینجا به معنای قرار گاه است . تکیه گه بازما ، اضافه هر دو لامیه.کنگره، کاف اول عربی است و مضموم، و کاف دوم عجمی ومضموم: بدنهٔ حصار و نرده‌ایکه در مناره و کنار پلها برای صیانت و جلو گیری ازپرت شدن کار گذاشته میشود وازاین قبیل چیزهاست. کنگره در این بیت مجازاً ذکرشده است. زیرا در نزد اهل شرع ، عرش فلك الافلاك را گویند که درآن کنگره متصور نیست .

محصول بیت ـ زمانیکه مرغ دل ما ازاین خاکدان دنیا پرواز کند، مقام و جایگاهش سدرة المنتهی خواهد بود . پس بدان که تکیه گاه و قرار گاه باز دل ما عرش است حاصل اینکه مقام دل ما عرش‌است .

سایهٔ دولت فتد بر سر عالم همه
گر بکشد مرغ ما بال و پری بر جهان

بال ـ عضو پرواز مرغ است وپر ، جزئی ازبال است .

محصول بیت ـ اگر مرغ دلمان برجهان بال وپر بکشد، یعنی پرواز کندبر سرتمام عالم سایهٔ دولت میافتد. حاصل‌اینکه مرغ دلمان همایون آثاراست . هر کجا به پرواز درآید و سایه‌اش بر سرهر که بیفتد آن شخص پادشاه و یاصاحب ثروت میشود چنانکه اثرسایهٔ هماست .

در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ
جسم وی از معدنست جان وی از لامکان

معدن ـ به کسردال : کان ، پس تقدیرش: از معدن ارواح است

محصول بیتـ مکان مرغ دل ما به جز فوق فلك جای دیگر نیست . یعنی مکانش‌بالاتر از عناصر وجسمش‌از معدن ارواح وجانش ازلامکان‌است، مراد ازعرش رحمان است .

Marfat.com

عـالم علوی بـود جلوه‌گه مرغ مـا
آبخور[1] او بـود گلشن بـاغ جنـان

آبخور ـ جایی که آب میخورند

محصول بیت ـ جلوه گاه مرغ‌دل ما، عالم‌علوی است، ومحل آب‌خوردنش، گلشن جنان یعنی تنعمش از گلشن بهشت است .

تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حـال
خامهٔ توحید کش بـرورق انس و جـان

حافظ ـ منادی

محصول بیت ـ ای حافظ شوریده حال به مجرد اینکه دم از وحـدت زدی ، باید برورق انس وجان «برهمهٔ موجودات» قلم توحید بکشی . مراد : انس و جان تعدد اقتضا کند ، اما وحدت عبارت است از یگانگی . پس حال با قلم توحید ورق انس‌وجان را باطل کن‌چنانکه بریك مطلب غلط قلم‌بطلان‌میکشی‌زیرا توحید مانع صرف تعدد است .

باید معلوم گردد که این غزل در دیوانهای موجود در نزد ما پیدا نشد . اما چون شارحان شرحش داده‌اند . ما هم باین مقدار اکتفا کردیم ، اگرچه‌به کلمات خواجه شباهت ندارد .

وله ایضاً

۱ـ رجوع شود به صفحه ۶۰ جلد اول

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل چهارصد وشصت ودوم

در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون
آب رکنی چون شکر از تنگ می آید برون

بدخشان ـ نام شهری است در ترکستان و در نزدیکی‌اش کوهی است که معدن لعل است . آب رکنی، نام آبی است در نزدیکی شیراز وجایی که آب مذکور از آنجا بیرون میاید ، تنگ نامند، و هردرهٔ عمیق را تنگ گویند، وتنگ شکر آن ظرفی است که به داخلش شکر آب کرده «شربت» میریزند یا شکر آب کنند.

محصول بیت ـ در ولایت بدخشان اگر لعل از سنگ بیرون میاید ، آب رکناباد چون شکر از تنگ برون میریزد.

در درون شهر شیراز از در هرخانهٔ
دلبری رعنای شوخ شنگ می آید برون

محصول بیت ـ در شهر شیراز از در هرخانه‌ای یك دلبر شوخ شنگ و رعنا بیرون میاید، شنگ به معنای زیباست.

صفحه ۱۵۲ جلد سوم

---

۱ ـ بدخشان نام چندین کوه است در تاجکستان اتحاد جماهیرشوروی در ناحیه‌فلات پامیر غربی دارای ستیغهای خیلی بلند. ایالت بدخشان : واقع در کشور افغانستان در شمال سلسله جبال هندوکش محصور بین‌تاجکستان شوروی وپاکستان و سین‌کیانگ چین به وسعت ۴۵ هزار متر مربع‌سا کنینش‌از نژاد ایرانی مردمش به تربیت‌کرم‌ابریشم مشغولند وسنگهای قیمتی ازآن سرزمین بیرون میاید گراند لاروس ۱۹۶۶

Marfat.com

نگردد که آتش محبت جانان را به وجود ما انداخت .

جایز است که مراد ازچراغ صاعقه «رخسار» ومقصود از «سحاب» زلف کاکل وگیسو باشد وضمیر «او» بازهم بر گردد به جانان . یعنی چراغ صاعقهٔ رخ جانان در ابر زلفش دائماً روشن باشد. زیرا صاعقهٔ رخش برخرمن وجود ما آتش‌محبت جانان را زد . مراد : آتش عشق جانان را بروجود و خاطر ما مسلط ساخت.

بیار باده که دوشم سروش‌عالم‌غیب
نوید داد که عامست فیض رحمت او

که ـ حرف تعلیل . سروش ، فرشتهٔ وحی را گویند . نوید : مژده . که ، حرف بیانی . فیض. دراینجا به معنای «باران» است . فیض رحمت، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش.

محصول بیت ـ باده بیار که دیشب فرشتهٔ عالم غیب مژده‌ام داد : که باران رحمت خداوند عمومی است و شامل جمیع موجودات ، پس لطف الهی شامل حال ما باده نوشان هم میشود . حال که اینطور است باده بیار نوش کنیم که غم عالم را فراموش نمائیم و به رحمت وعفو خداوند امیدوار باشیم .

بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مـزن بپای که معلوم نیست نیت او

محصول بیت ـ درآستانهٔ میخانه اگرسری یعنی کله‌ای‌دیدی با پایت مزنش یعنی لگدش مکن، زیرا نیتش معلوم‌نیست ، کسی نمیداند که مراد و نیتش‌ازمیخانه رفتن چه بوده .

مکن بچشم حقارت نگاه درمن‌مست
که نیست معصیت وزهدبی‌مشیت‌او

معصیت ـ مصدر میمی ، بـه معنای عصیان ، مشیت هم همینطور و بـه معنای اراده است .

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : به من مست با چشم حقارت

Marfat.com

نگاه مکن . زیرا معصیت و زهد بی‌مشیت یعنی بی‌ارادهٔ خداونـد نیست . حاصل مطلب این خواست خداست که بعضی را عاصی و عده‌ای دیگر را مطیع میکند . در تعبیر کلمهٔ «نگاه» گفته شده . دراینجا به معنای «حفظ» میباشد .

این مفسر لغات عجم را خوب حفظ نکرده است .

نمی کنددل‌ماميل زهد و توبه ولی
بنام خواجه‌بکوشیم و فردولت او

میل زهد ـ مصدر به مفعولش‌اضافه گشته. ولی،مرهون مصراع دوم. بکوشیم، با حرف‌تأکید. کوشیم فعل امرمتکلم مع‌الغیر .

فر، دراین بیت به معنای قوت ونیرو است.

محصول‌بیت ـ دل ماعلاقه به زهد ومیل توبه ندارد . اما بنام مبارك‌خواجه و درسایهٔ فر دولت او برای زهد و توبه‌بکوشیم که خداوند وسیله بسازد و میسرمان کند .

در معنای مصرع دوم : بنام خواجه و به خاطر فر دولت او سعی نمائیم . این گویندگان تماماً بی‌فر بوده‌اند .

رد سروری و شمعی

دلاطمع مبرازلطف بی نهایت‌دوست
که میرسد همه‌را لطف‌بی نهایَت‌او

محصول‌بیت ـ ای دل از لطف بی‌نهایت دوست طمع مبر : قطع امید مکن زیرا لطف بی‌نهایتش به عموم مخلوقات میرسد . پس لابد شامل حال توهم میشود .

مدام خرقهٔ حافظ بباده درگروست
مگر ز خاك خرابات بود فطرت او

محصول‌بیت ـ خرقهٔ حافظ مدام به خاطر باده در گرو است مگر فطرت و خلقت حافظ از خاك خرابات است : مگر ازشراب میخانه خلق شده است ؟

وله‌ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و شصت و چهارم

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان منت شرم باد رو

بتماشای ماه نو ـ با حرف صله ویا حرف تخصیص و اضافه‌ها لامیه وبیانیه .
ماه ابروان منت ـ اضافه‌ها بیانیه و لامیه

محصول بیت ـ جانان گفت : برای تماشای ماه نو بیرون رفتی ، یا بیرون رفتی که ماه نورا تماشا کنی. برو که ازماء ابروان من شرمت بیاید وخجالت بکش. یعنی وقتی تماشای هلال ابروان من ممکن است رفتن تو برای تماشای هلال ماه شرم آور است .

عمریست تادلت زاسیران زلف ماست
غافل زحفظ جانب یاران خوده‌شو

عمریست ـ عمر ، در لغت مدت حیات است . اما در اصطلاح کنایه از «زمان» میباشد. یا ، حرف وحدت. حفظ جانب یاران خود، حفظ جانب، مصدر به مفعولش اضافه گشته باقی همه اضافه لامیه‌است. مشو، فعل نهی مفرد مخاطب ازمصدرشویدن.

محصول بیت ـ جانان فرمود : ای حافظ مدتی است که دلت از اسرای زلف ماست ، اما با اینحال از حفظ وصیانت حق یارانت غافل مشو، مراد : از ملاحظه و رعایت حال یارانت که چون دلت اسیر زلف ما هستند غافل مشو. حاصل اینکه حال اسیران دیگر زلف مرا تفقد کن .

ص ۱۷۳ جلد سوم شرح.

Marfat.com

مفروش عطرعقل بهندوی زلف یار
کانجا هزار نافهٔ مشکین به نیم جو

مفروش ـ خطاب عام، فعل نهی مفرد مخاطب . عطرعقل ، اضافه بیانیه.عطر، به کسر عین و سکون «طا» بوی خوش را گویند . بهندوی زلف یار، باحرف صله و اضافه‌ها بیانیه و لامیه . کانجا ، که حرف تعلیل ، آنجا ظرف مکان ، مراد زلف یار است. نافهٔ مشکین ، اضافه بیانیه . بنیم‌جو، با حرف مقابله . یعنی برابر بانیم‌جو.

محصول بیت ـ عطرعقل را بهندوی زلف یارمفروش . زیرا در زلف یارهزار نافهٔ مشکین بارزش نیم جو است . مقصود اینست زلف یار بقدری معطر است که در برابر بوی خوش آن کسی برای نافهٔ مشکین ارزش قائل نمیشود.

تخم وفا ومهر درین کهنه کشتزار
آنگه شود عیان که رسد موسم درو

تخم وفا ـ اضافه بیانی . مهر: محبت . کشتزار : محل کشت وزرع . عیان، به کسرعین مصدر دوم باب مفاعله .

محصول بیت ـ دراین کهنه کشتزار که مراد دنیاست تخم مهرو وفا یعنی ثمرهٔ محبت و وفا ، زمانی آشکار میگردد که موسم درو برسد : زمان برداشت محصول فرا رسد .

مراد : هرعاشقی که مهرومحبت داشته باشد، ثمرهٔ عشقش هنگام وصال‌جانان حاصل میشود چنانکه دراین بیت میفرماید :

کیمده کیم عشقك نشانی واردر عاقبت معشوقه آنی ایر کورر

ترجمهٔ شعر ترکی : در هر کس که نشانهٔ عشق باشد عاقبت او را به وصال معشوق میرساند .

ساقی بیار باده که رمزی بکویمت
از سر اختر کهن و سیر ماه نو

از اختر کهن ، مراد «قمر» است وازماه نو «هلال»

Marfat.com

محصول بیت ـ ای ساقی باده‌بیار که ازسرماه قدیمی‌و از گردش ماه نورمزی بگویمت یعنی از سراینکه ماه گاهی بشکل هلال و زمانی بدر و گاهی‌هم محاق‌است آگاهت کنم. حاصل بیان، ازچگونگی سبعهٔ سیاره واز اوضاع واحکامشان‌خبردارت کنم.

شکل هلال هر سرمه میدهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه ژو

بعقیدهٔ بعضیها سیامك پسر افراسیاب‌است اما عده‌ای دیگر گویند پسرپادشاهی است بنام کیومرث، والعهدة علی الراوی.

ژو، به فتح ژای عجمی برادر رستم است، دربعضی نسخه‌ها بجای «ژو»« گو» واقع شده به فتح‌کاف عجمی نام یك پهلوان بزن بهادر است.

محصول‌بیت ـ رمزی که به ساقی میگوید مضمون همین بیت است: شکل هلال سرهرماه ازتاج سیامك وازترك کلاه ژو «گو» نشانه‌ای است. یعنی‌تاج‌سیامك چون هلال مدور بوده و تاج و کلاه ژو «گو» هم از چند تکه هلالی‌شکل ترکیب یافته بود. اما عاقبت بامرور ایام نه تاج ماند و نه ترك کلاه و نه صاحبانشان بلکه همه به‌باد فنا رفتند.

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست
درس‌حدیث عشق بروخوان‌وزو‌شنو

حافظ ـ منادی. جناب پیر مغان ـ اضافه لامیه و بیانیه. بروخوان: برایش تقریر کن، با قرینه «بر»

محصول بیت ـ ای حافظ، آستان پیرمغان، مأمن وفاست. یعنی جای‌امن وامان است پس درس حکایت عشق را برایش تقریر کن و همچنین ازاو بشنو وتعلیم گیر. حاصل بیان، درس و سخن عشق را پیرمغان بهتر میداند بایست از او شنفت وآموخت.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصدوشصت و پنجم

مزرع سبزفلك ديدم و داس مه نو
يادم از كشتهٔخويش آمدوهنگام درو

مزرع سبزفلك ـ اضافه‌ها بيانيه، مه نو، هكذا . كشتهٔ خويش، اضافه لاميه. هنگام درو ، اينهم لاميه است . درو، به فتح و كسر «دال» اسم، از درويدن

محصول بيت ـ مزرعهٔ فلك سبز يا مزرعهٔ سبز فلك و داس ماه نو را ديدم و از كشتهٔ خويش و زمان درو آن يادم آمد . يعنى در دنيا عملم و در آخرت جزا و پاداشم به خاطرم آمد . حاصل اينكه فلك را به كشت تازه كه به سبزى ميگرايد تشبيه كرده وهلال را به داس .

گفتم اى بخت بخسبيدى و خورشيد دميد
گفت با اينهمه از سابقه نوميد مشو

بخسبيدى ـ با ، تأكيد ، فعل ماضى مفرد مخاطب . از خسبيدن به معناى خوابيدن. واو ، حرف حال . خورشيد ، مبتدا ودميد خبرش از دميدن : ظاهر شد يعنى طلوع كرد با اينهمه ، درعربى به معناى معذالك، ميباشد، در زبان تركى هم با وجود اين گويند . سابقه ، يعنى رحمت سابقه . به كلام : سبقت رحمتى على غضبى اشاره ميكند نوميد مشو، يعنى مأيوس مشو.

محصول بيت ـ خواجه ميفرمايد : كه به‌بختم به‌طريق خطاب و عتاب گفتم : اى بخت تو خفته‌اى در حاليكه خورشيد دميد ، يعنى تا تو درخوابى من در رنج و

Marfat.com

الم خواهم بود ، چون قبلا گفته شد : طالعی که در خواب باشد ، صاحبش در محنت و رنج خواهد بود . اما اگر بیدار باشد، صاحبش آسایش و آرامش دارد . منکه به طالعم اینگونه خطاب و عتاب کردم ، جوابـم داد که با وجود این از رحمت سابقه خداوند مأیوس مباش. زیرا سبقت رحمتی علی غضبی،شأن خداوند است. فعل بخسبیدی را بعضی از مفسرین بانون نوشته و در تعبیر مصراع گفته است : ای بخت نخسبیدی وخورشید طلوع کرد . یعنی کاری نکردی و عمر به آخر رسید . این گویندهٔ بیچاره خودش هم درخواب بوده و معنای بیت را بر وجهی که تقریر شد مگر درخواب ببیند

یکی دیگر نیز گفته است : «سابقه» به معنای لطف و نصیب بکار میرود، اینهم در ساختن معانی از خودش عجب مهارت داشته . بالاخره یکی دیگر: با اینهمه را با این فراوانی معنی کرده است این مفسر هم معنای «مع‌ذلك» را نمیدانسته . ردشمعی

گرروی پاك ومجردچومسیحا بفلك
ازچراغ تو بخورشید رسد صدپرتو

روی ـ فعل مضارع مخاطب ، از رویدن، با حرف شرط : اگر روی. پاك و مجرد ، بصورت تفسیر عطف است . چو ، ادات تشبیه . مسیحا ، مراد حضرت عیسی است باید معلوم گردد، هروقت کلمات : عیسی ومسیحا و مسیح ذکر شود یعنی هرجا یکی از کلمات مذکور بیاید کلمه «تجرد» هم همراهش است. چونکه حضرت عیسی در تمام عمرش تأهل نکرده است ، مانند سودی دعاگوی که عمرش باتجرد گذشته است

چراغ تو، اضافه لامیه ، تقدیرش : از چراغ عشق تو ، بوده که به‌ضرورت و روشن بودن قرینه حذف گشته است .

محصول بیت ـ اگرچنانچه مانند حضرت عیسی ازاین دنیای آلوده ، پاك و مجرد ازعلایق وعوایق نفسانی به‌فلك عروج نمایی ازتو، به خورشید نور وپرتوفراوانی میرسد : همانطور که خورشید به ماه نور میرساند و روشنش میکند توهم خورشید را مضی میکنی .

حاصل سخن . عاشقی که از آرزوی طبع و هوای نفس رهائی یابد ، البته که

Marfat.com

پر تو عشقش به جانان تأثیر میکند وجانان‌از آن نور مستنیر میگردد .

یکی در تفسیر مصراع دوم گفته است مراد از عبارت: از چراغ توبه خورشید رسد صد پر تو ، اینست که به سبب عشق الهی از آفتاب روشنتر و بلند مقامتر میشوی . این‌مفسر معنای مصراع را بطور واضح و روشن بیان‌نکرده است . رد شمعی

تکیه بر اختر شب دزد مکن کین عیار
تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو

تکیه ـ مقید به مکن. تکیه مکن ، یعنی اعتماد مکن . اختر : ستاره .اختر شب دزد، اضافه بیانیه ویالامیه. شب دزد: دزدیکه شبهادزدی‌میکند. تر کها باین‌قبیل دزدها دزد «تاریکی» گویند. کین، که حرف تعلیل. مراد از«عیار» شب دزد، میباشد. تاج کاوس ، اضافه لامیه کاوس، نام یکی ازپادشاهان بزرگ قدیمی‌است که « کی» و گاهی‌هم کیکاوس، گویند.کیخسرو،اینهم‌پادشاه بزرگی‌بوده‌چون کیکاوس که‌صاحب تخت و کمر بود . ومقصود از « کمر کیخسرو» کمری است مربوط باین پادشاه که برابر نصف خراج دنیا ارزش داشت .

محصول‌بیت ـ براختر شب‌دزد اعتماد مکن : بر«دنیا» تکیه مکن زیرا یان عیار تاج کاوس و کمر کیخسرو را ربوده است : این پادشاهان را بهلاکت رسانیده و از مقام سلطنت دورشان کرده است. جایزاست مراد از «اختر» ماه ، باشد ، و شب دزدی‌اش باین مناسبت است که چون دزدان شب گرد شبها به گشت وسیرمیپردازد.و نیزممکن است مراد از اختر «طالع» باشد. و مقصود از «شب دزد» فلك و یا دنیا ، باشد ، به طریق تشبیه ، بجهت اینکه دنیا به هیچ کس رحم نمیکند و همه را هلاك مینماید. پس دراینصورت اضافه لامیه است .

حاصل مطلب : به ساز گاری و مساعدت چند روزهٔ فلك اعتماد مکن ، زیرا عاقبت هلاکت میکند . چنانکه حضرت شیخ عطار میفرماید :

بیت ـ چرخ‌مردم‌خوار اگر روزی دومردم پرور است
نیست از شفقت مگر پروارهٔ اولاغر است

Marfat.com

آسمان گومفروش این عظمت کندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو

کندر ـ که حرف تعلیل . خرمن مه، اضافه بیانی . بجوی ، باحرف مقابله، جو، به فتح جیم ویا حرف وحدت. خوشهٔ پروین، اضافه بیانی. خوشه، این کلمه را فقط در سه چیز: خوشهٔ انگور ، خوشهٔ گندم و جو، بکار میبرند

پروین وپرن به فتح با هردو نام ستاره ایست

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : به آسمان بگو، اینهمه بزرگی وتکبر نفروشد . زیرا درعالم عشق ارزش خرمن ماه باندازه یك جو و ستارهٔ پروین بد وجو است . مراد : در نزد عاشق غیراز معشوق هیچ چیز ارزش واعتبار ندارد .

گوشوار در و لعل ار چه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

گوشوار ـ به ضم کاف عجمی. «گران» دراینجا به معنای «وقر» درعربی است به «فتح واو و سکون قاف» و در این بیت کنایه است از پند نپذیرفتن .

دور خوبی، اضافه لامیه، ویاحرف مصدری . گذران ، صفت مشبهه : متغیرو غیر ثابت .

محصول بیت ـ اگرچه گوشوارهٔ طلا ولعل گوش را وقار میدهد، مقصود : صاحب خود را مغرور وپند ناپذیر میکند. اما بدان که دوران زیبایی میگذرد، پس نصیحت بشنو. مراد: نصیحت پذیر باش «منتصح باش» .

خلاصه صاحبان قدرت ومکنت مغرورند و هرگز سخن نمی‌شنوند . اما بایست پند پذیر بود ، چونکه دنیا بریك قرار نیست و دائماً احوالش متغیر است .

خواجه به جانانش نصیحت میکند که: به زیبائی خود اعتماد مکن که ناپایدار است .

چشم بد دور زخال تو که در عرصهٔ حسن
بیدقی راند که برد ازمه خورشید گرو

چشم بد دور ـ جملهٔ دعائیه، به تقدیر چشم بد دور باد . خال تو، اضافه لامیه

Marfat.com

عرصهٔ حسن ، اضافه بیانیه . عرصه ، مراد چیزی است چون پارچهٔ کرباس و یا از جنس دیگر که اسباب شطرنج را رویش میچینند و بازی میکنند.

بیدقی ـ یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت. گرو، به کسر کاف عجمی و فتح «را» لفظ مشترك است . در این بیت مراد : آن چیزی است که هنگام بازی روی آن شرط وقرار میبندند ووسط میگذارند چون پول واسباب.

محصول بیت ـ ازخال توچشم بد دور باشد زیرا در بساط حسن بیدقی راند که ازماه وخورشید گرو گرفت.مراد: دربساط حسن خالت کاری کرد که درزیبائی وبرازندگی به ماه وخورشیدغالب گشت . چون گرو شرطرا کسی میبرد که دربازی برنده باشد .

آتش زرق وریاخرمن دین خواهدسوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو

آتش زرق ـ اضافه بیانیه . خرمن دین و خرقهٔ پشمینه ، هکذا. بینداز،«با» تأکید، فعل‌امر مخاطب، مقصود ترکش کن.

محصول بیت ـ ای حافظ آتش‌مکروریا خرمن‌دین‌را آتش خواهد زد . پس این خرقهٔ پشمینه را ترك کن وبرو . مراد : لباس مکر وریاست ، از خود ، دورش کن ، وگرنه دینت را زایل میکند .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و شصت و ششم

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
مشک سیاه مجمره گردان خال تو

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف . آیینه دار ، ترکیب وصفی ، معنای این ترکیب سابقاً مفصل بیان شده است. آیینه‌دار جمال تو، اضافه‌ها لامیه . مشك‌سیاه، اضافه بیانیه ومبتدا مجمره گردان، ترکیب وصفی وخبر مبتدا. معنای عبارت«مجمره گردان» هم سابقاً توضیح داده شده . مجمره گردان خال تو، هردواضافه لامیه.

محصول بیت ـ ای‌جانان ، آفتاب آیینه دارجمال توست ، یعنی آفتاب آیینه جمال تست و مشك سیاه هم مجمره گردان خالت است : مشك سیاه برای خالت مجمره میگیرد که با بخار آن مبخر گردیده و از دودش‌سیاه شده است. حاصل بیان جمالت خورشید وخالت مشك سیاه است . یا خود : آفتاب خدمتکارت است که آیینه داریت می کند و مشك سیاه هم یك خدمتکار دیگرت که مجمره می گرداند.

صحن سرای‌دیده بشستم ولی چه سود
کین گوشه‌نیست درخور خیل خیال تو

صحن سرای‌دیده ـ اضافه لامیه و بیانیه. عبارت:ولی چه سود، مرهون‌مصرع دوم. کین، که، حرف تعلیل. درخور ، لایق وسزاوار. درخورخیل خیال تو،اضافه‌ها لامیه وبیانیه و لامیه. خیل: دسته و قشون .

محصول بیت ـ صحن : میدان . میدان سرای دیده را شستم وپاك کردم ،اما

Marfat.com

چه فایده که این گوشهٔ دیده لایق خیل‌خیال تو نیست . مراد : با اشک، صحن‌دیده را پاك شستم اما با وجود این لایق و شایسته نزول خیل خیالت نیست . زیرا خراب شده با شستن آباد نمیشود .

این نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور
عکسیست درحدیقهٔ بینش زخال تو

نقطهٔ سیاه ـ اضافه بیانیه . که ، حرف رابط صفت . مدار نور ، اضافه لامیه مراد «سبب نور» است. حدیقهٔ بینش، اضافه بیانی . حدیقه: باغچه. اما حدقه بدون یا، سیاهی چشم را گویند . بینش، اسم مصدر ، ازبینیدن . نقطهٔ سیاه ، مردمك چشم است ازمدار نور هم ، مراد همین «مردمك چشم» است

محصول بیت ـ این نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور : باعث نور شد . یعنی هر دیده‌وراشیاءِ رابوسیلهٔ آن‌می‌بیند و تمییزو تشخیص‌میدهد، پس نقطهٔ مذکورعکسی‌است ازخال تو درباغچهٔ بینش. مقصود مردمك سیاه من درچشمم عکس‌خال تست. حاصل بیان، مردم چشمم عضو مستقلی نیست بلکه عکس خال تو است .

تا پیش بخت باز شوم تهنیت کنان
کو مژدهٔ ز مقدم عید و صال تو

حق این بوده که مصراع اول مؤخرواقع شود، یعنی بجای مصراع دوم قرار بگیرد ، لیکن به ضرورت قافیه و بخاطر ردیف مقدم آمده .

تا ، حرف تعلیل . پیش بخت، اضافه لامیه : پیشوازش یا به استقبالش . باز، ادات تأکید شوم ، فعل مضارع متکلم وحده ،به معنای روم . تهنیت، ازباب‌تفعیل مصدر است ، یعنی ازهنی‌یهنی‌یای مصدری حذف گشته وبجایش «تا» آمده ناقص‌باب تفعیل باین‌صورت میاید فتأمل. تهنیت کنان ، الف و نون مبالغه افاده کند زیرا تهنیت کن، ترکیب وصفی است:

تهنیت کننده‌یعنی‌درخصوص‌امری به کسی‌تبریك گفتن،چنانکه در زبان‌فارسی مبارك باد ، گویند پس تهنیت کنان یعنی در حال تهنیت ومبارکباد گفتن . کو، به

Marfat.com

ضم کاف عربی به معنای «این» درعربی ، ادات استفهام است. مژدهٔ، یاحرف وحدت ویاتنکیر .مقدم ، مصدرمیمی .به معنای‌قدوم: آمدن.عید وصال تو،اضافه‌بیانیه ولامیه.

محصول‌بیت ـ ازعید وصالت کو مژده‌ای ، تا تهنیت کنان پیشواز طالع‌روم یعنی به اقبالم مبار کباد عید وصال گویم ، چنانکه رسم است درخصوص امری مردم بهم مبار کباد گویند .

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود
کو عشوهٔ زابروی‌همچون هلال‌تو

تا ـ حرف تعلیل. حلقه بگوش، ازاقسام ترکیب وصفی واز اوصاف‌بندگان است. الف ونون، ادات جمع . عشوهٔ ، یاحرف وحدت .

دراین بیت هم تقدیم وتأخیر دو مصرع لازم است بنا به علت سابقه .

محصول‌بیت ـ کونازو شیوهٔ ابروان هلالی‌ات، تا که‌آسمان از غلامان‌حلقه بگوش ما شود . مراد شیوهٔ ابروانت را به بیند و مفتون گردد و ناچار و بی‌اختیار تسلیم ما شود وغلام ما گردد، به مناسبت عشقی که ما بتو داریم .

در اوج ناز ونعمتی ای‌آفتاب‌حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

محصول‌بیت ـ ای آفتاب زیبائی در اوج ناز ونعمتی. یعنی در کمال ناز و نعمتی . ومن ازخدا میخواهم که تا قیامت زوال نداشته باشی . تاقیامت مؤبد وباقی بمانی .

در چین زلفش ای‌دل‌مسکین‌چگونه
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

محصول‌بیت ـ ای دل‌مسکین‌درچین‌زلف جانان‌حالت چگونه است. چونکه باد صبا شرح حال ترا خیلی پریشان تعریف کرد .

یعنی، گفت که : در شکنج زلف جانان دل وضع آشفته وپریشان دارد.

مطبوع‌تر ز نقش‌توصورت نبست باز
طغرا نویس‌ابروی مشکین مثال تو

طغرانویس ـ ترکیب وصفی ، طغرانویس ابرو، ازاقسام اضافه اسم فاعل به

Marfat.com

مفعولش. مشکین مثال ، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ طغرانویس ابروان مشکین تو صورتی مطبوعتر ومقبولتر از روی تو نبست. مراد آنکه نقش ابروان ترا ریخته صورتی زیباتر وجالبتر ازصورتت خلق نکرد. حاصل اینکه خلاق عالم زیباتر از نقش روی تو نقشی نیافریده است .

برخاست بوی گل زدر آشتی درآی
ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو

آشتی : صلح . درآی : داخل شو. ای ، حرف ندا و منادی محذوف . رخ فرخنده فال تواضافه بیانیه‌ولامیه ـ فرخنده فال‌ازاقسام صفت مرکب یعنی‌مبارك فال.

محصول بیت ـ بوی گل برخاست : بهار فرا رسید. ای جانان که رخ مبارك فال تو نوبهار ماست با ما صلح وآشتی کن که فصل بهار است .

مراد : موسم گل است، ای‌جانان‌با ما آشتی کن که رخ زیبایت نوبهارماست. در معنای مصرع دوم : ای کسیکه نوبهار ما رخ فرخنده فال توست . این مفسر در ادای مطلب خطا کرده است .

در پیش خواجه‌عرض کدامین جفا کنم
شرح نیازمندی خود یا ملال تو

مراد از خواجه وزیر اعظم است . عرض کدامین ، از اقسام اضافه مصدر به مفعولش. کدامین، یاحرف نسبت و نون حرف تأکید، کدام و کدامین درمعنا مضاف برجفاست یعنی همانطور که درعربی ای ، لازم الاضافه است درفارسی هم کدام و کدامین‌همان‌حال را دارد ، منتها اینکه اضافه‌اش لفظی‌نیست وتقدیری‌است . شرح نیازمندی خود ، اضافه‌ها لامیه است. ملال و ملالت : کدورت و قهرو رنجش‌است.

محصول بیت ـ ای جانان در پیش وزیر اعظم کدام جفا را عرض کنم ، آیا نیازمندی خودرا شرح دهم ویاقهرو رنجش ترا بگویم ، زیرا کدورت پیدا کردن و رنجش تو برایم جفاست .

حافظ درین کمند سرسرکشان بسیست
سودای کج مپز که نباشد مجال تو

مراد از «درین کمند» عشق‌است سرسر کشان، اضافه‌لامیه، سر کش، ترکیب

Marfat.com

وصفی از کشیدن یعنی کسی که‌درمقابل هیچ کس سرفرو نمی‌آورد، الف و نون‌ادات جمع ، بسیست ، یا حرف تنکیر . سودای کج ، اضافه بیانی . مپز فعل نهی مفرد مخاطب ازپزیدن «پختن» . که ، حرف تعلیل . نباشد مجال تو : یعنی حد تو نیست

محصول بیت ـ ای حافظ در این کمند عشق سرسر کشان بسی است : خیلی پهلوانان فدایی گرفتار این کمندند ، پس با این وصف خیال خام نکن که عاشقی حد تو نیست ، یعنی درجایی که سر کشان مغلوب عشق شوند پس عاشق شدن درخود تو نیست .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرمضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد وشصت وهفتم

ای خونبهای نافهٔ چین خاك راه تو
خورشید سایه پرور طرف کلاه تـو

ای ، حرف ندا منادی محذوف . خونبها ، ترکیب مزجی . خونبهای نـافهٔ **چین** ، اضافه لامیه. سایه‌پرور، ترکیب وصفی ومضاف برطرف کلاه «اضافه لامیه» . طرف کلاه ، هکذا

محصول بیت ـ ای، جانان خونبهای نافهٔ چین خاك راه توست : خاك راهت در عزو شرف و بها چون نافهٔ چین پرارزش و ارجمند است . همچنین خورشید سایه پرور گوشهٔ کلاهت است یعنی‌در زیر سایهٔ کلاه توپرورش یافته و تربیت شده«مربای سایهٔ کلاهت است» ، روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است .

درتفسیر مصرع اول گفته شده : ایکه خاك راهت خونبهای نافهٔ چین است، این‌مفسر درتعبیرش‌خطا کرده‌است.

رد شمعی

نرگس کرشمه میبرد از حد برون خرام
ای جـان فـدای شیوهٔ چشم سیاه تـو

جملهٔ « کرشمه میبرد» کلام مجازی است زیرا کرشمه چیزی نیست که‌آورده وبرده شود پس معنای «میکند» را متضمن‌است ، منتها اینکه نسبت به عبارت «ازحد» «میبرد» ملایمتر است و کلمه «برون» در عبارت ماقبل و مابعدش قابل صرف است.

ص ۱۵۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

ای ، حرف نُدا و منادی محذوف تقدیرش : برون خرام ای جانان .

عبارت : جان فدای شیوهٔ چشم‌سیاه توباد، جمله دعائی واز اقسام حشوملیح است .

محصول بیت- نر گس ناز و شیوه را از حد میبرد : ازحد گذرانده پس‌ای جانان بیرون بیا ، یعنی بیا و نر گسستان را تماشا کن تا نر گس کرشمهٔ چشم ترا ببیند و ناز و شیوهٔ خودش را فراموش کند، خلاصه شرمندهٔ چشم مستت گردد. حال ای‌جانان‌بیرون‌بفرما که جان‌فدای شیوهٔ چشم‌سیاهت شود، بیرون بخرام که‌نر گس ازحد خود تجاوز نکند .

در معنای مصرع اول مفسری گفته است : نر گس کرشمه و شیوه را بیش از حد میبرد، بخرام، این گوینده خودش ضعیف خرامیده است .

رد شمعی

در تفسیر مصرع دوم : ای کسیکه جان فدای شیوهٔ چشم سیاهت گردد . این یکی هم در ادای مطلب خطا کرده است .

رد شمعی

خونم بخور که هیچ ملك با چنین جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو

که - حرف تعلیل . هیچ ملك : هیچیك از ملائك . با چنین جمال ،باحرف مصاحبت چنین جمال ، مرهون مصراع دوم. از دل‌نیایدش، ضمیرغایب برمیگردد به ملك :دلش روا نمیدارد،یعنی‌از کمال زیبائی‌ات دلش نمیاید که گناهت‌را بنویسد.

محصول بیت- ای جانان ، خون مرا بریز. زیرا هیچیك از ملائك ازدلش نمیاید که گناه ترا ضبط کند . یعنی خون‌مرا که بریزی درمقابل بازخواستی‌نداری پس از کشتن من منصرف مشو.

آرام خلق و خواب جهان را سبب توئی
زان شد کنار دیده و دل تکیه‌گاه تو

Marfat.com

آرام خلق ـ اضافه لامیه . خواب جهان ، هکذا . زان : ادات تعلیل . کنار دیده ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ صفا و آرامش مردم و آسایش جهان را سبب تـوئی، بهمان سبب دیده و دل همه تکیه گاه توست. یعنی هر گز از دل و دیده هیچکس نمیروی.

بـا هر ستارهٔ سر و کاریست هر شبم
از حسرت فـروغ رخ همچو ماه تـو

ستارهٔ ـ یا حرف وحدت . سروکار: کاروبار. یاحرف وحدت. حسرت فروغ رخ همچوماه تو، دو اضافهٔ اول لامیه و سومی اضافه بیانیه وآخری هم لامیه است .

محصول بیت ـ هرشب با هریك از ستارگان سروکاری دارم یعنی به هرتك تکشان نگاه میکنم وتوجه‌دارم . مراد : از حسرت پرتو رخ چون ماه تو به هریك از ستارگان علاقه بسته‌ام . خلاصه از حسرت روی چون ماهت با ستارگان مشغول میشوم .

یـاران همنشین همه از هم جدا شدند
مـائیـم و آستـانـهٔ دولت پنـاه تـو

محصول بیت ـ دوستان همنشین همگی از هم جدا شدند . اما ما با آستانهٔ سعادت پناه توایم . مراد: یاران از هم جدا شدند ، اما ما از آستانهٔ دولتمآبت جدا نشدیم و ملازمتش را ترك نکردیم .

حاصل سخن، ثبات خودرا درعشق ومحبت و وفاداری بیان میکند .

حـافظ طمع مبر ز عنایت کـه عاقبت
آتش زنـد بخرمـن غم دود آه تـو

ز عنایت ـ تقدیرش: ز عنایت خداست . که ، حرف تعلیل . عاقبت، مرهون مصرع دوم . خرمن غم ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ ای حافظ ازعنایت خدا ناامیدمباش ، زیرا عاقبت دودآهت خرمن غم را آتش میزند . یعنی آه آتشبارت سبب ترحم جانان میگردد و وسیلهٔ

Marfat.com

وصول میشود، در نتیجه ازغم خلاص میشوی.

در معنای‌مصراع دوم کسیکه گفته است: آه تو، به دود خرمن غم آتش‌میزند. معنای بیت را با دودغم روسیاه کرده است. رد شمعی

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و شصت و هشتم

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

قبای پادشاهی ـ اضافه بیانی . پادشاهی ، یا حرف نسبت . راست ، در اینجا به معنای «تمام» است. راست بر بالای تو: یعنی نه بلند است و نه کوتاه . بالا . قد و قامت . زینت تاج ، اضافه لامیه. نگین ، در لغت گوهر انگشتری را گویند ، اما در این بیت مقصود از آن «خاتم سلطنت» است . گوهر والا ، اضافه بیانیه ، و مراد از گوهر، اصل و ذات است . والا : بلند یعنی اعلا.

محصول بیت ـ ای شاه لباس سلطنت بر قامت تو تمام است، یعنی زیبا و برازنده است بر تو. الحاصل پادشاهی شایسته و لایق توست ، و زینت و زیور تخت و تاج و انگشتری سلطنت از گوهر و ذات والای توست. خلاصه سبب زیب و زینت سلطنتی.

به مناسبت جلوس شاه منصور برای بار دوم ، تخت سلطنت ، خواجه این غزل را سروده است .

آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو

آفتاب فتح ـ اضافه بیانی ، « را » ادات مفعول . طلوعی ، یا حرف تنکیر . رخسار : فاعل فعل «میدهد»، از کلاه ، متعلق به فعل مذکور . خسروی ، یا حرف نسبت . رخسار مه سیمای تو اولی اضافه بیانیه ، دومی لامیه . مه سیما: صفت مرکب،

Marfat.com

یعنی روی چون ماه زیبا.

محصول بیت ـ روی زیبای‌چون‌ماهت، از زیر کلاه شاهانه دایم سبب طلوع آفتاب فتح میگردد .

گرچه خورشیدفلك چشم‌وچراغ‌عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاك پای تو

روشنائی بخش ـ ترکیب وصفی ، از بخشیدن ، یا حرف مصدری . روشنائی بخش چشم او ، هر دو اضافه لامیه .

محصول بیت ـ اگر چه خورشید چشم وچراغ فلك عالم است ، یعنی‌سبب روشنائی‌عالم است. اما آنچه سبب روشنی‌آن‌میشود خاك پای تست . مراد:همانطور که ماه از خورشید کسب نورمیکند ، خورشید هم ازخاك پای‌تو ضیاء و نورمییابد.

جلوه‌گاه طائـر اقبال گردد هر کجـا
سایهٔ اندازد همای چترگردون سای تو

طائر اقبال ـاضافه بیانیه. هر کجا، مرهون مصراع دوم. همای چتر گردون سای ، اضافه بیانیه و لامیه. چتر، سایه بانی است که درمسافرتها وروزهای‌تابستان‌ـ بر بالای سر پادشاهان نگهمیدارند . گردون سای ، ترکیب وصفی ، از ساییدن :له کردن‌و مالیدن و معنای دیگرش «لغزاندن» است . چتر گردون سای ، یعنی‌چتری که بـا فلك مماس است در واقع عبارت است از رفعت مرتبه و مقام پادشاه . مراد چتر بلند .

محصول بیتـ در هر کجا که همای چتر گردون سای توسایه اندازد، آنجا جلوه گاه و محل جولان مرغ دولت و اقبال میشود . مراد : چتر گردون سایت که اثر همایی دارد برسر هر کشور که سایه اندازد، و یا بربالای هر مملکتی که‌پرواز نماید ، طائر دولت و اقبال درآن سرزمین به جلوه درمی‌آید . خلاصهٔ سخن،دولت و اقبال، تابع چتر گردون سایت است

در معنای مصراع دوم : چادرت که با فلك مماس است، اگر سایه اندازد.این

Marfat.com

مفسر از چتر اطلاع نداشته ونیز کسیکه گفته است: چتری که ازفلك گردون سای میگذرد این گوینده هم مناسب محل معنا نکرده است

رد سروری وشمعی

دررسوم‌شرع وحکمت با هزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دل دانای تو

رسوم ـ جمع رسم به معنای قاعده و قانون . هزاران اختلاف : اشاره است به اختلافات زیادی که در این دو علم وجود دارد . نکتهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل.

محصول بیتـ با وجود هزاران اختلاف در قواعد شرع وحکمت ، هرگز از دل دانای تو نکته‌ای فوت نشد. مراد : دراین دوعلم اختلافات بقدری زیاد است که حد و حصرشان ممکن نیست . اما با وجود این تو نکته‌ای از آنها را فراموش نکردی بلکه همه را احاطه نمودی و در خاطرت ضبط کردی .

آب حیوانش ز منقار بـلاغت میچکد
طوطئی خوش‌لهجه یعنی کلك شکرخای تو

آب حیوانش ـ اضافه بیانی. شین «ضمیر»به طریق اضمار قبل از ذکرراجع است به طوطی. منقار، دماغ مرغ را گویند، مشتق از «نقر» ، به معنای کندن‌چیزی ویا جایی در اصل منقار اسم آلت است . منقاربلاغت، اُضافه بیانی.

میچکد، فعل مضارع مفرد غایب. خوش لهجه صفت مرکب: ازاقسام ترکیب وصفی . لهجه ، زبان را گویند. پس‌طوطی‌خوش‌لهجه،، اضافه بیانی : طوطی شیرین زبان. کلك: قلم است .

شکر، تشدید به ضرورت وزن آمده .شکرخای، ترکیب وصفی، ازخاییدن: شکرخاینده کلك شکرخای ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ طوطی‌خوش لهجهٔ تو که همان قلم شکرخای توست،ازمنقار بلاغتش آب حیوان میچکد. مراد از منقار ، نوك قلم است ، یعنی‌نوك قلم که چیز

Marfat.com

مینویسد. مقصود : از منقار طوطی قلمت شعر وانشاء مانند آب حیوان جاری میشود «صادر میگردد» .

قلم را به طوطی ونو کش‌را به منقارطوطی‌تشبیه کرده است. باید معلوم گردد که از ابتدای شرح تا اینجا فقط معانی منطوقی ابیات شرح داده شده ، وبه صنایع شعریه تعرضی نشده مگر ندرتاً زیرا غرض از شروح این گونه کتابها تحصیل‌فارسی است علی‌الخصوص که مقصود ازشرح کتاب حاضر تحصیل صنایع بیان وبدیع نیست. چون آموختن این قبیل قواعد بدون کتاب مربوط به صنایع شعر ممکن‌نیست.

آنچه‌اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
جرعهٔ بود از زلال جام جان افزای تو

جرعهٔ ـ یا حرف وحدت . بود، حکایت حال ماضی .

زلال ، به ضم «زال معجمه» آب زلال : آب خوشگوار مراد آب صاف است که اینجا شراب ناب است . زلال جام ، اضافه لامیه . جام جان افزا ، اضافه‌بیانیه، وترکیب وصفی ازافزاییدن «افزودن» . جام جان‌افزا : باده‌ایکه سبب مسرت‌خاطر وآرامش‌جان است.

محصول‌بیت ـ آن چیزیکه اسکندر درطلبش بود، اما روزگار ندادش، آن از زلال جام مسرت بخش وجان‌بخش‌توجرعه‌ای بود. حاصل سخن آنچه طلب کرد ازشراب قدح تو یك جرعه بود . لیکن میسرش‌نگشت ، والا نمی‌مرد وچون خضر حیات ابدی میافت .

عرض‌حاجت‌درحریم‌حضرتت‌محتاج‌نیست
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

عرض حاجت ـ اضافه مصدر به فاعلش.حریم‌حضرتت، حریم. حول‌وحوش حریم حضرتت : این اضافه به معنای «فی» میباشد . اضافهٔ دوم لامیه . بـا ، حرف مصاحبت. فروغ : ضیاء یعنی روشنائی . فروغ رای تو، هردواضافه لامیه .

محصول بیت ـ خواجه به طریق حسن‌طلب میفرماید:درحریم آستانت،مراد

Marfat.com

در سعادتخانه‌ات به عرض حاجت احتیاج نیست ، زیرا در برابر پرتورای وفکر تو سر کسی مخفی نمیماند، یعنی فکر دقیق و روشن تو، اسرار همه را میخواند . پس احتیاج به عرض حاجت نیست .

به قدرت فکری پادشاه اشاره میکند.

خسروا پیرانه سر حافظ جـوانی میکند
بر امید عفو جانبخش گنه بخشای تو

خسروا ـ منادی. پیرانه سر: هنگام پیری . جوانی ، یاحرف مصدری امید عفوجانبخش، **اضافه‌لامیه** وبیانیه. جانبخش،ترکیب وصفی‌ازبخشیدن. گنه بخشای، ترکیب **وصفی ازبخشایدن** «بخشودن» : ترحم وعفو کردن ، پس گنه‌بخشای یعنی عفو کنندهٔ گناه.

محصول بیت ـ ای پادشاه ، حافظ سر پیری جـوانی میکند : بـه امید عفو جانبخش تو کارهایی میکند که مناسب و مقتضای سن جوانی است نه پیری . مقصود جوانیها که میکند بامید عفو جانبخش و بخشایش توست .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رجز : مفتعلن ،فاعلن مفتعلن مفاعلن

غزل چهارصد و شصت و نهم

تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشکسای تو
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو

تاب ـ اسم مصدر است . تاب بنفشه،اضافه مصدر به مفعولش و تـاب مقید به فعل «میدهد»تقدیرش : بنفشه‌را تاب میدهد.طرهٔ مشکسای، اضافه بیانیه ومشکسای، ترکیب وصفی از سائیدن و مجازاً تعبیری است از عطرزیاد یعنی بسیار معطر، زیرا مشك وعنبر ولخلخه درحالت سائیدگی عطرشان بیشترمنتشرمیگردد .

پردهٔ غنچه، اضافه لامیه . خندهٔ دلگشای تو، اضافه بیانیه ولامیه. دلگشای ، ترکیب وصفی یعنی باعث مسرت خاطر .

محصول بیت ـ طرهٔ مشکسای تو، بنفشه را پیچ میدهد : مقصود اینست که بنفشه ازحسادت طرهٔ توپیچ وتاب پیدا کرده همچنین خندهٔ دلگشای تو پردهٔ غنچه را پاره میکند ، یعنی پـردهٔ عرض ناموسش را میدرد . حاصل اینکه بنفشه از رشك زلفت پرتاب وپیچ شده وغنچهٔ خندان ازتبسمت پردهٔ ناموسش‌پاره شده و رسوا گشته است .

مصراع اول را مفسری‌اینطور معنا کرده‌است : گیسوی مشکسایت، بنفشه را تاب وپیچ میدهد یعنی گیسویت که بوی‌معطری چون مشك سائیده دارد درخوشبوئی مشك را باطل نموده وبنفشه را پیچ وتاب میدهد . باید گفت این گوینده هر گز از معنای بیت بوئی نبرده است و نیز آنکه گفته است ، طـرهٔ مشکبوی تو بنفشه را

ص ۱۴۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

حرارت میدهد ومضطربش میکند . این مفسرهم حرارت عجیب داشته است

رد سروری و رد شمعی

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکندشب همه شب دعای تو

محصول بیت ـ ای گل‌خوشبوی من، بلبل خویش را مسوزان. زیرا سراسر شب با صدق نیت دعایت میکند. مراد: من که بلبل توهستم ، مسوزانم وآتش بدلم مزن ، زیرا شب تا سحر بدعا گوئی تومشغولم .

دولت عشق بین که چون ازسر فخر واحتشام
گوشهٔ تاج سلطنت میشکند گدای تو

محصول بیت ـ عظمت و مقام عشق را ملاحظه کن تاچه حد است که گدای تو ازلحاظ فخرواحتشام حتی تاج سلطنت را قبول ندارد .

مراد : ای جانان ، عظمت عشقت راتماشا کن و به بین که به گدای عشقت‌چه اندازه فخر وبلند طبعی و بزرگی بخشیده که حتی برای تاج سلطنت ارزش قائل نیست . حاصل مطلب : من که گدای توام عار دارم از اینکه تاج سلطنت را بسرم بگذارم . یعنی‌حاضر نیستم‌مقامم‌تنزل کند: ازمقام عشق‌به مقام سلطنت تنزل‌نمیکنم.

کسی که بجای « گدای تو» «برای تو» نوشته و در معنای بیت گفته است : دولت عشق را ببین که از سرفخرواحتشام چگونه برای تو گوشهٔ تاج سلطنت را میشکند، این گوینده معنای بیت را شکسته است .

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

عالمی ـ یا حرف تنکیر

محصول بیت ـ من که حتی‌ازنفس کشیدن فرشتگان ملول‌میگشتم و ناراحت میشدم حال به خاطر توقال ومقال و سرو صدای تمام مردم را تحمل میکنم . مراد اگرفرشته‌ای در نزدم‌نفس میکشید من‌ناراحت میشدم وعذاب میکشیدم. اما اکنون

Marfat.com

به خاطر تو غوغا و سروصدای تمام عالم را میکشم .

معنای مصراع اول من که ازسخن فرشتگان ملول شدم . این مفسر. سخن‌را در جای خود نگفته است .

عشق توسر نوشت من خاك درت بهشت من
مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو

سر نوشت یعنی آنچه از ازل برای هر کسی مقدر شده . سرشت : خلقت و طینت .

محصول بیت - عشق تو سر نوشت من است : از ازل مقدرم شده است وخاك درت بهشت من . عشق و محبت رخت جزو سرشت من است یعنی از ازل وجودم با مهرت سرشته شده . رضای تو راحتی من است . الحاصل درعشق تو هرچه برایم پیش میاید تماماً از ازل مقدر شده ، تقلیدی وعارضی نیست.

خرقهٔزهدو جام‌می گرچه نه‌درخور هم‌اند
این همه نقش میزنم از جهت رضای تو

در خور ـ با واو رسمی : لایق . مراد از نقش «صورت» است . جهت رضای تو، از اقسام اضافه مصدر به فاعل یا به مفعولش است ، رضای تو، هکذا .

محصول‌بیت ـ خرقهٔ زهد و تقوی و جام می ، بـا هم مناسبت ندارند یعنی الضدان لایجتمعان . اما من اینهمه نقش و صورت سازی را به خاطررضای توانجام میدهم . مراد: برای‌اینکه رضایت تو حاصل گردد . ویابتوانم ترا راضی سازم‌خرقهٔ زهد وجام می را دریکجا جمع میکنم . مقصود اینست که برای ارضای توهم زاهدم و هم‌باده نوش.

منظور از نقش وصورت سازی جمع این دو ضد است

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
زود بسلطنت رسد هر که بود گدای تـو

محصول‌بیت ـ در آستین دلق گدای عشق گنجی وجود دارد ، یعنی آستین

Marfat.com

دلق گدای عشق مخزن است . پس هر کس که گدای عشق تو باشد، زود به سلطنت میرسد. مراد : هر که عاشق توشود دراندك زمان به پادشاهی میرسد .

شاه نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

شاه نشین چشم من ـ اضافه بیانیه . تکیه گـه ، ظرف مکان ، یعنی معتمد . تکیه گه خیال تو، هردواضافه لامیه . جای دعاست ، اضافه‌لامیه یعنی میتوان گفت موقع ومحل دعاست . شاه من ،اضافه لامیه و منادا . «بی‌تو مباد جای تو» خبرمنادا یعنی مقصود بالندا .

محصول بیت ـ ای جانان شاه‌نشین‌چشم من، تکیه گاه خیال تست . درواقع جای دعاست که بگویم : ای شاه من ، بی‌تو مباد جای تو . یعنی همیشه جلوچشمم مجسم باشی وبدون خیالت نباشم. حاصل مطلب ازچشم ونظرم محو نباشی . شاه من ، به‌طریق سحر حلال درجملهٔ ماقبل ومابعدش قابل صرف است . فتأمل .

شورشراب و سرعشق آن نفسم رود زسر
کین سر پرهوس شود خاك درسرای تو

محصول بیت ـ شور شراب وغوغای سرعشق ، آن ساعت و آن وقت از سرم خارج میشود که این سرپرهوسم خاك درسرایت گردد . یعنی وقتی که سرم تبدیل‌به خاك درت شد دیگردلم آسوده میشود وازهمه گونه شور وتشویش فارغ‌البال میشود.

خوش‌چمنست‌عارضت‌خاصه‌که‌در بهارحسن
حافظ خوش‌کلام شد مرغ سخن سرای تو

عارض ـ در اینجا به معنای ریش است که مراد «خط» جانان است ، اما در اکثر اشعار به معنای «معروض» بکار رفته . خاصه ، دراین بیت به معنای خصوصاً و مصدر است . که، حرف بیان. بهارحسن، اضافه‌بیانیه. ومرهون مصراع دوم. حافظ خوش کلام ، اضافه بیانیه .خوش کلام ، ازاقسام ترکیبات وصفی : خوش سخن .
مرغ‌سخن‌سرای‌تو،اضافه‌بیانیه ولامیه.وسخن‌سرای،ترکیب وصفی‌ازسراییدن

Marfat.com

به معنای سرودن.

سخن ـ درسین وخا ، فتحه وضمه جایزاست ، علی التعاکس فتأمل .

محصول بیت ـ عارضت : خط تازه‌ات چمن زیبائی است . خصوصاً که‌حافظ شیرین سخن در بهارحسن وزیبائی‌ات بلبل سخن‌سرایت شده.

حاصل کلام : خط وعارضت چمنی زیباست . خصوصاً که درطراوت و تازگی حسنت، حافظ شیرین کلام بلبل دستان سرایت شده‌است. مراد: تو زیبایی و اینچنین عاشق بی‌نظیر داری .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج مثمن سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چهارصد و هفتادم

مرا چشمیست خون‌افشان ز دست آن کمان ابرو
جهان پرفتنه خواهد شد از آن چشم و از آن ابرو

چشمی است ـ یا حرف تنکیر

محصول بیت ـ ازدست آن کمان ابروچشمم خون‌افشان‌است : خون میگریم چه کنم که حتی جهان از آن چشم و ابروی جانان پراز فتنه خواهد شد.

غلام چشم آن ترکم که درخواب خوش مستی
نگارین گلشنش رویست ومشکین سایبان ابرو

غلام چشم آن ترکم ، اضافه‌ها لامیه. که ، حرف رابط صفت . خواب‌خوش مستی ، اضافه بیانیه و لامیه . نگارین،یا حرف نسبت ونون‌تأکید. گلشنش‌رویست، تقدیرش : گلشن است رویش ، است به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده .

محصول بیتـ غلام‌چشم‌آن جانانم که درخواب‌شیرین مستی ، رویش گلشن مزین و منقش وابرویش سایبان است .

شین «ضمیر» برمیگردد به «ترك»

هلالی شد تنم زین غم که باطغرای مشکینش
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو

هلالی ـ یا حرف تنکیر. که، حرف بیانی. طغرای مشکینش ، اضافه‌بیانیه، طغرا : علامتی‌است که دربالای بروات واحکام ترسیم میشد، اما دراینجا مراد ازآن

Marfat.com

ابروست. که ، اسم است به معنای چه کسی. که ، حرف بیانی . طاق : کمر ، طاق آسمان ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ وجودم از این غصه هلالی شد که با وجود طغرای مشکین جانان یعنی با وجود ابروی مشکینش،ماه کیست که از طاق آسمان ابرو نشان‌دهد. مراد از «مه» «هلال» میباشد . حاصل بیان در صورتیکه ابروی جانان هست ، هلال چه حقی دارد که از طاق آسمان خودی نشان دهد.

تـو کافر دل نمی‌بندی نقـاب زلف و میترسم
کـه محرابـم بگردانـد خم آن دلستان ابـرو

کافردل ـ صفت مرکب : بی رحم وشفقت . نقاب زلف ، اضافه بیانی. واو ، حرف حال. میترسم ، مرهون مصراع دوم . که، حرف بیانی. خم آن دلستان ابرو، اضافه لامیه و بیانیه، زیرا تقدیرش: خم آن ابروی دلستان‌است، که به ضرورت وزن وقافیه و ردیف تأخیر افتاده است فتأمل .

محصول بیت ـ تو بی رحم و سنگدل نقاب زلفت را نمی‌بندی : رویت را با نقاب زلف نمی‌پوشانی چون از این میترسم که خم آن ابـروی دلستانت محرابم را بگرداند . یعنی‌ازمحراب مساجد مرا منصرف ومایل بخودش کند. مقصود ازعبادت محرابم بگرداند : محراب معهود را ترك کنم و به‌جایش خم ابروی ترا محراب خویش سازم .

روان‌گوشه‌گیران راجبینش طرفه گلزاریست
که برطرف چمن زارش همی‌گرددچمان ابرو

گوشه گیر ـ ترکیب وصفی، الف ونون ، ادات جمع، «را» حرف تخصیص. جبین ، پیشانی است. طرفه: عجب. که ، حرف رابط صفت . طرف چمن‌زار، اضافه لامیه. گردد،فعل مضارع‌مفردغایب، ابرو فاعلش ، میگردد، لفظ مشترك است بین : میشود و گردش میکند. چمان، صفت مشبهه یعنی تفرج کنان وخرامان.

محصول بیت ـ پیشانی جانان ، گوشه گیران یعنی عزیزان منزوی را گلزار

Marfat.com

عجیبی‌است . و در کنار چمنزار یعنی ریش‌جانان‌ابروانش‌جلوه گری میکند پیشانی یاررا به گلزار و ریشش را به‌چمنزار تشبیه نموده است .

همیشه چشم مستت را کمان حسن در زه باد
که از شست تو تیر او کشد برمه‌کمان ابرو

محصول‌بیت ـ چشمان‌مستت دائماً در زه کمان‌حسن باشد ، یعنی همیشه‌زیبا باشد. در زه کمان بودن تیر کنایه از آماده و حاضر بودنش‌است برای تیراندازی .

در مصرع دوم میگوید : زیرا تیر چشمت با شست تو برمه کمان ابرو کشد .

رقیبان غافل و ما را ازآن چشم وجبین هردم
هزاران گونه پیغامست و حاجب در میان ابرو

حاجب ـ بدومعناست : ابرو و دربان .

محصول بیت ـ رقیبان غافلند ، در حالیکه از چشم و پیشانی جانان هر دم هزار گونه پیغام بمامیرسد ، و واسطهٔ خبرهم میانمان ابروست . خلاصه واسطهٔپیغام بین من وجانان ابرویش است .

دگر حورو پری راکس نگوید با چنان حسنی
که این رااینچنین‌چشم است وآنرا آنچنان‌ابرو

حسنی ـ یا حرف تنکیر. که ، حرف بیانی

محصول بیت ـ با وجود حسن جانان ، دیگر کسی به حور وپری نمیگوید که : چشم این یکی این اینطور ـ و ابروی آن یکی آنطور است . مقصود اینست : درمقابل زیبائی جانان دیگر کسی چشم و ابروی حور وپری را نمی‌پسندد.

دربیت لف ونشر مرتب رعایت شده است .

اگر چه مرغ زیرك بود حافظ در هوا داری
بتیر غمزه صیدش کسرد چشم آن کمان ابرو

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر چه جافظ در هواداری یعنی در عالم عشق وعلاقه چون مرغ زیر کی بود ، اما چشم آن کمان ابروبا غمزه شکارش کرد . مراد : با وجود اینکه خیلی زیرك بود بازشکار چشم جانان گشت و زیر کی فایده نبخشید.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و هفتاد و یکم

خط عذار یار که بگرفت ماه از او
خوش حلقه‌ایست لیك بدر نیست راه ازاو

خط عذار یار ـ هردواضافه‌لامیه .عذار : رستنگاه ریش است . بعضی گویند: عذار فاصلهٔ واقع بین‌ریش‌و گوش است . که ، حرف‌رابط صفت . بگرفت ، باحرف تأکید، گرفت در اینجا به طریق ایهام واقع شده : یك معنای آن خسوف است و معنای دیگرش یعنی منفعل و شرمنده گشت .

جملهٔ «بگرفت ماه» بدو وجه قابل تعبیرمیباشد ، یکی بطریق ادعا که مراد خسوف ماه است . دومی مراد از ماه «روی یار» و مراد از گرفتگی ریش است که احاطه‌اش میکند، پس‌خط عذارچون ماه رویش را خسف کرد یعنی صورت یار زیر خط «ریش» ماند

محصول بیت ـ خط عذاریار که ماه از آن گرفت ، حلقهٔ زیبائی است ، اما برای خروج از آن راهی نیست ، مراد: هر که بآن گرفتار گردد هر گزخلاصی نمی‌یابد .

ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست
آنجا بمال چهره و حاجت بخواه ازاو

گوشهٔ محراب دولت ـ مجازاً اضافه لامیه است . بمال ، با حرف تأکید مال فعل امرمفرد مخاطب ازمصدر مالیدن .

ص ۱۶۳ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ ابروی دوست گوشهٔ محراب دولت است : دولت محض است پس چهره‌ات را بانجا بمال واز آن حاجت طلب کن که دولت وصال میسرت گردد. ازقرارمعلوم به جاهای مبارك که دعاها در آنجامستجاب میشود، نیازمندان‌رویشان‌را میمالند و حاجت میخواهند . اما رو مالیدن به ابروی جانان ظاهراً مخالف این عادت است اگر چه کلام ادعائی است .

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك دار
کاینه‌ایست جـام جهـان بین که‌آه ازاو

جرعه نوش ــ ترکیب وصفی . جرعه نوش مجلس جم ، هر دو اضافه لامیه . سینه ، مفعول اول وپاك مفعول دوم فعل «دار» . کاینه ، که حرف تعلیل . آینه‌ای است ، یا حرف وحدت. جام جهان‌بین، اضافه بیانی وترکیب وصفی‌ازبینیدن:جهان بیننده یعنی جهان بوسیلهٔ آن دیده میشود لذا جهان بینش گفته‌اند ، اکثر جهان‌نما گویند یعنی نمایندهٔ دنیا .

محصول بیت ـ ای‌جرعه نوش مجلس جم سینه‌ات را پاك نگهدار : درضمیر واندرونت فکرمخالف‌نکن‌زیراجام‌جهان‌نما آیینه‌ای‌است که‌آه ازآن یعنی‌امان‌ازآن آیینه زیرا هیچ‌چیزرا مخفی‌نگه نمی‌دارد وهرچه باشد تماماً آشکارونمایان‌می‌سازد .

مقصود : جام شاه آیینه‌ای است دارای خواص مذکور ، پس هرچه از دلت بگذرد همه را مینمایاند .

سبب جمع آه وآیینه دریکجا بدان جهت است که آیینه با آه سازگارنیست وفوری ازآه مکدر میگردد.

کردار اهـل صومعه‌ام کرد می پرست
این دود بین که نامهٔ من شد سیاه از او

کردار ـ به فتح کاف عربی ترکیب وصفی است به معنای عمل و یاکار ، زیرا «کرد» دراینجا اسم است به معنای فعل‌وآر، مخفف و ازمصدر آریدن «کردآرنده» یعنی به وجود آورندهٔ فعل وعمل، اما بعدها مطلقا بەعمل تخصیص دادند و کردار

Marfat.com

زشت و کردار خوب گفتند : کار خوب و کار بد.

صومعه‌ام ، میم «ضمیر» در معنا به می پرست مربوط است : می پرستم . مراد از دود ، کردار ویاکار اهل صومعه است . که ، حرف بیانی .

محصول‌بیت ـ کار اهل صومعه می‌پرستم کرد یعنی عامل عمل آنهـا بودن رسوایم کرد، ببین دود کردار صومعه داران چه تأثیری دارد که نامهٔ عمل من از آن سیاه شد، اعمال اهل صومعه گناهکارم کرد . خلاصهٔ مطلب سبب می‌پرستی من شد.

شیطان غم هرآنچه تـواند بگو بکن
مـن بـرده‌ام بباده فـروشان پناه ازاو

شیطان غم ـ اضافه بیانی . بگو ، خطاب عام . بکن هم خطاب است .

محصول‌بیت ـ به شیطان‌غم‌وغصه بگوهرچه ازدستش‌برمیاید: به هرچه قادر است دربارهٔ من بکند که ترسی از آن ندارم . زیرا من از او به باده فروشان پناه برده‌ام . مراد : من از شر شیطان به میکده پناه برده‌ام لذا در امانم . حاصل اینکه به‌باده نوش غم دست نمیدهد .

ساقـی چـراغ مـی بـره آفتـاب دار
گـو بر فـروز مشعلهٔ صبحگـاه ازاو

ساقی ـ منادی . چراغ می ، اضافه بیانیه . ره آفتاب ، اضافـه لامیه . گو ، خطاب به ساقی . بر، حرف تأکید . فروز، فعل امرمفرد مخاطب : روشن کن (شعله ور کن).

مشعلهٔ صبحگاه ، اضافه بیانیه .

محصول‌بیت ـ ای ساقی‌چراغ می را به راه آفتاب بگیر، و به خورشیدبگو مشعل صبحگاهی را از چراغ می روشن کن. مراد : به‌آفتاب بگو، عالم را ازضیاء ونور می روشن وپر نور کن .

آبـی بـروزنـامـهٔ اعمـال مـا فشان
بتـوان مـگر ستـرد حـروف گنـاه ازاو

آبی ـ یا حرف وحدت و یا تنکیر . بروز نامه ، با حرف صله . و مراد از

Marfat.com

روزنامه «دفتر» است روزنامهٔاعمال‌ما ،اضافه‌ها لامیه . فشان،فعل امرمفردمخاطب : بپاش .

سترد ، در اینجا به معنای ستردن . حروف گناه ، اضافه بیانیه .

محصول‌بیت ـ ای ساقی بروزنامه : به دفتر اعمالمان آبی بپاش.

مراد اینست دفتر اعمالمان‌را با باده خیس کن . شاید که بتوان حروف گناه را ازآن‌سترد. یعنی‌شاید که حروف گناهانمان را بتوانیم بشوئیم وازبین‌ببریم. دفتر گناهانمان را با می بشوئیم وپاکش کنیم .

آیا درین خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازاو

آیا ـ به معنای عجباست .

محصول‌بیت ـ عجبا روزی میشود که پادشاه باین خیال بیفتد که دراین‌شهر گدائی هست ویادی از اوبکند . یعنی خیال گدا دراین است که پادشاه اورا بخاطر بیاورد . مراد : عجبا روزی بود که شاه اورا یاد کند . خلاصه مقصود اینست.

عجبا جانان روزی عاشق خودرا یاد میکند.

حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازاو

که ـ حرف رابط صفت . ساز مجلس عشاق ، اضافه‌ها لامیه . راست کرد ، تکمیل کرد،یعنی ساز را کوك کرد وآماده نواختن کرد . عرصه ، میدان یعنی‌فضای وسط سرای را گویندامادراین بیت مراد فضای وسط مجلس عشاق است .

عرصهٔ این بزمگاه ـ اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ حافظ که اسباب و آلت نوازندگی مجلس عشاق را ترتیب داد و آماده و مهیا نمود ، پس عرصه بزمگاه عشاق از وجود او خالی نباشد. یعنی دائماً برای این گونه خدمت آماده باشد.

سازو عشاق و راست از اقسام مراعات نظیرمیباشد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رجز : مفتعان مفاعلن مفتعلن مفاعلن

غزل چهارصد و هفتاد و دوم

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار میوزد بادهٔ خشگوار کو

گلبن ـ درخت گل . گلبن عیش ، اضافه بیانیه . میدمد ، فعل مضارع مفرد غایب ، دراین بیت به معنای سبزمیشود . ساقی گلعذار : از اقسام صفت مرکب یعنی ساقی که گونه‌هایش چون برگ گل‌است. باد بهار، اضافه‌لامیه . میوزد ، فعل‌مضارع مفرد غایب . بادهٔ‌خوشگوار ، اضافه بیانی : شرابی که سبب نشاط میگردد .

هر گل نوزگلرخی یاد همی دهد ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو

گل نو ـ اضافه بیانی . گلرخ، از اقسام صفت مرکب یعنی گونهٔ چون گل. یا، حرف وحدت. گوش سخن شنو ، اضافه بیانی . سخنِ شنو ، ترکیب وصفی، از شنویدن : سخن شنونده. دیدهٔ اعتبار، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ هر گل تازه ، یك زیبائی رابه خاطرمیاورد . اما گوش سخن شنو کجاست. مراد : چشم عبرت کجاست که از گل تازه‌معانی درك کند . یعنی‌اگر با نظراعتبار بنگرند ، ازهر نباتی که از زمین‌میروید ، پندی وعبرتی گرفته میشود.

مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست
ای‌دم صبح خوش نفس نافهٔ زلف یار کو

مجلس بزم عیش ـ هردو اضافه لامیه . بزم اینجا بـه معنای صحبت است .

ص ۱۶۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

«را» ادات تخصیص. غالبهٔ مراد،اضافه بیانی غالیه . ترکیبی‌است از مشك‌وچیزهای دیگر . دم صبح خوش نفس ، اضافـه لامیه و بیانیه . خوش نفس ، صفت مرکب . نافهٔ زلف یار اضافه بیانیه و لامیه .

محصول‌بیت ـ مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست : صحبتها و گفتگوها مطابق مراد ما پیش نمیرود درمجلس عیش . مقصود: مجلس بزم عیش دلخواه مـا نیست . ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کجاست‌تکه مجلس ما را غالیه افشانی کند . یعنی‌احتیاج به‌نافه زلف یار داریم که مجلس عیش ما را معطر کند .

حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهرخدا نگار کو

حسن فروشی ـ حسن فروش ، ترکیب وصفی : فروشندهٔ حسن . یا ، حرف مصدری . حسن فروشی گل ، اضافه لامیه ، تقدیرش : حسن فروشی گل را تحمل نیست. به ضرورت وزن «را» ترك شده.

محصول‌بیت ـ حسن فروشی گل را تحملم نیست ، ای صبا دست به خون دلم زدم خدا را نگار کو . دست به‌خون دل زدن، کنایه است از الم ومحنت. مراد: ای صبا از رنج فراق جانان دل‌خون شدم ، از نگارخبری بده ، چونکه وقتی‌نگار حاضر باشد برای گل مجال حسن فروشی نمیماند.

شمع سحر زخیرگی[1] لاف ز عارض توزد
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو

شمع سحر ـ اضافه لامیه . خیرگی ، به معنای اختطاف است ، اما در اینجا مراد: کم نوری و بی‌نوری وبی پرتوی است . عارض تو، اضافه لامیه. خصم مبتدا ، زبان درازشد، خبرش. زبان دراز، صفت مرکب. خنجر آبدار، اضافه بیانی‌و آبدار، ترکیب وصفی و دراینجا به دو معناست فتأمل .

محصول بیت ـ شمع سحراز بی نوری وبی ضیائی لاف ازعارض تو زد.یعنی خودش را به‌صورت‌تو تشبیه کرد. پس‌دشمن زبان درازی‌است . خنجر آبدار کجاست

۱ ـ خیرگی : بی‌پروائی بی‌شرمی، مناسبتراست . مترجم

Marfat.com

که سرش را از بدن جدا کنم . مراد از خنجر مقراض است .

گفت مگر زلعل من بوسه نداری آرزو
مردم ازین هوس ولی قدرت واختیار کو

محصول بیت- جانان گفت : مگراز لب لعل‌من آرزوی بوسه نداری ،یعنی آرزو نمیکنی که از لبم بوسه‌بگیری؟ گفتمش : دراین آرزومردم ، اما قدرت اختیار کو : برای بوسیدن لبت من اختیار ندارم و گرنه هوس و آرزویم به نهایت درجه است . چه عاشق مراد و مقصودی جز بوسیدن لب معشوق ندارد .

حافظ اگرچه‌درسخن‌خازن‌گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخنگزار کو

خازن گنج ـ اضافه اسم فاعل به مفعولش . گنج حکمت ، اضافه بیانی.
طبع سخنگزار، اضافه بیانی . سخنگزار ، ترکیب وصفی: ادا کنندهٔ سخن.
محصول بیت ـ اگر چه حافظ خزینه دار گنج حکمت است . مراد حافظ سخنانش حکیمانه است چونکه خودش اهل حکمت است . اما از دست غم روزگار طبع سخنگوی کو . یعنی غم روزگار مانع ادای سخنان حکیمانه است ، والا قدرت وتوانائیش در سخنگزاری به حد کمال است .

وله‌ایضاً

Marfat.com

ازبحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل‌فاعلن

غزل چهارصد و هفتاد و سوم

ای پیك راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستانسرا بگو

دستان ـ مخفف داستان ، به معنای حکایت وقصه است .

محصول بیت ـ ای پیك درستکاران و راستان ، ازیار ما خبری برسان بما و ضمناً حال گل را هم به بلبل داستانسرا خبر بده . مراد : حال و احوال معشوق را به عاشق بیچاره بگو.

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو

محرمان خلوت انس ـ اضافه ها لامیه است . یار آشنا ، اضافه بیانی . سخن آشنا اضافه لامیه .

محصول بیت ـ خطاب به پیك میفرماید : ما محرمان‌خلوت انسیم غم‌مخور، یعنی خبریار را به ما بگو و نترس که ما بیگانه نیستم بلکه محرمان یاریم . به یار آشنا سخن آشنا بگو وغم مخور.

بر این فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو

محصول بیت ـ ای پیك برای این‌فقیر نامهٔ آن محترم وبزرگوار را بخوان.
مراد قصهٔ آن پادشاه را برای این گدا تعریف کن .

ص ۱۶۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

دلهازدام طره چو برخاك میفشاند
باآن‌غریب‌ما چه‌گذشت از هوا بگو

میفشاند ـ دراین بیت ،ماضی صرف است به معنای «فشاند» . غریب ما،اضافه لامیه ومراد ازغریب «دل» و مقصود از هوا ، «محبت» است .

محصول بیت ـ وقتی جانان ، دلها را از طره‌اش برخاك افشاند «انداخت» بگو به‌بینم بآن‌دل غریب ماازعشق چه گذشت. یعنی از طرهٔ جانان که برخاك افتاد چه حالی پیدا کرد .

گر دیگرت بدان دردولت گذر بود
بعد از ادای خدمت وعرض دعابگو

محصول بیت ـ ای پیك اگر بازد گر ، بآن در دولت گذرت افتاد : اگر بآن در دولت رسیدی، پس از ادای خدمت وعرض دعا بگو:

در راه عشق‌فرق غنی و فقیر نیست
ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

محصول‌بیت ـ این بیت مقول قول است . ای پادشاه حسن ، در عالم عشق بین‌غنی‌وفقیرفرق‌نیست پس‌با گداهم‌حرف بزن‌یعنی‌دراینصورت ازمصاحبت بامن گدا عار نداشته باش .

هر کس که گفت‌خاك‌دردوست‌تو تیاست
گو این سخن معاینه درچشم ما بگو

گو ـ خطاب عام

محصول بیت ـ هر کس که گفت: خاك در دوست‌توتیاست،توبگویش که این سخن راآشکارا درپیش چشم ما بگو. مراد : خاك در دوست اکسیر است و بلکه از اگسیرهم عزیزتر است . چشم وتوتیا ومعاینه ، نسبت بهم خوب واقع شده‌اند.

صوفی که منع ما ز خرابات‌میکند
گو درحضور پیرمن این ماجرابگو

گو ـ باز خطاب عام است، منع‌ما، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

Marfat.com

محصول بیت ـ صوفی که ما را از خرابات منع میکند، بگویش: **این‌ماجرا** را در حضورپیرما بگو وبه‌بین چه جوابی میشنوی . یعنی منع کردن ترا با ادله معقول رد میکند.

آن می که‌درصبودل‌صوفی‌بعشوه‌برد
کی در قدح‌کرشمه کند ساقیا بگو

محصول بیتـ خواجه به طریق ادعا میفرماید : آن می که در صبوست با عشوه دل ازصوفی ربود وبرد ، به ساقی بگو: پس کی درقدح کرشمه خواهد کرد. مراد : **کی** به مجلس میاید که خورده شود وقتش را تعیین کن .

برهم‌چومیزدآن سرزلفین مشکبار
با ما سرچه داشت بیا ای صبا بگو

برهم میزد - پریشان میکرد . میزد، جایزاست ، حکایت حال **ماضی** «ماضی استمراری» باشد ویا ماضی مطلق . فعل «داشت» هم همینطور است .

محصول‌بیت ـ وقتیکه سردوزلف‌مشکبار را پریشان میکرد، یا کرد، ای‌صبا بگو دربارهٔ ما چه‌خیال‌میکرد یا **چه‌خیال** داشت.مراد: ای صبا بگو با مامیخواست چه‌کار کند . یعنی منظورش ازبرهم زدن سرزلفینش پریشانحال کردن دل ماست.

مرغ چمن ز نالهٔ من دوش‌میگریست
آخر تو واقفی که‌چه‌رفت‌ای‌صبا بگو

مرغ چمن یعنی‌بلبل. رفت ، در اینجا یعنی واقع شد و یا رخ داد . واقفی ، یا «ضمیر» خطاب .

محصول‌بیت ـ بلبل ، ازنالهٔ من دیشب میگریست و یا گریست . ای صبا تو واقفی که چه رخ داده پس بگو . مراد : ای صبا تو میدانی که بلبل ازنالهٔ من‌چرا میگریست، دلیلش را بگو. حاصل مطلب سبب گریه‌اش چیست بما خبر بده .

قافیه این بیت با بیت سابق یکسان است و چون بیت سابق در دواوین نایاب است لذا احتمال دارد که ازآن حضرت خواجه نباشد .

Marfat.com

جان پرورست قصهٔ ارباب معرفت
رمزی برو بپرس و حدیثی بیابگو

محصول بیت ـ خطاب به صبا میفرمـاید : ای صبا قصهٔ ارباب معرفت جان پرور است پس حال برو از اهل معرفت رمزی بپرس وبیا وبه ما خبر بگو

هر چند ما بدیم توما را بدان مگیر
شاهانه مـاجرای گناه گدا بگو

محصول بیت ـ هرچند که ما بدهستیم ، اما تو به سبب آن نقص مارا مورد مؤاخذه قرار مده ، بلکه چگونگی گناه گدا را با اغماض شاهانه تعریف کن .یعنی با عتاب وخطاب عقوبتمان مکن .

حافظ گرت به مجلس او راه میدهند
می نوش و ترك زرق زبهر خدابگو

ضمیر او برمیگردد به شاه

محصول بیت ـ ای حافظ اگر به مجلس شاه راهت میدهند : اگـر محـرم مجلس شاه هستی باده بنوش ومکرو حیله رااز بهرخدا ترك بگو، یعنی بگو که زرق و ریا را ترك گفتم .

آن مفسریکه دراین بیت «بگو» را به معنای «بکن» گرفته بدلیلی که با کلمهٔ «ترك» بکار رفته است ، باید گفت اگر اینگونه معانی از خود ساخته را ترك میکرد بهتر بود .

رد شمعی

وله ایضاً فی حرف الهاء

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و هفتاد و چهارم

خنك نسيم معنبر شمامهٔ دلخواه
كه در هواى تو برخاست بامداد پگاه

خنك ـ لفظ مشترك است ما بين «مبارك» و «سرد» و دراين بيت به طريق ايهام ذكر شده .

نسيم، ازبو تجريد شده . معنبر اسم‌مفعول ازباب دحرج . شمامه ، دراين بيت به معناى «بو» است. دلخواه، تركيب وصفى ازمصدرخواهيدن: چيزيكه دل‌ميخواهد ومورد علاقه‌اش است .

نسيم معنبر وشمامهٔ دلخواه ، هردو اضافه بيانى. كه ،حرف رابط صفت و يا حرف تعليل. هواى تو، مصدر به مفعولش اضافه گشته . برخاست : درلغت يعنى بلند شد اما اينجا يعنى ظاهرو هويدا گشت .

بامداد وبامدادن : صبح زود يا سحر. پگاه ، اين كلمه را اعجام به فتح باى عجمى وكاف عجمى و روميان با «باى عربى» ميخوانند، دم صبح را پگاه گويند

محصول بيت - نسيمى كه بامدادپگاه درعشق تو وزيدن گرفت ميمون‌مبارك است. مراد : نسيم مبار كى است كه درعشق توصبح خيلى زود پيداشد. يعنى آن نسيمى كه صبح‌زود در آرزو وعشق تووزيد همايون و نيرومنداست . حاصل كلام آن نسيمى كه به خاطر عشق تو برخاست طالع دار وسعادتمند است .

ص۱۸۲ جلد سوم شرح.

Marfat.com

دلیل راه شوای طائر خجسته لقا
که دیده آب شداز شوق خاك آن درگاه

دلیل راه ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. شو، به فتح شین **فعل امر**مفرد مخاطب به معنای «کن» درعربی . طائر، دراینجا واسطه‌ای است چون**پیك و کبوتر** بین خودش «شاعر» وجانان.خجسته لقا ، صفت مرکب : کسیکه صورت مبارك دارد که ، حرف تعلیل .

دیده مبتدا . آب شد خبرش . شوق‌خاك ، اضافه مصدر به مفعولش . خاك آن درگاه اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای طائر مبارك لقا ، رهبر ما شو زیرا از شوق خاك درگاه جانان چشممان آب‌شد: ازبس‌درانتظارخبری‌ازآن‌جانب چشم‌براه ماندیم**چشمهایمان** کم سو شد. حاصل: ازپیك خبر مسرت بخش‌ازطرف جانان طلب میکند. یعنی‌اگر ازجانب جانان اجازه هست دلیل راه ما شوبدان سو که از شوقش دیدهٔ ما آب شد.

بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست
هلال را ز کنار شفق کنند نگاه

بیاد شخص نزارم ـ با حرف‌مصاحبت، اضافه‌لامیه‌وبیانیه . یاد : بخاطر آوردن یعنی تذکار . مراد از « شخص » وجود خودش است (شاعر).نزار ـ لاغر. که غرق خون دلست ، که حرف رابط صفت ، واضافه‌ها لامیه . هلال را ، «را» ادات مفعول در کنار افق ، اضافه بیانیه . کنند، در اینجا فعل مضارع جمع غایب . احتمال دارد فعل امرجمع غایب باشد یعنی میکنند وبکنند . نگاه ، نظر.

محصول‌بیت ـ بیاد تن ضعیف و لاغر من که غرق خون دل است ، از کنار شفق به هلال نگاه میکنند ، یا نگاه بکنند . مقصود : کسانیکه مایلند تن ضعیف و رنجور مرا که غرق خون دل است به‌بینند‌از کنارشفق به‌هلال بنگرند. وجودخودش را به «هلال» وخون دلش‌را به شفق تشبیه کرده.

کسانیکه بجای «شفق» افق نوشته‌اند ، ازتشبیه غافل بوده‌اند .

بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
زتربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه

Marfat.com

محصول بیت ـ با عشق روی تو، روزیکه از دنیا بروم ، از قبرم بجای گیاه سبز گل سرخ میدمد . چونکه رویت گل سرخ است .

منم که بی تو نفس میزنم زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه

محصول بیت ـ منم که بی تو نفس میزنم ، یعنی زنده ماندهام . زهی خجلت یعنی شرمندگی است که باوجود فراق توزندهام . گناهم را مگر تو عفو کنی. وگرنه من در مقابل گناهم هیچگونه عذری ندارم . مراد : مگر تو گناهمرا عفو کنی ، والا من ازبابت گناه وتقصیراتم به هیچ عنوان نمیتوانم عذر بخواهم .

حاصل بیان بی‌توزنده ماندن گناه بزرگی است .

ز دوستان تـو آموخت در طریقهٔ مهر
سپیده دم که هوا چاك زد شعار سیاه

شعار ـ لباس زیر است : لباسی که با تن مماس است چون پیراهن زیر . دثار، لباس روست چون فراجه وپوستین .

محصول بیت ـ هوا از دوستان تو یاد گرفت که سپیده دم درطریق محبت لباس سیاه شب راچاك زد، مراد: پاره کردن لباس سیاه شب را درراه عشق، هوا ازدوستان تو تعلیم گرفت .

حاصل مطلب ، هوادید که دوستانت ازشدت اشتیاق عشق نسبت به‌توجامه‌چاك میزنند، لذا اوهم لباس سیاه شب راهنگام صباح چاك زد وعالم راسفید کرد.

کسانیکه درمعنای مجموعی بیت گفته‌اند : ازدوستان تو آموخت . ودر طریق محبت درسپیده دم هوا شعار سیاه خودرا چاك زد. این مفسرین معنای بیت را با ایهام عجیبی چاك زده‌اند .

مـده بخاطر نـازك مـلالت از من زود
که حافظ توخود این لحظه گفت بسم‌الله

محصول بیت ـ به خاطر نازکت ازمن زود ملالت مده : ازمن فوری رنجیده

Marfat.com

مشو ومکدرمباش. حاصل بیان ازاینکه از تو زیاد شکایت میکنم، فوری ناراحت و تنگدل مشو. زیرا حافظ توتازه بسم‌الله گفته است.

یعنی تازه به شکایت شروع کرده. پس هنوز وقت ملالت خاطرت نرسیده است صبر کن تابلای هجران را تمام و کمال بیان کند.

کسیکه درمصراع اول‌بجای «زود»«راه» نوشته، به معنای‌بیت راه نیافته‌است.

ودرمصراع دوم. نوشته‌اند: که حافظ تو، خود این‌لحظه بسم‌الله گفت یعنی مطیع اوامرت هستم. این مفسر هم به امر بیت اطاعت نکرده است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهار صد و هفتاد و پنجم

عیشم مدامست زان لعل دلخواه
کارم بکامست الحمدلله

مدام ـ بطریق ایهام بیان شده . لعل دلخواه ، اضافه بیانی ودلخواه ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن . لعل دلخواه : لعلی که دل‌پسند و مورد علاقهٔ دل است .

محصول بیت ـ عیش وصفای من از آن لب لعل دلر با همیشگی است . یعنی از لب جانان بکام دل وبه مراد رسیده‌ام ، الحمدالله کارم بمرادم است .

ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زر کش گه لعل دلخواه

تنگ ـ دراینجا به معنای محکم و مراد از «بر» سینه است .

محصول بیت ـ ای بخت سر کش : ای طالع من که درمطاوعت من نیستی ، آن‌جانان رامحکم‌به‌برت کش. مراد: میل‌ورغبتش راجلب کن‌ونسبت بخودت راغب کن وضمناً اگر میسر گردد گاه قدح طلائی را سر بکش و زمانی لب لعل‌جانان را که دل درآرزویش است .

در خصوص خواسته‌های مذکور از طالعش یاری میطلبد.

مارا بمستی افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه

محصول بیت ـ پیران نادان و شیخان گمراه، ما را به مستی داستان کردند

ص ۱۹۴ جلد سوم شرح

Marfat.com

یعنی شیخهای گمراه از راه حق: شیخان ضال.

از قول زاهد کردیم توبه
وز فعل عابد استغفرالله

محصول بیت ـ از قول زاهد توبه کردیم ، و از فعل عابد استغفار میکنیم . حاصل بیان نه به قول او ونه به فعل این ، با هیچکدام عمل نمیکنیم .

جانا چه گویم شرح فراقت
چشمی و صدنم جانی و صد آه

چشمی و جانی ـ یاها از برای وحدت است .

محصول بیت ـ ای جانان درد ومحنت‌جدایی را چگونه برایت شرح دهم : بچه وجه بیان کنم. چشمی وصدنم، جانی‌وصدآه . یعنی چشمم روزی صدبارمیگرید و هر آن صدآه جانسوز میکشم وناله میکنم .

کافر مبیناد این غم که دیدست
از قامتت سرو از عارضت ماه

مبیناد ـ فعل نهی غایب، موقع دعائی دارد : نبیند

محصول بیت ـ این غمی که سرو ازقامت و ماه از عارضت دیده کافر نبیند . دیدست دراصل دیده است بوده به ضرورت وزن های رسمی وهمزهٔ مجتلبه ترك شده است .

از صبر عاشق خوشتر نباشد
صبراز خدا خواه صبراز خدا خواه

صبرعاشق ـ اضافه لامیه .

محصول بیت ـ هیچ چیز بهترازصبرعاشق نیست : برای عاشق هیچ‌چیز بهتر ازصبر کردن نیست ، پس صبرازخدا بخواه .مراد : تو.نمیتوانی درد عشق راتحمل کنی ، از خداوند صبربخواه . تکرار ازاقسام تأکید لفظی است.

دلق ملمع زنار راهست
صوفی بیندازاین رسم و این راه

دلق ملمع ـ اضافه‌بیانی: خرقه‌ای را گویند که ازتکه پارچه‌های رنگارنگ

Marfat.com

دوخته شده باشد، مانند خرقهٔ بعضی هندیان .

محصول بیت ـ خرقهٔ ملمع زنار راه حق است یعنی نشانهٔ ریاست ، پس ای صوفی این رسم واین آئین را ترك کن، مقصودخرقه ملمع که نشان ریا و زنارطریق حق است از خودت دور کن تا اهل توحید شوی .

مصراع اول را نوشته‌اند : دلق ملمع چون زنار راهست ، این مفسردر وزن وهم در معنا خطا کرده است. رد سروری

مصراع دوم را نوشته‌اند: صوفی ندارد این‌رسم واین راه ودرمعنایش گفته‌اند: صوفی را این رسم و این راه نیست ، این یکی هم در لفظ و معنا خبط عشوا[1] کرده است رد سروری

وقتی برویش خوش بود وقتم
از وصل جانان صد لوحش الله

لوحش‌الله ـ در اصل «لااوحش‌الله» بوده عربها تحفیفاً «اوحش‌الله» گفته‌اند، یعنی خداوند تعالی وحشت ندهد ، دراینجا مراد : ما را از وصال جانان دور نکند.

محصول بیت ـ زمانی بود که با روی جانان‌خوشوقت بودیم ، یعنی باوصالش خوشحال بودیم پس خداوند متعال درخصوص وصال جانان وحشتمان ندهد : ما را به وادی هجران نیندازد. کلمهٔ صد برای تکثیر دعاست .

درمعنای مصراع دوم : از وصل جانان‌صدلوحش‌الله یعنی«صد تحسین به وصال جانان» پس کسیکه معتقداست: لوحش‌الله به معنای تحسین بکار میرود. سخنی نگفته است که قابل تحسین باشد.

رخ برنتابم از راه خدمت
سر برندارم از خاك درگاه

محصول بیت ـ رخ بر نتابم‌ازراه‌خدمت، یعنی‌از خدمت‌جانان‌رو بر نمیگردانم «اعراض نمیکنم» و از خاك در گاهش هم سر بر نمی‌ندارم .

العشواء ـ الظلمة: الناقةالتی‌لاتبصرامامهایقال‌هویخبط خبط عشواء ، ای‌یتصرف فی‌الامور علی غیر بصیرة . المنجد.

Marfat.com

شوق رخت برد از یاد حافظ
ورد شبانه درس سحرگاه

های رسمی واقع در کلمهٔ «شبانه» تخصیص افاده میکند .

محصول بیت ـ عشق و شوق رخت، ورد شب و دعای سحر را از خاطر حافظ برد : از یادش برد . یعنی عبادت وطاعت‌را حافظ فراموش کرد وسبب این‌فراموشی شوق رخت است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر متقارب : **فعلن فعولن فعلن فعولن**

غزل چهارصد و هفتاد و ششم

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله

این دوغزل نظیرهم واقع شده یعنی هردو دارای یك وزن ویك قافیه میباشد

محصول بیت ـ اگردرمحلهٔ آن‌ماه تیغ‌هم به‌بارد، ما گردن‌نهاده‌ایم الحکم‌لله. یعنی ازتیغ جانان نمی گریزیم ، زیرا هرچه ازجانان بما میرسد عین سعادت است.

آئین تقوی ما نیز دانیم
لیکن چه چاره بابخت گمراه

محصول بیتـ آئین و اسلوب‌تقوی را ما هم میدانیم، اما با اقبال ناسازگار چکنیم . یعنی بخت به عمل کمك‌نمیکند، و گرنه راه ورسم تقوی را خوب میدانیم.

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه

کمترشناسیم ـ یعنی اصلا نمیشناسیم ، چنانکه مکـرر این مطلب یعنی مفهوم کلمهٔ کمتررا ضمن ابیات توضیح داده‌ایم .

محصول بیتـ ما شیخ و واعظ نمی‌شناسیم . مراد. مقید نیستم که ملازمشان باشیم، پس یابماجام باده بده ویا قصه را کوتاه کن. حاصل‌اینکه‌یا قدح باده بده ویا ازاطالهٔ مقامات خود داری کن .

من رند و عـاشق آنگاه توبه
استغـفرالـلـه استغفر الـلـه

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ من رند وعاشق باشم وتوبه بکنم ، استغفرالله . یعنی من چنین کار را نمیکنم . مراد : از رندی‌وعاشقی دست نمیکشم وتوبه نمیکنم .

عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد
آئینه رویا آه از دلت آه

عکسی ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر . مهر، اینجا به طریق ایهام واقع شده .

محصول بیت ـ از رخ خورشیدت ، یا از مهر و محبتت ، عکسی به روی ما نیفتاد یعنی نظری برما نکردی . ای جانان آئینه رو، آه از دل چون فولادت : آه از دل بی‌رحم تو .

الصبر مر و العمر فان
یالیت شعری حتام القاه

مصراع‌اول‌ازدوجملهٔ اسمیه ترکیب‌یافته. چون خیلی‌واضح است لذا احتیاج به اعراب گذاری‌ندارد .اما مصراع‌دوم را ان‌شاءالله ضمن‌تفسیر اعراب هم‌میگذاریم.

یا ، حرف‌ندا . منادی محذوف، بعضی‌ازمفسرین : کلماتی نظیرقوم واصحاب و صحب و غیر از اینها را منادی فرموده‌اند . و عده‌ای دیگر کلمهٔ «صاح» را تعیین کرده‌اند ، «به کسرحاء» برخلاف قیاس «مرخم صاحبی» است به معنای صاحب و یار. یا ضمیر مجرور متصل کنایه از متکلم . پس یا صاح یعنی ای یار .

لیت ـ به فتح لام و تا،وسکون یا ، حرفی استه‌ازحروف مشبهه‌بالفعل معنای تمنا افاده میکند یعنی درآرزوی چیزی بودن «چیزی را با حسرت آرزو کردن»

شعری ، تقدیراً منصوب، اسم لیت ، شعر و شعور ، هردو مصدر است به معنای «علم» : آگهی یعنی دانستن مطلبی . پس در لغت شاعر یعنی عالم . یا ضمیرمجرور متصل، کنایه از متکلم‌وحده. حتی، دراینجا حرف «جر» به معنای « کی» یعنی‌حرف تعلیل است و میم مفتوحه از «ما» استفهام ، مجرور شده ، و پس ازحذف الف خالی بصورت خودش مانده در اصلش«حتی ما» بوده باید معلوم شود که «ما استفهام» اگر مجرور گردد حذف الفش واجب میشود. چنانکه در نظم شریف درقصهٔ بلقیس واقع

Marfat.com

شده «فناظرة بم یرجع[1] المرسلون». «بم» دراصل «بما» بوده بواسطهٔ مجرور شدن با «با» الفش ساقط شده‌است.

همچنین عم یتساءلون ، دراصل «عن ما» بوده بسبب مجرورشدن الفش افتاده «عم» باقی مانده .

باید دانست که آخر حتی، علی،الی درحین اتصال به میم به شکل الف‌نوشته میشود نه‌بصورت «یا» وحتام وعلام والام گویند. چنانکه خواجه فرموده‌است.

القاه ، فعل مضارع متکلم وحده از «لقی یلقی» : ناقص یایی باب علم ، به معنای‌یافتن.

محصول بیت- برای عاشق‌صبر کردن دربرابر بلای عشق ومحبت تلخ‌است: مشکل است، وعمرهم فانی است . مراد: برای صبرمدت مدید لازم است وعمرهم‌وفا نمیکند که عاشق بتواند با صبر بامید وصال باشد.

حاصل کلام‌معنای‌مجموعی‌مصراع اول: درتحمل‌درد عشق‌ازتلخی‌صبروسرعت مرور عمرشکایت میکند . و میگوید : کاش میدانستم جانان را چگونه میشود یافت «بدست آورد»

حاصل مطلب ، صبرتلخ است و عمر فانی . پس‌کاش میدانستم ، یعنی اطلاع داشتم ازاینکه جانان را بچه نحو میشود پیدا کرد . مقصود برای پیدا کردن‌ویافتن جانان علمی و اطلاعی داشتم .

در معنای مصراع دوم : ای‌کاش اطلاع داشتم که چه وقت حصول میابد، کاش میدانستم ، عجب است این مفسر با تقدیر این کلمات قصدش چگونه معنایی است .

و نیز آنکه بجای «حتام‌القاه» متام‌لقا نوشته و در معنایش گفته است : کاش میدانستم چه وقت با او برخورد میکنم.

و گفته است : متام‌القاه ، مخفف «متی ماالقاه» . این مفسرعجب عالم وفاضل دقیق بوده طیب‌الله انفاسه .

---

۱ - سورهٔ نمل‌آیهٔ شریفه : و (من مرسلةالیهم بهدیة فناظرة بم یرجع‌المرسلون

Marfat.com

حافظ چه نالی گر وصل خواهی
خون باید ت خورد در گاه و بیگاه

محصول بیت ـ ای حافظ برای چـه اینقدر مینالی ، اگر وصل جانـان را میخواهی وقت و بی‌وقت بایدخون بخوری .

حاصل بیان : اگرطالب وصل جانان هستی، هرآن وهرزمان بایدآمادهٔ درد وبلا باشی ، یعنی باید درد و محنت را قبول بکنی .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد و هفتم

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه
مست ازخانه برون تاخته ای یعنی چه

مراد از پرده «حجاب» است . «یا» واقع در قافیه ضمیرخطاب و همزه حرف توصل .

محصول بیت- ناگهان‌پرده برانداخته‌ای: حجاب راترك نموده‌ای،یعنی‌چه غرضت از این کار چیست . ومست از خانه بیرون زده‌ای ، میخواهی چه بگوئی . خلاصه منظورت ازاین کارها چیست ؟

زلف در دست صباگوش بفرمان رقیب
اینچنین باهمه در ساخته ای یعنی‌چه

در ساخته‌ای ـ یعنی‌در آمیخته‌ای و اختلاط کرده‌ای ، یعنی آمیزش وامتزاج کرده‌ای .

محصول بیت ـ زلفت در دست صبا و گوشت به دستور رقیب‌است. همینطور با همه درآمیخته‌ای میخواهی چه بگوئی وغرضت ازاین کار چیست؟

شاه خوبانی و منظورگدایان شده‌ای
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه

خوبانی و شده‌ای ـ یاها «ضمیر» خطاب است.

محصول بیت ـ توشاه محبوبانی‌اماموردنظرومورد پسند گدایان واقع‌شده‌ای

Marfat.com

تو که قدر این مقام و مرتبه را ندانستی ، منظورت چیست،میخواهی چه بگوئی ؟

نه سرزلف خود اول تو بدستم دادی
بازم از پای درانداخته‌ای یعنی چه

محصول بیت ـ مگر سرزلف خودترا اول بدست من ندادی ؟ استفهام انکاری است. یعنی دادی. پس دوباره مرا ازپای انداخته‌ای ، حرفت چیست ؟

حاصل‌سخن: اول‌رعایتم کردی اما بعد اهانتم نمودی، ازاینگونه رفتارمنظورت چیست ؟

سخنت سر دهان گفت وکمر سرمیان
وز میان تیغ بمن آختهٔ یعنی چه

سخنت ـ تای خطاب در معنا به دهان مربوط است .

آختهٔ ، فعل ماضی مفرد مخاطب، ازمصدرآختن : بیرون‌آوردن شمشیررااز غلافش بلادرنگ برای‌جنگ ، ویا شمشیر کشیدن را بروی کسی آختن گویند.

محصول بیت ـ کلامت راز دهانت را گفت،و کمرت سرمیانت را اما دراین میان برمن شمشیر کشیده‌ای . چه میخواهی بگوئی : یعنی اسرار دهان و کمرت را من فاش نکرده‌ام . پس دلیل شمشیر کشیدنت بمن چیست .

هرکس از مهرهٔ مهر تو بنقشی مشغول
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه

مراد از «مهره» در اینجا «زر» است که در بازی نرد با طاس بازی میکنند و مقصود از «نقش» آن نقطه‌هایی‌است که روی «زر» دیده میشود. مهر، به‌معنای‌محبت است .

محصول بیت ـ هر کسی از مهرهٔ محبت تو به نقشی مشغول است، یعنی‌یکی نقش پنج و دیگری نقش شش میاندازد«هر کدام بنحوی» عاقبت، تو با همهٔ‌بازیکنان کج باخته‌ای،چه میخواهی بگوئی . یعنی با احباب نقش جفا را بازی کرده‌ای حاصل اینکه به کسی که به تو محبت کرده جفا کردی ، دلیلش چیست ؟

Marfat.com

حافظا در دلِ تنگت چوفرود[1] آمدیار
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه

فرودآمد ـ قرار گرفت

پرداختن ـ مابین‌چند معنا مشترك است: یك چیزرا تمام کردن. خالی کردن در اینجانپرداخته‌ای : خالی نکرده‌ای .

محصول‌بیت ـ ای حافظ وقتی به دل تنگت یار فرود آمد : در دلت جای گرفت. پس‌چرا **خانهٔ** دلت را از اغیارخالی نکرده‌ای ، یعنی چه میخواهی بگوئی. یعنی چه، در زبان فارسی ، معادلش در زبان ترکی «یعنی نه» است . پس کسانیکه گفته‌اند یعنی چه : به‌معنای «چه کار کردی» است . باین‌اشخاص باید گفت چه کار کرده‌اید ؟

رد سروری وشمعی
وله ایضاً

---

۱ ـ فرودآمد را بالفظ «قوندی» تعبیر کرده که معادلش در زبان فارسی نیست لذا به به معنای‌قرار گرفت ترجمه شد. به صفحه ۲۵۰ جلداول رجوع‌شود

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد و هشتم

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر وصلایی بشیخ و شاب زده

محصول بیت ـ در سرای مغان رفته : جاروب کشیده و آب‌پاشیده بود، یعنی درمیخانه را پاك و تمیز وپاکیزه دیدم ، وخود پیرمغان هم به پیروجوان صلازده و آماده نشسته‌بود . مراد : برای‌باده نوشیدن صلازده است . شیخ : پیر . شاب:جوان.

سبوکشان همه دربند گیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر برسحاب زده

سبو کشان: ترکیب وصفی، یعنی آنها که‌سبوحمل میکنند. همه، ادات‌تأکید. بندگی؛ یاحرف مصدری یعنی غلامی وشین «ضمیر» برمیگردد به«پیر» . بسته کمر : کمربسته یعنی آماده بخدمت . ولی، ادات اضراب. ترك کله ، اضافه لامیه.

چتر ـ دربارهٔ این کلمه سابقاً توضیح داده‌ایم ، همان سایبانی است که بالای سرسلاطین نگهمیدارند. سحاب : ابر.

محصول بیت ـ سبو کشان وباده نوشان همگی درزبندگی پیر آمادهٔ خدمتند. یعنی تماماً غلام وخدمتکارش هستند . واما ازخود پیر بگوئیم که : ازترك کلهش بر بالای ابرچتری گسترده شده . یعنی‌پیرمغان در رفعت ومنزلت بدرجه‌ای رسیده که چتربالای سرش‌از ابر گذشته است : بالاتراز ابرقرار گرفته .

ص ۱۸۳ جلد سوم شرح

Marfat.com

فروغ جـام وقدح نـور ماه پوشیده
عـذار مغبچگان راه آفتـاب زده

فروغ جام ، اضافه لامیه ، نورماه وعذار مغبچگان، هکذا

محصول بیت ـ ضیاء جام وقدح وصفای بادهٔ پیر نامبرده، نورماه را پوشانده، وصورت مغبچگان میخانه، راه آفتاب را زده ، مراد : صفا و رونق روی مغبچگان ضیاءِ خورشید را باطل کرده است .

حاصل سخن ، هم بادهٔ پیرمغان صاف وصفابخش است وهم ساقیانش مجلس را رونق وصفا میدهند.

ز ناز و عربدهٔ ساقیان شیرینکار
شکر شکسته سمن ریخته رباب زده

عربده ـ سر و صدا و جنجال مست را گویند . شیرینکار ، بـا کاف عجمی : شیرین حرکت

محصول بیت ـ وضع مجلس پیرمغان را تعریف میکند: از ناز وسروصدا و جنجال ساقیان شیرین حرکت ، شکر شکسته و سمن ریخته و رباب نواخته شده . خلاصه از عربدهٔ ساقیان مجلس بهم ریخته و پریشان شده است.

عروس بخت در آن‌حجله باهزاران‌ناز
شکسته وسمه و برزلف مشکناب زده

در بعضی نسخه‌ها، « کشیده وسمه وبر برگ گل گلاب زده» قید شده‌است .

عروس بخت ، اضافه بیانیه . مراد از «حجله» سرای مغان است و مقصود از جملهٔ . شکسته وسمه ، یعنی وسمه ومازورا ساییده ونرم کرده وبه ابرویش کشیده، چنانکه گفتیم دربعضی از نسخ« کشیده» واقع شده.

کلمهٔ «زلف» را ممکن است به صورت مضاف خواند، ونیز جایزاست مضاف نباشد . ولکل وجهة

محصول بیتـ عروس بخت در آن‌حجله باهزاران ناز، وسمه را آماده کرده

Marfat.com

و به ابروانش کشیده و برزلف مشکناب زده بود. یعنی زلفش چون مشك سیاه بود. یا خود به زلف چون مشکنابش وسمه‌ای که ساییده و آماده کرده کشیده بود .

حاصل‌بیان ، عروس بخت، با کمال حسن آراسته وپیراسته بود. به‌این قبیل کلمات، کلام‌ادعائی گویند،مقصوداظهار رضایت‌ازطالعش‌است،یعنی‌اقبالمان‌خوب‌بود

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت
ز جرعه بررخ حور و پری گلاب زده

گرفته ـ ها حرف ترتب : بدست گرفته. ساغرعشرت ، اضافه بیانی ومفعول صریح فعل «گرفته» . فرشته رحمت فاعلش واضافه بیانی . دراینجا مراد از فرشتهٔ رحمت ساقی پیر مغان‌است. زجرعه ، تقدیرش : زجرعهٔ ساغرعشرت است . رخ‌حور وپری، اضافه‌ها لامیه .

محصول‌بیت ـ فرشتهٔرحمت،ساغرعشرت‌بدست گرفته،وازآن ساغرجرعه‌ای برروی محبوبان چون حوروپری گلاب زده یعنی از شدت تأثیر باده صورتشان عرق کرده است . حاصل سخن ساقی جانان : ساقی پیرمغان ساغر عشرت را از پیر مغان گرفته وبا یك جرعهٔ آن محبوبان پری پیکر و حوروش صورتشان عرق کرده است چونکه حرارت خمرالبته سبب عرق کردن‌میشود،خصوصاً که بادهٔ مخصوص‌پیرمغان باشد، چون پیر پیوسته بادهٔ گزیده وچکیده میخورد.

منظور از گلاب زدن‌بر برگ، عرق کردن صورت است.

سلام کردم و با من‌بروی خندان گفت
که ای خمارکش مفلس شراب زده

با ـ حرف صله . بروی خندان، با حرف مصاحبت واضافه بیانی . فاعل‌فعل گفت ، ضمیر تحت فعل که برمیگردد به «پیر». بجزاین بیت دوبیت‌دیگر مقول‌قول پیراست. که ، حرف رابط مقول قول . ای حرف ندا . خمارکش ، «خماری، کش» ترکیب وصفی : «مخمور» خمارکش مفلس شراب زده هردواضافه بیانیه . مفلس، دراینجا به معنای فقیراست . شراب زده، ازشدت خماری ، کنایه است از اضافه‌های

Marfat.com

«شین وسین» یای بطنی تولید شده.

محصول بیت - به پیر سلام کردم ، و پیر با روی خندان به من گفت : ای خماری کش فقیرشراب زده :

که‌این کند که تو کردی بضعف همت ورأی
ز کنج خانه شده خیمه بر خراب زده

که ـ دراینجا اسم است به معنای چه کسی. که ، دوم حرف بیانی . عبارت : بضعف همت و رأی ممکن‌است به دو فعل متعلق باشد. گنج خانه، به فتح کاف‌عجمی به معنای خزینه میباشد ونیز جایز است به ضم کاف عربی « کنج» مضاف باشد.

شده ، ها ترتب . خیمه ، مفعول صریح فعل «زده» و برخراب ، غیرصریحش تقدیرش ، برجای خراب است .

محصول بیت ـ این کاررا که میکند که تو کردی ، که در اثر ضعف همت و ناتوانی‌فکر، محلی را که وصال‌جانان برایت میسرمیشد، ترك کردی . یا کنج‌خانه را ول کرده در جای خرابه که برای رسیدن به وصال شرایط مساعد ندارد ، چادر توطن زدی. حاصل مطلب ، وصال جانان در صحراها دست نمیدهـد . پس آن را از بیابانها جستجو مکن .

در معنای مصرع دوم گفته‌اند : آن خزانه از دستت رفته و تو برجای خراب چادر زده‌ای این مفسر تصور عجیبی از معنا فرموده است که فقط خودش میفهمد

رد سروری

یکی دیگر نوشته است : از کنج خانه رفته درخرابه چادر زده این گوینده‌در ربط کلام عجیب مهارت داشته

ردشمعی

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تودرآغوش بخت فحواب زده

وصال دولت ـ مصدر به مفعولش‌اضافه شده. دولت بیدار، اضافه بیانی.وصال دولت بیدار : وصال جانان است . ترسمت، «تا» در معنا مقید به «ندهند» به تقدیر :

Marfat.com

ندهندت. که ، حرف تعلیل ، خفتهٔ ، قسمی از ماضی و همزه حرف توصل ، یا ضمیر خطاب. تو، یای خطاب ماقبلش را تأکید میکند .

آغوش بخت ـ اضافه لامیه . بخت خواب زده ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ این بیت هم مقول قـول پیر است . میترسم که وصال دولت بیدار ندهندت چونکه تو در آغوش بخت خواب آلوده خفته‌ای . مـراد اینست ، مادامکه طالعت درخواب است وصال جانان برایت میسر نخواهد شد . حاصل بیان تا بختت بیدار نگردد مرادت بر آورده نمیشود چونکه از بخت خواب آلوده ، یاری و نصرت انتظار نمیرود .

فلك جنیبه‌کش شاه نصرت الدین است
بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

جنیبه ـ اسب یدکی است که پیشاپیش اکابر میبرندش . جنیبه کش، ترکیب وصفی : یدکچی . جنیبه کش شاه ، اضافه لامیه . شاه نصرت‌الدین ، اضافه بیانیه. دست در رکاب زده : رکابش را گـرفته . معمول اینست هنگام سوار شدن شخصیتهای معتبر برای رعایت احترام رکاب اسبش‌را نگهمیدارند.

محصول بیت ـ فلك جنیبه کش «یدکچی» شاه نصرت‌الدین است. اگر باور نمیکنی، بیا وببین که فرشته رکاب اسبش را گرفته‌است. رفعت شأن پادشاه را بیان میکند .

خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف
ز بام عرش صدش بوسه برجناب زده

که حرف رابط صفت . ملهم ، اسم فاعل ازباب افعال ، الهام کننده : اعلام کننده . ملهم غیب، اضافه به مفعولش. جملهٔ : بهر کسب شرف مرهون مصرع دوم. بهر، ادات تعلیل . بهر کسب . اضافه لامیه. کسب شرف ، اضافه مصدر به مفعولش . بـام عرش ، اضافـه لامیه . صدش ، ضمیر در معنا به جناب مربوط است . بـه تقدیر جنابش .

Marfat.com

محصول بیت - عقل جوهری است الهام کنندهٔ غیب و بسیار عزیز ، اما باوجود این برای کسب شرف ، از بالای عرش صدبوسه بر آستانت زده : برای تشرف جنابت را بوسیده است. حاصل سخن با اینکه عقل جوهری است شریف اما برای تحصیل دولت و سعادت آستانت را میبوسد.

ظاهراً مراد ازعقل، عقل اول است که در نزد حکما اول مخلوقات است.

بیا بمیکده حافظ که بر تو عرض کنم
هزار صف ز دعا های مستجاب زده

محصول بیت - ای حافظ بیا به میکده که از دعاهای مستجاب شده ومقبول هزاران صف نشانت دهم . مراد : در میخانه از دعاهای مستجاب شده صفهای بسیار نشانت بدهم . حاصل بیان درمیکده در هرخصوص دعا کرده شود مقبول و مستجاب واقع میگردد . چونکه دعاهای اهل میکده با خلوص طبع و صفای باطن انجام میگیرد .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد و نهم

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه نواز آمدهٔ

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف چنانچه کراراً بیان شده است .

که ـ حرف بیانی . سلسلهٔ زلف دراز، اضافه ها بیانیه . که ، حرف تعلیل .

دیوانه نواز، ترکیب وصفی، از مصدر نوازیدن : عبارت است از رعایت و تعهد.

محصول بیت ـ ای جانان با زلف بلند و دراز آمده‌ای که دیوانه‌ای را مورد نوازش قرار دهی : بازلفان بلند وپرپیچ آمدنت برای اینست که دلم گرفتار آن شود واین کار تو نسبت به عاشقت یکنوع بزرگداشت و رعایت حالش محسوب میگردد. پس خدا بکند که فرصت این کاررا داشته باشی ، زیرا عمل پسندیده و معقول‌است.

ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت
چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ

ساعتی ـ یا حرف وحدت

محصول بیت ـ ساعتی نازمکن . عادت بگردان ، یعنی عادتت را تغییر بده چونکه به احوالپرسی اهل نیاز «نیازمندان» آمده‌ای . مراد : با نیازمندان با رفق وملاطفت احوالپرسی کن ، نه با خشونت و خشم که خاطرشان شکسته میگردد.

پیش بالای تو نازم چه بصلح وچه بجنگ
که بهرحال برازندهٔ ناز آمدهٔ

نازم ـ فعل مضارع متکلم وحده : قربان روم یا فدایت شوم .

صفحه ۱۷۴ جلد سوم

Marfat.com

چه بصلح و چه بجنگ ، این عبارت‌از اصطلاحات روزمرهٔ عجمیان است ، یعنی چه درسر صلح و صفا وچه در حالت خشم ودشمنی . که ، حرف تعلیل. برازندهٔ ناز، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی شایسته و لایق ناز.

محصول بیت ـ فدای قد وبالایت گردم ، چه بصلح وچه بجنگ : چه درسر صلح و صفا باشی وچه‌نسبت بمن خشمناك و غضبناك باشی ، درهرصورت فدای‌قامتت شوم ، زیرا درهرحال ناز زیبندهٔ توست .

آب و آتش بهم آمیختهٔ زان لب لعل
چشم بددور که‌خوش‌شعبده باز آمدهٔ

بهم آمیختهٔ ـ مخلوط کرده‌ای.

محصول بیت ـ از آن‌لب لعلت ، آب و آتشی‌بهم آمیخته‌ای یعنی ممزوجشان کرده‌ای. چشم بددور که خوب حقه باز وعیار از آب در آمدی.

خواجه بیرون یعنی‌خارج‌لب را به‌آب وداخلش‌را به‌آتش‌تشبیه فرموده‌است. مفسری همزهٔ واقع در کلمهٔ «آمدهٔ» را ضمیر خطاب گفته ، این مرد عجیب بیهوده گو بوده که قابل خطاب نیستش.

آفرین بردل‌نرم تو که از بهر ثواب
کشتهٔ غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ

دل نرم تو ـ اولی اضافه بیانیه،دومی اضافه لامیه . که، حرف تعلیل . ازبهر ثواب، مرهون مصراع دوم. کشتهٔ غمزهٔ خود، اضافهٔ اسم مفعول به قائم مقام فاعلش. همزه‌ها برای اضافه آمد.

غمزهٔ خود، اضافه لامیه . بنمازَ، با حرف صله

محصول بیت ـ آفرین بردل ملایم ونرم تو، که به خاطرثواب، بنماز کشتهٔ غمزهٔ خودآمده‌ای مراد : دل رئوف و رحیم تو قابل تحسین است ، که بقصد انجام کار ثواب، بدون استنکاف ، بنماز کسی آمده‌ای که باشمشیرغمزه‌ات کشته شده.

زهدمن باتوچه سنجد که بیغمای‌دلم
مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ

زهد من ـ اضافه لامیه ، با، حرف صله . چه سنجد : چه ارزش دارد. یا بچه

Marfat.com

میازرد.

که ـ حرف تعلیل . بیغمای دلم ، باحرف سبب واضافه مصدر به مفعولش،و مرهون مصراع‌دوم.آشفته، درهم‌برهم«پریشان». بخلوتگه راز، باحرف صله واضافه بیانی .

محصول بیت ـ زهد من پیش توچه قیمت و ارزش دارد : زهد مرا اهمیت نمیدهی و ارزشی‌برای آن قائل نیستی . زیرا برای‌یغمای دلم به خلوتگه راز،مست و پریشان آمده‌ای . مقصود : به خلوتیکه اسرار عشق را با عشاق در آنجا گفتگو میکنیم ، آمده‌ای که دلم را غارت کنی پس زهد من به تو کارگر نیست . الحاصل بدون توجه و التفات به زهد من‌بسختی دلمرا بیغما میبری .

در معنای‌مصراع اول گفته شده: زهد من چگونه با تو مقابله کند که‌به‌یغمای دلم آمده‌ای این مفسر بااین معانی از خود بافته ، معنای بیت را به یغما برده است.

گفت‌حافظ دگرت خرقه‌شراب‌آلودست
مگر از مذهب این طایفه باز آمدهٔ

شراب آلود ، صفت مرکب، مگر، دراینجا به معنای کانه است .

بازآمدهٔ : رجوع کرده‌ای «بر گشته‌ای»

محصول‌بیت ـ جانان گفت : ای حافظ بازخرقه‌ات شراب‌آلوده است،یعنی با شراب‌آلوده شده ، کانه ازمذهب صوفیان بر گشته‌ای «عدول کرده‌ای»

مقصود: ازمذهب صوفیان زراق ومکاربر گشته درطریق رندان‌سلوك کرده‌ای

وله ایضاً

Marfat.com

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن‌فعلن

غزل چهار صد و هشتادم

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه‌تر دامن و سجاده شراب آلوده

تردامن ـ در لغت به معنای دامن خیس شده است، اما به معنای «ملوث» بکار میرود .

محصول بیت ـ دیشب به میکده خواب آلوده رفتم : ـ دیشب درحالیکه خرقه‌ام ملوث وسجاده‌ام به‌شراب آلوده شده‌بود وخودم هم‌خواب آلوده بودم به میخانه‌رفتم. مقصود اینست خرقه وسجاده‌ام ، آغشته وآلودهٔ شراب شده بود و من با همان حال به میکده رفتم .

آمد افسوس‌کنان مغبچهٔ بادهٔ فروش
گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده

کلمهٔ افسوس، با همزه و بی همزه ، در اینجا به معنای طعن و طنز میباشد . افسوس کن ، ترکیب وصفی، والف و نون مبالغه‌افاده نماید، یعنی درحال طعنه‌زدن یا طعنه زنان. مغبچهٔ باده فروش، اضافه بیانی. بیدار شو، مقصودخواب را ترك کن. رهرو خواب‌آلوده ، اضافه بیانی ومراد از رهرو، سالك طریق عشق است . ومقصود از «خواب‌آلوده» غافل میباشد .

محصول بیت ـ یك مغبچهٔ باده فروش باطعنه آمد ، طعنه زنان‌آمد و گفت : ای سالك غافل بیدارشو. مراد : ای عاشقی که از طلب وصال جانان غافلی

Marfat.com

بیدار شو که با خواب دامن مراد دست نمیدهد .

شستشویی بکن آنگه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

محصول بیت- مغبچه گفت اول شست وشو کن. یعنی اول‌خودت را شست و شوئی بده وپاك شو آنگاه به‌خرابات بیا تا که این‌دیر خراب‌ازتو آلوده نشود.مقصود پاك بیا که میخانهٔ ما از توآلوده نگردد .

حاصل مطلب عاشق بایست از آرزوی طبع و هوای نفس پاك باشد تا که دیر خراب عشق را ملوث و آلوده نسازد .

کسیکه گفته است : مراد از دیر، دراین بیت «دنیا» است ، در سیاق و سباق کلام فکر نکرده است . یعنی کسی نبوده که دراین‌مورد تدبیری داشته باشد

رد شمعی

بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب به تشریف شباب آلوده

در بعضی از نسخه‌ها «چو تشریف» واقع گشته . با ادات تشبیه معناها متقارب است. بطهارت ، با حرف مصاحبت و متعلق به « گذران» . الف و نون گذران ادات تعدیه است زیرا گذشتن و گذریدن فعل لازم است و اما گذرانیدن متعدی است.

منزل پیری ، اضافه بیانی ومفعول صریح فعل « گذران» . واو حرف عطف . مکن ، فعل نهی، مفرد مخاطب و مرهون مصراع دوم . خلعت شیب ، اضافه بیانی. خلعت پیری

به تشریف شباب ، با حرف مصاحبت واضافه بیانی

از قرار معلوم در اصطلاح اینها «ایرانیان» خلعت و تشریف به یك معناست . چنانکه خواجه فرموده است :

بیت : هرچه هست ازقامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بربالای کس کوتاه نیست

Marfat.com

محصول بیت ـ مغبچه گفت: منزل پیری را با پاکی گذران، مقصود دوران پیری را دور از فسق و جدال و آلودگیها یعنی پاك بگذران. حاصل اینکه به مقتضای پیری رفتار کن وخلعت پیری را با تشریف جوانی آلوده نکن. زیرا اگرچه جوانی و پیری هر دو احسان خداوند است . اما پیری را از جوانی جدا کرده است، یعنی مقتضیات جوانی را از مقتضیات پیری متمایز و مشخص گردانیده است . پس حالا مقتضیات دو دوران را با هم مخلوط نکن که ایام پیری مانند جوانی ات با غفلت نگذرد .

بهوای لب شیرین دهنان چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

بهوای لب شیرین دهنان، با حرف مصاحبت ، هردو اضافه لامیه‌است. شیرین دهن صفت مرکب . الف ونون ، ادات جمع . چند کنی، مرهون مصراع دوم

جوهر روح ، اضافه بیانی . بیاقوت مذاب، با حرف مصاحبت . یاقوت‌مذاب اضافه بیانی ، مذاب اسم مفعول از باب افعال : ازاذاب یذیب، دراینجا مراد ازیاقوت مذاب ، شراب قرمز است .

محصول بیت ـ این بیت هم ازجملهٔ مقول‌مغبچه است

تا کی درآرزوی لب شیرین دهنان، جوهر روح را بیاقوت مذاب آلوده‌میکنی: تا چند روحت را با بادهٔ چون یاقوت مذاب وبا لب چون یاقوت ناب دلبران آلوده میکنی . حاصل اینکه دائماً روحت درآرزوی این چیزها آلوده‌است چونکه فکرت دراطراف این مسائل دورمیزند .

در معنای مجموعی بیت : درآرزوی لب شیرین پسران چگونه جوهر جان را با شراب آلوده میکنی. معلوم میشود این گوینده نمیدانسته که مقصود از «یاقوت مذاب» چیست دراین بیت زیرا تخصیص بلا مخصص کرده است ردشمعی

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

Marfat.com

آشنایان ـ جمع آشنا و آشنا[1] لفظ مشترك است بین آموخته وشنا گر در آب .
آشنایان ره عشق، اضافه‌ها لامیه است بحرعمیق، اضافه بیانیه: دریای ژرف مرادش دریای عشق است

محصول بیت ـ آشنایان طریق عشق دراین دریای عمیق عشق غرق گشتند. اما باآب دریای عشق آلوده نشدند یعنی عاشقان چنان دردریای عشق غوطه‌خوردند که کسی ازحال آنان آگاه نگشت .

حاصل بیان . بی‌نشان شدند یعنی علائم عشق در آنها دیده نشد چنانکه کسی نتوانست اثرعشق را در آنها مشاهده کند.

کلمات : آشنا و بحرعمیق وغرقه وآب، ازاقسام مراعات نظیر است .

درمعنای‌مصراع اول گفته شده : آشنایان راه عشق دراین بحرعمیق که مراد دنیاست . این‌مفسر، از بحرعمیق اطلاع نداشته رد شمعی

پاك و صافی شو واز چاه طبیعت بدرای
که صفائی ندهـد آب تراب آلوده

چاه طبیعت، اضافه بیانی . بدرآی، یعنی خارج شو. که ، حرف تعلیل . صفایی . یا حرف تنکیر. آب تراب آلوده، اضافه بیانی .

محصول‌بیت ـ از چاه طبیعت بیرون بیاو پاك و صاف‌شو، یعنی ازمقتضای طبع خلاص‌شو . زیرا آب خاك آلوده صفا نمی‌بخشد . مقصود : تو مانند آب صاف هستی پس خودترا با خاك طبعت آلوده مکن تا به عالم صفا وضیا دهی .

گفتم ای‌جان‌جهان دفتر گل عیبی نیست
گر شود فصل بهار از می ناب آلوده

جان جهان ـ اضافه لامیه. دفتر گل،اضافه‌بیانیه و مبتدا . عیبی نیست‌خبرش جملهٔ اسمیه مقید با شرط . می ناب ، **اضافه** بیانی

محصول بیت ـ به‌جانان گفتم : ای جان‌جهان ، عیبی نیست اگر دفتر گل درفصل‌بهاراز می آلوده گردد. مراد :در فصل‌بهار،همراه گل باده‌نوشیدن‌عیب‌نیست .

---

۱ ـ آشنا ، رجوع شود به صفحه ۴۱ جلد اول

Marfat.com

گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش
آه ازین لطف بانواع عتاب آلوده

حافظ ـ منادی. لغز ونکته، دراین بیت به معنای کلام دقیق میباشد. بیاران، با حرف صله، مفروش فعل نهی مفرد مخاطب. لطف بانواع عتاب: هردواضافه بیانی

محصول‌بیت ـ جانان در جوابم گفت : ای حافظ به یـاران لغز و نکته و معما مفروش.یعنی به‌باده نوشی آشکارا اشارت کن‌نه‌با تعمیه والغاز. خواجه‌میفرماید: آه ازاین‌لطف آلوده بانواع عتاب. مراد : آه ازاین‌لطف عتاب‌آمیز که جانان‌ازخود نشان میدهد یا از طرف جانان دیده میشود.

وله ایضاً

Marfat.com

ازبحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد و یکم

دامن کشان همی‌رفت در شرب زر کشیده
صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده

دامن کشان ، ترکیب وصفی و الف[1] ونون ، مبالغه را میرساند . همی‌رفت: حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» در بعضی نسخه‌ها «همی شد» واقع شده اما معنای هر دو یکسان است .

شرب، به فتح شین و سکون را، یکنوع پارچهٔ زیبای کتانی‌است چون پارچهٔ خمسینی[2] مصر که بعدها به لباسها و روسریهایی که ازجنس کتان مذکور تهیه میشد اطلاق کردند. گاهی یقه پیراهن بعضی کودکان وبانوان جوان را که از کتان فوق الذکر دوخته میشد با صرمه و گلابتون کار میکردند ، باین نوع پیراهنها «شرب زر کشیده» میگفتند « اضافه بیانی است» قصب هم لباسی‌است از یکنوع کتان بسیار زیبا و ظریف ، اما قصب با شرب فرق دارد.

محصول بیت ـ جانان با کمال تبختر دامن کشان میرفت ، دامنش از جنس شرب زر کشیده بود: دامنی که حاشیه‌اش ازصرمه و گلابتون زینت یافته بود وجنس آن از نوع پارچهٔ معروف به «شرب» بود . پس درحالیکه با طمأنینه دامن خود را میکشید و میرفت «دامن کشان رفت»، صدزیبای ماهرواز شدت حسادت یقهٔ پیراهن قصبی خودرا چاك زدند. مراد : زیبایان که راه رفتن جانان را با چنین لباس دیدند

---

۱ ـ دامن‌کشان، الف ونون حال یا حالت را میرساند. ۲ ـ پارچهٔ خمسینی؟ ص ۱۸۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

بی‌اختیار یقه پیراهن قصبی خود را چاك زدند.

مولانا مصلح‌الدین لاری ، معنای این بیت را بشرحی که گذشت فرموده‌اند، بنا بقول ایشان لباس مذکور چون قبای نرگسی در این روزگاران متروك و غیر معمول شده است . پس کسیکه درمعنای مصراع‌اول گفته‌است : دامن کشان میرفت و لباس طلائی از جنس قطیفه[1] بـه تن داشت ، این مفسر از معنای «شرب» اطلاع نداشته .

یکی دیگر گفته است : زر کشیده به معنای«شیب» است این‌یکی هم نه«شرب» و نه معنای عبارت «زر کشیده» را فهمیده است .

از تاب آتش می بر گردعارضش خوی
چون‌قطرهای شبنم بر برگ گل چکیده

تاب ـ حرارت . تاب آتش می، اضافه لامیه و بیانیه. گردعارض، به کسر کاف عجمی : دور صورت ، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان . خوی ، بـه فتح خا و واو رسمی یعنی عرق. چکیده : قطره قطره ریخته ، فاعل فعل «خوی» است.

محصول بیت ـ در اثر حرارت آتش شراب در گرد رخسار جانان قطره‌های عرق، چون دانه‌های شبنمی است که بر برگ گل نشسته .

حاصل:عارض جانان رابه برگ گل‌وعرقش را به‌قطرات شبنم‌تشبیه کرده‌است

لفظی فصیح و شیرین قدی بلند وچابك
روئی لطیف‌ودلکش‌چشمی خوش‌وکشیده

لفظی ـ یا حرف تنکیر . باید دانست که یاهای واقع دراین بیت تماماًحرف تنکیراست . اگر بجای «یا» «شین» ضمیرواقع میشد ، برای فهم مبتدی خیلی آسان بود . خوش کشیده ، اضافه بیانی . در کتاب انیس عشاق ، کشیده یعنی‌چشم تاتار ، چون چشم تاتارها تنگ‌است وپشتش مثل اینکه‌بهم‌چسبیده است. چون‌کاف کوفی که کاف مسطحش خوانند.مثل این« کـ».چنانچه بعضی دلبران پر نازچشمشان راحالتی

۱ ـ قطیفه : نوعی پارچه‌ازمخمل

Marfat.com

میدهند که گویا فتوری درچشم دارند.

محصول بیت ـ دلبری که نامش را بردیم لفظش شیرین وفصیح و قدش بلند وخودش چابك و رویش لطیف ودلکش وچشمش زیبا و کشیده است « کشیده به‌معنای پرفتور». حاصل اینکه دلبر با این‌صفتها متصف بود.

یاقوت جانفزایش از آب لطف‌زاده
شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده

یاقوت‌جان فزایش ، اضافه بیانی. جانفزا، ترکیب وصفی: روح فزا. شمشاد خوش خرامش، اضافه بیانی . خوش‌خرام ، ترکیب وصفی : خوش روش

محصول بیت ـ لبان چون یاقوت روحفزایش ، ازآب لطف زاده یعنی‌ازآب حیات حاصل شده وقامت خوش خرام‌چون شمشادش درناز پرورش یافته یعنی‌با ذوق وصفا پروده شده است .

آن‌لعل‌دلکشش بین‌و آن خندهٔ پرآشوب
و آن رفتن خوشش‌بین و آن گام آرمیده

محصول بیت ـ آن لب لعل دلکش جانان را به بین و آن خندهٔ پر آشوب و آن‌راه رفتن زیبا وآن گامهای آرام‌آرام برداشتنش را تماشا کن .

خلاصه باناز خرامیدنش را تماشا کن.

آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد
یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده

محصول بیت ـ آن آهوی سیه چشم ، از دام ما گریخت ، ای یاران چارهٔ این دل رمیده چیست .یعنی‌دلی که از فراق‌آن آهوی سیاه چشم وحشت زده شده ، چگونه‌علاجش کنیم .

زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده

محصول بیت ـ زنهار تا میتوانی : تا آنجا که برایت مقدور است عاشقان

Marfat.com

اهل نظررا میازار. زیرا که دنیا وفا ندارد، ای نور هردو دیده‌ام.

تاکی کشم عتابت زان چشم دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای یار برگزیده

زان چشم پرعتابت، به مصراع دوم مرهون است.

محصول بیت ـ ای جانان، ازآن چشم دلفریبت تا کی عتاب بکشم ، ای یار برگزیدهٔ من لااقل روزی کرشمه‌ای کن ، یعنی همیشه جفاکارمباش گاهی هم‌ابراز وفا کن (وفائی نشان بده)

گر خـاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ
باز آ که توبه کردیم از گفته وشنیده

محصول بیت ـ اگر خاطر شریفت از حافظ رنجیده است ، حال از رنجش بیرون‌بیا: آزردگی را فراموش کن که ما ازآنچه دربینمان واقع شده توبه کردیم. مراد : ازبگو مگوهایی که بینمان گذشت ما صرف نظر کردیم ، مضی مامضی پس‌تو هم بگذر

حافظ ازجانان مصالحه میخواهد.

بس شکر ها که گویم از بندگی خواجه
گر او فتد بـدستم آن میوهٔ رسیده

اوفتد ـ با واو وبی واو (افتد) لغت است ودراینجا یعنی واقع باشد. مراد از میوهٔ رسیده جانان‌است.

محصول‌بیت ـ ازبندگی خواجه شکرهای بسیاربجا میاورم : یعنی از اینکه بنده و غلام وزیر اعظم شده‌ام خیلی شکرمیکنم ، چه اگرآن جانان بدستم برسد : اگرمال من باشد فقط باعثش اینست که غلام وزیر شده‌ام ، زیرا در اثر انتساب به ایشان معزز ومحترم شده‌ام

ولهایضاً

Marfat.com

غزل چهارصد وهشتاد و دوم

از خون دل نوشتم نـزدیك یـارنامه
انی رأیت دهرا من هجرك القیامه

خون دل ـ اضافه لامیه. نزدیك ، به فتح«نون» دراینجا به معنای «قید»است چون «عند» درعربی، بدون کاف هم لغت است :«نزد» گویند. نزدیك یار، اضافه‌لامیه. نامه، مفعول صریح و از خون مفعول غیرصریح فعل«نوشتم» .و نزدیك،مفعول‌فیهش. انی ، ان با کسر همزه حرفی از حروف مشبهه بالفعل ، یا ضمیرمتکلم وحده محلا منصوب اسم ان، رأیت با مابعدش محلا مرفوع خبران .

و رأیت، فعلی از افعال قلوب بدو مفعول تعدیه میشود. در اینجا مفعول‌اولش «دهرا» و مفعول دومش «قیامه» . من هجرك ، مفعول غیرصریحش.

محصول‌بیت ـ ازخون دل به حضوریار نامه‌ای نوشتم : با خون دل به یـار نامه‌ای نوشتم مندرجات آن مکتوب مضمون‌مصراع دوم است: ای جانان ازهجرانت واقعاًعالم قیامت را دیدم . یعنی دردوری توعالم بنظرم قیامت‌آمد . الحاصل هجرانت هلاکم کرد.

دارم من ازفراقت در دیده صد غلامت
لیست دموع عینی هذا لنا العلامـه

دارم من ـ مراست .

لیست ـ با فتحه ـ «لام وسین» از افعال ناقصه . دموع، لفظاً مرفوع اسم‌لیس

Marfat.com

جمع دمع : اشکهای‌چشم. عینی، تقدیراً مجرور «مضاف‌الیه» ویا ضمیرمتکلم‌وحده. هذا ، اسم اشاره ، اشاره میکند به دموع و ازلحـاظ معنا نعتش است . لیکن قیـاس «هذه» بوده زیرا «دموع» جمع‌است ودراشاره به«عین» هم محذوری وجود دارد زیرا عین تأنیث معنوی است . پس باید بعد از «هذا» یك لفظ تقدیر کرد که معنا مستقیم درآید. لنا ، جارمع‌المجرور خبرمقدم ، العلامه مبتدای مؤخر وتقدیراً مرفوع .

جملهٔ اسمیه محلا منصوب خبر لیس

محصول بیت - این بیت هم جزو مضمون مکتوب مذکور در بیت قبلی‌است. خواجه میفرماید : ای جانان از فراقت در دیده‌ام‌صد گونه علامت عشق وجوددارد، چه تنها اشك چشم علامت عشق ما نیست : اشك چشم نشانهٔ وجود عشق در ما نیست بلکه در دیده‌ام غیر از آن هزاران علایم دیگرهست، مثلا خون دیده و خوناب دیده وغیر ازاینهاچند علامت دیگرهست که همه دلیل عشق ماست.

در محصول بیت، گفته‌اند : درچشمم ازفراقش این اشکهای چشمم برایم صد علامت نیست . این مفسر با آن‌عزیزی که گفته است : از فراقش‌صد علامت درچشم دارم ، هر دو خیلی مغلق حرف زده‌اند که معنای سخنانشان فهمیده نمیشود.

یکی دیگر گفته است : عینی در اصل عینین بوده به سبب اضافه «نون»ساقط شده است عجبا این فاضل بچه اضافه‌میکند که معلوم گردد تا نسبت بآن قال‌وقیلی راه بیفتد. زیرا اضافه به هذا غلط است.

هر چند کازمودم از وی نبود سودم
من جـرب المجرب حلت به الندامـه

از وی - ضمیر برمیگردد به جانان .

حلت ـ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : حلول نمود یعنی نزول کرد. حاصل اینکه به‌معنای رسید میباشد. به، ضمیرش برمیگردد به «من»، جارمع‌المجرورمتعلق به حلت و مفعول غیرصریحش .

محصول بیت - هر قدر که توانستم آزمودم بالاخره از آن جانان فایـده‌ای

Marfat.com

ندیدم‌زیرا کسیکه، آزموده را بیازمایدجز پشیمانی چیزی عایدش نمیشود: پشیمان میشود. حاصل مطلب با علم از بی وفائی جانان تکرار تجربه ندامت بار میاورد .

علی کل‌حال‌اگر کسی‌شخصی‌ویا چیزی‌را پس‌ازیکبار آزمایش دوباره تجربه نماید لابد پشیمان میگردد .

این مصراع در اصل‌یك ضرب المثل است . با اسکان «بای‌مجرب» موزونش کرده و مصرع ثانی قرار داده است .

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا
فی قربها عذاب فی بعدها السلامه

طبیبی – یا حرف وحدت . ضمیر مؤنث واقع در کلمات : قربها و بعدها راجع است به دوست باعتبار معشوقه .

محصول بیت ـ احوال و اطوار دوست را از طبیبی سؤال کردم : از طبیب پرسیدم که اختلاط و امتزاج با دوست بچه وجه باید باشد ؟ جواب داد :

درقربش‌عذاب ودر دوریش‌سلامت و عفت است . یعنی اگر به معشوقه‌نزدیك شوی اغیار و اضداد و رقبا برایت مزاحمت ایجاد میکنند . اما اگر دور باشی ، کسی‌با تو کاری‌ندارد

کسیکه گفته است : روشن است که مراد از دوست در اینجا «نفس» میباشد این مفسر معنی دوست را ندانسته .

رد شمعی

باد صبا ز ماهم ناگه نقاب برداشت
کالشمس فی الضحاء تطلع من الغمامه

ز ماهم ـاز ماه من یعنی از روی جانانم

ضحاء ، به فتح ضاد و الف ممدوده : هنگام صبح «چاشتگاه» ، مذکراست و الفش برای تأنیث نیست . تطلع ، به سکون عین «به ضرورت وزن»اگرچه شعرای عرب رسمشان نیست بدون عامل مضارع را جزم دهند .

غمامه ، مفرد غمام ، اسم جنس : ابر

Marfat.com

محصول بیت- باد صبا از ماهم یعنی از روی جانانم ناگهان نقابش را بلند کردو روی جانان ظاهر و آشکار گشت ، چون خورشید که هنگام صبح از زیر ابر نمایان میگردد. مقصوداینست، همینکه نقاب از روی جانان کنار رفت ، رویش مانند خورشیدیکه وقت صبح از زیر ابر طلوع میکند ، آشکار و روشن گشت .

کسیکه مصراع اول را اینطورمعنا کرده است : باد صبا ازماهم‌نقاب برداشت خطای این گوینده چون خورشید روشن است .

گفتم ملامت آرد گر گرد کوت گردم
و الله ما رأیتا حبا بلا ملامه

حب ـ به ضم«حا» چون محبت اسم است . ملامت و لوم : سرزنش یعنی کسی راآزار دادن. مصراع دوم ، مقول یك فعل مقدر « گفت» است .

محصول‌بیت ـ به جانان گفتم‌اگر در اطراف کوی و محلت بگردم برایم باعث ملامت وتوبیخ میشود . مراد : رقبا و اغیار با ملامت وسرزنش آزارم میدهند و رنجیده خاطرم‌میکنند. جانان‌در جوابم گفت: والله مامحبت بدون ملامت ندیدیم. مقصود : عاشق از ملامت مصون و بر کنار نیست .

حافظ چوطالب آمد جامی بجان شیرین
حتی یذوق منه کأسا من الکرامه

چو ـ در اینجاادات تعلیل‌است . جامی ، یا حرف و حدت ، تقدیرش : جامی بده. بجان شیرین، باحرف تخصیص واضافه بیانی، تقدیرش: بجان شیرینت ·حتی، در اینجا ادات تعلیل است چون «تا»در زبان فارسی .

یذوق ، بعد از حتی با «ان» مقدرمنصوب فعل مضارع واجوف .

کأساً، مفعول صریح و منه «جارمع المجرور» مفعول غیرصریحش

من الکرامه ، صفت از برای کلمه « کأساً » .•کرامت : نیکی است اما به معنای سخاوت «مقابل‌خست» هم بکار میرود .

محصول‌بیت ـ از آنجا که حافظ طالب عشقت آمد : طالب عشق توست

Marfat.com

بخاطر جان شیرینت، جامی اعطایش کن تا از آن جام اعطائی و کرامتی شما کاسه‌ای[1] بچشد . یعنی نوش کند . مراد : ازجام کرامتی شما کاسه‌ای بنوشد.

معنای مجموعی بیت را یکی از مفسرین اینطور گفته است : حافظ چون باجان شیرین طالب قدحی است تا که ازآن یك کاسه کرامت بچشد . این گوینده هر گز از معنای مستقیم و درست چیزی نچشیده است

ولهایضاً

۱ــ «کاسه» بجای کلمهٔ «چناق» که عبارت از کاسهٔ چوبی است بکار رفته، چون چناق معادلش در زبان فارسی نیست. مترجم

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد وهشتاد وسوم

چراغ روی ترا گشته شمع پروانه
مرازخال تو با حال خویش پروانه

چراغ ـ به فتح جیم عجمی : آتشی که درفتیلهٔ شمع شعله میکشد

چراغ روی ترا، اضافه بیانیه و لامیه . «پروانه» واقع در قافیه مصراع دوم از دولفظ «پروا» و«نه»، ترکیب‌یافته، پس‌ازنظرمحسنات لفظیه تجنیس مرکب‌است .

محصول بیتـ شمع پروانهٔ آتش روی تو گشته: عاشقت شده است. از خال تومرا با حال خویش پروانیست : عشق خالت مرا نسبت بخودم بی‌پروا کرده یعنی هیچگونه ترسی وباکی ندارم ازاینکه در راه عشقت فدا شوم.

خرد که قید مجانین عشق میفرمود
ببوی حلقهٔ زلف تو گشت دیوانه

که ـ حرف رابط صفت . قید مجانین عشق ، اضافه‌هـا لامیه . میفرمود ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ببوی حلقهٔ زلف تو، اضافه بیانیه و دو اضافه آخرلامیه است. گشت دیوانه‌اسمش ضمیر واقع تحت فعل که برمیگرددبه «خرد» وخبرش «دیوانه» . ببوی، متعلق به « گشت»، بوی دراینجا به طریق‌ایهام ذکرشده.

محصول بیتـ عقل که برای دیوانگان عشق‌دستور قید وبند میداد،خودش به‌امید حلقهٔ زلفت، یا دراثر بوی زلف پرپیچ وخمت دیوانه گشت .

مفسری گفته است : «بوی» دراین بیت به معنای امید است نه «رایحه» چون ص۱۹۲ جلد سوم شرح.

Marfat.com

حلقه خود قرینهٔ این معنی میباشد، باید گفت این‌شخص خودش دیوانه‌ای است‌لایق قید وبند، چونکه دراینجا حلقه مناسب قید است و هیچگونه نسبتی به «بـووامید» ندارد .

رد شمعی

بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی
زشمع‌روی‌تواش‌چون‌رساندپروانه

بمژده ـ با حرف صله . جـان مفعول صریح وبه صبا مفعول غیرصریح فعل «داد» وشمع فاعلش. نفسی:فی‌الحال. شمع‌روی تو، اضافه بیانی‌ولامیه، شین«ضمیر» در معنا مقید به فعل «رساند» «رساندش» که برمیگرددبه شمع. پروانه ، دراین بیت خط همایونی است که سابقاً به‌تفصیل‌مکرر درباره‌اش سخن‌رفته .

محصول بیت ـ همینکه صبا ازشمع‌رویت خط همایونی به شمع‌رسانید،شمع فی‌الحال جانش را بابت مژدگانی به صبا تسلیم کرد.

مراد ازجان دادن شمع،خاموش گشتنش‌است، زیراهمینکه باد به‌شمع‌بخورد کشته شدنش حتمی است، پس‌این معنا را با جملهٔ : جان به مژده داد، تعبیر کرده است .

ببوی‌زلف‌تو‌گر‌جان‌بباد‌رفت‌چه‌شد
هزار جان گرامی فدای جانانه

ببوی زلف تو ـ با حرف مصاحبت اضافه‌ها لامیه . بوی دراین بیت‌به طریق ایهام آمده . بباد، با حرف صله . گرامی، به کسر کاف عجمی و یا بضم آن وبا یای اصلی لغت است به معنای عزیز.

محصول‌بیت ـ اگر به بویا به امید زلفت جان به‌باد رفت هیچ مهم نیست . یعنی اگر هلاك شد اهمیت ندارد ، یك جان چیست بلکه هـزاران جان عزیز فدای جانان گردد. حاصل: میارزد اینکه در راه جانان هزاران‌جان عزیزفدا شود .

بر آتش رخ زیبای او بجای سپند
بغیر خال سیاهش که دید به دانه

آتش رخ زیبای او ـ اضافه لامیه وبیانیه و لامیه . بجای سپند، با حرف صله

Marfat.com

واضافه لامیه . بغیرخال سیاهش با حرف تأکیدواضافه بیانیه و لامیه. سابقاً گفتیم که اضافه برضمایرلامیه است. که، اسم: چه کسی به دانه: دانهٔ به

محصول بیت ـ برروی آتش‌رخ زیبای‌جانان ، بجای سپند بجزخال‌سیاهش که به دانه دیده. معمول اینست که‌برای جلو گیری ازچشم زخم اسفند دودمیکنند اما برروی آتش رخ جانان بجای اسپند بغیرازخالش ، که دیده که به دانه به‌آتش بریزند.

مراد : خالش‌به دانه‌ایست که‌برآتش رخش بجای اسپند نهاده شده، تا ازعین کمال (چشم زخم) مصون بماند.

درمعنای مجموعی بیت گفته شده : برروی آتش رخ زیبای تو بجای اسپند ، بغیرازخال سیاه آن رخ، که دانهٔ بهتری دیده.

ونیز : برروی آتش صورت زیبایش، بجای‌اسپند دانهٔ بهترازخال سیاه‌او که دیده ؟ این مفسرین معنای «به دانه» را ندانسته‌اند.

من رمیده ز غیرت‌فتادم از پا دوش
نگار خویش‌چو دیدم‌بدست بیگانه

من رمیده ـ اضافه بیانی. نگارخویش، اضافه لامیه . بدست بیگانه، باحرف ظرف واضافه لامیه.

محصول بیت ـ من وحشت زده دیشب ازغیرتم ازپا افتادم ، یعنی پایم لغزید وخوردم بزمین، زیرا که نگارخویش را دردست بیگانه دیدم .

حاصل سخن نگارم را که با بیگانان دیدم سخت مضطرب گشتم.

چه‌نقشها که برانگیختیم و سودنداشت
فسون ما بر او گشته است افسانه

چه ـ دراینجا مبالغه را میرساند. نقشها: مرادحیله هاست. که، حرف‌بیانی. برحرف تأکید. انگیختیم،فعل‌ماضی متکلم‌مع‌الغیرو دراینجا به معنای پیدا کردیم وبکار بردیم. واوحرف حال . فسون به ضم «فا» مخفف افسون به معنای سحروحیله

Marfat.com

مکر . براو، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ حیله وتزویرهای بسیاری بکار بردیم، وحال آنکه هیچکدام فایده نداد پس حیله ومکرما پیش اوافسانه‌ای بیش نبود. یعنی یك امر زائدی شد.

مرا بدور لب دوست هست پیمانی
که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه

بدورلب دوست ـ باحرف ظرف، اضافه‌ها لامیه. پیمانی، یا، حرف وحدت یا تنکیر. که حرف بیانی . نبرم، فعل نفی مضارع متکلم وحده.

محصول بیت ـ عهدی بسته‌ام که در دور لب دوست، جزازسخن قدح چیزی برزبان نرانم یعنی سخنی نگویم جزخرف پیاله وپیمانه.

حدیث مدرسه وخانقه مگوی که باز
فتاد در سر حافظ هوای میخانه

مگوی ـ خطاب عام. که‌حرف تعلیل. باز، دراینجا ادات تأکیداست و به معنای «دوباره» هم قابل تفسیر میباشد . درسر حافظ، درحرف صله، سر حافظ ، اضافه لامیه هوای میخانه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت ـ بمن سخن ازمدرسه وخانقاه مگو: دربارهٔ این چیزها با من حرف مزن زیرا بازبرسر حافظ سودا وآرزوی میخانه افتاده‌است. پس وقت مدرسه و خانقاه نیست. ازخطاب به غیبت التفات فرموده‌است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصد و هشتاد و چهارم

سحرگاهان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه

سحر گاهان ـ جمع سحر گاه والف ونون[1] ادات جمع است اما درمقام‌مفرد بکار میرود چون سحر گاه و سحر گه ، چنانکه بامدادان درمقام بامدادبکارمیرود .

مخمور شبانه، اضافه بیانی : حالت خماری که دراثر مستی شب دست میدهد «پس از زایل شدن مستی حاصل از باده نوشی درهنگام شب».مخمور، حال‌ازبرای فاعل فعل « گرفتم».

چغانه، لفظ مشترك است: یکی از آلات ساز را گویند که پولك هایی چون پولك‌های دایره دارد ، به کمانچه هم چغانه گویند چنانچه درقصیدهٔ شعره[2] آمده

محصول بیت ـ هنگام‌سحر درحالی که هنوز ازبادهٔ شبانه خمار بودم،همراه آهنگ چنگ وچغانه باده بدست گرفتم . مراد با سازیکه وقت سحر زده میشدباده نوشیدم

این بیت مرهون بیت آتی است.

نهادم عقل را ره توشه از می
بشهر مستیش کـردم روانـه

عقل را، مفعول اول،توشه مفعول‌دوم‌فعل «نهادم» وازمی،مفعول غیرصریحش

۱ـ سحر گاهان، رجوع شود به صفحه ۱۲۷ جلداول

۲ـ قصیدهٔ شعره، راجع به‌موضوع و گویندهٔ‌قصیدهٔ مذکوردرمنابع‌ومأخذی که دردسترسم بود چیزی دیده نشد، شاید غلط چاپی‌رخ‌داده وحرفی ازآن ساقط شده است. مترجم

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

ره توشه در اصل توشهٔ ره بوده «با اضافه» باتقدیم و تأخیر ترکیب مزجی کردند. یعنی آذوقهٔ راه. به‌شهرمستیش کردم روانه، باحرف‌صله واضافه‌بیانیه وشین‌برمیگردد به عقل تقدیرش : به‌شهر مستی کرده‌ش‌روانه . پس شین مفعول اول و روانه مفعول دوم وبه شهر مفعول غیرصریح فعل « کردم»

محصول بیت ـ وقت سحر: صبح سحر درحالیکه ازبادهٔ شبانه خماربودم، با آهنگ چنگ و چغانه باده خوردم وتوشهٔ راه عقلم را ازباده کردم : شراب را **توشهٔ** راه عقلم کردم و به شهر مستی روانه‌اش کردم یعنی فرستادم . حاصل بیان بوسیلهٔ باده مستش کردم ، زیرا کسیکه باده خورد مسلماً مست میشود .

خواجه مستی خود را دراول سحر بیان میکند.

مصراع دوم این بیت در دیوانها به صورتهای مختلف واقع شده ، اما من هم این نسخه را اختیار کردم زیرا برای مبتدی این نسخه آسان است .

نگار میفروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم از مکر زمانه

نگار می فروش ، اضافه بیانی و یا لامیه . میم «ضمیر» در معنا به فعل «داد» مقید است به تقدیر : دادم. که، حرف تعلیل. ایمن ، به کسر همزه و میم، به معنای امین است درعربی.مکرزمانه ، اضافه لامیه .

محصول‌بیت ـ معنای این بیت مناسب بیت سابق است.

نگار میفروش،یا نگاریکه مال میفروش است ، عشوه‌ای بمن داد : چنان‌دلم را با یك فریب گول زد که از مکر زمانه امین گشتم . مزاد : باده‌ای به من‌خوراند ومست لایعقلم کرد، وازمکر دنیا فارغ و آزادم ساخت.

ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه

محصول بیت ـ از ساقی کمان ابرویمان شنیدم ، بمن گفت : ای عاشقی که

Marfat.com

هدف و نشانهٔ تیرملامت قرار گرفته‌ای.

نه بندی‌زان‌میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه

این بیت ـ در نسخه‌ها به دووجه واقع گشته: نه‌بندی و به‌بینی، با تقدیم نون نافیه وبا . وبرعکسش یعنی ببندی ونه‌بینی . با تقدیم با ونون

محصول بیت ـ نه بندی زان میان طرفی کمروار : ازمیان جانان فایده‌ای نمیبری، چنانکه کمر بندرا ازآن بهره‌ای نیست.

معنای مجموعی بیت، اگرخودرا ببینی در میانه، یعنی برای خودت وجودی قائل شوی وغروری داشته باشی. مراد : اگرخودبین باشی ، ازمیان جانان ، چون کمرهیچگونه فایده‌نمی‌بینی. مقصود: همانطور که کمررا از میان‌جانان ، فـایده و بهره‌ای عاید نمیشود، تو هم ازآن بی بهره میمانی. یا خود برعکس آنچه بیان شد معنا شود :

اگر خودرا نبینی درمیانه: غرورت را بکشی و وجودی نداشته باشی،حاصل مطلب اگرخود بین نباشی، جانان نسبت به توالتفاتی‌ابراز میدارد، وبالاخره‌وصالش را برایت میسر میکند. ولکل وجهه .

آنچه از ساقی کمان ابرو شنیده مضمون‌همین‌بیت است .

بـرو این دام بـر مـرغ دگرنـه
که عنقـا را بلندست آشیانـه

مراد از «دام» دراینجا «مکروحیله» است. که ، حرف تعلیل.مراد از «عنقا» جانان میباشد.

محصول بیت ـ این بیت هم از ساقی شنیده شده : این دام را برو برای مرغ دیگر بنه چونکه آشیانهٔ عنقا بلند است . یعنی با این مکروحیله نمیتوانی به وصال جانان دست یابی ، چونکه اوعالیجناب است و گول هرمکرو حیله را نمیخوردپس این دام مکررا برای کسی غیر ازجانان بنه که مقصودت دست دهد.

Marfat.com

ندیم ومطرب وساقی همه اوست
خیال آب وگل در ره بهانه

مراد از آب و گل ، وجود ساقی ومطرب است

محصول بیت ـ ندیم مصاحب مجلس است . مقصود از : مطرب و ساقی همه اوست یعنی همه عبارت از «جانان» است . پس خیال آب و گل ، یعنی وجود هریك «ندیم وساقی ومطرب» درطریق عشق بهانه است .

حاصل سخن وسیله تشخیص و تمییز ندیم وساقی و مطرب از هم عناصر است والا در روح فرقی نیست بلکه فرق به‌اعتبار این‌اعراض میباشد. والله‌اعلم.

بده کشتی می تا خوش برآئیم
ازین دریای ناپیدا کرانه

مراد از کشتی می - قدح است. تا، حرف تعلیل . برآئیم، بیرون آئیم.مراد از دریای «ناپیدا کرانه» دریای غم است.

محصول بیت ـ کشتی باده را بده تا که ازین دریای بی‌انتها بآسانی بیرون آئیم . یعنی باده بده که مست شویم وازغم بی‌حد عالم خلاصی یابیم.

که بنددطرف‌حسن‌ازوصل‌شاهی
که با خود عشق بازد جاودانه

که ـ اسم است: چه کسی. طرف‌حسن، اضافه بیانی ، وصل شاه، اضافه‌لامیه ویا حرف وحدت. که، حرف رابط صفت . باحرف صله عشق‌بازد: محبوب دوستی کند. جاودانه : ابدی.

محصول بیت ـ که بندد طرف حسن از وصل شاهی : که میتواند از وصل پادشاهی برخوردار گردد.

معنای مجموعی بیت : کسیکه دایم با خودش عشق بازی کند یعنی خودش‌را دوست بدارد پس به عشق جانان بزرگوار محتاج نیست ، بنابراین چنین شخص از وصل جانان فایده نمیبرد. از وصل جانان بی‌بهره میماند.

Marfat.com

وجود ما معمائیست حافظ
که تحقیقش فسون است وفسانه

محصول بیت ـ ای حافظ وجود ما معمائی است که تحقیق آن معما افسانه است . یعنی فانی است و بقا ندارد . مراد : وجود باقی ذات خداوند است، وجودما چون ظل زائل میباشد که هیچ اعتبار ندارد ، پس به حق میگوید که وجودمافسون وفسانه است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و هشتاد و پنجم

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ
آرام جان و مونس قلب رمیدهٔ

که ـ حرف تعلیل. آرام جان ، اضافه لامیه. رمیده از رمیدن : فرارتوأم با ترس .

محصول بیت ـ ای جانان از من جدا مشو که نور دیده‌ام هستی ، و همچنین سبب آرامش و راحت جان و مونس قلب رمیده‌ام توای . حاصل مطلب از من جدا مشوخیلی احتیاج به تودارم.

تمام نسخه‌ها بهمین طرز بود که نوشته‌شد، اما قیاس این بوده که کلمهٔ «آرام» به «نور دیده» عطف شود فتأمل.

ازچشم زخم خلق مبادت گزند از آنك
در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ

چشم زخم خلق ـ اضافه لامیه . نظرخوردن را چشم زخم گویند. مبادت :تا درمعنا به کلمهٔ گزند مقید است .

دلبری وخوبی ، یا در هردومصدریه‌است. بغایت خوبی، با حرف صله واضافه لامیه . همزهٔ واقع درقافیه حرف توصل ویا ضمیرخطاب است.

محصول بیت ـ ازچشم زخم‌مردم گزندت مرساد: از نظر خوردن مصون بمانی چونکه دردلبری به‌نهایت زیبائی رسیده‌ای. حاصل‌سخن، تو بغایت زیبایی خداوند تعالی

Marfat.com

ازچشم بد حفظت کند .

از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهـن صبوری ایشان دریدهٔ

دست ندارند ـ دست نمیکشند. پیراهن صبوری ایشان ، اضافه بیانیه ولامیه صبوری، یا وحدت راست .

محصول بیت ـ عاشقان از دامن تو دست بر نمیدارند. زیرا که پیراهن صبوری آنان را تو دریده‌ای . مراد : با عشق ومحبت خود عاشقان را بی‌صبر وقرار کرده‌ای همین است که ترکت نمیکنند.

دل بدمدارهان که رسی هم بروز وصل
شبها چو زهر فرقت جانان چشیدهٔ

هان ـ دراین قبیل جاها ادات تنبیه است. که، حرف تعلیل .

بروز وصل، باحرف صله واضافه لامیه. زهر فرقت جانان. اضافه بیانیه ولامیه.

چشیدهٔ، یعنی خورده‌ای و از مزه‌اش خبرداری.

محصول بیت ـ آگاه شو و مضطرب خاطر مباش، زیرا بالاخره به‌روزوصال میرسی، چونکه شبها زهر جدایی وهجران جانان را چشیده‌ای.

«کسیکه رنج وتلخی فراق را صبر کندحتماً بدوصال میرسد» زیرا کسیکه بیمار شود، غمخواری‌اش کنند .

منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ

محصول بیت ـ ای مفتی وقت مرا ازعشق ومحبت آن جانـان منع مکن : به من مگو که : عشق آن جانان را ترك کن، وهرچه دراین مورد بگویی معذورت میدارم چونکه توآن جانان را ندیده‌ای، واگرمیدیدی ز عشقش منعم نمیکردی ، بلکه خودت هم عاشقش میگشتی.

این سرزنش که کرد ترا دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیدهٔ

محصول بیت ـ ای حافظ این توبیخی که یار ترا کرد عبث و بیهوده نیست

Marfat.com

مگرپایت را از گلیم خویش بیشتر دراز کرده‌ای ؟ یعنی از حد ومقدار خود تجـاوز کرده‌ای که تو بیخت کرد .

در بعضی ازنسخه‌ها، بجای «دوست» «دوش» واقع شده، پس بااین تقدیر فاعل فعل« کرد» «مفتی‌زمان» میشود اللهاعلم.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد و ششم

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
مانند چشم مستت چشم جهـان نـدیده

ای ـ حرف ندا ومنادی محذوف : ای جانان. فروغ رویت ، اضافه لامیه : ضیاء و نور رویت چراغ‌دیده، اضافه بیانی. مانند چشم، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . چشم مست،اضافه بیانی. چشم جهان، اضافه لامیه «مجازاً» تقدیرش چشم اهل جهان است.

ندیده، نون حرف نفی و دیده نوعی از ماضی : دیده است ، نـدیده : نـدیده است . چشم جهان مبتدای مؤخر و مانند خبر مقدم .

محصول بیت ـ نور وفروغ رویت سبب روشنی چراغ چشم ماست : روشنی و ونور چشم ما از فروغ روی توست، چنانکه ماه ازخورشید مستنیر میشود. ماحصل ای جانان بینائی چشمم را سبب توئی . ونظیرومشابه چشمان خمارت را چشم مردم دنیا ندیده است . مراد: توبی مانندی . مصراع دوم بدل مصراع اول است .

همچون تـو نازنینی سرتا بپا لطافت
گیتی نشان نـداده ایـزد نیافـریـده

نازنینی ـ یا وحدت راست . سرتابپا : سراپا . گیتی ، به کسر کاف عجمی: جهان. ایزد، به کسر«همزه وزا» : خدا .

محصول بیت ـ نازنینی سرا پا لطیف چون تو، دنیا نشان نداده وخداخلق

Marfat.com

نکرده است. مراد : وجود لطیف وشریفی چون تو نه در دنیا دیده شده و نه‌خداوند آفریده است .

بر قصد خون عشاق ابرو و چشم مستت
گاه این کمین گشاده‌گاه آن کمان کشیده

قصد خون ـ مصدر به مفعولش اضافه شده . خون عشاق ، اضافه لامیه. چشم مست ، اضافه بیانی

محصول بیتـ ابروان و چشمان خمارت به قصد ریختن خون عـاشقان در کمین‌اند:چشم مستت کمین کرده یعنی دام نهاده و ابروانت کمان کشیده‌اند خلاصه برای کشتن عشاق گاهی این کمین میکند و گاهی آن کمان میکشد.

در این بیت شاعر لف و نشر وَصنعت اشتقاق رعایت کرده است

تا کی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل
از زخم‌تیرچرخت‌درخاك و خون طپیده

تا ـ ازبرای انتهای غایت است. کی : چه وقت، مؤدای هردو «تا چند» است چون «الی و متی» درعربی . کبوتر دل، اضافه بیانی . مرغ نیم بسمل، هکذا . نیم بسمل : مرغی که بطور کامل سر بریده نشده و هنوز نیمه جان است . چون مرغ نیم بسمل،مرهون‌مصراع دوم. زخم تیرچرخ، هردواضافه لامیه. کمانی که زهش کشیده شود دوسرش چون چنبردر یکجا جمع میشود به چنین کمان چرخ گویند. طپیده ، دراینجا : آلوده وآغشته است.

محصول‌بیت ـ کبوتر دل تا کی چون مرغ نیمه کشته از زخم کمان‌ابرویت در خاك وخون به غلطد : آغشته وآلودهٔ خاك و خون گردد . مراد : کبوتردلم تا چند از تیرابروانت زخمی شود و درخاك وخون چون مرغ نیم بسمل‌پر بزند.

از سوز سینه هر دم دودم بسر برآید
چون عود چند باشم در آتش آرمیده

دودم ـ میم درمعنا «به سر» مقیداست به‌تقدیر«به سرم» بسر برآید: اینجابسرم

Marfat.com

میزند. عود، درلغت به‌هردرختی گفته میشود، اما نوعی‌درخت است که فقط‌ازجانب هندوستان میاورند و از بخورش استفاده میشود یعنی اسباب و غیره را با دود درخت مذکور معطرمیکنند وبآن هم عود گویند دراین بیت مراد همین نوعش است .

آرمیده، دراینجا یعنی ثابت وبرقرار : همیشه ومقید است به باشم به تقدیر : آرمیده باشم همانطور که در بیت سابق کلمه «طپیده» به‌باشد مقید است.

محصول بیت ـ از سوز دلم هر آن چون عود دود از سرم درمیاید، تا کی‌در آتش مستقر باشم : تا کی دائم درمیان آتش باشم . خلاصه تا چند چون عود قماری پیوسته در آتش بسوزم .

خواجه از فراق جانان شکایت میکند.

گر ز انکه رام گردد بخت رمیده با من
هم زان دهن برآرم کام دل رمیده

گرزانکه ـ اگرچنانکه رام گردد : مطیع ومنقاد شود. گردد، به فتح‌کاف عجمی : شود یا میشود، یعنی درواقع به معنای صیرورت‌است ازمصدر گردیدن مشتق شده که در اصل : چرخیدن است چنانکه سابق براین در باره‌اش مفصل سخن رفته است . بخت رمیده، اضافه بیانیه. بامن، باحرف صله. بر آرم: دراینجاتحصیل‌میکنم یعنی میگیرم .کام دل رمیده ، اضافه لامیه و بیانیه .کام مفعول صریح فعل «بر آرم» رمیده اینجا : وحشی .

محصول بیت ـ بخت و اقبال رمیده‌ام اگرمطیع و منقادم گردد : بختم اگر بمن یاری کند از دهان جانان‌کام دل وحشی‌ام را میگیرم،یعنی ازدهان جانان مراد دلمرا میستانم .

میلی اگر ندارد با عارض تو ابرو
پیوسته از چه باشد چون قدمن خمیده

میلی ـ یا حرف تنکیر .باعارض تو، با حرف صله واضافه لامیه . ابرو ،فاعل فعل«ندارد» . خمیده : منحنی .

Marfat.com

محصول بیت ـ ابروانت اگرمیل‌به عارضت ندارند : نسبت به‌صورتت‌تمایلی ندارند، پس‌چرا پیوسته مانند قد من‌خمیده‌اند یعنی بجانب‌صورتت‌انحنا پیدا کرده‌اند.

حاصل : نوك ابرویت بطرف صورتت بر گشته است .

گر بر لبم نهی لب یابم حیات باقی
آن دم که جان شیرین باشد بلب رسیده

محصول‌بیت ـ اگر آن دم که جان شیرینم بلب میرسد، تولبت را برلب من بگذاری ، حیات ابدی مییابم : درآن حالت نزعم اگر لب برلب من نهی حیات جاویدان یابم.

تاکی فروگذاری چون زلف‌خود دلم را
سرگشته و پریشان ای نور هر دو دیده

فرو گذاری ، اینجا یعنی ترك میکنی و مرهون مصرع دوم.

محصول‌بیت ـ ای نور دیدگانم ، تا کی دلم را چون زلفانت سر گشته و پریشان خواهی کرد : دلم را رعایت نمیکنی، و درباره‌اش اهمال روا میداری یعنی نسبت به دلم مرحمت و شفقتی اظهار نمیکنی .

درمعنای‌مصراع‌اول: تا کی‌چون‌زلفت دلم‌را آشفته میکنی،این‌مفسرمعنای بیت را خیلی پایین‌آورده .

یکی دیگر گفته است : تا کی‌زلفت‌را به پایین رها میکنی چون دل من،اینکه دیگر معنای شعررا خیلی خیلی تنزل داده است .

در پای خار هجران افتاده درکشاکش
وز گلشن وصالت هرگز گلی نچیده

جایز است پای خار مضاف برهجران باشد، پس در اینصورت مراد از «پای» «بن وته» است یعنی دربن خارهجران «درمنتهای محنت هجران» وجایزاست ، خار هجران مبتدای مؤخر و درپای خبر مقدم باشد، پس میتوان گفت : خار هجران در پای دلم .

Marfat.com

افتاده، فاعلش«دل» است.«دل‌مذکور در بیت‌قبلی». در،حرف صله. کشا کش: گیرودار و کشمکش . گلشن وصال ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ دلم ازشدت رنج و محنت هجران در کشا کش است . مراد: به اضطراب هجران گرفتار شده و هر گز از گلشن وصالت گلی نچیده است . یعنی تا کنون هر گز از وصلت متمتع نگشته و دائماً رنج هجران و فراق کشیده است .

مـارابضاعت اینست گـردرمـذاقت افـتد
در های شعر حافظ بنویس در جریده

بضاعت ـ سرمایه. درهای‌شعرحافظ، اضافه بیانیه ولامیه. جملهٔ: گردرمذاقت افتد ، مرهون مصراع دوم.

جریده ، جنگ زیبائی‌است که شیرازه ندارد‌بلکه از دوجانبش قابل‌خواندن میباشد.

محصول بیت ـ سرمایهٔ ما این شعر آبدار است، اگر به مذاقت سازگاراست یعنی ذوق داری جواهر شعرحافظ را درجریده بنویس.

حاصل سخن ، سرمایهٔ ما نظم کلام است، اگرخوشت میاید درهای شعر حافظ را در مجموعهٔ خودت بنویس وازبر کن .

خواجه ازمتکلم به غایب التفات فرموده.

گر دست من نگیری با خواجه باز گویم
کز عـاشقان مسکین دل بردهٔ بدیده

محصول بیت ـ گردست من‌نگیری. اگرمعین وظهیرمن‌نباشی، بدوزیراعظم شکایت میکنم که با چشمان فتانت دل عاشقان بیچاره را ربوده‌ای . مقصود : دلشان را برده‌ای .

این غزل در دیوانهای موجود در نزدمـان پیدا نشد . لیکن چون شارحان نوشته‌اند، ماهم بدان سبب به تقلید آنان‌نوشتیم‌اگرچه به کلام خواجه شباهت‌ندارد.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد و هفتم

عیدست و موسم گل ساقی بیار باد
هنگام گل که دیده بی می قدح نهاده

محصول بیت ـ ای ساقی باده بیار که عید است و زمان گل ، چون در فصل گل که دیده قدح بی‌می‌باشد،مراد: درموسم گل که دیده که جام خالی ازباده‌باشد؟

زین زهد و پارسائی بگرفت خاطرمن
ساقی بده شرابی تـا دل شود گشاده

بگرفت ـ اینجایعنی زده شد . شرابی، یا حرف تنکیر، تا حرف تعلیل .

محصول بیت ـ ازاین زهد وپارسائی دلم بگرفت ، یعنی متنفر شدم ای ساقی شراب بده تا دلمان باز شود. گشایش خاطرپیدا کنیم .

صوفی که دی نصیحت میکرد عاشقانرا
امروز دیدمش مست تقوی بباد داده

محصول بیت ـ صوفی که دیـروز به عاشقان نصیحت میکرد ، امروز مست دیدمش : امروز دیدم تقوی را بباد داده یعنی فاسق گشته .

این یك‌دو روز دیگر گل‌را غنیمتی‌دان
گر عاشقی طرب جوی با ساقیان ساده

غنیمتی ـ یا حرف تنکیر . عاشقی یا ضمیر خطاب . جوی فعل امر مخاطب : بخواه. طرب، مفعول مقدم فعل«جو»

صفحه ۱۹۷ جلد سوم

Marfat.com

محصول بیت ـ این یك دو روز که ازفصل گل باقی‌مانده غنیمت بدان: اگر واقعاً عاشقی با ساقیان ساده روباده‌بنوش وخوش‌باش. مراد : فصل گل را رایگان از دست مده ، بلکه با ساقیان ساده روباده بنوش وخوش بگذران.

گل‌رفت ای حریفان غافل چرانشینید
بی‌بانگ رود وچنگ‌و بی یاروجام‌باده

رود ـ دراین بیت به معنای «زه» سازمیباشد.

محصول بیت ـ ای یاران فصل گل تمام شد، پس چرا غافل نشسته‌اید: چرا زه ساز بی‌آواز است و شما بدون یار و بی جام باده هستید . مقصود موسم گل تمام شد ، چرا وقتتان را با غفلت میگذرانید . یعنی چرا بی ساز و آواز، وبی‌یار وباده نشسته‌اید .

درمجلس صبوحی دانی‌چه‌خوش‌نماید
عکس عذار ساقی در جام می فتاده

دانی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب، متضمن استفهام

عکس عذار ساقی، هردواضافه لامیه

محصول بیت ـ در مجلس‌صبوحی ، میدانی چقدر زیبا دیده میشودعکس‌روی ساقی که در جام باده افتاده باشد . یعنی بسیار لطیف مینماید.

مطرب چوپرده سازد شایداگر بخواند
از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده

مراد از پرده ، آهنگ ونوای ساز است ، جملهٔ شاید اگر بخواند،مرهون مصراع دوم. طرز : اسلوب وقاعده.

مراد از شاهزاده، پسرسلطان منصور است که در قصیدهٔ : جوزا سحر،ذکرش گذشت .

محصول بیت ـ مطرب وقتی آهنگی میزنـد ، خیلی بجاست که در مجلس شاهزاده به طرز شعرحافظ چیزی بخواند.

Marfat.com

مراد : شعری بـه طرز و سبك شعر حافظ که عاشقانه و سوزنـاك باشد ـ بخواند .

مقصودش اینست که شعر حافظ را بخواند.

وله‌ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد وهشتاد و هشتم

نصیب من چو خرابات کرده است الله
درین میانه بگو زاهدا مرا چه گناه

محصول بیت ـ چون حق تعالی باده نوشی را نصیب وقسمت من کرده‌است، پس ای زاهد بگوببینم من چه تقصیردارم : گناه من چیست .

مراد : در روزاول سر نوشت ومقدرات من این بوده که باده نوش باشم : باده نوشی قسمت من بوده پس من چه گناه دارم که باده میخورم .

کسی که در ازلش جام می نصیب افتاد
چرا بحشر کنند این گناه ازو درخواه

کسی ـ یا حرف وحدت . ازلش ، شین«ضمیر» درمعنا به نصیب مربوط است. درخواه : طلب

محصول بیت ـ کسیکه در روز ازل بـاده نوشی مقدرش شده ، پس چرا روز حشراین گناه را از اوبازخواست میکنند: وقتی‌امری ومصلحتی در ازل مقدر ومعین شده باشد، بنده درآن خصوص چه گناهی دارد که مورد عتاب وخطاب قرار گیرد .

بگو بصوفی سالوس خرقه پـوش دورو
که کرده دست درازی و آستین کوتاه

بگو ـ خطاب عام. به صوفی سالوس خرقه پوش دورو . باحرف صله واضافه‌ها

Marfat.com

بیانی. که ، حرف رابط صفت .دست دراز، صفت‌مرکب ، یا حرف مصدری ومفعول فعل« کرده» . واو حرف عطف . آستین معطوف به دست ، تقدیرش : وآستین کوتاه کرده است .

محصول‌بیت ـ به صوفی دورو و ریاکار و خرقه پوش بگو : آن صوفی که ریاکاراست جملهٔ «دست درازی و آستین کوتاه» کنایه ازریا کاری است.خلاصه‌به‌آن صوفی که این دوکاررا کرده است بگو.

مقول قول مضمون بیت آتی است .

تو خرقه را ز برای ریـا همی پـوشی
که تا بزرق بـری بندگان حق از راه

که ـ حرف بیا . تاحرف تعلیل . بزرق، با حرف سبب. بری ، فعل مضارع مفردمخاطب از راه ببری ، به عربی‌اضلال است . بندگان ، مفعول صریح و بزرق مفعول غیرصریح فعل «بری» «ازراه» اینهم غیرصریح است .

محصول‌بیت ـ ای صوفی،توخرقه را برای تظاهر و ریا میپوشی که‌بندگان خدارا گمراه کنی، یعنی‌بخاطر اضلال‌بندگان خدا خرقهٔ ریا میپوشی، بلکه بگمان فاسد خود قصد داری خدا را هم گول بزنی.

غـلام هـمت رنـدان بـی سر و پـایـم
که هر دو کون نیرزد به پیش‌شان یك کاه

غلام همت رندان بی‌سر ـ اضافه لامیه وبیانیه . بی‌سروپا : یعنی آدم لاقید و بی‌پروا و لاابالی . که ـ حرف تعلیل ، نیرزد. فعل نفی مضارع، مفرد غایب:ارزش ندارد . به ، حرف ظرف. پیش‌شان، اضافه لامیه ، شین «ضمیر» غایب ، الف و نون ادات جمع . ضمایر با الف ونون جمع بسته میشود.مثلا پیش‌شان وپیش‌تان، گوبند، و همیشه ماقبل ضمایر مفتوح است ، مگر بـه ضرورت وزن در بعضی موارد ساکن خوانده میشود . چنانکه حضرت مولانا جامی در سبحةالابرار هر دو را در یکجا جمع کرده است .

Marfat.com

بیت : عشق بحر ازدلشان سر برزد وآتش شوق بجانشان در زد

محصول بیت ـ غلام همت رندان لاابالی و بی‌سروپایم ، که دوعالم درپیششان به یك پر کاه نمی‌ارزد،مراداز کمال استغنا برای‌دوجهان‌یك پر کاه ارزش قائل‌نیستند.

مراد من ز خرابات چونکه شد حاصل
دلم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه

محصول بیت ـ چون مرادم‌ازمیخانه حاصل شد، دیگردلم ازمدرسه وخانقاه زده شده یعنی دلم سرد شد.وازمدرسه وخانقاه بیزار گشته‌ام .

برو گدای در هرگدا مشو حافظ
مراد خویش نیابی مگر بشی‌لله

گدا ـ کسی‌را گویند که از روی نیازچیزی بخواهد . یعنی فقیر.

محصول بیت ـ ای حافظ برو و گدای در هر فقیر مشو، یعنی محتاج کسی مباش که او خودش هم محتاج است: محتاج‌محتاج مباش زیرا بمرادت نمیرسی‌مگر با شی‌لله . مقصود : مرادت را از اغنیای معانی یابی نه از کسانی که از معانی خالی وعریان هستند. یعنی‌اگروصول الی‌الله را طالبی، از واصل شدگان بخواه که فیض یابی. اصل شی‌لله «شیألله» میباشد،ومفعول یك فعل‌مقدر است. مراد: «اعطنی‌واحسن لی‌شیأ» است پس در اثر کثرت استعمال عامل متروك و مهجور گشته است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهار صد و هشتاد و نهم

وصال او ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به

محصول بیت ـ وصال جانان ازحیات جاودان بهتر است، یعنی ازعمر باقی بهتر است یارب بمن آنچه بهترین است بده : وصال جانان را نصیبم کن که ازعمر بهتر است یا خود : یارب به من آن چیزی که از همه چیز بهتر است بده ، یعنی وصال جانان وعمر ابدی هر کدام ازاین دو که بهتر است به من مرحمت کن.

بشمشیرم زد و با کس نگفتم
که رازدوست‌از دشمن نهان به

محصول بیت ـ مرا با شمشیرزد ، اما من به کسی نگفتم . چونکه سردوست بهتراست که از دشمن مخفی بماند . مراد: مکتوم ماندنُ و فاش نگشتن راز جانان خوب است.

دلادائم گدای کوی او باش
بحکم آن که دولت جاودان به

محصول بیت ـ ای دل همیشه گدای محلهٔ جانان باش، به دلیل آنکه دولت ابدی یافتن‌خیلی‌بهتر ازهمه چیزاست. یعنی گدائی کوی‌جانان خود دولت جاویدان است .

بحکم آنکه : به سبب آنکه

Marfat.com

بخلدم دعوت ای‌زاهد مفرما
که‌این‌سیب‌ذقن زان‌بوستان‌به

محصول بیت ـ ای زاهد، مرا به بهشت‌دعوت مفرما . زیرا سیب زنخ جانان ازآن باغ جنت بهتراست . یعنی ازنسیهٔ باغ بهشت نقد وصال جانان بهتر است .

ذقن‌وزنخ ـ هردوبیك معناست.

بداغ بندگی مردن درین در
بجان او که از ملك‌جهان به

محصول‌بیت ـ دراین در با داغ بندگی مردن، بجان‌جانان ، بهتر ازپادشاهی جهان است

ملك، به ضم میم و سکون لام ، به معنای مملکت و پادشاهی است.

گلی کان پایمال سرو ماشد
بود خاکش‌ز خون ارغوان‌به

در لغت. گل مطلق زهر است . اما دراینجا مراد گل سرخ است و مقصود از «سرو» جانان میباشد.

محصول بیت ـ گلی که لگد مال‌سروما باشد : یعنی جانان‌آن را زیرپایش بمالد، باصطلاح لگد مالش کند ، خاك آن از خون ارغوان بهتراست. اسنادبهتری نسبت به خون مجازی است لیکن مراد نفس ارغوان است .

خدا را از طبیب من بپرسید
که آخر کی‌شود این‌ناتوان‌به

خدا را ـ را ، ادات تخصیصی، بپرسید : با حرف تاکید، فعل امرمخاطب : سؤال کنید. که ، حرف بیانی . آخر، ادات تأکید. کی: چه‌وقت.

محصول‌بیت ـ برای رضای خدا از طبیب من سؤال کنید که این بیمار کی خوب میشود : چه وقت از مرض خلاص میگردد. حاصل اینکه کی از مرض عشق شفا میابد. مراد: ازطبیب جانانش است .

Marfat.com

جوانا سر متاب از پند پیران
که رأی پیراز بخت جوان به

جوانا ـ منادی : ای جوان. متاب، فعل نهی‌مخاطب یعنی اعراض‌مکن. سر، مفعول صریح ازپند، مفعول غیرصریح فعل «متاب».

که ، حرف تعلیل . رأی، مهموزالعین معتل اللام به فتح «را» وسکون همزه یعنی فکر درعربی با تلیین همزه هم جایز است مانند «رأس» ، اما عجم دائماً تلیین میکند. رأی‌پیر، اضافه لامیه.

رأی پیر ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا . از بخت، متعلق بـه کلمه «به». بخت جوان ، بخت مضاف : اضافه بیانیه یا لامیه یعنی طالع بلند و خوب ومساعد یابخت شخص جوان .

محصول‌بیت ـ ای جوان از نصیحت پیران سر متاب یعنی اعراض مکن . زیرا فکر وتدبیر پیرازبخت جوان ویا از طالع واقبال آدم جوان بهتراست . مراد پند پیر ازبخت خوش وبلند بهتر است .

حاصل بیان : با پند پیران منتصح شدن بهتر از اعتماد به طالع خویش‌است .

شبی‌میگفت‌چشم کس‌ندیدست
ز مروارید گوشم درجهان به

مروارید ـ به ضم «میم» و سکون «را» مضاف : اضافه لامیه

محصول بیت ـ جانـان شبی میگفت که : در دنیا مرواریدی چون مروارید گوش من کسی ندیده‌است . مقصود: مروارید من درعالم بی‌نظیراست . پس‌خواجه میفرماید که :

سخن‌اندر دهان دوست‌گوهر
و لیکن گفتهٔ حافظ از آن‌به

مراد از دوست ، فاعل میگفت یعنی جانان است :
گوهر، اصلش : گوهرست میباشد بـه ضرورت وزن‌تخفیف داده شده . گفتهٔ

Marfat.com

حافظ ، اضافــه لامیه ، مقصود بمقول جافظ است . یعنی نظم شریفش . از آن : بــه مروارید جانان اشاره است .

محصول بیت ـ در دهان دوست «جانان» سخن گوهر است . چونکه جانان مروارید گوشم گفته‌بود. پس به‌فحوای کلام باید گفت سخن‌یاردر بارهٔ گوهراست. اما نظم حافظ بهتر از مرواریدی است که جانان تعریفش کرد چونکه الی‌یوم القیامة باقی است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهار صد و نودم

ای دل بکوی دوست گذاری نکردهٔ
فرصت زدست داده و کاری نکردهٔ

این غزل را عیناً با تبدیل ردیف درحرف «یا» آورده‌اند، با این مطلع بیت : ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی

در کلیهٔ دیوانهای موجود در نزدمان ، غزل مذکور همانطور که اشاره شده جزو حرف «یا» قید شده است و در هیچکدام جزو حرف «ها» دیده نشد ، مگر در شرح آقای سروری پس انشاءالله شرحش را ضمن ردیف «یا» با ردیف «نمیکنی» (با هر دو ردیف) توضیح خواهیم داد.

در حرف لام و الف هم غزلی آمده است، آن را هم در دیوانها در پایان حرف الف ذکر کرده‌اند. بنابراین جزو ردیف الف شرحش گذشته است .

وله ایضاً حرف الباء

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و نود و یکم

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی

ساقی ـ منادی. که ، حرف بیان. قدح لاله ، اضافه بیانی. طامات ، عادات و کارهای بی‌پایهٔ صوفیه را گویند. تا، اینجا به معنای «الی» میباشد.خرافات ، به ضم «خا» : قصه‌ها وحکایاتی که شبها تعریف میشود، در این بیت مراد همین معناست ویك معنای دیگرهم دارد که سابقاً درقافیهٔ میم ذکرش گذشت . چنانکه در بیت :

خیز تا خرقهٔ صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم

گفته است .

محصول بیت ـ ای ساقی بیا که‌قدح لاله ازباده پرشده است ، یعنی فصل‌بهار فرا رسیده . قرمزی لاله را به قدح شیشه‌ای پراز شراب تشبیه کرده‌اند .

میگوید : رسوم وعادات صوفیه تا کی وافسانه‌ها و قصه‌های شبانه تا کی.یعنی باچیزها وکارهای بی‌اساس که احتمال‌وقوعشان کم است تا کی‌عمرت را میگذرانی. پس باده بیار که ازعشق و محبت صحبت کنیم .

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار
چین قبای قیصر و ترك کلاه کی

بگذر ـ خطاب عام ویا به ساقی مذکور خطاب میشود .

که ، حرف تعلیل . دیدست ، در اصل‌دیده است میباشد چنانکه مکرر این

ص۳۱۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

مطلب را گفته‌است. روز گار ، فاعل فعل دیدُه است.

چین قبای قیصر، هر دو اضافه لامیه وچین ، مفعول دیدست ، ترك کلاه کی، اضافه‌ها لامیه. قیصر ، لقب پادشاهان روم‌است یعنی اصطلاح است و کی ، نام پادشاه بزر گی است.

محصول بیت ـ از کبر و ناز بگذر : کبر و ناز را ترك کن ، زیرا روز گار چین قبای قیصر و ترك کلاه شاهی چون کی را دیده است. مراد این دنیا عجوزه‌ایست که پادشاهان زیاد دیده است . حاصل عجوزه‌ای است کـه داماد های بسیار بخود دیـده است .

هشیارشو که مرغ چمن مست گشت‌هان
بیدار شو که‌خواب‌عدم در پیست هی

هی ـ غافل مشو.

محصول بیت ـ خطاب به مخاطب سابق میفرماید : هشیار شو یعنی بیدار باش، زیرا مرغ چمن یعنی بلبل با عشق گل مست گشت . پس ازخواب غفلت بیدار شوو آ گاه باش که خواب عدم درپی است .

مراد: بلبل که یك حیوان بیش‌نیست اما ازعشق ومحبت بی‌بهره نیست همین است که با شراب عشق گل مست گشته است . بنا براین آ گاه باش که توهم باید از بادهٔ عشق مست شوی، وهمچنین غافل مشو که خواب عدم ما را خواهد گرفت ،پس چون‌حیوانات عمرت را به غفلت مگذران ، بلکه مانند بلبل‌باعشق‌جانان‌صرف کن.

خوش‌نازکانه میچمی ای شاخ نو. بهار
کاشفتگی مبـادت از آسیب بـاد دی

میچمی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب . شاخ نوبهار، اضافه لامیه . که، حرف رابط دعا . آشفته: پریشان. آشفتگی: های رسمی به گاف‌بدل‌شده به خاطر یامصدری. مبادت ، تا ضمیر، خطاب به‌شاخ نوبهار.

Marfat.com

آسیب، در لغت به معنای : در قرب[1] وجنب است اما در این قبیل جاها مراد از آن اضطراب و مشقت میباشد. باد دی، اضافه لامیه . درتاریخ جلالی دی نام ماه اول زمستان است ، اما دراینجا مراد زمستان میباشد،

محصول بیت ـ ای شاخ‌نوبهار «ای جانان» خیلی با ناز وآرام راه میروی. خداوندترا ازپریشانی باد تند زمستان حفظ کند .دراینجا تخصیص به باد دی‌باعتبار شاخ است، که مراد جانان میباشد،والا دعا برای سلامتی جانان باید برای همه‌وقت باشد .

بر مهر چرخ وشیوهٔ او اعتماد نیست
ای‌وای بر کسی که شد ایمن ز مکروی

مهر چرخ ـ اضافه لامیه مراد محبت چرخ است . ای ، حرف ندا منادی محذوف. مراد: ای یار است .وای، درفارسی وعربی به معنای «ویل» میباشد که به معنای عذاب جهنم است. که، حرف رابط صفت. ایمن، به کسر همزه ومیم‌به معنای «امین» است. مکروی، اضافه لامیه . وی، به فتح واوضمیرغایب چون او

محصول‌بیت ـ برسازگاری و مساعدت و همچنین بر گردش چرخ اعتماد نیست . پس ای یاران وای بر کسی که ازمکرچرخ امین باشد.

فردا شراب کوثرو حور ازبرای ماست
و امروز نیز ساقی مهرو و جام می

محصول بیت ـ فردا دربهشت شراب کوثر وحور از برای ماست.

امروز نیز ساقی زیبا وجام شراب برای ما و دراختیار ماست . مراد : ذوق و صفای دنیا و آخرت برای مومنین است ، حاصل سخن همهٔ اینها حق مومنین است .

۱ـ مرحوم سودی درمعنای‌آسیب‌کلمهٔ ترکی «یانباش»آورده‌که به معنای : درقرب و نزد و جنب وکنار میباشد. اما در فرهنگهای فارسی آسیب به معنای : صدمه ، رنج، درد ، مشقت و مصیبت آمده . مترجم

Marfat.com

باد صبا ز عهد صبا یاد میدهد
جان‌داروئی که‌غم‌ببرد در ده ای صبی

عهد ـ دراینجا به‌معنای زمان است . صبا، به کسرصاد از صبوت میاید به‌معنای میل اما دراین قبیل موارد زمان بچگی مراد است یعنی دوران طراوت وتازگی.

جان دارو : علاج جان و دراصل داروی جان بوده «به حالت اضافه» پس با تقدیم وتأخیر ترکیب مزجی کرده‌اند . یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت .

صبی، به ضم صاد وفتح با مصغر صبی است : کودکی

محصول بیتـ باد صبا از زمان‌صبا یاد میدهد : دوران طراوت را به خاطر میاورد . خلاصه فصل تازه بهار است . پس ای جوان نورس جان دارویی که غم و غصه زا میبرد بده . یعنی باده بده بخوریم که غم وغصهٔ مان را زایل کند.

حشمت مبین و سلطنت گل که گسترد
فراش باد هر ورقش را بزیرپی

به تقدیر کلام : حشمت و سلطنت گل مبین، میباشد. که ، حرف تعلیل .

گسترد، فعل مضارع‌مفرد غایب . در بعضی‌نسخه‌ها بجای گسترد«بسپرد»واقع شده ، به کسرو ضم «با» لغت است در اینجا مراد از سپردن به زیرپی یعنی میریزد . برای تعبیر به هردو وجه قرینه وجود دارد فتأمل.

فراش باد صبا، اضافه بیانی. هرورقش، شین «ضمیر» برمیگردد به گل . را ، ادات مفعول . بزیرپی ، با حرف صله و اضافه لامیه . پی، مخفف «پا» ست .

محصول بیتـ به‌حشمت وسلطنت گل نگاه مکن که فراش باد هر برگ آن را در زیرپا میگسترد، یا به زیرپا میریزد . مراد : به‌لطافت وصفای‌ظاهر گل توجه نکن که سریع‌الزوال است .

در ده بیاد حاتم طی جام یك منی
تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی

درده ـ درحرف تأکید. وده ، به کسردال فعل امر مفرد مخاطب. یك منی،

Marfat.com

سابقاً باین مطلب اشاره کردم که منی در اصل «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده «منی» گفته است چنانکه به عیسا «عیسی» و به موسا «موسی» گفته‌اند . خلاصه‌جام یك منی، قدحی‌را گویند که ظرفیت دومن‌شراب را داشته باشد. تا،حرف تعلیل . نامهٔ سیاه بخیلان ، اضافه بیانی و لامیه .

نامهٔ سیاه ، از دفتر اعمال سیأت کنایه است.

بخیلان ، دراین‌بیت‌به معنای خسیسان میباشد. نامه ، مفعول اول فعل« کنیم» و طی مفعول دومش . طی کنیم یعنی برچینیم.

محصول‌بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : به یاد حاتم طی جام یك منی بده ، یعنی قدحی بده که محتوی دومن شراب باشد ، تا دفتر سیاه بخیلان و خسیسان را برچینیم. مراد: بآنان عرض حاجت نکنیم ، یعنی بآن مجرمین‌احتیاج نداشته باشیم .

در معنای مصراع اول : به یاد حاتم طی قدح یك منی بده . و یکی دیگر گفته است : به شوق حاتم طی جام یك منی بده . این مفسرین حق معنا را ادا نکرده‌اند .

آن می که داد رنگ لطافت بار غوان
بیرون فکندلطف‌مزاج‌از رخش بخوی

که ـ حرف رابط صفت. بارغوان،باحرف صله. آن می، مبتدا بیرون فکند خبرمبتدا. لطف مزاج ، اضافه لامیه و فاعل فعل «فکند» . رنگ ولطافت، مفعول . رخش ، شین «ضمیر» برمیگردد به ارغوان . بخوی ، با حرف مصاحبت . خوی ، با واو رسمی یعنی عرق.

محصول‌بیت ـ آن می که بارغوان رنگ و لطافت بخشید ، آنگاه با لطف مزاج خودآن رنگ و لطافت را با عرق بیرون فکند، یعنی ظاهرساخت.

مراد : آن رنگ ولطافتی که ارغوان دارد ، در اثر لطف مزاج باده‌ای است که خورده است و با عرق آشکار شده است . الحاصل رنگ و لطافت ارغوان اثر

Marfat.com

باده‌ایست که خورده و بوسیلهٔ عرق در رخش ظاهر شده است .

مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی

مسند ـ تکیه گاه است . بباغ ، با حرف صله ، بر، فعل امر مفرد مخاطب . که ، حرف تعلیل. بخدمت ،با حرف تعلیل و یا حرف ظرف. چو بندگان،مرهون مصراع دوم .

استاده ـ نوعی ازاقسام فعل ماضی است یعنی قیام کرده .

کمر، دراینجا بمعنای شال کمر ویا پارچهٔ دراز وباریکی‌است که بدور کمر می‌پیچند، اگرچه جایز است به معنای میان هم تعبیرشود.

محصول بیتـ تکیه گاهت را بباغ ببر که برای خدمت بتو ، یا در خدمت تو سرو چون بندگان سر پا ایستاده و نی آمادهٔ خدمت است . یعنی منتظر قدوم تواند .

بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند
آهنگ‌چنگ وبربط وآواز عود ونی

راست کرده‌اند ـ یعنی آماده کرده‌اندو برای نواختن منظم نموده‌اند .

محصول بیت ـ به‌طریق ادعا میفرماید: بشنو که مطربان چمن آهنگ‌چنگ وبربط را سرداده وآواز عود و نی را به صدا در آورده‌اند . یعنی مرغان چمن هر یك آواز دلکشی میخوانند و همگی با هم همساز و هم‌آواز گشته‌اند . فقط سمع عبرت لازم است که بشنود وپند بگیرد.

آنکه «مطربان چمن»را به معنای نباتات گرفته باید مؤاخذه شود .

حافظ حدیث سحرفریب خوشت رسید
تاحد مصروچین و باقصای روم وری

حافظ ـ منادی . حدیث سحر فریب خوشت ، اضافه ها بیانی . سحرفریب ، صفت مرکب از فریبیدن : فریب دهندهٔ سحر یعنی سحر ، مسحور و فریفتهٔ سخن

Marfat.com

توست. رسید ، مرهون مصراع دوم . تا، اُنتهاءزبرای غایت است به معنای الی.

باقصای، با حرف صله وباقصای روم ، اضافه لامیه.

ری ، نام شهری است ومعطوف به روم.

محصول بیت ـ ای حافظ سخن زیبای سحرفریب تو تا سرحد مصر وچین و تا انتهای روم و ری رسیده است .

یعنی درتمام عالم منتشر گشته است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد ونود و دوم

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت کاخر الدواء الکی

بصوت ـ با حرف مصاحبت . صوت : آواز . صوت بلبل ، اضافه لامیه . واو حرف عطف . علاج کی ، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل کنمت . وتا ضمیر خطاب . که ، حرف تعلیل. آخر الدواء اضافه لامیه ومبتدا و کی خبر مبتدا . «کی» درهردو جا به معنای «داغ» وعربی است.

محصول بیت ـ به طریق حطاب عام میفرماید : اگر با آواز بلبل و قمری شراب نخوری : اگر در فصل بهار باده ننوشی با داغ کردن علاجت میکنم ، زیرا در حدیث شریف میفرماید : آخر الدواء الکی، یعنی اگر کسی مبتلا به مرضی شود که با انواع و اقسام ادویه علاج نپذیرد بالاخره بوسیله داغ کردن علاج میشود . پس بهمین جهت میفرماید : اگر در فصل بهار باده نخوری یقین دیوانه‌ای لذا باید داغت کرد که عقلت بسرت بیاید. چون برای دفع جنون سررا داغ میزنند . پس معنای منطوقی‌تر کیب: یعنی آخرین دوا داغ است .

کسانیکه «کی» اول را لفظ فارسی گمان کرده‌اند اشتباه نموده‌اند .

رد درة‌الحقایق و سروری

چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست بیاله چه میکنی هی‌هی

محصول بیت ـ وقتی گل نقاب برافکند یعنی باز شد ، و مرغ چمن یعنی

Marfat.com

بلبل فریاد و فغان را سرداد ، پیاله را از دست مگذار: ترك مکن . چه میکنی هی هی یعنی باده را از دست مده که بعدپشیمان میشوی . هی‌هی[1] ، ازاقسام تأکیدلفظی است و درمقام تحسر وتغابن بکار میرود . و در زبان ترکی هم معمول است چنانچه گویند : هی چکار میکنی

کسانیکه دو لفظ هی را « مکن مکن » تعبیر کرده‌اند ، از جانب خود معنا درآورده‌اند . ونیز کسی که گفته است : هی‌هی یعنی‌مکن مکن وبه معنای تحسر هم میاید و خود شعر را اینطور معنا کرده است : پیاله را از دست مگذار حسرت چرا میخوری ، این مفسرزیان بزرگ کرده است .

چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلاتمت و من الماء کل شیء حی

حیاتت ـ تا در معنا به دست مربوط است . ممیر، فعل نهی مفرد مخاطب از مصدر میریدن . مراد از آب حیات دراینجا باده است .

فلاتمت ، «فا»به جواب شرط محذوف داخل شده است . لاتمت فعل نهی‌مفرد مخاطب : هلاك مشو. واو حرف ابتدا . من الماء متعلق به لفظ «حی» . کل ، لفظاً مرفوع مبتدا و اضافه بیانی و «حی» خبرش به ضرورت وزن تخفیف یافته است .

محصول بیت ـ چون آب حیات در دستت هست : باده‌ایکه اثر آب زندگانی را دارد برایت میسر است ، پس تشنه نمیر. مراد اینست : باده بنوش که حیات‌یابی زیرا همه چیز ازآب زنده است. حاصل : آب سبب حیات تمام چیزهاست حال که اینطور است بی‌آب از تشنگی هلاك مشو بلکه شراب بنوش.

ذخیرهٔ بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که میرسند ز پی رهزنان بهمن ودی

ذخیرهٔ ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر. بنه فعل امر مفرد مخاطب . که،حرف تعلیل . پی ، به فتح بای عجمی به معنای رد پا و دنبال .

---

۱ ـ هی ادات تنبیه است.

Marfat.com

رهزن ، ترکیب وصفی یعنی حرامی والف ونون ادات جمع . رهزن بهمن، اضافه بیانی. دی ، به فتح دال ماه اول فصل زمستان وبهمن ماه وسطش

محصول بیت ـ از رنگ و بوی فصل بهار ذخیره‌ای بکن : تا طراوت فصل بهار است استفاده کن چونکه پس از بهار و تابستان حرامیان زمستان میرسند و در آنموقع دیگر ازبهار اثری نیست. حاصل اینکه این بیت نصیحتی است از برای مآل اندیشی .

درمعنای مصراع دوم گفته شده : رهزنان زمستان وپائیز از عقب میرسند . و دی، ماه زمستان وبهمن، ماه وسطی فصل زمستان گفته‌اند.

این دو مفسر سرد سخن بوده‌اند.

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجوزسفله مروّت که شیئه لاشی

شیئه ـ ضمیراین کلمه برمیگردد به «سفله» . سفله، به ضم سین ویا بکسرآن لغت است به معنای پست و دنی . لاشیئی : شیئی نیست یعنی چیزی نیست.

محصول بیت ـ زمانه هیچ‌چیز نمی‌بخشد که پس نگیرد: هرچه داده دوباره میگیرد پس از دنی و سفله انتظار مروت نداشته باش که آنچه داده خیلی بی‌ارزش است و چیزی نیست . یعنی چیزیکه ازفرومایه و دنی میرسد مانند خودش بی‌ارزش است و کوچك . پس از فرومایه امیداحسان ومروت نداشته باش .

شکوه سلطنت وحکم کی ثباتی داشت
زتخت جم سخنی‌مانده‌است و افسر کی

ثباتی ـ یا حرف تنکیر. سخنی، یا حرف وحدت. افسر کی ، اضافه لامیه، کی، اسم پادشاهی است .

محصول بیت ـ شکوه‌وعظمت‌سلطنت وشوکت‌حکومت، کی‌ثبات داشت. یعنی پادشاهی‌وحکومت برای کسی باقی‌نمیماند. چنانکه‌از تخت سلیمان وافسر کی فقط حرفی‌مانده‌است: یعنی‌ازاینهافقط نامی‌مانده‌است ورسمشان محوشده واز بین‌رفته‌است.

Marfat.com

مراد : عالم و هرچه درعالم است تماماً فانی است و باقی همان خالق است.

خزینه داری‌میراث‌خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی دف ونی

خزینه‌دار ـ ترکیب‌وصفی از داریدن ویاحرف‌مصدری . خزینه داری‌میراث خوارگان ، ازاقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش . میراث خوار هم ترکیب وصفی است یعنی وارث . و الف ونون ادات جمع.

محصول‌بیت ـ خزینه‌داری وارثین کفراست : یعنی یك نفر که مالی‌وثروتی دارد اما ازخساست اموالش را نمیتواند بخورد وبرای بعضی امور خیریه وحسنات هم صرف نمیکند ، پس مسلماً برای وراث حفظ میکند وخزینه دارآنان است . و مراد شاعر از کفرهمین امساك وخساست است که‌با کلمهٔ «خزینه‌داری» تعبیر کرده. و این امساك و خساست بقول مطرب و ساقی و به فتوی دف و نی کفر است . یعنی در واقع صفت مذموم ومطرود است نه کفراما بقول و فتوی اینها کفراست و زمرهٔ رندان[1] هم شاهد کفربودن اینگونه مال هستند.

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی
که هرکه عشوهٔ دنیی خرید وای بوی

ایوان‌جنت‌المأوی ـ اضافه‌بیانی ودراین‌بیت مراد از ایوان قصرجنت میباشد مأوی ، درلغت یعنی پناهگاه مثلا طیورو وحوشی که هنگام شب یا موقع روزبجایی باعتقاد مأمن‌پناه میبرند مأوی گویند . واهل ایمان هم که به جنت مأوی گویندباین جهت است که ازآتش جهنم بدانجا پناه میبرند.

عشوه ، به کسرعین دراصطلاحات عجم فریب دادن دل است بهروجه که باشد. عشوهٔ دنیی، اضافه لامیه «مجازاً». خرید، فعل ماضی مفردغایب : ابتیاع کرد . اما دراینجا یعنی گول خورد .

وای، درعربی به معنای «ویل» است وبه جهنم وبه عذاب ویل گویند . بوی ،

۱ـ بعداز رندان کلمه «باسر» آمده، معنایش برای مترجم معلوم نشد .

Marfat.com

با حرف صله. وی، به فتح واو ضمیرغایب مرفوع منفصل.

محصول بیت ـ برقصرجنت مأوی وفردوس اعلانوشته‌اند که: هر کس گول وفریب و خدعهٔ دنیا را بخورد وای بوی. یفنی‌وای بحال کسی که مغرورلذات دنیا گردد وغافل‌باشد. این‌بیت ترغیب وتحریضی است برای ترك مزخرفات دنیا .

سخانماندسخن‌طی کنم شراب کجاست
بده بشادئی روح و روان حاتم طی

سخن ـ مفعول اول وطی مفعول دوم فعل «کنم» . شراب ، مبتدا . کجاست خبر مبتدا. بده ، با حرف تأکید . ده ، به کسردال فعل امرمفرد مخاطب .

بشادی ، با حرف تخصیص و یا حرف مصدر . بشادئی روح ، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش.روح و روان ، ازقبیل عطف الخاص علی العام میباشد ، زیرا روان فقط روح[1] انسان است و روح اعم است. روان‌حاتم، اضافه‌لامیه. حاتم طی، هکذا .

حاتم ، در عربی اسم فاعل است به معنای واجب اما بعدها برای شخصی علم قرار داده بازهم به کسر «تا» حاتم گفتند. اما عجم در بعضی اسماءِ که بروزن فاعل است به قصد تصرف وتظرف عین الفعلها را مفتوح خوانده‌است مثلا : عارض وخاتم کافر گویند. به فتح «عین» چنانکه درحواشی رساله[2] مفصل بیان‌شده است.

بعضیها درتای «حاتم» فتحه را جایز ندانسته‌اند چون از قوافی اشعار اطلاع نداشته‌اند چنانکه در حواشی رساله روشن شده است .

طی ، نام قبیله‌ایست که حاتم ازآن قبیله است.

محصول بیت ـ سخا و کرم تمام شد سخن را طی کنم یعنی دراز نکنم،شراب کجاست ای‌ساقی پیاله بده. یعنی بشادی روح و روان خاتم طی قدح بده چونکه‌او

---

۱ ـ اگر منظور سودی این باشدکه روان فقط در موردانسان بکار میرود بنظردرست نمیاید چون درادبیات فارسی روان را درباره حیوانات هم بکار برده‌اند (روان گوسفندازوی بنالید) سعدی .

۲ ـ معلوم نکرده‌که رساله درچه موضوع بحث میکند ونامش چیست.

Marfat.com

سخی‌ترین مردم زمانه بود پس از سخاوت دیگران حرف نمیزنم که کلام را طول ندهم زیرا سخای دیگران نسبت به سخاوت حاتم قابل بحث نیست.

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
پیاله گیروکرم و رزو الضمان‌علی

محصول بیت ـ ای حافظ بخیل‌ازرحمت خداوند غافل است، گوش کن آنچه میگویم : باده بنوش و کرم کن که گناهان ترا ضمانت میکنم.

مراد : بحررحمت خداوند وسیعتر از گناه وعصیان توست . پس باده بخور و آنگه سخا و کرم ورز که من ضمانت گناه ترا قبول دارم . یعنی برعفو گناهت از خدا من ضامن. پس مقصودش از «الضمان‌علی» یعنی کفالت برعهدهٔ من؛ من کفیلم.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصد و نود و سوم

لبش میبوسم و در میکشم می
بآب زندگانی برده ام پی

لبش ـ ضمیر این کلمه برمیگردد به جانانی که در دل مرکوز است ، و مفعول مقدم «میبوسم» واو ، حرف عطف . در ، حرف تأکید . میکشم ، فعل حال متکلم وحده : نوش میکنم.«می» مفعولش . باب زندگانی ، با حرف صله و اضافه لامیه ویا حرف مصدری .

پی، دراین بیت به‌معنای راه و معنای دیگرش ردپاست

محصول بیت ـ لب جانان را میبوسم و باده مینوشم ، خلاصه اینکه بآب زندگانی پی‌برده‌ام. یعنی لب معشوقه و باده هردوآب حیات است ، پس من بهردو رسیده‌ام .

نه رازش میتوانم گفت با کس
نه کس را میتوانم دید باوی

محصول بیت ـ نه رازش را میتوانم به کسی بگویم ، ونه میتوانم کسی را با وی ببینم. حاصل اینکه این دومطلب عاجزم کرده.

لبش می‌بوسد وخون میخورد جام
رخش می بیند و گل میکند خوی

محصول بیت ـ جام لب جانان را میبوسد وخون‌میخورد،و گل، رخسارش‌را

Marfat.com

می‌بیند وعرق میریزد، یعنی‌جام ازحسرت لبش خون میخورد و گل‌ازدیدن رخسار جانان شرم میکند و عرق میریزد.

گل از خلوت بباغ آورد مسند
بساط زهد را چون غنچه کن طی

محصول‌بیت ـ گل از خلوت بباغ‌آورد مسند : یعنی گل ابتدا در کتم عدم بود، سپس بصورت غنچه در آمد ، و حال باز شده «شکفته شده» و گل شده است : موجود شده است . خلاصه اشاره است به ظهور گل در فصل بهار.

پس بساط زهد را چون غنچه طی کن : جمع کن.

مراد : فصل گل است زهد را ترك کن وباده بنوش.

بده جام می و از جم مکن یاد
که‌می‌داند که‌جم کی‌بود و کی کی

که ـ اول اسم است : چه کسی ، اما « که» دوم حرف بیانی است. کی، دوم نام پادشاهی است و « کی» اول و سوم ادات استفهام در زمان : چه وقت و چه زمان.

محصول بیت ـ ای ساقی جام میم ده و ازجم یاد مکن : جم را بخاطر میار، زیرا که میداند که «جم» چه زمان بوده وسلطان کی درچه تاریخ پادشاهی‌داشت.

مقصود : سخن سلاطین گذشته را رها کن وباده نوش کن، زیرا ازیادآوری و ذکرشان فایده‌ای مترتب حالت نمیشود.

بزن در چنگ‌چنگ ای ماه مطرب
رگش بخراش تا بخروشم از وی

چنگ ـ اول‌نوعی ساز است. چنگ دوم به معنای‌پنجهٔ حیوانات درنده‌است، اما دراین بیت مراد از آن «دست» است . ماه مطرب ، اضافه بیانی . رگش ، شین «ضمیر»برمیگردد به «چنگ» .بخراش ، فعل امرمفرد مخاطب دراینجا یعنی‌تارهای چنگ را «زهای‌چنگ» بصدا درآر: بزن. تا، حرف تعلیل . بخروشم ،فعل‌مضارع متکلم وحده یعنی فغان و ناله کنم : همراه چنگ آواز بخوانم . اگر ضمیر «وی»

Marfat.com

بر گردد به جانان پس «از» حرف ابتداست اما اگر به چنگ راجع باشد، سببیت افاده کند، چون من اجلیه .

محصول بیت ـ ای ماه مطرب بزن در چنگ چنگ : یعنی **چنگ** را بزن . مصراع دوم چنگ‌زدن را به چنگ بیان‌میکند یعنی تارهایش را بصدا درآر«بزن» تا که از درد جانان ناله وفغان کنیم .

یا خود با خروش و فریاد چنگ ناله کنم ، خلاصه با آواز آن بنالم.

چو چشمش مست رامخمور مگذار
بیاد لعلش ای ساقی بده می

محصول بیت ـ ای ساقی ، مست چون چشم جانان را مخمور مگذار، بلکه بیاد لعلش باده بده ، یعنی ما که چون چشم جانان مست مخموریم بیاد لب لعلش : به شوق لبش بما باده بده.

نجوید جان از آن قالب جدائی
که باشد خون جامش در رگ وپی

قالب ـ این کلمه درعرب و عجم به فتح لام بکار میرود و دراینجا مراد **قالب** انسان است ، که عجم «کالبد» گوید به فتح لام .

جدایی ، یا حرف مصدر ، که حرف رابط صفت . از «خون جام» مراد باده است . رگ، به فتح را و کاف عجمی است . پی: عصب

محصول بیت ـ قالبی که خون جام یعنی باده در رگ و پیش باشد ، جان نمی‌خواهد از آن جدا شود، مراد: تنی که با باده پرورش یافته جان حاضر نیست از آن تن جدا شود.

چو مرغ صبح میگوید که هوهو
منه از دست جام باده هی هی

مرغ‌صبح ـ اضافه لامیه. هوهو،دراینجا از اصوات طیور کنایه است.**وهی‌هی**، ادات تنبیه وتکرارش برای تأکید است .

Marfat.com

محصول بیت ـ وقتی مرغ صبح نغمات را سرمیدهد، یعنی ترنم میکنند، البته جام‌باده را ازدست منه.

درفصل بهار با نغمات وترنمات پرندگان به باده نوشی ترغیب میکند .

زبانت درکش ای حافظ زمانی
زبان بی زبانان بشنو از نی

محصول بیتـ ای حافظ مدتی زبانت را نگهدار: خاموش‌باش ، پس زبان بی‌زبانان را ازنی بیاموز، یعنی اگرچه نی ظاهراً بی‌زبان‌است، اما از گفتگوخالی نیست

ماحصل : یکی از خواص انسانی قوهٔ ناطقه است ، در اینجا اشاره است بـه تحصیل قوهٔ مذکور ازبعضی جمادات .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و نود و چهارم

مخمور جام‌عشقم ساقی بده شرابی
پر کن‌قدح که‌بی‌می‌مجلس ندارد آبی

مخمور جام عشقم ، اضافه لامیه وبیانیه . ساقی ، منادی. شرابی ، یـاحرف وحدت یا تنکیر. که ، حرف تعلیل. آبی،یا حرف وحدت ویا تنکیر. در اینجا مراد از آب «رونق» است چنانکه در لغت عرب گویند : رونق السیف ماءه .

محصول بیت ـ ای ساقی مخمور جام عشقم شراب بده ، قدح را پر کن که بی باده مجلس رونق ندارد . یعنی مجلس بی می صفا نمیدهد .

عشق‌رخ‌چوماهش‌درپرده راست‌ناید
مطرب بزن نوائی ساقی بده شرابی

عشق ـ در انیجا به‌معنای محبت است . عشق‌رخ ، اضافه مصدر به مفعولش . رخ چو ماهش ، اضافه بیانیه . مطرب ، منادی . نوا ، نام نغمه‌ایست و نوعی سازرا هم گویند در این بیت احتمال هر دو معناست ، و یا حرف وحدت ویا تنکیر. ساقی منادی . شرابی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت ـ در پشت پرده ماندن عشق زخ چون ماه جانان صحیح نیست : عشق ورزیدن‌نسبت به جانان بطور نهانی‌مناسب‌نیست ، خلاصه عشق جانان باید فاش گردد پس ای مطرب به عشقش نغمهٔ نوا بخوان یا ساز نوا را بزن ، و ای ساقی به عشق جانان شراب بده نوش کنیم . که عشق جانان مستور نماند و

Marfat.com

فاش گردد. مصراع اول را: عشق‌رخ چو ماهش درپرده راست ناید ، مستور نمیشود معنا کرده اند ، این مفسر خیلی پوشیده سخن گفته است .

شد حلقه قامت‌من تابعد ازین‌رقیبت
زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی

بهیچ بابی ـ با حرف سبب و یا حرف صله . و یا حرف وحدت .

محصول‌بیت ـ قامتم حلقه شد تا که بعد از این رقیبت از این در بهیچ وجه مرا نراند، یا خود از این در به هیچ درنراندم خلاصه حلقه شدن‌قامتم برای اینست که از درت جدا نشوم . چون حلقهٔ در .

در انتظار رویت ماوامیدواری
درعشوهٔ وصالت ما وخیال وخوابی

محصول‌بیت ـ در انتظار رویت ما و امیدواری: یعنی امید داریم که ترا ببینیم . درعشوهٔ وصالت هم ما با خیال و خوابیم : یعنی ازوصالت جزخیال وخواب چیزی حاصلمان نشده ، الحاصل: مگر وصالت را در خواب ببینیم یامگر خیال وصالت را در خواب ببینیم و گرنه وصال کی برایمان میسر میگردد .

بعضی ها مصراع اول را : در انتظار رویت ما را امیدواری ، نوشته‌اند ، باید گفت این‌نسخه‌را مخالف تمام‌نسخه های صحیح نوشته‌اند

مخمور آن‌دو چشمم آخر کم‌ازسئوالی
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی

در هر دو مصراع لفظ «آخر» ادات تأکید است

کم از سؤالی و کم از جوابی : معنای این الفاظ یعنی‌آیا از سؤال و جواب هم کمترم . یعنی به یك سؤال و جواب نمی‌ارزم ، حاصل مطلب ایا لایق یك سؤال و جواب نیستم .

محصول‌بیت ـ مخمورآن دوچشمم، آیا ارزش‌آن را ندارم که حالم‌رابپرسی وبیمارآن دولب لعلم ، آیا کمترازآنم که‌جوابی بمن بدهی. یعنی میارزم وشایستگی

Marfat.com

سؤال و جواب را با تو دارم. به طریق استفهام انکاری حاصل مطلب بهروجه که باشد سزاوار سؤال وجواب هستم .

حافظ چه می نهی دل تودرخیال خوبان
کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی

درخیال‌خوبان- درحرف صله واضافه‌لامیه، گردد: میشود وفعل‌لازم‌است یعنی معنای صیرورت افاده میکند. لمعهٔ سرابی، اضافه‌لامیه و یاحرف وحدت: درخشیدن سرابی .

محصول بیت - ای حافظ چرا به خیال محبوبان دل مینهی : یعنی‌چرا به زیبایان دل می‌بندی ،از لمعهٔ سرابی کی یك تشنه سیرمیگردد . مراد : خیال‌دلبران به لمعهٔ سرابی میماند که تشنه را ازآن جزخیال‌آب چیزی حاصل نمیشود .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و نود و پنجم

ایکه برماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف . که ، حرف رابط صفت . سایهٔ ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت ـ ای جانان که بر روی چون ماهت ازخط مشکی نقاب زدی : رویت را خط سیاه پوشانیده است: این سایه انداختنت بر آفتاب در واقع یك لطف و زیبائی است . یعنی بررخ چون آفتابت خط سیاهت را مانند سایه انداختی . حاصل خطت : ریشت روی سفیدت را پوشانده است .

تاچه‌خواهدکرد با ما آب ورنگ عارضت
حالیا نیرنگ نقش‌خود بر آب انداختی

تا ـ دراین بیت یعنی «عجبا». چه خواهد کرد : چه معامله خواهد کرد. با، حرف صله . آب ورنگ هر دومضاف برعارض، زیرا «آب» دراینجا به معنای رونق است. رنگ: رنگ معروف است. عارض، به کسر «را» وعربی است اماعجم درجایی که ضرورت قافیه ایجاب کند به فتح آن میخواند، خلاصه رستنگاه ریش است .

نیرنگ نقش خود، هردواضافه لامیه . نیرنگ : معمول است نقاشان قبل از نقاشی چیزی ابتدا با رنگ سفیداندودش میکنند و سپس روی آن رنگ سفیدنقاشی میکنند، آن رنگ سفید را نقاشان عجم «نیرنگ» گویند، ونیز جایی که باید نقش

Marfat.com

شود ابتدا ترسیم میکنند وبآن رسم هم«نیر نگ» گویند. درمصراع‌اول آب به‌مناسبت نقش ذکر شده است و در مصراع دوم آب به مناسبت عارض آمده .

محصول بیت ـ عجبا آب ورنگ رخت باماچه خواهد کرد : رونق‌ولطافتش زیرا تازه نیر نگ نقشت را بر آب انداختی ، یعنی تازه تازه شروع کرده‌ای بـه زیبائی: یعنی ابتدای زیبائیت است ، تعجب اینجاست که رفته رفته برزیبائی‌وطنازیت افزوده خواهد شد، پس حسنت با ما چه خواهد کرد .

مراد : درابتدای حسنت ما را چنین بی‌تاب وتوان کردی، عجبا وقتی بکمال حسن برسی حال ما چگونه خواهد شد.

یکی در تفسیرمصرع دوم گفته است:حالیا رسم نقش خودرا بر آب انداختی، این مفسر معنای بیت را در واقع بر آب انداخته است . رد سروری

یکی دیگر گفته است : حالیا نیرنگ نقش خود را برروی‌آب انداختی این یکی هم معنای صحیح را برصحرا انداخته است . ردشمعی

گوی خوبی بردی‌از خوبان عالم شادباش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

ازجام ـ مراد جام جم است . کیخسرو[1] : ازشاهان قدیم الایام پادشاه مشهوری بوده هکذا افراسیاب[2] . طلب، فعل امر مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل . انداختی ، یا ضمیرخطاب اینجا یعنی ازپا درآوردی و هلاك کردی .

محصول بیت ـ ازجمیع زیبایان عالم گوی زیبائی را ربودی پس شاد و خرم باش وجام کیخسرو بخواه : جام باده طلب کن وبزمی بگستر و مسروربباش،چونکه پادشاه عالی شأنی چون افراسیاب را بزمین افکندی یعنی هلاك کردی .

حاصل : گوی خوبی را از تمام زیبایان عالم ربودن یعنی در حسن و جمال‌از همهٔ زیبایان بالاتر بودن در واقع به منزلهٔ هلاك کردن دشمن قهاری چون افراسیاب

۱ ـ کیخسرو: پسرسیاوش واز سلسله کیان است
۲ ـ افراسیاب : پسرپشنگ پادشاه توران

Marfat.com

میباشد، پس حال باده بنوش و مسرور باش .

درمعنای این بیت به تزریق و تأویل بعضی از مفسرین اعتبار نشود کـه سبب صداع میگردد .

رد شمعی

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما
سایهٔ رحمت برین کنج خرب انداختی

گنج ـ خزانه است . گنج عشق ، اضافه بیانی . عشق خود ، اضافـه لامیه . نهادی ، فعل ماضی مفرد مخاطب : قرار دادی ویا گذاشتی . دل ویران، اضافه‌بیانی ویران ما ، اضافه لامیه . سایهٔ رحمت ، اضافه بیانی. کنج ، به ضم کاف عربی: گوشه . کنج خراب، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ ای جانان گنج عشق خودرا در دل ویران ما نهادی : مـا را به خودت عاشق کردی و سایهٔ رحمت را براین کنج خراب انداختی .

مراد : عشق ومحبت تو سایهٔ رحمت است و این لطف توست کـه آن را بردلم انداختی .

هر کسی باشمع رخسارت بوجهی عشق باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی

محصول بیتـ هر کسی به شمع رخسارت بوجهی عشق باخت: هـر کسی به نحوی عاشقت شد از آن میان فقط پروانهٔ بیچاره را به اضطراب انداختی .

مراد : همه کس عاشق شمع رخت است ، اما هیچ کس پروانه وش نسوخت . یعنی همان پروانه است که بآتش شمع رخسارت سوخت .

طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی

گر چه از مستی خرابم ، جملهٔ معترضه است . طاعت ، مفعول مقـدم فعل رد مکن . کاندرین، که حرف تعلیل.

محصول بیت ـ اگرچه از شدت مستی، خرابم اما طاعت مرا رد مکن ، زیرا

Marfat.com

مرا باین کار عشق و محبت بامید ثواب انداختی . پس اگر طاعتم مردود شود ثوابی بدست نمی آورم .

پرده از رخ برفکندی یك نظر در جلوه گاه
و زحیا حوروپری را درحجاب انداختی

محصول بیت ـ درجلوه گاه فقط یك نگاه نقاب از رخ برداشتی: نقاب رااز رویت کنار زدی اما از شرم وحیاحور و پری را به حجاب واداشتی .

مراد : ازوقتی که روی ترا دیده‌اند محتجب گشته‌اند ودیگر دیده نمیشوند.

خواب بیداران ببستی وانگه از نقش خیال
تهمتی برشبروان خیل خواب انداختی

خواب بیداران ـ اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «ببستی» . تهمتی ، یا حرف تنکیر. شبروان خیل خواب ، اضافه بیانی. شبرو، ترکیب وصفی، الف ونون ادات جمع . خیل : قشون و گروه

محصول بیت ـ خواب را ازچشم بیداران گرفتی وآنگه از نقش خیال‌روی خود برشبروان لشکر خواب تهمت زدی . یعنی به دزدان قشون خواب تهمت زدی که خواب بیداران را آنها گرفتند.

مقصود : تاکسی خیال رویت را بخواب نه‌بیند راه‌خواب را بر بیداران‌بستی و تهمت بردزدان شب زدی که آنان مانع خواب میشوند .

از فریب نرگس مخمور ولعل می پرست
حافظ خلوت نشین‌را در شراب انداختی

فریب نرگس مخمور ـ اضافه لامیه و بیانیه . لعل می‌پرست ، اضافه بیانی می پرست ، ترکیب وصفی، به معنای باده نوش .

اسناد می‌پرستی به «لب» به مناسبت رنگ لب است که مشابه «می» میباشد.

محصول بیت ـ از فریب نرگس مخمور و لب میگون : از فریب چشم و لبت حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی : باده نوش کردی .

Marfat.com

حاصل کلام : به چشم و لبت عاشق نمودی و می پرستش کردی .

وزبرای صید دل درگردنش زنجیر زلف
چون کمند خسرو مالك رقاب انداختی

واو ـ حرف عطف. صید دل ، اضافه مصدر به مفعولش. گردنش، شین«ضمیر» برمیگردد به حافظ . زنجیرزلف، اضافه بیانی .

کمند خسرومالك رقاب ، اضافه لامیه وبیانیه. رقاب، جمع رقبه یعنی گردنها مالك رقاب ، مالك گردنها ، از اقسام ذکر جزء و ارادهٔ کل میباشد، چون مراد از مالك رقاب مالك صاحبان آن گردنها ، است .

محصول بیت ـ از آنها گذشته برای صید دلش (دل حافظ) زنجیر زلفت را چون کمند خسرو مالك رقاب در گردنش انداختی .

مراد : همانطور که پادشاه کمند لطف و احسان بر گردن بند گانش میاندازد برای صید دل حافظ زنجیر زلفت را بر گردنش انداختی .

نصرةالدین‌شاه یحیی ایکه خصم ملك‌را
از تف شمشیرچون‌آتش درآب انداختی

نصرةالدین ـ لقب وشاه یحیی‌عطف‌بیان «خسرو». ای ، حرف ندا.تقدیرش: ای نصرةالدین شاه یحیی. که ، حرف رابط صفت . خصم ملك ، اضافه لامیه و «را» ادات مفعول.تف، دراینجا به معنای«شعله» است . تف شمشیر، اضافه لامیه «مجازاً». چون، ادات تشبیه، آتش مشبه به و شمشیرمشبه

محصول بیت ـ خواجه ازغایب به مخاطب التفات نموده ومیفرماید : خسرو مالك رقابی که به لقب نصرةالدین ملقب شده‌است: لقب نصرةالدین گرفته شاه‌یحیی است. ای شاه یحیی که خصم وعدوی مملکت و سلطنت را با تف وتاب شمشیرچون آتشت درآب انداختی.

درآب انداختن دشمن‌باشمشیر آبدار، کنایه است از اینکه سردشمن را بریده است. شمشیر را درحدت به آتش ودر رونق به‌آب تشبیه نموده است .

Marfat.com

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : نصرت دین شاه یحیی که خصم ملك را از لب شمشیرچون آتش بر آب انداخت . این مفسر معنای حرفی که زده فقط خودش میداند .

رد سروری

یکی دیگر درمعنای مصراع دوم: دشمن ملك‌را ازحرارت شمشیر چون آتش درآب انداخت این مفسرهم درتفسیرمعنای بیت پیرو اولی بوده است . ردشمعی.

وآنانکه «شمشیر»را با اضافه نخوانده‌اند تشبیهات عجیبی کرده‌اند، که‌ازهیچ شخص عاقل دیده نشده .

رد سروری

ونیز کسیکه گفته است: «نصرت» دراینجا به معنای«ناصر» میباشد، عجبا بچه مناسبت این حکم را داده است .

رد شمعی

داور دارا شکوه ای آن که تاج آفتاب
از سر تعظیم بر خاك جناب انداختی

داور دارا شکوه ـ اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . و دارا : نام بابای اسکندر ذوالقرنین است.شکوه :عظمت . دارا شکوه : ترکیب وصفی یعنی‌درعظمت چون داراست . ای حرف نـدا . منادی : شاه یحیای مذکـور . تقدیرش : ای آن شاه‌یحیی. که، حرف رابط صفت. تاج‌آفتاب، اضافه‌بیانیه ویالامیه «مجازاً» ومرهون مصراع دوم. سر تعظیم ، اضافه لامیه، سر، اینجا به معنای جهت واوج ، میباشد.
خاك جناب ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ شاه یحیی داوری است دارا شکـوه : در عـظمت و شوکت ، بشکوه داراست، ای‌شاه یحیی که‌آفتاب تاجش را یاتاج آفتاب را ازسر تعظیم‌برخاك آستانت انداختی: عظمتی‌برای‌آفتاب قائل‌شدی که تاجش‌را برخاك‌جنابت انداختی. حاصل : شأن ومنزلت تو بقدری است که تاج‌آفتاب با افتادن برخاك‌آستانت شرف کسب کند زیرا خاك در گاهت بمراتب ازخورشید شریفتراست .

درمعنای مجموعی بیت: آنکه تاج‌آفتاب را از سر تعظیم برروی خاك جنابش انداخت پادشاه دارا شکوه است. این مفسر با معنای بیت خیلی‌فاصله گرفته .

رد شمعی

Marfat.com

یکی دیگر گفته‌است : در فعل«انداختی» در هردوبیت یا برای خطاب نیست، این مفسر نه معنای «منادی» را میدانسته و نه ازضمیر خطاب اطلاع داشته.

باده نوش ازجام عالم بین چو بر اورنگ جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی

باده نوش ـ فعل امر مفرد مخاطب . باده، مفعول مقدمش

ازجام عالم بین، مراد جام جهان نماست . چنانکه مفصلا بیان شده است . و راجع به عالم بینی این جام نیزسابقاً وصفی گفته شده .

چو، حرف تعلیل اورنگ جم ، اضافه لامیه ، اورنگ : تخت . و مراداز «جم» حضرت سلیمان است که، اقلیم فارس‌مقرسلطنتش بود «تخت سلیمان» بهمین جهت است که «اورنگ جم» فرموده است. شاهد مقصود، اضافه بیانی و«را» ادات مفعول.

محصول بیت ـ ای شاه یحیی از جام جهان‌نما باده نوش کن ، زیرا بر تخت سلیمان شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی : نقاب را از رویشی برداشتی ، یعنی شاهد مقصود را بدست آوردی خلاصه به مقصودت رسیدی . پس ازاین ببعدبه عیش و نوش بپردازد و ذوق وصفا کن .

زینهار از آب شمشیرت که شیرانرا ازآن
تشنه‌لب کردی و گردان‌رادر آب انداختی

در بعضی نسخه‌ها : تشنه لب کشتی نهنگان را در آب انداختی واقع شده . یعنی عده‌ای از دشمنان قوی را تشنه تشنه هلاك کردی و برخی را هم در آب غرق نمودی مقصود با شمشیر چون آب بقتل رساندی .

زینهار، بعداز «زا» با یای ساکن به معنای «امان» است، و گاهی ممکن است بدون‌یا باشد«زنهار» گویند چنانکه در گلستان هردورا دریك مصرع جمع کرده‌است مصراع : زینهار ازقرین بد زنهار.

آب شمشیر، اضافه بیانی یا لامیه «مجازاً» وتا ضمیرخطاب. که، حرف رابط صفت ویا حرف تعلیل.

Marfat.com

شیران‌را، «را»ادات مفعول:مفعول‌اول فعل« کردی» وتشنه لب مفعول‌دومش از آن، آن[1] اشاره به شمشیراسم اشاره. کردی، فعل‌ماضی‌مفرد مخاطب. گردان، به ضم کاف عجمی وسکون «را» جمع گرد است: بهادر والف ونون ادات جمع .

محصول بیت ـ ای شاه یحیی امان ازآب شمشیرت ، یعنی امان از شمشیرت که با آن شیران را تشنه لب کردی و گردان و بهادران را به‌آب انداختی : با دم شمشیری تیز وصاف چون آب هلا کشان کردی.

ممکن است مراد تشبیه نباشد و کلمهٔ آب به معنای خودش باشد . یعنی بعضی ازدشمنان مقتدر را در حالیکه تشنه لب بودند و عده‌ای را هم با غرق کردن درآب بهلا کت رساندی .

ولهایضاً

۱ـ آن‌ضمیراشاره (اشاره بدور وعهد ذهنی)

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهار صد و نود و ششم

ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی
آنگه برو که رستی از نیستی و هستی

محصول بیت ـ ای دل دمی از عشق و مستی فارغ مباش. و آنگه برو که رستی از نیستی و هستی یعنی آنگه از قیود دنیا نجات میابی که عاشق و مست شوی.

کسانی که قبل از «آنگه» یك حرف «زا» ایراد نموده‌اند، کار زائد کرده‌اند.

گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود باش
هر قبلهٔ که باشد بهتر ز خود پرستی

محصول بیت ـ اگر خرقه پوشی دیدی مشغول کار خود باش، یعنی گولش را مخور و تابعش مشو زیرا آن خرقه برایش به منزلهٔ بت است، پس اگر تابع خرقه پوش شوی، بت‌پرست میشوی. حتی تابع شدن به هر قبله‌ایکه اصحاب ادیان مختلف دارند بهتر از تابع شدن به صوفی خود پرست میباشد ، چونکه پیروان هر دین خدا را عبادت میکنند ، اما صوفی مرایی نفس و شیطان را، بنابراین اجتناب از او لازم و ضروری است .

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
آری طریق رندی چالاکیست و چستی

محصول بیت ـ در مذهب و روش طریقت خامی علامت کفر است. یعنی بی بهره بودن از درویشی نشانهٔ انکاراست و انکارهم در طریقت کفر است. بلی طریق رندی

Marfat.com

چستی وچاپکی‌است. الحاصل عاشقی و رندی کارپختگان است‌نه کارخامان .

تا عقل و فضل بینی بی‌معرفت نشینی
یك نکته‌ات بگویم خودرامبین که رستی

تا ـ ادات توقیت. بینی، جایزاست فعل مضارع ومفرد مخاطب محسوب‌شود. یا اینکه عقل وفضل بین، یعنی ترکیب وصفی باشد نکته‌ات، تای خطاب درمعنا، به فعل «بگویم» مقید است که، حرف بیانی .

محصول بیتـ مادامکه عقل وفضلت سبب غرورت گردد یعنی باتکاء به عقل وفضل خودبین باشی، یاخود مادامکه عاقل بین وفاضل‌بین باشی بی‌معرفت میمانی . حاصل سخن این کارها سبب غرور است و مانع معرفت جانـان . خلاصه یك نکته بگوئیمت: اگرازخودبینی رستی پس‌نجات یافتی یعنی آنچه سبب غرور است اگراز خود دور کنی نجات پیدا میکنی.

آنروزدیده بودم‌این‌فتنه‌ها که برخاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی‌نشستی

محصول بیت ـ آنروز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست: ازاینکه از کمال استغنا با ما نمی‌نشستی یعنی‌با ما نشست و برخاست نمیکردی ، من همان زمان این فتنه‌ها راکه حال پیدا شده میدیدم . مقصود اینست هربلایی که به ما رسیده‌استغنای تو سبب شده .

سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
تاکی کند سیاهی چندین دراز دستی

سلطان ـ منادی . سلطان من، اضافه لامیه . خدا را ، «را» ادات تخصیص ویا قسم. سیاهی ، یا حرف وحدت.

محصول‌بیت ـ ای‌شاه من‌محض‌خاطرخدا مددم کن که سودای زلفت‌شکسته حالم کرد، آخر تاکی‌یك سیاه اینقدر درازدستی کند . یعنی اجازه‌اش در دست‌توست پس مگذار که اینقدر ظلم وتعدی نماید .

Marfat.com

دوش آن صنم چه خوش گفت درمجلس مغانم
با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی

محصول بیت ـ دیشب درمجلس مغان آن صنم به من چه خوش گفت :یعنی بسیار خوب حرف زد و گفتش : باکافران چه‌کار داری، مراد اگر بت پرست نیستی پس با اینها چرا سروکارداری .

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت
با جمله سر بلندی شد پایمال پستی

محصول بیت ـ حافظ تا زلف پستت را ازراه دیده دید، یعنی تا زلف بلندت را دید در کمال سر بلندی پایمال‌پستی‌شد. مقصود: با اینکه سر بلند وعالیقدر بود اما پست و زبون شد .

در دیوانهای موجود درنزدمان ، اکثر ابیات این غزل‌داخل غزلی به مطلع زیرشده است .

با مدعی‌مگوئید اسرارعشق ومستی تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی

و بعضی ابیاتش هیچ اصل ندارد بهمین جهت شرحش با جمال گذشت.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و نود و هفتم

با مدعی مگوئید اسرار عشق مستی
تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی

محصول بیت ـ به مدعی اسرارعشق ومستی را مگوئید : یعنی از سرعشق و مستی آگاهش مکنید ، تا که در درد خود پرستی بی‌خبر بمیرد . مراد اینست که در غرور و انانیت هلاك گردد.

باضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین ره خوشتر ز تن درستی

محصول بیت ـ با ضعف وناتوانی چون نسیم خوش باش ، یعنی درعین ناتوانی وعدم قدرت چون نسیم ، قانع وراضی باش(چونکه وزش نسیم آهسته و ضعیف است) و دراین راه رنجوری وناتوانی ازتندرستی خوشتر است. مراد: درطریق عشق ناتوانی وضعف بهتر است چون مقتضای عشق اینست .

در گوشهٔ سلامت مستور چون توان بود
تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی

تا حرف توقیت . مراد از «نرگس» چشم است . با ما ، با حرف صله

محصول بیت ـ در گوشهٔ سلامت مستوری چگونه ممکن است ؟ یعنی مادامکه چشم مستت رموز عشق را به ما میگوید ، چگونه میشود در گوشهٔ سلامت آسایش پیدا کرد. مقصود : تا چشمان خمارت اسرارعشق را به ما بروز میدهد، غیر ممکن

Marfat.com

است ما طریق پرهیز کاری داشته باشیم ، پس ما هم مست میشویم .

عاشق‌شو ار نه روزی کار جهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود از کار گاه هستی

محصول بیت ـ عاشق‌شو و گر نه روزی کارجهان سر آید و بنهایت رسد. یعنی. هنوز از کارخانهٔ هستی نقش مقصود را نه‌خوانده اجل میرسد.

مراد : عاشق شو و گر نه قبل ازاینکه از روزگار مرادت را بگیری اجل میرسد ونامراد میبردت .

در آستان جانان از آسمان میندیش
کزاوج سربلندی افتی بخاك پستی

محصول بیت ـ درآستان جانان از آسمان پروا نداشته باش . یعنی از فلك نترس چونکه اگر بترسی از اوج سربلندی به خاك مذلت میافتی .

مراد : آستان جانان که رفعت فلکی دارد «در عظمت و مرتبت» چون فلك است . پس با وجود اتکاء بدان آستان اگر ازفلك ترس و واهمه داشته باشی،خوار و ذلیل میشوی .الحاصل: وقتی مأمنی چون آستان جانان هست نباید از مکر فلك ترسید. جایزاست « که» دراینجا فعل«میندیش» را بیان کند فتأمل .

خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهلست تلخی می درجنب ذوق مستی

محصول بیت ـ اگرچه خار سبب اذیت ومحنت جان است ، اما گل عذر آن را میخواهد ، یعنی جفایی که ازخار میرسد تلافی وجبران میکند. مراد : تلخی و عذاب خار را گل جبران میکند.

مصراع دوم را برای این مثل‌قرار داده میفرماید : درمقابل ذوق مستی تلخی شراب خیلی ناچیزاست. حاصل مطلب مراد ازخار «خماری» ومقصود از « گل»ذوق مستی است . پس همانطور که گل ناراحتی و رنج حاصل از خار را عوض میکند ذوق مستی هم تلخی شراب وخماری ناشی ازآن را برطرف میکند.

Marfat.com

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز
ای کوته آستینان تاکی در از دستی

پیاله پیما ـ ترکیب وصفی : پیاله پیماینده : پیاله‌خور . قرابه پرداز : اینهم ترکیب وصفی است ، یعنی کسیکه صراحی را خالی میکند باصطلاح صراحی پر از شراب را میخورد. کوته آستین ، اینهم صفت مرکب است و کنایه از صوفی و الف ونون ادات جمع.

محصول بیت ـ صوفی پیاله پیما : با پیاله باده مینوشد و حافظ با قرابه ای‌صوفیان کوته آستین ، دراز دستی تاکی . یعنی آستینتان کوتاه است اما دستتان بسوی‌شراب دراز شده پس باصوفیگری شراب خوردن قبیحترین‌صفات است ، تاکی باید این کار رابکنید.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

غزل چهارصد و نود و هشتم

آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در ننوشتی

غالیه خط ـ صفت مرکب در، حرف تأکید . نوشتی ، فعل ماضی حکایت حال. ننوشتی ، نون حرف نفی نوشتن : تحریر و به معنای پیچیدن مکتوب وطومار هم است .

محصول بیت ـ اگر آن غالیه خط برای ما نامه و مکتوب مینوشت ، فلك ورق وجود و دفتر هستی ما را نمی‌پیچید یعنی ما را هلاك نمیکرد.

نوشتن : در نوردیدن و نسبت به نامه بسیار ملایم است .

هر چند که هجران ثمر وصل برآرد
دهقان جهان کاج که این تخم نکشتی

ثمر ـ میوه را گویند. برآرد: حاصل‌میدهد. در کلمهٔ «بر» ایهام وجود دارد دهقان : زارع یعنی کسیکه کارش کشت و زرع میباشد . دهقان جهان ، اضافه بیانی کاج : کاشك . نکشتی ، حکایت حال ماضی «نمی کاشت» .

محصول بیت ـ هرچند که هجران میوهٔ وصل حاصل‌میکند: سبب وصل‌میشود چونکه فراق واسطهٔ وصل است . اما کاش زارع جهان این تخم را نمی کاشت .

مراد : درست است که هجران در دنبال خود وصال میاورد اما بهتر بود که اصلا در دنیا وجود نداشت وهمان «وصال» تنها بود، اگر چه اشیاء با اضدادخویش

Marfat.com

بهتر شناخته میشوند . کسیکه گفته است : مراد از دهقان‌جهان «خداست» «خدارا» نشناخته .

ردشمعی

کلکت که مریزاد زبان شکر ینش
مهر از تو ندیدارنه جوابی بنوشتی

که ـ حرف بیانی. مریزاد ، فعل نهی[1] غایب و مراد دعاست «نریزد» : نابود نشود . زبان شکرین اضافه بیانی وشین«ضمیر» برمیگرددبه کلك. یعنی زبان شیرین قلم . مهر: محبت . جوابی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. بنوشتی با «با» تأکید فعل ماضی، حکایت حال «ماضی استمراری».

محصول بیت ـ ای جانان قلمت که هر گز مریزاد زبان شکرینش : خدا نکند که پوسیده و خراب شود از طرف تو نسبت به ما محبتی ندیده و گر نه جوابی می‌نوشت .

نامه‌ایکه برایت ارسال داشته‌ایم جوابش را مینوشت . یعنی قلمت مایل است بما نامه بنویسد اما در اثر عدم مساعدت تو اهمال میکند.

معمار وجود ار نزدی نقش توبرعشق
ذرات محبت گل آدم نسرشتی

معمار وجود ـ یعنی خالق اشیاء و موجودات . ار، مخفف اگر . نزدی، نون حرف نفی. زدی حکایت حال ماضی : نمیزد «ماضی‌استمراری». مراد ازنقش‌صورت وشکل است. نقش تو، اضافه لامیه . ذرات محبت، اضافه بیانی. گل آدم، اضافه‌لامیه نسرشتی:[2]

محصول بیت ـ خواجه به طریق غلو میفرماید : که ای جانان اگر خالق وجود، نقش ترا برعشق نمیزد : عشق با صورت و شکل تو متشکل نمیشد ، حاصل اینکه اگرصورتت در عشق منقش نبود ذرات محبت گل آدم را نمی‌سرشت .

مقصود اینست اگرعشق ومحبت درعالم وجود نداشت آدم صفی خلق نمیشد.

۱ـ فعل نهی‌مخصوص زبان عربی‌است درفارسی این فعل را امرمنفی گویند فعلی‌است منفی وانشائی که ترك‌کار رادرزمان حال یاآینده میخواهد.

۲ـ دراینجا کلمهٔ (یقوردی) آورده که معنای آن به‌فارسی خمیر کرد میشود .

Marfat.com

زاهد مکن از نسیه حکایت که بنقدم
یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی

به نقدم ـ بالفعل برایم . یاری، یا حرف وحدت . حوری، یا حرف تنکیر. واو حرف عطف. سرایی ، یاحرف وحدت . بهشتی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ ای‌زاهد بالفعل برایم ازجنت سخن مگو: ازچگونگی بهشتی که در آخرت وجود خواهد داشت برایم تعریف مکن . زیرا فعلا من یاری چون حوری و سرایی چون بهشت دارم یعنی جانانم عین حوری و خانه‌ای معادل بهشت دارم . پس از جنتی که نسیه‌است برایم حکایت مکن زیرا ذوق وصفایی که درجنت برایم حاصل خواهد شد فعلا برایم موجود است . در بعضی ازنسخه‌ها این بیت به صورت زیر واقع شده است.

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چوحوری وسرایی چوبهشتی

آمرزش ـ اسم مصدر است‌به معنای مغفرت. نقد : بالفعل یعنی حاضر. کسی را : یا حرف وحدت و «را» حرف تخصیص. که ، حرف رابط صفت . در اینجا، در حرف تأکید، اینجا : دراین دنیا .

محصول بیت ـ کسیکه دراین دنیا یاری چون حوری و مسکنی چون بهشت دارد، درحال‌حاضر آمرزیده است: یعنی کسیکه دراین دنیا این چیزها دراختیارش است بالفعل بندهٔ معفو ومرضی خداوند است .

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد
یك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی

با ـ حرف مقابله . باغ ارم : جنتی که شداد ساخته است . واو، حرف عطف نخوت به فتح «نون و واو» و سکون «خای» معجمه کنایه است از « تکبر ». نخوت شداد ، اضافه لامیه .

نوش لب ـ ترکیب وصفی : دلبری شیرین لب . لب کشتی، اضافه لامیه ویا

Marfat.com

حرف وحدت .

محصول بیت- یك شیشه‌باده ویك دلبرشیرین لب و کنار کشتی را به‌باغ‌ارم وتکبر شداد مفروش .یعنی همهٔ اینهارا با باغ نسیه‌بهشت معاوضه مکن. حاصل‌اینکه ذوق وصفای بالفعل را با ذوق صفائیکه در آخرت خواهد بود عوض مکن .

جهل من و علم تو فلك را چه تفاوت
آنجا که بصر نیست چه‌خوبی وچه‌زشتی

جهل من وعلم تو- هردواضافه لامیه . فلك را : برای فلك یعنی‌نسبت به‌فلك خوبی و زشتی ، یاها حرف تنکیر.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : جهل من وعلم توبرای‌فلك هیچ تفاوت ندارد.

مراد : عالم وجاهل‌پیش فلك برابراند چونکه فلك بصر وبصیرتی ندارد که این دورا ازهم تشخیص دهد. پس در آنجا که بصرو بصیرت نباشد خوب و بد از هم تمیز داده نمیشود یعنی پیش چشم بی‌بصیرت زشت و زیبا برابر است .

کسی که یاهای «خوبی و زشتی» را حرف مصدر گرفته ازحرف قافیه اطلاع نداشته

ردسروری و شمعی

تنها نه منم کعبهٔ دل بتکده کرده
در هر قدمی صومعهٔ هست وکنشتی

کعبهٔ دل - اضافه بیانی. بتکده: بتخانه یعنی کلیسا[1].

قدمی ، یا حرف وحدت . کنشتی، یا حرف وحدت

محصول‌بیت - تنها من نیستم که کعبهٔ دل‌را بتخانه کرده‌ام . بلکه درهرقدم روی زمین یك صومعه و یك کنشت وجود دارد . مسلمان وکافرهر کجا باشند خدارا عبادت میکنند و رو به سوی خدا دارند وامید به مغفرت خدا دارند چنانکه خواجه خسرو میفرماید :

---

۱ - کلیسا عبادتگاه مو منان است نه بت‌پرستان . مترجم

Marfat.com

بیت ـ در صومعه و دیر رخت قبلهٔ دلهاست

چون رو به تو دارند چه مسجد چه کنشتی

و نیزخواجه فرموده است :

بیت ـ آنجا که حسن‌صومعه را جلوه‌میدهند

ناقوس دیـر راهب و نـام صلیب هست

حاصل مطلب کفرو ایمان نسبت بهم متبین‌اند .

مراد از بتکده کردن کعبهٔ دل ، مصورو مشکل ساختن آن است با اشکال دلبران .

در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد

چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی

مصطبهٔ عشق ـ اضافه بیانی . تنعم : درناز و نعمت بودن .

بسازیم، فعل مضارع متکلم مع‌الغیر ویا فعل امر متکلم مع‌الغیر . یعنی‌قناعت میکنیم یا قناعت بکنیم . بخشتی : با حرف مصاحبت و یا حرف وحدت . وخشت ، به کسر «خا» آجر خام است .

محصول‌بیت ـ در مصطبهٔ عشق نمیشود بـا نـاز و نعمت و راحتی زیست : در عاشقی نمیشود با آسایش زندگی کرد . خلاصه در عاشقی راحتی نیست . پس چون بالش زردوزی شده نیست به خشتی بسازیم یا میسازیم یعنی‌قناعت بکنیم .

حاصل : در صفهٔ عشق تنعم میسر نمیگردد باید بـاندازی و فقیری بسازیم. خشت را بالش کردن کنایه ازفقیری است .

مراد : درصورتیکه غنا ممکن‌نگردد بالضروره به فقیری قانع میشویم. زیرا که طریق عشق فنا اقتضا میکند چنانکه گفته‌اند : تجردتصل .

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانـا

حیفست ز خوبی که شود عاشق زشتی

Marfat.com

تا انتها برای غایت است به معنای «الی» . دنیای دنی، اضافه بیانی، دل دانا، هکذا. خوبی وزشتی ، یاها ازبرای وحدت‌است

محصول بیت ـ ای دل دانا ، غم دنیای دنی را کشیدن تا کی : تـا کی به خاطر دنیای پست مضطرب و نـاراحت شوی ، زیرا حیف است زیبایی عاشق زشتی شود .

مراد : خطاب به دل ، تو انسان مکرمی امـا دنیا جیفه‌ای بیش نیست ، پس تعلق یك مکرم و معزز به جیفه ظلم است .

حاصل بیان حیف است که‌یك شخص زیبا به یك نفر زشت تمایل داشته باشد.

آلودگی خرقـه خـرابی جهانست
کو راهروی اهل دلی پاك سرشتی

آلودگی ـ یا حرف مصدری . آلودگی خرقه ، اضافه لامیه . خرابی‌جهان هکذا. راهرو ، ترکیب وصفی : کسی که سالك طریق عشق است . دلی وسرشتی ، یاها تماماً معنای وحدت افاده میکند.

اهل دل ، اضافه لامیه . پاك سرشت، صفت مرکب : کسیکه نهادش پاك یعنی پاك آفریده شده است .

محصول بیت ـ آلـودگی خرقه خرابی جهانست : خرقه را از روی ریا و تزویر پوشیدن باعث خرابی جهانست زیرا مردم را گمراه میکند . پس کویك پاك سرشت ویك اهل دل و یك سالك طریق عشق . مقصود اینست که همهٔ خرقه پوشان مرایی‌اند ومزورپس کجاست یك‌عاشق‌صادق‌وپاك دل وپاك‌طینت وپاك رو. یعنی‌خرقه پوشی که متصف باین اوصاف باشد پیدا نمیشود . به طریق استفهام انکاری .

از دست چرا هشت سرزلف تو حافظ
تقدیر چنین بود چه‌کردی که نهشتی

هشت ـ فعل ماضی‌مفرد غایب . نهشتی، فعل‌حکایت حال‌ماضی: ترك نمی کرد

محصول بیت ـ به طریق سؤال وجواب میفرماید : حافظ سر زلف ترا چرا

Marfat.com

از دست داد یعنی چرا سرزلفت را ترك گفت.

جواب میدهد: که تقدیرخدا چنین‌بود ، اگر ترك نمی گفت چه میکرد یعنی چگونه میتوانست ترك نگوید.

حاصل سخن : درمقابل تقدیرخدا قادر نبود که سرزلفت را از دست ندهد . زیرا آنچه مقدر شده البته وجود مییابد .

وله‌ایضاً

Marfat.com

غزل چهارصدو نود و نهم

ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی

ای ـ حرف ندا . منادی جانان . قصهٔ بهشت ، اضافه لامیه . حکایتی ، یا حرف وحدت. شرح جمال حور، هردواضافه لامیه . روایتی ، یا حرف وحدت.

حرف وصل واقع دراین غزل تا پایان غزل وحدت راست .

محصول بیت ـ ای‌جانان قصهٔ بهشت از کویت‌حکایتی است:از جملهٔ‌حکایاتی که دارد یکی هم حکایت جنت است . وشرح زیبائی‌حور از رویت روایتی است یعنی زیبائی وجمال‌توروایتها دارد که یکی ازآنها روایت جمال حوراست .

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفهٔ
و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی

محصول بیتـ انفاس حضرت عیسی که مرده‌ها را زنده میکرد، لطیفه‌ایست از لب لعلت . از لبت خاصیت لطیفی است . همچنین آب حیوان از دهـان شیرینت کنایتی‌است . مراد: آب حیوانی که تعریفش میکنند کنایتی‌است از کنایات دهانت، یعنی‌آب حیات که اینهمه درباره‌اش سخن گفته میشود ، همان دهان توست . کسیکه گفته است : همزهٔ واقع در «لطیفهٔ» از برای وحدت است لطیف نگفته است .

رد شمعی

ص ۲۳۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

هرپاره از دل من و از غصه قصهٔ
هرسطری‌ازخصال تواز رحمت آیتی

در مصراع اول «واو» حرف سکته است پس ننوشتنش بهتر است . **اما چون** در نسخه‌ها قیدشده ماهم به تقلید نوشتیم. ازغصه قصهٔ ،پارهٔ دلی،اضافه بیانی.سطری، یا حرف وحدت . خصال تو ، اضافه لامیه . از رحمت آیتی : هرسطری از رحمت حق آیتی است .

محصول بیت- هرپارهٔ ازدل من قصه‌ایست از غم وغصه . وهرسطری‌ازخوی وخصال توعلامتی وآیتی است از رحمت حق . الحاصل هرتك تك خصال واخلاقت از رحمت حق آیتی است و هرپاره‌ای از دل من داستانی است از غم وغصه.

در مصراع اول ، مفسریکه «واو» را حرف عطف گرفته و در معنای شعر گفته است از دل من ازهریك پاره وغصه ، قصه‌ایست ، این مفسر ازنحوهٔ ربط کلام بی خبر بوده

رد شمعی

در مصراع دوم : کسیکه «واو» نوشته است درحالیکه احتیاج بآن نیست ، و درمعنای شعر گفته‌است : هرسطری از خوبیهایت ازرحمت آیتی است . این گویندهٔ مسکین از مذاق زبان فارسی بی‌بهره بوده.

رد شمعی

کی‌عطرسای‌مجلس روحانیان‌شدی
گل‌را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

عطرسای ـ ترکیب وصفی از ساییدن ، کنایه ازمنتشرساختن بوی خوش‌است بحد وفور و زیاد چونکه عنبر ومشك ولخلخه درحالت ساییدگی‌بوی معطر بیشتری منتشرمیسازند.

عطرسای مجلس روحانیان، اضافه ها لامیه.

شدی ، حکایت‌حال ماضی را میرساند : ماضی استمراری ، گل را، «را» ادات مفعول : ازبرای گل . نه ، ادات نفی و مقید به فعل «کردی» : نکردی ، چون منفصل نوشته شده لذا احتیاج به های رسمی پیدا کرده

Marfat.com

کردی ، این فعل هم حال ماضی را حکایت میکند «ماضی استمراری»

محصول بیت ـ اگر بوی تو بوی گل را تکمیل نمیکرد کی می‌توانست عطرسای مجلس روحانیان باشد. مراد: بوی گل به ضم بوی تو خوش و معطر گشته است. الحاصل بوی گل ازبوی تومستعار است .

در آرزوی خاك ره یار سوختیم
یادآور ای صبا که نکردی حمایتی

آرزوی خاك ره یار ـ اضافه ها لامیه . یاد ، مفعول فعل «آور» . آورفعل امر مفرد مخاطب : بخاطر بیاور . ازآوریدن ، گاهی واوش را حذف نموده «آر» گویند. که ، حرف بیانی . نکردی ، فعل ماضی مفرد مخاطب.

محصول بیت ـ درآرزوی خاك پای یار سوختیم ، ای صبا بخاطر بیار که از ما حمایتی نکردی یعنی خاك راه یار را نیاوردی که توتیای چشممان کنیم . پس‌در خاطرت باشد که در موقعش با هم صحبت میکنیم .

درآتش ار خیال‌رخت دست‌میدهد
ساقی بیاکه نیست ز دوزخ شکایتی

محصول بیت ـ درآتش دوزخ اگرخیال رویت دستم دهد یعنی بخاطرم‌بیاید ای ساقي بیا که از جهنم شکایتی ندارم . مقصود : درآتش دوزخ یاد رخت برایم به منزلهٔ تعویذی است که مرا از آتش مصون میدارد . حاصل اینکه یاد از رخت مرا از آتش مصون و حفظ میکند . پس از دوزخ شکایتی نخواهیم داشت.

بوی دل کباب من آفاق را گرفت
وین‌سوز اندرون بکند هم سرایتی

بوی دل کباب من ـ اضافه لامیه ، بیانیه و لامیه . دراین قبیل موارد مراداز «آفاق» اطراف واکناف عالم است. ومقصود ازسوز اندرون : سوزدل وجگرمیباشد

محصول بیت ـ بوی دل کباب شدهٔ من تمام اطراف عالم را گرفت . مسلماً این سوز دل هم سرایت خواهد کرد . یعنی این سوز دلم هم دنیا را خراب خواهد

Marfat.com

الحاصل همانطور که بوی‌دل کباب شده‌ام همه‌جا را گرفته ، سوز دلم هم تمام دنیا را خواهد گرفت .

ای‌دل‌بهرزه دانش‌وعمرت زدست‌رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

محصول بیت ـ ای دل علم وعمرت به عبث از دستت رفت ، با وجود اینکه سرمایهٔ بزرگی دردستت بود امابآن اکتفا نکردی . مقصود : سرمایهٔ تحصیل‌عشق، علم و عمربود، و تواینها را بیهوده صرف کردی و نتوانستی علم و عمرت را واسطهٔ تحصیل عشق قرار دهی. الحاصل برای حصول مرادت این دو کفایتت نکردچونکه به عبث و بیهوده صرف شده .

دانی‌مرادحافظ ازین درس‌غصه‌چیست
از تـو کـرشمهٔ و ز خسرو عنایتی

دانی ـ فعل مضارع مخاطب و متضمن معنای استفهامی : آیا میدانی .

درس غصه ، اضافه بیانی . کرشمهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : خطاب به ساقی میفرماید : ازتویك کرشمه.

محصول‌بیت ـ آیا میدانی که مقصود حـافظ از خواندن درس غم و غصه چیست ؟ ازتو یك ناز وشیوه و ازپادشاه یك لطف و احسان است .

یعنی مرادش ازخواندن درس عشق، التفاتی ازتو و لطف و کرمی ازشاه‌است الحاصل توبعنوان اینکه حافظ عاشق من است ، نازو کرشمه‌ای بکن وشاه هم‌باین عنوان که شاعرعاشق‌پیشهٔ من است رعایتش بکند. کسیکه گفته است : همزهٔ واقع‌در «کرشمهٔ» از برای وحدت است مخالف معنای واقعی سخن گفته است. ردشمعی

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصدم

سَبَت سلمی بصَدغیها فوادی
و روحی کل یوم لی ینادی

در بعضی نسخه‌ها بجای «لی ینادی» «فی تنادی» واقع شده. تنادی، مصدر از باب تفاعل برای صیانت «یا» دال مکسورشده است ، ثلاثی‌اش «ندا»ست : صدازدن.

سبت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه «سبی» یعنی اسیر کرد ازسبی یسبی‌ازباب ضرب. سلمی ، تقدیراً مرفوع فاعلش.

بصدغیها ، صدغ به ضم صاد و باغین معجمه به معنای زلف و دراین بیت تثنیه واقع شده و بواسطه اضافه نون تثنیه ساقط شده و ضمیر برمیگردد به سلمی .

جارو مجرور مفعول غیرصریح فعل «سبت» و «فوادی» تقدیراً منصوب‌مفعول صریحش . فؤاد : قلب ویا ضمیرمتکلم . واو ، حرف حال. روحی ، تقدیراً مرفوع مبتدا . کل یوم ، اضافه لامیه و منصوب به سبب ظرفیت . لی ، جارمع‌المجرور ، متعلق به ینادی .

ینادی ، فعل مضارع مفرد مذکر غایب ازباب مفاعله : مرا صدا میزند یعنی فریاد وفغان میکند جملهٔ فعلیه از اعراب محلا مرفوع خبرمبتدا .

محصول‌بیت ـ سلمی با دو زلفش دلم را اسیر کرد : دلم را ربود ، و حال آنکه روحم هرروز اززلف سلمی بمن شکایت میکند و صدایم میزند، یاخود درفریاد وفغان است .

ص۳۷۲ جلد سوم شرح.

Marfat.com

خدا را برمن بیدل ببخشای
و واصلنی علی رغم الاعادی

خدارا ـ «را» ادات تخصیص : برای خدا . واو، حرف عطف . واصل، فعل امر مفرد مخاطب ازباب مفاعله ، نون حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل : مرا واصل کن.

علی رغم ، جار مجرور متعلق به «واصل» . رغم، به معنای رشك[1] است که در زبان ترکی به کوری چشم تعبیرمیکنند. رغم الاعادی ، اضافه لامیه وجمع عدو.

محصول بیت ـ ای جانان محض‌خاطر خدا برمن بیدل ترحم کن،وبکوری چشم دشمنان مرا بخودت نزدیك کن : بمن نزدیك شو.

امن انکرتنی عن عشق سلمی
تزاول رو یکی لولی بوادی

امن ـ همزه حرف ندا ، من اسم موصول منادی . انکرت ، فعل ماضی‌مفرد مخاطب ازباب افعال نون ، حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل .

عن عشق سلمی ، جارو مجرور متعلق به فعل . عشق سلمی، اضافه لامیه .

این غزل ملمعی است به زبان عربی ویك لهجهٔ مخصوص شیرازی.

تزاول، به ضم «تا»یعنی تو، فارسی‌اش: «توزاول» است یعنی‌تواز اول.رویکی، در اصل روی یکی بوده. لولی : نام طایفه‌ای است که بآنها لولیان گویند. مفردش لولی است ، سابقاً راجع باین بحثی شده است .

بوادی، به ضم با «بوا» یعنی‌بیاید و دی یعنی دید. پس بوادی یعنی‌بیاید دید.

محصول‌بیت ـ ای کسیکه منکرعشق من بودی نسبت به سلمی : ای کسی که عشق و محبت مرا به سلمی انکار کردی ، تو از اول بایستی روی یك لولی را دیده باشی ، یعنی از اول بایستی با کیفیت عشق آشنا میشدی تا عشق مرا انکار نمیکردی .

۱ـ رغم دراصل: بینی به‌خاك مالیدن که‌کنایه ازذلت وخواری‌است . پس رغم‌به‌معنای (رشك) معنای مجازی است . مترجم

Marfat.com

که همچون مت ببوتن دل و ایره
غریق العشق فی بحر الودادی

مت ـ به فتح میم ، میم ضمیر متکلم وتا ضمیرخطاب یعنی همچون من ترا

ببوتن ، به ضم دوباو کسر «تا» : ببودن یعنی باید باشد .

وایره ، به فتح واو و کسرهمزه وسکون‌یا و فتح را یعنی یکباره یایکبارگی غریق العشق ، اضافه اسم فاعل به مفعولش یعنی کسی که غرق عشق شده . فی‌بحر- الوداد، جار و مجرور متعلق به غریق . بحرالوداد ، اضافه بیانی. وداد، به فتح واو به معنای محبت است و یا حرف اطلاق.

محصول بیت ـ همچون من دل تو یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی شوذ یعنی‌ایکه عشق مرا انکار میکنی بایستی‌چون من دل تو در دریای محبت غریق عشق میشد تا که میدانستی من عاشقم و در طریق عشق چه میکشم .

به پی مـا چان غرامت بسپر یمن
غرت یك دی روشنی تزامادی

پی ـ به معنای «پای» و فارسی است . چان، با سه نقطه به معنای جان است، غرامت ، عربی‌است به معنای جزا وعوض است . بسپر یمن یعنی بسپاریم .

غرت، غر: اگر،ادات شرط است وتاضمیرخطاب: اگرتو. یك، فارسی‌است.

دی روشنی، به کسر دال و را و واو به معنای بی‌روشنی که ازترك ادب کنایه است. تزاما : ازما . دی ، به کسر دال یعنی‌دیدی .

محصول‌بیت ـ ما جانمان را به غرامت بسپاریم ، اگر تو از ما حرکتی برخلاف ادب دیدی. مراد:اگر تو ازما تقصیری و گناهی وحرکتی برخلاف‌آیین و زسوم دیدی ما بغرامت‌آن جان بپایت میسپاریم .

غم این دل بواتت خورد ناچار
و غـرنه وابنـی انـچت نـشادی

بواتت ـ به ضم با : بباید ترا . واو حرف عطف . غر، ادات شرط . نه ،

Marfat.com

فارسی است به معنای«الا» . وابنی وابینی یعنی ببینی . آنچت فارسی‌است آنچه ترا. نشادی، به فتح و کسر نون لهجهٔ شیرازی است یعنی‌نشاید دید .

محصول بیت ـ ترا ناچار غم این دل بباید خورد، و گر نه خواهی دیدآنچه را که دیدن‌آن ترا نشاید: مراد غم دل‌را بخور و گر نه خواهی‌دیدآنچه را دیدنش شایستهٔ تو نباشد .

نگارا در غـم سودای عشقت
تـو کـلنا عـلی رب العبادی

العباد ـ جمع عبدیعنی بند گان، سیوطی درشرح منظومـهٔ تلخیص بیست‌نوع جمع کلمهٔ عبد را ایراد کرده است. امااینجا محل توضیح‌کاملش نیست ، ویا حرف اطلاق .

محصول‌بیت ـ ای نگار درغم سودای عشقت ، به پرورد گار غلامان تو کل کردیم ، یعنی تو کل بخدا کردیم . حاصل : در غم عشقت وضع وحالمان را بخدا سپردیم .

دل حافظ شد اندر چین زلفت
بـلیـل مـظـلم والله هـادی

شد ـ اینجا به معنای «رفت» است . اندر ، بای صله . بلیل ، با حرف ظرف متعلق به هادی . مظلم، به ضم میم اسم فاعل از باب افعال .

درجایی که لازم باشد یعنی میخواهند بگویند : تاریکی شب همه جا را فرا گرفت ، اظلم اللیل گویند. واو ، حرف ابتدا ، الله ، لفظاً مرفوع مبتدا و هادی ، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا هادی، اسم فاعل از هدی یهدی یعنی از ناقص یایی باب ضرب. دلیل : پیشوا و رهنما.

محصول‌بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : دل حافظ در چینهای زلفت گم شد. درمیان زلفت گم گشت.درشب تاریك‌خداوند راهنمای گمشد گان‌است. حاصل: زلف توشب تاریکی است ،دلم درآن تاریکی گم شده ، خداوند رهنمایش است‌برای

Marfat.com

نجات او از آن ظلمت .

در این جا اخبار در مقام انشاءِ واقع شده : یعنی خداوند از آن ظلمت نجاتش دهد .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و یکم

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی
کز عکس روی او شب هجران سرآمدی

بخواب- مضاف بودن این کلمه اشکال ندارد. اما بهتر است که به صورت مضاف خوانده نشود. ماهی، یا حرف وحدت .

برآمدی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» : طلوع میکرد.

کز، که حرف رابط صفت . عکس روی او، هردواضافه لامیه . شب هجران، اضافه بیانی. سرآمدی، حکایت حال ماضی : تمام میشد یعنی بانتها میرسید.

محصول بیت- دیشب درخواب دیدم که ماهی طلوع کرد، چنان ماه درخشانی بود که ازعکس رویش شب هجران بانتها میرسید. یعنی باطلوع آن ماه شب جدائی پایان میپذیرفت .

در معنای مجموعی بیت گفته شده : دیشب در خواب دیدم ماهی طلوع کرد که از عکس رویش شب فراق به‌پایان رسید . این گوینده خیلی خوب ادا کرده است .

تعبیر چیست یار سفر کرده میرسد
ای کاج هرچه زود تر از در درآمدی

تعبیرچیست - **سؤال**، یار سفر کرده میرسد، جواب.

ای، حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش : ای یار، **میباشد**. کاج وکاش و

Marfat.com

کاشکی ، هرسه به‌یك معناست.

هرچه زودتر از در درآمدی: ازشدت اشتیاق تمنا میکند که یار زودتر بیاید.

محصول بیت ـ این بیت تعبیر آن خوابی است که در مطلع دیـده است . میفرماید : تعبیر چیست ؟ یعنی خوابی که ذکرش گذشت تعبیرش چیست ؟ تعبیر اینست که: یارسفر کرده میرسد. ای کاش‌هرچه زودتریار ازدر واردمیشد، یعنی کاشکی معطل نمیشد وبیدرنگ از در داخل میشد.

ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
کز درمدام باقدح و ساغر آمدی

ذکرش ـ شین «ضمیر» به طریق‌اضمارقبل از ذکر برمیگردد به ساقی. بخیر، تقدیرش : ذکرش بخیرباد، میباشد به ضرورت وزن «باد» ترك گشته است.

فرخنده فال، ازاقسام‌ترکیب وصفی : مبارك فال. فال من،اضافه لامیه. کز، که حرف تعلیل . در، اینجا : به‌عربی باب است .

محصول‌بیت ـ ذکرش به‌خیر بادساقی مبارك فال من . مراد : قدح گردان فرخنده پی من به خیروخوبی یادشود، زیرا مدام با قدح وساغر از در داخل‌میشد، یعنی تهی دست نمی‌آمد، همیشه همراهش باده میاورد.

جایز است شین «ضمیر» به «یار سفر کرده» راجع باشد در اینصورت «ساقی» منادی میشود وبلکه همین بهتراست تقدیرش: ای ساقی مبارك فال ، یار سفر کرده ذکرش به خیر، زیرا دائماً پیش ما با باده میامد.

کلمهٔ «مدام» به مناسبت قدح وساغر به طریق ایهام آمده .

خوش‌بودی اربخواب بدیدی‌دیارخویش
تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی

تا ـ حرف تعلیل . یاد صحبت، اضافه لامیه . «شین» درمعنا به «رهبر» بستگی دارد، به تقدیر: رهبرش.

محصول بیت ـ چقدر خوب بود اگرشهرخود را درخواب میدید ، آنوقت

Marfat.com

خاطرهٔ آن مصاحبتی که با ما داشت اورا تحریك میکرد که به جانب ما بیاید .

مقصود : کاش شهر شیراز را درخواب میدید وضمناً همنشینی وصحبتی که با ما داشت به خاطرش میامد، وهمین یاد کردن ازمصاحبت گذشته سبب میشد که به‌جانب ما بیاید، یعنی تجدیدخاطرهٔ صحبتهای ایام گذشته تمایلش را بـرمی‌انگیخت و در نتیجه به سوی ما رهسپار میگشت .

آن کو ترا به سنگ دلی کرد رهنمون
ای کاشکی که پاش به سنگی بر آمدی

سنگدل ـ صفت مرکب : کنایه ازقساوت قلب‌است.یا حرف‌مصدری.رهنمون و رهنما به معنای پیشوا و رهبراست . ای، حرف ندا منادی : جانان . پاش شین «ضمیر» برمیگردد بآن کسیکه رهنما شده است. به سنگی باحرف صله. بر، معنای «به» را تأکید میکند.

محصول بیت ـ ای جانان آنکه ترا به سنگ دلی تشویق کرد، یعنی درجفا کاری رهبر ورهنمای توشد .کاش پایش به سنگی میخورد. مراد آنکه مانع آمدنت به سوی ما شده کاش پایش به سنگ میخورد و سقط میشد .

فیض ازل بزورو زر ارآمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی

نصیبه ـ های رسمی این کلمه بجای «تای» نقلی است

محصول بیت ـ اگر لطف وفیض ازل خداوند بازور وزرمیسر میشد، مسلماً آب حیات‌نصیب اسکندرمیشد، چونکه وی پادشاه مقتدری بود که به تمام دنیامالك بود وزر و زور بی‌حد و بی‌قیاس‌داشت .

جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر
چون روح محض‌جلوه کنان در بر آمدی

جانش ـ شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به «دلنواز» .
دلنواز، ترکیب وصفی : نوازش‌دهندهٔ دل‌یعنی کسیکه خاطر آدمی‌را رعایت‌میکند .

Marfat.com

اگر، مرهون‌مصراع دوم . روح محض،اضافه بیانی . جلوه کنان، ترکیب وصفی یعنی کسیکه عرض‌جمال میکند والف ونون ادات مبالغه است. درحال جلوه کردن . در، حرف صله . بر: نزد به معنای عندواسم است .

محصول‌بیت ـ اگر آن دلنوازچون روح محض جلوه کنان به نزدم میامد جانم را نثارش میکردم .

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند:اگرچون روح محض‌جلوه کنان‌به سینه‌میامد. این مفسرین خطای محضشان درسینه بوده . رد سروری وشمعی

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
دائم پیام یار و خط دلبر آمدی

پیام یار ـ اضافه لامیه . خط دلبر، احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد . درخط دلبر، ایهام وجود دارد.

محصول‌بیت ـ آن زمان‌فراموش نشود وهمیشه درخاطرمان باشد، که‌دائماً ازبام و درخبریار وهمچنین خط دلبرش به من میرسید.

مراد : یاد بادآن زمان که بینمان مکاتبه ومراسله برقراربود.

کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم
مظلومی ارشبی بدر داور آمدی

مظلومی ـ یاحرف وحدت. ار،مخففاگر.شبی‌یاحرف وحدت. داور:حاکم مراد پادشاه وقت‌است.

محصول بیت ـ رقیبت کی اینهمه قدرت ومجال ظلم کردن پیدامیکرد اگر مظلومی شبی بردرحاکم‌میرفت و تظلم میکرد . مراد : فریاد وفغانش مسموع‌واقع میشد و ازترس پادشاه وقت کسی جرئت نمیکرد احدی را ظلم کند.

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق
دریا دلی بجوی و دلیری سرآمدی

دلی، دلیری ، وسرآمدی . درهرسه یا ازبرای وحدت است .

Marfat.com

دلیر: بهادر . سر آمد: ماهر ، و کامل .

محصول بیت ـ خامان، یعنی کسانیکه‌به طریق عشق آشنا نیستند: مرادعاشق نشده‌اند وازعاشقی خبر ندارند، ذوق‌عشق‌را چگونه دریابند.

پس برای مصاحبت عشق یك عاشق کامل وماهر که درعین حال دلیرو بهادرهم باشد بخواه .

ور دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم
مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی

این بیت بایستی بعدازبیت: کی یافتی رقیب‌تو، نوشته میشد، اما ما هم تابع شارحان گشتیم همین ترتیب را رعایت کردیم ولی بعد پشیمان شدیم .

ور ، مخفف «واگر» . دیگری، یاحرف وحدت. بشیوهٔ ، با حرف مصاحبت شیوه، صنعت . شیوهٔ حافظ ، اضافه لامیه .

زدی ، حکایت حال ماضی : میزد . رقم مفعول صریح و به شیوه غیرصریحش مصراع دوم جواب‌شرط واقع شده.

مقبول طبع شاه هنرپرور، اضافه‌ها لامیه و بیانیه . هنرپرور ، ترکیب وصفی پرورندهٔ هنرمراد اهل هنرمیباشد .

محصول بیت ـ اگر کس دیگری‌به طرز وسبك‌حافظ رقم میزد: یعنی‌شعری به نظم درمیاورد و مینوشت ، حاصل اینکه اگر یك شخص دیگری هم مثل حافظ چنین شعرآبدار و روح افزا میسرود مسلماً نظم اوهم مانند شعر حافظ مقبول طبع شاه هنرپرور واقع میگشت.

پادشاه خودرا ازاینکه برای مردم هنرمندارزش قائل است تعریف میکند.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و دوم

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو بالطاف خداوندی

سحر ـ ظرف زمان ، با، حرف صله. میگفتم ، حکایت حال ماضی « ماضی استمراری» . آرزومند، آرزو : اشتیاق است ومنادات[1] نسبت ویا حرف مصدری . که، حرف بیانی، واثق، اسم فاعل‌است از باب حسب. واثق شو، یعنی مؤتمن‌ومعتمد شو. شو، به فتح شین فعل امرمفرد مخاطب ازمصدرشویدن .

بالطاف، با حرف صله . الطاف، جمع لطف یعنی احسان اما دراصل به‌معنای ملایمت ونرمی است. خداوندی، یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ هنگام سحر به باد سخن اشتیاق وآرزمندی خودرا میگفتم : به‌باد مینگفتم که شدت اشتیاق ومحبت مرا به عرض جانان برسان . خطاب وندا آمد که به‌الطاف بی‌نهایت خدا مؤتمن ومعتمدشو. یعنی اتکاء به لطف واحسان خداوند داشته‌باش، که ترا بآنچه که مشتاقی میرساند

دربعضی ازنسخه‌ها مصراع‌دوم: به‌وصلم مژدگانی‌داد الطاف خداوندی واقع شده.به وصلم، با حرف صله. مژدگانی : چیزیکه من‌باب مژده داده میشود .

محصول مصراع ـ الطاف بلانهایت خداوند مژدهٔ وصلم داد .

---

۱ ـ سودی مرحوم دراین شرح اکثرموارد درقواعد و دستورزبان فارسی‌دچاراشتباه شده است راجع به مند، رجوع شود به صفحهٔ ۳۱ جلداول مترجم ص ۲۹۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

قلم راآن زبان نبود که سرعشق گوید باز
ورای حدتقریر است شرح آرزومندی

قلم را ـ «را» حرف تخصیص . که،حرف بیانی. سرعشق،اضافه لامیه ومفعول فعل گوید. باز، ادات تأکید وجایز است دراینجا به معنای واضح و روشن معناشود و را ، پشت یك چیزیعنی آنطرف ویا آن سو.

ورای حد تقدیرست، اضافه‌ها لامیه است . شرح آرزومندی ،مصدر به‌مفعولش اضافه گشته ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ قلم آن زبان را ندارد که سرعشق را بگوید، زیرا شرح و بیان اشتیاق ازحد تقدیرخارج است ، مراد شرح آرزومندی بی‌حد وپایان است.

دل‌اندرزلف‌لیلی‌بندو کارازعقل‌مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

دل مفعول مقدم فعل «بند» . اندر، ادات صله. زلف لیلی ، اضافه‌لامیه ، بند، فعل‌امرمفرد مخاطب. واو، حرف عطف.از،دراینجا به معنای «بای» مصاحبت‌میباشد کار، مفعول صریح فعل « کن» وازعقل مجنون، مفعول غیرصریحش واضافه لامیه ، ویا بیانیه مجازاً. که، حرف تعلیل.

عاشق را ، مفعول اول وزیان مفعول‌دوم‌فعل «دارد»ومقالات فاعلش.خردمند: عاقل ویا حرف مصدری .

محصول‌بیت ـ دل اندر زلف لیلی بندو کار از عقل مجنون کن، یعنی عاشق شو وبا عقل‌مجنون‌کار کن زیرا کسیکه عاشق باشد و ازروی عقل‌رفتار کندبه‌ضررش تمام میشود. خلاصه عاشق باید باقتضای عشق عمل کند وپیروعقل نباشد.

الا ای یوسف‌مصری که کردت‌سلطنت‌مشغول
پدر را بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی

که ـ حرف رابط صفت. کردت ، تا ضمیرخطاب یعنی ضمیرمنصوب متصل . سلطنت، فاعل فعل مذکور ومشغول مفعول دومش. پدر را، «را» ادات مفعول. باز،

Marfat.com

ادات‌تأکید. پرس، فعل‌امرمفردمخاطب: سؤال کن. آخر،ادات‌تأکید. کجا تقدیرش تاکجاست والامعنای شعر درست درنمیاید. شد، اینجا به معنای «رفت» میباشد .

مهرفرزند، اضافه مصدر به مفعولش، ویا حرف مصدری.

محصول‌بیت ـ آگاه‌باش ای یوسف‌مصری که سلطنت‌ترا بخودمشغول‌ساخته است. اما ازپدرت سؤال کن که محبت‌فرزندی‌به چه حد و به چه درجه رسیده‌است. مراد : از بابایت بپرس که فراق پسر ترا به چه حال انـداخته است . و در دوری فرزند با مهرش چه میکنی .

در معنای مصرع دوم : بازپدر را بپرس ، آخر محبت فرزندی کجا رفت . این مفسر به مقصود بیت پی‌نبرده است .

بسحر غمزهٔ فتان دوابخشی و درد انگیز
بچین‌زلف مشك افشان‌دلارامی ودلبندی

بسحرِغمزهٔ فتان ـ اضافه‌ها لامیه وبیانیه است . دوابخش ، ترکیب وصفی : دوابخشنده ویا ضمیرخطاب. واو ، حرف عطف . دردانگیز،ترکیب وصفی‌ازانگیزیدن : یعنی درد را بوجود میاورد و سبب پیدایش درد میشود ویك یای خطاب مقدر است : درد انگیزی .

بچین زلف مشك افشان ، اضافه لامیه و بیانیه . دلارام ، اینهم ترکیب وصفی است ازآرامیدن : باعث تسلای دل یعنی سبب آرامش دل و خوشنودی خاطر و یـا ضمیرخطاب .

دلبند، اینهم صفت مرکب است.: یعنی‌سبب تعلق خاطر باصطلاح کسی که دل رابسوی‌خود جلب میکند .

محصول‌بیت ـ تو با سحر غمزهٔ فتان دوابخش درد عاشقی در عین حـال دردمندش هم مینکنی . مراد: غمزه فتانت چنان ساحـری است که حتی اضداد را در یکجا جمع میکند، با زلف مجعد مشك افشانت هم دلارام ودلبندی: هم سبب‌آرامش خاطری وهم دل را بخودت علاقمند میکنی : دل نسبت به توتعلق پیدا میکند.

Marfat.com

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست
زمهر او چه میجوئی و دروهمت چه میبندی

جهان پیر رعنا ـ هردواضافه بیانی است . رعنا ، به فتح «را» یعنی دورو «را» ادات تخصیصی. جبلت به معنای خلقت است .

مهراو، احتمال دارد مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده باشد. در،حرف صله واو «ضمیر» برمیگردد به جهان .

محصول بیت ـ در خلقت جهان پیر دورو رحم نیست :مقصود اینست که خلقتش مبنی برخیانت و بی‌وفائی است، پس دراینصورت از او چه انتظارمحبت داری و به چه چیزش امیدواری و برای چه باو همت میبندی.

دراین بازارا گرسودیست بادرویش خرسنداست
خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

درین بازار ـ مراد بازاردنیاست. سودی،یا حرف وحدت . درویش خرسند، اضافه بیانی.منعمم، میم «ضمیر» درمعنا مربوط است به فعل « گردان» به تقدیر منعم گردانم، الف ونون ادات تعدیه است،زیرا « گرد» دراصل فعل لازم است یعنی باش.

بدرویشی، باحرف مصاحبت ویاحرف مصدر. خرسند: قانع ویاحرف مصدری.

محصول بیت ـ دراین بازاردنیا اگر فایده‌ای باشد، آنهم بادرویش قانع است. پس خدایا مرا با درویشی وقناعت توانگر کن . یعنی یارب مرا درویش قانع کن.

کسیکه گفته است: منعم اسم مفعول است که به تقدیر منعم علیه است که حذف جارمع المجرور سماعی است. این مفسر جاهل، درلغت عرب عجب تصرفی داشته.

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی

دعای صبح ـ به معنای اضافه «فی» و مبتداست . آه شب هم همینطور است . کلید گنج مقصود، خبرمبتدا و اضافه‌ها لامیه وبیانیه ، بدین،همزه به دال قلب شده. روش، اسم مصدر : سلوك. میرو، می حرف تأکید و رو، فعل امر مفرد مخاطب یعنی

Marfat.com

برو. که، حرف تعلیل . با حرف صله . دلدار، ترکیب وصفی : محبوب. پیوندی، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی به وصل برسی .

محصول بیت ـ دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است پس بااین روش واسلوب بروتا که به دلدار برسی. مراد همواره به دعای صبح مشغول باش و آه‌شب راترك مکن که به جانان برسی چون گنج مقصود اوست.

همایی چون توعالی قدر حرص استخوان تا کی
دریغ آن سایهٔ دولت که بر نااهل افکندی

همایی ـ یا حرف وحدت . حرص استخوان، اضافه مصدر به مفعولش . تا ، ازبرای انتهای غایت است به معنای «الی» . سایهٔ دولت ، اضافه بیانی . که ، حرف رابط صفت . افکندی ، فعل ماضی مفردمخاطب یعنی انداختی.

محصول بیت ـ همایی‌عالیقدری چون تو حرص استخوان، تا کی. مراد: تو مانند همای عالیمقداری ، پس‌حریص استخوان بودن‌تا کی، دریغ از آن سایهٔ دولت که بر نااهل افکندی. مراد : تو که یك جانان شریفی حیف است که نسبت‌به‌ادانی تمایل داشته باشی وسایهٔ همایونت را برسر نااهل اندازی.

بخوبان دل مده حافظ ببین آن بیوفائیها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

که ـ حرف تعلیل، با حرف صله . خوارزم ؛ نام شهری است که آن طرف سمرقند واقع شده. یا، حرف نسبت و الف و نون ادات جمع . ترك ، قوم تاتار را گویند . سمرقندی ، یا حرف نسبت :

ازقرار معلوم این‌بیت تلمیحی است به قصه‌ایکه سمرقندیها درباره‌خوارزمیان روا داشته‌اند . اصل داستان اینست که پس از خروج هلاکو بین پادشاه سمرقند و پادشاه خوارزم اختلاف افتاد ومیانشان شقاق واقع‌شد، اما بعد شاه سمرقند حاضر به مصالحه شد وصلح کرد.مگرغرضش‌ازاین‌صلح حیله‌بوده چنانکه‌بعدازخاتمه‌موضوع صلح روزی پادشاه خوارزم را غافلگیر میکند و سرش را از بـدن جدا میکند و

Marfat.com

قشونش مملکت خوارزم را غارت میکند.

محصول بیت- ای حافظ به زیبایان دل مده ، و آن بیوفائیها که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان روا داشتند **به خاطر** بیار. یعنی توهم به ترکان شیرازی دل مبند که اینها بسیار ستمگر و بی وفایند، و در بادهٔ توهمان عملی خواهند کرد که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان کردند : همان بی‌وفائی و بی‌مهری را نسبت به‌تو هم میکنند.

در بعضی از نسخه‌ها مخلص بیت اینگونه واقع شده :

بشعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌غلطند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیر- نام مملکتی است که زیبایانش سیاه چشم وابرو بوده‌اند.

محصول بیت - سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی چنان تحت تأثیر شعر حافظ قرار میگیرند که بی‌اختیار میرقصند ومی‌غلطند.

مقصود اینست: شعر حافظ چنان باینها جذبه میدهد که بی‌اختیار بعضی میرقصند و برخی میغلطند.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سوم

چه بودی اردل آن یار مهربان بودی
که حال مانه چنین بودی ارچنان بودی

محصول بیت- چه میشد اگر دل آن یار مهر و محبت داشت : اگر آن یار مهربان بود حال ما اینطور نمیشد ، یعنی حال ما باین درجه سخت نبود، اگر آن یار با ما مهربان بود.

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاك آستان بودی

گرم - میم ، از لحاظ معنا به «سرافراز» مربوط است ، به تقدیر سرافرازم داشتی. سریرعزت ، اضافه بیانی. خاك آستان، اضافه‌لامیه .

محصول بیت - اگرزمانه مرا عزیز وسرافرازمیداشت: اگرمعزز ومکرمم میداشت ، خلاصه اگر میخواست کـه عزت و احترامم بیشتر گردد،سریر عزتم : سریرحشمت وعزتم‌خاك آستان جانان میشد . چونکه عزت و شرف در آن آستان است .

عیان شدی که بها چیست خاك پایش را
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی

محصول بیت - اگرحیات گرانبها ابدی‌بود،معلوم میشد که بهای خاك پای جانان چیست : چقدر قیمت دارد . یعنی خاك پایش مانند عمرعزیزمیشد اگر باقی

Marfat.com

وجاودان میماند . الحاصل : خاك پای‌یار بها ندارد چونکه خیلی عزیز است .

بگفتمی که چه ارزد نسیم طرهٔ دوست
گرم بهر سرموئی هزار جان بودی

بگفتمی ـ حکایت حال‌ماضی. که ، حرف رابط مقول قول.ارزد ، فعل‌مضارع مفرد غایب از ارزیدن. نسیم طرهٔ دوست ، هردواضافه لامیه. گرم، میم درمعنابه‌جان مربوط است ، به تقدیرجانم . مویی ، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ اگربهرسرمویم هزارجان‌داشتم، بهای بوی معطرطرهٔ دوست را تعیین میکردم . میگفتم که قیمتش چنداست.

مراد : بوی طره‌اش به هزاران جان میارزد .

برات خوشدلی ما چه کم شدی یارب
گرش نشان امـان از بد زمان بودی

برات خوشدلی ما ـ اضافه بیانی و لامیه . چه کم شدی : چه نقصان میدید . یارب ، دراینجا احتمال دومعنا را دارد : منادا وعجب .

گرش ، شین، درمعنا مربوط به «زمان» میباشد. نشان امان، اضافه بیانی. بد زمان ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ یارب خوشی وصفای خاطر ما چه چیز را کم میکرد : سبب چه نقصانی میشد اگراز ناملایمات روزگار طغرای امان داشت .

حاصل اینکه چه ضرر داشت‌اگربرات‌خوشدلی ما ازناملایمات وناسازگاری روزگار طغرای امان داشت .

مقصوداینست که اگر دائماً صفای خاطرداشتیم ، چه چیز کم میشد .

درمعنای این بیت کسیکه گفته است :بعلت مشکل بودن باین وجه شرح‌داده شد،این مفسر تقریرخوبی داشته طیب‌الله انفاسه .

زپرده کاش برون آمدی چو قطرهٔ اشك
که بردو دیدهٔ ما حکم او روان بودی

کاش ـ با شین ونیزباجیم «کاج»لغت است،معنای کاشکی. که ، حرف‌تعلیل.

Marfat.com

روان : جاری .

محصول بیت ـ کاشکی جانان ازپرده بیرون میامد، **چون قطرهٔ اشك :**

همانطور که قطرات اشك ازپرده بیرون‌میایدکاش جانان هم از سرایش‌بیرون میامد وحکمش بردوچشم ما روان وجاری میشد.

مراد: کاش ازخانه‌اش بیرون آید وبرما فرمان دهد .

اگر نه دائره عشق راه بربستی
چونقطه‌حافظ‌بیدل نه‌درمیان بودی

اگر نه، نه ادات نفی‌ودرمعنا به فعل«بر بستی» مربوط است. به تقدیر نبر بستی «بر نبستی» نه درمیان ، نه ادات نفی ومربوط به فعل «بودی» به تقدیر نبودی .

محصول‌بیت ـ اگردائرهٔ عشق راهرانمی‌بست: مانع خروج‌از دایره‌نمیشد حافظ‌بیدل چون‌نقطه در وسط دائرهٔ عشق نمی‌ماند. یعنی‌چون‌دایره در کنارمیگشت وچون نقطه مرکز دایره واقع نمیشد.

حاصل گفتار: اگرامکان خلاصی ازبلای عشق وجود داشت هر گزدرد عشق را تحمل نمیکردم بلکه ازآن فرار میکردم و خلاص میگشتم .

یکی مصراع دوم را نوشته است : چونقطه حافظ بیدل درآن میان بودی‌این صورت مخالف تمام دیوانهای موجود در نزدمان است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : م ا علن فعلاتن مفا علن فعلن

غزل پانصد و چهارم

بجان او که گرم دست رس بجان بودی
کمینه پیشکش بند گانش آن بودی

بجان او ـ با حرف تخصیص یا حرف قسم. که، حرف بیان. گرم، گر، حرف شرط و میم ضمیر متکلم وحده یعنی اگرمرا. دسترس، ترکیب مزجی به معنی قدرت وتوانائی است . بجان ، باحرف صله. بودی، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری».

کمینه، کم : اندك ویا حرف نسبت و نون و ها ادات تأکید یعنی کمترین و ناچیزترین پیشکش بند گانش ، اضافه لامیه. اگرمراد از بند گان «عشاق» باشد. پس پیشکش عشاق به جانان ، تعبیر میشود اما اگرمراد غلامان جانان باشد، باید گفت پیشکش عاشقان به بند گان جانان. آن ، اسم[1] اشاره : اشاره به جان مذکور در مصرع اول .

محصول بیت ـ به بقا و جان جانان قسم ، اگر دسترسی بجان داشتم، یعنی قدرت داشتم که جان را بدست بیارم ، الحاصل جانم اگر در دستم بود ، کمترین پیشکشم به بند گان جانان همان جانم بود یعنی جانم را از بند گانش دریغ نمیداشتم.

اگر دلم نشدی پای بند طرهٔ او
کیم قرار درین تیره خاکدان بودی

کیم ـ میم درمعنامربوط به قراراست. تیره، کدر وتاریك وغیرصاف. خاکدان جای خاك وخاروخاشاك .

---

۱ ـ آن ضمیراشاره (اشاره به دور و عهد ذهنی)
صفحه ۲۶۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ اگردلم پای بند طرهٔ جانان نبود : گرفتار زلفش نبود، کی دراین خاکدان تیره قرارمیگرفت، یعنی کی درخاکدان دنیاقرارمیگرفتم. الحاصل اگرعشق جانان نبود درخانهٔ دنیا ساعتی قرار نمیگرفتم .

در آمدی ز درم کاشکی چولمعهٔ نور
که بر دو دیدهٔ من حکم او روان بودی

محصول بیت ـ کاشکی ازدرم چون نور خشش نوردرمیامد وحکمش بردو دیده‌ام جاری و روان میشد. مراد: چون نورچشم بردو دیده‌ام حکمش روان میشد : حاکم دو چشم من میشد. درمعنای مصراع دوم : که حکمش بردو دیـده‌ام روان بود این مفسر معنای بیت را روان و روشن نگفته است .

برخ چو مهر فلك بی نظیر آفاقست
بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی

برخ ـ با حرف مصاحبت . بدل ، با حرف ظرف .

محصول بیت ـ باداشتن صورت زیبائی چون خورشید فلك دردنیا بی نظیراست اماحیف که دردل یك ذره محبت ندارد : یاکاش دردلش هم ذرهٔ مهربانی وجود داشت.

در معنای مصراع دوم گفته‌اند : حیف بردلش که ذره‌ای مهربان بودی ، این مفسر ازمعانی حروف اطلاع نداشته .

بخواب نیز نمی بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی

چه جای وصال ـ چه محل وصال است یعنی وصال ممکن نیست . این[1] ،اسم اشاره ، اشاره به وصال. آن[2] ، اسم اشاره ، اشاره به دیدن وصال درخواب.

محصول بیت ـ جانان را در خواب هم نمی‌بینم کجا مانده که وصالش برایم میسر گردد. پس وصال که دستم نداد ونشانی هم ازآن ندیدیم باری آن بودی: یعنی

۱ ـ این ضمیراشاره (اشاره به نزدیك)
۲ ـ آن رجوع شود به‌پاورقی‌صفحه ۲۳۷۶

Marfat.com

چون وصال میسر نگشت باری، جانان را درخواب میدیدم .

بـه بندگی قدش سرو معترف گشتی
اگر چو سوسن آزاده‌اش زبان بودی

محصول بیت ـ به بندگی جانان سرو اعتراف میکرد : اقرارمیکرد که من بنده وغلام جانانم اگرچنانچه چون‌سوسن‌آزاده زبان داشت. یعنی اگرچون‌سوسن آزاده زبان داشت و میتوانست حرف بزند، اقرارمیکرد که من بندهٔ جانانم.

ز پرده نالهٔ حـافظ برون کی افتادی
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

پرده ـ به طریق ایهام ذکرشده‌است . یعنی به معنای نغمه وساز وپردهٔ عرض (آبرو). همدم مرغان صبح خوان ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، و اضافه بیانی مرغ صبح خوان ، ترکیب وصفی : مرغی که هنگام صبح نغمه سرایی می کند.

محصول بیتـ نالهٔ حافظ کی ازپرده بیرون میافتاد : یعنی کی مشهور عالم میشد، اگرچنانچه با مرغان سحرخوان همدم وهم‌آواز نمیگشت .

مراد: فریاد وفغان حافظ داستان عالم نمیشد اگرچنانچه با بلبلها هم‌آهنگ نمی‌شد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و پنجم

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد زغیرت روی‌تو هرگلی خاری

بخرامی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب. دمی، یا حرف وحدت . بگلزاری ،با حرف صله ویا حرف وحدت. خورد، فعل مضارع مفرد غایب دراینجا معنای «اکل» نمیدهد بلکه‌به معنای فرو رفتن‌نیش خار است. مراد ازعبارت خورد هر گلی‌خاری: هر گلی همراه خاری است .

محصول بیت ـ اگرچون سروساعتی به‌گلزاری بخرامی: بآرامی‌در گلزار بگردی از غیرت رویت هر گل خاری خورد ، یعنی هر گل همراه خاری میشود . حاصل : هر تك‌تك گلها پرپر میشود وپریشان میگردد .

ز کفر زلف تو هر حلقهٔ و آشوبی
ز سحر چشم تو هرگوشهٔ و بیماری

حلقهٔ ـ یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، واو، حرف مع. آشوبی، یا حرف وحدت . گوشهٔ ، اینهم مانند حلقهٔ است . بیماری ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ از کفر زلفت باهر حلقه فتنه وآشوبی‌است : در هر حلقهٔ که متعلق‌به زلفت است فتنه وغوغایی برپا میشود و از سحرچشمت در هر گوشه بیماری است : در هر گوشه‌بیماری خوابیده .

ص ۳۳۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب
که در پیت ز هر سوی آه بیداری

چشم مست یار ـ اضافه‌بیانیه و لامیه. که، حرف تعلیل . پی، اینجا به‌معنای دنبال و عقب میباشد. آه بیداری ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای چشم مست یار چون بخت وطالع من مخواب ، چونکه بدنبالت ازهرسو آه بیداری است : از هرجانب بخاطر توعاشق بیداری آهی میکشد پس بیدار باش واز تیر آه عاشق حذر کن .

نثار خاك رهت نقد جان من هر چند
که نیست نقد روان را بر تو مقداری

نثارخاك ـ مصدر به مفعولش اضافه شده . خاك ره ، اضافه لامیه . نقد جان، اضافه بیانیه ومبتدای مؤخرو نثارخبرمقدم . به تقدیر: نقدجان نثار خاك رهت باد. جان من ، اضافه لامیه . هرچند مرهون مصرع دوم . که ، حرف بیان . نقدروان، اضافه بیانیه و «را» ادات تخصیصی. نقد روان ، دراین بیت به طریق ایهام ذکرشده است : به معنای جان و رایج فتأمل . بر تو، اضافه لامیه : نزد تو. مقداری، یاحرف تنکیر .

محصول بیت ـ نقد جان نثار وفدای خاك رهت گردد، هرچند که نقد رایج ونقد جان پیش توارزش ندارد. حاصل کلام من جانم را نثارخاك رهت میکنم، حال چه قبول بکنی وچه نکنی.

دلا همیشه مزن رای زلف دلبندان
چو تیره رای شدی کی گشایدت کاری

رای ـ فکراست . رای زلف ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. زلف دلبندان، اضافه لامیه و دلبند، ترکیب وصفی یعنی دلبری که دل عشاق را بسوی خودمیکشد وبخودعلاقمندشان میکند. الف و نون، ادات جمع . تیره دراینجا ظلمت است یعنی تاریك ، تیره رای : کسی که تاریك فکراست. کاری ، یا حرف تنکیر.

Marfat.com

محصول بیت ـ ای دل دائماً به فکرزلف محبوبان مباش : فکر زلف آنها را مکن ، چون وقتی تیره رای‌باشی ، درکارت گشایشی حاصل نمیشود . منظور اینست به فکر زلف دلبران بودن خود تیره رایی است و کسیکه تیره رای باشد ، کارش گشایش پیدا نمیکند، پس‌فکرزلف دلبران‌را ترك کن تا کارت پیش‌رود . کسانیکه بجای «رای زلف» «لاف زلف» نوشته‌اند، ازمناسبت تیره رای غافل بوده‌اند.

سرم برفت و زمانی بسر نشد این کار
دلم گرفت و نبودت غم گرفتاری

زمانی ـ یا حرف وحدت . بسر نشد : نهایت نیافت،پایان نپذیرفت . این کار: عشق و محبت . گرفت دراین بیت یعنی منقبض شد. گرفتار[1]، ترکیب وصفی‌ازمصدر آریدن یعنی کسیکه با مشکلات زیاد روبرو باشد .

محصول‌بیت ـ در راه عشق ومحبت سرم رفت ، در حالیکه این کار (عشق) نهایت نیافت، و دلم گرفتار شد درحالیکه تو غم گرفتاری را نخوردی . مراد : دلم به درد عشق مبتلا گشت واما تو هرگز ازغم گرفتاری آن غم نداشتی. خلاصه غم دل گرفتار مرا نخوردی و فکری بحالش نکردی .

مفسرینی که بجای دلم گرفت «دلم برفت» نوشته‌اند، از گرفتار ومناسبت آن دراین بیت غفلت کرده‌اند.

چو نقطه گفتمش اندرمیان دائره آی
بخنده گفت که حافظ‌تودرچه پرگاری

آی ـ با الف ممدوده فعل‌امرمفرد مخاطب: بیا . درچه پر گاری: معنای لازم این ترکیب یعنی درچه حیرت و درچه سرگردانی هستی ، چونکه سرگردانی از امور لازم پرگاراست .

محصول بیت ـ وقتی به جانان گفتم : چون نقطه به میان دائره بیا یعنی به حلقهٔ عشاق داخل‌شو، بخنده گفت که، ای‌حافظ توتاچه حد سرگردانی یعنی به وادی

---

۱ ـ گرفتار صفت مفعولی است .

Marfat.com

حیرت افتاده‌ای و سر گردان و بیقرار گشته‌ای ، زیـرا میان آن حلقه مقام من نیست .

کسیکه مصراع دوم را نوشته‌است : بخنده گفت که حافظ این‌چه پر گاری.
این‌شخص جزاینکه ناموزون نوشته سخنش هیچ نوع معنا ندارد. رد شمعی

وله‌ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و ششم

شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری
یاران صلای عشقست گر میکنید کاری

خواجه مردم شهر شیراز را وصف میکند که همگی زیبایند.

محصول بیت - شهرما ، شهری است پراز ظرفا ، و از هر جانب نگاری به چشم میخورد. ای یاران صلای عشق است اگر خیال کاری دارید ، بکنید. یعنی اگر عاشقی میکنید محلش است .

چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی
دردست کس نیفتد زین خوبتر نگاری

چشم جهان - اضافه لامیه ، تقدیرش چشم اهل جهان است.

محصول بیت - چشم مردم دنیا جوانی تازه‌تر از این ندیده است . به‌جوانی معهود اشاره می کند. پس میگوید: نگاری بهترو زیباتر ازاین بدست کسی نمی‌افتد.

جسمی که دیده باشد از روح آفریده
زین خاکیان مبادا بردامنش غباری

جسمی - یا حرف وحدت. که، اسم. چه کسی . مراد ازخاکیان : مردمیکه درخاك سکنی دارند . زیرا «یا»حرف نسبت والف ونون ادات جمع است،یعنی به‌خاك نسبت داده میشوند.

مبادا، با الف ومباد، بدون الف ، لغت است ، به‌صورت نهی غایب است که‌در

Marfat.com

دعا بکار میرود. غباری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ که دیده است جسمی را که از روح آفریده شده باشد : که دیده‌است ازاین خاکیان کسی‌را که‌بردامنش غباری‌ننشسته باشد یعنی بردامن‌پاکش از اغیار گردی ننشسته باشد.

ازعدم تلویث کنایه است .

چون من‌شکستهٔ‌راازپیش‌خود چه رانی
کم غایت توقع بوسیست یا کناری

شکستهٔ ـ یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، و را، ادات مفعول . رانی ، فعل‌مضارع‌مفرد مخاطب ازمصدر رانیدن «راندن». کم، که حرف تعلیل ومیم متکلم در معنا به «توقع» مقید است به تقدیر توقعم . بوسی ، یا حرف وحدت . یا ، در اینجا حرف عطف است به معنای «او» و «ام» در عربی . کناری ، این یا هم از برای وحدت است .

محصول‌بیت ـ دل شکسته‌ای چون مرا برای چه ازنزدخود میرانی : یعنی مرا ازپیش خود مران چونکه منتهای توقع و امیدم از تو فقط یك بوسه است و یا یك کنار. پس به خاطراین چیز جزوی انصاف نیست که مرا از خود دور کنی.

می‌بیغشست‌بشتاب‌وقتی‌خوشست دریاب
سالی دگر که دارد امید نوبهاری

غش ـ به کسرغین و شین مشدد اسم است به معنای جرم از باب نصرمصدرش غشاش میاید به کسر «غین» اما عجم به فتح «غین» میخواند به معنای مذکور.

وقتی ، یا حرف تنکیر .دریاب :غنیمت بدان . سالی دگر، یا حرف وحدت. که، اسم است : چه کسی . نوبهاری، یا حرف تنکیر.

محصول بیتـ **می** صاف است پس به خوردنش عجله کن ، وقت هـم خوش است غنیمت دان. مراد: قدر وقت را بدان زیرا که امید دارد که سال دیگر به بهار برسد . پس درنوبهار امسال باید نوشیدن می بیغش را غنیمت دانست.

Marfat.com

در بوستان حریفان مانند لاله و گل
هریك گرفته جامی بریاد روی یاری

جامی ویاری، یاها وحدت راست .

محصول بیت ـ در بوستان باده نوشان ، هریك چون گل و لاله به یاد یاری جامی بدست گرفته‌اند. مراد هریکشان به شوق نگاری پیاله نوش‌شده است. لاله‌را به قدح پایه دار و گل را به قدح بی‌پایه تشبیه کرده‌اند .

چون این گره گشایم وین راز چون نمایم
دردی وسخت‌دردی کاری و صعب کاری

چون ـ باواو اصلی یعنی چگونه : به معنای کیف. گره ، به کسر کاف‌عجمی و را ، دراینجا به معنای مشکل عشق تعبیرمیشود. ومراد از «راز» هم رازعشق است.

دردی و کاری، یاها وحدت راست و واوها ، حالیت را افاده کند.

محصول بیت ـ این گره عشق را چگونه باز کنم و این راز عشق را چگونه نشان دهم . چون این دردی است اما درد مشکل ، و همچنین ابراز سرعشق کاری است اما کار بسیار دشوار. یا خود وحال آنکه درد سخت و کار مشکلی است.

مراد : دردنیا هیچ مشکلی سخت تر ازمشکل‌عشق نیست.

هر تاره موی حافظ در دست زلف شوخیست
مشکل بود نشستن در اینچنین دیاری

تاره ـ باهای رسمی وتار ، بی‌ها یعنی یك دانه مُو. شوخی، یاحرف وحدت

محصول بیت ـ هر تار موی حافظ در دست زلف شوخیست ، پس در چنین دیاری ماندن مشکل است . مراد : درشهری که اینهمه غارتگر ویغماگر داشته باشد سکونت در آنجا خیلی مشکل است ، خدا نجات بدهد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و هفتم

تراکه هرچه مرادست درجهان داری
چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری

محصول بیت ـ توهرچه میخواهی دراین دنیا داری : تمام آرزوهایت‌فراهم شده . حاصل: به مرادات دنیوی رسیده‌ای ، پس‌ازحال ضعفای ناتوان چه غصه وغم داری ، یعنی چون به مرادت رسیده‌ای وآرزوهایت بر آورده شده ، دیگربفکر این نیستی : متوجه این مطلب نیستی که آیا ناتوانان به مرادشان رسیده‌اند یا نه .

بخواه جان‌ودل‌از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری

محصول بیت ـ از من بنده جان و دل بخواه و فوری بستان : بدون تأنی و درنگ جان و دلم را قبضه کن ، چونکه حکمت برسر آزادگان جاری است . یعنی من از جزو آزادگانم و امرت دربارهٔ من فوری اجرا میشود : امرت در من نفوذ دارد .

میان نداری و دارم‌عجب که هرساعت
میان مجمع خوبان کنی میان داری

میان داری ـ این را عجم میانجی گری میگوید، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ تومیان نداری :میانت معدوم‌است، اما تعجبم ازاینست که‌هر دم و ساعت میان مجمع محبوبان میانجی گری میکنی . یعنی با وجود نداشتن میان

Marfat.com

میانداری عجیب است .

بعضی گفته‌اند : میاندار به معنای حکم و مصلح قوم است ، علی کل حال به معنای صدر نشین نیست .

بیاض روی ترا نیست نقش درخور ازانك
سوادی از خط مشکین بر ارغوان داری

بیاض ـ به‌رنگ سفید و کاغذ هم گویند ، و دراینجا به طریق ایهام ذکر شده. پس بیاض روی اضافه بیانی، روی ترا ، اضافه لامیه . در خور با واو رسمی : لایق از آنك : ادات تعلیل و مرهون مصراع دوم . سوادی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . خط مشکین اضافه بیانیه . مراد از ارغوان ، رخسار جانان است .

محصول بیت ـ سفیدی رویت را هیچ نقشی شایسته نیست ، چونکه روی ارغوان رخت از خط مشکین سواد یعنی رقمی داری ، پس وقتی این رقم را داری به نقش دیگر احتیاج نیست .حاصل : وقتی روی چهرهٔ سفیدت خط سیاه ازقدرت نوشته شده ، پس نقش عارضی شایستهٔ آن نیست .

بنوش می که سبك روحی ای ظریف مدام
علی الخصوص درین دم که سر گران داری

محصول بیت ـ ای ظریف باده بنوش که دائماً سبك روحی، (شادی) خصوصاً دراین دم که ازخماری سر گران داری ، یعنی باده خوردن هر آن مناسب حال توست بخصوص حالا که ازخماری سرت سنگین شده است : حالا ظریفتر شده‌ای .

مکن عتاب ازین بیش وجور بردل من
بکن هر آنچه توانی که جای آن داری

محصول بیت ـ ازین بیشتر بمن عتاب وبردلم جور مکن ، بلکه بهرچه قادری و از دستت برمیاید دربارهٔ من بکن که محلش است . مراد آنچه دربارهٔ عشاق میتوانی بکنی وقادری بکن چونکه توشایستهٔ آن کاری .

باختیارت اگر صد هزار تیر جفاست
بقصد جان من خسته در کمان داری

جفاست ـ سین وتا، ازلحاظ معنامربوط به«اختیار»است به‌تقدیر باختیار تست.

Marfat.com

جزا مقدم واقع شده وشرط مؤخر. قصد جان، اضافه مصدر به مفعولش. جان من، اضافه لامیه، من خسته، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ اختیار با خودت است، اگرصد هزار تیر جفا به قصد جان من خسته در کمان داشته باشی. مراد اگر به قصد زدن به جان من خسته صد هزار تیردر کمان نهی، اختیار با تست، خواهی جان ناشادم را با تیر بزن و خواهی دست نگهدار خلاصه همه جور اختیار با تست.

بکش جفای رقیبان مدام و خوش دل باش
که سهل باشد اگر یار مهربان داری

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: جور وجفای رقبا را بکش و دائماً خوشدل باش، زیرا تحمل این چیزها سهل است درصورتیکه یارمهربان داشته باشی. مقصود: یاری مهربان وبا مهروشفقت اگرداری جور وجفای رقیبان مهم نیست و ضرر نمیرساند باید هم تحملشان کرد.

بوصل دوست گرت دست میرسد یکدم
برو که هرچه مرادست در جهان داری

محصول بیت ـ اگر دمی ویا نفسی به وصل دوست دستت میرسد: اگردمی به وصل دوست برسی، برو که در دنیا هر آرزویی داری برآورده شده. مراد رسیدن به وصال دوست عیناً مانند اینست که به مرادهای دنیوی رسیده باشی.

چو ذکر لعل لبش میکنی ومی شنوی
حدیث باشکرست آنچه دردهان داری

چو ـ حرف تعلیل. ذکرلعل، اضافه مصدر به‌مفعولش، لعل‌لبش، اضافه بیانی حدیث با شکر، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: وقتیکه راجع بـه لب لعل جانان صحبت میکنی و از آن میشنوی: هم خودت درباره‌اش سخن میگویی و هم دیگران که تعریفش‌میکنند تومیشنوی. پس آنچه میگوئی سخن لذیذ وشیرینی‌است،

Marfat.com

چون موضوع سخن‌دربارهٔ لب لعل جانان‌است لذا آن کلام باید هم شیرین‌وشکرین باشد خلاصه از کلام شیرین کنایه است .

چو گل بدامن ازین باغ میبری‌حافظ
چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری

چو ـ ادات تعلیل : چونکه . بدامن ، با حرف مصاحبت . ازاین باغ: مراد وصال جانان است و مراد ازباغبان رقیب است .

محصول بیت ـ ای‌حافظ وقتی‌ازباغ‌وصال جانان گل را با دامن میبری‌یعنی تو که گل وصال جانان را به‌مراد دل میچینی‌وبدلخواه خود از آن بهره‌مندمیشوی، پس ازناله وفریاد وفغان رقیبت چه غم داری : ازشکایتش چه غم داری ؟

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل پانصد و هشتم

صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری

صبا ـ منادی . نکهت، دراصل به معنای بوی خوش دهان است ، اما دراینجا مطلقاً مراد بوی خوش است . زلف مشکبو، اضافه بیانی ومشکبوصفت مرکب.

بیادگار ، با مقحم است از برای تأکید . یادگار : چیزیکه سبب یادآوری میشود به معنای تحفه . بمانی، با حرف تأکید،مانی،فعل مضارع مخاطب. که،حرف تعلیل. بوی او ، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ ای صبا تو بوی آن زلف مشکبو را داری ، پس در روزگار بیادگار بمانی که بوی او را داری . یعنی چون بوی خوش توهمان بوی زلف معطر جانان است ، پس در روزگار به یادگاربمان . مراد مدتهای مدید پایدار بمان و یا میمانی .

خلاصه . فعل «مانی» احتمال دارد وجه اخباری یا انشایی باشد.

کسیکه فعل «مانی»را به معنای شباهت گرفته : شبیه هستی گفته ، نتوانسته به معنای واقعی تشبیه کند.

دلم که گوهر اسرارحسن وعشق دروست
توان بدست تودادن گرش نکو داری

که ـ حرف رابط صفت. گرش، شین برمیگردد به دل . گوهر اسرارحسن،
ص ۳۲۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

اضافه بیانیه و لامیه .

محصول بیت- دل من که اسرارحسن وجوهرعشق درآن نهفته است، اگر بتوانی خوب نگهش داری میشود به توداد. مراد اسرار و گوهرعشق و حسن دردل من است ، ومیشودآن را به توتسلیم کرد اما بهشرط آنکه رعایتش کنی

قبای حسن فروشی ترا برازد وبس
که همچوگل همه آئین رنگ و بوداری

قبای حسن فروشی ـ اضافه بیانیه . حسن فروش ترکیب وصفی ازفروشیدن: فروشندهٔ زیبایی ویا حرف مصدری. برازد ، فعل مضارع مفرد غایب : زیبد ازمصدر برازیدن . وبس ، با واو : چون فقط درعربی . که ، حرف تعلیل . آیین به معنای قانون و اسلوب است .

محصول بیت ـ قبای حسن فروشی ترازیبد وبس: عرض جمال و زیبائی فقط شایستهٔ توست، زیرا چون گل تمام آئین رنگ وبو را داری ، یعنی چون گل سراسر رنگ و بویی.پس جلوه گری وعرض جمال شایستهٔ توست .

دم از ممالك خوبی چو آفتاب زدن
ترارسد که غلامان ماهرو داری

دم ـ نفس. ممالك خوبی، اضافه بیانیه. رسد، دراین قبیل‌جاها به معنای‌لایق است چنانکه دربوستان آمده .

بیت : مراو را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

که ، حرف تعلیل .

محصول بیت- چون آفتاب دم زدن از زیبائی شایستهٔ توست، چون این‌توئی که غلامان ماهرو داری . مقصود : ادعای داشتن زیبائی چو آفتاب برازندهٔ توست که بندگان زیبائی دراختیار داری .

در آن شمایل‌مطبوع‌هیچ نتوان گفت
جز این قدرکه رقیبان تند خوداری

شمایل ـ جمع شمال به معنای اخلاق است . شمایل مطبوع ، اضافه بیانی .

Marfat.com

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : دربارهٔ آن اخلاق پسندیده هیچ سخنی نمیتوان گفت : راجع بآن اخلاق‌حمیده‌ات هیچگونه ایراد نمیشود گرفت، جزاینکه رقیبانت تند خویند وهیچ کس را به نزدت راه نمیدهند .

نوای بلبلت ای گل کجاپسند افتد
که گوش‌هوش‌بمرغان‌هرزه‌گو داری

محصول‌بیت ـ ای گل‌نوای بلبل کی‌مورد پسندت قرارمیگیرد وقتی گوشت به مرغان بیهوده گو باشد : ترنمات بلبل کی پسندت افتد که تو صدای مرغان هرزه گو را گوش میکنی . مراد اینست : نغمات و ترنمات حافظ را چگونه ممکن است به پسندی درحالیکه گوش‌هوش به رقیبان داری یعنی سخنان آنان را گوش میکنی.

بجرعهٔ تو سرم مست گشت نوشت باد
خوداز کدام خمست‌این که‌درسبوداری

بجرعهٔ تو ـ با حرف مصاحبت واضافه لامیه . نوشت باد، ازقبیل حشوملیح است . خود ، در اینجا متضمن معنای «تعجب» است و نیز جایز است محض تأکید افاده نماید .

این : اشاره است به باده‌ایکه در سبوست.

محصول‌بیت ـ بایك جرعه می‌ات مست گشتم، نوشت باد باده‌ایکه‌خورده‌ای. عجب است این باده‌ایکه در سبوداری از کدام خم است ؟ مراد شرابی که درسبویت است از کدام خم است بما نشان بده که گاه گاهی ازآن نوش کنیم .

بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر باورسی از شرم سرفرود آری

که ـ حرف تعلیل . باو، با حرف صله وضمیر برمیگردد به‌جانانی که دردل مرکوز است . رسی ، فعل مضارع مفردمخاطب اینجا یعنی برخورد کنی ، چون‌فعل شرط است . فرودآری ، این ترکیب محتمل دو وجه میباشد : ممکن است «واو» مانند واو واقع درابیات سابق ، حرف روی و «داری» ردیف باشد .

Marfat.com

یا اینکه قافیهٔ معموله باشد که از دولفظ «فرود و آری» ترکیب شده است. پس با انتقال‌فتحهٔ واقع درهمزهٔ «آری» به «دال‌فرود» شکل «فرودآری» پیدا کرده است.معمولی که باین‌اسلوب واقع گردد طریق‌تجزیه گویند چنانکه نجاتی‌درغزلی که بامطلع زیر شروع میکند این سبك را رعایت کرده است.

مطلع : بر آلای اولدی پری شیوه‌لی آهوبکلر
گوزی آهولرك آلاینه یاهو بکلر

ترجمه غزل‌ترکی: آهوان پری شیوه یك گروه شدند، چشم عاشق درانتظار آن گروه آهوان است.

دراین غزل هم گفته است : رخت وبختم کوتری اوده اور رسك طوتمز
برایکی گون بزی بودنیده محبوبکلر.

ترجمه : اگر رخت وهمه چیزمرا آتش بزنی مهم نیست چون در این یکی دو روز دنیا محبوب است که مارا سر گرم میکند.

یعنی بای «محبوب» را با لفظ «آکلر» ترکیب کرده که صورت محبوبکلر پیدا کرده است.

محصول بیت ـ ای سروجویبار بسر کشی خود مناز : فخرمکن ، زیرا اگر باآن جانان برخورد کنی یا اگر او را «ببینی» ازشرم سرفرود آری یعنی سرتسلیم فرودآری. حاصل‌اینکه دربرابرطنازی جانان تسلیم‌میشوی.

دعاش کردم وخندان بزیرلب میگفت
که کیستی تو وبا من چه‌گفتگو داری

میگفت ـ مرهون مصراع دوم .
که ، حرف رابط مقول قول . کیستی : یا ضمیرخطاب .
واوها ، حرف عطف. گفتگو : صحبت کردن و سخن گفتن بین دونفراست .
محصول بیت ـ جانان‌را دعا کردم، اوهم بزیرلب درحالیکه میخندید گفت: تو کیستی وبا من چه حرف «گفتگو» داری. مراد : با من‌مناسبتی نداری پس بچه دلیل دعایم کردی .

Marfat.com

ز کنج صومعه حافظ مجوی جوهر عشق
قدم برون نه اگر میل جستجو داری

محصول بیت ـ ای حافظ از کنج صومعه جوهر عشق مجو : صومعه داران فاقد عشق‌اند، پس از آنان انتظار عشق نداشته باش ، بلکه برای تحصیل عشق قدم ازصومعه بیرون نه : ازصومعه بیرون بیا .

مراد : اگر میل جستجوی عشق داری یعنی طالب تحصیل عشقی صومعه را ترك کن و به میکده برو که جوهر عشق در آنجاست .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و نهم

بیا با ما مورز این کینه داری
که حق صحبت دیرینه داری

در بعضی از نسخه‌ها بجای «بیا» «بنا» واقع شده .

مورز، فعل نهی[1] مفرد مخاطب از مصدر ورزیدن : عادت کردن به چیزی یا خو گرفتن به چیزی. کینه‌دار، ترکیب وصفی: کینه دارنده ویاحرف مصدری. که، حرف تعلیل. حق‌صحبت دیرینه، اضافه‌لامیه و بیانیه. داری، فعل مضارع مفرد مخاطب

محصول بیت ـ ای جانان بیا و با ما کینه داری را عادت مکن: با ما کینه دارمباش زیرا با ماحق‌صحبت دیرینه داری . یعنی از قدیم ما با تو دوست ومصاحب بودیم ، پس نسبت بما کینه نداشته باش .

نصیحت گوش کن کین در بسی به
از آن گوهر که در گنجینه داری

کین ـ که حرف تعلیل . این، اسم اشاره : اشاره به نصیحت که «در» کنایه از آن است. که ، حرف رابط صفت . گنجینه : خزانه است.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : نصیحت گوش کن، زیرا این در، از آن گوهری که درخزانه داری بهتر است . مراد: نصیحت مانند در گرانبهائی است وازتمام جواهراتی که در گنجینه داری سودمندتر است .

---

۱ ـ رجوع شود به پاورقی صفحه ۲۳۴۷
ص ۲۵۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

بـفریـاد خـمـار مـفلسان رس
خـدا را گـرمـی دوشـینه داری

بفریاد خمار مفلسان ـ با حرف صله و اضافه‌ها لامیه است . رس ، فعل امر مفرد مخاطب. خدا را ، «را» حرف تخصیص. گر، ادات شرط . می دوشینه ، اضافه بیانی. دوش ، یعنی دیشب ویا حرف نسبت[1] و نون وها نسبت را تأکید میکند.

داری ، فعل مضارع‌مفرد مخاطب وفعل شرط یعنی‌مصراع دوم شرط ومصراع اول جزاست .

محصول بیت ـ به فریاد خمار مفلسان رس : خماری مفلسان را درمان کن محض خاطر خدا . یعنی اگر شرابی از شراب دیشبی داری خماری بی‌چیزان را علاج کن . خلاصه اگرشرابی از دیشب مانده داری محض خاطرخدا با آن‌خماری بیچارگان را چاره کن .

درمعنای مصراع دوم: اگر شرابی به‌مقدار شراب دیشبی داری . این‌مفسرین معنای بیت را خوب ادا نکرده‌اند.

ولیکن کـی نمائی رخ بـرندان
تو کز خورشید ومه آئینه داری

نمایی ـ فعل‌مضارع مخاطب. رخ،مفعول صریح وبرندان‌مفعول‌غیرصریحش. کز، که حرف بیان .

محصول بیت ـ این بیت ازلحاظ معنا برمیگردد به بیت سابق. یعنی‌ما درمان بیچارگان رابه توتکلیف کردیم، اما تو کی به‌رندان رخ‌نشان میدهی که ازخورشید وماه آئینه داری یعنی مهرو‌ماه آئینه های تواست. حاصل اینکه با اینهمه رفعت شأن تو کی به رندان مفلس رخ مینمائی

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار
که با مـهر خدایی کینه داری

بد رندان ـ اضافه لامیه ومقول‌قول فعل «مگو» . واو ، حرف عطف. هش ،

---

۱ ـ دوشینه : ین‌وینه صفت نسبی است. مترجم

Marfat.com

مخفف هوش به‌معنای عقل. دار، فعل امر مفرد مخاطب: عقلت را جمع کن. که، حرف بیان. با، حرف صله. مهر: محبت. خدایی: یاحرف نسبت، تقدیرش باصاحب مهر خدا: (کسی که خدارا دوست دارد) به ضرورت وزن مضاف حذف گشته است. کینه، مفعول مقدم فعل «داری» . وجایز است کینه دار، ترکیب وصفی باشد و یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ ای‌شیخ بدگوئی رندان رامکن وعقلت را درسرت جمع کن که به دوستداران خدا کینه میورزی . یا با دوستان خدا کینه داری . یعنی دشمن دوستداران خدائی . حاصل اینکه عداوت و دشمنی با دوستان خدا همان عداوت با خداوند است .

نمی ترسی ز آه آتشینم
تو دانی خرقهٔ پشمینه داری

نمی‌ترسی ـ احتمال‌دارد وجه اخباری ویا انشائی باشد : نمیترسی یعنی‌بترس «وجه‌انشائی» خرقه پشمینه ، تقدیرش : که خرقهٔ پشمینه داری ، بوده که به‌ضرورت وزن « که» رابط ترك شده است .

پشمینه ، یاحرف نسبت ونون وها ادات تأکید. خرقهٔ پشمینه: خرقهٔ پشمی.

محصول بیت ـ خطاب به‌شیخ مذکور دربیت قبل‌میفرماید: ازآهم‌نمیترسی . یا از آه آتشین من نمیترسی « بترس » ای شیخ خودت که میدانی خرقه پشمینه داری (بتن میکنی) یعنی از آه آتشین من بترس که خودت و خرقه‌ات را یکجا میسوزاند .

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند : تومیدانی که خرقهٔ پشمی داری که در برابر آتش اصلا دوام ندارد . سخن عجیبی این مفسر گفته است آیا معنای حرفش را خودش میفهمد.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
بقرانی که اندر سینه داری

با ـ حرف قسم ویا ، حرف وحدت یا حرف تنکیر. که، حرف رابط صفت.

Marfat.com

محصول بیت ـ ای حافظ قسم بـآن قرانی که در سینه داری شعری بهتر از شعر تو ندیدم . یعنی به حق قرانی که در سینه‌ات مستور است من شعری لطیف‌تر از شعر تو ندیدم .

وله‌ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و دهم

ایکه در کوی خرابات مقامی داری
جم وقت خودی ار دست بجامی داری

ای ـ حرف ندا . منادی ، عام . مقامی، یا حرف وحدت ویا تنکیر . جم‌وقت خودی، اضافه‌ها لامیه . جم : نام پادشاهی است که جام جهان‌نما را پیدا کرده‌است. بنابه قول بعضیها جم همـان حضرت سلیمان است . به عقیدهٔ خواجه هم همینطور است .

اما دراین بیت جم کنایه ازپادشاه میباشد. جم وقت خودی پادشاه زمان خود هستی. ار، به فتح همزه مخفف «اگر»

ار دست بجامی‌داری، جملهٔ شرطیه وماقبلش‌جزاوجوابش . این عبارت کنایه است ازقدرت یعنی اگر دستت برسد وتوانائی بدست‌آوردن جامی را داشته باشی.

محصول‌بیت ـ ای آنکه در کوی خرابات مقامی داری یا در کوی خرابات اقامت داری اگر دسترسی به جام باده داری در واقع پادشاه زمان خـودی ؛ اگر صاحب یك جام می هستی. الحاصل در کوی خرابات اقامت داشتن و به جامی باده مالك بودن ، درمعنا پادشاهی است .

ایکه با زلف ورخ یار گذاری شب و روز
فرصتت‌باد که خوش صبحی وشامی‌داری

گذاری ـ فعل مضارع مفرد مخاطب : میگذرانی . شب و روز ، مفعول فعل

Marfat.com

گذاری. که، حرف تعلیل ویاحرف بیان . صبحی وشامی ، یاها ازبرای وحدت و یا تنکیر است. داری ، فعل مضارع مخاطب مفرد: مالکی.

محصول بیت - به طریق لف ونشرمیفرماید : ای آنکه با رخ وزلف جانان شب و روزت را میگذرانی. یعنی شب و روز به وصل جانان رسیده‌ای فرصتت باد که صبح وشامی بسیار خوش میگذرانی، یعنی صبحی چون‌رخ‌جانان وشامی چون زلفش داری. خلاصه خدا فرصتت دهد که حال‌خوبی داری ،

وای‌که باوصل‌دلارام‌گزیدی‌خلوت
بغنیمت شمراین‌لحظه‌که‌کامی داری

واو ـ حرف عطف . وای ، حرف ندا . همزه‌اش به سبب وصل ساقط شده است. که ، حرف رابط صفت . وصل دلارام ، مصدربه مفعول یا به فاعلش اضافه‌شده حاصل اینکه احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد .

دلارام ـ صفت مرکب از آرامیدن : سبب آرامش دل یعنی وصلی که سبب آرامش دل میباشد. حاصل کلام وصلی که سبب راحتی وآسایش دل است.

گزیدی ، به ضم کاف عجمی وبه کسر «زا» فعل ماضی مفرد مخاطب : اختیار کردی (خلوت گزیدی یعنی برای خودت مسکن و نشیمن خلوت اختیار کردی) خلوت ، مفعول صریح فعل گزیدی . با وصل مفعول غیرصریحش .

به غنیمت ـ با حرف تأکید وبرای تحسین لفظ وتکمیل وزن آمده است .

شمر، به ضم«شین» وفتح «میم» لغت است یعنی‌فعل امرمفرد ومخاطب: بشمار. مراد از «لحظه» دراینجا وقت وساعت میباشد . که ، حرف تعلیل . کامی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - وای آنکه با وصل دلارام خلوت گزیدی ، این وقت و این ساعت را غنیمت شمار که بکام رسیدی یعنی مرادت حاصل شده : حصول مراد را غنیمت بدان.

درمعنای مصراع دوم گفته شده : این لحظه را غنیمت شمار که مرادی داری

Marfat.com

این گویندهٔ نامراد از ادای معنای شعرمراد نگرفته است . رد شمعی

ای صبا سوختگان برسره منتظرند
گر از آن یارسفر کرده پیامی‌داری

محصول بیت ـ ای صبا عاشقان سوخته دل برسرراه منتظرخبرند . پس اگر ازآن یار سفر کرده خبری داری حالا وقتش است .یعنی عشاق درانتظار تواند که از جانان خبربیاوری . پس اگرخبر و پیامی داری برسان .

گو بهنگام وفا گرچه ثباتت نبود
میکنم شکر که برجور دوامی‌داری

گو ـ به صبا خطاب میکند.

بهنگام ، با حرف ظرف . هنگام : وقت . دوام ، مصدر از دام یدوم‌به معنای قائم وثابت بودن و یا حرف تنکیر.

محصول‌بیت ـ خطاب به صبا میفرماید : ای صبا به جانان بگو : اگر چه بهنگام‌وفا ثبات و قرارنداری یعنی در وفا ثابت قدم نیستی، اما من شکر میکنم که درجوروجفا ثبات داری. مراد: دائماً جوروجفا میکنی .

کسیکه درمعنای مصراع‌دوم گفته است : شکرمیکنم درجور یك دوام داری. این مفسر بین یك و دو فرق نگذاشته .

رد شمعی

خال سرسبزتو خوش دانهٔ عیش استولی
بر کنار چمنش وه که چه دامی داری

خال سرسبز ـ اضافه بیانی. سرسبز تو، اضافه لامیه . دانهٔ عیش، هکذا .

مراد از دانه «تخم» است. ولی، مرهون مصرع دوم . کنار چمن، اضافه‌لامیه. شین، برمیگردد به «خال» . وه ، مخفف «واه» ادات تحسر وتغابن است .

که ، حرف بیانی . چه ، ادات مبالغه . دامی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ خال تروتازه وسبزتوتخم‌خوب یعنی‌وسیلهٔ خوبی است‌برای

Marfat.com

عیش، اما حیف که در کنار چمنش دامی عجیب داری . مراد خالت تخم خوبی‌است برای عیش وصفا اما چون دانه‌ایست که در دام نهاده شده پس باید از آن احتراز نمود که سبب هلاکت نگردد.

حاصل بیان درنزدیکی دانهٔ خالت دام زلفت نهاده شده پس باید از آن حذر نمود مراد از «چمن» خط سبز است که زلف در کنارش قرار گرفته .

کسیکه معتقد است : مراد از«چمن» روی است این لایعقل «خط» را ازروی تشخیص وتمییز نداده است . رد شمعی

بوی جان از لب خندان قدح میشنوم
بشنوای‌خواجه‌اگرزانکه مشامی‌داری

بوی جان ـ اضافه لامیه . لب خندان قدح، اضافه بیانی و لامیه .

اگر زانکه : اگرچنانکه، درجایی که ایجاب کند بجای اگرچنانکه، اگر زانکه بکارمیبرند. مشامی ـ یاحرف تنکیر.

محصول‌بیت ـ ازلب خندان قدح بوی جـان میشنوم : احساس میکنم که جام باده‌حیات میبخشد. ای خواجه توهم اگرمشام داری بوی جان را ازآن بشنو.

مراد : اگر دماغی‌داری که بوی باده را احساس کند ازلب خندان جام‌بوی جان وحیات را بشنو. حاصل مطلب بوی باده همان بوی حیات است .

کسیکه درمعنای مصرع دوم گفته است : ای مرد بشنو اگر ازآنکه مشامی داری این مفسر درمشامش بوی استقامت نبوده که معنای بیت را ادا نماید .

رد شمعی .

نامی‌ارمیطلبد ازتو غریبی‌چه شود
تویی‌امروزدراین‌شهر که نامی‌داری

نامی ـ یا حرف تنکیر. غریبی، یا حرف وحدت. تویی، یا ضمیرخطاب. که نامی، یا حرف تنکیر.

محصول‌بیت ـ اگرشخص غریبی از تو نامت را بپرسد : از تو بخواهد که

Marfat.com

نام شریفت را باوبگوئی ، چه میشود مهم نیست چونکه امروز تویی که در این شهر نامی داری : امروز تویی که دراین‌شهر نامداری . مقصوداینست تو که اسم‌ورسمی داری ومشهوری اگرغریبی نامت را سؤال کند هیچ مهم نیست چه میشود .

درمعنای مجموعی بیت ـ مفسری گفته است : اگرغریبی ازتو نامی‌بخواهد چه میشود . چون تویی که امروز در این شهر نامی داری . عجب تصویری از معنای بیت داشته است عفاالله‌عنه. یکی‌دیگر بجای «نامی» «لطفی»نوشته و درمعنای‌مجموعی بیت نوشته است اگرغریبی ازتو لطفی بخواهد چه میشود چون تویی که امروز در این‌شهر نامی‌داری‌این‌مفسرهم درمقام تحقیق‌دنبال مفسراول‌رفته‌است طیب‌الله انفاسه.

رد شمعی

بس‌دعای‌سحرت حارس‌جان‌خواهدبود
توکه چون حافظ شبخیزغلامی داری

سحرت ـ تای ضمیر درمعنا به «جان» مربوط است . شبخیز، ترکیب وصفی ازخیزیدن : کسیکه شب ازخواب بیدار میشود واحیای لیل دارد یعنی متعبداست. غلامی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیتـ دعاهای زیاد دم صبح نگهدارجان توخواهد بود : جانت را ازگزند وناملایمات،حافظ ونگهدار خواهدبود.

مراد : توکه چون حافظ غلامی متقی ومتعبدداری ، حتماً دعاهای سحریش جان ترا از بلاها وگزندها مصون خواهد داشت یعنی دعاگویی چون حافظ داری که دعاهای دم صبحش حارس وپاسبان جان عزیزت خواهد بود .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و یازدهم

ای که مهجوری عشاق روا میداری
عاشقان را ز برخویش جدا میداری

ای - حرف نداومنادی محذوف تقدیرش ای‌جانان‌است. که،حرف رابط صفت مهجوری ، یا حرف مصدری . مهجوری‌عشاق ، این‌اضافه ازاقسام اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش میباشد.

روا - به فتح «را» : جایز . برخویش، اضافه لامیه .

محصول‌بیت - ای جانان که‌مهجوری عشاق را روا میداری . و نیزای‌جانان که عاشقان را ازخود دورمیکنی : روا میداری که عشاقت در محنت و رنج جدائی باشند.

این بیت تماماً صفت مناداست به طریق بدل و مقصود بالندا بیتی است که‌بعد ازاین میاید .

تشنهٔ بادیه را هم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری

محصول‌بیت - تشنگان‌بادیهٔ عشق را بزلال وصالی دریاب . یعنی باوصالت تشنهٔ عشقت را مورد تفقد قراربده ، بامیدی که درین ره بخدا میداری : بامیدی که درطریق‌عشق بخدا داری تشنهٔ عشقت را بزلال وصالت سیراب کن.

درمعنای مجموعی بیت : به تشنهٔ بادیه هم با زلالی شفا بده به حق امیدی که

Marfat.com

دراین راه به خدا داری

این مفسر در ساختن معانی ازخودش عجب ماهر بوده .

دل ربودی و بحل کردمت ای جان لیکن
به‌ازین دار نگاهش که مرا میداری

بحل ـ به فتح با و کسر حای مهمله : حلال

محصول بیت ـ دلمرا ربودی ومنهم‌حلالت کردم اما ای‌جان دل مرا به از آن دار که خودمرا میداری. یعنی‌نسبت بآن‌التفاتت بیشترازالتفاتی‌باشد که فعلا در حق من داری چونکه نازك مزاج است با جزئی توجه تسلی پیدا نمیکند.

ساغر ما که حریفان دگر مینوشند
ما تحمل بکنیم ار تورا میداری

محصول بیت ـ ساغر ما را که باده نوشان دیگر مینوشند ، ما تحمل میکنیم اگر تورو امیداری‌یعنی آن التفاتی که درحق‌مامبذول میداشتی‌حال نسبت‌بدیگران داری . ما قبول داریم اگر تو جایز میدانی .

ای مگس حضرت سیمرغ نه‌جولانگه‌تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری

محصول بیت ـ ای مگس مقام سیمرغ جولانگه تو نیست : جایی نیست که بتوانی درآنجا بال وپر بزنی . پس عرض خود را ضایع میکنی و ضمناً سبب زحمت ما میشوی .

مراد : ای رقیب قرب جانان مقام و منزلی نیست که تو لیاقت آن را داشته باشی . پس مواظب باش که عرض خود را ازبین میبری وبما هم زحمت میدهی.

حاصل اینکه از تقربت به جانان خیلی مضطربیم .

کسیکه گفته است مراد از سیمرغ «خداست» معنی خدا را ندانسته است .

تو بتقصیر خودافتادی‌ازین‌درمحروم
از که مینالی و فریاد چرا میداری

به تقصیر خود ـ با حرف سبب و اضافه مصدر به فاعلش . که ، اسم است :

Marfat.com

چه کسی .

محصول بیت ـ به رقیبی که مگسش خوانده خطاب میکند و میفرماید : تو به سبب فرومایگی خود ازاین در دورافتادی ومحروم شدی، پس از که مینالی وچرا فریاد میکنی .

مراد : از توست که بر توست پس از که شکایت میکنی .

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
کار ناکرده، چه امید عطا میداری

پایه ـ در اینجا به معنای جاه و منصب است . امید عطا ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت ـ ای حافظ جاه ومنصب را ازپادشاهان درازاءِ خدمت میخواهند «طلب میکنند» . پس تو که کاری نکرده‌ای چه امید عطا داری .

مراد : بدون خدمت امید عطا نداشته باش .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و دوازدهم

روزگاریست که مارانگران میداری
بندگانرا نه بوضع دگران میداری

روزگاری است ـ یا وحدت راست . که ، حرف بیانی . ما را ، مفعول اول ونگران مفعول دوم فعل «میداری» . نگران ، صفت مشبهه به معنای منتظر .

بندگان را ، مفعول‌صریح فعل میداری. نه، ادات نفی درمعنا به فعل‌میداری مربوط است تقدیرش : نمیداری به ضرورت وزن و قافیه با های رسمی و منفصل نوشته شده .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : مدت مدیدی است که ما را در حال انتظار و نگران گذاشتی ، مثل اینکه بندگانت را آنطور که نسبت به‌دیگران توجه‌داری رعایت نمیکنی‌یعنی آن التفات‌واعتباریکه‌درحق دیگران مبذول‌میفرمائی نسبت به عشاق بیدل نمیکنی .

خواجه به طریق تعریض به جانان میفرماید : از آنجا که از مقادیر مردم بی‌اطلاعی اغیار را به یار ترجیح میدهی.

گوشهٔ چشم رضائی بمنت بازنشد
اینچنین‌عزت صاحب نظران‌میداری

گوشهٔ چشم رضا ـ اضافه لامیه وبیانیه و یا حرف تنکیر . بمنت ، با حرف

Marfat.com

صله . مصراع دوم‌متضمن معنای استفهامی‌است .

محصول بیت- گوشهٔ چشم رضایت به من بازنشد، یعنی بانظررضایت به‌من نگاه نکردی ، آیا عزت واحترام عاشقان صاحب نظررا اینگونه بجا میاورند .

مراد :آیا به عاشقان اهل نظراینگونه التفات میکنی.

کسیکه یای «رضایی» را حرف نسبت گرفته و درمعنای مصراع گفته است : گوشهٔ چشم رضائیت به من نگاه‌نکرد، این مفسربا چشم رضا و رغبت به‌معنای‌شعر ننگریسته است .

رد سروری

نه‌گل ازداغ‌غمت رست‌نه بلبل درباغ
همه را جامه دران نعره زنان میداری

درباغ - به گل وبلبل مقید است . جامه در، ترکیب وصفی ازمصدر دریدن والف ونون ادات مبالغه یعنی جامه درنده : کسیکه جامه برتن پاره کند.

نعره زن ، اینهم ترکیب وصفی و الف و نون ادات مبالغه است ، نعره زنان: درحالیکه نعره میزند.

محصول بیت - به طریق‌لف ونشرمیفرماید:ازداغ‌غمت درباغ نه گل‌خلاصی یافت نه بلبل ، زیرا غمت همه را جامه دران ونعره زنان کرده است . مراد :ازسوز غم توست که گل جامه‌اش را میدرد و بلبل فریـاد و فغان میکند حاصل ، همه را آشفته وشیدا کرده‌ای .

آنکه گفته است : در مصرع دوم قاعدهٔ تقسیم احاد الی‌الاحاد[1] وجود دارد ، بین‌تقسیم ولف ونشرفرقی قائل نشده‌است، و نیز آنکه تقسیم را در محل اقسام بکار برده دلیل برجهالتش میباشد .

ساعدآن به‌که بپوشی توچوازبهرنگار
دست در خون دل پرهنران میداری

ساعد - ازآرنج تا مچ ، ساعد است . نگار، دراین قبیل موارد به معنای‌مادهٔ

۱ - شاید منظورش صنعت تقسیم باشدکه‌چند چیزرا بشمارند سپس هریك راجداگانه وصف کنند.

Marfat.com

رنگی است چون حنا و رنگ وغیره که برای رنگ کردن دست وپا از آن‌استفاده میکنند چنانکه خواجه سلمان‌میفرماید :

بیت : آمد نگار من به چمن در نگار دست

شست از نگار سرو ز دست نگـار دست

خون دل پرهنران ، اضافه‌ها لامیه .

محصول بیت ـ بهتر آن است که ساعدت را بپوشانی،زیرا برای‌رنگ کردن آن دست‌به خون هنرمندان میزنی:دستت را بجای‌رنگ وحنا با خون دل‌هنرمندان رنگین میکنی . خلاصه بجای حنا دستت را با خون دل عاشقان رنگ میکنی ، پس برای اینکه کسی‌این‌وضع‌ترا نفهمد دست وبازویت را بپوشان که ترا خونی نگویند.

بعضی به جای «با» «نون» نوشته‌اند و درمعنای مجموعی بیت : بهتر آنست که ساعدت را نپوشانی تو که برای رنگ و نقش، دست به خـون بسیاری ازهنرمندان میزنی

یکی دیگر گفته است : آن بهتر که ساعدت را نپوشانـی چونکه بجای حنا دستت را با خون دل پرهنران رنگین میکنی ، این مفسرین رنگ عجیبی به معنای بیت داده‌اند عفاالله عنهما .

پدرتجربه‌آخر تویی‌ای‌دل‌زچه روی
طمع‌مهرو وفا زین‌پسران میداری

عرب وقتی قصد مبالغه در یك معنا داشته‌باشد با کلمات : اب وام تصدیر نموده و ابوالفلان وام‌الفلان گویند مثلا چون ابوالفساد وام‌الخبائث. پس دراین‌بیت مراد ازپدر تجربه به‌طریق مبالغه بابای تجربه است یعنی مجرب روزگار.

آخر، ادات تأکید است تویی،با یا خطاب یعنی توهستی. طمع مهر، مصدر به مفعولش‌اضافه گشته. مراد ازپسران ، دلبران میباشد.

محصول بیت ـ ای دل توخودت پدرتجربه‌ای ، پس بچه جهت ازاین‌پسران انتظار مهرو وفاداری یعنی‌تودرحالیکه خودت مجرب روزگاری به چه جهت وبرای

Marfat.com

چه ازاین دلبران بی وفا امید وفا داری .

کیسهٔ سیم وزرت پاك بباید پرداخت

زین طمعها که تو ازسیمبران میداری

کیسهٔ سیم ـ اضافه لامیه. پرداخت دراینجا به معنای پرداختن میباشد چونکه مقارن مضارع است پرداختن دراین بیت به معنای خالـی کردن است . سیمبران ، تقدیرش دلبران سیمبر است :

محصول بیت ـ این طمعی که تواز دلبران سیمبرداری ، کیسهٔ سیم وزرت را پاك باید خالی کنی . یعنی برای‌رسیدن به وصال دلبران‌سیمبر باید هرچه طلا ونقره داری در راهشان صرف کنی . حاصل سخن‌اگرطمع وصال دلبران را داری مایملك خود را باید در راه رسیدن بوصالشان بذل کنی .

دل‌ودین‌رفت‌ولی راست نیارم‌گفتن

که‌من‌سوخته‌دل را تو بر آن‌میداری

راست در اینجا به معنای واقعاً و درست تعبیر میشود. نیارم ، فعل نفی‌مستقبل متکلم وحده : قادرنیستم زیرا «یارا» اسم است به معنای قدرت.

که، حرف بیانی . آن ، اسم[1] اشاره «اشاره به دل و دین رفته»

محصول بیت ـ دل و دینم در راه عشق جانان رفت یعنی تلف شد، اما بااین حال قادرنیستم که حقیقت امر را بگویم ، چونکه من سوخته دل را تو واداشتی که دین و دلم از دستم برود . مراد : با اینکه دل و دینم درعشق جانان از دستم رفته،اما راستش را نمی‌توانم بگویم که تومرا بی دین و دل کرده‌ای : این مطلب را بکسی فاش نمیکنم. الحاصل قادربشکایت نیستم .

در معنای مصراع دوم : که من سوخته دل را توبرآن واداشتی ، یکی دیگر : من سوخته دل را توبر آن میداری یعنی‌میگیری . ازآنجا که این دومفسر معنای بیت را ندانسته‌اند لذا مبهمش کرده‌اند .

رد سروری وشمعی

۱ ـ آن : رجوع شود به پاورقی صفحه ۲۳۳۹

Marfat.com

گرچه رندی وخرابی گنه ماست همه
عاشقی گفت که تو بنده بر آن میداری

رندی وخرابی ـ یاها مصدری است .

محصول بیت ـ اگرچه رندی وخرابی گناه خود ماست فقط ، اما عاشقی به جانان گفت: بندهٔ عاشق را تو به رندی وخرابی وامیداری. مراد: چون عاشق تحمل هجران را ندارد لذا گاهی به باده پناه میبرد و زمانی به چیز دیگر اعتیاد پیدامیکند. پس آنچه سبب رندی عاشق میشود وخرابش میکند فراق معشوق است .

ای که دردلق ملمع طلبی ذوق حضور
چشم سری عجب از بیخبران میداری

دلق ملمع ـ چون دلق مرقع، خرقه‌ای را گویند که از تکه پارچه‌های رنگارنگ دوخته شده باشد .

طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب :طلب میکنی . ذوق حضور : تقدیرش ذوق حضور قلب و صفای باطن است. چشم سری ، اضافه لامیه ویاحرف وحدت، به‌معنای چشم امید میباشد .

عجب ، صفت از برای «سر» .

محصول بیت ـ ای آنکه ازصاحبان دلق ملمع انتظار ذوق حضور قلب وصفای باطن داری، بدانکه از بی‌خبران امید یك سر عجیب را داری . مقصود: آنانکه خرقهٔ مرقع دارند «میپوشند» همگی مرائیان ظاهر پرستند و در آنان عشق و محبت جانان وجود ندارد ، پس چگونه ممکن است ذوق حضور باطن داشته باشند .

نرگس باغ نظر چون تو بی ای چشم وچراغ
سر چرا بامن دلخسته گران میداری

نرگس باغ نظر، اضافه لامیه وبیانی. تویی ، یا ضمیر خطاب و«تو» را تأکید میکند .

چشم وچراغ ، تفسیر عطف . سر، مفعول صریح اول و گران مفعول دوم فعل

Marfat.com

«میداری» وبامن مفعول غیرصریح فعل مذکور، وبا حرف صله . دلخسته ،ازاقسام صفت مرکب .

محصول بیت - چون نرگس باغ نظرتویی ، پس ای چشم وچراغ چرا به من‌دلخسته سرگرانی نشان میدهی‌واستغنا میورزی وتکبرمیکنی. مراد: تو که مانند نرگس منظور باغ نظرمنی پس‌چرا نسبت به من‌دلخسته التفات نداری وباعین‌عنایت نظرم نمیکنی .

تاصبا برگل وبلبل ورق‌حسن‌توخواند
همه راشیفته حال ونگران میداری

تا ـ ازبرای ابتدای غایت است در زمان چون «منذ» در عربی . بر، حرف صله . ورق حسن تو، اضافه بیانی و لامیه . ورق ، مفعول صریح وبر گل مفعول‌غیر صریح فعل «خواند» شیفته وآشفته ، هردو به یك معنا و دراین قبیل موارد به معنای پریشان میباشد و شیفته وابسته به گل ونگران به بلبل متوجه است .

محصول بیتـ ازآن‌وقت که صبا بر گل وبلبل ورق حسن ترا خواند،یعنی وصف زیبائی ترا برای گل وبلبل تعریف کرد ، توهمهٔ آنها را پریشانحال و نگران کرده‌ای یعنی گل از شوق حسن تو پریشانحال گشته و بلبل درحال انتظار است که کی به باغ قدم بگذاری . (درحال انتظار است که به‌باغ قدم نهی)

گوهرجام جم‌ازکان‌جهانی‌دگرست
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری

جهانی ـ یا حرف وحدت . گل کوزه گران ، اضافه لامیه. کوزه گر : کسی است که کوزه میسازد.

محصول‌بیت ـ اصل و جوهرجام جم ازمعدن جهان دگر است ، اما تو آن جوهر را ازگل کوزه گران تمنا میکنی .

لازم بود این‌بیت بعدازبیت دلق ملمع‌نوشته شود . لکن تابع شارحان گشتیم وهمین ترتیب را رعایت کردیم اگرچه مناسب این محل نیست .

Marfat.com

مگذران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع ز جهان گذران میداری

مگذران ـ فعل نهی مخاطب ازمصدر گذرانیدن . روزسلامت، اضافه لامیه و مفعول صریح فعل مگذران و به ملامت مفعول غیرصریح فعل مذکور.

حافظ ، منادی . توقع ، مصدر از باب تفعل به معنای امید . گذران ، صفت مشبهه : غیرثابت .

محصول بیت ـ ای حافظ روز خوش خودرا با ملامت مگذران : روزت را با مشقت وسختی مگذران چون ازجهان گذران چه امیدداری. مراد: ازفلك متحول‌الامورو متغیر وازجهانی که دایم درتغییر وتبدیل‌است چه توقع لطف واحسان‌داری.

پس اگرازجهان وفلك قطع امید بکنی وانتظار کمك نداشته باشی‌ازملامتش هم خلاص میشوی. الحاصل برای اینکه روزگارآدم به سلامت بگذرد باید ازقیود دنیا چشم بپوشد چونکه دنیا اعتبار ندارد.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و سیزدهم

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه‌شکرانه آوری

یاور ـ به فتح واو: کمك ویاحرف مصدری. داور، حاکم و یاحرف مصدری. تا، عجبا .

محصول بیت ـ این غزل زمانی گفته شده که شاه منصور با ترا کمه جنگ و کشتار داشته .

خواجه میفرماید: روزجنگ باترا کمه فلك خوب کمکت کرد. عجباچگونه شکراین نعمت را گزاری ودرمقابل این لطف و احسان خدا شکرانه چه‌خواهی‌داد ؟ یعنی ازاینکه دشمن را مغلوب ساختی باید صدقات وشکرانهٔ زیاد بدهی.

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و دعوای چاکری

کوی عشق ـ اضافه بیانی. شوکت شاهی ، هکذا . اقرار بندگی ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. دعوی چاکری ، هکذا .

محصول بیت ـ در کوی عشق و محبت ، شوکت و عظمت شاهی نمی‌خرند ، یعنی در آنجا کبریائی مذموم است . پس نسبت بـه خدا اقرار بندگی کن و دعوی چاکری .

مراد : اظهار عبودیت و بندگی کن و کبریایی را ترك کن .

ص ۲۶۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

آن کس که او فتاد و خدایش گرفت دست
گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری

گو ـ فعل امرمفرد مخاطب ، به طریق خطاب عام .

برتو باد : برتو واجب است .

محصول بیت ـ آنکه افتادگی کرد و متواضع شد و خدایش دست گرفت : یعنی به علت تواضع وافتادگیش خدا یارویاورش شد. به چنین شخص بگو برتو هم لازم است که غم افتادگان خوری .

مراد: به شکرانه اینکه خداوند یارویاورت است باید ،غم بیچارگان خوری ومورد مرحمتشان قرار دهی .

ساقی بمژدگانی عیش از درم درای
تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری

محصول بیت ـ ای ساقی به مژدگانی عیش وصفا ازدرم درآی، مژدهٔ عیش و عشرت را به من بده تا که ساعتی غم دنیا را ازدلم دربیاوری .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری

شاهراه ـ راه بزرگ . شاهراه جاه ، اضافه بیانی . بسیست ، یا حرف اصلی است. گریوه، به فتح و کسر یاعجمی گردنهٔ کوه است، سبکبارصفت مرکب: راحت وبی دغدغهٔ خاطر .

محصول بیت ـ درشاهراه مقام و منصب بلند خطر بسیار است . یعنی پادشاهی ومقام بزرگ خطرها دربردارد. پس آن بهتر که ازاین گریوه بگذری ، یعنی هوس جاه و جلال و منصب نکنی . حاصل بیان : آن بهتر که بدنیا علاقه نبندی تا در آخرت از سؤال وعذاب خلاص گردی .

سلطان وفکر لشکر وسودای گنج و تاج
درویش وامن خاطر و کنج قلندری

فکر لشکر ـ اضافه مصدر به مفعولش. سودای گنج وتاج ، هکذا . امن خاطر ،

Marfat.com

مصدر به فاعلش اضافه گشته واوها ، افاده معیت میکند . کنج ، به ضم کاف عربی : گوشه ویا به فتح کاف عجمی: خزانه و مال . قلندر : از ابدالان عجم طایفه‌ای‌است و تقریباً نوعی مباحی‌اند خذلهم‌الله . البته مراد خواجه در اینجا درویشان است به ضرورت قافیه «قلندر» ذکر کرده است. ویاحرف نسبت .

محصول بیت ـ پادشاه به فکر لشکر و خزینه وتاج وتخت است : از فکر و تدبیر امور سلطنت دمی‌فارغ‌نیست وآرام وقرار از اوسلب شده. اما برعکس‌درویش با آسایش خاطر در کنج قلندری آرمیده‌است . یا درویش با گنج قلندری : با گنج درویشی مشغول ذوق وصفاست .

الحاصل درویش در دنیای فانی در ذوق وخوشی است . اما پادشاه در رنج و الم وتشویش قشون و گنج ومال را دارد .

بیت ترکی: عالمك ذوق وصفاسن‌بر گدا سوررهمین

پادشاه دهر اولان انجق قوری غوغا چکر

ترجمه : ذوق وصفای دنیا را فقط گدا می‌بیند اما آنکه پادشاه دنیاست غیر ازتشویش وغوغای سلطنت چیزدیگرحاصلش نمیشود .

نیل مراد بر حسب فکر و همتست
از شاه نذرخیرو ز توفیق یاوری

نیل مراد ـ اضافه مصدر به مفعول . نیل، به فتح نون : رسیدن وموفق‌شدن.

حسب : دراینجا به معنای مقدار است . مراد ازتوفیق : توفیق خداست .

محصول‌بیت ـ رسیدن به مراد بستگی دارد به درجهٔ تفکر و همت : یعنی شخص بلند همت به مقام بلند میرسد وکامیاب است . پس از شاه نذرخیر واز توفیق خدا کمك ونصرت باید خواست .

مراد : وقتی شاه نیتش خیرباشد ، توفیق خدا یار ویاورش میشود.

یك حرف صوفیانه بگویم اجازه‌هست
ای‌نوردیده صلح به ازجنگ و داوری

محصول‌بیت ـ یك حرف صوفیانه بگویم ، یعنی اگر اجازه هست نصیحتی

Marfat.com

بگویم .

مضمون نصیحت مصراع دوم است . ای نور دیده صلح، از جنگ و خصومت بهتر است .

مراد : آنچه مسلم است دوستی و صلح و صفا خیلی بهتر ازجنگ و دشمنی و کشتار است .

ازقرار معلوم پندی که مختصر ومفید باشد ایرانیان چنین نصیحت را با یك یادوحرف تعبیرمیکنند،چنانکه درقافیهٔ الف دوفقره مطلب را بادوحرف تعبیر کرده است . یعنی فرموده است با دوستان تلطف با دشمنان مدارا .

حافظ غبار فقرو قناعت ز رخ مشوی
کین خاك بهتر از عمل کیمیا گری

محصول بیت ـ ای حافظ غبار فقروقناعت از رخ‌مشوی ، یعنی ازفقروقناعت بیزارمباش و طالب غنا مشو، زیرا خاك فقر وقناعت بهترازعمل کیمیا گری است .

مراد : درحقیقت فقیر بودن خیلی بهتروعالیترازثروتمندی است زیرا فقرشعارانبیاء واولیاء است. وثروت ومکنت اکثرسبب گناه میگردد وبه فسق‌وسوق میدهد.الحاصل ازغنا وثروت حظ نفس حاصل میشود . اما فقر وقناعت سبب حظ روح میگردد .

وسعادت آن کسی‌است که ازفقروقناعت حظ ببرد ولی‌این، کارهمه کس نیست چونکه فقرپیراهنی است از آتش مگر اینکه اثرمحبت در دل آدمی ثابت باشد. و دلش به عشق زنده باشد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و چهاردهم

طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری

طفیل وطفیلی صورت تصغیر دارد و درلغت به کسی گویند که بدون دعوت به مهمانی برود ، امامعمولا طفیلی کسی را گویند که بدنبال شخصی که به‌ضیافت دعوت شده بیفتد و به مهمانی برودیعنی تابع. هستی: وجود. عشقند، نون ودال‌جمع «است». آدمی،مبتدا وپری‌معطوف به‌آدمی وطفیل‌بادومضاف الیه‌اش‌خبرمقدم‌واضافه‌ها لامیه. ارادتی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر ومفعول مقدم فعل «بنما» . بنما ، با بای تأکید فعل امرمفرد مخاطب : ارادت نشان بده. تا ،حرف تعلیل. سعادتی، یاحرف تنکیر. ببری ، بابا تأکید فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت- انسان و پری‌طفیل وجود عشقند. مراد: اینهابرای محبت‌الله خلق شده‌اند. خلاصه انسان و جن برای عشق‌خلق شده‌اند ، اگر در عالم عشق و محبت وجود نداشت این دوهم نبودند .

پس این بیت خیالی مخالف مدعای مذکور است .

بیت : کلهٔ عشاق صاتلمز کسادی وا رقتی
اشلمزاولدی محبت شهرینك کارخانه سی

خلاصه ترجمه بیت ترکی : عشاق طالب ندارند چونکه‌کارخانهٔ شهرعشق‌کار نمیکند یعنی عشق رواج ندارد.

اگرسیلان محبت‌درموجودات‌نبودکائنات روبه‌فنا میرفت ، عشق تنهامخصوص
ص ۳۲۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

انسان نیست بلکه درجمیع حیوانات وجود دارد ، پس‌حال که اینطور است ارادتی نشان بده تا سعادتی ببری،یعنی عاشق شو تا سعادتی نصیبت شود.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری

مستعد ـ اسم فاعل ازباب استفعال به کسی که استعداد و قابلیت داشته باشد مستعد گویند. مستعدنظر ، اضافه‌اسم‌فاعل به مفعولش.مجوی ،فعل نهی مفردمخاطب: مخواه .

وصال ، مفعول مقدم فعل مذکور. که ، حرف تعلیل .

محصول‌بیت ـ چو مستعدنظر نیستی : یعنی چون صاحب‌نظر نیستی پس‌طالب وصال جانان مباش ، زیرا جام جم بابی بصری فایده ندارد . مراد : جام جم را هم مانندآیینه، چشم باید که‌آنچه‌نشان میدهد بتواندببیند. حال کسیکه اهل نظر نیست نباید طالب وصال جانان باشد، یعنی علاقمند بودن شخص بی‌بصر به‌وصال جانان‌عیناً مانندِ نگریستن کور است درآیینه وجام فایده ندارد .

می صبوح وشکرخواب صبحدم تاچند
بعذر نیم شبی کوش و گریهٔ سحری

شکرخواب ـ ازخواب شیرین کنایه است . شبی و سحری ، یاها حرف‌نسبت است .

محصول بیت ـ صبوحی (شرابی که هنگام صباح خورده میشود) و خواب شیرین تا کی،پس‌سعی کن که نیمه شبها استغفار کنی ووقت سحر گریه. مراد: نیم‌شب به جهت‌آن معاصی که مرتکب شده‌ای آمرزش بخواه واستغفار کن وهنگام‌سحرهم به گریه مشغول باش : گریه کن .

بیا و سلطنت از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین‌معامله غافل مشوکه حیف‌خوری

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید: بیا و با سرمایهٔ حسن، سلطنت را

Marfat.com

ازما بخر وازاین معامله غافل مشو که افسوس میخوری . مقصود : بیا و زیبائیت را دزمصاحبت ما صرف کن (از زیبائیت ما لذت ببریم) و توبپادشاهی برس وازاین بیع وشرا غافل مشو که پشیمانی میبری و حیف میخوری .

بکوش خواجه‌وازعشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

خواجه ـ منادی .

محصول بیتـ ای خواجه سعی کن که از عشق بی بهره نباشی ، زیرا هیچ کس بنده بی‌هنررا نمیخرد ، یعنی عشق هنر بزرگی است پس بی‌هنرمباش که معزز و مکرم گردی .

چوهرخبر که شنیدم‌دری‌بحیرت‌داشت
ازین سپس‌من مستی و وضع بی‌خبری

دری ـ یا حرف تنکیر : بحیرت ،با حرف صله . سپس، به فتح و کسر «سین»: بعدمچون پس . واوها ، به معنای معیت است چنانکه مکرر بیان شده است .

مستی و بی‌خبری، یاها مصدری است .

محصول‌بیت ـ چوهرخبر که شنیدم دری بحیرت داشت : چون هر خبریکه در خصوص عشق شنیدم همه حیرت میدهد، پس از این ببعد من با مستی و در وضع بی‌خبری بسرخواهم برد چونکه بی‌خبری بعدش حیرت است . بنابراین باید مست و بی‌خبرشوم یعنی عالم بی‌خبری را اختیار کنم .

توخودچه لعبتی‌ای نازنین شعبده باز
نه در برابر چشمی نه غایب از نظری

لعبت ـ به ضم لام : عروسك و به‌مونجوقهایی که دختر بچه‌ها بازی میکنند نیز لعبت گویند. یا ، حرف خطاب . شعبده باز: حقه‌بازوعروسك باز.

محصول‌بیت ـ ای نازنین حقه‌بازتوچه لعبتی که نه دربرابرچشمی و نه‌ازنظر غایبی. خلاصه با فن سحاری حالتی پیدا کرده‌ای که نه در جلوچشم هستی و نه غایب

Marfat.com

ازنظری . دربعضی ازنسخ مصراع اول باین شکل است :

ز هجرو وصل تو درحیرتم چه چاره کنم . معنا آشکار است .

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
که هرصباح ومسا شمع مجلس‌دگری

مجلس دگری ـ اضافه بیانیه ویا لامیه : مجلس دیگر یا مجلس شخص‌دیگر

محصول بیت ـ هزار جان : جانهای فراوان . هزارجان پاك از این غیرت سوخت که هرصبح و شب شمع مجلس دیگری، یا شمع مجلس شخص دیگری‌هستی یعنی مجلسهای تازهٔ تازه را روشن و منور میسازی .

دعـای گـوشه نشینان بـلا بگرداند
چـرا بـگوشهٔ چشمی بـما نمینگری

چشمی ـ یا حرف وحدت و یـا تنکیر. نمی‌نگری ، فعل نفی استقبال مفرد مخاطب : نگاه نمی کنی و نظر نمی‌اندازی .

محصول بیت ـ خواجه خود را گوشه نشین معرفی میکند : ادعا میکند که گوشه‌نشین است بنابراین میفرماید: دعای گوشه نشینان بامر خداوند بلابگرداند : قضای مقدر را دفع میکند یعنی به‌عون خدا سپر قضا میشود. پس خطاب به جانان میفرماید : حال که اینطور است چرا بگوشهٔ چشمی بما نظر نمیکنی .

حاصل : اگرمیخواهی ازبلامصون بمانی عین عنایتت را از ما دریغ مدار.

ز من بحضرت آصف که میبرد پیغام
که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری

دراین بیت مراد از«آصف» وزیر اعظم میباشد. که ، اسم است: چه کسی.

پیغام ، مفعول‌فعل میبرد. که حرف‌بیانی ، یاد، مفعول دوم و دومصراع‌مفعول اول فعل «گیر» . بنظم دری، با حرف مصاحبت واضافه بیانی . دری: فارسی .

مرادش ازدو مصراع بیت‌آتی است .

مصراع با الف وبدون الف به معنای نصف بیت است .

Marfat.com

محصول بیت ـ ازمن به حضرت وزیر که پیغام میبرد: که ای وزیر ازمن دو مصرع ازنظم فارسی حفظ کن، یعنی مضمون یك بیت را ازمن یاد بگیروحفظ کن. آن بیت مضمون بیت زیراست .

بیا که وضع جهان را چنانکه می بینم
گرامتحان بکنی می خوری وغم نخوری

محصول بیت ـ بیا که وضع دنیا راآنطور که من می بینم ، اگرامتحان بکنی باده میخوری و هرگز غم وغصه نمیخوری . حاصل اینکه جهان را آنطور که من دیده‌ام اگرامتحان کنی می نوش میکنی وغم نمیخوری .

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
که زیب بخت وسزاوارتخت و تاج‌زری

کلاه سروریت ـ اضافه . بیانیه و«یا»حرف نسبت یا حرف مصدر و«تا»ضمیر خطاب. کج ، مقابل راست، کج مباد برسرحسن، حشوملیح. که حرف بیان.

زیب بخت ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سزاوارتخت ، اسم فاعل به‌مفعولش اضافه گشته یعنی لایق تخت . واو، حرف عطف . تاج زری ، اضافه بیانیه ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ کلاه سروریت کج مباد برسر حسن : به کلاهت از روزگار آسیبی و خللی نرسد ، زیرا تو زینت طالع و لایق تخت وشایستهٔ تاج زری . حاصل بیان باید هم ترا دعا کرد زیرا شایستهٔ وزارت سلطنتی چونکه هم عادل و هم سخی و کریمی .

طریق عشق‌طریقی عجب خطرناکست
نعوذ بالله اگر ره بمأمنی نبری

طریق عشق ـ اضافه لامیه . طریقی ، یا حرف وحدت.ره ، مفعول صریح و بمأمن مفعول غیرصریح فعل «نبری». نبری، فعل نفی استقبال فعل شرط . ونعوذ ، فعل‌مضارع متکلم مع‌الغیر ازاجوف باب نصرجواب مقدم وجزای شرط .

Marfat.com

محصول بیت ـ راه عشق عجب‌راه خطرناك وترسناکی است . نعوذ بالله‌ا گر به مأمنی‌ره نبری. یعنی نعوذبالله اگردرطریق‌عشق‌تکمیل‌نشوی به مقام امن‌نمیرسی. خلاصه اگربانقصانی که داری وارد طریق‌عشق شوی مغبون‌خواهی شد زیرا کسیکه درعشق به کمال برسد ازخوف بری است و لایق وصال جانان .

ببوی زلف و رخت می‌روند ومی‌آیند
صبا بغالیه سایی و گل بجلوه گری

ببوی زلف و رخت ـ با حرف مصاحبت واضافه لامیه ، بوی ، به معنای‌امید است. غالیه‌سا ، ترکیب وصفی از ساییدن : غالیه ساینده ویاحرف مصدری از قرار معلوم مشك وعنبر وغالیه و لخلخه وچیزهای معطر دیگر چون اینها ، هرقدر بیشتر ساییده شوند بیشترعطرشان منتشرمیگردد.

با ، هر دوجا حرف مصاحبت است . جلوه گر : عرض جمال را گویند و یا حرف مصدری .

محصول بیتـ شاعردربیت‌صنعت‌لف و نشرمرتب‌رعایت کرده‌است ومیفرماید: بامید زلف و رخت صبا برای غالیه سائی و گل برای جلوه گری میایند و میروند . مراد صبا به تقلید زلفت غالیه سای‌است و گل‌برای اینکه خودرا به رخت مانند کند جلوه گری میکند .

در معنای مصراع دوم : صبا ازبوی زلفت به غالیه سائی و گل‌از رنگ رخت به‌جلوه گری . این مفسرمعنای بیت را درك نکرده‌است .

رد شمعی

بیمن همت حافظ امید هست که باز
اری اسامر لیلای لیلة القمری

که ـ حرف بیان . باز، مرهون مصرع دوم . اری ، فعل‌مضارع صیغهٔ متکلم وحده ازباب فتح اینجا : ببینم .

اسامر ـ فعل مضارع متکلم وحده از باب مفاعله : مسامره ، مصاحبتی که در

Marfat.com

شب مهتابی صورت گیرد مسامره گویند.

لیلا، نام معشوقهٔ مشهوری است ، تقدیراً منصوب و مفعول اسامر. لیلة ، لفظاً منصوب مفعول فیه اسامر لیلة القمری ، اضافه لامیه ویا حرف اطلاق .

محصول بیت- به یمن‌ومبارکی همت حافظ امید است که باز درشب‌مهتابی، لیلای خود را به‌بینم و هم‌صحبتش شوم . مراد : امیدوارم که به یمن همت حافظ باز مصاحبت جانان درشب مهتابی نصیبم‌شود. حاصل اینکه امیدهست درچنین‌شبی خودمرا با لیلا هم صحبت به‌بینم .

وله ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و پانزدهم

ایکه دائم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری

محصول بیت ـ ای آنکه دائماً مغرور کار خویشی، اگر عشق نداری معذوری.
یعنی اگر به عشق جانان مبتلا نیستی ، معذوری ، چونکه جزو انسان بشمار نمیایی.

گرد دیوانگان عشق مگرد
کـه بعقل عقیله مشهوری

عقیله ـ به معنای شریف و نفیس است .

محصول بیت ـ گرد دیوانگان عشق مگرد: به آنان نزدیك مشو، چونکه تو بداشتن عقل شریف و نفیس مشهوری .حاصل اینکه اهل عقل باعاشقان مناسبتی ندارند. پس به گرد اهل عشق مگرد .

این بیت به طریق خطاب عام واقع گشته است .

مستی عشق نیست در سر تو
رو که مست شراب انگوری

محصول بیت ـ درسر تومستی عشق نیست : تو مستانهٔ عشق نیستی ، پس برو که مست شراب انگوری . مراد : تو به مستان عشق نزدیك مباش و به نزدشان مرو، چونکه تومست شراب انگوری : یعنی مست عشق نیستی .

روی زرداست و آه دردآلود
عـاشقان را گـواه رنجوری

محصول بیت ـ شاهد مرض عاشقان ، روی زرد و آه دردآلودشان است .

صفحه ۲۲۳ جلد سوم شرح

Marfat.com

مراد : نشانه و دلیل درد عشق، رنگ روی زرد و آه دردناك است .

نبود بـاغ خـلد را رونـق
بی مـی راوق و لب حوری

راوق - به فتح «واو» یعنی خالص وصافی .
لب حور، اضافه لامیه ویا حرف تنکیر.

محصول بیت - بی می صاف وخالص وبدون لب حوری، باغ جنت صفاورونق ندارد . مراد : جایی که باده ولب دلبر نباشد، در آنجا رونق وصفا وجود ندارد..

مهر آن ماه بایدت ورزیـد
گرچه چون آفتاب مشهوری

محصول بیت - باید سعی کنی که عشق آن جانان را دردل بگیری: باید محبت آن جانان را در دلت بگیری و دوستش بداری ، ولو اینکه در اقبال وسعادت چون آفتاب مشهور باشی . حاصل : بخت وسعادت عبارت است از همان عشق جانان پس باید آن را اختیار نمود و در کسب آن سعی نمود .

بگذر از نام وننگ خودحافظ
ساغر می طلب که مخموری

محصول بیت - ای حافظ از نام وننگ خودبگذر: ازعارونامـوست چشم بپوش وساغر می طلب کن که مخموری . یعنی برای دفع خماری عشق ساغر باده بخواه . زیرا باده هموم وغموم را برطرف میکند : سبب دفع هم وغم است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و شانزدهم

ز کوی یار میاید نسیم باد نوروزی
ازین بادار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

کوی یار ـ اضافه لامیه . نسیم باد ، اضافة الخاص الی العام . چونکه «نسیم» دراینجا به معنای بوی خوش است . باد نوروزی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت . چراغ دل ، اضافه بیانی .

برافروزی ، برحرف تأکید افروزی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مشتعل میسازی .

محصول بیت ـ از کوی یار نسیم باد نوروزی میوزد، اگر ازاین باد کمك بگیری میتوانی چراغ دل را مشتعل کنی زیرا باد که به آتش بخورد سبب شعله‌ور شدنش میگردد. یعنی آتش را تیزترمیکند.

چوگل گر خردهٔ داری خدارا صرف عشرت کن
که قارونرا غلطها داد سودای زر اندوزی

خردهٔ ـ یا حرف تنکیر . خدارا ، «را» حرف تخصیص. صرف عشرت ، اضافه مصدر به‌مفعولش. کن، فعل‌امرمخاطب. که ، حرف تعلیل • قارون‌معروف‌است. و «را» ادات مفعول و مفعول اول فعل «داد» وغلطها ، دوم وسودا فاعلش .

سودای زراندوزی ، اضافه مصدر به مفعولش. زراندوز، ترکیب وصفی ازمصدر اندوزیدن، اندوختن : ذخیره وپس‌انداز کردن ، ویاحرف‌مصدری .

ص ۲۸۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر چون گل خرده طلا داری : اگر پولی و مالی داری محض خاطر خدا صرف عیش و عشرت کن و ذخیره نکن زیرا سودای مال اندوزی قارون را دچار اشتباه کرد و به خطرها انداخت . مراد : اگر چون گل که صاحب خرده زراست توهم به‌طلا و پول‌دسترسی‌داری برای‌خودت خرج‌عیش‌وصفا کن‌وازمالت استفاده کن‌وچون‌قارون جمع نکن. زیرا هوس‌مال‌اندوزی وثروت جمع کردن‌قارون راهلاك کرد. یعنی‌هوس‌زر اندوزی‌مانع از آن‌بود که صدقه وزکوة بدهد. آخرالامر خدای تعالی خودش و مالش را یکجا به قعرزمین فروبرد . پس عاقل آنکسی است که ازعمل قارون عبرت بگیرد ومالش را برای ورثه حفظ نکند که عاقبتش‌حسرت و ندامت است .

درمیان گل ذرات ریززرد رنگ وجود دارد ، از قرارمعلوم شعرا آن دانه‌های طلائی را به خرده زر تشبیه کرده‌اند.

میی‌دارم‌چوجان صافی‌وصوفی‌میکندعیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

میی ـ یا حرف وحدت . روزی ، یا اصلی است : رزق و نصیب .

محصول بیت ـ شرابی دارم چون جان صاف وبیغش است ، اما صوفی عیبش میکند یعنی ایرادش میگیرد . یارب هیچ عاقل‌را بخت بدنصیب نشود. مراد، صوفی ازبدبختیش است که به شراب صاف ایراد میگیرد .

در معنای‌مصراع‌دوم : ای خدا به هیچ عاقل‌بخت، «روزبدداشتن» نصیب نشود این مفسرخودش روز بد داشته است .

طریق‌کام جستن چیست ترك کام خودکردن
کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی

مصراع اول، متضمن سؤال وجواب است . طریق‌کام جستن، اضافه لامیه وکام مفعول مقدم فعل‌جستن. چیست، ادات سؤال ومابعدش‌جواب. ترك‌کام ، اضافه مصدر به مفعولش .

Marfat.com

کام خود ، اضافه لامیه . ترك ، مفعول مقدم فعل « کردن».

کلاه سروری ، اضافه بیانی ومبتدا وآنست ، خبرش

کز ـ که حرف بیان .این ترك : اشاره به ترك کام . بر ، حرف تأکید. دوزی، فعل مضارع مفرد مخاطب از دوزیدن.بردوزی : بدوزی .

محصول بیت ـ سؤال میکنی که طریق کام جستن چیست؟ جواب : ترك کام و مراد خود گفتن است . یعنی اگر ازخواسته‌ها وآرزوهای دنیوی خود چشم بپوشی به تمام آمالت میرسی :

پس کلاه سروری آنست که ازاین ترك بدوزی ویا کلاه سروری آنست که آن را ازترك کام گفتن بدوزی . حاصل کلام سروری درترك مرادات دنیاست.

دربین کلمات : ترك و کلاه و دوزی . صنعت مراعات نظیروجود دارد.

در معنای مصراع دوم : کلاه سروری‌آنست اگراین ترك را بدوزی .

این مفسرمعنای مستقیم شعررا ترك گفته است.

رد سروری

ندانم نوحهٔ قمری بطرف جویبار از چیست
مگراونیز همچون من غمی دارد شبانروزی

نوحه ـ به فتح نون : گریه و زاری و اکثر به معنای ندبه و زاری است که بالای سرمیت میکنند .

نوحهٔ قمری ، اضافه لامیه . جویبار : کنار چشمه را گویند . مگر : کانه غمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. شبانروزی : شب و روز، یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ نمیدانم گریه ونالهٔ قمری در کنارجوی برای چیست، مگر اوهم مثل من شب و روز غم میخورد . مراد : کانه قمری هم مانند من به غم دائم مبتلاست .

خلاصه قوقوقو گفتن قمری‌از سرور وشادی نیست ، بلکه درواقع ناله وانین است که در فراق یارش میکند.

یکی گفته است :

Marfat.com

(درمعنای مصراع دوم) نکند اوهم چون من شبها و روزهاغم دارد، باید گفت این مفسر غمی عجیب داشته .

رد شمعی

جدا شدیار شیرینت کنون تنهانشین‌ای شمع
که حکم آسمانست این اگرسازی وگرسوزی

یارشیرین - اضافه بیانی ومراد ازآن «عسل» است. که، حرف تعلیل .

حکم آسمان ، اضافه لامیه . اگرصابرو قانع باشی.

محصول بیت - خطاب به شمع میفرماید : یارشیرینت از تو جدا شد . حال وقت آنست که تنها نشینی‌ای‌شمع، چونکه این جدایی حکم آسمانی است ، پس‌چه بسوزی ونابود شوی وچه صبر کنی وبسازی همین است .

مراد : فراق بنابه اقتضای فلك است ، حال چه راضی باشی و چه برخلاف میلت باشد بالاخره ممکن نیست مقدرات را تغییر دهی وچاره‌ای نداری جز اینکه غم جدائی را بکشی وبسوزی .

سخن‌در پرده‌میگویم زخودچون‌غنچه بیرون‌آی
که بیش ازپنج روزی نیست حکم میر نوروزی

سخن - مقول قول در پرده میگویم . که ، حرف تعلیل . بیش ، به کسر بای عجمی: زیاده. پنج روزی : کنایه از زمان کوتاه است ویا حرف تنکیر.

حکم میر نوروزی ، اضافه‌لامیه وبیانیه ویا حرف نسبت .

محصول‌بیت - به طریق‌خطاب عام میفرماید: سخن‌را درپرده میگویم یعنی نهانی وبطور پوشیده نصیحتت میکنم . مضمون پند اینست: زخود چون غنچه بیرون آی ، یعنی تکبر وخودنمائی را کنار بگذار که حکم سلطان نوروزی بیش از پنج روز نیست .

مقصود : مبادا روی اعتماد به عمر نازنین درغفلت بسر ببری ومغرور باشی .

مراد از بیت تمثیل است . حاصل اینکه مدت عمر چون فصل نوروز سلطانی زود میگذرد . پس هر گز اعتماد به دوام عمر نداشته‌باش و از غنچهٔ غفلت بیرون بیا

Marfat.com

چون گل . وبدر گاه جناب عزت کبریا تضرع ونیاز کن .

بعجب علم نتوان شد زاسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را مهین تر میرسد روزی

بعجب علم ـ با حرف سبب و عجب : تکبر است و اضافه لامیه . نتوان شد : نتوان شدن. اسباب طرب، اضافه‌لامیه. که، حرف تعلیل. جاهل‌را «را»حرف‌مفعول.

مهین، مه ، به کسرمیم وهای اصلی یعنی بزرگ ویا کبیر و یا حرف نسبت و نون تأکید : بزرگتر اینجا یعنی بیشتر. میرسد، فعل مضارع مفردغایب . روزی با یا اصلی به معنای رزق است .

محصول بیت ـ عجب ناشی ازعلم نباید سبب محرومیت ازخوشی وطرب گردد یعنی غروریکه درنتیجهٔ دانش اندوزی وعلم به انسان دست میدهد، نباید مانع‌از آن باشد که انسان ازباده وساز ونغمات بی‌بهره ومحروم بماند. واین کار معقولی نیست حاصل: به‌بهانهٔ اینکه من اهل علمم یعنی عالمم پس باید هم ازکارهاییکه سبب سرور خاطرمیگردد بر کنار و ازوسایل شادی بی‌بهره باشم، صحیح نیست واین کاراشخاص عاقل نیست ، پس ای ساقی بیا که روزی جاهل بیشتر است ، زیرا جملهٔ : الجاهل مرزوق مشهور است.حال که روزی نادان بیشتر ازهمه است بیا تکبر ناشی از علم را ترك نمائیم وجهل رااختیار کنیم تاازکارهایی که باعث نشاط وشادی میگردد محروم نمانیم .

چنانکه سخن شاعرهم با این مطلب موافق مطابق است .

قطعه : کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی‌ترك الا وهام‌حائرة و صیر العالم النحریر زندیقا
ولمارایت‌الجهل‌فی‌الناس‌فاشیا تجاهلت حتی ظن انی جاهل

مثنوی : اگرروزی بدانش در فزودی ز نادان تنگ روزی‌تر نبودی
به نادانان چنان روزی رساند که صد دانا دروحیران بماند.

Marfat.com

برو می نوش ورندی ورز و ترك زرق کن‌ای دل
کزین بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی

رندی ـ مفعول مقدم فعل «ورز» . ورز ، فعل امرمفرد مخاطب از ورزیدن به معنای عادت کردن و سعی و کوشش نمودن است .

ترك زرق. مصدر به مفعولش مضاف شده و مفعول مقدم فعل « کن» . کزین ، که حرف تعلیل واین اشاره‌بآن چیزهایی که درمصراع اول ذکرشده . طریقی،یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای دل، بروباده بنوش و رندی کن و زرق وریا را ترك کن، زیرا راهی بهتراز این یعنی کاری بهتراز اینها اگر تو پیدا کردی سبب تعجب من خواهد شد .

ببستان رو که از بلبل رموز عشق گیری یاد
بمجلس آکه از حافظ غزل گفتن بیاموزی

محصول بیت ـ خطاب به دل‌خویش میفرماید: به‌بستان‌برو که ازبلبل اسرار عشق رابیاموزی به مجلس‌بیا که ازحافظ غزل گفتن‌یادبگیری .

مراد : همانطور که بلبل درنغمه سرایی استاد ماهراست.حافظ هم درغزاسرایی همچنان استادکامل‌است .

چون قافیهٔ این بیت با قافیهٔ بیت سابق یکی است و در دیوانها هم دیده نشد پس معلوم میشود که بیت سابق ازآن خواجه نیست .

وله‌ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و هفدهم

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

بوالهوس ، مخفف ابوالهوس ، به سیاق مبالغه . تعبیری است ازهوی وهوس زیاد در لفظ یعنی پدرهوس. بیحاصلی، بوالهوسی ، پیری ، یاها هرسه مصدری است. که ، حرف رابط دعا . برسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یا ضمیرخطاب.

محصول بیت ـ عمر بیهوده وبا بوالهوسی گذشت : ضایع شد و تلف گشت ، پس ای پسر بمن جام باده بده که به پیری برسی .

مقصود : عمریکه بدون بادنوشی بگذرد ، بیهوده ضایع است. حال جام میم ده که بقیهٔ عمرم بیهوده صرف نشود وانشاالله به پیری برسی یعنی پیرشوی .

لمع البرق من الطور و آنست به
فلعلی لک آت بشهاب قبسی

لمع ـ فعل مفرد مذکرغایب یعنی درخشید . برق، لفظاً مرفوع فاعلش . من‌الطور، به تقدیر من جانب‌الطور. دراین بیت مراد از «طور» کوی‌جانان است و مقصود از «برق» اثر وصال است ، جارمع المجرور متعلق به فعل «لمع» و مفعول غیرصریح فعل مذکور. واو، حرف عطف .

آنست، فعل ماضی نفس‌متکلم وحده‌ازباب‌افعال یعنی دیدم به معنای«بصرت» آنسته وآنست به گویند یعنی با «با» وهم بی‌با بکار میرود .

ص۳۴۳ جلد سوم شرح.

Marfat.com

فلعلی،«فا» رابط جزای‌شرط محذوف‌است، تقدیرش:اذاآنست به‌فلعلی. لعلی، حرف ترجیح ازحروف مشبهه بالفعل و«یا»ضمیر متصل محلا منصوب اسمش و«لك» جارمع المجرور خبرمقدم .

وآت ، اسم فاعل نفس متکلم وحده ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر ، جملهٔ اسمیه از اعراب محلا مرفوع خبر لعل ، ولعل با مابعدش محلی از اعراب ندارد و جواب شرط محذوف .

بشهاب ، باحرف تعدیه، زیرا اتی یأتی ازباب ضرب فعل لازم است ، پس آت شهاب را با «با» تعدیه کرده. شهاب، لفظاً مجرور بوسیلهٔ «با» ومتعلق به کلمه «آت». شهاب، به کسر شین شعله آاش راگویند، و قبس نیزشعله است منتها پاره آتشی است که میشود با آن آتش دیگرافروخت ، قبس بدل ازشهاب است .

محصول بیت - از کوی جانان‌اثروصال ظاهروآشکار شد، منهم‌آن رادیدم، بنابراین امیدوارم که بتوانم شهاب قبس : شعلهٔ گیرانده بیاورم ، یعنی امیدوارم که وصال جانان برایم‌نمایان گردد. حاصل‌سخن انتظاردارم وصال جانان میسرم گردد.

«یا» درقبسی حرف اطلاق است .

این بیت تلمیحی است به قصهٔ حضرت موسی درقران شریف[1] :

چه شکرهاست درین شهر که‌قانع‌شده‌اند
شاهبازان طریقت بمقام مگسی

شکرها - به فتح شین جمع شکر کنایه ازچیزهای لذیذ است.

مراد ازشهر «شیراز» است. که ، حرف بیان . قانع شده‌اند ، مرهون مصرع دوم. شاهبازان طریقت، اضافه لامیه .

بمقام، با حرف مصاحبت یاحرف ظرف . مقام مگس، اضافه لامیه و یاحرف مصدری : با مقام مگسی یا درمقام مگسی .

---

۱ - اشاره است بایهٔ شریفه سورهٔ طه : فقال لاهله مکثوانی‌آنست ناراًلعلی‌آتیکم‌منها بقبس اواجدعلی‌النارهدی.

Marfat.com

محصول بیت - چه شکرها وچه چیزهای‌لذیذی دراین‌شهر است :چه‌خوشیها وچه صفاها دراین شهر شیراز فراهم است اما شاهبازان طریقت به مقام مگسی قانع شده‌اند. یعنی باوجودخوشیهای زیادی که دراین‌شهر موجود است ، عاشقان‌به کمترین التفات جانان قانع شده‌اند .

مراد : با وجود خوشیها و لذایذی که در شهر شیراز فراهم است ، عاشقان به کمترینش که التفات جانان است قانع شده‌اند.

دوش درخیل غلامان درش میرفتم
گفت کای بیکس بیچاره تو باری چه کسی

دوش ، دیشب است . درخیل غلامان درش : دز میان غلامان درش . میرفتم : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کای ، که حرف رابط مقوّل قول . بیکس بیچاره، اضافه بیانی . باری چه کسی، چه ادات استفهام ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت - دیشب درمیان‌غلامان درجانان‌داشتم میرفتم که جانان گفت: ای بیچارهٔ بیکس تو دیگر که هستی که درمیان غلامان من میروی . یعنی جانان‌به طریق تجاهل میفرماید که من ترا نمی‌شناسم .

آنکه لفظ «در» را به معنای بای صله گرفته ازآن اطلاع نداشته .

رد شمعی

تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیریم
دل نهادیم بر آتش ز بی خوش نفسی

تا ـ اذات تعلیل . مجمر، اسم‌آلت از جمر، چیزی است که آتش را برای مدت موقت نگهمیدارد. خلاصه مجمرهمان بخوردان است .

نفسی ، یا حرف وحدت . پی، دراینجا ادات تعلیل است . خوش نفس،صفت مرکب ویا حرف مصدری .

محصول بیت- برای اینکه چون مجمر نفسی دامن جانان را بگیریم ، دل برآتش نهادیم‌تا خوش نفس شویم یعنی برای تعلق یا خود برای اینکه ملازم‌جانان

Marfat.com

شوم ، بایستی خوش نفس باشم: چون عود و حصلبان[1] باید معطر بود ، پس بخاطر همین خوش‌بو شدن دلمرا روی آتش نهادم .

ازقرارمعلوم‌مجمررا زیردامن‌میگیرند تابوی‌خوش‌آنچه در آن‌میسوزدبه لباسهای شخص موردنظر که مجمررا بخاطراو گرفته‌اند برسد.

اما دراین بیت کنایه است ازسوختن در آتش عشق.

بادل خون‌شده چون‌نافه خوشش‌باید بود
هر که مشهورجهان‌گشت بمشکین نفسی

خوشش ـ شین « ضمیر » برمیگردد به « که» واقع در مصراع دوم به طریق اضمار قبل الذکر .

محصول بیت ـ هر که مشهورجهان گشت به مشکین نفسی، باید با دل خون شده چون‌نافه خوش باشد: کسانیکه به کمال ومعرفت مشهور گشته‌اند اکثرپایمال حوادث روزگارند ، چونکه اهل فضل همیشه محروم است . چنانکه خواجه مکرر این موضوع را تصریح فرموده است .

دراین‌غزل‌خواجه قافیه مکررواقع شده،ازقرارمعلوم غزل‌مذکور راخواجه درحالت سکر گفته است، زیرا درحالت صحو اگرمیگفت قافیه را تکرارنمیکرد.

کاروان‌رفت و تودرجای‌کمین‌گاه‌بخواب
وه‌که بس بیخبراز غلغل چندین جرسی

محصول بیت ـ کاروان رفت وحال‌آنکه تودر کمینگاه درخوابی، وه که از غلغل اینهمه جرس بی‌خبری : اینهمه نفوس به‌آخرت پیوست، اما توهنوزدرخواب غفلتی، حیف که ازسخنان اینهمه مرشد بی‌خبری، حاصل : مرشدها دائماً متوجهات میکنند که توشهٔ‌آخرت را فراموش مکن، اما توازشدت غفلت متنبه نمیشوی .

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

صفیر[2] ـ تنگی وبیشه‌ویاجایی که درختان بی‌حد نزدیك هم بروید ، وصدای

۱ـ معنای این‌کلمه برای من روشن‌نشد . مترجم
۲ ـ صفیر: کل صوت یمتدولایغلظ وهوخال من الحروف المنجد.

Marfat.com

یکنوع مرغ شکاری است . شجرطوبی ، اضافه بیانی. زن ، فعل امرمفرد مخاطب. مرغی، یا حرف وحدت . قفسی ، یا ضمیرخطاب .

محصول بیت- حیف است مرغی چون‌تواسیرقفس گردد ، پس بال همت‌باز کن و از درخت‌طوبی صفیر بزن . یعنی مقام توبلند است ، حیف است که تو دراین مکان سفلی قراربگیری . مراد : مرغ چون ترا چنین مقام حیف است .

چند پوید بهوای تو بهر سو حافظ
یسرالله طریقا بك یا ملتمسی

یسر ـ فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفعیل . یسرالله : خداوند میسر کند . الله، لفظاً مرفوع‌فاعلش . طریقاً ،لفظاً منصوب مفعول صریحش وبك،جارمع المجرور، مفعول غیرصریحش ، یا، حرف ندا . ملتمسی، اسم مفعول از باب‌افتعال منادی ویا محلا مجرور . ومضاف‌الیه.

محصول بیت ـ حافظ تا کی به عشق توبهر طرف بدود، خداوند تعالی راهی و وسیله‌ای برای رسیدن بتو میسرش کند ، ای مطلوب من ، ای جانان که مراد من توئی‌خداوند تعالی‌راه وصول اورا بتومیسر کند.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و هجدهم

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تودر گل باشی

محصول بیت - فصل بهار است سعی کن که خوشدل باشی: درایام بهار کاری کن که دلت خوش باشد، زیرا باز گل خواهد شکفت ، اما آن موقع دیگر تو در زیر گل خفته‌ای .

مراد : تا دنیا هست فصل بهار وایام گل خواهدآمد ، ولی آنموقع دیگر تو مرده‌ای و زیر خاکی پس تا زنده‌ای در نوبهار وضعی برای خودت ایجاد کن که خوشدل باشی .

چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

محصول بیت - چنگ در پرده یعنی در خفی مضمون بیت مذکور را پندت میدهد ، اما وقتی پند مفید حالت است که قابل باشی : وقتی تأثیرت میکند که مستعد پذیرفتن پند باشی . در بیان چنگ و پرده لطف خفی وجود دارد .

من نگویم که کنون با که نشین وچه بنوش
که تو دانی که اگر زیرک و عاقل باشی

محصول بیت - من به تو نمی گویم که اکنون با که بنشین و چه بنوش : در این موقع راجع بآنکه باچه کسی باید رفت وآمد داشته باشی وآمیزش کنی و یا

Marfat.com

درخصوص خوردن فلان چیزحرفی بتو نمیزنم ، زیرا آنچه باید بگویمت اگر زیرك وعاقل باشی خودت میدانی .

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

ورقی ـ یا حرف وحدت . دفترحال، اضافه لامیه ویا حرف وحدت.

محصول بیت ـ درچمن هرورقی دفترحالی دگرست : هربرگی دفتری‌است ازصنع پروردگار. چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است :

بیت ـ برگ درختان سبزدرنظرهوشیار هر ورقی دفتر معرفت کردگار

پس چون در چمن هربرگی دفتری‌است که برصنعی‌ازصنایع خداوند دلالت میکند، حیف‌است که تو ازحال آنها غافل باشی یعنی ازمصنوعات صانع آگاه‌نباشی.

دربیت شیخ ، یای«ورقی» وحدت است ، دفترمعرفت کردگار، اضافه‌ها بیانیه و لامیه است‌تقدیر کلام : هر ورقی دفترمعرفت کردگارست ، به ضرورت وزن«سین وتا» ترك شده‌است ازقرارمعلوم کسانیکه مصرع دوم را: هرورقی‌دفتریست‌نوشته‌اند، در دفتردانششان مذاق فارسی نوشته نشده، تأمل .

گرچه راهیست پرازبیم ز ما تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

راهیست ـ یا حرف وحدت .تا ، انتها برای غایت است به معنای «الی»، بر دوست، اضافه لامیه : تا نزدیکی دوست . واقف منزلَ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت ـ اگرچه از ما تابردوست راهی است پرازترس‌وبیم ، یعنی‌در فاصلهٔ واقع بین ما و کوی‌جانان خوف ازرقبا واغیار زیاداست، اما اگرواقف منزل باشی رفتن به‌آنجا آسان است. مراد منزل و کوی جانان را اگرواقعاً بشناسی‌رفتن بدانجا آسان میشود.

نقد عمرت ببرد غصهٔ دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصهٔ مشکل باشی

نقدعمر ـ اضافه بیانیه تا ضمیرخطاب . ببرد، فعل مضارع مفرد غایب، غصه

Marfat.com

فاعلش. غصهٔ دنیا، اضافه لامیه .

نقد عمر، مفعول صریح فعل ببرد وبگزاف غیرصریحش ، گزاف اینجا یعنی بیهوده. عربها تعریب کرده «جزاف» گویند . دراین ، درادات ظرفیه واین‌اسم‌اشاره (اشاره به غصهٔ دنیا)

محصول بیت ـ مصراع دوم جملهٔ شرطیه ومصراع اول جزائیه واقع شده . میفرماید: نقد عمرت را غصهٔ دنیابیهوده وضایع میکند، یعنی اگرشب وروزغصهٔ دنیا را بخوری عمرت ضایع میشود : حاصل اگرشب و روز برای دنیا غم وغصه بخوری عمر نازنینت بیهوده صرف میشود.

حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمائل باشی

صید آن شاهد ،مصدر به فاعلش‌اضافه شده. شاهد مطبوع،اضافه بیانیه. شمائل، نایب عن‌الفاعل مطبوع است.

محصول بیت ـ ای حافظ اگر از بخت بلندت مددی باشدت : طالع بلندت یار ویاورت باشد، صیدآن شاهد مطبوع شمائل میشوی، صید وشکار آن جانان‌خوش اخلاق میشوی. حاصل: ترا بخودش‌اختصاص‌میدهد وتو بندهٔ مکرم ومعززش‌میشوی، پس نظرهمان درعون وعنایت طالع است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و نوزدهم

هزار جهد بکردم که یارمن باشی
مراد بخش دل بیقرار من باشی

مرادبخش ، ترکیب وصفی . مراد بخش دل ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . دل بیقرار، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ خیلی سعی کردم که یارمن باشی ومرادبخش دل بیقرار من باشی : بسیار کوشیدم که یار من باشی و مراد دلمرا بدهی .

دمی بکلبهٔ احزان عـاشقان آئـی
شبی انیس دل سوکوار[1] من باشی

دمی ـ یاحرف وحدت. بکلبه، باحرف صله و کلبه به‌ضم کاف عجمی‌دراینجا به معنای حجره‌است . کلبهٔ احزان ، اضافه لامیه «مجازاً» کلبهٔ احزان عاشقان ، اضافه لامیه تحقیقاً .

آیی ، فعل مضارع مفرد مخاطب: بیائی . شبی، یا حرف وحدت ، انیس‌دل، اضافه اسم فاعل به مفعولش .دل سو کوار، اضافه بیانیه ، سو کوار : ماتمزده یعنی عزادار.

محصول بیت ـ این بیت بدل ازبیت سابق است . یعنی بسیار جهد کردم که

---

۱ ـ در فرهنگ سروری «سوك» بضم سین : ماتم و مصیبت باکاف عربی‌آمده ولی در فرهنگهای فارسی با گاف فارسی است .

Marfat.com

یکدم به کلبهٔ احزان عاشقان بیائی و شبی انیس دل سوگوار من‌باشی .

مقصود : شبی یارو مصاحب من باشی .

چراغ‌دیدهٔ شب زنده دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی

محصول‌بیت - چراغ دیدهٔ شب زنده دار من باشی ، یعنی چراغ روشنائی بخش چشمان‌بیدارم باشی: نوروضیاء چشمانم باشی که شب تا صبح نمیخوابند یعنی هزار جهد کردم که اینطورباشی .

من‌این مراد ببینم بخواب نیم‌شبی
بجای اشگ روان در کنار من‌باشی

ببینم ـ متضمن معنای استفهامی است : آیا می‌بینم .

محصول بیت - آیا من‌باین آرزومیرسم ! عجبا درخواب نیمه شبی‌ام می‌بینم که بجای اشگ روان در کنار من هستی. عجب، آیا این مراد بمن دست میدهد که بجای اشگ چشم روی سینه‌ام‌تو باشی.

ازآن عقیق که خونین‌دلم زعشوهٔاو
اگر کنم گلهٔ راز دار من باشی

مراد از «عقیق» لب است. که ، حرف رابط صفت .

محصول‌بیت - اگرازآن لب عقیق که ازعشوه‌اش خونین دلم شکایت‌بکنم، سرنگهدار من باشی . مراد: آیا این معنا را هم در خواب می‌بینم؟

چوخسروان ملاحت ببندگان نازند
تو در میانه خداوند گار من باشی

ببندگان ، با حرف صله و یا حرف مصاحبت .

محصول‌بیت - رسم پادشاهان‌ملاحت‌است که‌به بندگانشان نازوفخرفروشند، آرزو دارم که درمیان آنان توخداوندگارو سرور من باشی .

Marfat.com

شود غزالهٔ خورشید صید لاغر من

گر آهویی چو تو یکدم شکار من باشی

غزالهٔ خورشید ، اضافة العام الی الخاص ، زیرا «غزاله» لفظ مشترك است و چندین معنا دارد و دراین بیت بواسطه اضافه شدن به خورشید کسب تخصیص کرده است، چونکه عرب به خورشید هم غزاله گوید.

صید لاغر، اضافه بیانی . آهویی ، یا حرف وحدت .

محصول بیتـ اگرآهویی چون‌توشکار من گردد ، غزالهٔ خورشیدصیدلاغر من شود یعنی صید جزئی‌ام میشود . مراد : اگرتوشکار من شوی غزالـهٔ خورشید کمترین شکارم میشود.

ذکر کلمات : غزاله وصید وآهو وشکار مراعات نظیراست .

سه بوسه کزدولبت کردهٔ وظیفه من

اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

محصول بیت ـ از دو لبت که سه بوسه مستمری من کرده‌ای، اگر ادانکنی قرض دار من باشی یعنی بدهکار من میشوی ، خلاصه سه بوسه که از دو لبت برایم تعیین فرموده‌ای اگر ندهی به حسابت میگذارم که در موقعش بگیرم .

در آن چمن که بتان دست‌عاشقان گیرند

گرت ز دست برآید نگار من باشی

محصول بیتـ درآن چمن که دلبران دست‌عاشقان خود را میگیرند،اگر ازدستت برآید : اگر توانستی توهم دلبر من‌شو ، یعنی درآن موقع که معشوقه‌ها نسبت به عاشقانشان لطف واحسان ابراز میدارند ، اگر میتوانی تو هم نسبت به من لطف واحسان کن ومتسلی‌خاطرم باش.

من ازچه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی

Marfat.com

محصول بیت - اگرچه من حافظ شهرم اما جوی نمی‌ارزم ، مگر از لطف و کرمی که داری یارمن باشی. یعنی من درسایهٔ وجودتودرحیزقبولم والا بدون‌تو به‌یك جو نمی‌ارزم .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و بیستم

ای‌دل آندم که‌خراب ازمی گلگون باشی
بی زر وگنج بصد حشمت قارون باشی

خراب ـ دراصل«مست خراب» بوده دراثر کثرت استعمال کلمهٔ «مست»ترك شده خصوصاً که «می گلگون» قرینه‌اش است .

محصول بیت ـ ای دل آن موقع که از می گلگونِ مست وخراب میشوی ، بی‌زر و گنج به صد برابرعظمت قارون میرسی : صد برابرحشمت وعظمت قارون‌را صاحب میشوی .

حاصل اینکه دراثر مستی ومستانگی از دنیا ومافیها بی‌نیازمیگردی .

در مقامی که صدارت بفقیران بخشند
چشم‌دارم که‌بجاه‌از همه افزون باشی

مقامی ـ یاحرف وحدت. که، حرف رابط صفت . صدارت، صدر، به‌اول هر چیز گویند بهمین مناسبت است که قسمت بالای مجلس‌را « صدرمجلس » گویند ، مصدرش «صدارت» است اما در این بیت به معنای حشمت و عظمت ، تعبیرمیشود .

اینجا «چشم» به معنای امید است . که ، حرف بیانی. بجاه ، باحرف ظرف، جاه ، منصب است

محصول بیت ـ در آنجا که‌عزت وحشمت به فقیران می‌بخشند ، امیدوارم

Marfat.com

که درمقام ومنصب ازهمه بالاتر باشی. یعنی اگر بنا باشد هر که فقیر تر باشد بیشتر رعایت گردد ، پس من که افقر ناسم باید بیشتر وزیادتر رعایتم کنند.

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

که ـ رابط صفت ویا حرف بیان. خطر دراین بیت به معنای «خوف» است.

محصول بیتـ در راه منزل لیلی که خطرهای فراوانی وجود دارد ، شرط قدم اول در آن راه آنست که مجنون باشی . مراد : در راه عشق جانان اولین قدم جنون است وشرط دوم ازسر گذشتن .

نقطهٔ عشق نمودم بتوهان سهومکن
ورنه چون بنگری ازدائره بیرون باشی

نقطهٔ عشق نمودم ـ اضافهٔ بیانی ومفعول صریح، بتو، مفعول غیر صریح فعل «نمودم». هان ، ادات تنبیه. سهو، مفعول مقدم فعل مکن، مکن فعل نهی مفرد مخاطب ورنه ، مخفف «واگر نه» ادات استثنا به معنای «والا» .

بنگری، فعل مضارع مفرد مخاطب : نظر کنی .

محصول بیت ـ نقطه ومرکز عشق را به تو نشان دادم ، مراد : دربیت سابق عین الفعل عشق را به تو تعلیم دادم . بنابراین آگاه باش وغفلت مکن . والا تا نگاه کنی ازدائره بیرونی یعنی نقطهٔ عشق را از کلام من درك کن والا از دایرهٔ عشق بیرون میمانی ومحروم میشوی .

کاروان رفت و تو درخواب و بیابان درپیش
کی روی ره زکه پرسی چه کنی چون باشی

کاروان ـ با واو و«با» لغت است زیرا که مابین«واو وبا» تبادل وجود دارد . مراد از «کاروان» دراینجا «موتا و مردگان» میباشد . واوها ، حرف حال و منظور از «بیابان» سرای آخرت است ، چونکه کسی نمیداند که در آنجا چه حالی پیدا خواهد کرد .

که ، اسم به معنای چه کسی ، پرسی، فعل ، مضارع مخاطب. چون ، با واو

Marfat.com

اصلی به معنای کیف و اسم است .

محصول بیت ـ کاروان رفت درحالیکه تودرخواب غفلتی و درپیشت بیابانی است بی‌نهایت وبی پایان. پس‌رفتن بدنبال‌کاروانی که درحال حرکت‌است ضروری است اما تو درمحض غفلتی وتأمل نمیکنی که کی‌خواهی رفت ودراین بیابان بی‌حد وغایت راه را از که خواهی‌پرسید، وتك وتنها دراین‌بیابان‌چه خواهی کرد وعاقبتت چگونه خواهد بود .

حاصل سخن دراثرغفلت درفکر توشهٔ آخرت نیستی .

ساغری‌نوش کن‌وجرعه‌برافلاك افشان
چند چند از غم ایام جگرخون باشی

ساغری ـ یا حرف وحدت . چند چند، ازاقسام تأکید لفظی است . غم‌ایام ، اضافه لامیه. جگرخون ، ترکیب وصفی مراد «خونین‌جگر» است .

محصول بیت ـ ساغری باده‌نوش کن‌وازشوق و ذوق جرعه‌ای برروی افلاك بریز : قدحی بادهٔ عشق ومحبت نوش کن تا مقامت ازافلاك بالاتر باشد آنوقت از ذوق بادهٔ عشق جرعه‌ای برروی افلاك بیفشان . زیرا آندم افلاك نسبت به تو زمین محسوب میشود، آخر تا کی ازغم‌ایام خونین‌جگر باشی. حاصل مطلب به محض‌اینکه بادهٔ عشق نوش کردی، غم ایام رافراموش خواهی کرد.

تاج شاهی طلبی جوهر ذاتی بنمای
ورخودازجوهرجمشیدوفریدون‌باشی

تاج شاهی ـ اضافه بیانی . یا جرف نسبت : تاج منسوب به شاه یعنی تاج مرصع ومجوهری که مخصوص‌شاهان است. طلبی، فعل مضارع مفرد مخاطب‌ومتضمن معنای شرطی و جمله مابعدش جوابش است . جوهر ذاتی، اضافه بیانی .

بنمای ، فعل امرمخاطب : نشان‌بده. ور، مخفف«واگر». خود، ادات تأکید جوهر دراینجا به معنای اصل ونسل ، میباشد . جوهرجمشید ، اضافه لامیه.فریدون معطوف به جمشید.

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر درطلب تاج شاهی هستی : تاج دولت وسعادت میخواهی جوهر ذاتت را نشان بده . یعنی شایستگی ومعلومات ومکسوبات خودرا اظهار کن. مراد به انسابت اتکاء مکن بلکه معرفت و کمال معلومات واطلاعات خودرا بنمای که نسب بکار نمیاید چه پسر جمشید وفریدون باشی چه نباشی. چون فخر به اصل و نسب سبب فضیلت ذات شخص نمیشود یعنی افتخار به نسب فضیلت ذاتی نیست . این بیت حضرت خواجه پند بسیار لطیفی را متضمن است . طاب ثراه .

حافظ ازفقرمکن ناله که گر شعراینست
هیچ خوشدل نه پسندد که تومحزون باشی

حافظ ـ منادی . مکن، فعل نهی مخاطب . ناله مفعول صریح ، ازفقرمفعول غیرصریح فعل مذکور. که ، حرف تعلیل . گرشعر اینست تقدیرش : شعر تو اگر اینست ، یاخود اگر اینست شعر تو ومرهون مصراع دوم.

خوشدل ، صفت مرکب . نه‌پسندد، فعل نفی یعنی لایق نبیند. «رواندارد». که، حرف بیانی . محزون ، اسم مفعول ازحزن به معنای مغموم .

محصول بیتـ ای حافظ ازفقر وافلاس ناله مکن : شکایت مکن . خلاصه فقر ترا مضطرب خاطر نکند زیرا این شعری که نوشته‌ای اگرمال تواست ، هیچ شخص عاقل وخوش طبع روا نمی‌بیند که تومحزون ومغموم باشی .

یعنی با چنین کمال ومعرفت جایز نیست که محزون شوی ، بلکه بایدبداشتن چنین نعمت عظمی وعطیهٔ کبری شاکرباشی وبهمین قانع شوی .

حاصل سخن گیرم سیم و زر نداری اما در عوض به چنین جواهر گرانبهای نظم مالکی ، پس چرا ناراحت میشوی .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرمضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و بیست و یکم

زین‌خوش‌رقم که بر گل رخسار میکشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار میکشی

زین ـ دراصل «ازاین» بوده تخفیف داده «زین» گفتند و در این بیت در مقام تعلیل واقع شده . خوش : خوب و زیبا . رقم به معنای خط است و دراینجا کنایه‌از خط جانان است. که ، حرف رابط صفت. بر گل رخسار ، متعلق به فعل «میکشی» هکذا زین خوش رقم. مراد از «خط» همان خطی است که به عنوان بطلان بر روی سهو وخطامیکشند. خط ، مفعول‌صریح فعل‌میکشی وبرصحیفه مفعول غیرصریحش. صحیفهٔ گل ، اضافه بیانی . گلزار، معطوف به گل .

محصول‌بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : علت اینکه این رقم یعنی خط زیبارا بر گل‌رخسارت میکشی: مرادت‌از کشیدن خطی چون بنفشه بر گل‌رخسارت اینست که برصحیفهٔ گل و گلزار خط بطلان بکشی . .

یعنی مقصودت اینست وقتی گل رخسار وخط بنفشه‌ات هست بـه گل‌و گلزار احتیاجی نیست. حاصل‌اینکه رخسارپار باخط مشك افشانش‌همهٔ اینها را نسخ کرده است .

اسناد فعل «میکشی» به جانان به طریق ادعاست .

اشک حـرم نـشین نـهانـخانهٔ مرا
زان سوی هفت پرده ببازار میکشی

اشک حرم نشین نهانخانهٔ مرا ـ این اضافه‌ها بیانی ولامیه است . حرم‌نشین، ص ۲۸۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

ترکیب وصفی: کسیکه درحرم می‌نشیند. نهانخانه ، مخزن را گویند یعنی محلی که نقره وطلا وچیزهای دیگر را در آنجا نگهداری میکنند خلاصه جایی که اشیاء و اسباب قیمتی را درآنجـا مینهند به عربی چنین محل را «مخدع»[1] گویند . بروزن اسم آلت .

زان سوی هفت پرده، اضافه لامیه : ازآن طرف ویا ازآن جانب هفت پرده ازقرارمعلوم چنانکه‌سابقاً گفتیم‌چشم‌دارای هفت طبقه وسه‌نوع آب‌است پس‌مقصودش ازبیان «پرده» اشاره به همان طبقات چشم است. ببازار ، با حرف صله: بازارمعهود.

محصول بیتـ اشگ حرم نشین نهانخانهٔ مرا : یعنی‌اشگ مرا که درپشت هفت پردهٔ چشمم قرار دارد علنی میکنی، اشگم زا ازپشت هفت پرده بیرون‌میکشی وظاهرمیسازی یعنی مرا گریان میکنی .

مراد ازبازار کشیدن تشهیراست‌یعنی‌مرا میگریانی وسرعشقم راآشکارمیکنی.

درمعنای‌مصراع‌دوم: ازجانب‌آن‌هفت پرده به بازارمیکشی.این‌مفسرین‌نسبت به معنای شعر سوءِ ظن داشته‌اند.

کاهل روی چو باد صبا را ببوی زلف
هر دم بقید و سلسله در کار میکشی

کاهل ـ به‌کاف عربی و فتح‌ها ، عجم به کسی‌کاهل گوید که در انجام کاری چست وچابك نباشد یعنی‌تنبل‌باشد. کاهل‌رو، ترکیب وصفی: کسیکه رفتاروحرکاتش سست باشد . یا ، حرف وحدت. چو، ادات تشبیه.

باد صبا، اضافه بیانی و «را» ادات مفعولی . ببوی‌زلف. باحرف سبب واضافه لامیه ومرهون مصراع دوم .

قید، در لغت غل‌وسلسلهٔ زنجیر را گویند و در بعضی از نسخه‌ها به صورت‌اضافه «قید سلسله» واقع گشته، با این تقدیر به معنای «بند» میاید . بقید سلسله، باحرف مصاحبت . در کار، در حرف صله .

۱ـ مخدع: بیت داخل البیت‌الکبیر. المنجد

Marfat.com

محصول بیت ـ با بوی زلفت بطئی الحرکتی چون باد صبا را هردم با قید و زنجیریا با قید زنجیر بکار میکشی .

مراد ازکار کشیدن «وزش باد است»

ومراد ازجملهٔ : به قید و سلسله در کار کشیدن : خرکت و وزش آهستهٔ باد صباست . زیرا کسیکه مقید ودست وپایش دربندباشد، حرکتش بطئی و کند میشود پس وزش ضعیف باد صبارا به حرکت شخصی تشبیه کرده که دست وپایش در زنجیر وحتی در گردنش هم غل باشد . چونکه باد صباهمیشه ملایم و آهسته میوزد چنانکه شاعرمیفرماید :

صبا جانبخش اولوب هردم اسر آهسته آهسته .

ترجمه شعر : صبا جانبخش شده وهردم‌آهسته آهسته میوزد.

خواجه هم باد صبا را به مناسبت وزش‌آهسته وضعیفش به بیمارتشبیه فرموده است ، چنانکه درقافیه حرف دال فرموده است : بیت :

دل ضعیفم ازآن میکشد بطرف چمن که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد

درمعنای مجموعی بیت ـ : کاهل روتر کیب وصفی است یعنی کسیکه چون باد صبا به کندی حرکت میکند . و جملهٔ کاهل روی چو باد صبا ، به اعتبار تعبیر بالنقیض یعنی چابکی چون باد صبا را با بوی زلف هردم با قید زنجیر بکارمیکشی .

باید گفت این مفسرازاوصاف باد صبا بی‌اطلاع بوده . رد سروری

یکی دیگردرمعنای‌مجموعی بیت گفته است: ممکن است مراد شعراین‌باشد. کاهل روی چون باد صبا را تحت تأثیر اسرارت قرار میدهی و آنگاه زنجیر کرده هردم بکار میکشی یعنی درکار بشوقش‌میاوری وهمان شوق سبب چابکیش‌میگردد، این مفسرهم دربیان معنای شعرخیلی‌کاهل‌بوده است . و پس ازتقریرات مذکوردر معنای بیت نتیجه گرفته است: کسی را که نسبت به طاعت علاقه ندارد و درانجام‌آن کاهل است، با اسرار خودت به سرشوق میاوری که برای انجام طاعت با جان و دل سعی کند .

این مفسرهم از اسرارمکتوم معنی بیت بی‌اطلاع بوده است . رد شمعی

Marfat.com

هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
از خلوتم بخانهٔ خمار میکشی

بیادآن لب میگون ـ با حرف صله واضافه‌لامیه. خمار، اسم فاعل که متضمن معنای مبالغه است : شراب فروش یعنی میخانچی .

محصول بیت ـ هردم وهر آن بیاد آن چشم مست وآن لب می‌رنگ ، مرا ازخلوت به میخانه میکشی. مراد چون‌لب وچشم‌یار در رنگ ولون به رنگ‌شراب است اینست که بی‌اختیار به طرف میخانه کشیده میشوم .

درمعنای این بیت گفته شده که این شعرخطاب به خداست .

این مفسرخطاب را درخلاف جهتش بکاربرده است .

گفتی سر تو بستهٔ فتراك ما سزد
سهلست اگر تو زحمت این بار میکشی

سرتو وبستهٔ فتراك ما ـ هردواضافه لامیه . زحمت این‌بار، هکذا

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : تو گفتی که ای حافظ سر تو شایستهٔ این است که به فتراك ما بسته شود، یعنی خیلی مناسب است که به ترك اسب ما بسته شود . خواجه میفرماید : این مطلب آسانی است اگرچنانکه تو زحمت این باررا بکشی . مراد اگر تواین زحمت را قبول میکنی پس عمل کن که سبب حظ من خواهد بود یعنی من ازاین کارت حظ میبرم .

کسیکه گفته است : این بیت هم خطاب به خداست . فهم سخن برایش‌خیلی سهل بوده است.

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من بیمار میکشی

محصول بیت ـ با چشم و ابرویت دل را چه چاره کنم ، آه از این کمان که برمن بیمارمیکشی . یعنی داد وفریاد ازچشم وابرویت که هردم دلم را هدف تیر بلا وجفا قرار میدهی .

Marfat.com

بـازا که چشم بد زرخت دور میکنم
ای تازه گل که دامن ازاین خار میکشی

باز ـ در اینجا ادات تأکید است . و «آ» با الف ممدوده فعل امر از مصدر آییدن یعنی بیا. که ، حرف بیانی ویا حرف تعلیل. چشم بد، اضافه بیانی ومفعول اول فعل «میکنم» و«دور» مفعول دوم و«زرخت» مفعول‌غیرصریحش. بازآ ، مرهون مصراع دوم ومابعدش جملهٔ معترضه . تقدیرش: بازآ ای تازه گل. که، حرف‌رابط صفت . دامن، مفعول صریح فعل «میکشی» و از این خار مفعول غیرصریحش .

محصول بیت ـ ای تازه گل که دامن از این خار میکشی ، بیا که از رخت چشم بد دور کنم یعنی برای مصون ماندنت ازچشم زخم بعضی از دعاها که رفع بلا میکند بخوانم . مراد : ای تازه گلی که ازمن رو میگردانی، بیا که بلای‌چشم بدرا از رخت دفع کنم .

حافظ دگرچه میطلبی از نعیم دهر
می میچشی و طـرهٔ دلـدار میکشی

حافظ ـ منادی. میطلبی،فعل‌مضارع‌ومخاطب. نعیم دهر،اضافه‌لامیه. میچشی، فعل مضارع مخاطب . می، مفعول مقدم فعل مذکور.

طرهٔ دلدار، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل میکشی .

محصول بیت ـ ای حافظ از نعمتهـای دنیا دیگر چه میخواهی ، شراب که میخوری وطرهٔ دلدار هم دردستت است، یعنی هم باده مینوشی وهم بوس و کناردلدار برایت میسراست، پس غیرازاینها دیگراز دنیا چه میخواهی .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و بیست و دوم

سلیمی منذ حلت با لعر اقی
الاقی من هوا ها ما الاقی

سلیمی ـ تقدیراً مرفوع مبتدا و مصغر سلمی است . سلمی ، نـام محبوبـه‌ای است بروزن لیلی . منذ، ازبرای ابتدای غایت است در زمان .

حلت ، فعل ماضی‌مفرد مؤنث غائبه ازحلول : به معنای نزول، فاعلش‌ضمیر تحت فعل که برمیگردد به سلیمی .

بالعراق ، با حرف صله و مراد از عراق دراینجا عراق عجم است که شامل اصفهان‌میباشد وعراق عرب‌بغداد را گویند. به همین‌سبب است که سفرسلطان سلیمان را همراه ابراهیم پاشا به دیار قزلباش[1] سفرعراقین گویند ، گویا دریك تابستان هر دوعراق را سیاحت کرد و درهمان سفر بغداد را فتح کرد[2]

عراق درلغت « گودی» را گویند،حتی عوام‌الناس‌عراق عرب را « گودبغداد» گویند . «یا» واقع درآخرعراق از کسره قاف پیدا شده که درفن قافیه بآن حرف اطلاق گویند یعنی اصطلاح کرده‌اند .

الاقی ـ فعل‌مضارع‌نفس متکلم وحده ازباب مفاعله تقدیراً مرفوع خبرمبتدا

---

۱ ـ اتباع شاه‌اسماعیل را بواسطه کلاه قرمزی که‌برسرداشتند قزلباش گویند. مترجم

۲ ـ در زمان شاه طهماسب اول شاه سلیمان عثمانی به‌آذربایجان وهم به بغداد حمله کرد وبغداد راگرفت ص ۳۹۵ تاریخ مفصل ایران تألیف دکترعبدالله رازی ص ۲۹۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

با ما بعدش : ملاقات میکنم . اینجا یعنی دچار میشوم و مصادف میشوم .

من ، حرف جر متعلق به الاقی . هوا به معنای محبت و عشق است و ضمیر مؤنث برمیگرددبه سلمی . دربعضی نسخه‌ها بجای«هوا» «نوا» واقع شده که به‌معنای بعد و فراق است . دراینجا هردو جایز است وبلکه دومی از اولی هم مناسبتروبهتر است .

ما ـ اسم موصول و مفعول صریح فعل الاقی . و صلهٔ «الاقی» واقع در قافیه و ضمیر راجع به ما محذوف است چون ضمیر مفعول است ، تقدیرش : ما الاقیه است .

محصول بیت ـ از زمانی که سلیمی به عراق نازل «وارد» شد از محبت اوو یا از فراقش دچار درد و رنجی میشوم که دچارمیشوم . یعنی ازعشق ویا ازجدائی‌او ودرد وبلا ملاقات میکنم (میکشم). دوفعل مضارع به ضرورت وزن وقافیه آمده والا نسبت به فعل «حلت» مقام فعل ماضی بوده .

درمعنای مصراع اول گفته‌شده: سلمای کوچك‌ازآن زمان که به عراق آمده. این مفسر نتوانسته است مراد شعررا آنطور که لازم‌است بیان کند.

الا ای ساربان محمل دوست
الی رکبانکم طال اشتیاقی

الا ـ حرف تنبیه، ای حرف ندا . ساربان : شترُبان چون بین «با» و «واو» تبادل وتواخی وجود دارد ساروان هم گویند. ساربان محمل، اضافه لامیه . محمل‌به فتح میم اول و کسر میم دوم«بار» را گویند. محمل دوست، اضافه لامیه . الی،حرف جرمتعلق به فعل «طال». رکبان، به ضم «را» وسکون«کاف» نام جماعتی که راکب شتراند .

کم ، ضمیرمجرور متصل برمیگردد به «ساربان» به طریق تعظیم .

طال، فعل ماضی مفردغایب : دراز شد اینجا یعنی زیاد شد وبیشتر گشت .

اشتیاقی ، تقدیراً مرفوع فاعلش زیرا «یاء ضمیرمجرور متصل است ، تقدیراً

Marfat.com

مجرورمضاف الیه اشتیاق به معنای آرزوست .

محصول بیت - ای ساروان محمل‌جانان، آگاه باش که‌نسبت به جماعت‌شتر سوارشما ویا به شترسواران شمامیل ومحبتم زیادشد. حاصل‌اینکه علاقه ومجتم‌نسبت بآنها بیشتر گشت .

درمصراع دوم. کسی که گفته‌است رکبان‌جمع‌راکب‌است ونسبت به راکبین شما اشتیاق داشتم . این‌مفسر ازمعنای «رکبان» اطلاع نداشته . رد شمعی

درونم خون شد از نا دیدن دوست
الا تعسا لایام الفراقی

تعساً ـ به فتح تا وسکون عین مصدر مطلق از باب فتح به معنای هلاك شدن است اما دراصل با رو بزمین افتادن است ازمصادری است که وجوباً وسماعاً فعلش محذوف است. لایام، لام حرف جرومتعلق به مصدرتعساً. ایام الفراق،اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محصول‌بیت ـ ازاینکه دوست را نمی‌بینم درونم خون شد : ازفراق جانان دلم خون شدآگاه باش که ایام فراق هلاك شود : روزهای جدایی نابود شود حتی در دنیا اثرش باقی نماند.

کسیکه درمعنای مصراع دوم گفته است: آگاه باش ایام فراق‌را هلاك باشد، این مفسرمعنای شعررا هلاك کرده است .

خرد در زنده رود انداز می نوش
بگلبانگ جوانان عراقی

زنده رود ـ به کسر «زا» رودی است در اصفهان ، چونکه رود به معنای نهر است. انداز، فعل امر مفرد مخاطب . به گلبانگ جوانان عراقی، باحرف‌مصاحبت گلبانگ ، آواز مطبوع وبلند راگویند و عراقی . یا حرف نسبت و اضافه‌ها لامیه وبیانی .

محصول بیت - به طریق خطاب‌عام میفرماید : عقلت را به زاینده رودبینداز

Marfat.com

و باده بخور ، یعنی به مقتضای عقل تابع مشو و باده بنوش : به اقتضای عقل رفتار مکن بلکه همراه آواز بلند ومطبوع جوانان عراقی باده نوش کن .

بسازای مطرب خوشخوان وخوشگوی
بشعر پارسی صوت عراقی

بساز ـ با حرف تأکید وسازفعل امرمفردمخاطب یعنی بنواز . بشعرفارسی، باحرف مصاحبت واضافه‌بیانی ومفعول‌غیرصریح فعل. «بساز» وصوت مفعول‌صریحش صوت‌عراقی ، اضافه بیانی و در اینجا مراد از عراق «نغمهٔ عراق» است و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای مطرب خوشخوان وخوشگوی، شعرفارسی را همراه‌نغمهٔ عراقی بخوان یعنی اشعار فارسی را درنغمهٔ عراقی بخوان .

جوانی باز میارد بیادم
سماع چنگ و دست افشان ساقی

جوانی ـ یاحرف مصدری .باز ، ادات تأکید . بیادم ، باحرف صله. سماع، فاعل فعل می‌آرد . سماع چنگ ، اضافـه لامیه . مراد از سماع در این بیت آواز چنگ است .

واو، حرف عطف ، دست افشان ،ترکیب وصفی، از افشانیدن : کف زدن‌است که‌کار آوازخوانهاست یعنی وقتی میخواهند دست بزنند دو کف دست را بهم میزنند.
دست افشان ساقی، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ آواز چنگ و کف زدن ساقی، جوانی را بخاطرم میاورد : عشق و هوس جوانی به من میدهد .

یکی لفظ «باز» را «دگربار» معنا کرده ومصراع‌دوم را: سماع چنگ ودست تکان دادن ساقی تعبیر کرده است . و یکی دیگر گفته است : سماع چنگ و رقص کردن ساقی . این مفسرین هردو ازمعنای صحیح عقب مانده‌اند.

Marfat.com

می باقی بده تا مست و خوشدل
بیاران بر فشانم عمر باقی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: شراب باقی‌را بده تا که مست وخوشدل باقی عمرمرا به‌یاران بذل کنم یعنی فدا کنم ، الحاصل نثارشان کنم .

بیا ساقی بده رطل گرانم
سقاك الله من کأس دهاقی

رطل ـ به فتح یا به کسر «را» وسکون «طا» به معنای نیم من‌است. امادراینجا مراد قدحی‌است که ظرفیت‌نیم من‌شراب را دارد «قدح‌نیم منی». رطل گران ، اضافه بیانی .

کأس، قدحی را گویند که در داخلش شراب باشد یعنی خالی نباشد .

دهاق ، به کسردال یعنی مملو: لبالب پر، دهاق صفت کأس است .

محصول بیت - ای ساقی بیا به‌من قدح سنگین بده «قدح لبالب پر»، خدای تعالی ترا از شراب واز قدح پرازشراب ویا با قدح پرسیرابت کند.

مفسر یکه دهاق را معرف باللام ایراد کرده و کأس را بآن اضافه کرده . نه معنای کأس را میدانسته و نه دهاق را .

دهاقی ، یا حرف اطلاق است .

دمی با نیکخواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی

دم ـ یك نفس و حداقل زمان است . با حرف مصاحبت . نیکخواه ، صفت مرکب از مصدر خواهیدن یعنی خواستن . نیکخواه : کسی است که خیر مردم را میخواهد والف و نون ادات جمع است .

باش ، فعل امر مفرد مخاطب ازمصدر باشیدن .

غنیمت ، مفعول اول وامور مفعول دوم فعل دان .

امور اتفاقی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

Marfat.com

محصول بیت ـ خطاب به ساقی است که در بیت سابق ذکرش گذشت .

میفرماید : دمی با دوستان متفق باش ، یعنی هم مشرب باش و امور اتفاقی را غنیمت بدان مراد : با دوستان متفق شدن را غنیمت بشمار.

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند : امور اتفاقی را غنیمت بدان ، این شخص بـا معنای بیت توافق نداشته .

ربیع العمر فی‌مرعی حماکم
حماك الله یا عهد التلاقی

در بعضی از نسخه‌ها بجای «ربیع‌العمر» «رعینا العشب» واقع شده .

ربیع، دراین بیت اولین فصل سال است : از ربیع الازمنه[1] اولینش است، که فصل گل وچمن و سبزی است . ولفظاً مرفوع مبتدا . ربیع‌العمر، اضافه بیانی.

فی ، حرف جر متعلق به «حاصل» مقدر.

مرعی ـ تقدیراً مجرور بوسیلهٔ «فی» : چراگاه .

حمی ، به کسر «حا» قرقگاه است یعنی محلی که قرق وممنوع ازغیر باشد ، تقدیراً مجرور و مضاف‌الیه. کم، ضمیرواضافه لامیه وبرمیگردد به جانان به طریق تعظیم وجارو مجرور ازلحاظ اعراب محلامرفوع خبرمبتدا .

حماك ـ حما ، فعل ماضی‌مفرد مذکرغایب وکاف ضمیرمنصوب متصل مفعول صریحش و الله، اسم جلاله فاعلش، وجملهٔ فعلیه محلی‌ازاعراب ندارد : جملهٔدعائیه یاحرف ندا.عهد، اینجا به معنای‌زمان‌است ومضاف بر تلاقی‌ومنصوب است به مناسبت «یا» .

تلاقی، مصدر ازباب تفاعل و کسرهٔ قاف برای صیانت «یا» است.

محصول بیت ـ بهارعمر یعنی زمان‌طراوت وتازگی عمر در چراگاه‌قرقگاه شماست . یعنی‌دوران شادی وصفای‌عمر درچراگاه وصال شماست. مراد بهارعمرمان زمانی است که به وصال شما برسیم، یـا زمان تلاقی یعنی ای زمان وصال حق تعالی،

---

۱ ـ ربیع‌الازمنه : یکی‌ازفصول سال وربیع‌الاول وربیع‌الاخر. مترجم

Marfat.com

ترا از آفات وبلیات حفظ کند.

مقصود : زمانی ازعمرمان لذت میبریم وخوش وقتیم که بوصالت برسیم .

خلاصه شادی وصفای عمرما فقط زمانی است که در وصال تو بگذرد.

پس ای وصال‌جانان‌خداوند ترا از زوال نگهدارد.

اما اگر روی نسخه رعینا العشب معناشود: رعینا ، فعل ماضی متکلم‌مع‌الغیر از باب فتح یعنی چریدیم . عشب : تروتازه است و مفعول صریح فعل «رعینا» و مابعدش مفعول غیرصریح فعل مذکور .

محصول بیت - در چراگاه قرقگاه شما ، چمن وسبزی تروتازه چریدیم .

یعنی درچمن وصال شما صفاهای تازه‌تر از تازه دیدیم . «خوشیها کردیم» دربیت صنعت التفات وجود دارد.

مضت فرص‌الوصال وماشعرنا
وانی الآن فی عین الفراقی

مضت ـ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه ازباب ضرب . فرص، به ضم «فا» و فتح «را» جمع فرصت. فرص الوصال،اضافه لامیه . واو ، حرف حال . وما ، حرف‌نفی شعرنا ، به فتح شین وعین، فعل ماضی‌متکلم مع‌الغیر ازباب فتح، وماشعرنا : یعنی درحالیکه ندانستیم واو، حرف ابتدا .

انی، ان ، ازحروف مشبهه بالفعل‌ویا ضمیرمتکلم وحده محلاً منصوب‌اسمش الان، زمان‌حاضررا گویند که معرفه واقع شده ظرف غیرمتمکن است والف ولامش برای تعریف نیست بلکه وضعش همینطور است .

فی ، حرف جرمتعلق به‌کائن مقدر .عین،مجروراست بواسطهٔ فی . عین‌الفراق، اضافه لامیه ویا حرف‌اطلاق .وجملهٔ ظرفیه خبر ان . وان با اسم وخبرش ازاعراب محلی ندارد جملهٔ مستأنفه .

محصول‌بیت ـ فرصتهای وصال گذشت در حالیکه قدرش را ندانستیم ، و من الان در عین فراقم ، یعنی از اینکه قدر زمان وصال را ندانستم الان به فراق

Marfat.com

مبتلا شده‌ام .

عروس بس‌خوشی‌ای‌دختر رز
ولی گه گه سزاوار طلاقی

دراکثر نسخ«عروسی» بایا خطاب مینویسد، اما ما این‌نسخه‌را اختیار کردیم.

عروس بس خوشی ، اضافه بیانی ویا ضمیر خطاب . سزاوار طلاق ، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد ، ویا ضمیرخطاب است .

مراد از جملهٔ سزاوار طلاق ، یعنی گاه گاه که از شراب خوردن خود داری میشود مثلا درایام ماه رمضان و بعضی ایام شریف دیگر .

محصول‌بیت ـ ای دختر رز خیلی‌عروس قشنگی‌اما گاه گاه شایستهٔ جدائی وطلاقی یعنی گاهی وضع‌اقتضا میکند که ازخوردنت خودداری شود : باهمهٔ زیبائیت گاهی شایستهٔ این هستی که خورده نشوی . این کلام ادعائی است در حقیقت بآن میارزد که هر گز خورده نشود .

مسیحای مجرد را برازد
که باخورشید سازدهم‌وثاقی

مسیحا و مسیح ـ به زبان سریانی اسم شریف حضرت عیساست .

مجرد ، صفت مسیحاست . مسیحای مجرد، اضافه بیانی و «را» حرف صله .

حضرت عیسا را با صفت‌تجرید وصف میکنند زیرا تأهل نکرده بود و ازمال دنیا به هیچ چیزمالك نبوده حتی زمانیکه به فلك عروج کرد غیر ازیك سوزن هیچ چیزهمراهش نبود . یعنی فقط یك سوزن با خود برداشت که کهنه پاره‌های خود را وصله کند حتی گویند به سبب تعلق بآن‌سوزن درچرخ.چهارم توقف کرد، والاچون حضرت محمد به عرش عروج میکرد. نجاتی میفرماید که :

بیت ـ سوزن دلدوز غمز کدر بکا حائل اولان
یوخسه ایلردم تجرد قصدینی عیسا کبی

ترجمه‌بیت ترکی:غمزه‌ات چون‌سوزن‌دلدوزی‌است که مانع‌میشود، وگرنه

Marfat.com

چون عیسا قصد تجرد میکردم .

برازد ـ به فتح با ویا بضم آن فعل مضارع مفرد غایب : می‌زیبد. که، حرف بیانی . با حرف مصاحبت . سازد : بکند . وثاق : به کسر واو قصر را گویند یعنی کوشك ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ عیسی مجرد را شایسته است که با خورشید هم و ثاق گردد یعنی هم منزل شود . مراد : برای هم وثاقی با جانان باید چون عیسا از آرزوی طبع وهوای نفس پاك ومجرد شد. والاهر ناپاك شایستهٔ وصالش نیست. واینکه میفرماید: باخورشید هم منزل گردد ، زیرا عیسی هم چون خورشید درچرخ چهارم است .

نهانی الشیب من وصل العذاری
سوی تقبیل وجه و اعتناقی

نهانی ـ نهی ، فعل ماضی مفردغایب : نهی کرد ونون حرف وقایه ویا ضمیر منصوب متصل . الشیب ، لفظاً مرفوع فاعلش. شیب، به فتح شین وسکون یا به‌معنای «پیری» است.من،حرف جرمتعلق به «نهی». وصل العذاری ، اضافه لامیه . عذاری، به فتح و کسر «راء» جمع عذراست پسر نورس (پسر با کره وپاك وچشم و گوش بسته) سوی : اگر به‌معنای «غیر» باشد سین، چه مکسور وچه مضموم آخرش الف مقصوره است : السِوی و السُوی . اما اگرسین مفتوح باشد با الف ممدوده است: السواء : العدل . سوی تقبیل، اضافه لامیه . تقبیل وجه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. واو، حرف عطف . اعتناق ، مصدر از باب افتعال یعنی دست انداختن در گردن کسی و آغوش کشیدن: تعانق وهمچنین معانقه هم گویند ، معطوف است به تقبیل ویا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ پیری مرا ازبوسیدن روی پسران نورس و پاك و معصوم باز داشته و همچنین مانع از آنست که دست در گردنشان بیندازم وبکنارم بکشمشان .

خلاصه پیری مرا ازبوس و کنار و ازکارهای دیگر نهی کرده است .

Marfat.com

دموعی بعد کم لاتحقروها
فکم بحر جمعن من السواقی

دموع ـ جمع دمع : اشك چشم ، تقدیراً مرفوع مبتدا . بعد ، متعلق به‌کائن مقدر و خبر مبتدا . کم ، به ضم «کاف» ضمیر مجرور متصل برمیگردد به جانان به طریق تعظیم .

لا، ادات نهی . تحقر و، با «لا» منهی وعلامت جزم سقوط نون جمع است ، خلاصه لاتحقرو فعل نهی جمع مخاطب ازباب ضرب، تحقیر: کوچك وحقیر اعتبار کردن است .

ها، ضمیر منصوب متصل،راجع به «دموع» وجملهٔفعلیه وجواب شرط محذوف است . فکم ، فا حرف تعلیل و کم خبریه محلا مرفوع مبتدا . بحر ، لفظاً مجرور ممیزش .

جمعن ، فعل ماضی جمع مؤنث غایبه مبنی المفعول : مجتمع شد.

من ، حرف جر متعلق به‌فعل «جمعن» . سواقی ، جمع ساقیه : نهر کوچکی است یا چشمهٔ کوچك .

محصول بیت ـ اشگهای چشم من دنبال‌شماست ، پس آنها را کوچك وحقیر مشمارید . یعنی بی‌ارزش‌وجزئی اعتبارنکنید . زیرا چه بسا دریاها که ازچشمه‌های کوچك تشکیل میشود مراد : اشگ چشم مرا بی‌ارزش و کوچك مشمارید زیرا قطره قطره جمع گردد وآنگهی دریا شود .

وصال دوستان روزی مانیست
بگو حافظ غزلهای عراقی

اضافه‌های واقع در مصراع اول همگی لامیه است . روزی ، اینجا به معنای رزق و نصیب است مراد از عراقی حضرت شیخ ابراهیم عراقی است که اشعارش به سوزناکی مشهور است .

Marfat.com

محصول بیت ـ وصال دوستان نصیب ما نمیشود ، پس ای حافظ غزلهای سوزناکی چون غزلهای عراقی بگو که دوستان نسبت به تو تمایلی پیدا کنند تا وصال میسر گردد. وجایز است گفته شود : ای حافظ غزلهای عراقی را بخوان، یعنی آواز بخوان وغزلهای عراقی را به نغمه درآر.

ازقرار معلوم نظم فارسی این غزل به صورت بحرهزج مسدس محذوف است و اما نظم عربیش به شکل بحر وافر که بعضی از اجزایش سالم و بعضی دیگر معصوب و برخی هم مقطوف است .

در مخلص بیت درمعنای مصراع دوم مفسری گفته است : ای حافظ غزلهایی دروصف فراق بگو چون این نوع غزل مناسب حال توست. این گوینده غلط کرده است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و بیست و سوم

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی
بیاکه بی تو بجان آمدم ز غمناکی

کتبت ـ فعل ماضی متکلم‌وحده وتا فاعلش. وقصه، به کسرقاف لفظاً منصوب مفعولش . قصة شوقی ، قصة مضاف به‌شوقی. شوقی‌مضاف‌به یای متکلم . واو، حرف حال. مدمع ، به فتح دومیم اسم مکان از دمع یعنی‌محل اشك چشم : موضع الدمع خلاصه مراد چشم‌است ومضاف به ضمیرمتکلم وتقدیراً مرفوع و مبتدا . وباکی ، اسم فاعل ازبکی‌یبکی: گریان تقدیراً مرفوع خبرمبتدا .

محصول بیت ـ قصهٔ اشتیاق خود را برای‌جانان نوشتم ، آن‌قصه عبارت‌است ازمضمون مصراع دوم : بیاکه بی توبجان آمدم ز غمناکی . یعنی از فراقت بجان آمدم : از جان سیرشدم .

بساکه گفته‌ام ازشوق بادودیدهٔ‌خویش
ایا منـازل سلمی فـاین سلماکـی

بسا ـ به فتح بای عربی : بسیار . با دو، با حرف صله . دیدهٔ خویش، اضافه لامیه . ایا ، حرف ندا . منازل چون مساجد منتهای جموع لفظاً منصوب و منادای مضاف .

سلمی ، تقدیراً مجرور مضاف‌الیه . فاین ، این «فا» را فای زایده گویند، هر وقت که خبر مبتدا متضمن معنای شرطی باشد این «فا» به خبرداخل میشود، پس در

Marfat.com

این بیت «این» خبر و سلمی ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر و روی قاعدهٔ عربیت مضاف شده به ضمیرخطاب که راجع است به منازل ، و «یا» متولد از کسرهٔ کاف (ضمیر) حرف اطلاق است .

محصول بیت ـ ازشدت شوق و اشتیاق به دوچشمم خیلی گفته‌ام : که ای منزلهای سلمی کجاست سلمی شما ، یعنی خطاب به دو چشمم که منازل سلمی است کردم و گفتم چطور شد سلمی‌شما ؟حاصل: آن جانانی که هردم درشما (درچشمانم) قرار میگرفت وشما جایگاهش بودید چطور شد .

خواجه به کنایه ازفراق جانان شکایت میکند .

ضمیر راجع به منازل، به‌اعتبار کل جمع مؤنث ، ضمیرمؤنث است .

عجیب واقعهٔ و غریب حادثه‌ایست

انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی

واقعهٔ ـ یا حرف وحدت . حادثهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : انا ، ضمیرمرفوع منفصل محلامرفوع مبتدا . اصطبرت ، فعل ماضی متکلم وحده‌از باب افتعال دراصل «اصتبرت» بوده چون «صاد» ازحروف مستعلیه میباشد لذا « تا » به «طا» مبدل شده است چنانکه در کتب صرفی نوشته شده .

جملهٔ فعلیه ازلحاظ اعراب محلامرفوع‌خبرمبتدا . قتیل بروزن فعیل به‌معنی مفعول لفظاً منصوب حال ازبرای فاعل فعل اصطبرت، واو، حرف حال .

قاتلی ، تقدیراً مرفوع مبتدا واضافه شده به یای متکلم : اضافه لفظیه است : قاتل من. شاکی ، اسم فاعل از شکایشکی یعنی از ناقص واوی باب نصره : شکایت کننده تقدیراً مرفوع خبرمبتدا .

محصول بیتـ واقعهٔ عجیب وغریبی است ، من که مقتولم صبر میکنم و اما آنکه قاتل است شکایت دارد . مراد بااینکه من بقتل رسیدام صابرم ولی قاتلم‌شاکی است پس در واقع جای‌تعجب واستغراب است .

Marfat.com

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

کرا رسد ـ لایق و شایستهٔ کیست . که ، حرف بیان . عیب دامن ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . دامن پاکت ، اضافه بیانیه . که حرف تعلیل . همچو ، ادات تشبیه. که ، حرف رابط صفت . برگ گل ، اضافه لامیه . چکد ، فعل مضارع مفرد غایب : میچکد . پاکی، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ که جرئت میکند که دامن پاکت را لکه دار کند: که میتواند؟ **به طریق** استفهام انکاری.

زیرا تو چون برگ گلی که برویش قطره میچکد پاکی، یعنی تو مانند برگ گلی که برویش قطرهٔ شبنم مینشیند پاك هستی.

زخاك پای تو داد آب روی لاله و گل
چو کلك صنع قلم زد بر آبی و خاکی

خاك پای تو ـ هردو اضافه لامیه . آب روی لاله ، مفعول صریح فعل «داد» و زخاك پای تو، مفعول غیر صریحش. کلك صنع، اضافه لامیه مجازاً ومبتدا، رقم زد، خبر مبتدا آبی وخاکی، یاها تنکیر است.

محصول بیت ـ وقتی قلم صنع بر آب و خاك رقم زد ، یعنی عناصر اربعه را نقوش عجیب وغریب زد ، به لاله و گل آب روی را از خاك پای تو داد .

مقصود : قلم صنع عناصر اربعه را که با نقشهای عجیب منقش کرد، و به هریك ازمخلوقات نوعی شکل داد، رونق ولطافت گل و لاله را ازخاك پای تو داد.

صبا عبیر فشان گشت ساقیا برخیز
وهات شمسة کرم مطیب زاکی

صبا ـ مبتدا . عبیر فشان گشت ، خبر مبتدا ، ساقیا برخیز ، مرهون مصرع دوم . واو، حرف عطف . هات ، به کسر «تا» اسم فعل یعنی بیاور . شمسة کرم ،اضافه لامیه و مفعول هات ، ومراد از شمسة کرم شراب است . مطیب، اسم مفعول از باب

Marfat.com

تفعیل لفظاً مجروروصفت کرم ،اما قیاس این بوده که صفت «شمسه» باشد . زا کی، اسم فاعل به معنای پاك وصفت بعدالصفت کرم ، و «یا» مبدل از تنوین است چون حالت وقف .

محصول بیت ـ صبا عبیر افشان گشت یعنی فصل بهار است ، ای ساقی برخیز وبازشمسهٔ خوش بوی و پاك رز را بیار، حاصل : بهار رسید باده بیار.

درمعنای مصراع دوم : باز بیاور از انگوری که پاك است و خوش‌بو و آفتاب دیده این مفسر ازمعنای «شمسهٔ کرم» اطلاع نداشته . رد سروری

دع التکاسل تغنم فقد جری مثل
که زاد راه روان چستیست وچالاکی

دع ـ به فتح دال اسم فعل است یعنی ترك کن . تکاسل ، ازباب تفاعل مصدر است به معنای کاهلی . تغنم،ازباب علم فعل‌مضارع مفرد مخاطب درجواب امرمجزوم شده است یعنی غنیمت بدست بیار.فقد، فا حرف تعلیل قد، حرف تحقیق.

جری ، فعل ماضی مفرد مذکرغایب : جاری شد، مثل ، لفظاً مرفوع فاعلش «فاعل‌جری». که، حرف‌بیان. زاد راه روان، اضافه لامیه ومبتدا وچستیست،خبرش. چستی: چابکی وچالاکی، تفسیرعطف است ویاها حرف مصدری .

محصول بیت ـ تکاسل‌را ترك کن : اهمال را ترك کن و درکار خودچالاك باش که مغتنم باشی یعنی غنیمت یابی ، زیرا مثلی جاری ومشهور شده است که زاد وسرمایهٔ عاشقان درطریق عشق چستی وچابکی است .

حاصل : باید اهمال را ترك کنی و درطریق عشق چست و چالاك باشی که به مرادت برسی .

اثر نماند ز من بی شمایلت آری
اری مأثر محیای من محیاکی

شمایل ـ جمع شمال به معنای خلق و خوی است .آری به معنای بلی و نعم ومرهون مصراع دوم اری ، فعل مضارع متکلم وحده ازافعال قلوب یعنی‌می‌بینم در

Marfat.com

اینجا میدانم .

مآثر، جمع مأثره ، مصدر میمی به معنای مکرمت یعنی نیکی‌ها و خوبیها ، ومفعول اول فعل«اری» محیا، به فتح میم‌یعنی‌حیات ، تقدیراً مجرور و مضاف‌الیه.

یای متکلم ، محلا مجرور مضاف‌الیه محیا . من محیا ، جا رمع‌المجرور از اعراب محلا منصوب ومفعول دوم فعل «اری» .

محیا، به ضم میم‌وفتح حا ویای مشدد به‌معنای«رو» است . و کاف مکسورمحلا مجرور مضاف‌الیه محیا ویا حرف‌اطلاق، چون خطاب به محبوبه است کاف«ضمیر» مکسور شده .

محصول‌بیت ـ ای جانان بدون شمایلت (در دوری رویت) از وجودم اثری نماند بلی مکارم و مفاخر زندگی خودم را از روی تو می‌بینم و میدانم . مراد سبب حیات من دیدن روی تست .

درمعنای مصراع دوم‌یکی گفته است : محیا به معنای «رو» است و کاف‌خطاب آخرش به خاطر یای اشباع‌مکسورشده است این‌مفسر ازمعنای دور آگاه نبوده زیرا وجود «یا» به کسر موقوف است پس اگر کسره موقوف به یا باشد دور لازم میاید.

زوصف حسن تو حافظ چگونه‌نطق‌زند
که چون صفات الهی و رای ادراکی

محصول بیت ـ حافظ از وصف حسن توچگونه نطق زند: چگونه میتواند حسن ترا وصف کند یعنی‌نمیتواند وصفش کند، به‌طریق‌استفهام انکاری . زیراچون صفات الهی به‌ادراك نمی گنجی . حاصل : از دایرهٔ عقل و ادراك خارجی. پس‌وصف زیبائی تواز روی عقل‌غیرممکن است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحرمضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و بیست وچهارم

یا مبسما یحاکی در جا من اللآلی
یارب چه درخور آمدگردت خط هلالی

یا ـ حرف ندا . مبسما، منادای نکره . مبسم به فتح میم وسکون با و کسر سین، دهان را گویند دراصل اسم مکان است : جای تبسم .

یحاکی ، فعل مضارع مفرد مذکرغایب ازباب مفاعله به معنای «یشابه» یعنی شبیه است.فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل راجع بـه مبسم . درجاً ، مفعول صریح ومن اللآلی مفعول غیرصریح فعل مذکور (یحاکی) و جایزاست «من اللآلی» به‌یك صفت محذوف متعلق باشد وتقدیرش: درجاً مملواً من اللآلی، باشد.

درج : حقهٔ جواهررا گویند حقهٔ مخصوص نگهداری حواهر، لآلی ، جمع لؤلؤ به معنای مروارید است .

یارب ، لفظ مشترك است مابین «یاالله» و «عجب» وبه هردو معنا بکار میرود و دراین بیت به هردو احتمال دارد . درخور: لایق . گردت : گردیعنی اطراف وضمیر خطاب به مبسم راجع است .

خط ، فاعل «آمد» . خط هلالی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

محصول بیتـ ای دهان شبیه به درج مملو ازمروارید، عجبا چه زیباست در اطرافت خط هلالی . ازبرازندگی‌سبیل جانان بر بالای لبش تعجب میکند .

حاصل : سبیل جانان را به هلال تشبیه میکند .

ص۳۶۸ جلد سوم شرح.

Marfat.com

کسیکه یا مبسما یحاکی را یا منبسما بحالی کرده و درمعنایش گفته است :
ای کسیکه درجی از مرواریدها را بحال من میخندانی . عجب وجود شریف
مستخرجی بوده . رد سروری

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم
تا خودچه نقش بازد این صورت خیالی

حالی وحالیا : اکنون یا حالا ، به معنای حال حاضرهم بکارمیبرند . خیال وصلت ، مصدر به مفعولش اضافه شده و به معنای تخیل میباشد تا ضمیر و خطاب به جانان . فاعل«میدهد»ضمیر تحت‌فعل که راجع است به خیال . و فریب مفعولش.

تا ، اینجا به معنای عجباست . چه نقش بازد یعنی چه نقش نشان دهد و چه شکل اظهار نماید. این صورت خیالی ، اضافه بیانی واشاره بخیال وصل و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : حالا تخیل وصلت خوش فریبم میدهد یعنی خوب گولم میزند. عجبا این‌صورت خیالی چه نقشی بازی خواهد کرد وچه حالی‌نشان خواهدداد . مراد : درحال حاضر با گول زدن خیال وصلت آرامشی داریم وتسلی پیدا میکنیم ، عجبا عاقبتش بکجا خواهد رسید وچگونه خواهد بود.

دل رفت‌ودیده خون شد تن خست‌وجان زبون‌شد
فی‌العشق معجبات یأتین بالتوالی

خست ـ فعل‌ماضی مفردغایب: مجروح‌شد . این‌فعل بین‌لازم ومتعدی مشترك است، و در این بیت لازم است. معجبات، لفظاًمرفوع مبتدای مؤخر. فی‌العشق،خبر مقدم وجملهٔ اسمیه ازاعراب محلی ندارد جملهٔ تعلیلیه .

معجب ، اسم فاعل ازباب افعال : اعجاب آوریا اعجاب انگیز و درعین حال دلپسند .

دربعضی ازنسخه‌ها بجای معجبات «موبقات» واقع شده ، جمع موبق از باب افعال به معنای مهلك است .

Marfat.com

یأتین ، فعل مضارع جمع مؤنث غایبه از اتی‌یأتی از باب ضرب یعنی‌میایند و نون ضمیر برمیگردد به معجبات . بالتوالی، باحرف جرمتعلق به فعل‌یأتین.

توالی ، مصدرازباب تفاعل برای حفظ «یا» لام مکسور شده است .

محصول بیت ـ در راه عشق جانان ، دل رفت وچشم خون شد وتن مجروح گشت و جان خوار وزبون شد، زیرا درطریق عشق عجایب زیادی است که دنبال هم میایند . مراد : در عالم عشق ومحبت ، عاشق انـواع بلاها و مصائب گوناگون می‌بیند .

دل خون شدم زدستش وزیادچشم مستش
او ذیت بـالرزایـا ما للهوی و مـالـی

دل خون شدم زدستش ـ میم ضمیردرمعنا به دل مربوط است، تقدیرش: دلم خون شد. اوذیت، فعل ماضی متکلم‌وحده مبنی للمفعول ازباب افعال، مصدرش ایذا میاید : اذیت شدم .

بالرزایا ، با حرف جر متعلق به فعل اوذیت . رزایا ، جمع رزیـه به معنای مصیبت است. ما ، اسم تعجب ویا اسم استفهام. للهوی، لام به معنای بای صله ومتعلق به حصل مقدر. وهوی : محبت‌است . ماللهوی، یعنی به محبت چه رسید.

واو، حرف عطف وما، مانند سابق وجارمع‌المجرورباز متعلق به حصل .

محصول بیت ـ از دست جانان وازنازچشم مستش دلم خون شد. پس‌مصائبی که برمن رسیده سبب اذیتم شده است : ازمصائب رنج بردم . دراینصورت باید گفت به محبت چه رسیده ومن چه حالی پیدا کرده‌ام که ازشدت محبت این چنین مشقت میکشم و گرفتار بلا شده‌ام . مراد :خیلی عجیب است که محبت سبب بلاها ومصائب شده است .

خوی تو گر نگردد هرگز دگر نگردد
عاشق درین جوانب عارف درین حوالی

دگر نگردد، مرهون مصراع دوم . نگردد اولی عبارت است ازتغییر .

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر خوی تو نگردد یعنی اگر خلقت ملایم وآرام نشود ، هرگزعاشق درین جوانب وعارف دراین اطراف نمیگردد. یعنی تا تو نسبت به‌عاشق وعارف ملایم نباشی و روی خوش وخندان نشان ندهی ، آنها هرگز اطراف کویت قدم نمیگذارند وحتی برسر کویت هم نمی آیند.

یاراکبا تبری عن موثقی و هادی
ان تلق اهل نجد کلم بحسب حالی

تبری ـ فعل مضارع مفرد مخاطب از باب تفعل، دراصل «تتبری» بوده یکی از دو«تا» حذف شده است فاعلش‌ضمیرمستتر درتحت فعل که برمیگردد به راکب . وجملهٔ فعلیه صفت راکب است. جایزاست فعل تبری ماضی‌مفرد غایب محسوب شود وجملهٔ فعلیه صفت راکب باشد ، فتأمل.

عن ، حرف جرمتعلق به فعل «تبری» . موثقی، مصدر میمی به معنای وثاق : عهد . با اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری‌شده است .

واو، حرف عطف، وهادی معطوف به موثقی واعرابش بازهم تقدیری است .

هادی ، اسم فاعل به معنای پیشوا و رهنما . ان، حرف شرط.

تلق، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی ملاقات میکنی ، دراصل تلقی بودحذف «یا» علامت جزم‌است. اهل نجد، اضافه لامیه ومفعول فعل «تلق» . نجد ، نام محلی است مابین مکه و بصره حاجیان بصره ناچارند ازآنجا عبور کنند.

کلم ، فعل امر مفرد مخاطب از بـاب تفعیل یعنی تکلم کن : حرف بزن . بحسب، با حرف صله. حسب، به فتح جا وسکون سین به معنای‌اندازه ومقداراست ومفعول غیرصریح فعل « کلم» حسب حالی، اضافه لامیه وبه سبب اضافه شدن به‌یای متکلم اعرابش تقدیری شده است.

محصول‌بیت ـ ای راکبی که از عهد و هادی من اعراض کردی یا اعراض میکنی، اگر اهل نجد را ملاقات کردی حسب حال مرا به‌آنها بگو .

خواجه شهرخود را به دیارنجد تشبیه میکند وبه اسلوب عرب تکلم‌میفرماید.

Marfat.com

دلبر بعشقبازی‌خونم حلال دانست
فتوی عشق‌چونست ای زمرهٔ موالی

زمره ـ به معنای گروه و دسته است.

محصول بیت - دلبر به سبب عشقبازی که من میکنم خونم را حلال دانست ، ای زمرهٔ موالی فتوی عشق چگونه است ؟ : آیا خونم به جانان حلال است .حاصل مطلب اگر مرا بکشد آیادیت باو تعلق میگیرد و یا قصاص میشود، جواب این را بمن بدهید وثواب کنید.

العین ما تنامت شوقالاهل نجد
والقلب ذاب و جدا فی‌دائه‌العضالی

العین ـ لفظاً مرفوع مبتدا . ما، حرف نفی . تنامت ، فعل ماضی مفردمؤنث غائبه: نخوابید. جمله فعلیه ازاعراب محلاً مرفوع خبرمبتدا. شوقاً، مفعول له فعل منفی . لاهل نجد، لام حرف جرمتعلق به شوق واضافه لامیه والقلب ، لفظاً مرفوع مبتدا .

ذاب ، فعل ماضی مفرد مذکرغایب : آب شد. وجداً ، لفظاً منصوب تمییز از فاعل ذاب جملهٔ فعلیه ازاعراب محلاً مرفوع خبرمبتدا.

فی دائه ، جارمع المجرور متعلق بـه فعل ذاب . داء : درد والم را گویند و ضمیرش برمیگردد به قلب .

عضال ، به ضم عین درلغت به معنای عقدهٔ نا گشودنی است اما استعمالش بـه معنای مشقت مشهور است حتی به درد بی‌درمان داء عضال گویند ، یا واقع در آخر عضال حرف اطلاق است .

محصول بیت ـ ازشدت‌اشتیاق به اهل نجد یعنی به شهرشیراز چشمم بخواب نرفت، وازبس غم وغصهٔ دردبی‌درمان و درد علاج ناپذیر عشق‌ومحبت را خوردم دلم هم آب شد، یعنی دلم را غم و درد گرفته است.

حاصل . همانطور که از شور و اشتیاق شهرمان شیراز چشمم بی‌خواب مانده یعنی هر گز بخواب نمی‌رود، قلبم هم ازشدت درد وغم درحال‌آب شدن‌است.

Marfat.com

لله ذات رمـل کان الحبیب فیها
طار العقول طراً من نظرة الغزالی

لله ـ جارومجرور ، خبرمقدم . ذات رمل ، مبتدای مؤخر . ذات رمل بین مدینه و نجد اسم یك تپهٔ شنی است . این قبیل جمله‌ها درمقام مدح بکار میرود مثل جمله : لله درقایل .

الحبیب ، اسم کان . وفیها ، جار بامجرور خبرش وصفت جملهٔ : ذات رمل طار ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و العقول فاعلش ، طراً حال عقول من نظرة الغزالی ، جار ومجرور متعلق به فعل «طار» . نظرة الغزال، اضافه لامیه ویا آخرش حرف اطلاق است .

مصراع دوم درمقام تحلیل مدح واقع شده.

محصول بیت ـ آن ذات رمل (تپهٔ شنی) که حبیب در آنجاست مال خداوند است : منظور عین عنایت‌خداوند است، زیرا همهٔ عقلها بایك نگاه غزال پریده‌است یعنی بایك نظر، عقلا را دیوانه کرد.

مراد ازذات رمل، شهرخودشاعراست. ومقصود ازعقول،عقل‌عشاق‌است ومراد ازغزال، جانانش میباشد . چونکه زیبایان را به‌آهوتشبیه کرده‌اند واین نوع تشبیه معمول است خصوصاً که‌آهو بچهٔ غزال است .

گرعاقلی و زیرك از چار چیز مگذر
امن‌وشراب‌بی‌غش‌معشوق‌وجای‌خالی

محصول بیت ـ اگرعاقل وزیرکی‌ازچهارچیزمگذر:جای امن، شراب‌صاف ومعشوق و گوشهٔ خالی که اغیار مزاحم نشوند. خلاصه اگرعاقلی از این چهارچیز جدا مشو.

می‌ده که‌گرچه‌گشتم‌نامه سیاه عالم
نومیدکی‌توان‌بود ازلطف لایزالی

نامه سیاه وسیاه نامه، مجرم و گناهکار را گویند.

Marfat.com

محصول بیتـ ای ساقی باده بده ، اگر چه رسوا و گناهکار عالم شده‌ام ، امامگر میشود ازلطف ازلی خداوند ناامید شد. یعنی‌هرچند مجرم و گناهکار هستم اما ازلطف خداوند قطع امید نمیکنم .

ساقی بیار جامی وزخلوتم برون کن
تا دربدر بگردم قلاش ولاابالی

محصول بیت ـ ای ساقی قدحی بیار واز خلوت بیرونم کن : مرا از خلوت بکش بیرون تا که چون گدایان‌در بدر قلاش ولاابالی بگردم. قلاش: مفلس‌را گویند ولاابالی به شخص بی‌قید و بی‌پروا گویند . مراد : مستم کن تا که دنیا را مست و بی‌پروا تماشا کنم .

چون نیست‌نقش‌دوران بر هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا می‌خوریم حالی

محصول بیت ـ چون نقش دوران هر گز بر یك حال ثابت نیست ، پس‌ای حافظ از دور گردون و نقش دوران شکایت مکن ، تا که فعلا باده بنوشیم و روز گار را با فراغت بگذرانیم . مراد : چون وضع و گردش روز گار بریك منوال نیست ، پس نه ازمساعدتش خوشنود باش و نه از کجروی‌اش غمگین شو .

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قم فاسقنی رحیقا اصفی من الزلالی

صافیست ـ خبرمقدم ، جام خاطر اضافه بیانیه و مبتدای مؤخر . دور آصف عهد، هردواضافه لامیه .

قم - فعل امرمفرد مخاطب ازقام یقوم : برخیز . فا ، حرف عطف . اسقنی ، فعل امرمفرد مخاطب از سقی یسقی : سیرابم کن «بمن بخوران» . رحیقاً ، مفعول فعل اسقنی ونون حرف وقایه ویا ضمیرمتکلم.

اصفی ، اسم تفضیل از صفا یصفویعنی صافتر . من‌الزلال، جارو مجرورمتعلق به اصفی . زلال : آب گوارا

Marfat.com

محصول بیت ـ در دوران وزیر اعظم زمانه جام خاطر وپیالهٔ قلبمان صاف و پاك است : درایام پر سعادت وزارتش،از گردش روزگار و ازتبدلات زمانه هیچگونه کدورت خاطر نداریم ، پس ای ساقی برخیز وبا باده‌ای صافتر ازآب زلال سیرابم کن که درعهدش عشرت کنیم .

رحیق : شراب جنت را گویند . زلالی ، یا آخرش حرف اطلاق است .

الملك قدیباهی من وجده و جده

یارب که جاودان بادا این قدر و این معالی

الملك ـ مبتدا ، قدیباهی جملهٔ فعلیه محلاً مرفوع خبرمبتدا .

یباهی ، فعل مضارع ازباب مفاعله به معنای مباهات و مفاخرت . من وجده، متعلق به فعل یباهی ، وجد ، در این بیت : اشتیاق و آرزو ومحبت است .

واو ، حرف عطف ، جد، به معنای طالع وبخت است . معالی ، جمع عـلا : رفعت مقام وشرف .

محصول بیت ـ مملکت به محبت و طالع و دولت وزیر فخر میکند ، یارب این مقامها و این شرفها و این منزلتها جاودان بماند .

یعنی وجودش دردنیا ازرفعت وشرف ابداً منفك نگردد.

مسند فروز دولت کان شکوه وهیبت

برهان ملك وملت بونصر بوالمعالی

مسند فروز ـ ترکیب وصفی. مسند فروز دولت ، اضافه اسم فاعل به‌مفعولش کان شکوه ، اضافه لامیه . برهان ملك ، اضافه لامیه .

بونصر بوالمعالی ، تقدیـرش بونصربن بوالمعالی است یعنی ابونصر پسر ابوالمعالی .

محصول بیت ـ وزیریکه ذکرش گذشت مسند فروز دولت است یعنی سبب روشنی و شکوه دولت است و شخصاً معـدن شکوه و هیبت میباشد آنکه واقعـاً

Marfat.com

برقراری سلطنت وملت است ابوتصر پسر ابوالمعالی است خلاصه وزیری است که او صاف مذکور در او جمع شده و با این القاب معروف است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و بیست و پنجم

سلام الله ما کر اللیالی
و جاوبت المثانی و المثالی

سلام ـ لفظاً مرفوع‌مبتدا. لفظ «جلاله» مجرور ومضاف الیه. ما،حرف دوام. کر، فعل ماضی مفرد مذکرغایب از باب نصر، ما کر : مادام که. لیالی: جمع لیل تقدیراً مرفوع و فاعل فعل کر . واو، حرف عطف. جاوبت، فعل ماضی‌مفرد مؤنث غایبه ازباب مفاعله ومعطوف به فعل « کر».

مجاوبه ، بـه معنای محاورت است یعنی محاورت بین‌الاثنین مقصود جواب گوئی دونفررا به یکدیگر مجاوبه گویند .

مثانی ، جمع مثنی است، به معنای ساز، دوسیمه است چون طنبور

مثالی، دراصل مثالث بوده ثای مثلثه به یا تبدیل شده مفردش مثلث بوده:ساز سه سیمه اینهم به شکل طنبورهای بزرگ است .

سلام‌اسم‌است به معنای تسلیم چون کلام که اسم و به معنای تکلیم است.

محصول بیت ـ این بیت مرهون بیت آتی است.

مادامکه شبها دنبال هم میایند و مادامکه سازها (سازهائیکه دو سیم و سه سیم دارند) با هم جوابگوئی میکنند یعنی‌صدا و آوازمیدهند سلام وسلامت خدا .

علی وادی الاراك ومن علیها
و دار با للوی فوق الرمالی

وادی الاراك ـ اضافـه لامیه . وادی ، دره است و اراك[1] ، درخت مسواك را

۱ـ اراك شجر ذوشوك طویل الساق، کثیر الورق والاغصان خوار العود، تتخذ منه المساویك المنجد.

Marfat.com

گویند پس وادی الاراك یعنی درهٔ درخت مسواك. وادی الاراك، نام درهٔ مشهوری است.

جارمع المجرور، متعلق به فعل کان ، ویا به اسم «کائن» از لحاظ اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا . واو، حرف عطف .

من، اسم موصول به ذات ذوی العقول دلالت میکند.

علیها ، معطوف به وادی و متعلق به «حصل» که مقدر است وجمله فعلیه صله.

ودار ، واو حرف عطف، دار، به معنای خانه است . باللوی ، با حرف ظرف. لوی ، به کسر «لام» وفتح «واو» اسباب و آلتی است که برای جمع کردن شن بکار میرود ونو کش کج است .

جار با مجرور متعلق به کلمهٔ «کائن» و از لحاظ اعراب محلاً مجرور وصفت دار است .

لوا ـ دراین بیت اسم محل معینی است که دراشعار عرب ذکر شده . فوق ، منصوب به ظرفیت ومتعلق به کائن مقدر، از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت بعد الصفت دار، فوق الرمال، اضافه لامیه . رمال، به کسر را جمع رمل است یعنی «شن»

این کلام خواجه دال براینست که شاید جانانش مسافرتی کرده است ازطریق حج ویا ازیك راه دیگر.

محصول بیت ـ سلام خداباشد به وادی اراك وبآن که درما بعدش است یعنی بآن کسیکه در وادی اراك است همچنین سلام بآن خانه‌ایکه بالاتر از رمال در لوا واقع است .

این دوبیت به اسلوب اشعار عرب واقع شده است کسانیکه از سبك این نوع شعر بی اطلاع بوده‌اند این بیت را محقق الوقوع تصور کرده و درباره‌اش خیلی حرفها زده‌اند به سخنانشان نباید اعتماد کرد.

رد سروری و شمعی

دعاگوی غریبان جهانم
وادعو بالتواتر و التوالی

دعا گوی ـ ترکیب وصفی . دعا گوی غریبان ، اسم فاعل به مفعولش اضافه

Marfat.com

گشته . غریبان جهان ، اضافه لامیه . واو، حرف عطف . ادعو، فعل مضارع متکلم وحده‌ازباب نصر :دعا میکنم . بالتواتر ،با ، اینجا متضمن معنای «علی» است. تواتر، ازباب تفاعل مصدر است به معنای «تتابع» یعنی‌پی‌درپی. والتوالی، واو، حرف‌عطف اینهم مصدراست ازباب‌تفاعل و کسر لام ازبرای صیانت «یا» است و دومصدر به‌طریق تفسیرعطف واقع شده .

محصول‌بیت - به‌غریبان‌جهان پی‌درپی دعامیکنم . حاصل‌اینکه به مسافران دنیا دائماً دعا گویم،چونکه جانان‌هم مسافر است. پس خاص را ضمن عام دعامیکنم یعنی جانان را دعا میکنم ،

بهر منزل که روی آرد خدایا
نگه دارش بحفظ لایزالی

بهر ـ با حرف صله. که، حرف رابط صفت . روی، مفعول مقدم فعل« آرد». خدایا ، منادی نگه‌دارش، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان مسافر: آن جانان را حفظ کن .

بحفظ لایزالی ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانیه . یای لایزالی چون یای ابدی ، حرف نسبت است.

محصول بیتـ یارب آن جانان سفر کرده به هرمنزل که روی آرد یعنی توجه کند، وی را به حفظ لایزالی‌حفظ کن. مراد: هر کُجا رود ازبلایا نگهدارش.

منال‌ایدل که در زنجیرزلفش
همه جمعیت‌است آشفته‌حالی

منال ـ فعل نهی مخاطب ازنالیدن . که، حرف تعلیل . زنجیر زلف ، اضافه بیانیه .

شین «ضمیر» برمیگردد به جانان ، همه، دراینجا ادات تأکید است.

جمعیت است ، خبرمقدم . آشفته حالی ، مبتدای مؤخر. آشفته حال ، صفت مرکب : پریشانحال ویا حرف مصدر.

Marfat.com

محصول بیت ـ ای دل درزنجیرزلف‌جانان ناله مکن، زیرا در زنجیرزلفش آشفته‌حالی‌محض جمعیت است. مراد: حبس شدن وبسته شدن با زنجیرزلف جانان آزادگی است و محض آسایش.

اموت صبابة یالیت شعری
متی نطق البشیرعن‌الوصالی

اموت ـ فعل مضارع متکلم وحده از باب نصر : میمیرم : صبابة : به معنای آرزو و اشتیاق شدید ولفظاً منصوب وتمییز اموت . یا، حرف ندا ومنادی محذوف ، تقدیرش «یا صاح» است صاح (صوت بشده). لیت ، از حروف مشبهه بالفعل. شعر ، تقدیراً منصوب اسم لیت و یا ضمیرمتکلم محلاً مجرور مضاف‌الیه شعر. متی، ظرف زمان . نطق، فعل ماضی ازباب ضرب .

البشیر، لفظاً مرفوع فاعلش، آنکه مژده میاورد ، بشیر گویند. عن ، حرف جر ، میتواند متعلق باشد به بشیر ویا به نطق . وصال، مجرور باعن ، لفظاً مجرور ویا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ از شدت اشتیاق دارم میمیرم . یعنی در آرزوی جانان هلاك میشوم‌کاش میدانستم ، بشیر «مژده آورنده» کی از وصال سخن خواهد گفت . مراد مژدهٔ ورود جانان را ازسفر کی‌میاورد.

فحبک راحتی فی کل حین
و ذکرك مونسی‌فی کل حالی

فحبك ـ فا حرف تعلیل‌است ازبرای بیان علت اشتیاق مذکور دربیت قبلی وتمنای وصال. حب، به ضم «حا» مصدراست به معنای محبت ازاعراب: لفظاً مرفوع مبتدا حبك ، حب مضاف وکاف مضاف‌الیه محلاً مجرور.

راحت، تقدیراً مرفوع خبرمبتدا ویاضمیرمتکلم محلاً مجرورمضاف الیه.

فی ، حرف جرمتعلق به راحت . جارو مجرور محلاً منصوب معفول فیه . و غیرصریح راحت . حین، مضاف الیه کل‌است . لیکن درمنون کردن حرف مجرور

Marfat.com

نوعاً صعوبتی وجود دارد. ویا ، در «حین» در حالت وقف مبدل از تنوین است ، اما اگر به مابعدش وصل گردد بازمنون خوانده میشود .

واو، حرف عطف. جمله اسمیه: ذکرك مونسی، معطوف به‌جملهٔ اسمیه: حبك راحتی‌واعرابش‌هم به‌همان‌منوال‌است. واعراب فی کل‌حالی، بلاتفاوت مانند اعراب فی کل حین میباشد .

محصول‌بیت ـ ای‌جانان‌علت‌اشتیاق من‌نسبت به تووا‌ینکه خبر بشیر را آرزو میکنم، اینست که عشق تو همیشه و درهرموقع وحالی‌سبب راحتی من‌است وذکر تو پیوسته یارومونس‌من‌است . حاصل‌سخن اشتیاق و محبت من‌نسبت به تو به‌حدافراط است . خواجه ازغایب به مخاطب التفات کرده است .

سویدای دل من تا قیامت
مباد ازسوزوسودای توخالی

سویدا ـ تصغیر سوداست ، در مرکز قلب نقطه سیاهی است از خون دلمه شده آن را سویدا گویند. سویدای دل من ، اضافه‌ها لامیه است .

تا ، انتها ازبرای غایت است به معنای «الی» . مباد، فعل نهی مفرد غایب

سودا دراین بیت به‌معنای محبت است و درمیان سویدا و سودا ، صنعت‌اشتقاق وجود دارد.

محصول بیتـ سویدای دل من : مرکز دل منَ تا قیامت از سوز سودای تو خالی نباشد : عشقت ازدلم نرود و دلم از عشقت تهی نگردد . الحاصل آن جانان مسافری که در دلش جا گرفته و مرکوز است مثل اینکه اورا به شهرخود برگشته تصور میکند ومیفرماید : تا قیامت عشق تواز دلم زایل نشود در بعضی از نسخ (ازسر سودای تو) واقع شده «با اضافه» ولکل وجهة .

کجایابم‌و صال‌چون‌توشاهی
مـن بـد نام رندلاابـالـی

یابم ـ فعل مضارع مفردغایب ازمصدر یابیدن ومیم «ضمیر» فاعل.

Marfat.com

وصال چون تو، اضافه لامیه . شاهی، یا حرف وحدت .

من بدنام ، اضافه بیانی وبدنام ، صفت مرکب . بدنامِ رند، اضافه بیانی.رند لاابالی ، هکذا. لاابالی ، فعل نفی مستقبل (مضارع) و متکلم وحده ازباب مفاعله و مضارعش یبالی، ومصدرش مبالات میاید ، درلغت عرب لاابالی، یعنی مقید نیستم اما در اصطلاح در مورد دیگری بکار میبرند مثلا گویند فلانی لاابالی است یعنی مقید هیچ چیز نیست . لیکن دراین قبیل مقامات به معنای بی‌پرواست.

محصول بیت- وصال چون تو شاهی را کجا بدست میاورم : من لاابالی و بی‌پرا ورند بدنام چگونه میتوانم به وصالت برسم . مراد : من‌بدنام هیچ مناسبتی با آن نیکنام ندارم ، زیرا کاملا برعکس ونقیض اوهستم .

کسانیکه درمصراع دوم دو«واو» عاطفه ایراد کرده‌اند اشخاصی بوده‌اند که هرگز به مرادشان نرسیده‌اند.

رد سروری و شمعی

زخطت‌صد جمال‌دیگر افزود
که‌عمرت بادصد سال جلالی

خطت ـ تای‌این کلمه درمعنا به«جمال» میخورد، به تقدیرزخط صد جمالت. دیگر، دراینجا احتمال دارد به معنای «غیری» باشد. افزود ، فعل ماضی مفردغایب یعنی افزودن ، بین‌لازم و متعدی مشترك است، اما در اینجا لازم است: بیشتر گشت ازمصدر زیاد شد .

که، حرف رابط دعا . عمرت ، «تا» درمعنا به باد مربوط است. سال جلالی، اضافه بیانی ویا، حرف نسبت

باید معلوم گردد که از زمان‌جمشید باینطرف هرشاه عظیم الشأنی که بر تخت سلطنت جلوس میکرد آن روز جلوس را تاریخ قرار میدادند تا اینکه نوبت به یزد جردبن شهریاربن کسری رسید که آخرین ملوك عجم است .

جلوس این‌پادشاه روزبیست ودوم ماه ربیع‌الاول سال یازده هجرت بوده واین تاریخ تا جلوس‌سلطان جلال‌الدین‌ملکشاه سلجوقی پسرالب ارسلان برقرارومستمر

Marfat.com

گشت . دراین هنگام علمای ارصاد برای عرض مبارکباد به حضور ملکشاه رسیدند و ازجمله یکی از آنان عمرخیام بوده که یکی از اصحاب ازیاج میباشد . پس علما اتفاق کردند که جلوس ملکشاه سلجوقی را مبدأ تاریخ قراردهند. ازقرارمعلوم در همان روز شمس به برج‌حمل‌داخل شده‌بود پس‌باتفاق قرار گذاشتند که روزسالگرد جلوس شاه نامبرده رامردم شادیها وشادمانیها کنند وجشن بگیرند. مبنای این‌تاریخ برسال شمسی است که سیصد وشصت وپنج روز و ربع روز است واسامی‌ماههایش عیناً مانند اسماءِ ماههای یزدجردی است. پس‌خورشید که به رأس‌حمل‌داخل میشود روز اول ماه فروردین را تعیین‌میکنند. پس‌ازفروردین، اردیبهشت ماه‌است چنانکه اسامی این‌ماهها را به نظم کشیده‌اند :

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خرداد وتیر آنگه که مردادت همی‌باید

پس‌از شهریور واز مهر و آبان‌آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارمد ماهی نیفزاید

درفرهنگ : اسفندارمد و درشرحها اسفندارمذ آمده

پس غرض خواجه ازبیان سال جلالی، همان سال جلالی است که بر مبنای دور شمس وضع شده است وباین‌تاریخ: تاریخ‌جلالی وملکشاهی وخانی وتاریخ‌جدید گفته‌اند وتسمیه کرده‌اند وبآن تاریخ اولی : تاریخ یزدجردی قدیم گویند یعنی‌نام نهاده‌اند. پس قید جلالی° برای احتراز ازیزدجری بوده است .

محصول بیت - ازاینکه خط جانان سبزشده‌است دعامیکند. میفرماید:خطت که سبزشده زیبائیت دوصد چندان گشته یعنی‌حسنت چندین‌برابرشده‌است حاصل: خطت‌ازجملهٔ چیزهایی‌است که دوصد برجمالت‌افزوده‌انشاءالله عمرت صدسال‌جلالی باشد برای جانان طول بقا میخواهد ودعا میکند. یعنی جانان معمر گردد.

بر آن نقاش قدرت آفرین باد
که‌گردمه‌کشیدازخط هلالی

محصول‌بیت - روی جانان را به مـاه و خطش را بـه هلال تشبیه کرده

Marfat.com

میفرماید :

بر آن نقاش قدرت صدآفرین باد که گرد رخسار چون ماه خطی چون‌هلال میکشد . یعنی جانان که ساده رو بوده حال ریش درآورده است : نقاش قدرت خط هلالی بدور صورتش کشیده است . این دو بیت مشعر آنست که جانان وقتی عازم سفر بود ساده روبوده اما با خط بر گشته است.

تومی باید که باشی ورنه سهلست
زیان مایهٔ جاهی و مالی

می باید ـ فعل مضارع مفردغایب . باشی ، فعل مضارع مفرد مخاطب . ورنه : والا. سهل : آسان اما دراین قبیل جاها مراد ازآن «جزئی» است.

زیان مایهٔ جاهی ، اضافه لامیه وبیانیه . مالی، معطوف به جاهی و یاها هر دو نسبت است .

محصول بیت ـ به جانان میفرماید: اصل کار اینست که توباشی یعنی‌وجودت سلامت باشد، والا زیان مال ومنصب خیلی جزئی است .

حاصل کلام ، حیات تو مهم است وباید تو زنده باشی والا خسارت مال وجاه درحیز اعتبار نیست .

این بیت دلالت میکند که جانان در سفریکه رفته بود ضرری متوجهش شده یعنی زیانی‌دیده است .

خدا داند که حافظ را غرض چیست
و علم الله حسبی من سؤالی

که ـ حرف بیان و «را» ادات تخصیص . واو ، حرف ابتدا . علم‌الله ، اضافه لامیه و مبتدا . حسبی ، خبر مبتدا از اسماء افعال است . به معنای یکفینی و کافی. من سؤالی ، جارمع المجرور متعلق به حسبی و یاضمیر متکلم محلاً مجرورمضاف الیهش .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : خدا میداند که غرض حافظ از

Marfat.com

تو چیست . از آنچه من‌میخواهم فقط علم‌خدا آگاه است . مراد: ازغرض من یعنی اینکه چه میخواهم و چه آرزو میکنم فقط علم خداوند آگاه وکافی است.

حاصل : مراد من خداوند را معلوم است.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و بیست و ششم

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زانکه نبوداین حسن را زوالی

کار حسنت ـ اضافه بیانی . کمالی ، یا حرف تنکیر . زان ، در اینجا ادات تعلیل است . زوالی، یای اینهم حرف تنکیر میباشد.

محصول بیت ـ کارزیبائی تو چون عشق من بحد کمال رسید : همانطور که حسنت به کمال رسیده عشق منهم کامل شده خلاصه همچنانکه تو درحسن وزیبائی به درجهٔ کمال رسیده‌ای ، منهم در عشق کاملم . پس ای‌جانان خوش باش که اینگونه حسن زوال‌ندارد . مقصود به جمال تو زوال ونقصان نمیرسد یعنی تو همیشه زیبائی وحسنت هرگززوال نپذیرد. کسانیکه یاهای« کمالی وزوالی» را وحدت گرفته‌اند، ازذوق زبان‌فارسی بی‌بهره بوده‌اند عفاالله عنها. رد سروری وشمعی

در وهم من نیاید کاندر تصور عقل
آید بهیچ معنی زین خوبتر جمالی

وهم من ـ اضافه لامیه. کاندر، که‌حرف بیانی. تصورعقل، ازاقسام اضافه‌مصدر بفاعلش میباشد.تصور، لفظ مشترك است مابین ادراك وحاصل شدن صورت یك چیز در ذهن .

پس دراولی بنای مفعول مصدری است ودر دومی بنای فاعل فتأمل.

بهیچ معنی ، بهیچ وجه. جمالی، یا حرف وحدت.

ص ۲۵۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت - من خیال نمیکنم که عقل بتواند جمالی بهتر و زیباتر ازاین تصور کند . یعنی عقل قادر نیست تصور کند که جمالی بالاتر و بهتر ازاین وجوددارد یا پیدا میشود چونکه جمال جانان به حد کمال رسیده است .

درمعنای مجموعی بیت: به هیچ معنی دروهم نمی گنجد که در تصورعقل صورتی بهتر از این بیاید .

باز گفته‌اند : به وهم نمی آید که در تصور عقل به هیچ معنا بهتر ازاین صورت بیاید.

این مفسرین تصورات عجیب فرموده‌اند رد سروری وشمعی

آندم که با تو باشم یکساله هست روزی
آندم که بی‌تو باشم یك لحظ هست سالی

محصول بیت - زمانی که با تو هستم یکسال برای من مثل یك روز است . ولی اگر بی‌تو باشم یك ساعت بنظرم یك سال میاید . چونکه زمان وصال هرقدرهم طولانی باشد به نظر عاشق کوتاه میاید (برای عاشق کوتاه است) . وبرعکس ایام فراق هرقدر کوتاه هم باشد باز برایش طولانی است.

در بیت صنعت محتمل‌الضدین بکار رفته . مثلا ممکن است یکساله مبتدا و روزی خبرش باشد و یا برعکس یك لحظه مبتدا و سالی خبره‌بتدا و برعکسش نیز جایز است .

شد حظ عمر حاصل گرزان که با تومارا
هرگز بعمر روزی روزی شود وصالی

شد - دراین بیت جواب شرط واقع شده . ازقرارمعلوم اگر فعل ماضی شرط ویا جواب شرط واقع گردد به معنای استقبال تعبیرمیشود (خواهد شد)

حظ عمر اضافه لامیه ومرادازحظ عمر،فایده ونتیجهٔ عمراست . گرزان:اگر چنانکه . جملهٔ«با تومارا» مرهون‌مصرع دوم. هرگز، احاطهٔ ازمنه را افاده‌میکند. بعمر، با حرف ظرف. روزی، یا حرف وحدت . روزی، بایای اصلی به معنای‌رزق

Marfat.com

و نصیب میباشد.وصالی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ اگرچنانکه درتمام عمرم یك روز وصالت میسرم گرددحظی ازعمرم خواهم برد.

مراد : اگر درسراسرعمرم یکبار وصالت بمن دست دهد بدانکه عمرم بیهوده نگذشته وبلکه فایده ونتیجه‌ای ازآن حاصلم میشود.

مفسری درمعنای مجموعی بیت : بهره‌ای ازعمرحاصلم میشود، اگرترا با ما درتمام عمریك روز وصال باشد .

دیگری گفته است : اگر چنانکه ترا با ما روزی وصالی میسر گردد حظی ازعمرخواهم برد.

این مفسرین به‌خاطراین ترزیقات که اظهار داشته‌اند ازعمرشان حظ عجیبی برده‌اند.

رد سروری‌وشمعی

چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی

چون ـ با واو اصلی : چگونه ، به معنای « کیف» . کز ، که حرف تعلیل . خواب در اینجا به معنای «رؤیاست» . اما خواب دوم به معنای خودش یعنی « نوم » میباشد.

می‌نبیند : تقدیرش‌نمی‌بیند ، به ضرورت وزن‌تقدیم وتأخیرشده است.خیالی، یا حرف تنکیر.

محصول بیتـ ای جانان خیال رویت را چگونه ممکن است من در خواب به‌بینم که ازخواب چشمم به‌جزخیال چیزی نمی‌بیند . یا خود اینطور معنا میشود : از خواب چشمم بجز خیال چیزی نمی‌بیند یعنی چشمم بخواب نمیرود که خواب به‌بیند چونکه رؤیا بعد از خوابیدن حاصل میشود همین است که چشمم فقط خیال خواب را می‌بیند نه خواب را .

حاصل کلام خواب به چشمم نمی‌آید.

Marfat.com

رحم آر بردل من کز مهر روی خوبت
شد شخص ناتوانم باریك چون هلالی

رحم ـ مفعول صریح مقدم ، بردل من، مفعول غیرصریح فعل «آر».

بر، حرف صله . دل من ، اضافه‌لامیه . کز، که حرف تعلیل . باریك :اینجا ضعیف. هلالی، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ بردل‌من رحم کن : دلم را موردتفقد قرار بده ، زیرا بخاطر روی خوبت یعنی ازمهر و محبت روی‌زیبایت وجود نزار و ناتوانم چون هلال‌باریك ونحیف شده . درمعنای مصرع دوم : جسم ضعیف من چون یك هلال باریك شد.این مفسر بین یك و دوفرق نگذاشته است .

حافظ مکن شکایت گروصل یار خواهی
زین بیشتر بباید بر هجرت احتمالی

جملهٔ :گروصل یارخواهی ، مرهون مصرع دوم است . وجایزاست از اقسام سحرحلال باشد، تأمل. احتمالی ، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ ای حافظ اگرطالب وصل‌یاری ، پس‌ازفراق جانان شکایت مکن چونکه برهجران بیشترازاینها تحمل باید .

مقصود اینست هجران مستلزم وصال میباشد . پس برهجران صبر کن که به وصال برسی .

کسیکه درمعنای مصرع دوم گفته است : تحمل توبه فراق بیشترازاینها باید باشد. این گوینده دراثبات خطاهای گذشتهٔ خویش مصربوده .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرمضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و بیست و هفتم

رفتم بباغ صبحدمی تاچنم گلی
آمد بگوش ناگهم آواز بلبلی

صبحدمی ـ یا حرف وحدت وتا حرف تعلیل . چنم، دراصل چینم بوده به ضرورت وزن «یا» حذف شده است . گلی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

ناگهم ، «هم» درمعنا وابسته به گوش است . بلبلی، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ یك روز هنگام صبح به‌باغ رفتم تا که، گلی‌بچینم ، در آنجا ناگاه آواز بلبلی بگوشم رسید، این بیت مرهون بیت مابعدش است .

مسکین‌چومن بعشق گلی گشته مبتلا
و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی

غلغلی ـ یا حرف تنکیر.

محصول‌بیت ـ بلبل مسکین هم چون من به عشق گلی مبتلا گشته ، همین است که درچمن‌فریاد و فغان سرداده‌است . یعنی گلستان را با ناله و فغان پر کرده است .

میگشتم اندران چمن باغ دمبدم
میکردم اندر آن گل و بلبل تأملی

محصول بیت ـ درچمن آن باغ میگشتم‌وجولان میدادم، و دمبدم وضع‌وحال گل و بلبل را زیر نظرمیگرفتم و ملاحظه میکردم : دربارهٔ گل و بلبل و چگونگی

Marfat.com

حالشان فکرمیکردم وتأمل مینمودم .

معنای این بیت هم به بیت زیر بستگی دارد.

گل یار خار گشته وبلبل قرین عشق
این را تغیری نه و آنرا تبدلی

گل ـ مبتدا . یارخار ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یار خار گشته ، خبرمبتدا. واو ، حرف عطف . بلبل، معطوف به مبتدا و قرین‌عشق معطوف به خبر.

تقدیرش : بلبل قرین عشق گشته . این ، اشاره به‌بلبل و آن اشاره به گل به طریق لف ونشرغیرمرتب .

محصول بیتـ همینکه حال گل و وضع بلبل را ملاحظه کردم، دیدم : گل قرین خارو بلبل قرین عشق گشته : گل همنشین خار گشته وبلبل به درد عشق مبتلا شده است . نه‌بلبل را تغیری ونه گل را تبدلی است، یعنی هیچگونه دگرگونی در وضعشان رخ نمیدهد. حاصل : از ابتدای دنیا تا آخرش در هر فصل بهار گل بیك نحو جلوه میکند و بلبل هم به یك طرز نغمه سرائی میکند ، یعنی وضع جلوه گری گل ونغمه خوانی بلبل همیشه بریك حال ومنوال بوده بدون کوچکترین تغییر.

این‌بیت هم وابسته به بیت مابعدش‌است .

چون کرد دردلم اثر آواز عندلیب
گشتم چنان که هیچ نماندم تحَملی

نماندم ـ «میم» ازلحاظ معنا مربوط به «تحمل» میباشد ویا حرف تنکیر .

محصول بیت - چون آواز عندلیب بردلم اثر کرد ، چنان حالی پیدا کردم که مجال تحمل برایم نماند: آواز بلبل شیفته حالم کرد.چنانکه تاب وتوانم‌ازدست رفت .

بس گل‌شکفته‌میشوداین‌باغ‌را ولی
کس بی‌بلای‌خار نچیدست ازاو گلی

محصول بیت ـ این باغ عالم را گلهای بسیار شکفته میشود، امـا هیچکس

Marfat.com

بی بلای خار گلی از آن نچیده است . مراد: ذوق وصفای دنیا بدون محنت و بلامیسر نمیشود، چونکه اشیاء با اضداد مشخص میشوند.

حافظ مدارامید فرح زین‌مدار کون
دارد هزار عیب و ندارد تفظلی

مدار ـ فعل نهی مفرد مخاطب . امید فرح ، اضافه لامیه. مدار کون، هکذا مدار، اسم مکان است و ممکن است مصدر میمی هم باشد.

مراد از «کون» فلك است . تفضل ، دراینجا به معنای لطف واحسان است.

محصول بیت ـ ای حافظ ازدور این چرخ امید فرح وفرج نداشته باش .

یعنی ازفلك امید شادی وسرور نداشته باش، چونکه هزار عیب دارد و اما نه یك هنر ونه لطفی واحسانی دارد.

حاصل سخن هزاران درد و بلا دارد واما برای رفع دردهایش هیچ درمان و دوائی ندارد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفعول‌مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غزل پانصد و بیست هشتم

این خرقه که‌من‌دارم در رهن‌شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

محصول بیت ـ این خرقه که من دارم : خرقه‌ایکه به من تعلق دارد یا از آن من است ، بهتر است در گرو شراب باشد : چون بوی ریا از آن میاید پس بهتر است که مرهون باده‌باشد واین‌دفتر بی‌معنی یعنی این کتاب بی‌فایده که‌میخوانم بهتراست غرق شراب باشد چونکه برای درس عشق‌فایده‌ای از آن حاصل نمیشود.

چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

محصول بیت ـ چون عمر مرا عبث و بیهوده تباه کردم . وقتی دیدم عمرم رابیجا وبیهوده تلف کرده‌ام وفایده‌ای‌از آن‌نبرده‌ام، پس در کنج میخانه مست‌خراب افتادن‌را به‌همه چیز ترجیح دادم. مقصود : چون عمرم را در راه‌تحصیل درس عشق صرف‌نکردم وضایع کردم بنابراین بهتراست بقیهٔ عمرم در گوشهٔ میخانه‌ای بگذرد.

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی
هم سینه پرآتش‌به هم دیده پرآب‌اولی

مصلحت اندیش ـ ترکیب وصفی ازاندیشیدن ویا حرف مصدری .
درویشی ، این یا هم مصدری است .
محصول بیت ـ ازآنجا که مصلحت اندیشی مناسب مقام درویشی نیست پس

Marfat.com

بهتر است سینه پر آتش و دیده پر آب باشد . مراد : چون فکر امور دنیا با مقام درویشی خیلی فاصله دارد پس بهتر است سینه از درد عشق ومحبت پر از آتش و دیده پر از اشک باشد.

حاصل سخن عاشق شدن واهل درد وسوز بودن بهتر است .

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت
کین قصه اگر گویم با چنگ ورباب اولی

محصول بیت ـ من حال زاهد را به مردم نخواهم گفت : این مطلب راپیش مردم یعنی خلق عالم افشا نخواهم کرد ، اگر هم بگویم پس بهتر است با چنگ و رباب گفته شود. مراد : برای اینکه حال و وضع زاهد در فکر و ذهن مردم اثر کند وبرای همیشه در خاطرشان ثابت بماند بهتر است باده نوشید و همراه چنگ وچغانه حال زاهد را تعریف کرد .

تا بی سروپا باشد اوضاع فلك زین دست
در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

تا ـ به معنای «مادام». زین دست : اینگونه، چنانکه در بعضی نسخه‌ها «زینسان» واقع شده است و هردو بیك معناست .

محصول بیت ـ مادامکه اوضاع فلك مثل وضع فعلیش بی‌سروپا باشد: یعنی احوالش ثابت نباشد وبلکه گاه نعمت وزمانی نقمت دهد، پس بهتر است درسرهوس ساقی و در دست شراب باشد. مراد : مادامکه از فلك احوال و اوضاع گوناگونی صادرمیشود، بهتر است در سر محبت ساقی و در دست جام باده باشد که اوضاع فلك بهیچ وجه معلوم نگردد. زیرا کسیکه مست باشد از اوضاع دنیا بی‌خبرمیشود .

از همچو تو دلداری دل بر نکنم آری
گر تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی

دل بر نکنم ـ محبت وعشق را ترك نمیکنم . آری : بلی . تاب ، دراینجا به معنای سوز و اضطراب است . زلف بتاب ، اضافه بیانی : زلف تابدار «مجعد»

Marfat.com

محصول بیت ـ از همچو تودلداری دل نمیکنم وعشقت راهم ترك نمیکنم . زیرا اگر بنا باشد که سوز واضطراب عشق را بکشم چه بهتر که از آن زلف مجعد بکشم .

مراد : اگر ایجاب کند یعنی کشیدن آتش عشق ومحبت لازم بـاشد ، پس در آتش زلف تابدار جانان سوختن اولی است چونکه جانان درعالم بی‌نظیر است.

چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : دل اگر بار کشد بار نگاری باری

ور کسی یار گزیند چو تو یاری باری

چون پیرشدی حافظ از میکده بیرون آی
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

محصول بیت ـ ای حافظ چون پیرشده‌ای پس‌ازمیخانه بیرون بیا : میخانه را ترك کن . زیرا رندی و هوسناکی درایام جوانی مناسبتر و بهتراست .

مقصود: دنبال هوی هوس رفتن‌وتابع آرزوی‌نفس شدن مخصوص زمان‌جوانی است واین‌کارها با دوران پیری مناسبت ندارد .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و بیست و نهم

زان می عشق کزو پخته شود هرخامی
گـرچـه مـاه رمضانست بیاور جامی

می‌عشق- اضافه بیانی. کزو، که حرف رابط صفت . خامی ، یاحرف وحدت جامی ، هکذا .

محصول بیت - به طریق‌خطاب عام میفرماید : از آن بادهٔ عشق که هرخامی ازآن پخته میشود یعنی آنکه هر گز از عشق خبر ندارد اگر از آن می بنوشد ، با کیفیت عشق آشنا میشود . پس : اگرچه ماه رمضان است اما باشد از آن می‌جامی برایم بیاور.

مقصود درماه رمضان نوشیدن‌بادهٔ عشق ومحبت مباح است ، پس احتیاط نکن بی‌محابا ازآن باده به من بخوران .

روز ها رفت که دست من‌مسکین نگرفت
ساق شمشاد قـدی ساعـد سیم اندامی

روزها رفت ـ ایامی گذشت : یعنی خیلی وقت است. که ، حرف بیانی .

دست من مسکین، اضافه لامیه وبیانیه . ساق : مراد ساق پاست . شمشادقد، صفت مرکب : شمشاد قامت، در«شین» فتحه و کسره جایز است . ویا حرف وحدت

ساعد سیم اندام ، اضافه لامیه . ساعد : ازآرنج تامچ دست را ساعد گویند .

سیم اندام ،صفت‌مرکب‌یعنی دلبریکه اندام‌چون نقره دارد.ویا حرف وحدت

Marfat.com

محصول بیت ـ خیلی‌وقت است که دست من مسکین به ساق دلبر شمشادقدی نخورده و ساعد سیم اندامی‌را نگرفته است . مراد : مدت زمانی است که با جانانی عیش وعشرت برایم فراهم نشده است .

روزه هرچندکه مهمان عزیزاست ای دل
صحبتش موهبتی دان وشدن انعامی

روزه ـ صوم را گویند . که ، حرف بیانی ، صحبتش : به معنای مصاحبتش و مقارنتش، موهبتی،موهبت : بخشش ویاحرف، تنکیر . شدن، یعنی رفتن . انعام : لطف واحسان ویا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ ای دل ، روزه هر چند که مهمان عزیز است : فرا رسیدن ایام ماه رمضان خود موهبتی است و در رفتنش هم لطف واحسانی است . مراد : از آنجا که ماه روزه ماهی است پر نعمت و برکت پس در واقع فرا رسیدن‌ماه مبارك و گذراندن آن خود موهبتی است . و چون بعد از روزه ، روز های عیش وعشرت شروع میشود پس رفتنش‌هم لطف واحسان است .

مرغ زیرك بدر خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی

مرغ زیرك، اضافه بیانی . بدرخانقه، با حرف ظرف واضافه لامیه، که‌حرف تعلیل.نهادست دراصل نهاده است‌میباشد چونکه ادات خبر به اسم داخل میشودنه به فعل و دراینجا اسم مفعول است : نهاده شده .

مجلس وعظ ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت . دامی، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ مرغ زیرك اکنون‌بدر خانقه نپرد . یعنی هیچ عاقلی‌باوضع فعلی به درخانقه نزدیك نمیشود زیرا درهر مجلس‌وعظ دامی نهاده شده .

مراد : چون وعاظ در این ماه مکر وریا را بحد اعلا رسانیده‌اند ، لذا عقلا نصایحشان را استماع نمیکنند چونکه وعظشان مؤثر نیست .

گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی

گله ـ شکایت است . زاهد بدخو ، اضافه بیانی و بدخو صفت مرکب ، رسم

Marfat.com

اینست ، مرهون مصرع دوم . که حرف بیانی . صبحی ، یا حرف تنکیر ویا حرف وحدت . بدمد، طلوع کند.درپیش : دنبالش. افتد : واقع میشود . شامی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیت ـ از زاهد بد خو گله نمیکنم ، چون قاعده اینست که وقتی صبح دمید درپیش شام واقع میشود. مراد : من که به منزلهٔ صباحم پس زاهد بدخو چون شام است یعنی چون شبی است که پس از روزآید . پس اگر در پشت سر من حرف بزند و غیبتم کند جای عجب نیست زیرا پس از هرصباحی شامی واقع میشود.

یارمن چون بخرامد بتماشای چمن
برسانش زمن ای پیك صبا پیغامی

محصول بیت ـ ای پیك صبا وقتی یار من به تماشای چمن میرود ، از من پیغامی برسانش.

گو حریفی که شب و روز می‌صاف کشد
بود آیا که کند یاد ز درد آشامی

گو ـ باکاف عجمی فعل امرمخاطب «بگو» : ای پیك صبا بگو.

حریفی ، یا حرف وحدت ، مراد ازحریف «یار» مذکور در بیت قبلی است و مراد از دردآشام خود خواجه است ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ پیغامی که بوسیلهٔ باد صبا فرستاده مضمون همین بیت است.

پس خطاب به پیك صبا میفرماید : ای پیك صبا به یاربگو ، حریفی که شب و روز بادهٔ صاف مینوشد عجبا ممکن است از دردآشامی یاد کند . مراد : جانان که همیشه بادهٔ صاف میخورد ومن که درد می آشامم عجبا هیچ یادی ازمن میکند.

حاصل سخن جانان که درسر وروصفا بسر میبرد عجبا یادی ازمن میکند که گرفتار رنج وبلایم .

درمعنای مصراع اول گفته‌اند. آن حریفی که شب و روزبادهٔ صاف کشد یعنی نوش کند. این مفسر خودش حریف عجیبی بوده .

Marfat.com

درمعنای مجموعی بیت : حریفی که شب و روزشراب صاف نوش کند بودآیا که ازیك دردآشام یاد کند ، طبق این معنا « کو» باکاف عربی به معنای « کجاست» تعبیرمیشود و به مصراع دوم مربوط میگردد .

باید گفت این مفسرین بطور کل معنای بیت را درنیافته‌اند.

حافظاً گرندهد داد دلت آصف عهد
کام دشوار بدست آوری از خودکامی

داد ـ دراین بیت به معنای «عدل» میباشد، خودکام ، ترکیب وصفی ، دربین ایرانیان‌این‌صفت مذمومی‌است ومعنای‌نزدیك به خودبین و خودپسند دارد.

محصول بیت ـ ای حافظ اگرداد دلت را آصف دهر ندهد : یعنی مراد دلت را ندهد ، با خود رایی وخودبینی که توداری مشکل بتوانی به‌آرزویت برسی،یعنی نمیتوانی به مرادت برسی . خلاصه اگر وزیراعظم مرادت را ندهد، توخود ازخود کامی وکامرانی به مقصود ومرادت واصل نخواهی شد. مراد حسن طلب است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

غزل پانصد و سی‌ام

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که بکوی میفرو شان دوهزارجم بجامی

که ـ اسم به معنای چه کسی. برد، فعل مضارع مفرد غایب: که میبرد . بنزد شاهان ، با حرف صله واضافه لامیه . من گدا ، اضافه بیانیه . پیامی، پیام خبر ویا حرف وحدت یاتنکیر. که ، حرف بیان پیام . بکوی میفروشان ، باحرف ظرف و اضافه لامیه . میفرش ، ترکیب وصفی : فروشندهٔ شراب والف و نون ، ادات جمع دوهزار جم بجامی : با حرف مقابله ویا حرف وحدت .

محصول بیتـ که ازمن گدایك خبر به پادشاهان میبرد ؟ چه کسی پیغامی به سلاطین میرساند، پیغام مضمون مصرع دوم است : درمحلهٔ میفروشان دوهزارجم بجامی است .

مراد : درآنجا رندان عاشقی‌هستند که پادشاهان دنیا را بیك قدح نمیخرند. حاصل : سلاطین دنیا درپیششان ارزش و اعتباری ندارند .

پیش‌ازاین‌درچند جا اشاره شده که مراد از«جم» حضرت سلیمان‌پیغمبراست، پس در این کلام که میگوید : دو هزار جم بجامی ، نوعاً سخافت وجود دارد مگر اینکه مراد سلاطین دنیا باشد همانطور که بیان کردیم .

ص ۳۴۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

شده ام خراب و بد نام و هنوز امیددارم
که بهمت عزیزان[1] برسم به نیکنامی

در بعضی از نسخه‌ها «امیدوارم» آمده با واو معنای هردومتقارب است.

نیکنام ، صفت مرکب : شخص که بخوبی معروف باشد نیکنام گویند و یا حرف وحدت .

محصول بیت- با اینکه بدنام و ضایع شدام ، اما هنوز امید دارم که بهمت عزیزان نام نیکی پیدا کنم . یعنی هر قدر هم بدنام باشم ولی امیدوارم که بکمك مستجاب‌الدعوه‌ای نام وننگی بدست بیارم .

کسانیکه درنیکنامی ، یا را حرف مصدر گرفته‌اند، از حروف قافیه اطلاع نداشته‌اند.

رد سروری وشمعی

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ماکن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

کیمیا فروش ـ ترکیب وصفی : فروشندهٔ کیمیا و یا ضمیر خطاب . نظری ، یا حرف وحدت ویا تنکیر . بقلب ما ، با حرف صله واضافه لامیه . قلب دراینجا به طریق ایهام واقع شده به معنای : دغل و دل .

که ، حرف تعلیل . بضاعت ، به کسر با : سرمایه است ویا حرف وحدت .

فکنده‌ایم : یکی از اقسام ماضی متکلم مع غیره (ماضی نقلی) ، اینجا یعنی انداخته‌ایم ویا گسترده‌ایم . دامی، یا حرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ تو که کیمیا فروشی یعنی صاحب اکسیری[1] ومال زیاد.

پس نظری به قلب ما کن. مراد : به حال مغشوش ونابسامان ما التفاتی کن.

وبا اینکه سرمایه نداریم دامی گسترده‌ایم . دراینجا مراد از دام حیله است.

مقصود : اسباب وآلت کیمیاگری نداریم اما چون کیمیاگران دام حیله را

۱ـ بعد ازاکسیرعبارت (حجرمکرم) آورده که معنی آن برای من روشن‌نیست لذا با احتیاط قید شد. مترجم

Marfat.com

نهاده‌ایم برای گول زدن مردم .

ز رهم میفکن ای شیخ بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرك افتد نفتد بهیچ‌دامی

بدانه‌های تسبیح ـ باحرف مصاحبت واضافه لامیه· که ، حرف تعلیل. مرغ، مبتدا . زیرك افتد خبرش. افتد: دراینجا یعنی واقع شود ، نفتد ، فعل نفی‌استقبال: نمی‌افتد . دامی ، یا حرف وحدت

محصول‌بیت ـ ای شیخ با دانه‌های تسبیح گمراهم مکن، زیرا وقتی مرغ زیرك باشد بهیچ دامی نمی‌افتد . یعنی من مرغ زیر کی هستم که گول مکرو حیلهٔ ترا نمیخورم .

خلاصه حیله وخدعهٔ بی‌اساس وپوچ غافلم نمیکند که مطیع ومنقادت شوم.

مراد از«دام اول» دربیت قبل‌مکر وحیله است ، اما دام دوم به مَعنای خودش است که تکرارقافیه لازم نیاید .

برویدپارسایان که برفت پارسایی
می ناب درکشیدیم‌ونماندننگ‌ونامی

برویدـ فعل‌امرجمع‌مخاطب دراینجایعنی‌دورشوید ومرابحال‌خودم‌بگذارید.

که ، حرف تعلیل . برفت ، فعل ماضی: ذهب. پارسایی ، یا حرف، مصدری برفت پارسائی یعنی‌عابدی و زاهدی گذشت. ننگ ونامی ، یا حرف وحدت‌یاتنکیر.

محصول بیتـ ای پارسایان راهتان را بکشید و بروید و مرا بحال خودم بگذارید ، زیرا پارسایی تمام شد و رفت، یعنی زهد وتقوی را ترك گفتم چونکه‌می خالص در کشیدم : نوشیدم پس ننگ ونامی برایم نماند : عارو ناموس نماند.

عجب ازوفای‌جانان که تفقدی‌نفرمود
نـه بخامهٔ سلامی نـه بنامهٔ پیامی

تفقدی ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر . بخامهٔ سلامی ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه بنامهٔ پیامی ، هکذا . ویاها وحدت راست .

Marfat.com

محصول بیت ـ از وفاداری جانان عجیب است که بنده اش را مورد تفقد قرارنداد . مراد: نه بایك قلم سلامی ونه بایك نامه‌ایکه حامل پیغامش باشد یـادم نکرد. خلاصه نه با سلامی ونه باپیامی متسلی‌خاطرم نشد.

حاصل: بهیچ عنوانی ازحالم پرسشی نکرد.

سرخدمت تودارم بخرم بلطف ومفروش
که چو بنده کمتر افتد بمبارکی غلامی

سرخدمت تو ـ اضافه‌ها لامیه است . بخرم ، با حرف تأکید، خر، بـه فتح «خا» فعل امرمفرد مخاطب ومیم متکلم ضمیرمنصوب متصل مفعولش. بلطف، متعلق به فعل «بخر» ومفعول غیرصریحش . واو، حرف عطف .

مفروش ، فعل نهی مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل، چو، ادات تشبیه . مراد ازبنده خود خواجه است. کمترافتد : یعنی هیچ وهر گزبدستت نمی‌افتد. بمبارکی، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . یا آخر ، حرف مصدری ، غلامی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ سرخدمت‌تودارم : آرزوی خدمت ترا دارم، پس لطفت‌شامل حالم باشد یعنی لطفی کن ومرابخر و اما مفروش زیرا هیچ غلامی به مبارکی این غلامت یادرمبارکی این غلامت بدستت نیفتد پس مرا از خودت مران چه غلامی به مبارکی چون من پیدا نمیکنی. ذکرغلام ومبارك ، خالی از لطف نیست.

درمعنای‌جملهٔ «کمترافتد» کمتررابه‌معنای خود کلمه تعبیر کرده‌اند: «اندك» این مفسرین ازاین‌اصطلاح آگاه نبوده‌اند.

رد سروری وشمعی

بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لبت حیات مابود و نداشتی دوامی

که ـ حرف بیان. نداشتی، فعل ماضی منفی مفرد مخاطب . اینجا: نکردی

محصول بیت ـ این شکایت را کجا ببرم واین داستان رابه که بگویم که‌لبت مایهٔ حیات مابود، امادوام نکردی، یعنی‌خیلی زود زندگی‌راازما گرفتی.

Marfat.com

حاصل : ذوق لبت مانند حیات سریع‌الزوال شد.

اگر این شراب خامست و گر این حریف پخته
بهزار بار بهتر ز هزار پخته خامی

خام، شرابی را گویند که هنوز درخمره و کپ به‌جوش در نیامده و تیر نینداخته باشد باصطلاح حالتی نزدیك به جوش آمدن داشته باشد . مراد از حریف مصاحب باده است .

بهزار، «بـا» مقحم است به ضرورت وزن . بار، اینجا به معنای «دفعه» است پخته ، دراین بیت به طریق ایهام آمده ، زیرا یك معنای آن همان معنای معمولی است مثل غذای پخته. امامعنای دومش: شرابی که‌کاملا بجوش آمده وسپس‌ازجوش افتاده است آن را هم پخته گویند مقابل خام ، خامی ، یاحرف وحدت.

محصول بیت ـ اگراین شراب خام است و گراین حریف پخته : یك خام، هزاربارازهزارپخته بهتراست، مرادیك شراب خام‌ازهزارشراب پخته ویاازهزارباده نوش‌پخته بهتراست. ظاهراً مراداز«خام» شیرهٔ غلیظ و مایه داری است که از انگور گرفته میشود که خواجه به طریق ادعا آن را به شراب کهنه ترجیح میدهد ، زیرا صوفیان بعنوان شیرهٔ لذیذآن را میخورند ومست لایعقل‌میشوند .

یکی گفته است : دراینجا منظورازخام شراب‌آتش ندیده است این مفسرخام پخته وخام راازهم تشخیص نداده است . رد شمعی.

بکشای تیر مژگان و بریزخون حافظ
که چنین کشنده‌ای را نکند کس انتقامی

بگشای ـ فعل امرمفرد مخاطب بحسب لغت : باز کن ، اما دراصطلاح یعنی «گشاد بده» که درتیر اندازی بکارمیرود . انداختن .

تیرمژگان ، اضافه بیانیه . که ، حرف تعلیل . کشنده ، به ضم‌کاف عربی اسم فاعل از کشیدن «کشتن» یعنی قاتل. انتقامی ، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ به تیرمژگانت گشادی بده و خون حافظ را بریز زیرا

Marfat.com

از چنین قاتلی کسی انتقام نمیگیرد . یعنی از چنین کشنده‌ای کسی قصاص نمیگیرد.

حاصل : ازچنین قاتلی دیت وقصاص گرفته نمیشود ، بلکه قتلی که کرده بهدر میرود یعنی مورد مؤاخذه قرار نمیگرد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

غزل پانصد وسی و یکم

اتت روایح رندالحمی و زاد غرامی
من المبلغ عنی‌الی سعاد سلامی

اتت ـ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه مهموزالفامعتل‌اللام ازاتی یأتی : از باب ضرب یعنی آمد. روایح، لفظاً مرفوع فاعل نعل «اتت» جمع رایحه به معنای بوهای خوش مضاف به رند با اضافه معنویه .

رُند ـ به فتح «را» و سکون «نون» نام درخت خوشبوست ومخصوص نواحی بری است از اصمعی منقول است که به «عود» هم رند گویند.

رندالحمی ، مضاف ومضاف الیه با اضافه حقیقیه.

حمی، به کسر «حا» وفتح «میم» به‌معنی قرقگاه‌است چون‌سبزه زاروچراگاهی که ممنوع از غیر باشد. اما در اینجا مراد از آن کوی جانان : محل اقامت جانان میباشد .

واو ، حرف عطف . زاد ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب ضرب اجوف یایی ومشترك است مابین لازم ومتعدی.اگر لازم گرفته شود غرامی تقدیراً مرفوع فاعلش وغرام دراینجا به معنای عشق و محبت است اما اگر متعدی باشد فاعلش از فعل «اتت» مستفاد میشود که «اتیان» میشود، یعنی میشود گفت : اتیان روایح‌عشق‌و محبت مرا بیشتر کرد.

من ، ادات استفهام واستخبار. مبلغ ، اسم فاعل ازباب تفعیل : کسیکه ابلاغ

Marfat.com

میکند یعنی ایصال کننده . من ، به مقتضای صدر کلام مبتدا و «مبلغ» خبرش .

عنی ، جارمع المجرور متعلق به مبلغ همچنین «الی سعاد» متعلق است به مبلغ .

سعاد ، به ضم سین اسم معشوقه وغیرمنصرف بعلت تأنیث و علمیت.

سلامی ، تقدیراً منصوب مفعول صریح‌مبلغ، یا ضمیرمتکلم . یاهاحرف وصل است .

محصول بیت - بوهای خوش رندحمی رسید وعشق ومحبتم زیاد گشت . ویا روایحی که از رندحمی آمد سبب ازدیاد عشقم شد . یعنی عشقم را زیاد کرد چونکه ازحمای جانان میاید. پس که سلام را ازمن به سعاد میرساند : کیست که سلام مرا به سعاد برساند. مراد : که مراتب عشق ومحبت مرا به‌عرض معشوقه برساند وسلامم را باو ابلاغ کند؟

پیام دوست شنیدن‌سعادت‌است وسلامت
فدای خاك در دوست باد جان گرامی

پیام دوست، اضافه لامیه ومفعول فعل«شنیدن» ندای خاك دردوست ، اضافه‌ها لامیه است. جان گرامی، اضافه بیانی . گرامی ، به کسر وضم کاف عجمی به معنای «عزیز» میباشد .

محصول بیت- شنیدن خبردوست سعادت وسلامت است . جان عزیز، فدای خاك در دوست شود .

بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ مابین
بسان بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی

بشام - با حرف ظرف. شام غریبان ، اضافه لامیه . آب دیدهٔ ما، هردواضافه لامیه. بسان‌بادهٔ‌صافی، هکذا لامیه. آبگینهٔ شامی، اضافه بیانیه . آبگینه : شیشه‌است ظاهراً ذکر «شام» به ضرورت‌قافیه‌آمده والا شیشهٔ حلب مشهورعالم است که درشهر طرسوس[1] ساخته میشود و در حلب به فروش میرسد .

۱ - طرسوس - رجوع شود به پاورقی صفحه ۴۱۳ جلد اول

Marfat.com

محصول بیت- هنگام شام غریبان بیا و آب دیدهٔ ما را چون بادهٔ صاف در آبگینهٔ شامی به‌بین.

چشم خود را به شیشه و اشک خونینش را بـه شراب قرمز تشبیه کرده است کسانیکه درمعنای مصراع اول گفته‌اند :

به شام غریبان بیاواشک چشم مارا به‌بین.معنای«با»را دراین کلمه درتاریکی شب گم کرده‌اند.

وان رغبت بخلد و صرت ناقض عهد
فماتطیب نومی و ما استطاب منامی

ان ـ حرف شرط . رغبت ، فعل ماضی متکلم وحده ازباب علم، فعل شرط .

بخلد ، جارمع‌المجرور متعلق به «رغبت»

خلد ـ دراینجا به معنای «جنت» است. واو ، حرف عطف .

صرت ، فعل ماضی متکلم وحده از افعال ناقصه اجوف یایی از باب ضرب . اسمش«تای» متکلم وخبرش «ناقض» : اسم فاعل. ناقض عهد، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .

فما ، فا حرف رابط جواب شرط وما حرف نفی.

تطیب ، فعل ماضی از باب تفعل ، فعل منفی است که موقع دعائی دارد یعنی طیب نباشد : خوش و گوارا نباشد .

نومی ـ تقدیراً مرفوع فاعل‌تطیب. واوحرف عطف. ما،معطوف به مای‌سابق.

استطاب ، فعل ماضی ازباب استفعال ، در اصل استطیب بوده به سبب اعلال استطاب شد . و «منامی» تقدیراً مرفوع فاعلش مصدر میمی است به معنای « نوم » یعنی خواب .

محصول‌بیت ـ ای‌جانان اگردرگاه‌ترا بگذارم «ترك کنم» وبه جنت رغبت نمایم. هرگزخوابهایم‌لذت بخش‌وشیرین‌نشودخواب خوش برایم‌میسر نگردد وخواب حرامم باشد.

Marfat.com

کسانیکه «منامی» را اسم مکان اعتبار کرده‌اند درخواب غفلت بوده‌اند.

رد سروری وشمعی

اذا تغرد عن ذی الاراك طائر خیر
فلا تغرد عن روضها انین حمامی

اذا ـ ادات شرط . تغرد، جایز است فعل ماضی ازباب تفعل ویا با حذف تا فعل مضارع باشد یا اینکه ازباب‌تفعیل صیغهٔ مضارع باشد. زیرا «غرد» با فتحه‌های «غین ورا» و «غرد» به فتح «غین وسکون را» تغرید و تغرد : به معنای تغنی باشوق وطرب مرغان است مثلا کبوتری که باد به گلومیاندازد والحان تغنی میکند «تغرد» گویند.

عن‌ذی الاراك ، عن حرف جرو متعلق به «تغرد» . ذی ، از اسماء سته . ذی الاراك ، مضاف و مضاف‌الیه. اراك ، نام‌محلی است که در آنجا درخت مسواك بعمل می‌آید .

طائر، فاعل‌فعل «تغرد» . طائر خیر، اضافه‌لامیه چونکه طائر اینجا به‌معنای «مرغ» میباشد. ازقرارمعلوم‌ازعادت عرب‌بوده که وقتی به سفرمیرفت یا اگرایجاب میکرد که ازخانه‌اش خارج شود اگرسرراهش پرنده‌ای قرارمیگرفت ، آن پرنده را میپراند ، اگر به جانب راست پروازمیکرد تیمن مینمود ولی اگر به سمت چپ طیران‌میکرد تشأم مینمود، پس‌بهمین دلیل به مرغی کهٔ به سمت راست پروازمینمود طائر خیر (مرغ فرخنده) وپرنده‌ایکه به طرف چپ میپرید طائرشر گویند .

فلا ، فا حرف رابط ، جواب شرط ولا حرف نفی . فعل « تغرد » در مصرع دوم عیناً مانند فعلی است که درمصرع اول شرحش گذشت .

روضها ، جمع روضه دراینجا به معنای . چمن وسبزه زار است و ضمیر مؤنث مذکور برمیگردد به «سعاد» .

میبایست این‌بیت دنبال‌بیت‌اول‌نوشته میشد لکن‌ماتابع‌ترتیب شارحان‌شدیم.

انین ، به فتح همزه و کسر نون‌یعنی«ناله» انین‌حمامی : نالهٔ کبوتر. حمامی،

Marfat.com

فاعل فعل «تغرد» ولفظاً مجرورمضاف‌الیه «انین»

هرمرغی که در دور گردنش طوق باشد یعنی مطوق باشد حمام گویند ، مثل فاخته وقمری ونیز نوعی کبوتراست که طوقداراست وعلاوه براینها به هرمرغ‌مطوق «حمام» گویند .

اسم جنس است ومفردش «حمامة» میاید ، «تا» حرف وحدت است . یا آخر «حمامی» حرف اطلاق است که از کسرمیم متولد شده واین نوع «یا» را درفن‌قافیه حرف وصل گویند. احتمال دارد مصراع دوم وجه اخباری یا انشائی باشد .

محصول بیت ـ هر گاه که مرغ خیردرمحلی که ذی‌الاراك نامیده شده تغنی طرب‌انگیز کند درمرغزارهای سعاد انین حمام تغردنمیکند ویانکند . یعنی‌زمانیکه آن تغنی میکند اینها نمیکنند یانکنند. حاصل اینکه اصوات ونغمات مرغ فرخنده بهتروبالاتروطرب‌انگیزتر ازتغنی‌مرغ مرغزارهای سعاداست، پس‌زمانیکه‌آن تغنی میکند نباید اینها خوانندگی بکنند.

فلا تغرد . در اصل «فلا تتغرد» بوده یعنی ازباب تفعل است . پس آن فاضلی که گفته است ازباب تفعل نیست دربکار بردن لغات عرب عجیب تتبع داشته.

رد شمعی

بسی نماند که روز فراق یار سرآید
رایت عن هضبات الحمی قیام خیامی

بسی نماند ـ یعنی زمان زیاد نمانده. نماند،فعل ماضی منفی مفردغایب. که، حرف بیانی روزفراق یار، هر دو اضافه لامید . سرآید ، بپایان برسد : تمام شود . زیرا کلمهٔ «سر» یعنی نوك وانتها پس «سرآید» : منتهی گردد.

رأیت، فعل ماضی‌متکلم‌وحده ازافعال‌ناقص یایی‌یعنی مهموزالعین معتل‌اللام: دیدم . «با حس بصری دیدم»

عن، حرف جرمتعلق‌به فعل«رأیت» . هضبات، جمع‌هضبه به معنای پشته‌است: یعنی‌بلندیها که روی کوه قرار گرفته که بآن «ربوه» گویند . باید گفت که درجمع

Marfat.com

کلمه هضبه علاوه برهضبات قاعدهٔ دیگری هم هست اما اینجا محلش نیست . هضبات الحمی ، اضافه لامیه، قیام خیام ، هکذا یعنی مصدر به فاعلش اضافه گشته . خیام ، به کسر «خا» جمع خیمه : چادراما دراینجا مراد خانه‌های عرب صحرانشین است. «خیامی» یا حرف‌اطلاق است که از کسر «میم» متولـد شده. قیام خیام : عبارت از چادرهای برپا ساخته یعنی چادرهای زده شده است .

محصول‌بیت ـ خیلی نمانده که روز فراق تمام شود : به‌انتها برسد و پایان یابد چونکه دربالای تپه‌های حمای جانان چادرهای برپاساخته و زده را دیدم ،پس این خود علامت وصلت است زیرا مادامکه جانان در سرای خود اقامت دارد وصال میسر نمیشود اما اگر درچادرباشد وصال میسرو‌ممکن میگردد.

پس مصراع دوم در مقام تعلیل مصراع اول واقع شده است. حاصل : چادر زدن جانان واقامتش در آنجا علامت خیرو نشانهٔ فرخندگی است . زیرا دلیل‌براین است که وصلت دست خواهد داد.

کسیکه مصراع اول را نوشته است : بسی نمانده که روزفراق مابسر آید، در معنای مجموعی بیت گفته است : خیلی نمانده که روز جدائی ماتمام شود ودر تپه‌های حمی‌قیام‌خیمه‌ها را دیدم. این‌مفسر استنباط عجیب داشته که اینطور گفته‌است. طیب‌الله انفاسه .

خوشادمی که درآیی و گویمت بسلامت
قدمت خیر قدوم نـزلت خیر مقامی

خوشا ـ الف معنای «تعجب»افاده میکند:عجب‌خوش‌است «چقدرخوش‌است». دمی. دم ـ به معنای نفس وحداقل ساعت است . یاحرف وحدت . که حـرف رابط صفت ویاحرف بیانی. درآیی ، ازدرداخل شوی . واو، حرف عطف ویاحرف حال.

گویمت، تاضمیرخطاب. بسلامت‌جایزاست‌متعلق‌به « گویمت»باشد، تقدیرش: گویمت بشکرانهٔ سلامت یعنی‌برات شکرانهٔ سلامت به توبگویم : مضمون مصراع دوم را بگویم ونیزجایـزاست «بسلامت» به فعل «درآیی» متعلق باشد یعنی درآیی

Marfat.com

بسلامت وبگویمت .

قدمت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ، ازباب علم : آمدی . «خیر» منصوب است چون مفعول مطلق است . خیرقدوم ، اضافه گشته به قدوم ، «قدوم» مصدر بروزن دخول : آمدن. نزلت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ازباب ضرب، وارد شدی و آمدی.

خیرمقامی ازلحاظ اعراب مانند «خیرقدوم» میباشد.

«مقامی»، یا حرف اطلاق است واین «یا» را دربعضی دواوین عرب منفصل‌از ماقبل مینویسد اما دربعض دیگر اصلا ننوشته بلکه بهمان کسر میم اکتفا کرده.

محصول‌بیت - چقدرخوش است آن ساعتی که توبسلامت از در داخل شوی ومن به توبگویم: باقدم خیر آمدی وبه‌مقام خیروارد شدی. ظاهر این الفاظ اخباری است اما مقصود دعاست . یعنی آمدن و ورودت مبارك وخیر باشد.

درمعنای مصراع‌اول یکی گفته‌است: خوش است آن دمی که توداخل شوی وضمن سلام کردنت من به توبگویم ...

یکی دیگر اینطور معنا کرده است : چه خوش است آن دم که توبیایی و من بسبب سلامت بتو بگویم ... این مفسرین‌سلامت باشند که در کلمات عجم تصرفات عجیبی دارند .

ردسروری وشمعی

باز در معنای شعر گفته شده : تای واقع در کلمهٔ «سلامت» از برای خطاب است . این یکی دیگر قابل خطاب نبوده‌است .

رد شمعی

امید هست که زودت ببخت نیك ببینم
تو شاد گشته بفرماندهی و من بغلامی

که - حرف بیانی . زودت : تاضمیرخطاب . ببخت ، باحرف مصاحبت. بخت نیك اضافه بیانی ، بفرماندهی ، بایای مصدری و بای مصاحبت ، ترکیب وصفی : کسیکه دستورمیدهد و امرمیکند . بغلامی : با حرف مصاحبت یا حرف مصدری ،

محصول بیت - امیدوارم که طالع بلند یاریم کند وترا هرچه زودتر ببینم . پس توبفرماندهی ومن‌به فرمانبردای شاد گردیم . توبه پادشاهی‌خرسند گردی ومن

Marfat.com

ازاینکه بندهٔ توشده‌ام مسرورشوم .

من ارچه هیچ ندارم‌سزای‌صحبت شاهان
ز بهر کار ثوابم قبول کن بغلامی

سزای‌صحبت‌شاهان ـ اضافه‌هالامیه است.

محصول بیت ـ اگرچه من هیچ چیز ندارم که لایق صحبت شاهان گردم : سرمایه‌ای که مرا به تقرب شاهان برساند و لایق صحبتشان کند ندارم . پس محض خاطریك کارثواب مرا به غلامی قبول کن . یعنی برای خدا مرا به بندگی‌بپذیر ولواینکه لیاقت این کار را نداشته باشم .

چنانکه ملاحظه میشود قافیهٔ این دوبیت‌یکسان است واین‌خود دلالت میکند که یکی‌از دوبیت مذکورمال خواجه نباشد. علی‌الخصوص که این بیت در نسخه های موجود درنزدمان موجود نیست.

بعدت منك و قد صرت ذائبا کهلالی
اگرچه‌روی‌چوماهت‌ندیده‌ام بتمامی

بعدت ـ ازباب حسن فعل ماضی‌متکلم وحده . واوحرف عطف ویاحرف‌حال صرت، ازافعال ناقص فعل ماضی متکلم وحده ، «تا» اسمش و ذائبا خبرش . ذائب، اسم فاعل از ذوبان یعنی ذوب کننده ازذاب یذوب: اجوف واوی باب نصر.هلالی . یا حرف اطلاق

محصول بیت ـ ای جانان از تو که دورشدم ، چون هلال ذوب گشتم: از فراقت چون ماه نونحیف و ضعیف و نزارشدم ، اگرچه روی چون ماهت را بتمامی ندیدم. مراد : چون رویت رابالتمام ندیدم لذا مانند هلال زاروزار ونحیف گشتم باید معلوم گردد که درترکیب‌این‌بیت‌ترکیك ودرترتیبش‌تفکیکی‌وجوددارد. فتأمل

چوسلك در خوشابست نظم تو حافظ
که گاه لطف سبق میبرد زنظم نظامی

سلك ـ به کسر(سین) : رشته است

Marfat.com

خوشاب : آبداریعنی تازه وطری . نظم پاك تو، اضافه بیانیه ولامیه.
حافظ منادی . که، حرف تعلیل. گاه لطف، اضافه لامیه.سبق،مفعول‌مقدم فعل «میبرد» . نظم نظامی ، اضافه لامیه .

محصول‌بیت ـ ای حافظ نظم پاك تو، چون سلك در خوشاب است زیرا در مقام لطف ازنظم نظامی سبقت میبرد: ازنظم‌نظامی اعلاتراست چونکه اشعارتوسلیس وآبدار است اما نظم نظامی پیچیده وتابدار .

وله‌ایضاً

Marfat.com

ازبحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و سی و دوم

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی
دل زتنهائی بجان آمد خدایا همتی

مالامال ـ خیلی پر .ای حرف ندا . منادی محذوف مراد ای یاران است .

دریغ به معنای حیف است : ادات تغابن والف حرف ندبه و جایزاست منادی «دریغا» باشد به طریق مندوب : یعنی ای دریغا ، پس «ای» در عربی به معنای «وا» میباشد .

مرهمی ، یاحرف وحدت.

دل مبتدا، بجان آمدخبرش . زتنهایی متعلق به«بجان آمد» ـ خدایا، منادی.

همدمی ، همدم : مصاحب و یا حرف وحدت ، مقصودش از ندا کردن خدا تمنی است .

محصول بیت ـ سینه ازدرد لبریزاست، ای دریغ کاش برای این درد مرهمی بود یعنی کاش درمانی پیدا میشد که دل ازتنهایی بجان آمد : دل ازتنهایی خسته شد وازجان بیزار گشت یارب همدمی برایم برسان که مرا ازتنهایی خلاص کند.
خواجه ازدرد ورنج عشق وسوزفراق شکایت میکند.

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی

چشم آسایش ـ اضافه لامیه به معنای چشم امید است . آسایش ، اسم مصدر

Marfat.com

از آساییدن. که ، اسم به معنای چه کسی . سپهر تیزرو ، اضافه بیانی تیزرو، ترکیب وصفی ازرویدن : تندرو. جامی ، یاحرف وحدت. تا ، حرف تعلیل . بیاسایم ،فعل مضارع نفس متکلم وحده. دمی ، دم دراینجایك نفس وحداقل ساعت است

محصول بیت ـ که میتواند ازسپهرسریع السیرامید آسایش وراحتی داشته باشد .

مراد: هیچ کس امید آسایش وراحت ازفلك ندارد پس‌ای ساقی قدحی باده بیار تا دمی به فراغت وآسودگی بگذرانیم.

خیز تاخاطر بدان ترك سمرقندی‌دهیم
کز نسیمش بوی‌جوی مولیان آیدهمی

خیز ـ خطاب عام : بلندشو. تا ، حرف تعلیل. خاطر، مفعول صریح وبدان، مفعول غیرصریح فعل «دهیم». ترك سمرقندی ، اضافه بیانی ، ممکن است من باب تشبیه سمرقندی گفته باشد ویاحقیقة اهل سمرقند بوده. دهیم، فعل مضارع متکلم مع غیره . ویافعل امرمتکلم مع‌غیره کز، که حرف رابط صفت .

نسیم ، دراین بیت به معنای باد است وشین «ضمیر» برمیگردد به «ترك» ویا به سمرقند. بوی‌جوی مولیان ـ اضافه لامیه وبیانی. جوی : رودخانه است . مولیان نام رود مشهوری است . آید همی ، دراصل «همی‌آید» بوده به ضرورت وزن و قافیه تقدیم وتأخیرشده ، چنانکه‌رودکی‌درغزلی که درمجلس‌سلطان نصربن احمدسامانی گفته است بکاررفته :

بیت : بوی جوی مولیان آید همی یاد یارمهربان آید همی

محصول بیت ـ برخیز تا دل بدان محبوبهٔ سمرقندی دهیم ، که ازنسیم آن «سمرقند» بوی جوی مولیان میاید .

زیرکی‌را گفتم‌این‌احوال‌بین‌خندید و گفت
صعب کاری بوالعجب حالی پریشان عالمی

زیرکی را ـ یا حرف وحدت ورااادات مفعول. این احوال: به‌احوال عشق و

Marfat.com

محبت اشاره میکند بین ، فعل امرمفرد مخاطب ، خندید و گفت ، مرهون مصراع دوم . مقول قول، مصراع‌دوم‌است.

صعب : مشکل . کاری ، یاحرف وحدت . بوالعجب ، مخفف ابوالعجب یعنی بابای عجب‌اما دراینجامتضمن معنای مبالغه و کنایه ازعجب میباشد. حالی ، یاحرف وحدت . عالمی ، یاهکذا.

محصول بیت ـ به یك شخص زیرك گفتم که : اوضاع واحوال عشق رابین ومطالعه کن ، اوهم خندید و گفت : این احوال عشق که میفرمائید کاری مشکل و عالمی پریشان وحال عجیبی است . یعنی عشق کنایه است از درد وبلا ومحنت و الم همین است هر که به‌عشق مبتلا گردد هر گزروی راحتی وآسایش نمی بیند . بلکه دائماً چشمش اشك میریزد و دلش میسوزد .

سوختم درچاه صبراز بهرآن‌شمع چگل
شاه ترکان غافلست ازحال ماکورستمی

چاه صبر- اضافه بیانی . شمع چگل، اضافه لامیه . شاه ترکان ، اضافه لامیه ومراد از آن افراسیاب است واین بیت‌تلمیحی است به یکی ازقصه‌های شاهنامه که سابقاً درقافیهٔ «میم» مفصل ذکرش گذشت . و آن غزل بااین مطلع شروع میشود :

بی توای سرو روان باگل گلشن چه کنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

درهمین غزل بایك بیت باین قصه تلمیح کرده است :

بیت ـ شاه ترکان چوپسندید وبچاهم انداخت
دستگیر ار نشود دست تهمتن چه کنم .

محصول بیت ـ درآرزوی آن محبوب چگل درچاه صبرسوختم : ازبسکه برای رسیدن به جانان صبر کردم هلاك گشتم ، درحالیکه شاه ترکان یعنی جانان‌از حال ووضع ماغافل است، پس کو رستمی: کویارمشفقی که ما رااز رنج فراق نجات دهد ووصال جانان را وسیله شود .

Marfat.com

همچنانکه که رستم بیژن راازچاه خلاص کرد وسبب وصال وسرورش شد محبوب را اختصاص داده به چگل زیرا شهرچگل درتر کستان واقع شده و افراسیاب هم شاه تر کستان بوده.

درطریق‌عشقبازی‌ی‌امن‌وآسایش خطاست
ریش‌باد آن‌دل که بادردتوخواهدمرهمی

طریق عشقبازی ـ اضافه بیانی . عشقباز : محبوب دوست ویا حرف مصدری. ریش ، زخم‌است اما دراینجاربه‌معنای مجروح است. که، حرف رابط صفت مرهمی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ درعالم عشقبازی ومحبوب دوستی امن وآسایش بلاست، یعنی دراین راه‌آسایش وفراغت وجود ندارد، بلکه‌فقط درد وبلاست . پس‌مجروح گردد آن دلی که برای علاج درد عشقت مرهم بخواهد . مراد : دلی که برای درد عشق درمان بجوید از درد والم خلاص نشود

اهل‌کام و نازرا درکوی رندان راه نیست
رهروی باید جهانسوزی نه‌خامی بی‌غمی

نازرا ـ را، ادات صله . و در، به معنای بای صله است . رهرو، تر کیب وصفی یعنی سالك عشق ، یا حرف وحدت ، جهان‌سوز، اینهم تر کیب وصفی است : جهان سوزنده مراد ازآن شخصی‌است که ازجهان مستغنی‌است خلاصه مقصود تارك‌دنیاست. ویا، حرف وحدت . خامی ، بی‌غمی، این یاها ازبرای وحدت است .

محصول بیت ـ کامروایان و نازپرورد گان را به کوی رندان راهی نیست . یعنی این گروه نمیتوانند یارو همراه رندان باشند: مراد اینست که رندان یك فرقهٔ دیگرند و اینان یك فرقهٔ دیگر. یعنی بینشان هیچگونه تناسبی نیست ، پس طریق عشق را عاشقی سالك وجهانسوز لازم است عاشقی که ازدنیا و مافیها گذشته باشد نه یك خام بی‌غم . یعنی خامی که درد و غم عشق را به خود همواره نساخته بدرد نمی خورد،

Marfat.com

در مصراع دوم بعضی از مفسرین یـاها را حرف مصدر گرفته و در معنایش گفته‌اند :لازمهٔ سالکی جهان‌را ترك کردن است والا خامی‌و بی غمی بدردنمیخورد این مفسر ازمعنای بیت وازقافیه اطلاع نداشته رد شمعی

آدمی در عالم خاکی نمی‌آیـد بدست
عالمی دیگر بباید ساخت و زنو آدمی

آدمی ، یا حرف وحدت. عالم خاکی، اضافهٔ بیانی ویا حرف نسبت .عالمی، یا حرف وحدت وزنو آدمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیت- درعالم خاکی آدمی گیر نمی‌آید . آدم خوب پیدا نمیشود . پس عالم دیگری باید به وجودآورد و درآن عالم جدید ازنو باید مردم خوب‌خلق نمود. خواجه از اینکه شخص خیرو کریم پیدا نمیشود شکایت میکند . مراد آدمی که از او خیر برسد و نیکی کند نایاب است . آنکه «یای» آدمی را در مصرع اول نسبت گرفته اشتباه کرده است .

گریهٔ حافظ چه‌سنجدپیش استغنای‌عشق
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

گریهٔ حافظ ـ اضافه‌لامیه . سنجد، فعل مضارع مفرد غایب . چه سنجد :چه ارزش دارد و یا چه تأثیر دارد . استغنای عشق، اضافهٔ لامیه. کاندرین ، که ، حرف تعلیل‌واین : اشاره‌به استغنای عشق . طوفان[1] : جوش وخروش و تلاطم آب است که همه جا را فرا میگیرد. شبنمی، یا حرف وحدت .

محصول‌بیت - در مقابل استغنای عشق گریهٔ حافظ چه ارزش دارد ، یعنی اهمیتی ندارد . زیرا در مقابل طوفان استغنای جانان ،هفت دریا مانند یك شبنم به نظر میرسد . مراد : در مقابل دریای استغنای جانان گریهٔ حافظ به قدر یك قطره ارزش واعتبار ندارد. حاصل گریستن حافظ به استغنای جانان تأثیر نخواهد کرد.

ولهایضاً

---

۱ - الماء اوالسیل‌المغرق. المنجد

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سی و سوم

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیك صبا گرهمی کند کرمی

که ـ اینجا اسم است یعنی چه کسی، رساند، فعل مضارع مفرد غایب و الف نون ادات تعدیه : چه کسی میرساند. نوازش ، اسم مصدر ، نوازش قلم، اضافه لامیه مجازاً ویا حرف وحدت . پیك صبا ، اضافه بیانی و مبتدای مؤخر ، کجاست ، خبر مقدم . وجملهٔ اسمیه جزای شرط . کرم ، مفعول فعل « کند» ویا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ چه کسی از دلبرم نوازش قلمی : نوشته‌ای بمن میرساند .
حاصل : که‌میتواند ازدلبرم نامه‌ای بمن برساند، پیك صبا کجاست اگر کرمی‌بکند.
مراد : صبا قادر است مکتوبی از دلبرم به من برساند، اگر چنانکه کرمی کند .
خلاصه این‌باد صباست که میتواند ازجانب جانان نامه‌ای برای تسلی خاطرم‌بیاورد اگرچنانکه کرمی کند .

نمی کنم گلهٔ لیکن ابر رحمت دوست
بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی

گلهٔ ـ یا حرف تنکیر وهمزه حرف توصل . ابر رحمت دوست ، اضافه‌بیانی و لامیه . کشتزار : محل کشت و زرع . جگر تشنه : از اقسام صفت مرکب و الف ونون ، ادات جمع. نمی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ من که شکایت نمی کنم، اما ابر رحمت دوست بکشتزارجگر

Marfat.com

تشنگان نمی نداد : به عشاق دلِ سوخته‌التفاتی نکرد و مرحمتی ننمود. پس‌مقصود من‌شکایت نیست بلکه عرضحالی‌است که یکی‌از آن جگر تشنگان‌خودمن هستم .

کسانیکه دراین بیت یاها را به وحدت اختصاص داده‌اند از ذوق کلام‌بی‌بهره بوده‌اند. رد سروری وشمعی

قیاس کردم تدبیر عقل دررہ عشق
چوشبنم‌است که‌بر بحر میکشدرقمی

تدبیرعقل ـ اضافه مصدر به فاعلش ومفعول اول فعل «کردم» وقیاس مفعول دومش . در ره عشق ، ظرف مکان . شبنم ، ژاله ویا حرف وحدت.

که ، حرف رابط صفت . رقمی یا حرف تنکیر

محصول بیت ـ در راه عشق تدبیرعقل را سنجیدم، دیدم چون قطرهٔ شبنمی است که برروی دریا افتاده باشد

مراد از رقم کشیدن بربحر، روی دریا منتشر وپخش شدن است .

حاصل بیان عقل نسبت به عشق به منزلهٔ شبنمی است نسبت به دریا.

کسانیکه بعد ازفعل« کردم» واوی آورده‌اند ازمعنای‌بیت بی‌اطلاع بوده‌اند .

در معنای مصراع اول : قیاس کردم وتدبیرعقل نمودم . و نیز کسی که گفته است : تدبیرعقل را در راه عشق‌قیاس کردم . این مفسرین درمعنا کردن هیچگونه تدبیر وتصرفی نداشته‌اند . رد سروری

در معنای مصراع دوم ، گفته شده چون شبنمی است که بر روی دریا رقمی میکشد یعنی اصلا فایده ندارد این مفسرهم بیفایده حرف زده است. رد شمعی

بیاکه خرقهٔ من گرچه وقف میکده‌هاست
ز مال وقف نبینی بنام من درمی

بیا ـ خطاب عام . که ، حرف بیانی . درم ، «به کسر دال و فتح را» پول را گویندویاحرف وحدت

محصول بیت ـ بیا که خرقه‌ام اگر چه وقف میخانه‌هاست ، اما ازمال وقف

Marfat.com

دیناری بنام من نیست . یعنی اگرچه من باده نوشم وخرقه‌ام وقف میکده‌هاست‌لیکن ازمال وقف حتی دیناری‌استفاده نکرده‌ام. حاصل کلام هروضعی داشته باشم وهر کاره باشم اما هرگز نان وقف نمیخورم.

چرا بیك نی قندش نمی‌خرند انکس
که کرد صد شکر افشانی ازنی قلمی

بیك ـ با حرف مقابله . نی قند، اضافه لامیه مراد نیشکراست وشین «ضمیر» برمیگردد به «کس» به طریق اضمارقبل از ذکر . که ، حرف رابط صفت . شکر افشان ، ترکیب وصفی ویا حرف مصدری. نی قلم ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت.

محصول‌بیت ـ آن کسیکه ازنی قلمش صد گونه شکرافشانی میکند ، چرا به یك نی قندش نمی‌خرند. مراد :من که‌ازنی کلکم اینهمه اشعاروابیات شیرین‌چون شکر صادر میشود پس چرا رعایتم نمی کنند و باکوچکترین و کم ارزشترین چیز متسلی‌خاطرم‌نمیشوند.

حاصل اینکه منظور از «کس» خود شاعر است .

دلم گرفت ز سالوس وطبل زیر گلیم
بیا که بر در میخـانـه برکنم علمی

دلم ـ مبتدا ، وگرفت ، خبرش. سالوس : ریا . واو، حرف عطف .

طبل زیر گلیم : مراد رندی‌و او باشی ومحبوب دوستی وازاین قبیل‌کارهاست که به ظاهر بطورمخفیانه ومستور ازمردم انجام میگیرد .

که ، حرف بیان ، بر ، اینجا بـه معنای ظرفیت است . بـر کنم ، یعنی بلند کنم : برافرازم علمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. علم : بیرق

محصول بیت ـ از ریاو رندی پنهانی وازعشقبازی ، خلاصه ازاین قبیل‌کارها که به طور مخفیانه ازمردم انجام میدهم ، دلم زده شد و دیگرخسته شدم . به‌طریق خطاب عام میفرماید : بیا که‌بردرمیخانه‌علمی برافرازیم . یعنی آن‌کارهایی که‌به‌طور مخفیانه انجام میدادیم آشکارا بکنیم .

Marfat.com

حاصل اینکه از ریا و تزویر خلاص گردیم .

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد
برو بدست کن ای‌مرده دل مسیح دمی

طبیب راه نشین ـ اضافه بیانی مراد آن اطبائی است که در سرراهها بساط طبابت میگسترند و مریضها را طبابت میکنند، مانند طبیبان حرم سلطان بایزید.

درد عشق ، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «نشناسد»

بدست کن : بدست بیار . ای، حرف ندا ومنادی محذوف

مرده دل ، ازاقسام صفت مرکب : مسیح دم ، هکذا ، ویا حرف وحدت.

محصول بیت ـ طبیب راه نشین نمیتواند درد عشق را تشخیص دهد .

پس ای مرده دل برو جانان عیسا نفسی بدست بیار . مراد اطبا قادر نیستند درد عشق را چاره کنند، چونکه درمان درد عشق فقط وصلت جانان است .بنابراین جانان عیسا نفسی پیدا کن که دردت را درمان کند .

مراد از « مرده دل » دل غمناك و غصه‌دار است یعنی‌دلی که در اثر غم و غصه افسرده شده مثل اینکه مرده است .

تقدیرش : ای عاشق مغموم و مهموم ، جانانی بدست بیار که غم وغصه‌ات را برطرف کند.

حدیث چون وچرا دردسر دهدای دل
پیاله گیر و بیاسا زعمر خویش دمی

چون ـ با واو اصلی برای پرسش است به معنای « کیف» . چرا : برای چه به معنای لم ، پس چون وچرا به معنای « کیف ولم» است .

بیاسا ـ فعل امرمخاطب : راحت کن وآسایش کن . عمرخویش، اضافه‌لامیه دم : یك نفس .

محصول بیت ـ حدیث چون وچرا دردسر دهد: گفتگوی مردم سبب دردسر میگردد پس ای دل باده بنوش و دمی ازعمرت راحت کن . مراد : به بگو مگوی

Marfat.com

مردم توجه نداشته باش وبلکه دمی ازعمرت آسوده بگذران .

بیاکه وقت شناسان دو کون بفروشند
بیك پیاله می صاف و صحبت صنمی

وقت‌شناس ـ به کسی اطلاق میشود که فرصت را غنیمت بداند.

دو کون : دوعالم ومفعول مقدم فعل «بفروشند» . بیك : با حرف مقابله.

می‌صاف ، اضافه بیانی . صحبت صنمی ، احتمال دارد اضافه مصدر به فاعل‌و یا به مفعولش باشد .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : بیا که وقت شناسان دوعالم را به‌یك پیاله شراب صاف وبه صحبت یك دلبرمیفروشند. مراد : دو دنیا را به می و محبوب بفروشند یعنی‌عوض کنند چنانکه شاعر میفرماید :

می و محبوبی اولماسه نسی‌واریدی دنیانك. ترجمه : دنیا اگر می و محبوب نداشت چه داشت .

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی

دوام عیش ـ اضافه مصدر به فاعلش . واو، حرف عطف تنعم : درمیان نازو نعمت بودن است . شیوهٔ عشق، اضافه لامیه . معاشرما ، اضافه اسم فاعل به‌مفعولش و «یا» ضمیرخطاب. نیش غم، اضافه بیانی ویا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ همیشه درعیش و نعمت بودن برخلاف اقتضای عشق است‌پس اگربا ماهم صحبت هستی‌نیش‌غم‌نوش کن. مقصود:ذوق وصفا وعیش‌شیوهٔ عشق‌نیست، پس اگریار موافق مایی غم وغصه بخور که مقتضای عشق ومحبت، دردوبلاست .

سزای قدر توشاها بدست حافظ نیست
جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی

سزا ـ اسم است به معنای لایق . سزای قدر، اضافه اسم فاعل به مفعولش قدر تو، اضافه لامیه . شاها ، منادی الف حرف ندا . بدست حافظ ، با حرف ظرف واضافه لامیه .

Marfat.com

نیاز شبی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت یا حرف تنکیر، واو، حرف عطف.
دعای صبحدم ، این اضافه به معنای«فی» است و یا حرف تنکیر.

محصول بیت- شاها جز از نیاز شبانه و دعای دم صبح، حافظ چیزی ندارد که لایق‌قدر بلند تو باشد: یعنی تنها تحفه وهدیهٔ حافظ که لایق‌مقام توست همان‌ثنا و نیازشبها و دعای روزهاست.مقصود : حافظ شب و روز دعا گویت است.

درمعنای مصراع دوم : جزازنیازشبی و دعای صبحدمی . نیاز منسوب به شب و دعای منسوب به‌صباح گفته‌اند . این مفسر ازعلم قافیه بی‌بهره بوده زیرا اجتماع یای وحدت و تنکیر با یای‌نسبت از عیوب قافیه میباشد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و سی و چهارم

احمدالله علی معدلة السلطانی

احمدشیخ اویس حسن ایلخانی

احمدالله ، فعل وفاعل ومفعول‌صریح . یعنی احمد، فعل مضارع متکلم‌وحده از باب علم و لفظةالله ، لفظاً منصوب مفعول صریحش . معدلت ، به فتح میم و به کسر وفتح دال به معنای «عدل» مصدر میمی است . معدلةالسلطانی ، اضافه لامیه.

در کلمهٔ سلطانی، الف حرف ردف ونون حرف روی ، ویای ساکن متولداز کسرهٔ نون حرف وصل.

احمد، عطف بیان سلطان است .

لفظ «ابن» درهردوجا محذوف است ، تقدیرش: احمد بن‌شیخ اویس بن‌حسن ایلخانی است درتراکیب‌حذف لفظ «ابن» شایع است چنانکه در گلستان واقع‌شده.

مصراع : بنام سعدابی‌بکرسعدبن‌زنگیست ، تقدیرش: بنام سعدبن ابی‌بکربن سعدبن زنگیست. ایلخانی ، یا حرف نسبت ، به سلاطین اسلامی که از نسل هلاکو بودند ایلخانیان گویند. چنانکه به پادشاهان‌ما(ترکها) عثمانیان گویند.

محصول بیت- به سبب‌عدالت پادشاه، حق‌تعالی‌راحمد میگویم. یعنی‌بواسطهٔ اینکه پادشاه عدالت دارد (عادل است) حمد و شکر خدا را بجا میاورم و آن‌پادشاه: سلطان احمد، پسرشیخ اویس بن سلطان حسن میباشد .

درمعنای مجموعی‌بیت : حمد میکنم‌به‌خاطرعدل سلطانی که احمد شیخ‌اویس

Marfat.com

پسرحسن ایلخانی است . این مفسرعبارت : احمد شیخ اویس ، را مبهم گفته است.

خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد
آنکه‌می زیبد اگرجان‌جهانش‌خوانی

شهنشاه ـ دراصل‌شاهنشاه که اول‌بصورت‌شاهانشاه بوده واصل اینهم شاه‌شاهان بود همانطور که در روم به پاشایان«بگلربگی» گویند.

نژاد ، به فتح ویا به کسر نون به معنای اصل است . که ، حرف رابط صفت یا حرف بیانی ،

می‌زیبد ، فعل مضارع مفردغایب : برازنده و لایـق است . جان جهـانش ، اضافه لامیه .

خوانی ، فعل مضارع مخاطب .

محصول بیت ـ خان مذکور پسر احمد خان بن خان وشهنشاه شهنشاه نژاد است یعنی آبا واجدادش‌سلاطین‌بودند،واگربگوئی که‌خان احمد جان وروح‌جهان است میزیبدش یعنی اوشایستگی این لقب را دارد و لایق است .

دیده نا دیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی

دیده ـ لفظ مشترك است به معنای «چشم» و «دیده است» نادیده : ندیده .

با قبال تو، با حرف‌صله واضافه لامیه ومتعلق بهٔ فعل «آورد» یعنی مفعول‌غیر صریح وایمان مفعول صریحش .

مرحبا ، مفعول مطلق، عاملش مقدر است چنانکه در کتابهای نحومبین‌است. ای،حرف ندا ومنادایش «احمد» لیکن‌بعداز تمام بیت تقدیرمیشود ، چنانکه درتصویرمعنا معلوم میگردد.

بچنین ، با حرف صله متعلق به ارزانی ، لطف خدا ، اضافه لامیه ارزانی : لایق .

محصول بیت ـ هنوز ترا چشم ندیده بود اما به دولتت ایمان آورد . یعنی‌تو

Marfat.com

هنوز شاهزاده بودی و مردم بدون اینکه ترا ببینند اقرارداشتند که سلطنت نصیب‌تو خواهد شد و این موضوع را یقین داشتند . یا خود با تقدیر یك «واو» اینطور معنا می‌شود :

چه آنها که ترا دیده بودند وچه آن عده که هنوز رویتت نکرده بودند همگی بالاتفاق اقرار داشتند که دولت شاهی ازآن توخواهد بود . مراد : هنوزنهال بودی اما بقدری‌الطاف واعطافت شامل همه بود که هر که دید وشنید گفت : دولت سلطنت مال‌تو وبتو خواهد رسید. مرحبا ای‌خان‌احمد که به‌چنین‌لطف و احسان خداوندی لایقی . یعنی احمدی لایق برای سلطنت .

ماه اگر بی‌تو برآید بدونیمش بزنند
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی

برآید ـ دراینجا یعنی طلوع نماید . بدونیمش ، با حرف تأکید : دو نیم : دو پاره .

بزنند : متضمن‌معنای‌بکنند . دولت احمدی ، اضافه بیانی، ومراد ازاحمد در اینجاحضرت محمد علیه‌السلام‌میباشد. واو،حرف عطف. معجزهٔ سبحانی، اضافه‌بیانی و یاها حرف نسبت .

محصول بیت ـ ماه فلك اگر بدون اجازه و امر تو طلوع نماید ، دولت محمدیه و معجزهٔ صمدیه آن را دو پاره میکنند . مراد : کسیکه در برابر امرت نافرمانی کند ،کانه عاصی خداوند و پیغمبرش صلی‌الله علیه و سلم است . زیرا که تو پادشاه عادلی پس‌مخالفت با تو سبب خزی[1] خذلان میباشد ، درواقع عصیانی‌است در مقابل خداوند وپیغمبرش صلی‌الله علیه وسلم.

جلوهٔ‌بخت تو دل میبرد از شاه و گدا
چشم بد دور که‌هم‌جانی و هم جانانی

جلوهٔ بخت تو ـ هردو اضافه لامیه، یعنی عرض جمال کردن طالع تو(جلوه

خزی: خواری و ذلت. م

Marfat.com

گری) جلوه ، مبتدا ، دل میبرد، خبر مبتدا . که، حرف تعلیل . جانی وجانانی ، یای هردو برای خطاب است .

محصول بیت ـ جلوه گری بختت ، از شاه و گدا دل میبرد.

مراد : کمال وقدرت دولت وسعادتت تمام عالم را مطیع ومنقادت کرده.

چشم بد دورت باد که هم جان وهم جانان تمام عالمی .

یکی درتوضیح معنای شعریاهای کلمه «جانی وجانانی» را نسبت گرفته‌است. معلوم میشود این شخص یای خطاب و یای نسبت را نشناخته است .

بر شکن کاکل ترکانه‌که درطالع تست
بخشش‌و کوشش‌خاقانی‌وچنگیزخانی

برشکن : پرچین کن . کاکل ترکانه : کاکل مخصوص به ترك . مراد کاکل ترکانه را پرچین کن. که ، حرف تعلیل.

خاقان ، لقب پادشاهان چین است ، دراینجا قطع نظر ازاین مطلب ، درزمان قدیم پادشاهی بوده خاقان نام وخیلی سخی بوده . او جد اعلای هـلاکوی چنگیز است که سلاطین‌ایلخانیه نسبتشان بهمین‌خاقان میرسد.

محصول بیت ـ کاکلت را چون کاکل ترکانه پر شکن کن ، زیرا بخشش خاقانی و کوشش وسعی چنگیزخانی دردولت وطالع‌تست. کوشش و جدیت‌چنگیز-خان درتواریخ ایلخانیه معلوم است چون با اینکه ازنسل سلاطین نبود اما تمام‌عالم را فتح نمود و به تصرف خویش درآوردچنانکه خروجش فتنه‌ای درعالم‌برپاساخت که تا قیامت از خاطره ها فراموش نخواهد شد . حاصل : خطاب به خان احمد ، میگوید : افتخار کن که در طالعت اخلاق و اطوار دو پادشاه بزرگ مندرج است : سخا و کرم‌خاقانی‌و کوشش وفتح‌چنگیزخانی. چنگیزخان اگرچه خودش‌کافر بود، اما بعضی از افراد نسل او بدین اسلام گرویدند و پادشاهان عادلی بودند.

گر چه دوریم بیاد تو قدح می نوشیم
بعد منزل نبود در سفر روحـانی

Marfat.com

محصول بیت ـ اگر چه از تو دوریم اما به عشق تو جام باده نوش میکنیم. یعنی اگرچه به ظاهر ازتو دوریم ، اما غائبانه به ذکرجمیلت مشغولیم، چونکه در سفرروحانی بعد منزل وجود ندارد .

مراد : نسبت به ارواح قرب و بعد متصور نمیشود. یعنی تنم دراین‌جا وجانم درآن‌جا : نزد تو است .

گویا سلاطین ایلخانیه فصل تابستان را در شیراز بسر میبردند و در زمستان محل سکونتشان بغداد بوده . چونکه شهرشیراز در اطراف خود محل ییلاقی زیاد دارد وبغدادهم شهر ساحلی‌است. پس‌هنگامیکه خواجه این‌غزل را سروده احمدخان دربغداد بوده است بنابراین غزل را به بغداد ارسال فرموده است .

از گل فارسیم غنچهٔ عیشی نشکفت
حبذا دجلهٔ بغداد و مـی ریحانی

گل فارسی ـ اضافه بیانی ومراد آب وهوای فارس است و یا حرف نسبت . غنچهٔ عیش ، اضافه بیانی یا حرف وحدت ویا تنکیر.

حبذا : از افعال مدح، «حب» فعل و ذا فاعلش . دجلهٔ بغداد ، اضافه لامیه و مخصوص‌بالمدح ومبتدا وجملهٔ فعلیه‌خبرمقدمش،ماحصل باید گفت از اقسام‌اعرابش یك قسمش این است.البته اقسام دیگرهم دارد اما اینجا مقام بیان همهٔ اقسام به‌نحو کامل نیست .

دلیل اضافه دجله به بغداد اینست که به این شط جز در بغداد در هیچ جا «دجله[1]» گفته نمیشود. می‌ریحانی اضافه بیانی ونوعی شراب است .

محصول بیت ـ از گل فارس برایم غنچهٔ عیش و صفا نشکفت : آب وهوای فارس به من ذوق وصفا نداد . چه خوش است رود بغداد وبادهٔ ریحانیش.

حامل : چون شاه احمد درشیراز نیست منهم دراین‌شهر آسایش ندارم اینست

---

۱ ـ الدجلة : وقیل سمی بذلك‌لانه غطی‌الارض بمائه حین فاض . المنجد .

Marfat.com

که آرزوی بغداد را میکنم چون شاه احمد در آنجاست . وتمام آمال و مرادهایم در سایهٔ وجود شریف اوبه حصول می‌پیوندد.

سر عاشق که نه خاك در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

سرعاشق ـ اضافه لامیه . که ، حرف رابط صفت . نه، ادات نفی و درمعنابه فعل «بود» متعلق است چون به ضرورت وزن منفصل شده لذا با «های» رسمی نوشته شده . یعنی مقتضای قواعد زبانشان اینست که متصل باشد «نبود»

خاك درمعشوق ، هر دواضافه لامیه. خلاصش شین «ضمیر» به سرعاشق راجع است .

محنت سر گردانی، اضافه بیانی شخصی.سر گردان در لغت یعنی کسیکه‌سرش میچرخد . وچون لازمه‌اش «حیرت» است پس بجای کلمه «حیران» سر گردان‌بکار میبرند ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ عاشقی، که سرش خاك در معشوق نباشد، کی آن سرازمحنت سر گردانی خلاص‌میگردد . بطریق استفهام انکاری یعنی‌هر گز ازسر گردانی‌نجات نمی‌یابد . زیرا مادامکه آن سر زنده است همیشه سر گردان وحیران خواهد بود اما همینکه تبدیل به خاك شد خلاص میگردد، اما خاك درجانان بودنش بسیار بهتر وشایسته‌تر است.

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند: کی ازمحنت سر گردانی خلاص برایش‌ممکن میگردد این مفسر در ادای مطلب خیلی سر گرانی کرده است .

دیگری گفته‌است: ازمحنت سر گردانی کی برایش خلاصی‌بود .این گوینده هم پیرو مفسر اول بوده است .

ای نسیم سحری خاك در یار بیار
تاکند حافظ از و دیدهٔ دل نورانی

خاك در یار ـ هر دو اضافه لامیه . تا حرف تعلیل . از و ، ضمیر برمیگردد

Marfat.com

به خاك در . دیدهٔ دل ، اضافه لامیه . نورانی ، اسم منسوب : منور و روشن .

محصول بیت - ای نسیم سحری ، خاك در یار را بیار ، تا که حافظ با آن دیدهٔ دلش را روشن و مجلا کند . چونکه آن خاك کحل بینش است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

غزل پانصد و سی و پنجم

وقت را غنیمت‌دان آن قدر که بتوانی
حاصل‌ازحیات‌ای‌جان‌این‌دمست‌تادانی

وقت ـ مفعول اول وغنیمت مفعول دوم فعل «دان» . ورا ، ادات مفعول. که، حرف بیان. تا ، اینجا ادات تنبیه .دانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ تا میتوانی‌دوران صحت وسلامت را غنیمت بدان، زیرابدان که حاصل‌از زندگی فقط این زمان صحت است . یعنی مقصود من‌ازحیات همان دم صحت وسلامت است .

کام بخشی گردون عمردرعوض دارد
جهدکن که از دولت داد عیش‌بستانی

کام بخش ـ ترکیب وصفی : مراد بخش ویا حرف حرف مصدری. کام‌بخشی گردون ،اضافه لامیه .

کام ، مبتدا وعمر با مابعدش خبرمبتدا . داد عیش ، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ کام بخشی گردون عمردرعوض دازد: اگرفلك مرادو آرزوی کسی‌را برآورده کند . یعنی اگر کسی را کامروا کند در عوض عمرش را میگیرد: هلاکش میکند خلاصه به‌هیچ کس چیزی را به رایگان نمیدهد . چنانکه حضرت شیخ عطارمیفرماید :

ص ۳۶۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دومردم‌پرورست
نیست از شفقت مگر پروارهٔ او لاغر است

پس دراینصورت سعی کن از آن اقبالی که بواسطهٔ سازگاری فلك به توروی آورده داد عیش را بستانی یعنی آن زمان را که دولت به تو دست داده صرف ذوق وصفا کن : چون عمر بقا ندارد باری صرف عیش وصفا گردد.

پند عاشقان بشنو و ز در طرب بازای
کین همه نمی ارزد شغل عالم فانی

پند عاشقان - اضافه لامیه . درطرب ، اضافه بیانیه . باز، حرف تأکید. آی با الف ممدوده فعل امرمفردمخاطب . کین، که حرف تعلیل واین همه : به‌کام‌بخشی گردون اشاره است .

نمی‌ارزد : ارزش ندارد . شغل عالم ، اضافه مصدر به مفعولش به‌معنای «فی» عالم فانی ، اضافه بیانی .

محصول بیت - پند عاشقان را بشنو وبپذیر: شادی و شادمانی کن ، **خلاصه** به‌خاطردنیا غم وغصه مخور ، زیرا همهٔ آن‌کام بخشی ودولتی که میدهد به شغل عالم فانی‌نمی‌ارزد.مراد : رفعت وعزتی که گردون دون‌میدهد، به مشقتی که درعالم فانی برای بدست‌آوردن آنها میکشی نمی‌ارزد.

پیش زاهد از رندی‌دم‌مزن که‌نتوان گفت
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

دم - مفعول صریح و «ازرندی» مفعول غیرصریح‌فعل «مزن» . وپیش‌زاهد ، مفعول فیه . که ، حرف تعلیل . نتوان گفت ، مرهون مصراع دوم . گفت ، دراینجا به معنای گفتن است . باطبیب نا محرم، باحرف صله واضافه بیانیه وتمام‌مصرع دوم مفعول غیرصریح‌فعل «گفت» . وحال:رد پنهانی ، مفعول صریحش واضافه‌ها لامیه وبیانیه .

پنهانی ، یا حرف نسبت .

Marfat.com

محصول بیت- پیش زاهد دم‌از رندی مزن: در نزد زاهد صحبت رندی‌مکن زیرا به طبیب نامحرم نمیشود درد پنهانی را گفت : با زاهد صحبت از رندی کردن عیناً مانند گفتن دردنهانی است به پزشک نامحرم.

آن مفسری که بجای طبیب، طبیبان ایراد کرده بین موزون و ناموزون‌فرقی قائل نشده‌است . رد شمعی

باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد
گر بجای من سروی غیر دوست بنشانی

باغبان ، منادی . حرامت باد ، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت- ای باغبان ، وقتی من از این دنیا رفتم یعنی مردم ، حرامت باشد اگر بجای من : برسر مقبرهٔ من غیر از دوست سروی بنشانی . مراد : بعد از مرگم برسرمزارم غیراز دوست سروی نشانده نشود. حاصل: احیاناً بر وفق مرادم جانان بیاید وبرسرخاکم اندکی بنشیند، پس‌قرار گرفتن دوست برسرخاکم بجای سروی است که مینشانی .

کسیکه بجای «غیردوست» «بغیردوست» نوشته، عجب موزون بوده. ردشمعی

خم شکن نمی داند این قدر که صوفی‌را
جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی

خم شکن - ترکیب وصفی ازشکنیدن : خم شکننده .

باید معلوم گردد وچندین بارهم باین مطلب اشاره شده که در دیار عجم امر به معروف ونهی ازمنکر بامحتسبان است ، پس‌باصطلاح آنها خم شکن همان‌محتسب است اما در سرزمین ما این خدمت را آبدارباشیها انجام میدهند ومحتسبان فقط به مصالح مربوط به نرخ رسیدگی میکنند.

که ، حرف بیان . صوفی را ، مرهون مصرع دوم و را ، ادات تخصیص.

جنس خانگی ، تقدیرش جنس شراب خانگی است ، چیزهایی که در خانه تهیه و درست میشود خانگی گویند ویا حرف نسبت .

Marfat.com

لعل رمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت : لعل قرمزچون دانهٔ انار. چون لعل قرمز بیشتر ازر نگهای‌دیگرش ارزش دارد لذا با رنگ رمانی وصفش کرده.

محصول بیت ـ محتسب تا این حد نمیداند که صوفی شراب خانگی چون لعل رمانی دارد : خبر ندارد که‌صوفی شراب قرمز اعلا دارد که درمنزل تهیه شده . به صوفیان ظاهرپرست «صورت پرست» مرایی تعریض است .

میروی و مژگانت خون خلق میریزد
تند میروی جانا ترسمت فرومانی

تند ـ در لغت تیز است اما اینجا مراد از آن زود وسریع ، میباشد.

ترسمت ، تا ضمیرمنصوب متصل اما در معنا درمقام ضمیرمرفوع منفصل قرار گرفته .

فرومانی، فرو، ادات تأکید، مانی‌فعل‌مضارع مفرد مخاطب «بمانی» ومیمانی اما دراین‌بیت مراد: خسته بشوی وعاجز بمانی .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : تومیروی ومژگانت خون‌مردم را میریزند ، ای جانان خیلی تند میروی میترسم که خسته شوی و درمانی . یعنی اکنون که زمان دلبری وطنازیت، است دلبریت روی مردم خیلی اثر ونفوذ دارد.اما میترسم همینکه خطت درآمد نتوانی حکمت را اجرا کنی وعاجز بمانی .

مراد : حالا با غرورحسن میروی ، ولی میترسم از آن روزیکه حسنت زوال پذیرد ونتوانی این وضع خودرا ادامه دهی .

بادعای شبخیزان ای شکردهان مستیز
در پناه یک اسمست خاتم سلیمانی

با ـ اینجا به معنای «مع» است . دعای شبخیزان ، اضافه لامیه و شبخیز ، ترکیب وصفی مراد کسانی است که احیای لیل میکنند، الف ونون ادات جمع.

شکردهان ، از اقسام صفت مرکب : جانانی که شیرین دهان است .

مستیز، فعل‌نهی‌مفرد مخاطب: عناد مورز.مصرع دوم درمقام تعلیل‌قرار گرفته

Marfat.com

پناه یك اسم اضافه لامیه و خبرمقدم و خاتم سلیمانی، اضافه بیانیه ومبتدا . مراد از «یك اسم» اسم اعظم میباشد که روی نگین خاتم سلیمان نقش‌شده بود.

محصول بیت ـ ای جانان شیرین دهان با دعای شب زنده داران عنادمورز یعنی ازعزیزان دعای‌خیر بخواه زیرا خاتم وسلطنت حضرت سلیمان درپناه اسم‌اعظم است . حاصل : همانطور که انگشتری و سلطنت سلیمان در کنف حمایت یك اسم قرار گرفته بود، توهم دراثر آن دعایی که عزیزان در حقت میکنند از جمیع آفات وعاهات محفوظ وسالم میمانی ،

دل زناوك چشمت گوش داشتم لیکن
ابـروی کمانـدارت میبرد به پیشانی

گوش داشتم ـ نگهداشتم یعنی حفظ کردم . ابروی کماندار، اضافه بیانیه و کماندار، ترکیب وصفی ، دارندهٔ کمان: تعبیری است از ابروی مقوس.

پیشانی ، لفظ مشترك است و دراین بیت به معنای مکروحیله میباشد.

محصول بیت ـ دلمرا ازتیرچشمت محافظت کردم ومصون نگهداشتم ، امـا ابروی کمانیت با مکروحیله آن را از من میگیرد ومیبرد. یعنی در برابرابروانت نتوانستم دلمرا نگهدارم بزور از من گرفتند وبردند.

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی
کز غمش عجب دیـدم حال پیر کنعانی

یوسف عزیز، اضافه بیانی . رحمی ، یا حرف وحدت یا تنکیر و مفعول یك فعل مقدرتقدیرش:رحمی کنید. کز، که‌حرف تعلیل .غمش، شین «ضمیر» برمیگردد به یوسف . حال پیر کنعانی ، اضافه لامیه وبیانیه مراد حضرت یعقوب نبی است در این بیت کنایه ازخودش است (شاعر) .

محصول بیت ـ یوسف عزیزم رفت: جانانم عازم‌سفر شد، ای برادران‌رحمی بحالم بکنید که از غم فراقش حال پیر کنعانی سخت منقلب است . یعنی در فراق جانانش بی‌قرار وبی‌اختیار شده، حاصل: بسیار محزون وغمناك دیدمش .

Marfat.com

زاهدپشیمان را ذوق باده خواهد کشت
عـاقـلا مـکـن کاری کاورد پشیمانی

زاهد پشیمان ـ اضافه بیانی و «را» ادات مفعول . ذوق باده ، اضافه لامیه.

کشت ، اینجا کشتن یعنی به کشتن خواهد داد . عاقلا، منادی . کاری، یا حرف وحدت. کاورد، که حرف بیان ویا رابط صفت . پشیمانی ، یاحرف مصدر.

محصول بیت ـ زاهدی را که از توبه کردن پشیمان گشته ، ذوق می‌خواهد کشت .پس ای عاقل کاری مکن که پشیمانی بار آورد: کاریکه موجب ندامت‌میگردد هرگز مکن .

حاصل : ای زاهد تو که پشیمان میشدی پس چرا تو به کردی .

از درم درا روزی تازنم ز شادی دست
روشنی بمن پیوست راستی بمهمانی

از درم ـ میم ضمیر مجرور متصل منصوب . در آ ، در ادات تأکید و «آ» با الف ممدوده : بیا، چنانکه چندپن‌بار دراین کتاب تکرارشده است . روزی، یاحرف وحدت. تا ، حرف‌تعلیل. زنم، فعل‌مضارع متکلم وحده . ز شادی ، یا حرف‌مصدر. دست ، مفعول صریح وز شادی مفعول غیرصریح فعل «زنم» . روشنی با مابعدش در مقام تعلیل یا خود درمقام بیان‌قرار گرفته است.

بمن، با حرف صله . پیوست : واصل گشت. راستی: حقیقةً . بمهمانی ، با حرف مصاحبت و«یا» حرف وحدت یا تنکیر ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ یك روز بخاطر من از در داخل شو. از درم درا : از در بمن واردشو تا که ازشادی وخوشحالی‌دست بز نم وبگویم که حقیقةً بایك مهمان‌یامهمانی آمدنت روشنی بمن بخشید یعنی : آمدنت سبب سرور ونورم شد، این را بگویم واز شادی دست بزنم

درمعنای مصرع دوم : روشنی برمن‌تابید به جهت برپا داشتن مهمانی ونیز آن که گفته است : دراثر حصول استقامت برای من روشنائی شد.

یکی دیگر گفته است : یعنی راستی سبب سرور شده. این مفسرین هیچگدام

Marfat.com

معنای شعررا راست نگفته‌اند.

جمع کن باحسانی حافظ پریشان را
ای شکنج گیسویت مجمع پـریشانی

باحسانی ـ با حرف مصاحبت و یا حرف تنکیر . ای ، حرف نـدا و منادی محذوف تقدیرش : ای جانان . شکنج گیسو، اضافه لامیه و مبتدا . مجمع پریشانی اضافه لامیه وخبر مبتدا ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ حافظ پریشان را با احسانت جمع کن : ای‌جانانی که چین وشکنج گیسویت مجمع پریشانی‌استحافظ پریشان را با احسانت جمع کن.

گر تو فارغی از من ای نگار سنگین‌دل
حال‌خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی

محصول بیت ـ ای نگارسنگین دل «قسی‌القلب» اگرازمن فارغی یعنی‌اگر مرا ترك کرده‌ای پس منهم وضع وحال خودمرا پیش‌آصف ثانی خواهم گفت، یعنی اگر مرا رها کنی و از من فارغ شوی منهم از دست تو به وزیر اعظم شکایت خواهم کرد که‌انتصاف ازتوبگیرد.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و سی و ششم

هواخواه‌توام جانا و میدانم که میدانی
که‌هم‌نادیده‌می‌بینی‌وهم‌ننوشته‌میخوانی

هوا خواه توام ـ اضافه‌ها لامیه : خواستارعشق توهستم یعنی محب توام .
که ، حرف تعلیل .

محصول‌بیت ـ ای جانان علاقمند و دوستدار تو هستم ومیدانم که علاقه‌مرا نسبت به خودت میدانی ، زیرا قابلیت وبینائی توبقدری است که هم چیزهای‌ننوشته را میخوانی وهم چیزهای نادیده را می‌بینی . مراد :استعدا وقابلیت تو بدرجه‌ایست که با یك نظرمحب خود را میشناسی .

ملك در سجدهٔ آدم زمین بوس تونیت کرد
که در حسن تو چیزی یافت‌بیش‌ازطورانسانی

محصول بیت ـ ملك در سجدهٔ آدم زمین بوسی ترا قصد کرد : یعنی‌مرادش از سجدهٔ آدم در واقع سجده کردن برتو بود، زیرا در حسن تو چیزی ما فوق‌طور وعادت انسان یافت .

مقصود : در توچیزی دید که‌آن درنوع انسان پیدا نمیشود اما درآدم‌موجود بود، پس بهمین‌سبب آدم را سجده کرد.

خم جعدت‌بنامیزد کنون‌مجموعهٔ‌دلهاست
ازآن بادایمنی بادت که انگیزد پریشانی

خم جعد ـ اضافه لامیه، چونکه جعد از شکنج وشکن تجرید شده وبه‌معنای

Marfat.com

زلف است. بنا میزد، این کلمه درمقام دعا وتحسین بکارمیرود.

محصول بیت ـ خم زلفت که اکنون‌مجموعهٔ دلهاست، یعنی‌قرارگاه‌دلهاست حق تعالی از چشم زخم محافظتش کند. وا ز آن بادیکه پریشانی میاورد در امان باشی.

مراد : ازآن‌بادی که پریشانی بدنبال داردخداوند زلفت و خودت‌رامحافظت کند و در امان نگهدارد.

امید ازبخت میدارم که‌بگشایم کمر بندش
خدا را ای فلك ازمن‌گره بگشا زپیشانی

گره بگشا زپیشانی - یعنی بمن هشاشت وبشاشت نشان بده، چونکه گره‌بر پیشانی انداختن ازیك امر نامطلوب و کریه حاصل میشود، حاصل : تعبیری است‌از عدم رضایت. یعنی : با من دشمنی وعداوت نکن.

محصول‌بیت ـ امیدوارم بختم یاری کند که کمربند جانان را بگشایم : وصالش نصیبم گردد پس ای فلك بخاطر خدا نسبت بمن کینه و دشمنی نداشته‌باش. یعنی برسروصالش به من حسودی مکن.

بیفشان‌زلف‌وصوفی‌راببازی و برقص‌آور
که‌ازهررقعهٔ دلقش‌هزاران بت‌برافشانی

محصول بیتـ زلفت را تکان بده و صوفی را ببازی وبرقص بیاور، تا که ازهروصلهٔ خرقه‌اش چندین هزاربت بریزی. یعنی به عشق تو دچار گردد ورسوای عالم شود، آنوقت هرچه مکرو ریا درباطن دارد همه ظاهرشود.

چراغ‌افروز چشم مانسیم زلف خونانست
مباد این‌جمع رایارب‌غم از باد پریشانی

چراغ افروز ـ ترکیب وصفی : روشن کنندهٔ چراغ. چراغ افروز چشم،از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش. چشم ما، اضافه لامیه.

چراغ افروز، مبتدا ونسیم خبرش. نسیم زلف خوبان، هردواضافه لامیه.

Marfat.com

مباد، فعل دعائی است به صورت نهی‌غایب . این جمع : به زلف خوبان اشاره میکند. باد پزیشانی ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ آنچه چراغ چشم ما را روشن میکند ، نسیم زلف زیبایان است یارب این جمع را (زلف‌زیبایان) را غم‌ازباد پریشانی نباشد، یعنی‌هر گزپریشان نگردد وهمیشه مجموع باشد.

ملامتگوچه دریابد زراز عاشق ومعشوق
نبیندچشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

ملامتگو ـ ترکیب وصفی : سرزنش کننده . چه دریابد : چه میفهمد زیرا وقتی «یابد» با لفظ «در» بکار رود معنای فهم و ادراك میدهد.

محصول بیت ـ آنکه عاشقان را ملامت میکند از راز عـاشق و معشوق چه میفهمد: اوچه میداند که عشق ومحبت چیست . زیرا شخص کور چشمش هیچ چیز نمی‌بیند خصوصاً راز نهانی‌را. خلاصه آنچه آشکار است‌نمی‌بیند.تا چه برسد به‌نهانی.

ملول‌ازهمرهان‌بودن‌طریق‌کاردانی‌نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی

محصول بیتـ ازهمراهان ملول شدن طریقهٔ کاردانی نیست: شخص‌کاردان از رفقا مکدر نمیشود ، پس دشواری منزل را تحمل کن به یاد زمان‌آسانی. حاصل به‌یاد وامید صفا وآسایش آنجا که میروی سختی منزل را بکش .

دریغ‌آن‌عیش‌شبگیری که‌چون‌باد سحر بگذشت
بدانی‌قدروصل‌ای دل چو در هجران فرومانی

عیش شبگیری : عیش وعشرتی که سراسر شب ادامه داشته باشد.

محصول بیتـ حیف ازآن عیش وعشرتی که‌تمام شب را داشتیم اما چون‌باد سحری گذشت ای‌دل قدر وصل را موقعی میفهمی که به هجران مبتلا گردی.خاصل آنوقت که به درد فراق دچار شدی قدر وصال را دریابی . مراد : قدر عیش شبگیر را آن وقت میفهمی که به درد شب فراق گرفتار شوی .

Marfat.com

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی

خیال چنبر زلفش ـ اضافه لامیه و دواضافه آخر بیانیه است .

نگر ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن اینجا یعنی مواظب باش.

تا ، ادات تعلیل . حلقهٔ اقبال ناممکن ، اضافه‌ها بیانی است .

نجنبانی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب : تکان ندهی .

محصول بیت ـ خیال حلقهٔ زلف جانان گولت میزند، پس ای حافظ مواظب باش که حلقهٔ اقبال غیرممکن را نجنبانی .

مراد : برای دولتی که بدست نمیاید کوشش نکنی .

حاصل : حلقهٔ زلفش حلقه دولتی است که میسر نمیگردد پس در اینصورت دست از آن حلقه بردار که فتح باب میسر نمیشود.

وله ایضاً

Marfat.com

ازبحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

غزل پانصد وسی وهفتم

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی
چون نیك بدیدم بحقیقت به ازآنی

که ـ حرف رابط مقول قول . تویی: توهستی ، یوسف ثانی ، اضافه بیانی.
ازآنی، ازسه کلمه ترکیب یافته: از، آن، ویای‌خطاب. آن[1] اسم‌اشاره: اشاره به یوسف .

محصول‌بیت ـ مردم گفتند که تو یوسف ثانی هستی ، چون خوب نگاهت کردم دیدم در واقع یاحقیقةً از اوبهتری: ازیوسف زیباترواعلاتری چنانکه شاعر گوید .

مصرع ترکی: یوسفی بیلمرم اما سنی اعلابیلورم یعنی یوسف را نمیدانم اما تواعلا وزیباتری.

شیرین‌تر ازآنی بشکرخنده که گویند
ای خسروخوبان که تو شیرین زمانی

محصول بیت ـ توباخندهٔ شیرینت ، شیرینتراز آنی که مردم گویند:شیرینتر ازآنی که تعریفت میکنند. ای‌پادشاه زیبایان تو شیرین زمانه‌ای .

غیرازمناسبت خسرو شیرین ، درعبارت «شیرین زمانی» ایهام وجود دارد.
تأمل تدبر

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

۱ـ سودی‌مرحوم درسراسر این کتاب بین‌اسم‌اشاره وضمیر اشاره فرقی‌قائل‌نشده‌است. مترجم ص۳۵۱ جلد سوم شرح.

Marfat.com

دهانی ـ یا حرف تنکیر ویا حرف مصدری است .

محصول بیت ـ دهان ترا نمیشود به‌غنچه تشبیه کرد، زیرا غنچه هر گز بدین تنگ دهانی نیست . مراد : غنچه اینطور تنگ دهان نمیشود که تویی ، یا خودباین تنگ دهانی نباشد.

گر سرو بماند از قدورفتار تو برجای
بخرام که از سرو گذشتی بروانی

بروانی ـ با حرف سبب ویا حرف مصدر .

محصول بیت ـ اگر سرو از قد وبالا وخرامیدن تو حیرت زده شد وبرجای بماند بخرام که در راه رفتن ازسرو گذشتی، یعنی سرو دریك نقطه ایستاده وحرکت نمیکند وفقط قامتی دارد وبس ،اما توهم خرامانی و هم روان ، پس در رفتاروقامت ازسرو گذشتی .

صد بار بگفتی که دهم‌زین دهنت کام
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی

محصول بیت ـ صد دفعه گفتی که از این دهنم کامت را میدهم ، چرا چون سوسن‌آزاده سراسرزبانی. یعنی‌قولت را عمل‌نمیکنی: ازدهانت‌کامم را نخواهی‌داد.

کام ، دراین بیت به طریق ایهام آمده فتأمل .

گفتی بدهم کامت و جانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

محصول بیت ـ ای جانان گفتی که‌کامت‌را میدهم ودرعوض جانت رامیگیرم میترسم جانم را بگیری واماکامم را ندهی

حاصل : میترسم دراین بیع وشراگولم بزنی ،

چشم تو خدنگ از سپرجان گذراند
بیمار که دیدست بدین سخت کمانی

خدنگ ـ درلغت درخت گز را گویند، امابعد به تیری که ازچوب درخت مذکور

Marfat.com

ساخته میشد اطلاق کردند، وهم‌به‌تیری که از درخت گزساخته میشودخدنگ گویند یعنی تیریکه برای شکارپرندگان بکار میرود.

سپرجان ، اضافه بیانیه . گذراند، فعل متعدی‌از گذرانیدن‌و الف و نون‌ادات تعدیه : میگذراند . که، اسم: چه کسی . دیدست : دراصل دیده است میباشدچنانکه مکرر ذکرش گذشته است و بیمار، مفعول مقدمش است .

سخت کمان ، صفت مرکب ، یا حرف مصدری :

محصول بیت ـ چشمت تیرخدنگ را از سپرجان میگذراند، اینچنین‌بیمار سخت کمان : تیرانداز ما هر که دیده است؟

حاصل : بیماری که بدین‌سان تیرانداز ماهر باشد دیده نشده است به طریق استفهام انکاری .

چون اشگ بیندازیش از دیدهٔ مردم
آنرا که دمی از نظر خویش برانی

بیندازیش ـ فعل مستقبل مفرد مخاطب ، یای خطاب به ضرورت وزن باید مفتوح باشد و شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر برمیگردد به لفظ « آن » در مصراع دوم ، و « را » ادات مفعولی . که حرف بیان . دمی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ آنرا که یکدم از نظرخویش بیندازی ، چون اشگ ازچشم مردم هم میاندازی.

حاصل : کسی‌را که مردودش کنی مردود مردم هم هست.

در راه توحافظ چو قلم کرد زسر پا
چون نامه‌چرا یکدمش ازلطف‌نخوانی

نخوانی ـ فعل‌نفی‌مضارع مفرد مخاطب .

محصول‌بیت ـ در راه عشق تو حافظ چون قلم از سر پا ساخته‌یعنی در راه

Marfat.com

عشقت از کمال عظمت مقامت مانند قلم باسرراه میرود، پس‌چرا چون نامه ازلطفت اورا دمی نمیخوانی .

مراد : چرا یکدم به نزدت دعوتش نمیکنی .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

غزل پانصد وسی وهشتم

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

نسیم ـ منادی . نسیم صبح ، اضافه لامیه صبح سعادت ، اضافه بیانیه . بدان، با حرف مصاحبت ، که حرف بیان و یا حرف رابط صفت . تا آخر غزل بهمین منوال است .

محصول بیت ـ ای نسیم صبح سعادت، با آن نشانی که خودت داری هروقت که مقتضی میدانی بکوی جانان گذری کن ،یعنی زمان و وقت رفتن به کوی جانان را تومیدانی، پس در آن زمان بانجا گذری کن .

توپیك خلوت رازی ودیده برسر راهست
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی

رازی ـ یا ضمیر خطاب ، واو، حرف حال . سرراه ، اضافه لامیه . بمردمی ، با حرف مصاحبت و یا حرف مصدری . بران ، فعل امر مفرد مخاطب اینجا یعنی زود برو .

محصول بیت ـ خطاب به نسیم میفرماید که : توپیك اسرارخلوتی ، برسرراه منتظریم با وجود پیکی چون تو ما دیده براهیم ، پس محض خاطر انسانیت نه اینکه قصدمان فرمان باشد، همانطور که خودت میدانی برو، یعنی چون پیك خلوت رازی پس ازجانان هرچه زودتر خبری برای ما بیار که برسرراه منتظریم،

ص ۳۵۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

البته در این خصوص دستور و امری بتو نمیدهیم بلکه مرادمان اینست که منتی برما بگذاری .

بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را
ز لعل روح فزایت ببخشش آنکه تودانی

خدا را ـ مرهون مصرع دوم و «را» ادات تخصیصی . لعل روح فزا ، اضافه بیانی روح فزا ، ترکیب وصفی ، لعل روح فزا : لب شادی بخش و روح بخش ببخشش ، شین «ضمیر» به‌خواجه‌برمیگردد به طریق التفات. در ضعیفم، اگر بجای ضمیر «میم» «شین» بود خیلی مناسبترمیشد.

محصول بیت ـ خطاب به نسیم میفرماید : ای نسیم‌جان‌ناتوانم ازدست رفت، به جانان بگو که برای‌خاطرخدا ازلعل روح بخشت به‌آنکه تومیدانی ببخشش.

مراد : ازلعلت بوسه‌های شیرین ببخش .

من‌این‌حروف نوشتم‌چنانکه غیرندانست
توهم‌زروی‌کرامت‌چنان‌بخوان‌که تودانی

محصول بیت ـ من این حروف را نوشتم بطوریکه کسی نفهمید، پس تو هم ازراه لطف و کرامت چنان بخوان که میدانی ، یعنی بکسی افشا و اظهارمکن‌ممکن است خطاب به نسیم باشد و یا بجانان .

امید در کمر زرکشت چگونه نبندم
دقیقه‌ایست نگارا در آن میان که تودانی

در کمر ـ درحرف‌صله. کمر ،دراینجا به‌معنای‌شالی‌است که بدور کمر میپیچیدند کمرزرکش ، اضافه بیانیه : شال کمریکه زردوزی شده‌است ، باصطلاح در بافتش طلا بکار رفته . دقیقه‌ایست ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای نگار به کمر زردوزی شدهٔ توچگونه امید نبندم زیرا در آن میان دقیقه‌ایست که تومیدانی:میانت خیال‌باریکی‌است که فقط خودت میدانی.

دراینجا دقیقه کنایه است ازمیان یعنی از کمر باریك .

Marfat.com

کلمات : کمرومیان و دقیقه بصورت مراعات نظیر است .

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست
اسیرخویش گرفتی بکش چنانکه تودانی

محصول بیت- خیال تیغ توبا ما حدیث تشنه وآبست : همانطور که تشنه‌به آب راغب است ، ما هم به تیغ توبهمان درجه راغب و طالبیم پس اسیرخویش را که گرفتی ، بکش آنطور که میدانی .

مراد : من اسیر توام حال آنطور که خودت میدانی بقتلم برسان .

حاصل : تیغت برای من به راحتی یك جرعهٔ آب است ، آن را ازمن دریغ مدار هرطور که میدانی آن جرعهٔ آب را بمن بخوران .

یکیست ترکی وتازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بهرزبان که تودانی

محصول بیت - ای حافظ دراین‌معاملهٔ عشق زبان‌ترکی‌وزبان عربی‌یکیست، پس تو با هر زبان که میدانی سخن عشق را بگو، یعنی اعتبار سخن با معنایش است نه با الفاظ ، بنابراین بیان اسرار عشق با هرزبان ممکن است .

حاصل کلام : سرعشق یك امرمعنوی است وبا هرزبان میشود بیان کرد پس مخصوص زبان عربی ویا ترکی وفارسی نیست .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سی و نهم

دوبار زیرك و از بادهٔ کهن دومنی
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

منی ـ دراصل به صورت «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده است یعنی برای اینکه الف به یا قلب شود نون را مکسور خوانده‌اند . منا یعنی دومن ، من با تشدید نون هم لغت است اما بازهم به معنای «منا» میباشد .

فراغتی ، یا حرف تنکیر و کتابی یا حرف وحدت و یای گوشهٔ چمنی هم وحدت است .

محصول بیت ـ خواجه میفرماید : دو مصاحب زیرك و به مقدار دومن‌شراب کهنه هم باشد ، ضمناً با فراغت و آسایش خاطر یك کتاب شعر هم باشد .

تمام این وسایل در کنار آب روان و گوشهٔ چمنْ فراهم گردد.

این بیت مرهون بیت آتی است .

من این مقام بدنیی و آخرت ندهم
اگر چه درپیم افتند هردم انجمنی

درپیم افتند ـ یعنی غیبتم کنند و ازمن بد گویند ، در اصطلاحات روزمرهٔشان (ایرانیان) این عبارت را در مقام غیبت ومذمت بکارمیبر ند .

انجمن : جماعت ویا حرف وحدت .

ص ۲۶۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ خواجه میفرماید : مقام و مرتبه‌ایکه من دراین مطلع بدان اشاره کرده‌ام به دنیا وآخرت نمی‌دهم : با دوعالم عوض نمیکنم : اگرچه هر دم و ساعت عده‌ای زیادی غیبتم میکنند و ازمن بدگوئی مینمایند . مراد : اگر چه یك مشت مردم بی‌ذوق طعنه‌ام میزنند و بخاطر این حرف در غیابم بد میگویند اما من در قولم مصرم .

درمعنای مصرع‌دوم گفته شده :اگرچه‌هر دم جماعت بزرگی‌بدنبالم‌می‌افتند. نیزیکی دیگر گفته است . هردم عدهٔ زیادی ازمردم بدنبالم افتند. یعنی‌طالبم‌باشند .

این دو مفسر دربیان حرف بی معنی بدنبال هم افتاده و عجیب از هم پیروی کرده‌اند .

هر آن که کنج قناعت بگنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی

هر آنکه ـ دراصل‌هر آنکس بوده به‌ضرورت‌وزن‌ومحکم بودن قرینه« کس» ترك شده است.

کنج ، به ضم کاف عربی : گوشه وبه فتح کاف عجمی به معنای خزانه است و دراین بیت هردو جایز است .

کنج قناعت ، اضافه بیانی . بگنج دنیا ، با حرف مقابله و اضافه لامیه کاف عجمی است .

یوسف مصری ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل فروخت و بکمترین مفعول غیرصریحش و با حرف مقابله وترادات تفضیل، کمتر: نازلترچون کم یعنی اندك‌و یا حرف نسبت ونون حرف تأکید .

ثمنی : یعنی بها وقیمت ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ هرآنکس که کنج قناعت یا گنج قناعت را با گنج دنیاعوض کرد : یعنی استبدال کرد حضرت یوسف پیغمبر را به قیمت خیلی ارزان فروخته است : به ثمن بخس فروخته است. مراد : کسیکه کنج قناعت را با گنج دنیا عوض

Marfat.com

کرد عیناً مانند کسی است که یوسف را با پول خیلی کم عوض نمود.

مصراع دوم معنای به ثمن بخس را متضمن است .

بیا که فسحت این کار خانه کم نشود
بزهد همچو توئی یا بفسق همچومنی

بیا ، خطاب عام است . فسحت درلفظ ومعنا چون وسعت است . این کارخانه: دنیا .

کم : اندك . تویی ومنی، یاها وحدت راست .

محصول بیت ـ بیا که وسعت این کارخانهٔ عالم به سبب زهد چون تـوئی رونق نمی‌یابد وبیشتر نمی‌شود و با زهد همچو منی ازنظم وانتظام نمی‌افتد . حاصل سخن : دنیا با زهد عالم مرایی چون تو ترقی نمیکند و به سبب فسق فاسقی چون من چیزی از آن کم نمیشود.

کسانی که در معنای مصرع دوم گفته‌اند . بازهد شخصی چون تو ویا بافسق شخصی چون من .

این مفسرین حق معنا را خوب ادا نکرده‌اند.

رد سروری وشمعی

بروز واقعه غم با شراب باید گفت
که اعتماد بکس نیست درچنین زمنی

واقعه ـ دراینجا به معنای حادثه میباشد . غم ، مفعول مقدم فعل «باید گفت» با ، حرف صله .که،حرف تعلیل . بکس ، با حرف صله . ز من : زمان و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ روزیکه حادثه‌ای رخ میدهد، باید غم وغصه خودرا به‌شراب گفت زیرا در یك چنین روزگار به کسی اعتماد نیست. مقصود: زمانمان زمانی‌است که نمیشود به کسی اعتماد کرد.

Marfat.com

بگوشهٔ بنشین خوشدل و تماشا کن
که کس بیاد ندارد چنین عجب فتنی

بگوشهٔ ، با حرف ظرف ویا حرف وحدت. که ، حرف تعلیل . فتن به کسر فا وفتح تا جمع فتنه است:

محصول بیت ـ در گوشه‌ای خوشدل وشاد بنشین و تماشا کن ، زیرا کسی تا کنون چنین فتنهٔ بی‌سابقه به یادندارد . مراد فتنه‌ایکه الان در شهرما برپا شده کسی به خاطر ندارد یعنی نه دیده و نه شنیده است .

نگار خویش بدست خسان همی بینم
چنین‌شناخت فلك‌حق خدمت چومنی

محصول بیت ـ نگارخویش بدست خسان همی‌بینم: می‌بینم که نگارم بدست فرومایگان و ادانی افتاده‌است: فلك حق‌خدمت شخص چون من را اینگونه‌شناخت مراد عکس مطلب است . یعنی حق خدمت مرا نشناخت و رعایتم نکرد .

وجایزاست مصراع دوم متضمن معنای استفهامی باشد . یعنی فلك حق‌خدمت چون من را اینگونه شناخت ؟

بصبر کوش تواى‌دل که حق رهانکند
چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی

به‌صبر ـ با حرف صله . که، حرف تعلیل . رها نکند : ترك نکند یا ازروی عدم توجه رها نکند .

نگین به کسر نون و کاف عجمی در لغت ، نگین انگشتری است اما در اینجا مراد مهرسلطنت میباشد اهرمن ، دیو را گویند و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای دل تو صبر کن که خدا هر گز راضی نخواهد شد،چنان نگین عزیز وشریف بدست دیو باشدیعنی چنان مهرشریف سلطنتی در تصرف دیوی باشد.

در ابیات گذشته خواندیم که تراکمه شیراز را به قهر از دست شاه منصور درآورده بودند اما بعد شاه منصور به کمك لشکر عظیم اقلیم شیراز را از دست

Marfat.com

دشمنانش گرفت ومتصرف شد . پس خواجه این غزل را در همان زمان که حادثهٔ مذکور اتفاق افتاده فرموده است .

وبهمین سبب میگوید : ای دل مضطرب مباش که خداوند دوباره شیراز را به شاه منصور اعطا میکند،زیرا چنین مقام بزرگ وشریف لایق آن تراکمهٔ دیوسیرت نمی باشد.

زتند باد حوادث نمی توان دیدن
درین چمن که گلی بوده‌است یاسمنی

تند باد حوادث ـ اضافه بیانی . تندباد : باد خیلی شدید . که ، حرف بیانی گلی و سمنی، یاها ازبرای وحدت است .

محصول بیت ـ شدت حوادث بقدری است که نمیتوان تشخیص داد آیا در شهرشیراز ازذکور واناث زیبائی‌وجود دارد یانه . یعنی بعضی‌از زیبایان اسیرتراکمه شده‌اند و برخی هم برای اینکه جان بسلامت ببرند از شهرفرار کرده‌اند .

مراد از گل و سمن زیبایان‌است. مقصود : اکنون شیراز به وضعی دچارشده است که هرگز زیبائی درآن دیده نمیشود.

ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت
عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی

سموم ـ دراینجا از فتنهٔ مذکور کنایه است . که ، حرف رابط صفت ازطرف بوستان» مراد ملك شیراز میباشد

محصول بیت ـ از این سموم که برطرف بوستان گذشت : از بوستان گذشت یعنی ازبوستان عبور کرد . مراد : پس از گذشتن این سموم اگر گلی زنگ‌خودش را حفظ کرده باشد ویا نسترنی بویش باقی بماند خیلی عجیب است . یعنی عجیب است اگردراثرحادثهٔ مذکور رنگ روی زیبایان وبوی زلفشان باقی‌بماند. حاصل کلام ازترس یاغیان در زیبایان اثری از زیبائی نمانده‌است .

Marfat.com

مزاج دهـر تبه شد درین بـلا حافظ
کجاست فکر حکیمی ورای برهمنی

مزاج دهر ـ اضافه لامیه مجازاً . تبه شد : فاسد شد

حکیمی و برهمنی ، یاها وحدت راست . برهمن : به حکیم هندوستان اطلاق میشود.

محصول بیت ـ ای حافظ مزاج دهر دراثر بلای مذکور تبه شد : دنیا از نظم وانتظام خارج گشت. کجاست حکیمی که با فکرصائب ومحکم و برهمنی ما هر بارأی درست امور مختل مملکت را با حسن‌تدبیر اصلاح نمایند.

حاصل گفتار : برای رفع‌این‌بلا ازسرما به‌حسن‌تدبیرعقلا وعلمااحتیاج‌داریم.

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و چهلم

نوش کن جام شراب یـك منی
تا بدان بیخ غم از دل برکنی

جام شراب یك منی ، اضافه لامیه و بیانیه : جامی که ظرفیت یکمن شراب دارد . با حرف تعلیل . بدان ، با حرف مصاحبت و آن ، اسم اشاره (اشاره به جام شراب) .

بیخ غم، اضافه بیانی . بر کن . کندن: از ریشه درآوردن واز بیخ کندن یعنی بکل برطرف کردن و ازجا درآوردن .

محصول بیت ـ جام شراب یك منی را نوش کن ، تا بوسیلهٔ آن ریشهٔ غم را بکل از دلت بر کنی . یعنی با نوشیدن شراب از غم خلاص یابی .

دل گشاده دار چون جام شراب
سرگـرفته چند چـون خم دنـی

خم سر گرفته ـ یعنی خمی که سرش محکم بسته شده .

باید معلوم گردد : شیرهٔ تازه را که به خمره ریختند بلافاصله بدهانهٔ خمره یك خشت میگذارند وبا گل محکم اندودش میکنند تا هنگامیکه شیره بجوش‌میاید سر نرود به چنین خمره ، خم سر گرفته گویند .

خم دنی ، اضافه بیانیه .

خم ، عجم مطلقا به خمره‌های بزرگ گلی خم گوید. اما در نزد عرب «دن»

Marfat.com

بتشدید نون‌به خمی گفته میشود که بدنه‌اش در قسمت‌پائین مخروطی شکل‌وداخلش سیشه است ، پس ازقبیل اضافة العام الی‌الخاص میباشد ویا ضمیرخطاب میشود.

محصول بیت ـ خاطرت را چون جام شراب گشاده دار، تا کی چون خم‌دن سربسته باشی . حاصل تا کی افکار مشوش درسرو گرفته خاطرباشی .

کسانی که دراین بیت دنی را به معنای دنائت گرفته : چون خم دنی یعنی‌خم یست گفته‌اند ، خیلی پست در رفته‌اند فتأمل .

چون زخم بیخودی رطلی کشی
کم زنی از خویشتن لاف منی

خم بیخودی ، اضافه بیانیه . تشدید در خم به ضرورت وزن است.

رطلی ، یا حرف وحدت. کشی : بخوری .

محصول بیت ـ وقتی از خم بیخودی رطلی بخوری (با قدح یك منی شرابی که انانیت را ازتومیگیرد) . هرگزازخودت‌لاف منیت نمیزنی . حاصل اگرشراب بیخودی را بخوری ، لاف غرور وانانیت را بکل‌ترك میکنی.

سنگ سان شو درقدم نی‌همچوآب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی

سان ـ ادات تشبیه است ، سنگ سان؛ مانند سنگ . شو به فتح شین فعل‌امر مفرد مخاطب : باش . رنگ‌آمیز، ترکیب وصفی: رنگ‌آمیزنده ویاحرف مصدری وکنایه‌است از اینکه‌آب گاهی کدر وزمانی‌صاف است .

تردامن ، صفت مرکب، بحسب لغت یعنی کسیکه دامنش خیس وتراست اما دراصطلاحشان (ایرانیان) کنایه است از دنائت وفرومایگی .

محصول بیت ـ چون سنگ افتاده باش نه مثل آب که سراسر انواع رنگها را بپذیری وآلوده گردی یعنی آب که به رنگ پذیری و تری متصف است تو مثل آن نباش که آلوده گردی بلکه چون سنگ سنگین و بردبار باش و در برابر هر ناملایم صبر کن و متحمل باش که کمال نفس در همین است .

Marfat.com

دل بـمی دربند تـا مـردانـه وار
گـردن سالـوس و تقوی بشکنی

محصول بیت ـ دل به باده ببند یا دلبستگی به باده داشته باش تا که چون مردان گردن سالوس وتقوی‌را بشکنی،یعنی آبرو وعرض مکر و ریا را نابود کنی.

خیز و جهدی کن‌چوحافظ تا مگر
خویش را در پای معشوق افکنی

خیز ـ فعل امرمفرد مخاطب : بپا شو. واو، حرف عطف . جهدی ، یاحرف وحدت ویا حرف تنکیر. تا مگر ، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت ـ برخیز و سعی کن که چون حافظ خودت را در پای جانان بیفکنی یعنی درراه جانان خاك شوی .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعل فاعلن

غزل پانصد و چهل ویکم

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبوح ساز و بده جام یك منی

صبحست ـ خبر مبتدای محذوف ، تقدیرش : این‌وقت صبح است ، میباشد . واو، حرف حال .

ژاله ، مبتدا و میچکد خبرش . ابر بهمنی ، اضافه بیانیه ، بهمن با فتح با و میم وسکون‌ها نام دومین ماه فصل‌زمستان باصطلاح‌ماه وسط است و«یا»حرف نسبت.

برگ صبوح، اضافه لامیه ومبتدا: مزهٔ شرابی که هنگام صبح خورده میشود.

ساز ، فعل امرمفرد مخاطب خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بده ، فعل امر مفرد مخاطب از دهیدن .

جام یك منی ،اضافه بیانی‌ومفعول فعل «بده» . معنای کلمهٔ «منی» سابقاًمکرر بیان شده است .

محصول بیت ـ خطاب به ساقی میفرماید : الان وقت صبح است و با اینکه‌از ابر بهمنی ژاله میبارد ، اما تو وسیله باده نوشی هنگام صبح را تهیه کن و قدح یك منی را بده . مراد وقت باده نوشی است ، وسایل باده نوشی را برای ما آماده کن.

خلاصه آنچه ازلوازم باده‌نوشی‌ماست که عبارت ازمزه وباده‌است برایمان‌حاضر کن.

ظاهر امر این است که در بهمن ماه برف میبارد نه ژاله ، مگر مجازاً ژاله تعبیری‌باشد ازبرف، زیرا شهرشیراز زمستان سخت دارد.

صفحه ۳۴۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

خون پیاله خور که حلالست خون او
در کار باده باش که کاریست کردنی

درهر دوجا «که»ازبرای تعلیل است . کاری ، یا وحدت راست. کردنی[1] ، یا حرف نسبت .

محصول بیت- خون‌پیاله را بخور که خونش حلال‌است ودر کار باده باش که کاری است کردنی : شایستگی آن را دارد که انجام گیرد.

مراد از «خون» باده است واینکه میفرماید : حلال است ادعائی است یعنی به مناسبت اینکه غیراز این دین (اسلام) درادیان دیگر حلال است .

در بعضی‌از نسخ‌مصراع دوم:درکاریار باش که‌کاری است کردنی،واقع‌شده،البته معنایش روشن است .

گر صبحدم خمار ترا درد سر دهد
پیشانی خمار همان به که بشکنی

پیشانی به معنای جبین است . بشکنی، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت - اگر وقت صبح خمار سبب درد سرت گردد ، بهتر آنست که پیشانی خمار را بشکنی ، یعنی حالت خماریت را با باده دفع کنی.

ساقی بدست باش که غم‌در کمین‌ماست
مطرب نگاهدار همین ره که میزنی

ساقی ـ منادی . بدست باش: زود باش . که ، حرف تعلیل. در کمین بودن : ترصد است مراد از «ره» دراین بیت «پرده» است . که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت - ای‌ساقی‌زودباش که غم‌در کمین‌ماست، وای مطرب همین‌پرده که میزنی نگهدار یعنی‌ازاین‌پرده به پردهٔ دیگرمنتقل مشو ، حاصل: همین پرده را بزن پردهٔ دیگرمزن .

می‌ده که‌سر بگوش‌من آورد‌چنگ و گفت
خوش بگذران و بشنو ازین پیر منخی

بگذران ـ الف ونون ، ادات تعدیه ومفعولش‌محذوف است ، تقدیرش‌خوش

۱ـ یای‌لیاقت است. مترجم

Marfat.com

بگذران روزگار : ایام واوقات را خوش بگذران.

پیرمنحنی ، اضافه بیانی ، منحنی اسم فاعل ازباب انفعال : خمیده

محصول بیت ـ خطاب به ساقی میفرماید : باده بده ، زیرا چنگ سر بگوش من نهاد و گفت : روزگار و اوقات خود را خوش بگذران ، واین حرف را از این پیرخمیده بشنو . مراد: کلام «باده بخور» را که سخن پیرخمیده پشت است بشنو و قبول کن .

حافظ به بی نیازی رندان که می‌بخور
تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی

محصول بیت ـ ای حافظ به حق بی‌نیازی رندان شراب بخور، تا که از آواز مغنی عبارت هوا لغنی را بشنوی ، یعنی خداوند غنی است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و دوم

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی

کشتن ما ـ مصدر به مفعولش اضافه شده . مدارا : مصدر از باب مفاعله از ناقص این باب عجم «تا» را حذف میکند،چنانکه سابقاً دراین باب مفصل سخن‌رفته است .

. محابا هم مانند مدارا مصدر است ازناقص باب مفاعله : دراین قبیل‌موارد به معنای پروا و ملاحظه میباشد.

محصول بیت ـ ای جانانیکه در کشتن ما بهیچ وجه مدارا نمیکنی و بلکه بروفق مرادت ما را میکشی و سود و سرمایهٔ عمرمان را بی محابا باتش میکشی و هر گز ملاحظه نمیکنی. مقصود : سرمایهٔ دل و دین‌ما را در آتش عشق میسوزانی و از گناهی که مرتکب میشوی ترس و واهمه نداری .

کسیکه گفته است : واضح است که مضمون این بیت خطاب عام است . این گوینده خودش قابل خطاب نبوده .

رد شمعی

درد مندان بلا زهر هلاهل ذارند
قصداین قوم خطر باشد هان تا نکنی

زهر هلاهل‌ـاضافه بیانی‌ازقبیل‌اضافة العام الی‌الخاص میباشد، زیرا«هلاهل» به تنهایی یعنی زهر کشنده ، پس زهر از هلاهل اعم است . زهرهلاهل دارند :

ص ۲۳۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

سم کشنده دارند ، حاصل اینکه طایفه‌ای زهرناکند چونکه دائماً زهرعشق ومحبت مینوشند.

قصد این قوم ، مصدر به مفعولش اضافه شده : برعلیه این قوم قصد کردن.
خطر، در لغت به معنای اشراف علی‌الموت یعنی به مرگ نزدیك شدن.
هان ، ادات تنبیه و«تا» ما قبل خود را تأکید میکند.

در بعضی از دیوانها بعداز کلمهٔ «بـاشد» «واو» قید کرده‌اند لکن در شرحها دیده نشد .

محصول بیت - دردمندان بلا، زهر هلاهل دارند، یعنی قومی‌هستند که زهر عشق نوشیده‌اند . پس اینان زهرناکند بنابراین‌برعلیه این قوم قصد کردن‌خطاست وخطر دربردارد : آگاه باش وغافل مشو وبرعلیه‌اینان یعنی به ضررشان اقدام نکن چونکه مردمان مسمومند ، چنانکه در حق علما آمده : لحوم‌العلما مسمومة . پس لحوم اینها هم مسموم است چون که زهر عشق مینوشند .

رنج‌مارا که توان برد بیك گوشهٔ چشم
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی

مداوا ـ مصدر است به معنای دوا وعلاج .

محصول بیتـ مرض ما را که با یك گوشهٔ چشم میتوان از بین‌برد: مرضمان با یك گوشهٔ چشم قابل علاج است ، الحاصل علاجمان به کمترین التفات بستگی دارد ، پس شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی. مراد : وقتی تقدیر این باشد که‌درد ما را توعلاج نمائی یعنی علاجمان در دست تـو باشد ، پس شرط انصاف نیست که اهمال ورزی .

دیدهٔ ما که بامید تو دریاست چرا
بتفرج گـذری بـرلب دریـا نکنی

دیدهٔ ما ـ اضافه لامیه . که حرف رابط صفت. بامید تو، یعنی بامید وصال‌تو بتفرج ، با حرف سبب. گذری ، یا حرف وحدت یا تنکیر. بر، حرف‌صله،

Marfat.com

لب دریا اضافه لامیه .

محصول بیت ـ چشم ما که بامید وصالت دریا شده : بامید اینکه گریه سبب وصال میشود ، از بس گریستیم که دیدهٔمان را دریا کردیم . پس چرا بعنوان تفرج از کنار دریا نمیگذری ؟ مقصود: گردش در کنار دریا مفرح است، پس چرا من باب گردش بر کنار دریای چشم ما گذر نمیکنی

نقل هرجور که ازخلق کریمت کردند
قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی

که ـ حرف رابط صفت . خلق ، به ضم «خا» به معنای خوی وعادت است . خلق کریم ، اضافه بیانیه . صاحب غرضان ، الف ونون ادات جمع، آنها ، ها ادات جمع ، عبارت است ازهرجور

محصول بیت ـ هر جور و جفایی که از خلق کریم و لطیفت نقل کردند ، صحت ندارد چون قول صاحب غرضانست یعنی توهر گزجوریکه از زبان مغرضان بتو نسبت میدهند نمیکنی ، مقصود : جوروجفا و ستمی که اصحاب غرض از تو نقل میکنند تماماً افتراست ، و کسی ازتوستم نمی‌بیند چون تو لطیفی و از شخص لطیف جزلطف چیزی دیده نمیشود .

بر تو گر جلوه کند شاهد ما ایزاهد
از خدا جزمی و معشوق تمنا نکنی

بر ـ حرف صله . تمنا ، مصدر ازباب تفعل. از ناقص بابهای تفعل و تفاعل مصدر را عجم اینطورتصرف میکند ، یعنی ما قبل آخررا.مفتوح کرده لام را به‌الف قلب میکنند .

محصول بیت ـ ای زاهد اگرمحبوب ما به توعرض جمال کند : در برابرت جلوه گری کند، ازخداوند جز می ومعشوق چیز دیگری تمنا نمیکنی .

حافظا سجدهٔ ابروی چومحرابش کن
که دعایی ز سرصدق جز اینجا نکنی

Marfat.com

سجدهٔ ابروی ، مصدر به مفعولش اضافه شده . ابروی‌چو محرابش ، اضافه[1] بیانی. که ، حرف تعلیل . دعایی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت- ای حافظ در برابر ابروی چون محراب جانان سجده کن، زیرا غیرازآنجا درجای دیگراز سرصدق دعا نمیتوانی بکنی.

مراد : دعایی که مستجاب میشود، دعایی است که درمحراب ابروی جانان کرده شود . پس عبادت ودعا را درمحراب ابرویش‌بکن که مورد قبول واقع گردد.

وله ایضاً

۱- دراینجا اضافه نیست،ابرومشبه، چون ادات تشبیه محراب مشبه به. مترجم

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و سوم

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

که ـ حرف تعلیل . روزی ننهاده ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ این نکته رابشنو تاخود راازغم آزاد کنی : نکته عبارت است ازمضمون مصرع دوم یعنی اگرطالب روزی مقدر نشده شوی خون خواهی خورد . مراد: اگرطالب وخواهان رزقی باشی که مقدر نشده بزحمت میافتی.

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پراز باده کنی

محصول بیت ـ آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد: یعنی عاقبت خواهی مرد وخاك خواهی شد وازخاکت کوزه وسبودرست خواهند کرد. پس حالا که درحال حیاتی فکرسبو کن که ازباده پر کنی. یعنی قبل ازمرگ باده نوش باش : پیش از اینکه بمیری باده بنوش

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست
عیش با آدمئی چند پریزاده کنی

آدمیانی ـ یاحرف خطاب که ، حرف رابط صفت . آدم و آدمی بعقیدهٔ بعضیها «یا» حرف نسبت است : منسوب به آدم یعنی نسل آدم.
آدمئی چند، اضافه بیانی و«یا» دوم حرف وحدت. پریزاده صفت آدمی.
محصول بیت ـ اگر از آن آدمیانی که هوس بهشت میکنی : اگرجزو آن

Marfat.com

اشخاصی که‌آرزوی جنت دارند،پس‌باید بامردم چون‌حوری عیش و نوش کنی. یعنی باید بازیبایان.حوری وش‌مصاحبت نمائی.حاصل‌سخن‌جنتی که میگویند عبارت است از صحبت بادلبران.

تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بـزرگی همه آماده کنی

تکیه ـ مقید به فعل نتوان زد. زد، دراینجا به معنای «زدن» میباشد : نتوان زدن. بگزاف، باحرف مصاحبت. گزاف، به ضم کاف‌عجمی:لاف، درتعریب «جزاف» گویند، اسباب بزرگی ، اضافه لامیه ویاحرف مصدری. آماده : مهیا.

محصول بیت ـ با لاف و گزاف نمیشود برمقام بزرگان تکیه زد : مکان و جای اکابررا بلاف نمیشود مجلس خود کرد. حاصل سخن برجای بزرگان نشستن آسان نیست، مگراینکه تمام وسایل بزرگی‌راحاضرومهیا کنی.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

رقم فیض ـ اضافه بیانی. ورق ، به تقدیرورق خاطرت ، میباشد

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: خاطرت کی رقم فیض قبول میکند هیهات . یعنی هرگزخاطرت فیض نمی‌پذیرد ، حاصل کلام هرگز مستفیض نمیشود مگراینکه ورق خاطرت را ازنقوش پراکنده ساده کنی‌یعنی ازاوهام مختلف خالی نمائی . خلاصه کدورات دنیوی را ازخاطرت محونمائی و دردل به هیچ چیز تعلق نداشته باشی تا که بتوانی ازنور روی جانان مستنیرومستفیض گردی.

اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان
گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی

اجرها ـ جمع اجر به معنای پاداش وعوض (ثواب)

باشد ـ فعل مضارع مفرد غایب، فاعلش ضمیرمستتردرتحت فعل که برمیگردد به «اجرها» وتای‌خطاب به معنای ضمیرمنصوب متصل،مفعول صریحش. وفعل‌بافاعل

Marfat.com

ومفعولش ، خبر«اجرها» وجملهٔ اسمیه جزای شرط واقع درمصرع دوم .

خسرو شیرین‌دهنان، اضافه لامیه ، شیرین دهن، صفت مرکب ، کسیکه‌دهان خوشمزه دارد دهن، مخفف دهان والف ونون‌ادات‌جمع. نگاهی ، یاحرف وحدت.

سوی فرهاد دل افتاده ، اضافه لامیه و بیانیه . دل افتاده ، از اقسام صفت مرکب است .

محصول بیت ـ ای سلطان‌شیرین دهنان ، اگر به‌جانب‌فرهاد دل داده یکبار نظری بکنی ، ثوابها حاصلت میشود. مراد : اگر به سوی من عاشق دلداده یکبار نظر بیندازی حسنات فراوان میسرت میگردد.

کار خود گر بکرم باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

کارخود ـ اضافه لامیه : مراد وضع واحوال خود است . بکرم : بکرم خدا باز، ادات تأکید.

گذاری،فعل‌مضارع‌مفرده‌مخاطب، کارمفعول‌صریح‌وبکرم مفعول‌غیرصریحش، جمله فعلیه درواقع جمله شرطیه است . حافظ منادی، ای حرف ندابازهم درمصرع دوم حافظ منادی است تقدیرش : ای حافظ میباشد.

بسا: بسیار که، حرف بیانی. باحرف مصاحبت. بخت‌خداداده، اضافه بیانی کنی، فعل مضارع مفرد مخاطب باماقبلش جملهٔ جزائیه است.

محصول بیت ـ ای‌حافظ اگر کارخود را به کرم‌خداوند تسلیم‌وتفویض‌نمائی چه بسا، ذوق وصفایی که بابخت خداداده بکنی. مقصود: اگر تمام کارها واحوالت رابه مشیت وارادهٔ خدامحول کنی. منظورحق‌قرارمیگیری ودرهر کاری بخت موافق ومساعدت میشود. زیرا کریم را کرم لازم است که کریم به کرامت قائم‌است .

ای‌صبا بندگیء خواجه جلال‌الدین کن
تا جهان پرسمن وسوسن آزاده کنی

بندگی- دراصل «بنده» بوده‌به سبب یای مصدری «های» رسمی به‌کاف عجمی «گاف» بدل شده وبه‌صورت بندگی درآمده ودراین بیت مراد خدمت و غلامی‌است

Marfat.com

خواجه جلال‌الدین ، دفتردار و مصاحب سلطان منصور بوده . پس وقتی پسرش به حکومت رسید جلال‌الدین وخواجه حافظ را از پدرش خواست که حافظ را استاد ومعلم‌وجلال‌الدین راللهٔ خودش کند . اماپدرش‌جواب داد: که تومیخواهی هنوزمن نمرده پادشاهی مرا ضبط کنی ، بخاطرهمین‌حرف پسرسلطان ازاین دو نفر دست کشید ورفت.

تا ـ حرف‌تعلیل. جهان، مفعول مقدم‌فعل« کنی» تقدیرش«جهان را» میباشد و سمن وسوسن آزاده ، مفعول دوم فعل مذکور ومقوله‌اش .

محصول بیت ـ خواجه به طریق‌غلومیفرماید: ای صبا ، خواجه‌جلال‌الدین رابندگی کن تا دراثرخدمت باوجهان راپرازسمن وسوسن‌نمائی.

یعنی اخلاق حمیدهٔ اورا درعالم نشردهی وجهان راپر گل وسوسن‌نمائی

وله ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و چهل و چهارم

ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

بکوی دوست، باحرف صلة، واضافه لامیه. گذار، حاصل‌مصدر: گذشتن وعبور کردن (برحسب تصادف ازیك محل ویاازیك‌جا گذشتن وردشدن، مثلا گویند گذرم بفلان جا افتاد).

گذاری یا حرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی، احتمال دارد وجه اخباری ویا انشائی باشد: نمیکنی ویاآیانمیکنی بطریق استفهام.

اسباب جمع. اضافه بیانی ، ومرادازعبارت‌اسباب جمع داری: وضع مساعدی داری. کاری ، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی،این فعل هم محتمل وجه اخباری وانشائی است

محصول‌بیت - ای دل گذرت‌به محلهٔ جانان‌نمی‌افتد، یاخود ای‌دل از کوی جانان گذر نمیکنی؟ .

تو که برای این کار همه گونه وسیله مساعد داری ، اماکاری نمیکنی ، یاآبا کاری نمیکنی؟

دل خود را توبیخ میکند و به ملازمت کوی جانان ترغیبش مینماید.

اما در ردیف «نکردهٔ» فقط وجه اخباری است ، یعنی به کوی جانان گذر نکرده‌ای .

آنکه کلمهٔ اسباب رامضاف نگرفته ، صاحب اسباب جمع نبوده .

ص ۲۰۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

چوگان کام درکف و گویی نمی زنی
بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی

چو گان کام ـ اضافه بیانیه . کام ، دراینجا به معنای مراد است . کف، دراین بیت به معنای «مشت» است. گویی ، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمی‌زنی، فعل‌مضارع مفرد مخاطب احتمال دارد وجه اخباری یا انشائی باشد : نمی زنی یا آیا نمیزنی (بزن)

بازی ، یاحرف وحدت . بدست ، باحرف ظرف. واوهای واقع درهردومصرع حرف حال یا ممکن است حرف عطف باشد

شکاری ، یا حرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی ، این‌فعل هم بدو وجه مذکور: اخباری وانشائی قابل تفسیراست، یعنی شکار نمیکنی (وجه اخباری)، آیاشکار نمیکنی (وجه انشائی)

مراد : شکاری بکن .

محصول بیت ـ خطاب به دلش میفرماید : باوجود اینکه چو گان مراد در دستت است اما گویی نمیزنی : گوی مقصود را نمی ربائی . یـا آیا گوی مراد را نمی ربائی ؟

و باچنین بازی که در اختیار تست شکار نمیکنی . یاآیا باداشتن چنین بازی شکار نمیکنی ؟

مقصود : باوجوداینکه چو گان فرصت دردستت است ، گوی مراد رانمیزنی ونمی ربائی یاآیا گوی مقصود رانمی ربائی.

و چنین بازی در دستت است اما دولت را شکار نمیکنی ویاآیا دولت را شکار نمیکنی ؟ یعنی باز مساعدت در دستت است اما وصال جانان را شکار نمیکنی . یا : باداشتن همه گونه وسیلهٔ مساعد آیا برای وصال جانان کوشش نمیکنی.

لفظ «چنین» ازالفاظ کنایه است ، یعنی فرصت مناسب ووضع مساعدی‌داری .

ماحصل : برای حصول مرادت‌قدرت وتوانائی داری ، لیکن درسعی جمیلت اهمال وجود دارد.

Marfat.com

این خون که موج میزند اندر جگر ترا
در کار رنگ روی نگاری نمیکنی

که ـ حرف بیانی ویاحرف رابط صفت. درکاررنگ روی نگاری . درحرف صله و اضافه‌ها لامیه. نگاری، یاحرف وحدت . نمیکنی ، به‌احتمال وجه اخباری و انشایی است.

محصول بیت ـ این خونی که درجگرت موج میزند ، آن را درکار رنگ روی نگاری صرف نمیکنی یعنی به عشق نگاری مبتلا نمیشوی که در اثر محبتش‌از چشمت خون بریزد و آن را در رنگ روی آن نگار صرف کنی ، مراد با اشک خونینت سرخ رویش نمیکنی. یاآیا بااشک خونین خود سرخ رویش نمیکنی؟

حاصل مطلب خون جگررا باید درکارجانان صرف کرد.

مشکین‌ازآن نشد دم خلقت که چون صبا
بر خاك کوی دوست گذاری نمیکنی

ازآن ـ ادات تعلیل: ازآنجهت. دم : نفس وخلق: خوی. که، حرف‌تعلیل. چون صبا، مرهون مصراع دوم. گذاری ، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی دراین بیت فقط به معنای وجه اخباری است.

محصول‌بیت ـ نفس خلقت‌ازآنجهت مشکین‌وخوشبو نشده که برخاك کوی دوست چون صبا گذری نکردی . مراد : علت خوشبوئی نفس صبا بواسطه مرورش ازخاك کوی‌دوست و کسب‌رایحهٔ طیبه‌اش‌میباشد.

نرسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی

نرسم ـ فعل مضارع متکلم وحده : بیم دارم. کزین، که حرف بیانی نبری، فعل نفی مضارع . آستین گل ، اضافه بیانی . کز، که حرف تعلیل . گلشنش ، شین برمیگردد به «چمن» تحمل خاری ، مصدر به فاعلش اضافه گشته . نمیکنی ، وجه اخباری است.

Marfat.com

محصول بیتـ میترسم که ازاین‌چمن دنیا یا ازچمن‌عشق آستین گل‌نبرنی، یعنی‌از گلش منتفع نگردی چونکه در گلشنش تحمل خاری نمیکنی. مراد : وصال جانان‌برایت میسر نمیگردد بدلیل اینکه طاقت تحمل‌زحمت اغیار ورقبا را نداری.

ساغر لطیف و پـرمی و می‌افکنی بخاك
و انـدیشه از بـلای خماری نمیکنی

ساغرلطیف وپرمی ـ مبتدا وخبر. واو، حرف عطف . واو دوم حرف حال . می‌افکنی فعل مضارع مفرد مخاطب : میاندازی . بلای خمار، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ ساغرلطیف وپرازمی است بااینحال توآن رابخاك می‌افکنی خطاب به دل میفرماید: توبه ساغرلطیف وظریف پرازباده میمانی ، اما قدر خویش رانمیدانی وخود ترا خواروخفیف میکنی وازبلای خماری اندیشه نمیکنی. مراد: خود را ضایع‌میکنی وازپشیمانی بعداندیشه‌نمیکنی که اهمال‌ندامت‌بزرگی رابارمیآورد .

در آستین جان تو صد نافه مدرجست
و آنـرا فـدای طـرهٔ یـاری نمیکنی

درآستین جان توـ اضافه بیانیه ولامیه . فدای طره ، مصدربه مفعولش‌اضافه گشته. طرهٔ یاری ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ در آستین جان توصد نافه مندرج است . یعنی درجانت صد گونه نافه وجود دارد اماآن را درراه طرهٔ یاری صرف نمیکنی . مراد : تو صاحب صد گونه علوم ومعارفی اماآنها را درمحاش‌صرف نمیکنی.

حافظ بروکه بندگی بـارگاه دوست
گر جمله میکنند تـو بـاری نمیکنی

حافظ ـ منادی ، که ، حرف تعلیل. باری ، به‌معنای هنوزاست

محصول‌بیت ـ ای‌حافظ برو بکارت که اگرهمهٔ عشاق خدمت بارگاه‌دوست را انجام بدهند وبندگی‌اش‌بکنند بازهم تونمیکنی؟ یعنی‌توهم مانند همهٔ عشاق‌نسبت

Marfat.com

به دوست‌بندگی کن وازآنان عقب نمان .

درمعنای مجموعی بیت گفته شده: ای حافظ برو که‌اگرخدمت درگاه‌دوست را جملگی بکنند حیف که تو.. یا یکبارهم نمیکنی؟ این مفسرمعنای بیت را حیف کرده است .

رد سروری

درمعنای مصراع دوم : اگرجملگی بکنند حیف که تونمیکنی ، این گوینده پیرومفسر اول بوده است.

رد شمعی

وله‌ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و چهل و پنجم

سحرگـه رهـروی درسر زمینی
همی گفت این معما با قرینی

سحرگه ـ هنگام سحر.رهرو، ترکیب وصفی یعنی روندهٔ راه ازمصدررویدن یا حرف وحدت سرزمین بـه معنای سرحد[1] است و یاحرف وحدت . همی گفت ، حکایت حال ماضی(ماضی استمراری): میگفت . این معما ،اشاره است به بیت‌دوم . با، حرف صله ، قرین : رفیق وهمنشین را گویند یاحرف وحدت.

محصول بیتـ سالکی در سرزمینی صبح خیلی زود این معما را بـه رفیقش میگفت . مرادش ازمعما مضمون بیت بعدی است.

که ای‌صوفی‌شراب‌آنگه شود صاف
کـه در شیشه بـرآرد اربعینی

که ـ حرف رابط مقول قول . برآرد اربعینی : چهل روزبگذراند

محصول بیت ـ ای صوفی شراب وقتی صاف میگردد که چهل روز در شیشه بماند. یعنی‌پس‌ازآنکه انگوربصورت شیره درآمد: تبدیل به عصاره گشت باید چهل روز درظرف بماند و کف کند وجوش‌آیدآنگاه صاف گردد و این حالت یعنی‌تبدیل شدن شیرهٔ انگوربه شراب ، تنها منحصربااین‌نیست که حتماًباید درشیشه باشد، بلکه در کپ‌ها وخمره‌ها هم استحاله صورت میگیرد. منتها ممکن است در ظرف شیشه‌ای هم تبدیل به شراب شود.

۱ـ به معنای خطه است. مترجم

ص ۲۹۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

گـرانگشت سلیمانـی نبـاشد
چه خاصیت دهـد نقش نگینی

انگشت سلیمانی ـ اضافه بیانی. خاصیت باتشدید «یا» به‌معنی‌خاصه (فضیلت ورجحان)، نقش نگین ، اضافه لامیه یا حرف وحدت .

محصول‌بیت ـ گر انگشت سلیمانی نباشد : اگر انگشتری حضرت سلیمان در دست خود او نبود ، نقش نگین آن انگشتری چه فضیلتی بروز میداد . مراد : خاصیتی که مهر حضرت سلیمان داشت بـواسطهٔ این بود که در دست سلیمان بود ، و گرنه در دست کس دیگر آن خاصیت را نشان نمیداد .

حتی دیوی که مهرمذکور را تصاحب کرده بود خاصیت خود را بروزنداد .

خدا زان خرقه بیزارست صدبار
کـه صدبت باشدش در آستینی

آستینی ـ یا حرف تنکیر .

محصول‌بیت ـ از آن‌خرقه‌ایکه در آستینش صدبت باشد، خداوند سخت بیزار است یعنی از آن خرقه‌ایکه از روی ریا پوشیده شود ، خداوند بیزار است .

ذکر محل واراده حال است ، یعنی‌مرادآن مرایی است که خرقه را ازروی ریا بتن میکند.خلاصه خداوند از کسانی که لباس ریا میپوشند بیزار است .

درونها تیره شد باشد کـه ازْ غیب
چـراغی برکند خلـوت نشینی

درونها ـ جمع درون به معنای اندرون وداخل است مثل‌داخل یك چیزچون خانه و مسجد ، اما اینجا مراد «قلوب» است . منظور : دلهـا تیره وتاریك و کدر شده. جملهٔ : باشد که از عیب، مرهون مصراع دوم است . چراغی، یاحزف وحدت بر کند ، روشن کند . خلوت نشین ، ترکیب وصفی : کسیکه درجای‌خالی دور از همه و تنها گوشه‌ای انتخاب کند :

محصول بیت ـ دلها تیره شده، باشد که خلوت‌نشینی ازغیب چراغی روشن

Marfat.com

کند . مراد: دل‌عشاق‌از فراق جانان تیره‌ومکدر شده، باشد که مستجاب‌الدعوه‌ای با همتش وصال جانان را سبب شود .

مروت گرچه نامی بی‌نشان است
نیازی عـرضه کن بـر نازنینی

مروت ـ لغت‌است به معنای مردانگی اما دراین‌بیت مراد سخاو کرم میباشد نامی ، یا حرف وحدت . نیازی ، نازنینی ، این دویاهم وحدت‌است .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : مروت اگرچه نامی است بی‌نشان یعنی اسم دارد اما نشانه و علامتی که دال بروجود مروت باشد نیست . با اینحال تو بر نازنینی عرض نیاز کن چه نیازت را بپذیرد وچه نپذیرد .

حاصل : اگرچه زمان قحط مروت است، اما تو عرض نیاز را از دست مده باشد که به دل جانان تأثیر کند .

ثوابت بـاشد ای دارای خرمن
اگر رحمی‌کنی بر خوشه‌چینی

دارای خرمن ـ اضافه اسم فاعل به مفعولش . دارا ، صفت مشبهه است اما در واقع در این قبیل جاها به معنای اسم فاعل میگیرند : دارنده .

رحمی ، یا حرف تنکیر . خوشه چین ، ترکیب وصفی از مصدر چینیدن و یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ ای‌دارای‌خرمن : ای‌صاحب خرمن ویا مالك خرمن، برایت ثواب دارد اگر بر خوشه‌چینی رحم کنی . مراد : ای جانانی که صاحب حسن و جمالی (زیبایی) اگر به دردمندانت که عاشق دیدارت هستند التفات نمائی خیر و ثواب عایدت میشود .

نمی‌بینم نشاط و عیش در کس
نه درمـان دلـی نه درد دینی

نشاط ـ به فتح نون : خوشحالی وشادی است ، اما به کسر نون جمع ناشط

Marfat.com

یعنی اسم فاعل است. درمان دلی ، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف وحدت ویا تنکیر .

درد دین ، اضافه لامیه ویاحرف تنکیر .

محصول بیت ـ در هیچ کس شادی و ذوق وصفا نمی‌بینم: در هیچ کس سرور قلب وصفای باطنی نمی‌بینم، ونه دل دردمندی را درمانی ونه دین اسلام را دردی‌است ماحصل هر کس به فکر خودش است .

خواجه از مردم زمان خود شکایت میکند .

نه همت را امید سربلندی
نه نقش عشق بر لوح جبینی

همت را ـ را ، ادات تخصیص . امید سربلندی ، اضافه لامیه . سربلند یعنی عالیجناب وبلندمرتبه ویا حرف مصدری . نقش ، اینجا به معنای علامت ونشان‌است. نقش عشق ، اضافه لامیه مجازاً . لوح جبین ، اضافه بیانی‌و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ نه همت را امید سر بلندی می بینم: امید نیست که همت کسی بلند باشد، حاصل امید نیست که کسی همت عالی‌داشته باشد ، ونه برلوح‌جبینی اثر عشقی می‌بینم یعنی در هیچ کس اثر عشق ومحبت نمی‌بینم .

این اوضاع واحوالی که شاعر بیان میکند یا به سبب انقراض سلطنت‌است و یا در اثر تعدی سلطان جابری است ویا اینکه قحطی بزرگی مردم را چنان گرفتار کرده که عشق را فراموش کرده‌اند چنانکه در بوستان فرموده است :

بیت : چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

نه حافظ را حضور درس وخلوت
نه دانشمند را علم الیقینی

محصول بیت ـ حافظ آسایشی برای درس وخلوت ندارد ، منظور اینست که این چیزها در موقع آسایش فراهم میشود . ونه علم‌الیقین دانشمند را می‌بینم ، یعنی در دوران ما تمام این کارها از بین رفته بحدی که حتی اسم ورسمشان هم متروك شده

Marfat.com

چون درهیچ کس مشاهده نمیکنم ماحصل‌عبارت : العالم متغیر آشکارا دیده میشود .

در میخانه بنما تا بپرسم
مأل خویش را از پیش بینی

تا ـ ادات تعلیل . تا بپرسم مرهون مصراع دوم . مأل به فتح میم والف ممدوده به معنای مرجع است یعنی عاقبت و پایان . مأل خویش ، اضافه لامیه و را ادات تخصیص پیش بین ، ترکیب وصفی ، از بینیدن یعنی عاقبت اندیش ویا حرف وحدت .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : چون احوال و اوضاع عالم اینگونه متغیر و متحول است ، پس در میخانه را به من نشان بده ، تا عاقبت کار خود را از یك مبصر پیش‌بین سؤال کنم : بپرسم که با اینهمه تغییرات ودگرنونی‌عالم عاقبت کارمن چه خواهد شد . الحاصل عاقبت حالم را ازپیرمغان سؤال کنم که این مسائل را کسی بهتر از او نمیداند .

اگر چه رسم‌خوبان تند خوئی است
چه باشد گر بسازی با غمینی

تند ـ به معنای حاد و تیزهم میاید . تندخو ، ترکیب وصفی یعنی بدخلق و یا حرف مصدری. بسازی ، با بای مؤکد فعل مضارع مفرد مخاطب ، اینجا یعنی همدردی کنی ومن باب‌دلسوزی توجهش کنی‌والتفاتش نمائی. با ، معیت را میرساند. غمین ، یا حرف نسبت ونون حرف تأکید : غمگین .

محصول بیت ـ اگرچه عادت خوبان تندخوئی است ، اما چه میشود اگربا غمگینی همدردی کنی وتسلی خاطرش را فراهم سازی . مراد : هرچند که بدخوئی عادت زیبایان است یعنی خوبرویان بدخو میشوند ، اما چه میشود به یك عاشق غمدیده رحم کنی ومورد توجهش قرار دهی. مراد از غمین‌خود شاعر است .

ولهایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و ششم

تومگر برلب آبی بهوس ننشینی
ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

محصول بیت ـ تومگر از روی هوی وهوس بر کنار آبی ننشینی ، والاهر گونه عمل و حرکت نامعقولی که در آب می بینی تماماً از خودت ناشی است . مراد : در کنار آبی اگر نشستهٔ باشی حرکات تو عیناً در آب منعکس میگردد ، پس هرشکل و وضعی که در آب به نظرت میرسد تماماً ازخودت است، چون آب مانند آیینه صاف است و همین است که هر نوع شکل و حالت را منعکس میکند :

در بعضی نسخه‌ها «بنشینی» واقع شده با «با» (فعل مثبت) . پس اینطور باید گفت : مگر اینکه تو در کنار آبی از روی هوس و غفلت بنشینی یعنی هیچ متوجه حال خودت نباشی ، دراینصورت هرحرکتی که در آب ببینی ناشی از خودت است ،

مفسری از بیت نتیجه گیری کرده است : همان هوسیکه سبب میشود تو در کنارآب بنشینی باعث فتنه میگردد،این گویند در تفسیر شعر خیلی زحمت کشیده است وعلاوه براین در تعبیر شعر کلمات بی نتیجه خیلی گفته است عفاالله عنه .

بخدایی که توئی بندهٔ بگزیدهٔ او
که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی

بخدایی که ـ با حرف قسم . که ، حرف رابط صفت . توئی ، یا ضمیر خطاب . بندهٔ بگزیدهٔ او اضافه بیانیه ولامیه ، بگزیده ، با حرف تأکید گزیده

Marfat.com

اسم مفعول یعنی انتخاب شده. که ، حرف رابط قسم . چاکر دیرینه، اضافه بیانی: خدمتکار قدیمی یا حرف نسبت و نون‌وهاادات‌تأکید نسبت .

کسی ، مفعول مقدم فعل نگزینی .

محصول بیت- بحق آن خدایی که تو بندهٔ برگزیدهٔ او هستی مبادا کسی‌را براین خدمتکار قدیمی‌ات ترجیح دهی وبرای چاکریت قبول کنی .

مراد : مبادا مرا ترك کنی و به دیگری توجه نمائی ، فراموش مکن کـه در نزد بزرگان خدمتکار قدیمی اعتبارش بیشتر است .

بعدازاین ماوگدایی که بسرمنزل‌عشق
رهروانرا نبود چاره بجز مسکینی

محصول بیت- از این به‌بعد باید ما گدائی کنیم . زیرا در سر منزل‌عشق، رهروان یعنی عاشقان چاره‌ای جز اظهار بیچارگی ومسکنت ندارند .

مراد : عشاقی که سالك‌طریق عشقند ، باید هم در برابر جانان تضرع‌نمایند وعجز وبیچارگی خود را نشان دهند ، تا که جانان رحمشان کند .

ادب وشرم ترا خسرومهرویان کرد
آفرین برتوکه‌شایستهٔ صد چندینی

خسرومهرویان ، اضافه لامیه ، مهرو، صفت مرکب : کسیکه صورتش‌چون ماه است والف ونون ، ادات جمع بر، اینجا حرف صله و که حرف تعلیل.شایسته ، به فتح ویا کسر «یاء» به معنای لایق است .

شایستهٔ صد ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد .

چندینی ، چندین : اینقدر. «یاء» ضمیرخطاب .

محصول بیت - ادب و حیاترا خسرو مهرویان کرد : شاه زیبایان شده‌ای . آفرین برتو که به صدبرابر چنین مقام لایقی، حاصل اینکه ارزش ولیاقت توبرای مقامهای خیلی بیشتر از اینهاست .

اسناد به ادب وحیا مجازی است .

Marfat.com

گر امانت بسلامت ببرم باکی نیست
بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی

امانت ـ تقدیرش امانت ایمان است بـه ضرورت ترك شده باکی ، یا حرف تنکیر . بی‌دلی و بی‌دینی ، یاها حرف مصدری است .

محصول بیت ـ اگر امانت ایمان را بسلامت ببرم : ایمان را حفظ کنم .

مراد اگر امانت ایمان را بسلامت نگهدارم باکی نیست ، چونکه بیدلی سهل است در مقابل بی‌دینی یعنی در راه عشق دل را از دست دادن خیلی ساده است تا اینکه آدم دین وایمانش برود. حاصل اینکه به دین وایمان نقصی نرسد که باکی از بی‌دلی نیست .

صبر برجور رقیبت چه کنم گر نکنم
عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی

محصول بیت ـ در برابر جور و ستم رقیبت چه کنم اگر صبر نکنم. مراد : قادر نیستم برجورش صبر نکنم ، چـون عاشقان را جز تحمل جور و اظهار عجز و مسکنت چاره نیست .

الحاصل : برای متأثر کردن دل رقیب اظهار تواضع وبیچارگی لازم‌است .

این بیت در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد و از مکرر بودن قافیه‌اش گمان میرود که مال خواجه نباشد .

سخنی بی‌غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای که منظور بزرگان حقیقت بینی

سخنی ـ یاحرف وحدت. بندهٔ مخلص، اضافه بیانی. ای ، حرف ندا ومنادی جانان مقدر. که، حرف رابط صفت. منظور بزرگان حقیقت بین، اضافه‌لامیه وبیانی. حقیقت بین ، ترکیب وصفی : بزرگانی که حقایق اشیاء و امور را درك میکنند ، بینی، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ ای جانان که منظور نظر بزرگان حقیقت بینی ، از بندهٔ

Marfat.com

مخلص سخنی بی‌غرض بشنو : سخنی که از روی هیچگونه غرض وعلت نمیگویم آن سخن مضمون بیت زیرمیباشد .

نازنینی چو تو پاکیزه دل‌وپاك نهاد
بهتر آنست که با مردم بد ننشینی

نازنینی ، یا حرف وحدت . چو ، ادات تشبیه . پاکیزه دل وپاك نهاد ، هر دو صفت مرکب .

محصول بیت ـ تو نازنین پاك سرشت وپاکیزه‌دلی هستی پس بهتر آنست که بامردم بد ننشینی . مرادجوان پاك وپاکیزه‌ای چون تو بهتر که با اشخاص نامناسب معاشرت نکند. چون اگر هیچ ضرری نبیند ، لااقل تهمت خوردنش حتمی است .

حیفم آید که خرامی بتماشای چمن
که تو خوشتر ز گل و تازه تر از نسرینی

خرامی ـ یا ضمیر خطاب . کـه ، حرف تعلیل . نسرین : نوعی گل سفید است .

محصول بیت ـ من حیفم‌میاید که تو به تماشای چمن‌بروی یا چمن راتماشا کنی زیرا تو زیباتر از گل وتازه‌تر ازنسرینی .

حاصل اینکه تو از گل ونسرین بهتری ،

عجب از لطف تو ای گل که نشینی باخار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می‌بینی

محصول بیت ـ از لطف تو تعجب است ای گل که باخار بنشینی : ظریف و نازنینی چون تو بعید است که با مردم ناباب و ناهموار معاشرت کند ، اما ظاهر امر این را نشان میدهد که اقتضای وقت را رعایت میکنی ، یعنی همنشینی‌ات بااینگونه اشخاص بنابر مصلحتی وملاحظه‌ای است و گرنه بدون دلیل نمیباشد حاصل اینکه، بنا باقتضای وقت است .

Marfat.com

شیشه‌بازی سرشکم نگری ازچپ وراست
گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

شیشه باز ـ ترکیب وصفی ، یعنی کسی که با شیشه بازی میکند ، توضیح : در حمامِ گاهی بعضی از مردم لیف راصابون میزنند وآنگاه بوسیلهٔ فوت کردن لیف باد میکند وازآن حبابهایی[1] به شکل حباب‌شیشه‌ای درست میشود پس کسیکه‌این کار را میکند وحبابهای مذکور را در هوا به پرواز در میاورد ، شیشه باز گویند .

یا ، حرف مصدری شیشه بازی سرشکم ، از قبیل اضافه اسم فاعل به‌فاعلش .

نگری ، فعل مضارع مفرد مخاطب ودر جواب شرط واقع شده : نگاه کنی و به بینی‌از چپ وراست، متعلق به فعل«نگری».چپ باجیم وبای عجمی: یسار . یمین: راست. حاصل کلام مصراع دوم جملهٔ شرطیه و مصراع اول جمله جزائیه است .

منظر بینش ، اضافه بیانی ومراد چمن است چونکه بینش اسم مصدر است به معنای دیدن و منظر اسم مکان است به معنای محل نظر : نظرگاه وتماشاگه .

نفسی ـ یا حرف وحدت . بنشینی ، فعل شرط مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ شیشه بازی اشکم را از چپ و راست یعنی از همه طرف می‌بینی .

مراد : اگر براین منظر بینش یعنی برروی چشمم که محل بینش است قرار بگیری ، شیشه بازی سرشکم را از چپ وراست : از همهٔ طرف تماشا میکنی .

خلاصه اگر دمی روی چشمم‌قراربگیری می‌بینی که چگونه گریه میکنم واز همه جانب چشمم اشک میریزم .

سیل‌این‌اشک روان صبردل‌حافظ برد
بلغ الطاقة یا مقلة عینی بینی

سیل این اشک روان ـ اضافه های این عبارت بیانی است . صبر دل حافظ ، هر دو اضافه لامیه است.بلغ ـ فعل ماضی مفرد مذکر غایب : رسید ومتعدی است .

۱ـ حباب صابون . مترجم

Marfat.com

طاقت ، لفظاً مرفوع فاعل فعل «بلغ» ومفعولش محذوف ، کلماتی چون حد وغایت مفعولش است تقدیرش : بلغ الطاقة الحدوالغایة .

طاقت ، به‌معنای قدرت وتوانائی است ، یا حرف ندا ، مقله ، منادای مضاف به همین مناسبت منصوب است .

مقلة ، به سفیدی وسیاهی چشم یعنی به مجموعش مقله گویند . عینی ، تقدیراً مجرور ومضاف الیهش ویا ضمیر متکلم .

بینی ، فعل امر مفرد مؤنث مخاطب از «بان - یبین» یعنی از باب ضرب، چون بیعی از باع یبیع. بینی از بینونت میاید یعنی از من جدا شو .

محصول بیت - سیل این اشک روان صبر دل حافظ را برد : یعنی صبرش را تمام کرد وطاقت وتوانائی‌اش بانتها رسید، ای مقلهٔ چشم از من جداشو .

مقصود : مقلهٔ چشم را ندا میزند: که از من جداشو تا ازسیلی که از چشمم جاری است نجات یابم ، زیرا مادامکه تو هستی بی‌اشک نمیمانی .

کسیکه فعل «بین» را به فتح با گرفته ودر تحقیقش گفته است :

بینی ، به معنای فراق و وصل‌میایدودراینجا مراد معنای اول است که مضاف است به یای متکلم و مفعول فعل «بلغ» میباشد .

ومعنای مصراع اینست : ای روغن چشمم ، طاقت فراق رسید ، طاقت فراق ومجال از من سلب شد . این مفسر از لفظ ومعنای بیت بـه مدت راه یکساله دور افتاده است .

ونیز آنکه گفته است : بلغ فعل ماضی است یعنی به نهایت رسید .

اینهم سخن پسران نابالغ را زده است . رد سروری وشمعی .

تو بدین نازکی ودلکشی ای شمع چگل
لایق بزمگه خواجه جلال الدینی

نازکی ، یا حـرف مصدری است . دلکشی اینهم همینطور است . دلکش ، صفت مرکب، از کشیدن یعنی دلربا. شمع‌چگل، اضافه لامیه. مراد ازشمع، جانان

Marfat.com

است . چگل ، به کسره‌های جیم و کاف عجمی نام شهری است از شهرهای واقع در سرحد ترکستان . که زن و مردشان با چهره های سفید و چشم و ابروی مشکی و بی‌نهایت زیبا بوده‌اند . حتی شعرای‌عجم‌محبوبان‌خود را در زیبائی باحسن وظرافت زیبایان چگل وصف میکرده‌اند یعنی زیبابان چگل در بینشان مثل بوده است .

چگل در اصل نام کلیسائی است که درداخل شهر نامبرده واقع بوده.

لایق بزمگه خواجه ، اضافه‌ها لامیه است . بزمگه ، بزم یعنی صحبت و گه مخفف گاه ظرف مکان است .

جلال‌الدینی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ خواجه خطاب به یك محبوب میفرماید : ای‌زیبای چگل ، توبدین ظرافت ودلبری لایق مجلس خواجه جلال‌الدینی ،

سابق براین ضمن غزلی ذکری‌از جلال‌الدین گذشت ، پس‌احتیاج به‌تکرار ندارد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و هفتم

ساقیا سایهٔ ابرست و بهار و لب جوی
من نگویم چه کن اراهل دلی خود تو بگوی

ساقیا ـ منادی . سایهٔ ابر ، اضافه لامیه. باید معلوم گردد چنانکه سابقاً اشاره شده ، در مقاله بیست و چهارم مقامات حریری چنین آمده که در فصل بهار در روز ابری البته ابریکه یك تکه وسفید باشد و احتمال بارندگی نداشته باشد ، در چنین روزی باده نوشیدن در نزد باده نوشان خیلی ارزش دارد ولذت بخش است. بیان خواجه هم که میفرماید : سایهٔ ابر است و بهار ، مشعر همین معناست ولب جوی دراینجا قید است . خود : جایز است تأکید یا به معای (خودت) تعبیر شود .

محصول بیت ـ ای ساقی روز بهاری است و سایه ابرو کنار جـوی پس در اینصورت من به تو نمیگویم چه کار باید بکنی ، اگر اهل دلی خودت بگو چه خواهی کرد . یعنی بگو که درچنین روزی ودرچنین جایی باید باده نوشید. حاصل مطلب بگو : روز و وقت باده نوشی است .

بوی یك رنگی ازین نقش نمی آید خیز
دلق آلودهٔ صـوفی بمی ناب بشوی

بوی یکرنگی ، اضافه بیانی ویاحرف مصدری . مراد از «نقش» صورت است.

خیز ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر خیزیدن ، یعنی بلند شو و مرهون مصراع دوم. دلق آلودهٔ صوفی ، اضافه بیانی ولامیه . بمی ناب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی

ص ۳۰۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ از این نقش وصورت بوی یکرنگی نمی آید . به طریق خطاب عام میفرماید : برخیز و دلق صوفی را که با ریا ملوث گشته ، با بادهٔ خالص بشوی و تطهیر کن .

مراد : شراب اگرچه حرام است اما از ریای صوفی مرایی بهتر و بلکه هم پاکتر است زیرا ریا کفر است واما باده نوشیدن فسق است ،

سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

سفله ـ بدضم ویا کسر «سین» و سکون «فا» نقیض «علو» بـه ضم عین و یا به کسر آن وسکون «لام» است و در این بیت به معنای پست ودنی است .

عبارت «ای جهان دیده» را به طریق سحر حلال میتوان در مصراع اول و مصراع دوم بکار برد.

ثبات قدم ، مصدر به فاعلش اضافه گشته و مفعول صریح فعل «مجوی» و از سفله ، مفعول غیر صریح فعل مذکور .

محصول بیت ـ ای جهان دیده ، طبیعت جهان پست است ، پس بر کرمش اعتماد مکن ، یعنی ای دنیا دیده از پست فرومایه انتظار ثبات قدم نداشته باش. مراد: طبع پست اگر کرمی هم بکند در کرمش ثابت قدم نمیشود. حاصل گفتار از فرومایه وپست کرم واحسان دیده نمیشود اگر هم کرامتی بکند . بطور دائم نیست چون ثبات ندارد .

گوش بگشای که بلبل بفغان میگوید
خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی

گوش ـ مفعول مقدم فعل «بگشای» ، که ، حرف تعلیل . بلبل ، مبتدا . به فغان ، باحرف مصاحبت ومتعلق به فعل «میگوید» وجملهٔ فعلیه خبر مبتدا خواجه ، منادی و مفعول مقدم تقصیر مفرما . گل توفیق ، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل ببوی .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : گوشت را باز کن که بلبل

Marfat.com

بافغان میگوید . یعنی بلبل با ترنمات ونغمه‌سرایی میگوید : ای خواجه درسعی و کوشش کوتاهی مکن که گل توفیق‌ببوئی . ماحصل . درکارها سعی و کوشش کن و هرگز اهمال مورز تا مظهر توفیق وفیض خداوندی باشی .

دو نصیحت کنمت بشنو وصد گنج ببر
از در عیش درآو بره عیب مپوی

محصول بیتـ دو نصیحت میکنمت بشنو و دوصد گنج ببر یعنی باشنیدن و عمل بستن آن دوپند سودی‌معادل دویست گنج بدست میاری.

آن دو نصیحت مضمون مصراع دوم است که میگوید : همیشه خوش‌باش و با عیش وذوق زندگی کن ، اما کسی را عیب مگیر . مزاد : در فکر آسایش وخوشی خودت باش وعیب بین مباش وبلکه ستار عیوب مردم باش که در عالِم کاری مفید تر از این برایت نیست .

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل ونسرین ندمدز آهن وروی

طلبی ـ فعل مضارع مفردمخاطب ومتضمن‌معنای شرطی است : اگرمیخواهی آینه را ، : آینهٔ دل را . ندمد ، فعل نفی مضارع یعنی نروید.

محصول بیت ـ اگرطالب‌روی جانانی، آینهٔ دلت راقابل رؤیت روی جانان کن والا ازآهن و روی گل‌ونسرین نمیروید . مراد: دل تو اگر چون‌آهن سیاه و چون روی باشد جانان در چنین دلی‌رخ‌نشان نمیدهد ، بلکه باید چون‌آیینهٔ پولاد پاك ومجلا شود تا قابل فیض و استفاضه گردد.

پیش‌تر زانکه شوی خاك در میکده‌ها
یك‌دوروزی بسراپرده میخانه بپوی

محصول بیتـ به طریق خطاب عام میفرماید : پیش ازآنکه خاك در میکده‌ها شوی دو سه‌روزی ملازم‌سراپردهٔ میخانه باش ، مقصود قبل ازمرگ میخانه نشین‌باش وهیچوقت آنجا را ترك مکن .

Marfat.com

شکر آنرا که دگر بار رسیدی ببهار
بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی

شکر آن ـ اضافه لامیه و را ، حرف تعلیل. که ، حرف بیانی . بیخ: ریشه. نیکی ، یا حرف مصدری . بنشان ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب : بکار .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : به شکرانهٔ آنکه بار دگر به بهار رسیدی بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی : نیکی کن و از خدا توفیق کرم طلب کن .

باید معلوم گردد که چون این دو بیت فقط دریك نسخه موجود بود نوشته شد اگرچه قافیه‌هایشان مکرر واقع شده است.

گفتی از حافظ ما بوی ریا میاید
آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

آفرین ـ این کلمه در مقام تحسین و استهزاء بکار میرود . در زبان ترکی هم بهمین دو وجه استعمال میشود .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : که ای جانان تو گفتی ازحافظ ما بوی ریا میاید آفرین بر نفست باد که خوب بو بردی . مراد : احسنت که خوب فهمیدی .

آفرین در این بیت احتمال دووجه مذکور را دارد تأمل .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و هشتم

بلبل زشاخ سرو بگلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل ـ مبتدا ، و میخواند خبرش . شاخ سرو ، اضافه لامیه . بگلبانگ ، با حرف مصاحبت و گلبانگ : آواز بلند .

گلبانگ پهلوی اضافه بیانی . پهلوی در اصل «پهله» بوده به مناسبت آمدن یای نسبت های رسمی به «واو» قلب شده است . چونکه در زبان فارسی قاعدهٔ نسبت اینست : اسمی که در آخرش های رسمی باشد درموقع دخول یای نسبی ، ها به واو قلب میشود . مانند کلمات ادرنوی و بوسنوی . اما بعضیها عقیده دارند کـه «واو» اصل کلمه است وبدل های رسمی نیست ، وبا این دو بیت استدلال کرده اند مثنوی :

همی بود تا یکزمـان شهریـار ز پهلو برون شد ز بهر شکار
بدان گوهـر خویش کیخسروست که یك مـوی او بهتر از پهلوست

اما اصل کلمهٔ دهلوی ، دهله است که وطن خسرو و حسن میباشد و زبانشان پهلوی است . میخواند فعل ماضی. دوش: دیشب. درس مقامات معنوی ، هردو اضافه بیانی است . معنوی ، اسم منسوب « معنا » است همانطور که « مثنوی » اسم منسوب «مثنا» میباشد یعنی در حالت نسبت الف به واو ، قلب میشود برای اینکه اجتماع «یاءات»لازم نیاید . از مقامات معنوی مراد عشق است : مقامات منسوب به معنا زیرا عشق یك امر معنوی است و کیفیت عشق را فقط عاشق میداند وبس .

ص ۲۵۳ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت- دیشب بلبل از شاخ سرو به آواز پهلوی یعنی با لغت پهله یا پهلو (بزبان پهلوی) درس مقامات عشق را میخواند مراد : بازبان پهلوی نغمات بلند میخواند . آن درسی که میخواند مضمون بیت آتی است .

کسیکه گفته است : پهلوی به معنای فرس قدیم بکارمیرود ، افترا گفته است.

رد سروری

یعنی بیاکه آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی

به طریق خطاب عام میفرماید : یعنی بیا که گل آتش موسی « آتش طور» را نشان داد . مراد : گل از حالت غنچه بیرون آمد و باز شد و چون آتش سرخ شد ، خلاصه گل سرخ آتش شکفته گشت تا که چون موسی از درخت نکتهٔ توحید بشنوی: چون موسی ازدرخت سخن انی اناالله بشنوی زیرا تجلی به موسی به شکل آتش نمودار شد در آن زمان که به آرزوی آتش روبکوه نهاده بود.

در این بیت مراد از درخت ، درخت گل میباشد ، یعنی از درخت گل توحید کردن خالقش را بشنوی ، بفهمی که مصنوع باید صانع خود را حمد گوید . زیرا بدانکه آن رنگ و بورا به گل صانع مطلق داده است. خواجه گل را به آتش موسی ودرخت گل را به درخت موسا تشبیه فرموده است .

کسیکه در ذیل شرح بیت مذکور ، بیت مشهور شیخ سعدی را نوشته : هرورقی دفتر است. این مفسر درمعنا واملا به صواب نرسیده است. زادالله معرفته .

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی
تاخواجه می خورد بغزلهای پهلوی

مرغان باغ - اضافه لامیه و مبتدا . قافیه سنج، ترکیب وصفی وخبر مبتدا یعنی نغمه‌های مقفا میخوانند . و نون و دال آخر ادات جمع «است» میباشد . بذله گوی ترکیب وصفی وعطف به قافیه‌سنج . بذله ، با ذال معجمه به معنای لطیفه میباشد . تا ، حرف تعلیل. خواجه ، مبتدا می خورد، خبرش. بغزلهای پهلوی ، باحرف

Marfat.com

مصاحبت واضافه بیانی و مراد از خواجه در این بیت «وزیر» است .

محصول بیت - مرغان باغ نغمه های مقفا و مسجع میخوانند و نغمه های شادی بخش ولطیف میسرایند که و زیر همراه غزلهای پهلوی باده بنوشد . : مرغان بزبان پهلوی غزلسرایی میکنند که خواجه حظ کند وبانغمه‌هایشان خوش باشد وباده نوش کند.

مفسریکه در شرح بیت گفته است : دری ، فارسی فصیح را گویند وپهلوی غیر فصیح را . فصیح حرف نزده‌است .

و در معنای مصرع دوم : تا مرد باغزلهای پهلوی شراب بخورد . نفهمیده است که مراد از خواجه در این بیت چه کسی است .

و کسیکه اشاره به صعوبت زبان پهلوی کرده و اصطلاحات مشایخ را از نظر سختی بان زبان تشبیه نموده ، در واقع خودش خیلی صعوبت کشیده است .

خوش وقت بوریای گدائی وخواب امن
کین عیش نیست درخور اورنگ خسروی

خوش - احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی داشته باشد یعنی خوش است ویا خوش باشد. وقت بوریا ، اضافه لامیه . بور یا نوعی حصیر زیبابست که ازنی میسازند واکثر طبقهٔ فقرا از آن استفاده میکنند چونکه از حصیر معمولی ارزانتر است .

بوریای گدائی ، اضافه بیانی . خواب امن ، اضافه لامیه ویا بیانیه ، در اصل خواب با امن بوده یعنی خواب باآسایش واطمینان . کین ، دراصل که این بوده ، که حرف تعلیل .

این مصراع به مضمون مصرع اول اشاره میکند و کلمهٔ «عیش» آن مضمون را تفسیر میکند. در خور ، به معنای لایق است . در خور اورنگ ، اضافه لامیه . اورنگ ، به فتح همزه و را ، در اینجا مراد ازآن تخت پادشاهان است .

اورنگ خسروی ، اضافه بیانیه ویا حرف نسبت .

Marfat.com

محصول بیت ـ خوشا آن وقتی که بوریای گدائی باشد و خواب امن ، زیرا این عیش و صفا در تخت پادشاهی میسر نیست . مراد : خواب امن گداروی حصیر خوش و گواراست و چنین خواب در تخت پادشاهان دست نمیدهد . چونکه شاهان همیشه با ترس و لرز وخوف بسر میبرند . حتی در آن زمانها پادشاهان هنگام شب مراقب و نگهبانی برای حفظ جانشان میگماشتند ، چنانکه از این بیت ظهیر همین مطلب مفهوم است .

بیت : بعد از هزار سال ببام زحل رسد گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها .

با همهٔ این بعضی فدائیان با کمند بسرای شاهی داخل میشدند و به قتلش میرساندند. پس از ترس کشته شدن ، سلاطین در تخت خواب امن ندارند . بهمین سبب خواب با آسایش وراحت گدارا روی حصیر مدح میکند .

اسناد خوشی به وقت از اقسام اسناد مجاز[1] عقلی است .

کسانیکه ما بین بوریا و گدائی واوعاطفه ایراد کرده‌اند از ذوق زبان فارسی بی‌بهره بوده‌اند و کسی که یای کلمهٔ « گدائی» را حرف وحدت گرفته تفرد کرده است .

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

جمشید ـ نام پادشاهی است که جام جهان نما را اختراع کرده. بعضی گویند که جم و جمشید همان سلیمان پیغمبر است وجام هم اختراع وی است والعلم عندالله.

محصول بیت ـ با اینکه جمشید پادشاه بزرگی بود اما از اسباب دنیوی و امور سلطنت جز قصهٔ جام در جهان چیز دیگری برایش باقی نماند . مراد : آنچه نام جمشید را به خاطرها میاورد فقط همان جامی است که اختراع کرده بود . پس زنهاردل به اسباب دنیوی مبند که هیچ ارزش ندارد، زیرا هرچه دراین دنیا داری همه را در همینجا میگذاری ومیروی .

۱ـ مجازعقلی: یعنی عملی را نسبت دهند بغیر فاعل حقیقی، اسنادشیئی بغیرماهوله. مترجم

Marfat.com

دهقان سالخورده‌چه‌خوش گفت باپسر
کای نور چشم من بجز از کشته‌ندروی

دهقان ـ زارع و کشاورز و مالك ده . سالخورده : کهن سال یعنی‌مسن .

با پسر ، تقدیرش با پسرش بوده به ضرورت وزن ضمیر حذف گشته است .

کای، که حرف رابط مقول‌قول . ای ، حرف ندا. نور چشم من ، هر دو اضافه‌لامیه.

از کشته ، در اصل از کشته‌ات بوده ضمیر به ضرورت وزن ترك شده است .

ندروی ، نون‌حرف نفی‌ویا ضمیر خطاب وندروی ، فعل مستقبل‌مفرد مخاطب در اصل «درو» فتحه و کسرهٔ دال هر دو جایز است اما اینجا به ضرورت وزن دال ساکن خوانده میشود

محصول بیت ـ دهقان پیر به پسرش‌حرف بسیارخوبی‌زد، یعنی گفتش ای‌نور دیده‌ام بجز از کشته‌ات چیز دیگری درو نخواهی کرد . سخن خوبی گفت . مراد: هرچه بکاری همان را درو خواهی کرد . معنای لازم این سخن کلام مشهوری است که الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً فخیروان شراً فشر .

در میان تر کها هم معمول است گویند : هر کسی کشتهٔ خود بدرود .

چشمت بغمزه خانهٔ مردم سیاه کرد
مخموریت مباد که‌خوش مست میروی

بغمزه ـ یعنی به تیروتیغ‌غمزه . مخموریت مباد ، به فتح یا : غرور خماری عارضت نگردد. که ، حرف تعلیل ویا حرف بیانی . خوش دراینجا به معنای محکم وزیاد است .

محصول بیت ـ چشمت خانهٔ مردم را سیاه کرد : با غمزه مردم را ماتم زده کرد. یعنی‌مردم را ازپا انداخت وهلاك کرد. هرگز خماری عارضت نشود که سخت مست میروی .

مراد : با اینکه اینهمه مردم را ماتم زده کردی اما نکبت عملت ترا پریشان نکند که‌سخت مست غروری ، مقصود اینست که این کارها را بی‌پروامیکنی .

Marfat.com

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون
ما را بکشت یار بانفاس عیسوی

بخت واژگون ـ اضافه بیانی . واژ ، به معنای «باز» میباشد چونکه بین«واو وبا» تبادل و تواخی وجود دارد . مقتضای کلام : « که از بخت واژگون ما»ست . « که» رابط وضمیر «ما» به ضرورت وزن ترك شده است واین‌عبارت مرهون مصراع دوم میباشد .

انفاس عیسوی ، اضافه بیانی. انفاس ، جمع نفس . عیسوی ، به مناسبت‌یای نسبت الف به واو قلب شده است ، چنانکه در شرح مطلع بیان این مطلب گذشت .

محصول بیت ـ این‌قصهٔ عجیب رابشنو که ازبخت واژگون ما: ازطالع‌نحس وبرگشته ما یار ، ما را با انفاس عیسوی‌اش کشت ، یعنی انفاس عیسی احیای موت میکرد اما در مورد ما اثر برعکس داد که سبب قتل ما شد . مقصود اینست که تکلم شیرین‌یار مارا هلاك کرد یعنی از ذوق کلام یار، ما مردیم .

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
کاشفته گشت طرهٔ دستار مولوی

کاشفته ـ که حرف تعلیل ویا حرف بیان . آشفته : پریشان .

طره ، در لغت گیسو است چنانکه در حرف الف بیانش گذشت ، اما در این بیت مجازاً عبارت است از پیش[1] دستار . طرهٔ دستار ، اضافه لامیه دستار[2] مولوی ، اضافه بیانی .

محصول بیتـ ساقی کانه بادهٔ مقرری حافظ را زیاد تر داد : در مجلس به حافظ باده را بیشتر از دیگران‌خوراند ، زیرا طرهٔ دستارمولوی‌اش‌پریشان گشت . یعنی از پریشان شدن پیش دستار[1] ملائی حافظ معلوم میشود که ساقی در گرداندن قدح عدالت را رعایت نکرده است .

وله ایضاً

---

۱ ـ پیش دستار : قدیم معمول بوده عمامه را طوری‌می‌بستند که قسمت انتهائی‌پارچه به شکل زلفی در جلو قرار میگرفت وآن را پیش‌دستار نامیده است . مترجم
۲ ـ در متن دستار مولوی را «دستارآخوندی» معنا کرده است . مترجم

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و نهم

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کـی راهبر شوی

در یك نسخه مصرع دوم اینطور واقع شده: تا راه بین نگردی تو کی راهبر شوی .

تا ـ حرف توقیت . راهرو ، ترکیب وصفی: سالك . راهبر ، اینهم ترکیب وصفی است به معنای ، رهنما و پیشوا .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: ای بی‌خبر سعی کن که صاحب خبر شوی یعنی از طریق عشق آگاه شوی و مادامکه راهرو نباشی : تاسالك طریق عشق نباشی کی میتوانی راهبرو راهنمای راه عشق شوی ، یعنی نمیتوانی . حاصل تا کسی سالك راهی نباشد نمیتواند پیشوا و راهنمای روندگان آن راه شود . پس راه عشق هم راهی است تا کسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمیتواند ، دیگران را به طریق عشق راهنمائی کند .

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

مکتب حقایق ـ اضافه بیانی . ادیب عشق ، هکذا . هان ، ادات تنبیه . که ، حرف تعلیل روزی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ آگاه باش ای پسر در مکتب حقایق پیش مؤدب عشق هشیار

Marfat.com

باش در مکتب عشق سعی کن که از حقایق آگاه باشی تا روزی پدرشوی

مراد : در طریق عشق سعی کن از مبتدی بودن خلاص شوی و پیرو مقتدای عشق شوی .

خواب و خورت زمرتبهٔ عشق دور کرد
آنگه رسی بعشق که بیخواب وخور شوی

خواب و خور - نوم واکل .

محصول بیت - خواب واکل وشرب، ترا ازمرتبهٔ عشق دور کرد . یعنی مانع شد که درس عشق را تحصیل نمائی . پس زمانی به عشق گرفتار میشوی که بی خواب وخور شوی : زمانی عاشق صادق میشوی که از خواب وخور فارغ وآزاد باشی .

حاصل مطلب ، مقتضای مقام عاشق کامل ، بری بودن از اکل وشرب است .

گر نورعشق حق بدل وجانت اوفتد
والله کز آفتاب فلك خوبتر شوی

نور عشق حق ، اضافه بیانیه ولامیه . اوفتد ، فعل مضارع مفرد غایب ازمصدر اوفتادن ، باواو وبی واو، لغت است.

محصول بیت - اگر نورمحبت خدا بدل وجانت بیفتد ، اگرخدا راباجان و دل دوست داشته باشی یا دوست بداری ، بحق خدا از آفتاب فلك زیباتر میشوی.

مراد : عشق حق نورانیت میکند .

دست ازمس وجود چومردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

محصول بیت - دست از مس وجود چو مردان ره بشوی : یعنی به وجود علاقمند مباش ومقید به اکل وشرب وخواب مباش، تا کیمیای عشق را بیابی و طلای خالص شوی .

مقصود : موانع طریق عشق را از میان بردار تا که عاشق صادق شوی .

Marfat.com

از پای تـا سرت همه نور خـدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سرشوی

محصول بیت- از سرتاپایت همه نور خدا شود : اگر در راه خدا بی‌سروپا شوی تمام وجودت نور خدا شود .

حاصل : اگر در راه حق چون توپ بی‌سروپا شوی وغلط بزنی ، یعنی‌سراز پانشناسی مقرب درگاه خدا میشوی ونور محض میگردی .

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب‌هفت بحر بیك موی ترشه‌ی،

بحر خدا ، تقدیرش بحر عشق خداست . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - یك‌نفس غرق بحرعشق‌خداشو، و گمان مبر که از آب هفت دریا باندازهٔ یك موی، تر بشوی . یعنی کسیکه عاشق خدا شود ، اگر در هفت دریا غوطه بخورد یك مویش تر نمیشود تاچه برسد که خودش غرق شود .

حاصل کلام : عاشق خدا را نه آتش میسوزاند ونه آب خفه میکند .

وجه خـدا اگـر شودت منظر نظر
زین پس‌شکی نماند که‌صاحب‌نظرشوی

محصول بیت - وجه خدا اگر منظر نظرت‌شود : روی خـداوند اگر نظر-گاهت شود از این پس هیچ شکی نیست که صاحب نظر میشوی .

مراد : اگر چشم خدا بینت دهند شك نیست که صاحب نظر میشوی .

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل گمان مدارکه زیر وزبر شوی

محصول بیت - بنیاد هستی توچوزیرو زبرشود یعنی انانیت وغرورت اگر از بین برود ، دردلت گمان مبر که خودت هم زیر و زبر میشوی . الحاصل‌منیت تو اگر فانی شود موجودیت معنوی‌ات ازبین نمیرود بلکه حکم: **المؤمنون لایموت** را شامل میشوی .

Marfat.com

گر در سرت هوای وصالـت حافظا
باید که خاك درگه اهل بصرشوی

محصول بیت ـ ای حافظ اگر در سرت هوای وصال هست ، اگـر وصال جانان راآرزو میکنی باید که خاك درگاه اهل بصر شوی .

الحاصل: خاك پای عشاقی‌شوی که بدرگاه جانان واصل گشته است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و پنجاهم

سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت بازای که دیرینهٔ این درگاهی

بدولتخواهی- دولتخواه ، ترکیب وصفی. باحرف مصاحبت ویاحرف‌مصدری باز، دراین‌بیت تأکید افاده کند . آی ، باالف ممدوده فعل امرمفرد مخاطب. که، حرف تعلیل. دیرینهٔ این درگاه ، اضافه لامیه .

دیرینه ، یاحرف نسبت و نون وها ادات تأکید . درگاهی ، یا ضمیر خطاب است .

محصول بیت ـ هنگام سحرها تف میخانه، من‌باب خیرخواهی ودوستی به‌من گفت: بیا که توازبندگان‌قدیمی‌این‌درگاهی، یعنی‌خیلی‌وقت‌است که توملازم میخانه هستی. حاصل سخن ازبندگان قدیمی‌اش هستی.

همچو جم جرعهٔ می کش که زسرملکوت
پرتو جام جهانبین دهدت آگاهی

به‌عالم‌ارواح وروحانیان‌وعالم ملائکه، عالم امروعالم ملکوت اطلاق‌میکنند. این عالم چون عالم ملك از ماده و مدت جداست و بلکه بامر خدا بلاواسطه و سبب بوجود آمده است .

شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی دراصطلاحات خود فرموده است :

دلیل اینکه باین عالم ، عالم امر گویند چون بامر خداوند و مجرد از ماده

Marfat.com

موجود شده است.

اما شیخ محی‌الدین عربی‌قدس سره فرموده است که سبب تسمیهٔ عالم‌ملکوت به‌عالم امراینست که دراین عالم همه سراسر امراست و هیچ نهی وجود ندارد . زیرا استعداد اهل عالم مزبور بروجهی است که هیچگونه فکر مخالفت در آنها وجود ندارد که لازم بیاید نهی بر آنها مترتب گردد .

پرتوجام جهان‌بین ـ اضافه لامیه وبیانی، تقدیرش پرتوجام جهان بین‌ماست به‌ضرورت وزن «ما» ترك شده است . پرتو، مبتدا و دهد ، فعل مضارع مفرد غایب خبرمبتدا وفاعلش‌ضمیر تحت فعل که برمیگردد به «پرتو» و«تا» ضمیرمنصوب متصل مفعول اول و آگاهی مفعول دومش و یا حرف مصدری . و ز سرملکوت ، مفعول غیرصریحش .

محصول بیت ـ این بیت تتمهٔ مقول قول هـاتف است : چون جم جرعه‌ای می‌بکش‌تا که پرتوجام جهان بین‌ما ازاسرار ملکوت‌آگاهیت دهد. یعنی جرعهٔ جام مارا بنوش تاچون جام جهان‌نما از اسرار غیب آگاهت کند. دربعضی ازنسخ بجای «می» «ما» واقع شده، پس معنا : چون جم جرعهٔ ما را بکش‌تا که ...

درمعنای مجموعی بیت : چون جم قدح مارا بکش که پرتو جام جهان‌بین از ازسرملکوت خبردارت کند.

ویکی‌دیگر گفته است: چوز جم‌قدح مارا بکش که چون پرتوجام جهان‌بین سرملکوت آگاهیت دهد .

این مفسرین در گفتن سخن بی‌معنا پیرویکدیگر بوده‌اند.

رد سروری و شمعی

بـر در میکـده رنـدان قلنـدر باشند
کـه ستانند و دهند افسر شاهنشاهـی

به‌قیاس رندان ، بایستی قلندران گفته شود ، لیکن به ضرورت وزن فقط به جمع رندان اکتفا کرده است . رندان قلندر، اضافه بیانی. که ، حرف رابط‌صفت. ستانند، فعل‌مضارع جمع غایب : میگیرند. دهند، هم فعل مضارع جمع‌غایب.

Marfat.com

افسرشاهنشاهی، «یا» حرف نسبت اگر محسوب شود اضافه بیانی است. اما اگراضافه لامیه باشدیاحرف مصدری است. دوفعل‌در کلمهٔ «افسر» تنازع کرده‌اند.

محصول بیت ـ رندان قلندر بردرمیکده هستند : آنانکه در میکده مقیم‌اند رندان‌قلندراند. این‌رندان به‌پادشاهان‌تاج‌میدهند وهم‌تاجشان‌رامیگیرند. یعنی‌عاشقان باده نوش‌میخانه عشق‌اند که عالم ملك‌را تصرف کرده‌اند. حاصل‌بیان . اینان‌عشاق جانان اند که بامرجانان بزرگی وپادشاهی میدهند ومیگیرند «پس میگیرند» .

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

این بیت ـ احوال رندان قلندررا بیان میکند . خشت : آجرخام را گویند. زیرسر، اضافه‌لامیه واو، حرف حال. تارك، به‌فتح «را» به‌معنای بالاوروی سراست. تارك هفت اختر، اضافه لامیه. مراد ازهفت اختر سبعهٔ سیاره است. پای ، تقدیرش سرشان وپایشان بوده به‌ضرورت وزن ضمیرها ترك شده است.

دست قدرت ، اضافه بیانی‌ومفعول مقدم فعل «نگر». نگر، به کسر نون وفتح کاف فعل امرمفرد مخاطب یعنی نگاه کن . واو، حرف عطف منصب صاحب جاه، اضافه‌لامیه . صاحب ، بای این کلمه به‌ضرورت وزن ساکن‌خوانده میشود، خصوصاً که درزبان ایرانیان ساکن خواندن «با» معمول است. جاهی، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ به‌طریق خطاب عام میفرماید . قلندران مذکور از کمال‌فنا زیرسرشان بجای بالش‌خشت نهاده‌اند درحالیکه پایشان بربالای سبعه سیاره است. یعنی قلندران بااینکه درمیان خاك وسنگ میخوابند وبسترشان خاك است اما جولا نگاه افکارشان ازهفت فلك بالاتر است ، پس‌ید قدرت وصاحب مقام ومرتبه رانگر. مراد: مقام بلند وعظمت وقدرت اینان را نگاه کن که تاچه حداست . حاصل اینکه اگرچه ظاهرشان به‌صورت گداست اما افکارشان خیلی‌بلند است .

درمعنای مجموعی بیت : خشت زیرسروپای درتارك هفت ستاره. دست قدرت را نگر ومنصب صاحب منصب را، این‌شخص عجب پریشان گفته . یکی دیگر

Marfat.com

درمعنای مصرع دوم دست قدرت ومنصب صاحب جاه را ببین گفته است این مفسر برای اینکه «یا» را مصدری گرفته اشتباه کرده است .

سرما و درمیخانه که طرف بامش
بفلك بر شده دیوار بدین کوتاهی

سرما ودرمیخانه ـ واو حرف مع . که ، حرف تعلیل . طرف بام ، اضافه‌لامیه ساکن خواندن «را» ازتصرفات عجم است . بام : قسمتی که بالای خانه را تشکیل میدهد شین«ضمیر» برمیگردد به‌میخانه بفلك، باحرف صله. برشده : یعنی‌رسیده. دیوار ، مبتدا بدین کوتاهی خبرش. تقدیرش :دیوارش میباشد، به‌ضرورت وزن«شین» ترك شده . جملهٔ اسمیه برای میخانه حال واقع شده. کوتاهی ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ سرما و در میخانه یعنی همیشه ملازم میخانه‌ایم : در میخانه هستیم، چونکه بام میخانهٔ عشق بفلك رسیده درحالیکه دیوارش بدین کوتاهی‌است. مراد: بام میخانهٔ عشق اگرچه ظاهراً به‌نظر پست میاید، اما در معنابه عیوق رسیده است. درمعنای مجموعی بیت گفته‌اند:سرما ودرمیخانه که کنار بام آن میخانه به‌روی فلك رسیده است . باوجود این کوتاهی . یکی دیگر هم گفته است :

سرما ودرمیخانه‌ایکه کنار بام آن به‌بالای فلك رسیده درحالیکه دیوارش‌بدین کوتاهی است .

این مفسرین در بیان این‌معانی پستی نشان داده‌اند .

با گدایان در میکده ای سالك راه
بادب باش گر از سر خدا آگاهی

محصول بیت ـ ای‌سالك راه عشق، اگر ازسر خداوند آگاهی‌پس‌با گدایان درمیخانه باادب‌باش. مراد: برای‌عاشقان سالك احترام قائل‌شو ودر بزرگداشتشان کوتاهی مکن اگرچنانکه ازاسرار خداوند باخبری . خاصل کلام به‌ظاهرحالشان نگاه‌نکن که باطنشان باعالم دیگراست یعنی‌سالکان راه عشق‌سروکارشان باخداست.

Marfat.com

اگـرت سلطنت فقـر ببخشند ای دل
کمترین ملك تـو از مـاه بـود تا ماهی

محصول بیت ـ ای دل اگر ترا سلطنت فقر ببخشند ، اگـر ترا به عالم فنا برسانند کمترین ملك یعنی مملکتت ازماه بود تاماهی . مراد: به‌تمام دنیا **حکومت** میکنی یعنی به‌پادشاهی دنیا میرسی.

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمـاتست بترس از خطر گمـراهی

قطع این مرحله ـ اضافه مصدر به مفعولش . مرحله در اصل به معنای جایی است که مسافر درعین سحر بدانجا وارد میشود یعنی منزل ، اما دراین‌بیت مراد آن جایی است که از آنجا به‌سفر حرکت میکنند . یعنی طریق همرهی خضر ، اضافه لامیه ویاحرف مصدری .

خطر: اشراف علی‌الهلاك است ، یعنی به هلاکت نزدیك بودن . **گمراهی** ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ این مرحلهٔ عشق‌را بدون همراهی خضر طی مکن: تاحضرت خضر رفیق راهت نشود قطع مرحلهٔ عشق‌را قصد مکن زیرا این‌راه ، راه‌ظلماتست پس ازخطر گمراهی بترس . مراد: به‌راه عشق بدون پیشوا وراهبر داخل‌مشوچون آن سویش تاریك است . پس غافل مشو که گمراه میشوی «راهرا گم میکنی»

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار
عملت‌چیست که مزدش دو جهان‌میخواهی

حافظ ـ منادی . حافظ خام طمع ، اضافه بیانی. خام طمع ، صفت مرکب. شرمی، یاحرف تنکیر. ازاین ، این اشاره‌است به‌طلب دوجهان بابت مزد وپاداش. مزد، به ضم میم یعنی اجرت یا کرا .

محصول بیت ـ ای حافظ خام طمع ازاین قصه شرم کن یعنی خجالت بکش عملت چیست که در برابرش دوجهان را مزد میخواهی . مراد چه کار کرده‌ای کـه

Marfat.com

درعوضش دوعالم راپاداش میخواهی . پس‌ازاین‌کار خجالت بکش .

تو در فقر ندانی زدن از دست مـده
مسند خواجگی و مجلس توران شاهی

درفقر ـ مجازاً اضافه لامیه . ندانی ، دراین قبیل جاها به‌معنای «نتوانی»یعنی قادر نیستی. از دست مده ، مرهون مصراع دوم . مسند ، اسم مکان : تکیه گاه یعنی جایی که تکیه میزنند. مراد از«خواجگی» وزارت است مسند خـواجگی ، اضافه بیانی .

توران‌شاه وزیراعظم شاه شجاع بوده است ، چنانکه دررساله[1] مفصل‌بیان‌شده است .

محصول بیت ـ خواجه از راه فروتنی و تواضع خطاب به‌نفسش میفرماید : ای حافظ توقادر نیستی درفقر بزنی یعنی تـونمیتوانی رنج فقررا تحمل کنی ، پس مسند وزارت ومجلس توران شاه راازدست مده. مراد : توطاقت فقروفنا را نداری، دراینصورت ملازمت وزیررا ترك مکن که برایت ثروت حاصل گردد. مراد خواجه حسن طلب است.

کسانیکه مقصود خواجه را در نیافته‌اند بیت مذکور بالا را بعد از مخلص بیت ایراد کرده‌اند عفاالله تعالی‌عنهم. وله ایضاً

---

۱ ـ خواجه جلال‌الدین توران شاه وزیرشاه شجاع بوده امانام رساله و موضوع آن را ذکرنکرده است . مترجم

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و پنجاه و یکم

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی

ای ، حـرف ندا و منادی همان شاهی است که ممدوحش واقع شده . بقیه مقصود بالنداست .

انوار پادشاهی ، اضافه لامیه یا بیانیه و یا حرف نسبت حکمت الهی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ شاها پرتو وضیاء پادشاهی در رویت هویداست ، و فکرت مؤید به حکمت الهی است . در فکرت حکم الهی نهفته شده . مقصود اینست : اگر درباره مطلبی و معنایی فکر کنی . صد گونه حکمت الهی اظهار میداری .

کلك تو بارك الله بر ملك دین گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی

کلك تو ـ اضافه لامیه . بارك الله ، در مقام تحسین بکار میرود . ملك دین اضافه بیانی .

قطرهٔ سیاهی ، اضافه لامیه مـراد از سیاهی مرکب سیاه است . چون آنان «ایرانیان» به مرکب سیاه سیاهی گویند .

صد چشمه آب حیوان ، به ضرورت وزن چشمه را از حالت اضافه انداخته و آب حیوان را بدل آن کرده است .

ص ۲۳۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ بارك‌الله بر قلمت که از یك قطرهٔ مرکب بر ملك دین صد چشمهٔ آب‌حیات جاری ساخته است .

حاصل : قلمت با ضبط ممالك ، ممالك دین را حیات بخشیده است . چنانکه هیچ کس از تو شکایت ندارد بلکه ممالك اسلامی همگی از تو رضایت دارند .

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملك آن تست وخاتم فرمای هرچه خواهی

اهرمن ـ دیو نر است . نتابد ، فعل نفی مضارع : پرتو نمی‌اندازد یعنی اسم اعظم برروی اهرمن پرتو نمی‌افکند . انوار ، فاعل فعل «نتابد» . انوار اسم، اضافه لامیه مجازاً و اسم اعظم ، اضافه بیانی .

ملك مبتدا و آن تست اضافه لامیه وخبر مبتدا .

خاتم معطوف به ملك . تقدیرش : وخاتم آن تست . فرمای ، فعل امر مفرد مخاطب : دستور بده هرچه خواهی ، خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب ، در اینجا یعنی هرطور که میل توست .

محصول بیت ـ اسم‌اعظم بر اهرمن نور نمی‌افکند : یعنی اسم‌اعظم اگر بدست دیو بیفتد خاصیت خود را بروز نمیدهد : خاصیتش ظاهر نمیشود .

چنانکه خاتم حضرت سلیمان بدست دیو که رسید اثرش ظاهر نگشت ، پس ملك سلطنت و خاتم شاهی از آن تست . بفرمای هرچه میخواهی .

مقصود : اقلیم پارس یعنی تخت سلیمان را تصاحب نموده‌ای پس هرچه اراده میکنی بفرما که عالم را مسخر کرده‌ای .

درحشمت سلیمان هرکس که شك نماید
برعقل ودانش او خندند مرغ وماهی

حشمت ـ به کسر حای حطی ، عجم به معنای عظمت وشوکت یعنی بزرگی بکار میبرد .

حشمت سلیمان ، اضافه لامیه .

Marfat.com

محصول بیت ـ در حشمت و قدرت سلیمان هر کس که شك داشته باشد ، بر عقل و دانش او مرغ وماهی میخندد : مسخره‌اش‌میکنند. خلاصه قطع نظر ازانسان بلکه حیوانات برو بحر هم تمسخرش میکنند .

مقصود : شك نیست که تو صاحب حشمت و عظمت و جانشین سلیمانی . پس کسیکه در سلطنت تو شك کند مثل اینکه در سلطنت سلیمان شك کرده است وچنین شخص‌را اگر تمام حیواناتی که در تحت‌فرمان سلیمان بودندمورد تمسخر واستهزاء قرار دهند بجاست .

بازارچه‌گاه‌گاهی‌برسرنهدکلاهی
مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

محصول بیت ـ اگرچه بازگاه گاهی کلاه‌برسرش[1] مینهد . اماباوجوداین رسم وآیین شاهی را نمیداند .

مراد : گاه گاهی کـلاه برسر نهادن باز دلیل لیاقتش برای پادشاهی طیور نیست ، بلکهٔ این عنقاست که‌آیین ورسوم پادشاهی را میداند وچون سایر مرغان در قراء وبلاد یعنی درهمه جا پرواز نمیکند. چنانکه همیشه تخت سلطنتش درقاف است وهمیشه مقام خود را حفظ میکند و به سبب عظمتی که دارد هرگز خود را به کسی نشان نمیدهد .

مقصود : پادشاهی‌را شخص عالیشأنی‌چون‌تو لایق است نه هردنی ولئیم‌الطبع. خلاصه اینکه تو شایسته ولایق تخت سلیمانی نه دیگران .

پادشاه ممدوح خود را به‌عنقاوسایروراث سلطنت را به‌باز کلاهدار تشبیه کرده است .

۱ـ باز کلاهدار: درتربیت بارسکاری‌برای‌اینکه بازقابلیت تربیت کسب کند ابتداحیوان را بسته وگرسنه وبی‌خواب نگاهمیدارند وسرش را باکلاهکی از چرم میپوشانندکه ازمردم و اسبها وسگهای‌شکاری نهراسد . زندگی حیوانات لاروس ص ۱۰۲ چاپ ۱۹۵۰

Marfat.com

تیغی که آسمانش ازفیض خوددهد آب
تنها جهان بگیرد بی‌منت سپاهی

تیغی ـ یاحرف وحدت. که، حرف رابط صفت. فیض، دراینجا به معنای لطف و احسان. سپاهی ، با یا نسبت دراینجا یعنی قشون یا لشکر .

محصول بیت ـ شمشیریکه آسمان از لطف و احسان خودآبش‌دهد : شمشیر آسمانی بدون کمك‌لشکر جهان را مسخر میکند . یعنی کسیکه مؤید من‌عندالله باشد احتیاج به معاونت لشکر وسپاه ندارد .

کسیکه یای سپاهی را وحدت گرفته ازعلم قافیه بی‌بهره بوده واز علم معانی اطلاع نداشته . رد شمعی

کلك توخوش‌نویسد درشأن یارواغیار
تعویذ جان فزایی افسون عمر کاهی

شأن ـ مهموزالعین است ، و جایز است همزه نوشته نشود و فقط بالف اکتفا کرد، چون «راس» که عجم دائماً با الف بکار میبرد . مانند همین بیت .

شان ، در عربی به معنای «حال» است . اما در فارسی چندین معنا دارد که در اینجا محلش نیست. تعویذ ، مصدر از باب تفعیل، به معنای حفظ کردن ، اما عجم‌به معنای حمایل بکار میبرد . پس‌تعویذ جان ، اضافه لامیه . جان‌فزا، ترکیب وصفی، از فزاییدن : سبب فزونی‌جان یعنی حیات بخش ویای دوم حرف مصدری .

افسون ، با همزه ویابی‌همزه : سحر ومکروحیله . عمرکاه، ترکیب وصفی ، ازکاهیدن یعنی جانکاه و افسون عمرکاه : افسونی که سبب کوتاهی عمر است .

محصول بیت ـ ای‌پادشاه قلمت در حق یار واغیار خیلی خوب مینویسد : درباره دوست تعویذ حیات بخشی و در حق دشمن افسون جانکاهی را صادر میکند .

منظور اینست که پادشاه صاحب شمشیروقلم‌است ، در بیت قبل وصف‌شمشیرش را بیان فرمود ، وحالا هنرهای قلمش را تعریف میکند .

مراد خطاب به شاه میگوید : گاهی قلمت یك خط همایونی مینویسد که به

Marfat.com

فلان دوست اینقدرعطایا اعطا کنید که جان‌فزای حیاتش گردد، پس این‌خط همایونی برای‌دوست تعویذ جان‌است. اما گاهی نیزدر بارهٔ سیاست کردن دشمنی‌خط همایونی صادر میکند که باید بی‌جان گردد یعنی‌هلاك شود ، این‌یکی برای‌دشمن افسون جان کاهی است .

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

ای ـ حرف ندا و منادی شاه مذکور درابیات قبل .

مـراد از عنصر چهار ارکان است : خاك و آب و هوا و آتش . عنصر مبتدا . عنصر تو ، اضافه لامیه . مخلوق ، خبر مبتدا. از کیمیا متعلق به مخلوق . کیمیای عزت ، اضافه بیانی در بعضی از نسخ بجای « کیمیا » « کبریا» واقع شده به معنای «عظمت» . کبریای عزت ، بازهم بیانیه است .

وی ، واو حرف عطف ، ای حرف ندا و منادی پادشاه مذکور ، دولت تو ، اضافه لامیه. ایمن ، به معنای امین. صدم ، به فتح صاد وسکون‌دال، در اصل‌بمعنای تنه زدن است اما در این قبیل موارد به معنای شدت و بلاست.

در بعضی‌نسخه‌ها بجای صدمت«وصمت» به فتح واو وسکون «صاد» واقع‌شده به معنای‌عیب است. تای واقع در«صدمت» علامت نقل است تباهی، یا حرف مصدری: فساد .

محصول بیت ـ ای‌پادشاه‌عنصرت یعنی‌وجودت از کیمیای‌عزت، وحرمت خلق شده . وای پادشاه دولتت از فساد و تباهی مصون است . مـراد : تو وجود شریف و پادشاه عادلی . حق‌تعالی دولتت را از زوال مصون بدارد .

کسیکه در معنای ابیات و مصارع که منادی واقع‌شده است حرف « که» بکار برده خودش آگاه‌نبوده که به‌معنای‌شعر خلل وارد کرده‌است.

Marfat.com

گرپرتوی زتیغت برکان معدن افتد
یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی

پرتوی ـ یا وحدت راست . کان ومعدن به کسر دال از اقسام تفسیر عطف است. یاقوت سرخ رو، اضافه بیانی. سرخ‌رو، صفت مرکب: یاقوت‌قرمز. «را»ادات مفعول . ظاهراً کلام خواجه این را میرساند که یاقوت همان برنگ قرمز است و بعد برنگ زرد و یا سیاه تبدیل میشود . چنانکه روایت میشود : حجرالاسودمکه معظمه یاقوت است . حتی وقتی قـرامطهٔ لعنهم‌الله تعالی‌مکه مکرمه را غارت کردند حجرالاسود را باخود بردند . امـا اهل اسلام «مسلمین» برای تخلیص آن از دست قرامطه دوهزارسکه جمع کردند وسنگ مبارك را باخواص یاقوت آزمایش نمودند دیدند دارای خاصیت کامل‌یاقوت است پس مال مذکور را دادند وحجرالاسود را از دستشان گرفتند .

بخشند ، فعل مضارع جمع غایب ، فاعلش کان و معدن رنگ‌کاهی ، اضافه بیانی . کاه ، به‌کاف عربی یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ اگرازشمشیرت پرتوی‌برکان‌معدن بیفتد،معادن‌یاقوت قرمز را رنگ‌کاهی‌میدهد: یعنی‌ازخوف و وحشت تیغت یاقوت قرمزرنگ را به‌رنگ زرد تبدیل‌میکند . حاصل اینکه‌از هیبت شمشیرت معادن به مرض یرقان مبتلامیشود.

عمریست پادشاها کزمی‌تهی‌است جامم
اینك زبنده دعوی وزمحتسب گواهی

عمر ـ در این قبیل‌جاها به معنای زمان است ، یا حرف وحدت . کزمی، که حرف بیانی. تهی ، به فتح یا وبه‌کسر «تا» وبه کسر «ها» : خالی . گواه : شاهد به معنای‌آشنا هم میاید .

محصول بیت ـ ای پادشاه مدتی است قدحم از باده خالی است یعنی خرجی ندارم که باده‌بخرم و بنوشم .حاصل‌اینکه قدرت مالیم اجازه نمیدهد که باده‌بخورم. اینك دعوی ازمن وشهادت از محتسب . مراد : محتسب شاهد است که برای خرجی

Marfat.com

باده معطلم وچیزی ندارم . خواجه در بیت حسن‌طلب را رعایت کرده‌است .

دانم دلت ببخشد بـر عجز شب نشینان
گر حال من بپرسی از باد صبحگاهی

ببخشد . فعل‌مضارع مفرد غایب : ترحم میکند . بر، اینجا حرف صله. عجز شب نشینان ، اضافهٔ لامیه . شب نشین ، ترکیب وصفی : کسی که احیای لیل‌دارد ، الف ونون ، ادات جمع . صبحگاهی ، یاحرف نسبت .

مصراع دوم شرط ومصراع اول‌خبراست.

محصول بیت - اگرحال مرا ازباد سحر گاهی یعنی‌ازنسیم صبا سؤال کنی میدانم که دلت برناتوانی وفقر شب زنده داران خواهد سوخت. مراد : اگر ازباد صبا حال مرا بپرسی وضع نامساعد و رقت انگیز من معلومت میشود ، و باین وسیله هر کجا یك عاشق‌شب زنده دارهست مورد مرحمتت قرارمیدهی ، یعنی وضع وحال عاشقانی را که احیای لیل میکنند ازمن‌قیاس میگیری ، چونکه من درمحل‌ترحم.

مفسری که یای «صبحگاهی» را وحدت گرفته ازعلم قافیه اطلاع نداشته .

رذ شمعی

ساقـی بیار آبـی از چشمهٔ خرابـات
تا خرقه هـا بشوئیم از عجب خانقاهی

ساقی ، منادی . آبی ، یاحرف وحدت . مراد ازآب «باده» است . تا حرف تعلیل

عجب ، به‌ضم عین و سکون جیم به معنای کبر است . خانقاهی ، یـا حرف نسبت .

محصول بیت - ای‌ساقی از چشمهٔ خرابات آبی بیار تا که از تکبر خانقاهی خرقه هایمان را بشوئیم. یعنی‌باده بیار تا که بخوریم ومسکنت کسب‌نمائیم وازعجب و ریائی که درخانقاه کسب کرده‌ایم خلاص گردیم .

Marfat.com

در دودمان آدم تا وضع سلطنت هست
مثل تو کس ندانست این علم راکماهی

دودمان ، به ضم دال اول وسکون دال دوم به معنای قوم وقبیله‌است.

دودمان آدم ، اضافه لامیه . تا ، حرف ابتدا ویاحرف توقیت به‌معنای «مادام» مراد ازعلم ، علم سلطنت میباشد. کماهی، کاف حرف تشبیه وماهی لفظی‌است مرکب از موصول و ضمیر مؤنث غائبه ، قیاس « کماهو» بوده زیرا که ضمیر راجع است به «علم» لکن تقدیرش علم سلطنت است ، پس از مضاف‌الیه حکم تأنیث اخذ کرده که ضمیر تأنیث بآن بر گشته‌است.

محصول بیت ـ از زمانیکه در دودمان آدم صفی‌سلطنت برقرار شده . کسی چون توعلم سلطنت را به‌معنای واقعی درنیافته‌است.

مراد : پادشاهان دنیا علم سلطنت را مثل‌تودراک نکرده‌اند.

جور از فلك نیاید با تو ملك صفاتی
ظلم از جهان برمن شد تو جهان پناهی

باتو، باحرف مصاحبت. صفاتی، یاحرف وحدت ویا تنکیر. بر ، حرف‌استعلا به معنای «علی» . شد ، اینجا یعنی‌واقع گشت وصادرشد . جهان‌پناه ، صفت مرکب: جهان‌بتو پناهنده شده ویاپناه دهندهٔ جهانی ویاضمیر خطاب ..

محصول‌بیت ـ با وجود تو، یا بـا وجود ملك صفاتی چون تو از فلك جور نمیاید : باوجود پادشاه ملك صفات وعادلی‌چون تو ازفلك جور دیده نمیشود . یعنی فلك بر کسی جور وجفا نمیکند . اما بابودن جهان پناهی‌چون تو جهان نسبت بمن ظلم کرد .

حاصل اینکه : با بودن پادشاهی چون تو که دنیا را در کنف حمایت خویش گرفته‌ای دنیا بمن‌ظلم کرد .

کسیکه فعل«نیاید» را «نتابد» نوشته ودرمعنای شعر گفته است: باوجود ملك صفاتی‌چون تو ازفلك جور نمی‌تابد ، این‌مفسرمعنای شعر را روشن‌نکرده‌است.

رد سروری

Marfat.com

درمعنای مصراع اول مفسری گفته‌است : بر تومملك صفات ازفلك جور نمیاید. این‌مفسرهم نسبت به معنای بیت ظلم کرده‌است . رد سروری

در مصراع دوم کسیکه لفظ «بر» را به کلمهٔ «من» مضاف کرده و در معنایش گفته است : به برمن‌ظلم از جهان شد این یکی علاوه بر معنای بیت بلکه نسبت به خود بیت هم ظلم کرده . بالاخره یکی دیگر گفته‌است : با وجود اینکه تو پادشاهی ازجهان بمن‌ظلم رسید اینهم پیرو مفسر آخری بوده‌است . رد شمعی

جائی که برق عصیان برآدم صفی زد
ما را چه گونه زیبد دعوای بیگناهی

جایی ، یاحرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . برق عصیان ، اضافه‌بیانی آدم صفی، هکذا. برق : مراد برق توأم بارعداست .

گناهی ، یاحرف مصدری

محصول بیت ـ جایی کـه برق عصیان بر آدم صفی‌زد : یعنی در جایی کـه حضرت آدم پیغمبر بود و با اینحال نسبت به خدا عصیان کرد، پس‌ما بیچارگان را دعوای بیگناهی چه گونه زیبد .

مقصود اینست در جایی که از انبیاء گناه صادر شود بـه ما بیچارگان ادعای بیگناهی نمی‌زیبد .

این‌بیت مشعر آنست که ممکن است از خواجه گناهی سرزده باشد که با این بیت معذرت خواسته .

حافظ چو پادشاهت گه گاه میبرد نـام
رنجش ز بخت منما بازآ بعذر خواهی

پادشاهت ، تا ازجهت معنا به «نام» مقیداست به تقدیر «نامت».

رنجش ، اسم مصدر : آزردگی. بازآ «آ» با الف ممدوه فعل امرمخاطب .

بعذرخواهی ، باحرف مصاحبت وعذرخواه ، ترکیب وصفی : عذر خواهنده یا حرف مصدری.

Marfat.com

محصول بیت ـ ای حافظ چون پادشاه گاه گاهی نامت را میبرد : نامت را بیاد میاورد پس‌ازبختت ناراضی‌مباش وبلکه عذرخواهی کن.یعنی به سبب گناهی که ازتوسرزده معذرت بخواه . حاصل اینکه عذرتقصیرت را بخواه .

این‌بیت ناظر به بیت سابق است.

کسانیکه لفظ «باز» را دراین بیت به معنای «دگربار» و عقب معنا کرده‌اند ازمعنای مستقیم به عقب بر گشته‌اند. بلکه هم لفظ «باز» برای تأکید محض‌باشد.

رد سروری وشمعی

یا ملجأ البرایا یا واهب العطایا
عطفا علی مقل حلت به الدواهی

یا ، حرف ندا . ملجأ ، دراین بیت اسم مکان است از لجأ یلجأ یعنی‌از باب فتح : جایی که پناه برده میشود «پناهگاه» مصدر میمی‌اش‌هم «ملجأ» میاید.

برایا ، به فتح «با» به معنای «خلق» میباشد.

واهب العطایا ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . واهب ، اسم فاعل از وهب یهب ازباب فتح معتل‌الفا : بخشنده

عطایا ، جمع عطیه : بخشش . عطفاً منصوب به مناسبت مصدربودن، تقدیرش اعطف عطفاً بوده عطف دراین‌بیت به معنای اشفاق یعنی ترحم و دلسوزی است اگر به معنای مذکور باشد با حرف «علی» بکار میرود چنانکه در این بیت واقع شده ، پس «علی» به مصدر متعلق است .

مقل ، لفظاً مجرور با علی واسم فاعل از اقل یقل یعنی‌ازمضاعف باب افعال ، دراصل مقلل بوده بواسطهٔ ادغام مقل شده به معنای فقیرمیباشد . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه ازباب نصریعنی‌نازل شد و واردشد، اگر باین‌معنا باشد باحرف «با» بکارمیرود چنانکه دراین‌بیت دیده میشود. دواهی، به فتح دال‌جمع «داهیه»: نوائب ومصائب سخت .

محصول‌بیت ـ پادشاه را ندا میزند ومیفرماید : ای‌پناهگاه مردم ، زیرا تو

Marfat.com

ظل‌الهی وای بخشندهٔ عطایا ، چونکه تو یك پادشاه سخی و صاحب قدرت و مکنتی پس‌ای‌پادشاه باین‌فقیر ترحم کن: بمن‌ترحم کن به من‌فقیریکه بلاهای بزرگی‌بسرم آمده و به مصائب بزرگی گرفتارشده‌ام .

این‌بیت هم مشعر آنست که شاید خواجه از روزگار ناملایماتی دیده‌است.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و پنجاه و دوم

بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمائی
خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی

بچشم کردن ، کنایه از انتخاب نمودن و نشان کردن باشد از اصطلاحات روزمرهٔ ایرانیان است . ابروی ماه سیما ، اضافه لامیه . ماه سیما صفت مرکب ، یعنی صورتی که نشانه‌ای از زیبائی‌ماه دارد . ویا ، حرف وحدت .

خیال‌سبز خطی ، اضافه لامیه . سبزخط ، از اقسام صفت مرکب : جوانی که ریشش‌تازه سبز میشود، ویا ، حرف وحدت .

خیال ، مفعول اول و نقش ، مفعول دوم وجای ، مفعول فیه ، فعل «بسته‌ام» ویاحرف وحدت .

محصول بیت - ابروی یك‌دلبر ماه سیما را انتخاب نموده‌ام‌وخیال یك‌جوان سبز خطرا در یکجا بسته‌ام: ابروی یك ماه سیما را برگزیده‌ام وخیال یك سبزخط را در سردارم . حاصل‌اینکه ازنوبه یك جوان نو خط علاقه بسته‌ام و دوستش دارم. مراد از نقش بستن ، انتخاب نمودن وتعیین کردن است اینجایعنی در خیالش‌هستم وانتخابش کرده‌ام ودر نظرم هست .

در معنای مصراع اول : ابـروی یك مـاه سیما یعنی یك ماهرو را به چشم کرده‌ام . مراد محبتش کرده‌ام. این مفسرین‌ازاصطلاحات اعجام‌اطلاع نداشته‌اند.

امید هست که منشور عشقبازی من
از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرائی

امید ـ مبتدا ،هست خبرش . که ، حرف بیان . منشور : حکم و نوشتهٔ‌قاضی

ص ۲۵۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

یعنی تمسکی که ازقضات گرفته میشود. منشور عشقبازی ، اضافه لامیه . عشقبازی من ، هکذا . عشقباز ، ترکیب وصفی به معنای محبوب دوست ویا ، حرف مصدری. کمانچهٔ ابرو، اضافه بیانی . کمانچه ، مصغر کمان است. به طغرایی ، با ، حرف صله . طغرا[1] : نشان پادشاهی و یا ، حرف تنکیر .

محصول بیت- امید دارم که حکم و حجت عشقبازی من از طرف آن‌جانان کمان ابرو به طغرا برسد . یعنی بوسیلهٔ جانان تأیید گردد و علامت تصدیق شاهی بخورد . خلاصه عشقبازی من درنزد جانان مسلم وپذیرفته گردد . زیرا تمسکی که دارای علامت تصدیق حاکم نباشد اعتبار ندارد.

جملهٔ : ازآن کمانچهٔ ابرو به طغرائی رسد ، از اقسام مجاز مرسل[2] میباشد، بطریق ذکر جزء وارادهٔ کل ، چونکه شعرا ابرو را به طغرا تشبیه کرده‌اند .

سرم زدست‌شدو چشم ازانتظار بسوخت
در آرزوی سروچشم مجلس آرایی

شد - در اینجا به معنای «رفت» است . آرزوی سر ، اضافه مصدر به مفعولش مجلس آرا ، ترکیب وصفی . از مصدر آراییدن : زینت بخش مجلس و یا حرف وحدت .

محصول بیت - درآرزوی سر وچشم یك‌جانان مجلس آرا، سرم از دستم‌رفت و چشمم از انتظار سوخت . مراد درآرزوی جانانی سر وچشمم را ازدست دادم .

مکدرست‌دل آتش‌بخرقه خواهم‌زد
بیابیا که کرا میکند تماشایی

مکدرست - خبر مقدم ، دل مبتدای مؤخر . آتش ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا. به خرقه ، متعلق به فعل «خواهم زد» و زد ، در اینجا به معنای مصدراست : زدن. که ، حرف تعلیل.

کرا میکند ، یعنی میارزد ، کرا کند و کرامیکند ، ازاصطلاحاتشان میباشد

۱- علامت صحه وفرمان شاه . مترجم ۲- مجازمرسل : درصورتیکه مابین‌معنای حقیقی‌ومجازی‌علاقهٔ مشابهت باشد استعاره ودرغیراین‌صورت‌آنرا مجازمرسل گویند. مترجم

Marfat.com

(ایرانیان) و این اصطلاح[1] به معنی ارزیدن ولایق بودن است : «لایق» است ومی ارزد. تماشایی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ دلم از خرقهٔ ریا مکدر است: زده شده ، پس آتشش خواهم زد یعنی میخواهم خرقه‌ام را آتش بزنم وبسوزانم .

بطریق خطاب عام میفرماید: بیا بیا که به تماشا میارزد . یعنی سوزاندن خرقهٔ ریا ارزش تماشائی دارد. حاصل سوزاندن خرقهٔ ریا کارمهمی است و ارزش تماشا کردن را دارد : میارزد که تماشائی باشد .

درمعنای مصراع دوم گفته شده: بیا بیا که یك مکرم[2] تماشائی میکند. این مفسر خیلی تماشا کرده است .

رد سروری

درآن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند
عجب مدار سری اوفتاده درپایی

که ـ حرف رابط صفت . سر ، مفعول فعل عجب مدار ویا حرف تنکیر . اوفتاده ، با واو و بدون واو «افتاده» لغت است . در پایـی ، در حرف صله ، پایی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ درآنجا که زیبایان با غمزه تیغ میزنند ، یعنی عاشقان را به قتل میرسانند ، اگر سری را دیدی که افتاده درپایی تعجب مکن .

مراد : درآنجا که سرعشاق بریده میشود. تعجب مکن از سری که به زیرپاها افتاده باشد. حاصل : درهمچومقامی اگر کله‌های عشاق را دیدی که درزیر پاافتاده وغلط میخوردعجب مدار.

درمعنای مصراع دوم گفته شده: عجب مدار که سری به‌پایی افتاده باشد. ونیز یکی دیگر گفته است : اگر سری به پایی بیفتد ، این مفسرین معنای بیت را عجب به زیرپا انداخته‌اند .

ردسروری وشمعی

۱ـ منوچهری کلمه کرا کردن را با «یا» کری کردن (باامالهٔ الف) بکاربرده است .
گو بیائید وببینید این شریف ایام ما تاکند هرگزشمارا شاعری کردن کری . منوچهری
۲ـ این کلمه با احتیاط قید شده . مترجم

Marfat.com

مرا که ازرخ اوماه در شبستان است
کجا بود بفروغ ستاره پروائی

مرا ـ با مصراع دوم صرف میشود . که حرف بیان .

شبستان ، محلی یا جایی که شب را در آنجا میگذرانند . بفروغ ستاره ، با حرف صله واضافه لامیه . پروایی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ من که درشبستانم ازرخ جانان ماهی دارم: خانه‌ام که ازرخ جانان روشن است. پس کجا بود به فروغ ستاره پروایم : در جایی که رخ چون ماه جانان هست ، اعتنا به ستاره نمیکنم . در اینجا مراد از ستاره «ماه» میباشد .

در معنای مجموعی بیت : از برای من که از رخ او ماه درخانهٔ زمستانی است. پس کی پروایم بود از ضیاء ستاره .

و در معنای مصراع دوم : کی به فروغ ستاره پروائی بود . این مفسرین در ترزیق معنا عجب بی‌پروایند . رد سروری وشمعی

زمام دل بکسی داده‌ام من درویش
که نیستش بکس از تاج و تخت پروائی

بکسی ، با حرف صله و یا حرف وحدت[1] نوعیه . من درویش ، اضافه بیانی که ، حرف رابط صفت بکس ، با حرف صله . پروایی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ زمام دل : اختیار دل‌را من فقیر، به شخصی داده‌ام که به‌سبب داشتن تاج و تخت ، به هیچ کس رغبت نمیکند واعتنا نمیکند .

در معنای مجموعی بیت : من درویش مهار دل را به کسی داده‌ام که احتیاج به تاج و تخت کسی ندارد این‌مفسر در بیان سخن ترزیقی عجب بی‌پروا بوده . رد سروری .

فراق ووصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمنائی

تمنائی ـ یا حرف تنکیر .

۱ـ رجوع شود به پاورقی ص ۱۵۹۳ جلد سوم : در «ی» نکره منظور ناشناختی و غیرمعلوم بودن آنست ، اما در«ی» وحدت توجه به شماراست . مترجم

Marfat.com

محصول بیت ـ فراق و وصل چیست : فراق و وصل را اعتباری نیست ،پس رضای دوست را طلب کن که حیف باشد از او غیر او تمنائی .

حاصل‌مطلب. فراق ووصال دوست مهم‌نیست، بلکه طالب رضای دوست باش ، چونکه غیراز رضایتش تمنای چیز دیگر از او ظلم است .

بروز واقعه تابوت مازسرو کنید
کـه میرویم بـداغ بلند بـالائی

روز واقعه در اصل معنایعنی روزقیامت ، اما دراین بیت به معنای موت وفوت میباشد . که ، حرف تعلیل . بلند بالا ، صفت مرکب : دارای قامت بلند و یاحرف وحدت .

محصول بیت ـ بروز واقعه : روز مرگم ، تابوت مرا از درخت سرو بسازید چونکه باداغ محبوب بلند بالائی میروم ، یعنی چون در حسرت دلبری بلندقامت میمیرم ، پس روز مرگم تابوتمرا از درخت سرو بکنید .

درر زشوق برآرند ماهیان بنثار
اگر سفینهٔ حـافظ رسد بـدریائی

درر ـ به ضم دال و فتح رای اول جمع «در» : لؤلؤ یا مروارید است .

چون ماهیان جاندارند ، لذا با الف و نون جمع شده .

برآرند ، یعنی در میاورند. به نثار ، باحرف تخصیص: یعنی مخصوص برای نثار کردن سفینه ، درلغت یعنی کشتی اما در اینجا مراد دیوان است .

بدریایی ، باحرف صله ویاحرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ اگر دیوان جافظ بدریا برسد ، ماهیان از شوق برای نثار، مرواریدها در میاورند از دریا .

مراد : دیوان حافظ که پراز جواهر معانی است اگر به دریا بیفتد ،ماهیان از شوقشان برای تحسین اشعارش از دریا مرواریدها در میآورند ونثار شخص شاعر یا دیوانش میکنند .

ولـه ایضاً

Marfat.com

از بحر متقارب : فعولن فعولن فعولن فعول

غزل پانصد و پنجاه و سوم

سلامی چو بـوی خوش آشنائـی
بدان مـردم دیـدهٔ روشنائـی

سلامی ـ یا حرف وحدت و یا تنکیر. بوی خوش آشنایی، اضافه بیانی است. آشنایی ، یا حرف مصدر ، بدان ، دال بدل از همزه است و با ، حرف صله . مردم دیدهٔ روشنایی ، اضافه‌ها لامیه است ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ سلامی چون بوی خوش آشنائی : سلام گرم برای آن مردمك چشم بینا میفرستم یعنی درود وسلام میفرستم برای آن جانان آشنایی که به منزلهٔ مردمك چشم من است .

درودی چـونـوردل پـارسایان
بـدان شمع خلوتگـه پـارسائی

درود به ضم دال و را ، در عربی به معنای «تحیت» است که در ترکی صحت وسلامت وعافیت گویند . ویا حرف وحدت ویا تنکیر . نور دل پارسایان ، اضافه‌ها لامیه است .

پارسا : عابد را گویند و الف ونون ، ادات جمع است .

شمع خلوتگه پارسایی ، اضافه‌ها لامیه و یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ برای آن شمع خلوتگه پارسائی درود و علاقه وعشقی چون نور دل پارسایان ارسال میکنم . یعنی برای آن جانان عابد و زاهد ، درود و تحیت

Marfat.com

میفرستم .

ممکن است این غزل برای جانان مسافر مـذکور در غزل سابق ، فرستاده شده باشد .

نمی‌بینم از همدمان هیچ برجای
دلم خونشد از غصه ساقی کجائی

ساقی ـ منادی . کجایی ، یا حرف خطاب .

محصول بیتـ از مصاحبان هیچکدام را در جایشان نمی‌بینم : یاران ما را گذاشتند و رفتند . دلم خون شد ازتنهایی و از دست غم و غصه . ای‌ساقی کجایی‌بیا همدم ماشو .

می صوفی افکن کجا میفروشند
که در تابـم از دست زهـد ریائی

می‌صوفی افکن ـ اضافه بیانی . صوفی افکن ، صفت مرکب از افکنیدن . شراب صوفی افکن یعنی باده‌ایکه صوفی را مست وخراب میکند . میفروشند، فعل مضارع جمع غایب .

که ، حرف تعلیل . تاب : به معنای حرارت واضطراب میباشد . زهد ریایی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ شراب صوفی افکـن را کجا میفروشند ، نشان دهید که از زهد ریائی سخت درسوز وتابم یعنی مضطرب وناراحتم پس باده بنوشم که ریایم آشکار نشود . زیرا باده نوشی وزهد ضد همدیگرند .

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گوئی نبودست خود آشنائی

محصول بیتـ رفیقان عهد صحبت را چنان شکستند کـه گوئی هرگز در میانمان آشنائی نبوده . یعنی, بدعهدی را بجایی‌رسانیدند که‌گانه‌در میانمان‌هیچگونه آشنایی نبوده .

Marfat.com

زکوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشند مفتاح مشکل گشائی

که آنجا ـ مرهون مصراع دوم است . مفتاح مشکل گشایی ، اضافه بیانی و مراد شراب است مشکل گشا ، ترکیب وصفی : گشایندهٔ مشکل .

محصول بیت ـ از کوی مغان رخت را بر نگردان : رو گردان مباش، چونکه در آنجا مفتاح مشکل گشائی را میفروشند . یعنی شراب که مشکل گشاست در آنجا به فروش میرسد . پس ازآنجا اعراض مکن .

عروس جهان گرچه در حد حسن است
ز حد میبرد شیوهٔ بیوفائی

عروس جهان ، اضافه بیانی . حدحسن ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ عروس جهان اگرچه در حسن به حد کمال رسیده است یادر کمال حسن است ، لیکن بی‌وفائی را از حد گذرانده : بیش ازحد بی‌وفاست همین است که به هیچکس مرحتمی ندارد .

دل خستهٔ من گرش همتی هست
نخواهد ز سنگیندلان مومیائی

دل خستهٔ من ـ اضافه بیانی و لامیه . همتی . حرف وحدت و یا تنکیر . سنگین دلان صفت مرکب با الف ونون جمع شده است . سنگین ، یا ، حرف نسبت ونون حرف تأکید .

مومیا ، ماده‌ایست که برای پوشاندن بدن انسان «مرده» بکار میرود یا حرف مصدر ، اینجا مراد از مومیا دواو درمان است .

محصول بیتـ دل خسته ومجروح من اگر همتی داشته باشد ، از سنگین دلان و از اشخاص بی‌رحم مومیایی نبایدبخواهد. مراد: از فرومایگان وازنا کسان دواو درمان تقاضا نمیکند حاصل سخن : دل مجروح من اگر بلندهمت باشد برای شفای خود از اراذل واسافل مرهم نخواهد خواست .

Marfat.com

کسانی که «یای» مومیایی را وحدت گرفته‌اندعلاوه براینکه از حروف‌قافیه بی‌اطلاع بوده‌اند معنای درستی هم نکرده‌اند .

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز هم صحبت بد جدائی جدائی

بیاموزمت ـ با حرف تأکید و آموزم ، فعل مضارع و احتمال دارد وجه اخباری و انشائی باشد. وتا ، ضمیرخطاب. کیمیای سعادت، اضافه بیانی. هم‌صحبت بد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش. جدایی‌جدایی، ازاقسام تأکید لفظی‌است با تقدیر یك فعل یعنی جدایی کن.

محصول بیت ـ بیاموزمت کیمیای سعادت یعنی یادت بدهم ؟ یا یادت میدهم «باید بیاموزم» . پس بدان که کیمیای سعادت جدایی از همنشین بد است : از هم صحبت ناجنس جدایی کن جدایی . مقصود : کیمیای سعادت اجتناب و احتراز از مصاحب بد است .

مرا گر تو بگذاری ای نفس‌طامع
بسی پادشاهی کنم در گدائی

محصول بیت ـ ای نفس طمعکار اگر مرا بحال خودم بگذاری ، در عین گدائی بسی پادشاهی خواهم کرد . یعنی اگر نفس طماع مانع و حایل من نشود در گدایی سلطنتها خواهم کرد ، اما چه فایده که نفس به گدایی راضی نیست .

مکن حافظ ازجور دوران شکایت
چه دانی تو ای بنده کار خدائی

محصول بیتـ ای حافظ از جور وجفای دوران وزمان شکایت مکن . زیرا ای بنده تو ازکار خدائی چه اطلاع داری مراد : جوْر وجفا ومهر و وفا همه با ارادهٔ خدا و خواست خداست پس شکایت از دوران فایده ندارد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غزل پانصد و پنجاه و چهارم

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
دل بی‌تو بجان آمد وقتست که باز آئی

پادشه خوبان ، اضافه لامیه . داد ، در اینجا به معنای تظلم وشکایت است .غم تنهایی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری. دل ، مبتدا. بجان‌آمد ، خبرش. با، حرف صله . در جایی که میخواهند بگویند ازجان بیزار شد ، اصطلاح «بجان آمد» بکار میبرند. که ، حرف بیانی . باز ، در این بیت برای تأکید است .

محصول بیت ـ ای پادشاه زیبایان داد و فریاد از غم تنهایی که دل بی‌تو از جان بیزار گشته : بجان‌آمد ، حال وقت‌آنست که بیائی .

مراد: دل بیچاره ازفراقت سخت مضطرب است. پس وقتش است که باوصالت شادان وفرحان گردد .

درتعبیر مصراع دوم : وقتش است که بر گردی . علاوه براین گفته‌اند که‌در اینجا خطاب به خداست این خدانشناسان منزه بودن‌خداوند را از«آمدن ورفتن» نمیدانسته‌اند ونیز مضمون آیهٔ شریف : نحن اقرب [1] را نفهمیده‌اند .

مشتاقی ومهجوری دوراز توچنانم کرد
کز دست بخواهد شدپایاب شکیبائی

مشتاقی و مهجوری ـ یاهامصدری است. پایاب به‌معنای قدرت وطاقت. شکیبا،

---

۱ ـ آیهٔ شریفه ؛ نحن اقرب الیکم من حبل‌الورید.

ص ۲۱۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

صفت مشبهه ویا حرف مصدری: صبوری.

محصول بیت ـ ای جانان دور از تو اشتیاق وهجران چنانم کرده که قدرت و طاقت صبوری از دستم خارج شده است : دیگرطاقت شکیبائی راندارم.

ای درد توام درمان بربستر ناکامی
وی یادتوام مونس درگوشهٔ تنهائی

ای ـ حرف ندا منادی محذوف . بستر ناکامی ، اضافه بیانیه . بستر : تشك ناکام : نامراد و یا حرف مصدر . وی ، واو حرف عطف در اصل «وای» بوده‌همزه به سبب وصل ساقطشده . یاد: بخاطر آوردن یعنی ذکر است. یاد تو ، اضافه مصدر به مفعولش .

مونس ـ اسم فاعل ، ازآنس یونس ، یعنی از باب افعال .

گوشهٔ تنهایی ـ اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ ای جانان در بستر ناکامی ونامرادی درد تو درمان من‌است و نیز ای جانان بخاطر آوردن تودر گوشهٔ تنهائی مونس من‌است . یعنی با یاد تو در گوشهٔ تنهائی تسلی می‌یابم . حاصل گفتار ذکر تو یارو مونس من‌است .

کسیکه در تعبیر هر دو مصراع لفظ « که » آورده به معنای شعر خلل وارد کرده‌است .

در دایـرهٔ قسمت مـا نقطهٔ پرگاریم
لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه توفرمایی

دائرهٔ قسمت ، اضافه بیانی و مراد قسمت ازلی است . ماه مبتدا نقطهٔپرگار خبرش و اضافه لامیه .

محصول بیت ـ در دایرهٔ قسمت ازلی ما نقطهٔ پرگاریم: درخدمتت ثابت‌قدمیم و مطیع و منقاد اوامرت هستیم . پس حکم‌حکم توست و اندیشهٔ تو برای ما سراسر لطف است .

مقصود : در هرصورت محکوم اوامرو فرمان توایم یعنی‌منقاد وفرمانپذیریم.

Marfat.com

فکر خود ورای خود در عالم رندی نیست
کفرست درین مذهب خودبینی و خودرائی

فکر خود و رای خود - هر دو اضافه لامیه ، دراصل «خود فکر وخود رای» بوده به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده هر دو تفسیر عطف خود بین وخود رای، صفت مرکب ویا ها حرف مصدری است .

محصول بیت - در عالم رندی ، خود فکر و خود رای پیدا نمیشود . زیرا در این مذهب خود رایی وخود بینی کفراست . مراد: درطریق رندی غرور نامعقول است چونکه خودبینی وخود رایی از غرور ناشی میشود .

یارب بکه شاید گفت این نکته که درعالم
رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجائی

یارب ـ یعنی «عجبا» . بکه ، با حرف صله . که ، اسم به معنای «چه کسی» شاید : لایق . گفت در اینجا به معنای «گفتن» میباشد . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - عجبا این نکته رابکه میشود گفت که آن شاهدهرجایی دردنیا به هیچ کس رویش رانشان نداد . مقصود : هرجایی باشد وبه کسی رخ ننماید، قصهٔ عجیبی است. در این بیت مراد از شاهد هرجایی ذات باری جل وعلاست .

دی شب گلهٔ زلفش باباد صبا گفتم
گفتا غلطی بگذرزین فکرت سودائی

گلهٔ زلفش ـ اضافه لامیه . غلطی ، یا ضمیر خطاب . سودایـی ، یا حـرف نسبت .

محصول بیت - دیشب شکایت زلفش رابه بادصبا کردم : از زلفش پیش بادصبا شکایت کردم که نسبت به من میلی نمیکند و سر کشی مینماید. بادصبا درجواب گفت تو غلط فکر میکنی از این فکر سودایی بگذر مراد : زلفش مرغ هوایی است به هیچ کس تمایل نشان نمیدهد . پس از این جنون سودائی بگذر . حاصل مطلب این

Marfat.com

سودایی است که هر گز میسر نمیشود ، بنابراین منصرف شو . در معنای این بیت . همزهٔ واقع در کلمهٔ «گله» را همزهٔ وحدت گرفته‌اند ، این مفسر علاوه بر اینکه از اضافه خبر نداشته بلکه از حرف وحدت هم بی‌اطلاع بوده است .

صدبادصبا اینجا باسلسله میرقصد
اینست حریف‌ای دل تاباد نه‌پیمایی

اینجا ـ یعنی در زلف جانان و مراد از حریف «جانان» است . تا ادات تنبیه نه پیمائی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب .

مراد از باد پیمائی کوشش کردن برای امر محال است .

محصول بیت ـ در زلف جانان صد بادصبا با زنجیر میرقصد ! در زلف‌جانان باد صبا رقاصی میکند ، ای دل‌آگاه باش کـه جانان اینست ، پس بخاطر سودای غیرممکن وامرمحال‌بیهوده کوشش‌مکن. مقصود: آرزوی‌زلف جانان یك امر نشدنی است پس ازآن خیال منصرف شو .

ساقی چمن‌گل‌رابی‌روی‌تورنگی‌نیست
شمشاد خـرامان‌کن تابـاغ بیارایی

ساقی ـ منادی . چمن گل، شارحان‌میان این‌دو کلمه واو عاطفه بکاربرده‌اند. اما در تمام متون موجود در نزدمان باحالت اضافه واقع شده تأمل .

مراد از «رنگ» صورت وشکل میباشد . یا حرفُ تنکیر .

شمشاد ، مفعول‌اول وخرامان ، مفعول دوم فعل « کن» مقصود از شمشادقامت ساقی‌است . تاحرف تعلیل . بیارائی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مزین کنی. باغ، مفعول مقدم .

محصول بیت ـ ای ساقی‌چمن گل بی‌روی‌تو رنگ ورو ندارد ، یعنی‌رونقش با روی‌تست ، حال شمشاد قدت‌را بسوی‌باغ خرامان کن ، تا که باغ را با گل‌رخت مزین کنی زیرا صفای باغ با روی توست .

در معنای مصراع اول : ای ساقی چمن و گل را بی‌رویت رنگی نیست . نیز

Marfat.com

بی‌روی تو چمن و گل رنگی ندارد . این دو مفسر بـه معنای شعر رنگ دیـگری داده‌اند .

رد سروری وشمعی

دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی

شاداب: با طراوت و تروتازه . دریاب: تفقد کن و کمك کن. ضعیفان ، مفعول فعل دریاب .

محصول بیت ـ گل‌بستان رویت همیشه طری‌وتازه نمی‌ماند یعنی به مرورایام پژمرده خواهد شد . پس هنگام توانائی و قدرت ضعیفان را دسترسی کن و بدادشان برس .

حاصل مطلب در دوران زیبائی عشاق دلخسته را رعایت کن که بعدها پشیمان نشوی .

زین دائرهٔ میناخونین‌جگرم می‌ده
تاحل کنم‌این مشکل درساغرمینایی

دائرهٔ مینا ـ اضافه‌بیانی . در اینجا مراد از مینا «فلك»است به معنای آسمان. خونین جگر : دلخون ، از محنت و الم کنایه است .

تا . حرف تعلیل و یا حرف تنبیه . ساغرمینایی ، اضافه بیانی . مینا در اینجا به معنای شیشهٔ سبزرنگ است .

محصول بیت ـ از این دائـرهٔ مینا یعنی از فلك خـونین‌جگرم : ممتحن و غمزده‌ام ای ساقی بادہ بده تا که این مشکل را در ساغر مینائی حل کنم .

حافظ‌شب هجران‌شد بوی خوش‌صبح‌آمد
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی

حافظ ـ منادی . شب هجران ، اضافه‌بیانی . بوی خوش صبح ، اضافه‌بیانیه ولامیه. شد ، در اینجا به معنای «رفت» .

Marfat.com

شادیت ـ یا حرف مصدر . عاشق شیدایی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت .

محصول بیتـ ای حافظ شب هجران سپری شد و بوی خوش‌دم صبح آمد . یعنی صباح وصال ظاهر گشت ، پس شادی مبارکت باشد ای عاشق شیدایی . مراد: سرور وصال مبارکت باشد ای عاشق دیوانه .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

غزل پانصد و پنجاه و پنجم

ای‌دل گر از آن چاه زنخدان بدرآیی
هر جاکه روی باز پشیمان بدرآیی

چاه زنخدان ـ اضافـه لامیه ، در این قبیل موارد مراد از «چاه» «گودی» است. به فتح گاف. بدر، باحرف صله ، در، درعربی«باب» گویند، آیی، فعل‌مضارع مخاطب: بیایی پس مراد ازعبارت : بدرآمدن یعنی‌خارج شدن‌بهمین سبب درآمدن را به‌معنای«خارج شدن» تعبیر میکنند .

که ، حـرف بیانی . روی ، فعل مضارع مخاطب از مصدر رویدن . زود : بسرعت .

محصول بیت ـ ای دل اگر از آن چاه زنخدان جانانه بدرآیی ،بهر چاهی که داخل شوی زود پشیمان میشوی و به‌آرزوی چاه زنخدان جانان زود ازآن‌چاه بیرون میایی . حاصل اینکه صفای چاه زنخدان جانان در چاه زنخدان دیگران وجود ندارد .

یاخود : اگر از این چاه بیرون آیی بهر کجا که روی زود پشیمان میشوی و دوباره بهمینجا برمیگردی . پس این چاه را ترك مکن و به غیره مایل مباش .

شاید که بآبی فلکت دست نگیرد
گر تشنه‌لب‌ازچشمهٔ حیوان بدرآیی

شاید ـ فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیانی.بابی ، با حرف مصاحبت

Marfat.com

ویا حرف وحدت . بابی یعنی با جرعه‌ای آب .

فلکت ، تای خطاب در معنا به دست مقید است : دستت .

تشنه‌لب‌ازاقسام‌ترکیب وصفی: لب‌تشنه‌چشمهٔ حیوان: آب‌حیات‌است که اینجا مراد آب چاه زنخدان جانان‌است.

محصول بیت ـ ای دل اگر از چشمهٔ حیوان : از چاه زنخدان جانان‌تشنه لب خارج‌شوی لایق‌تو است که فلك بابی دستت را نگیرد ، یعنی‌اگر فلك‌جرعه‌ای آب به تو نخوراند لایق و سزاوارت است .

مقصود : اگر از آن مستفیض نگردی ازفلك امید استفاضه نداشته‌باش. حاصل بیان به دل‌خود پند میدهد که چشمهٔ حیوان همان‌چاه زنخدان جانان‌است پس‌اگر طالب حیات ابدی هستی از آن منفك مشو.

هش‌دار که‌گر وسوسهٔ نفس کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدر آیی

هش ـ مخفف هوش به معنای عقل است . دار ، فعل امر مفرد‌مخاطب‌ازمصدر داریدن. هوش‌دار : بهوش‌باش یعنی از روی عقل و با عقل رفتار کن، حاصل اینکه عاقل‌باش .

که ، حرف بیانی . وسوسهٔ نفس ، اضافه لامیه .

کنی ، فعل شرط مفرد مخاطب : گوش کنی . وَسوسه ، مفعول اول و گوش مفعول دوم فعل مذکوره وسوسه ، مصدر از باب دحرج: سخن نفس را « وسوسه » گویند .

صفت در اینجا معنای تشبیه افاده کند : مانند آدم . روضهٔ رضوان ، اضافه لامیه. روضه : جنت با اضافه ادنی‌ملابسه چون رضوان دربان بهشت است .

محصول بیت ـ هوشیار باش : عاقل باش که اگر به وسوسهٔ نفس گوش کنی مانندآدم از روضهٔ رضوان اخراج خواهی‌شد .

مراد : اگر تابع هوای نفس شوی چون‌حضرت‌آدم صفی ازباغ جنت بیرون

Marfat.com

میروی «اخراج میشوی» . چونکه نفس وشیطان دائماً بنی آدم را فریب میدهند یا در حال دادن هستند .

جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح
باشد که چو خورشید درخشان بدر آیی

محصول بیت ـ به طریق خطاب به جانان میفرماید : با حسرت دیدار تو چون صبح جان میدهم . مراد از جان دادن صبح زود وبسرعت گذشتنش است زیرا همینکه خورشید طلوع کرد «یوم ونهار» گویند ودیگر صبح نمیگویند .

باشد که چون خورشید درخشان از سعادتخانه‌ات بیرون آیی و طلوع نمایی مراد : به مجرد ظهور صبح هر کسی از خانه‌اش خارج میشود وبه شغلی میپردازد پس منهم برای آن جان میدهم که از خانه‌ات خارج شوی و برسر میتم بیایی و بتماشایش مشغول گردی .

چندان چوصبا بر تو گمارم دم همت
کز غنچه چو گل خرم وخندان بدر آیی

محصول بیت ـ آنقدر چون صبا نفس همت بر دویت حواله میکنم تا چون گل که از غنچه بیرون میاید توهم خرم وخندان بیرون بیائی . یعنی صبادم خود را به غنچه حواله میکند واز آن غنچه گل ظاهر میشود ، زیرا جنس گل‌را نفس بادصبا باز میکند . پس بنده‌دم همتم را برایت میفرستم تا که از غنچهٔ خانه‌ات چون گل بیرون آیی وظاهر شوی حاصل سخن همت میبندم که ترا ازخانه‌ات بیرون بیارم و تماشایت کنم .

در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد
وقتست که همچون مه تابان بدر آیی

تیره شب ـ ترکیب مزجی است در اصل شب تیره بود . شب هجر ، اضافه بیانی، هجر تو، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ در شب‌تار هجران تو جانم به لب آمد . یعنی در فراقت جان

Marfat.com

میدهم وقتش است که چون ماه تابان طلوع نمایی .

برخاك درت بسته‌ام از دیده دو صد جوی
تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آیی

بسته‌ام ـ : فعل ماضی (نقلی) تا حرف تعلیل . بو ، مخفف بود. که ، حرف بیانی . تا بو که : شاید که باشد .

محصول بیت ـ برخاك درت از اشك چشمم دو صد جوی بسته‌ام ، تا باشد که تو به شوق آب از سرایت چون سرو خرامان بتماشا خارج شوی زیرا که سرو به آب تمایل دارد .

در خانهٔ غم چند نشینی و ملامت
وقتست که از دولت سلطان بدر آیی

خانهٔ غم ـ اضافه بیانی . واو ، حرف عطف . ملامت معطوف به غم .

محصول بیت ـ خطاب به دلش میفرماید : تا کی در کنج غم و سرزنش مینشینی حال وقت آنست که در سایهٔ دولت سلطان از خانه‌ات بدر آیی .

در ایام دولت پادشاه از غم و سرزنش خلاص یابی .

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی
باز آید و از کلبهٔ احزان بدر آیی

یوسف مهروی ، اضافه بیانی . کلبهٔ احزان ، هکذا

محصول بیت ـ ای حافظ فکر نکن زیرا آن یوسف مهروی یعنی جانان عاقبت برمیگردد و آنوقت دیگر تو کلبهٔ احزان را ترك میکنی یعنی از غم و غصه نجات مییابی . حاصل: صبر کن که بالاخره وصال جانان برایت میسر میگردد .

کسی که گفته است : مراد از یوسف مهرو «خداست» باید گفت این شخص خودش خدانشناس بوده.

رد شمعی

وله ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و پنجاه و ششم

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر گه گل بلبل تو چه میگویی

بطریق خطاب عام میفرماید : شراب بخواه و گل افشانی کن . گل کلمه ایست اعم .

افشان کن : نثار کن . یعنی مجلس را گل افشانی کن و باده بنوش . گل، مفعول اول و افشان مفعول دوم فعل « کن» .

محصول بیت ـ سحر گه گل به بلبل گفت: می بخور ومجلس را با گل تزیین کن ، از دهر و روزگار چه میخواهی یعنی از روزگار بـرای چه شکایت میکنی و دیگر چه میخواهی ؟

این حرف را گل گفت ، بلبل توچه میگوئی یعنی آیا توهم باین حرف قائلی؟

مسند بگلستان بـر تا شاهد و ساقی را
لب گیری ورخ بوسی می نوشی و گل بویی

بر ـ فعل امـر مفرد مخاطب : ببر از مصدر بریدن ، «بردن». مسند ، مفعول صریح و به گلستان مفعول غیرصریح فعل مذکور . تا ، حرف تعلیل. شاهد وساقی، مرهون مصرع دوم و«را» ادات مفعولی .

محصول بیتـ مسندت را به گلستان ببر تا لب شاهد را بمکی وروی ساقی را ببوسی وشراب بخوری و گل بو کنی . حاصل: بارفتن و نشستن در گلستان اینهمه فایده مترتب حالت میشود .

ص ۳۵۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

تاغنچهٔ خندانت‌دولت بکه خواهدداد
ای شاخ گل رعنا از بهر که میرویی

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : عجبا دولت غنچهٔ خندان یعنی دهانت بکه خواهد رسید ، حاصل : مال که ونصیب که خواهد شد ، وای شاخ گل رعنا برای که میروئی : قد کشیدن و بزرگ شدنت برای که است .

شمشادخرامان کن و آهنگ گلستان کن
تـا سرو بیاموزد از قـد تو دلجویی

محصول بیت ـ قامت چون شمشادت را خرامان کن یعنی به قصد گلستان خرامان راه برو تا که سرو از قد وبالای تو دلجوئی یاد بگیرد .
مراد : دل ربائی آموزد .

امروزکه بازارت پرجوش‌خریدارست
دریاب و بنه زادی از مایهٔ نیکویی

که ـ حرف بیانی . جوش خریدار ، اضافه لامیه . خریدار ، ترکیب وصفی (صفت فاعلی) یعنی مشتری.دریاب : اینجا یعنی متوجه باش وبفکرش باش . واو ، حرف عطف . زادی ، یا حرف وحدت . مایهٔ نیکوئی، اضافه لامیه و مایه به معنای سرمایه است. نیکویی بایامصدری.

محصول بیت ـ امروز که بازارت پر از جوش مشتری است یعنی بازارت گرم و پر از مشتری است ، پس به فکر آینده‌باش و از سرمایـهٔ زیبائیت انـدکی ذخیره کن . مراد : امروز که همه راغب وطالب تو هستند ، پس بـا همه با لطف و خوبی رفتار کن تا آن موقع که ریشت در میاید مردم از تو رو نگردانند و بلکه با تو با لطف و محبت باشند خلاصه زیبائیت را با حرکات و رفتار نیك توام کن که در آینده پشیمان نشوی و افسوس نخوری .

چون شمع نکوروئی در رهگذر بادست
طرفی هنری بربند از مایهٔ نیکویی

Marfat.com

شمع نکورویی ـ اضافه بیانیه : شمع‌زیبائی.رهگذر باد ، اضافه لامیه.طرفی، یا حرف وحدت ، هنری یا حرف تنکیر . بربند ، فعل امـر مخاطب : اینجا یعنی ذخیره کن .

محصول بیت ـ چون شمع زیبائی دررهگذر باد است ، پس ازسرمایهٔ زیبائی مقداری هنر اندوز . یعنی زیبائی زود گذر و سریع الـزوال است ، پس در زمـان طراوت و جمال هنری بدست‌بیار و برای زمان ریشداری خود ذخیره کن . یعنی تا نوجوان و تازه‌ای هنری کسب کن که وقتی ریشت در آمد وسیلهٔ معاشت باشد .

آن‌طره که هرجعدش صدنافهٔ چین‌ارزد
خوش‌بودی‌اگر بودی‌بوییش‌زخوش‌خویی

که ـ حرف رابط صفت . جعد : شکنج وشین برمیگردد به «طره» . ارزد ، فعل مضارع مفرد غایب : به صد نافهٔ چین میارزد . بوی ، در اینجا بهٔ معنای نصیب است چنانکه در رسالهٔ خودمان در این‌باره تحقیق کرده‌ایم .

یا حرف وحدت یا تنکیر است . خوشخوی ، صفت مرکب : کسیکه خلقش خوب است ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ آن طره که هرچین وشکنش به صد نافهٔ چین‌میارزد ، خیلی خیلی خوب میشد اگر چنانچه اندکی از خوشخوئی‌سهمی داشت .

اسناد خوش خلقی به طره به طریق مجاز مـرسل است یعنی بوجه ذکر جزء و ارادهٔ کل حاصل اینکه مقصودش جانان است .

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آید
بلبل بنوا سازی حـافظ بـدعا گویی

بدستانی ـ با حرف مصاحبت ودستان در اینجا به معنای حکایت استویاحرف وحدت . در گلشن شاه ، در حرف صله واضافه لامیه . بلبل ، بدل از مرغ ومبتدا . بنواسازی ، با حرف مصاحبت ونواساز ، ترکیب وصفی: نغمه پرداز، یا حرف‌مصدر و مجموع ترکیب خبر بلبل .

Marfat.com

حافظ ، بدل ازمرغ ومبتدا . بدعا گوئی مانند بنواسازی است .

محصول بیت - هر مرغی برای حکایتی و قصه‌ای به گلش شاه میاید: بلبل با نغمه پردازی : باترنمات وحافظ بادعا گویی. حاصل : حافظ دعا گوی شاه‌است.

شاعر دعا گویی خود را در حق پادشاه عرض‌میکند مقصود حسن طلب است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

غزل پانصد پنجاه و هفتم

بفراغ دل زمانی نظری بماهرویی
به‌از آن که تاج‌شاهی همه عمرهای‌وهویی

بفراغ - با حرف مصاحبت . فراغ ، مصدر است به‌معنای خالی بودن ازغم وآسوده‌خاطر بودن. فراغ دل، اضافه لامیه. زمانی‌یاحرف وحدت. نظری ، یاحرف تنکیر. بماهرویی ، باحرف صله .

ماهرو ، صفت مرکب . یا حرف وحدت . بـه ، به کسر «با» و سکون «هاء اصلی یعنی بهتر و مربوط است به «نظر» پادشاهی ، یا حرف مصدری . مراد ازهای هوی سروصدای سازوآواز و دادوبیداد مستان است .

محصول بیت - با فراغت دل وصفای خاطر زمانی وساعتی به یك ماهرو نگاه کردن ، بهتر ازآنست که مرد تمام عمر پادشاهی و های‌وهوی کند . زیـرا دیدن ماهرو برابر است با نصف جان و بلکه با تمام جان اما تاج شاهی وچیزهای دیگر جزو جمادات است .

بخدا که‌رشکم آید برخت‌زچشم‌خویشم
که نظردریغ باشد بچنان‌لطیف رویی

بخدا ـ با حرف قسم . که، حرف‌بیانی . رشکم ، میم در معنا مربوط به‌فعل «آید» به تقدیر رشك آیدم. رشك ، درلغت به معنای غبطه است . رشك بردن: غبطه خوردن . برخت، با حرف صله ومفعول غیرصریح فعل «آید» . چشم‌خویش، اضافه

Marfat.com

لامیه . حرف «زا» متعلق به فعل آید[1] و«میم» ضمیر«میم» سابق‌را تأکید میکند . که، حرف‌تعلیل. نظر ، مبتدا. دریغ‌باشد، خبرش بچنان‌لطیف، باحرف صله. چنان: اشاره است به یك زیبا که عبارت (لطیف رو) آن‌را بیان‌میکند. لطیف روصفت مرکب یعنی زیبا رو . یا حرف وحدت . لطیف روئی : به یك دلبر زیبارو .

محصول بیت ـ بخداقسم به چشم خودم غبطه میخورم که برخت نگاه کند ، چونکه برخ لطیف روئی چون تو نظر انداختن ظلم است. مراد : به زیبا رویی‌چون جانان نظر انداختن حیف است ودرواقع ظلم است زیرا وجود نازنین ولطیف تاب و تحمل نظر را ندارد ، بهمین سبب من به چشم خودم رشك میبرم که بروی زیبایت نگاه کند ، مبادا که از نظر متأثر و منفعل گردد .

دل‌من‌شدو ندانم که‌چه شد غریب مارا
که گذشت‌عمرو نامد خبری‌زهیچ‌سویی

دل‌من ـ اضافه لامیه . شد : رفت . واو ، حرف حال. که ، حرف بیان . چه ، ادات استفهام. شد، در اینجا صیرورت را میرساند . چه شد : چه بسرش آمد وچه حال دارد .

مراد از «غریب ما» دل‌است . که ، حرف تعلیل . واو . حرف حال .

نامد، دراصل‌نیامد، بوده «یا» حذف گشته . سوی : جانب ، یا حرف وحدت.

بین دو کلمهٔ «ما» و «سو»[2] مناسبت رعایت شده است چونکه‌آنان (ایرانیان) به ماء آب گویند و در ترکی «سو» با سین یعنی‌آب .

محصول بیت ـ دل ما رفت ، و ما نفهمیدیم که بسر دل غریب ما چه‌آمد . به کجا رفت وچه حال دارد ! چون خیلی وقت است که هیچگونه خبر ازهیچ‌جانب بما نرسیده. خلاصه‌اینکه نمیدانیم‌دلمان‌بکجاها رفته وچه حالی‌پیدا کرده وعمرمان در بیخبری ازآن غریب گذشت و هیچ کس از هیچ‌جا خبرش را نیاورد .

۱ـ مفهوم نشد. مترجم

۲ـ این‌نظر سودی مرحوم موقعی صدق‌پیداه‌میکند که حافظ ترکی‌دانسته‌باشد. مترجم

Marfat.com

نفسم بآخر آمد نظرم ندید سیرت
بجز این نماند ما را هوسی و آرزویی

باخرآمد. با حرف صله : تمام شد وبه پایان رسید .

هوسی وآرزوئی ، هر دو یا تنکیر .

محصول بیت - نفسم : عمرم تمام شد اما سیر ندیدمت ، وبجز این هوس و آرزوئی نداریم. یعنی آرزویم فقط اینست که بسیری ترا به‌بینم .

مکن ای‌صبا مشوش سرزلف آن پری‌وش
که هزار جان حافظ بفدای تار مویی

محصول بیت - ای‌صبا سرزلف آن‌جانان چون‌پری را مشوش وپریشان‌مکن زیرا جان هزار شخص چون حافظ یعنی‌جان عاشقی چون حافظ فدای یك تارموی جانان گردد . یا خود فدای یك‌تار موی‌جانان گشته .

این‌غزل دریازده دیوان موجود در نزدمان دیده نشدامافقط دریك دیوان‌ضبط بود ، بهمین مناسبت شرحش باختصار گذشت .

وله ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و پنجاه و هشتم

درهمه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

شیدایی و جایی ـ یا ها از برای وحدت است . گرو ، به کسر کاف عجمی و فتح «را» به معنای «رهن» میباشد : چیزیکه من باب وثیقه در نزد طلبکار به امانت میگذارند .

گرو باده ، اضافه لامیه ، مراد از دفتر « کتاب» است .

محصول بیتـ در تمام کلیساهای مغان ، باده نوش شیدائی چون من پیدا نمیشود .

مصراع دوم چگونگی شیدائی را بیان میکند : خرقه‌ام درجایی در گرو باده است و کتابم درجای دیگر یعنی هیچوقت از باده نوشی فارغ نمیشوم ، بحدی که تمام اسباب زندگانیم بابت باده رهن است .

دل که آئینهٔ شاهی است غباری دارد
از خدا میطلبم صحبت روشن رایی

دل ـ مبتدا . که ، حرف رابط صفت . آئینهٔ شاهی ، اضافه بیانی و صفت از برای دل و یا حرف نسبت . غباری دارد ، خبر مبتدا ویا حرف تنکیر .

صحبت روشن رایی ، اضافه لامیه ، روشن رای ، صفت مرکب : روشن فکر و یا حرف وحدت .

ص ۲۷۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت- دل که آیینه‌ای است منسوب به پادشاه : گهرشاهی دارد ،اما غبار گرفته . یعنی دلم مکدر شده است . همین است که از خدا میخواهم شخصی که صفای باطن دارد با صحبت خود غبار دلم را برطرف کند وروشن وصیقلی‌اش کند . خلاصه شخص روشن ضمیری میخواهم که کدورت دلمرا از بین ببرد .

جویها بسته‌ام ازدیده بدامن که‌مگر
درکنارم بنشانند سهی بالایی

جوی - چشمه[1] وها ادات جمع. از دیده ، تقدیرش : از اشک دیده است . بدامن تقدیرش : تا بدامن میباشد. که ، حرف تعلیل . مگر، ادات تمنی . کنارم : در نزدم . بنشانند ، با حرف تأکید و نشانند فعل مضارع جمع غایب یعنی بکارند . سهی : راست و مستقیم . بالا، دراینجا به معنای قامت است و یا حرف وحدت، سهی بالا ، صفت مرکب یعنی سهی قامت .

محصول بیت - از دیده تا بدامنم جویها بسته‌ام، شاید که یك جانان سرو بالا و سهی‌قامت در کنارم بنشانند یعنی خیلی گریه میکنم که بلکه یك جانان سهی بالا به اشک چشمم رحم کند و به نزدم بیاید.

در معنای مصراع اول مفسری گفته است : از چشمم بدامن جویها بسته‌ام که مگر. یکی دیگر گفته است : ازچشم دردامن جویها بسته‌ام که مگر . این دومفسر این معانی از خود ساخته را نتوانسته‌اند خوب بهم ببافتد .

کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست
گشته هرگوشهٔ چشم ازغم دل دریایی

کشتی باده - اضافه لامیه یعنی قدح باده . بیاور ، فعل امر .

که - حرف تعلیل . مراد : از برای من . گوشهٔ چشم ، اضافه لامیهٔ . غم دل ، هکذا .

دریا ، مفعول صریح و از غم ، مفعول غیرصریح فعل گشته « گشته است» و یا

---

۱ - هر آب باریکهٔ جاری را جوی گویند . مترجم

Marfat.com

حرف تنکیر.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : قدح بـاده را بیاور ، زیرا بی‌رخ دوست : درهجران یار ازشدت غم وغصهٔ دل ، هر گوشهٔ چشمم در یاشده است . حاصل اینکه کثرت گریه‌اش را عرض میکند .

کسیکه گفته‌است: واضح است که « کشتی‌باده» اضافه بیانی است، این‌شخص معانی اضافه را نمیدانسته. رد شمعی

کرده‌ام توبه بدست‌صنم‌باده فروش
که‌دگر می‌نخورم‌بی‌رخ بزم‌آرایی

دست صنم‌باده‌فروش ـ اضافه لامیه و بیانیه . که ، حرف بیانی ، رخ بزم‌آرا، **اضافه لامیه** وبیانیه بزم‌آرا ، ترکیب وصفی‌از مصدر آراییدن : زینت بخش‌بـزم و رونق دهندهٔ مجلس . یا حرف وحدت ،

محصول بیت ـ با دست صنم‌باده‌فروش‌توبه کرده‌ام که دگر، بی‌رخ‌بزم‌آرای دلبری می‌نخورم .

مراد : بی‌محبوب باده ننوشم .

در معنای مصراع اول گفته شده : در دست محبوبی‌باده فروش یعنی به وسیلهٔ آن محبوب توبه کرده‌ام این مفسر عجب بی‌سبب حرفِ زده است. ردشمعی

درمعنای مصرع دوم مفسر دیگر گفته است: بی‌رخ بزم آرائی «باز» شراب نخواهم‌خورد ، این یکی‌هم کلمه «باز» را در محلش بکار نبرده است .

سراین نکته مگر شمع‌درآردبزبان
ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی

مراد ازنکته، نکتهٔ عشق است. بسخن، باحرف صله. پروا، دراینجا به معنای میل ورغبت است ویا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ سر این نکتهٔ عشق را مگر شمع بزبان بیاورد . یعنی مگر شمع اظهار کند وبگوید ، وگرنه پروانه میل‌ورغبت به سخن ندارد ، مراد :پروانه

Marfat.com

کاتم سر نکتهٔ عشق است و هر گـز از دهانش خبری راجع به اسرار عشق گرفته نمیشود .

در معنای مصراع دوم : و گـر نه پروانه طاقتی بسخن ندارد ، این مفسر در ادای معنا عجب بی‌طاقت بوده . و نیز کسیکه درمعنای زبان گفته است : زبان‌بافتح «زا» فصیح است، این‌مفسرهم سخن فصیح‌نگفته است چون باید بگوید : افصح‌است

رد شمعی

سخن غیر مگو بامن معشوقه پرست
کزوی‌وجام میم‌نیست‌بکس‌پروایی

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام میفرماید : به من معشوقه پرست غیراز سخن جانان سخن دیگری مگو . چونکه به جز جانان وجام می‌بهیچ چیزعلاقه و دلبستگی ندارم یعنی آنچه مورد علاقه و میل من است فقط جانان و جام می است. پس حرفی غیر از حرف راجع به جانان بمن مگو .

در معنای مصراع دوم گفته شده : زیرا از اووجام‌می با بودن کسی پرواندارم یا با کسی پرواندارم. این دیگرسخت بی‌پروا گفته است .

نرگس‌ارلاف‌زدازشیوهٔ‌چشم‌تومرنج
نرود اهـل نظر از پـی نابینایی

نابینایی ـ یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ نرگس اگر لاف شیوهٔ چشم ترا بزند رنجیده مشو یعنی اگر نرگس ادعا کند که شیوهٔ چشم جانان در چشم من هست ، تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا اهل‌نظر: مردم بصیروصاحب بصیرت ازپی‌نابینانمیروند یعنی تحت‌تأثیر سخن نابینا واقع نمیشوند وحرفش را گوش‌نمیکنند .

این‌حدیثم‌چه‌خوش‌آمدکه‌سحرگه‌میگفت
بر در میکـدهٔ بـا دف و نـی ترسایی

ترسایی ـ یا حرف وحدت .

Marfat.com

محصول بیت ـ این سخن برایم‌خیلی خوش‌آیند بود که‌هنگام سحر ترسایی بر در میکده با دف و نی میگفت . یعنی آشکارا وبی‌پروا با سازو وسوز میگفت :

سخنی که گفته متضمن‌معنای مخلص بیت است.

کسیکه همزه واقع در کلمه «میکده» راهمزهٔ وحدت نامیده دراثبات خطای گذشته‌اش مصر بوده . رد شمعی

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردایی

از این ـ در این قبیل جاها ادات تشبیه است . که ، حرف بیانی .

مراد از «فردا» آخرت وقیامت است .

محصول بیت ـ آن ترسامیگفت: اگر مسلمانی اینگونه‌است که حافظ دارد یعنی اگر مسلمانی چون مسلمانی حافظ باشد، یا چون مسلمانی حافظ است آه اگر از پس امروز فردایی بود . مراد : اگر بعد ازاین دنیا آخرت وقیامتی باشد، وضع وحال‌حافظ چگونه خواهد بود .

مقصود اینست که در صراط و میزان برسرش چه خواهدآمد .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : اگر مسلمانی بان اسلوب است که حافظ داردآه اگر برای امروز فردایی بود .

یکی دیگر : اگر مسلمانی آنگونه است که در حافظ وجود دارد .آه اگر برای امروز فردایی یعنی قیامتی‌پیدا گردد . باید گفت این‌مفسرین درتوضیح معنای بیت قیامتی برپا ساخته‌اند رد سروری وشمعی

ولهٔ ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و پنجاه و نهم

ای باغم تـوما را پیونـد لایزالی

قد ضاع فی‌هواکم عمری ولاابالی

ای ـ حرف ندا منادی محذوف مراد : ای جانان است . باغم تو ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه. پیوند لایزالی،اضافه بیانیه · فعل نفی استقبال مفرد غایب : زایل نخواهد شد ، یا حرف نسبت لایزال به معنای ابدی است .

ضاع . فعل ماضی مفرد مذکر غایب : ضایع شد . فی . حرف جر . هوا ، تقدیراً مجرور بوسیلهٔ «فی» و مضاف کم، کم ضمیر مخاطب محلاً مجرور و مضاف الیه هوا .

عمري ، تقدیراً مرفوع فاعل فعل «ضاع» ویا ، ضمیر متکلم وحده .

واو ، حرف حال یا حرف عطف «باحتمال ضعیف» .

لاابالی ، فعل مستقبل متکلم وحده از باب مفاعله « مبالات نمیکنم » : مقید نیستم .

محصول بیت ـ ای جانان باغم تو پیوند ما ازلی است وابدی یعنی هر گزاز غمت فراغت ندارم ، حقیقة درعشق توعمرم ضایع گشت ، لیکن برای من مهم نیست واصلا متوجه این نیستم که عمرم در این راه گذشته است ·

این جمله «قدضاع» که خواجه فرموده مورد اعتراض بسیاری واقع شده‌است باین دلیل:عمریکه درمحبت جانان بگذرد ضایع نیست، بلکه اعزواشرف عمر آنست

ص ۳۲۵جلد سوم شرح

Marfat.com

که در هوای جانان صرف شود مگر اینکه «ضاع» را به معنای «مره» تضمین کند : به معنای مرور کرد یعنی گذشت .

عیش سگان کویت هر بی‌خبر چه‌داند
یا لیت لی مجالا فی ذلك الحوالی

عیش سگان کویت ـ اضافه‌ها لامیه ویا، حرف ندا ، منادی محذوف مراد یا صاح است (صوت بشدة) .

لیت حرفی از حروف مشبهه بالفعل . لی ، جارمع المجرور از اعراب محلا مرفوع خبر مقدم و مجالاً ، لفظاً منصوب اسم مؤخرش . فی ، حرف جر . ذلك ، اسم اشاره محلا مجرور بوسیلهٔ فی ، جارمع‌المجرور متعلق به «مجال» . حوالی ، تقدیراً مجرور ، صفت و یا عطف بیان ذلك . حوالی به معنای اطراف و جوانب است .

محصول بیتـ از عیش سگان کویت هر بی‌خبر آگاه نیست ، ای یار کاش در آن حوالی مجالی پیدا میکردم . یعنی کاش در اطراف کویت با سگان محله‌ات میگشتم ودرعیش وصفا باآن حیوانات محشورمیشدم .

از آب دیده یا را رازم شد آشکارا
ارحم علی‌دموعی یامن‌علمت حالی

یارا ـ منادی . دموع ، جمع دمع : اشکهای چشم .

محصول بیت ـ ای یاراز اشک چشمم رازعشقم آشکار گشت ، پس‌ای کسیکه از حالم آگاه شده‌ای به اشکهای چشمم رحم کن .

درمصراع‌اول کسیکه بجای«یارا»یاران‌تصور کرده‌در گمان‌مانده‌است. ردشمعی

خوبان‌وفاندارند ای جمع‌پاکبازان
لاترقبوا وفاء عن‌صاحب الجمالی

پاکباز ـ به کسی گویند که دارای عشق پاك باشد .

لاترقبوا ، فعل نهی جمع مذکر مخاطب : انتظار داشتن وامید داشتن ، وفا

Marfat.com

مفعول صریح و عن صاحب مفعول غیر صریحش . صاحب الجمالی ، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ ای گروه پاکبازان ، زیبایـان وفا ندارند ، پس از صاحب جمال امید و انتظار وفا نداشته باشید .

ماتشنه لب گذشتیم برآب‌زندگانی
یا ساقیا اغثنی من شربة الزلالی

ساقیا ـ منادای نکره . اغثنی ، فعل امر مفرد مذکر مخاطب : کمك و یا مددم کن از اغاث یغیث ، یعنی از اجوف واوی باب افعال ،

من شربة ، متعلق به اغثنی مفعول غیر صریحش . شربةالزلالی ، اضافه لامیه زلال ، آب خوشگوار را گویند اما در این بیت مراد باده است ، ویا حرف اطلاق.

محصول بیتـ ما از آب حیوان تشنه‌لب یعنی تشنه گذشتیم ، پس‌ای ساقی به مددم برس وازآن شربت گواراسیرابم کن . مراد با بادهٔ چون‌آب حیات سیرابم کن و از تشنه‌لبی خلاصم ده

کسیکه گفته است : شربت زلال به معنای شربت‌لذید است .

این گوینده معنای «زلال» را نمیدانسته .

من ترك دین ودنیا کردم‌زآرزویت
جاوزت‌فی‌هواکم‌عن‌حب‌جاه ومالی

جاوزت ـ فعل ماضی متکلم وحده از باب مفاعله : گذشتم یعنی صرف نظر کردم .

فی‌هوا کم متعلق به فعل به «جاوزت» : در عشق ومحبت شما .

عن‌حب، اینهم‌متعلق به«جاوزت» حب جاه،اضافه‌لامیه. ومالی، یاحرف اطلاق. چون «واو» عطف را به اسلوب عجم ایراد کرده لذا اعتراضش کرده‌اند، وفی‌الواقع محل‌اعتراض هم‌هست اما برای دفعش هیچگونه چاره نیست فتأمل .

محصول بیت ـ من در آرزوومحبت تو دین ودنیا را ترك کردم ، یعنی به‌سبب

Marfat.com

عشق تو ازدین ودنیا گذشتم ، ودرعشق تو ازسودای جاه ومال چشم پوشیدم. خلاصه از همه چیز گذشتم .

حافظ اگر بمیرد برخاك استانت
قـدصار ذاحیات کانت بلا زوالی

صار، اسم این کلمه ضمیر تحت فعل است که برمیگردد به حافظ ، «ذا» لفظاً منصوب خبرش .

حیات ، لفظاً مجرور مضاف الیه ذا . کانت ، اسم کان ضمیر مستتر در تحتش راجع به‌حیات . بلازوال ، جارمع‌المجرور از اعراب محلا منصوب خبر کان وجملهٔ فعلیه از اعراب محلا مجرور صفت حیات ویا حرف اطلاق .

محصول بیت- حافظ اگر در خاك آستانت بمیرد ، حقیقة حیات بی‌زوال (ابدی) پیدا میکند . مراد : بر آستان تو مردن در واقع زندگی ابدی است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و شصتم

ای زشرم عارضت گل غرق خوی
پر عـرق پیش عقیقت جام مـی

شرم عارض ـ اضافه لامیه و تا ضمیر خطاب. گل ، مبتدا غرق خوی خبرش، خوی ، به فتح خاوبا واو رسمی : عرق . مـراد از عقیق لب است به طریق تشبیه کنایه .

محصول بیت ـ ای جانان، گل ازشرم صورتت غرق‌عرق گشته ، بهمین‌سبب است که عرق گل‌را میگیرند.

همچنین جام می پیش لبت پر از عرق[1] است .

ژاله برلاله است یا بر گل گلاب
یا بـرآتش آب یـابر روت خوی

روت ـ در اصل رویت بوده به ضرورت وزن یا حذف گشته .

محصول بیت ـ به طریق تجاهل میفرماید : آیا برروی لاله شبنم نشسته یا برروی گل گلاب ؟ یا آب بر آتش ریخته ویا اینکه قطرات عرق است که برروی نشسته .

خلاصه رخسار عرق کردهٔ تو مثل اینست که برروی گل ژاله نشسته ویاچون گلی که گلاب برویش ریخته شده ، یا شبیه به‌آتشی است که‌آبش پاشیده‌اند .

---

۱ ـ قطرات باده را در دیوارهٔ جام تشبیه به دانه‌های عرق کرده . مترجم ص ۳۲۷ جلد سوم شرح

Marfat.com

میشد از چشم آن کمان ابرو ودل
از پیش میرفت و گم میکرد پی

میشد ـ یعنی میرفت . کمان‌ابرو،صفت مرکب : جانانی که ابروان کمانی دارد.واو، حرف عطف . دل مبتدا ومـرهون مصرع دوم وما بعدش خبر مبتدا پی : اثر و دنبال ورد پا . و مفعول‌اول و« گم» مفعول دوم فعل «میکرد» .

محصول بیت ـ آن کمان ابرو از چشمم غایب میشد : از بـرابر دیـدگانم میرفت اما دل منهم از پیش میرفت ، در ضمن اثر پایش را محو میکرد و میرفت تا کسی متوجه نشود که دل به دنبال جانان میرود .

امشب‌از زلفش‌نخواهم داشت دست
رو مؤذن بانگ میزن گو که حی

مراد از حی ، حی‌علی‌الصلوة وحی‌علی‌الفلاح است که مؤذن میگوید .

محصول بیت ـ امشب از زلف جانان دست نخواهم برداشت: از زلفش‌دست بر نمیدارم .

پس ای مؤذن تو برو بانگ «حی‌علی» را بگو ، یعنی کسانیکه در خوابند با صدای‌اذان بیدارشان کن ، چون من بیدارم واحتیاج به تنبیه ندارم ،

چنگ را در دست مطرب نه‌دمی
گورگش بخراش و بخروشش زپی

نه ـ فعل امر مفرد مخاطب : بگذار.دمی ، یا حرف وحدت . گو : به مطرب بگو. رگش ، به فتح را وکاف عجمی در اینجا مراد «زه» چنگ است ، شین ضمیر برمیگردد به چنگ بخراش ، با پای تأکید فعل امر مفرد مخاطب .

رگش بخراش : کوکش کن‌وبزن . رگش ، مفعول مقدم فعل بخراش.واو، حرف عطف . بخروشش، شین «ضمیر» درمعنا مربوط به«پی» میباشد، به‌تقدیر زپیش. در اینجا مراد از خروش ترنمات ونغمات است .

محصول بیت ـ یك دقیقه چنگ را به دست مطرب بده ، وبگویش که‌رگش

Marfat.com

را بخراش یعنی کوکش کن وبزن وآنوقت به دنبالش بخروش : آوازبخوان .

حاصل کلام به مطرب بگو چنگ را بنواز وهمراهش آواز بخوان .

پی ، در این بیت از ایهام بر کنار نیست چون به «سکر» هم پی گویند .

عود بـر آتش نـه ومنقل بسوز
غم مـدار از شدت سرمـای دی

عود ـ به هر درختی عود گویند ، اما برای درختی کـه مخصوص هندوستان است ومعطر میباشد علم شده است . سرمای دی ، اضافه لامیه . دی : زمستان ،

محصول بیت ـ عود را بر آتش بگذار ومنقل را روشن کن وازشدت سرمای زمستان غم وغصه مخصور .

عود در این بیت به طریق ایهام واقع شده .

باتو زین پس گرفلك خواری کند
بـازگـو در حضرت دارای ری

باتو ـ با در این بیت حرف صله . خواری ، یا حرف مصدری . باز ، ادات تأکید . دارای ری اینجا یعنی حاکم . وری ، نام شهر مشهوری است ، و در حالت نسبت رازی گویند .

محصول بیت ـ اگر از این پس‌فلك ترا جفا کند وخواربداردت ، ازدستش به حضرت دارای ری یعنی به حاکم ری شکایت کن تا انتقام و انتصافت را از فلك بگیرد .

خسروآفـاق بـخش آن کـز سخاش
نـامهٔ حاتـم و نـامش گشت طـی

خسروآفاق بخش ، اضافه بیانیه ، آفاق‌بخش، ترکیب وصفی : آفاق‌بخشنده یعنی‌پادشاهی که مملکت می‌بخشد،خلاصه شاهی که از کثرت سخاو کرم‌به‌بند، گانش، شاهی می‌بخشد وسلطنتها اعطا میکند ،

کز ، حرف رابط صفت . سخاش ، شین «ضمیر» بـرمیگردد به خسرو کـز

Marfat.com

سخاش ،:مرهون مصرع دوم .

محصول بیت ـ حاکم ری پادشاهی‌است آفاق‌بخش، چنان شاهی که ازسخاو کرمش نامهٔ حاتم طی ، طی‌شد یعنی صیت و آوازه ونامش، نام حاتم را باطل کرد ، حاصل گفتار: صیت وشهرت حاتم به سخاوتمندی، درزمان‌این‌پادشاه ازخاطرها رفت و دیگر یادی ازآن نمیشود . مقصود اینست حاکم ری سخی‌ترین مردم عالم است.

آن که بهر جرعهٔ جـان میدهد
جـان او بستان وجـامـی ده بوی

محصول بیت ـ خطاب به حاکم ری میفرماید : آنکه بخاطر جرعه‌ای‌جان میدهدت یعنی برای کوچکترین التفاتت از جان ودل بندهٔ فرمان تومیشود. پس‌تو هم ازجان ودل بندگی اورا قبول کن ونظری به حالش بیفکن .

مراد از عبارت : جان اوبستان وجامی ده بوی ، یعنی اورا به خدمتت بپذیر ومورد التفاتت قرار بده .

جام می‌پیش آروچون حافظ مخور
غم که جم کی بود یا کاوس کی

محصول بیتـ خطاب به پادشاه ری‌میفرماید : جام می‌پیش آریعنی به‌پیشت بکش وچون حافظ غم مخور که جم کی باین‌دنیا آمد وکاوس کی از دنیارفت.مراد: سلاطین گذشته چه وقت ودرچه زمانی بودند ، یعنی بـرای دانستن و آگهی از این مطالب مانند حافظ باش و : غم مخور . خلاصه همانطور که حافظ برای این قبیل موضوعها هرگز غم نخورده است تو هم فکرش را نکن و غصه نخور که نقد وقتت را مکدر نکند .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و شصت و یکم

بیار باده و بازم رهان ز مخموری
که هم ببادهتوان کرد دفع رنجوری

واو ، حرف عطف . بـاز ، ادات تأکید ومیم در معنا به «رهان» مقیداست به تقدیر رهانم . یاهای واقع درقافیه تماماً مصدری‌است . که ، حرف تعلیل.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عـام میفرماید : باده بیار ومرا از خماری خلاص کن زیرا رنجوری‌را با باده هم میشود دفع کرد. رنجوری: ناراحتی.

اینجا مراد از رنجوری مخموری است .

بهیچ وجه نتابد چراغ مجلس‌انس
مگر بروی نگار و شراب انگوری

نتابد ـ فعل نفی‌مضارع مفرد غایب: نور وضیاء نمیدهد. چراغ مجلس‌انس، اضافه ها لامیه . چراغ ، فاعل فعل نتابد . مگر ، در این بیت ادات استثناست به معنای «الاه . انگوری ، یاحرف نسبت .

محصول بیت ـ چراغ مجلس انس هر گز روشنائی نمیدهد مگر بـا بودن نگار و شراب انگوری . یعنی‌سبب رونق و سرور مجلس این دوتاست و گر نه بدون اینهامجلس‌صفاوانبساط پیدا نمیکند.

بسحر غمزهٔ فتان هیچ غره مباش
که‌آزمودم سودی نداشت مغروری

بسحرغمزهٔ فتان ـ باحرف مصاحبت واضافه‌ها لامیه وبیانیه. فتان ، اسم‌فاعل

Marfat.com

به سیاق مبالغه : فتنه گر . غره ، بِه کسر غین در عربی اسم است به معنای مغرور ، اما عجم به فتح غین‌میخواند بهمین معنا ، که ، حرف تعلیل ، آزمودم ، فعل ماضی متکلم وحده ومفعولش محذوف است یعنی غرور وغفلت سودی نداشت .

سودی ، یاحرف تنکیر . مغروری ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : بسحر غمزهٔ فتان ، یعنی اینکه غمزه‌ات فتنه برپـا میکند و همه را مسحور میکند مغرور مباش ، زیرا من تجربه کرده‌ام مغروری هیچ فایده ندارد .

کسانیکه بعد از آزمودم « واو » نـوشته‌اند از وزن شعر و معنایش اطـلاع نداشته‌اند .

ادیب چند نصیحت کنی که عشق مباز
که‌هیچ نیست ادیب‌این‌سخن بدستوری

ادیب ـ منادی حرف ندا محذوف . که ، حرف بیانی ، عشق مباز : عـاشق مشو . که حرف تعلیل . ادیب ، بازهم منادی . دستور ، به‌ضم دال وسکون سین به معنای دفتر قانون است یعنی‌قانون‌نامه ، اما عجم اکثر به معنای اسلوب وقانون‌بکار میبرد ، لکن دراین‌بیت مراد قانون‌نامه میباشد.

محصول بیت ـ ای ادیب چقدر نصیحتم میکنی که عاشقی‌نکنم ، با این‌سخن ازعشق منعم مکن، چونکه ای ادیب این‌حرف درهیچ قانون‌نامه نیست .

مراد: منع کردن عشاق ازعشق ومحبت درقانون‌نامه‌ها نوشته نشده‌است.

آنانکه درتعبیر مصراع دوم نوشته‌اند : اگرچه گفتن این سخن به یك وزیر از ادب خارج است .

وهمچنین : این‌سخن در هیچ قانون معقول نیست و خارج از ادب است، این مفسرین بیت را از روی قانون معنانداده‌اند .

ردسرو، ی وشمعی وغیره

Marfat.com

به عشق زنده بود جان مرد صاحبدل
اگر توعشق نداری برو که معذوری

معذوری ، یا ضمیر خطاب

محصول بیت ـ خطاب به ادیب مذکور میفرماید : ای ادیب مرد صاحبدل جانش به عشق زنده است ، پس اگر تو عشق نداری راهت بکش برو که معذوری ازاین حرفی که زدی ، زیرا من لم یذق لم یعرف .

بیك فریب نهادم صلاح خویش ازدست
دریغ آن همه زهد وصلاح مستوری

محصول بیت ـ با یك فریب جانان صلاحم را ازدست دادم : بایك عشوه‌اش زهد وتقوایم را ترك کردم ، حیف از آنهمه زهد وصلاح وتقوی . یعنی حیف از آن زحماتیکه در راه دین کشیده‌ام که تماماً ضایع شد.

رسید دولت وصل و گذشت محنت هجر
نهاد کشور دل باز رو بمعموری

محصول بیت ـ دولت وصل رسید و محنت فراق سپری گشت و کشور دل باز رو به معموری نهاد ، یعنی زمان وصل است و دلم رو بشادی نهاده‌است

بهر کسی نتوان گفت درد او حافظ
بدان بگو که کشیدست محنت دوری

محصول بیت ـ ای حافظ درد جانان را به همه کس نمیشود گفت ، پس بآن کسی بگو که محنت دوری کشیده‌است .

مراد : دردجانان را به کسی بگو که رنج هجران دیده‌است نه به آنکه محنت فراق نکشیده وناپخته وخام است

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج :مفعول مفاعلن فعولن

غزل پانصد وشصت ودوم

ای بـاد نسیم یـار داری
زان نـفحهٔ مشکبار داری

نسیم در این بیت به معنای بوی‌خوش است ، نفحه هم بهمین معناست .

محصول بیت ـ ای باداز تونسیم یار : بوی خوش یار به مشام میرسد. یعنی ای باد تو بوی‌خوش یار را داری «دارای همان بویی» ، همچنین ازآن بوی‌مشکبار داری ، مراد اندکی ومقداری ازآن بوی مشکبار همراه توست.

جایز است فعلهای داری متضمن معنای استفهام باشند .

زنـهار مکن دراز دستی
با طرهٔ او چکار داری

محصول بیت ـ خطاب به باد میفرماید : زنهار دراز دستی مکن ، تو با طرهٔ جانان چکار داری . یعنی باطرهٔ جانان سروکار نداشته باش که تـو با او هیچگونه مناسبت نداری .

ای‌گل توکجا وروی زیباش
او مشك و تو بار خار داری

محصول بیت ـ ای گل تو کجا وروی‌زیبای‌جانان کجایعنی بین شمامناسبتی نیست زیرا او صاحب زلفی چون مشك است ، اما تو بار خار همراه داری . مراد

Marfat.com

او رویش بار مشك فراوان دارد ولی توخار فراوان داری، حاصل اینکه او پرمشك و تو پرخاری .

ریحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داری

محصول بیت - ای ریحان تو کجا وخط سبز جانان کجا ، یعنی بینتان مناسبتی وجود ندارد ، زیرا خط او سبز وتازه است ولی تو غبار داری . حاصل کلام : او طری وتازه است ، واما تو کدر وغبار داری .

نرگس توکجا وچشم مستش
او سر خوش وتو خمار داری

نرگس ـ منادی .

محصول بیت- ای نرگس تو کجا وچشم مست جانان کجا ، یعنی میانتان فاصله زیاد است چونکه او سرخوش است و اما تو خماری ، مراد او مستانه است ولیکن تو حالت خماری داری . مقصود : تو باده نداری که خماریت را دفع کند .

ای سرو تو با قد بلندش
در باغ چه اعتبار داری

محصول بیت - ای سرو در باغ با وجود قد بلند او ، تو چه اعتبار داری . یعنی در جاییکه قامت بلند جانان هست ، پس در باغ به چوبی چون تو که نگاه میکند .

ای عقل تو باوجود عشقش
در دست چه اختیا داری

محصول بیت - ای عقل تو با وجود عشق او : مادامکه عشق او هست در دست چه اختیار داری یعنی اختیاری نداری مقصود اینکه مغلوب عشق جانانی .

Marfat.com

روزی بـرسی بـوصل حافظ
گـر طـاقت انتظار داری

محصول بیت- ای حافظ اگـر طاقت انتظار داشته بـاشی بالاخره روزی به وصل جانان میرسی . یعنی اگر رنج هجران راتحمل نمایی روزی به وصل میرسی.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و شصت و سوم

پدید آمد رسوم بیوفایی
نماند از کس نشان آشنایی

پدید ـ عجم بابای خودشان میخوانند واما رومیان بابای عربی. رسوم، جمع رسم به معنای عادت . اکثر یاهای واقع در قافیه مصدری است .

محصول بیت ـ علائم آشنائی از میان مردم رخت بر بسته . در عوض رسوم بیوفائی در بینشان پیدا شده و در هیچ کس علامت دوستی دیده نمیشود . یعنی وفا در بین مردم معدوم شده ومردم عالم همگی جفاکار شده‌اند .

برند از فاقه نزد هر خسیسی
کنون اهل هنر دست گدایی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . فاقه : فقر. خسیس : دون و یا حرف وحدت . اهل هنر ، فاعل «برند» و دست مفعول صریح واز فاقه مفعول غیر صریح فعل مذکور . دست گدایی ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ مردم هنرمند ازفقروفاقه درپیش هرپست و دنی دست گدائی دراز میکنند مراد: از شدت احتیاج پیش هر فرومایه اظهار نیاز میکنند . حاصل مطلب به هر ناکس عرض احتیاج میکنند .

کسی کو فاضلست امروز در دهر
نمی‌بیند ز غم یکدم رهایی

ص ۳۳۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

رهائی ـ خلاصی . مصراع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت ـ کسیکه در این دور زمانه فاضل وداناست ، ساعتی حتی آنی از دست غم رهایی ندارد یعنی پیوسته غمگین ومکدر است .

ولیکن جاهلست اندر تنعم
متاع او چوهست این دم بهایی

بهایی ـ یا حرف نسبت : قیمتی .

محصول بیت ـ وضع وحال شخص فاضل در این روزگار براین منوال است که گفتیم ، اما جاهل دائماً در ناز ونعمت بسر میبرد چونکه قماشش قیمتی است ، مراد : ازآنجا که جهل عالم را فراگرفته اکثر مردم بجهل متمایلند ، بهمین سبب متاع جهل رواج دارد .

وگر شاعر بگوید شعر چون آب
که دلرا زان فزاید روشنائی

که ـ حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ بطوریکه گفتم متاع جهل هر طور شده اعتبار خود را حفظ میکند . اما اگر شاعری شعرسلیسی چون آب صاف بگوید ، که دل را ازآن ذوق وصفای فراوان حاصل گردد . باصطلاح صفا بخش ونور افزای دل باشد .

نبخشندش جوی از بخل وامساك
اگر خود فی‌المثل باشد سنایی

سنائی ـ از شعرای عهد سلطان محمود غزنوی‌است ، کتاب حدیقه‌ازتصنیفات این شاعر است .

محصول بیت ـ شاعریکه چنین شعر بگوید ، از شدت بخل و امساك بقدر یك‌جو پاداش نمیدهندش ولواینکه خودسنائی باشد . یعنی سنائی که شاعر تواناست جای خود ولی اگر شاعری باشد هم پایهٔ او وبرای ثروتمندان زمانه شعر بگوید دیناری احسانش نمیکنند .

Marfat.com

خرد در گوش هوشم دی همی گفت
بـرو صبری بکـن در بینوایی

محصول بیت ـ عقل دیروز مرتب بگوشم میگفت : بـرو با فقر بساز و در بینوائی تحمل کن . یعنی فقر وفاقه را تحمل کن وصابر بالش .

قناعت رابضاعت میسازو میسوز
درین درد و عنا چون بی‌نوایی

بضاعت ـ یعنی سرمایه . نوایی ـ یا ضمیر خطاب . این بیت هم‌مقول قول خرد است .

محصول بیت ـ با درد ورنج فقر بسازو بسور وقناعت را سرمایه خود کن :
مقصود : چون تو فقیری پس قناعت را سرمایه کن و بساز وبسوز وصبر کن خدا کریم است ، ازجایی که امید نداری دری برایت میگشاید .

بیا حافظ بجان این پند بشنو
کـه گر از پا در افتی با سرایی

با سر آیی ـ باحرف صله .

محصول بیت ـ ای حافظ بیا این پند راباجان ودل بشنو که اگر ازپادرافتی باسر آیی : نصیحت مرا بپذیر که اگر یك وقت پایت بلغزدبتوانی خود را نگهداری و از زمین بلند کنی . (بتوانی خود را سرپا نگهداری) .

در معنای مصراع دوم : که از پابیفتی با سربزمین میخوری وحالت بدتر از بد میشود ، این گوینده به حالی افتاده است که خداوند از بدترش نگهدارد .

رد سروری

وله ایضاً

Marfat.com

ازبحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد وشصت وچهارم

برو زاهـد بامیدی که داری
که دارم همچو تو امیدواری

بامیدی ـ با حرف مصاحبت و یا حرف تخصیصی ، تشدید «میم» به ضرورت وزن است و یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت . داری ، فعل مضارع مخاطب و که حرف تعلیل و با حـرف صله . امیدوار[1] ، در این قبیل جاها معنای نسبت را میرساند ویا حرف مصدری .

محصول بیتـ ای زاهد برو بامیدی که داری : به آنچه که امید بستی امیدوارباش برو ومرا اذیت مکن . یا : ای زاهدپی‌امیدت برو یعنی با همان‌امیدی که داری برو . حاصل : اسباب زحمت من مشو ، برو پی آنچه که بان‌امیدواری . زیرا منهم مثل تو امیدی دارم ، خلاصه : همانطور که تو امیدواری منهم امیدوارم، پس بمن دخل وتعرض مکن وپی امید خودباش .

در معنای مصراع اول گفته‌اند : ای زاهد به حق آن امیدی که داری برو ، این مفسر در اینکه امید را مقسم به گرفته تفرد کرده‌است .

بجز ساغر چه دارد لاله در دست
بیا ساقـی بیاور آنچـه داری

محصول بیتـ ای ساقی ، در دست لاله بجز ساغر چه هست ، پس حالا بیا وآنچه داری بیاور : شرابی که داری بیار با قدح لاله بنوشیم .

۱ـ امیدوار ، از یك اسم و یك پساوند ترکیب یافته وصفت است و معنای دارنده به مدخول خود میدهد . مترجم

ص ۳۳۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

مـرا در رستهٔ دیـوانـگان کش
که مستی خوشترست از هوشیاری

رسته ـ به فتح «را» : دکانهای بازار که در یك ردیف قرار گرفته باشد رسته گویند همچنین مردها که در یك ردیف بایستند گویند رستهٔ مردان مثلا صفوفی که در مسجد تشکیل میشود . در اینجا هم مراد ردیف مردم است . که . حرف تعلیل . مستی ، هوشیاری ، یای هر دو مصدری است .

محصول بیت- خطاب به ساقی میفرماید : ای ساقی مرا به صف دیوانگان کش یعنی در ردیف دیوانگان محسوبم کن ، مراد مست مـدامم کن زیرا مستی از هوشیاری بهتر است چونکه مست از غم دنیا خبر ندارد .

بپرهیز از من ای صوفی بپرهیز
که کردم تـوبـه از پـرهیزکاری

پرهیز ـ در این قبیل موارد فعل امر مفرد مخاطب است یعنی احتیاط کن و با حرف تأکید وتکرار از نوع تأکید لفظی است. که ، حرف تعلیل . پرهیز کاری یا حرف مصدری .

محصول بیت- احتیاط کن از من ای‌صوفی احتیاط کن . چونکه از پرهیز کاری توبه کردم .

مراد : اگر ازاین ببعد مرا باحالت مستی‌دیدی«مستم دیدی» احتیاط کن که که ضررم بتو نرسد .

بیا دل در خم گیسوی او بند
اگر خواهی خلاص و رستگاری

رستگاری ـ به فتح«را» وسکون «سین وتا»: خلاص .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: بیا ودل به خم گیسوی‌جانان ببند ، یعنی دل به جانان‌ببند ، از قبیل ذکر جزء وارادهٔ کل اگر فوزونجات آرزو داری همین کار را بکن . مراد : اگرآزادی ورستگاری ونجات میخواهی دل به‌خم

Marfat.com

گیسوی یار ببند .

بدور گل خدا را توبه بشکن
که عهد گل ندارد استواری

خدارا ـ «را» حرف تخصیص . که حرف تعلیل ، استوار : محکم و یا حرف مصدری .

محصول بیتـ به طریق خطاب عام میفرماید : بیاو برای خدا در فصل گل توبه‌ات را بشکن ، زیرا عهد گل را بقائی نیست وزود سپری میشود .

عزیزان نوبهار عمر بگذشت
چو از طرف چمن باد بهاری

عزیزان ـ منادی نوبهار عمر ، اضافه بیانی . بهاری ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای عزیزان، نوبهار عمر چون باد بهاری که بسرعت ازچمن میگذرد گذشت . مقصود : چنان بسرعت گذشت که اصلا معلوم نشد ، خلاصه چون باد بسرعت گذشت .

بیا حافظ شراب لعل کن نوش
چرا عمرت بغفلت میگذاری

محصول بیتـ بیا حافظ شراب لعل نوش کن ، چرا عمرت را بغفلت میگذرانی . یعنی عمریکه با باده نوشی نگذرد ضایع است ، پس عمر نازنینت را بیجا ضایع مکن یعنی بیهوده صرف نکن.

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن‌فعلاتن فعلن

غزل پانصد و شصت و پنجم

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی
سرفدای تـو وگرنه من و سرگردانی

جانی وجانانی ـ یا ها ضمیر خطاب است . سر گردانی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ جان فدایت شود که هم جان وهم جانانی . وسَرم هم فدایت شود ، والا منم وسر گردانی ، یعنی سرم اگر فدایت نشود حیرت وسر گردانی‌بمن دست میدهد .

سرسری ازسر کوی‌تو نیارم برخاست
کار دشوار نـگیرنـد بدین آسانی

سرسری ـ آسان . نیارم ، فعل نفـی مضارع «استقبال» متکلم و حده . کار دشوار ، اضافه بیانی. آسانی ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ باین سادگـی نمیتوانم از سر کویت بـرخیزم : به آسانی نمیتوانم آنجا را ترك کنم ، زیراکار مشگل را سرسری نمیگیرند . یعنی کاریکه انجامش بسیار سخت است باین‌آسانی نمیشود گرفت . مراد : برخاستن ازسر کوی تو بسیار مشگل است ، پس چنین‌کار دشوار به وجه‌آسان حل نمیشود .

در مصراع اول کسیکه بجای «نیارم» «نخواهم»نوشته ، معنای بیت رانفهمیده است .

ص ۳۳۷ جلد سوم شرح

Marfat.com

خام را طاقت پروانهٔ پرسوخته نیست
نازکانرا نرسد شیوهٔ جان افشانی

خام را ـ «را» ادات تخصیص . طاقت پروانه پرسوخته ، اضافه لامیه و بیانیه نازکان را، «را» ادات مفعول(برای) ، نرسد اینجا یعنی لایق این کار نیستند .

شیوهٔ جان افشانی ، اضافه بیانی وجان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار ویا حرف مصدری :

محصول بیت ـ کسی که ناز پرورده است تحملی بقدر طاقت پروانهٔ پرسوخته ندارد : حتی تحمل آن آتش را که بال وپر پروانه را سوزانده است ندارد ، زیرا نازکان از عهدهٔ جان فشانی وجان فدا کردن بر نمی آیند ، خلاصه پروردهٔ ناز وتنعم نمیتواند در راه جانان جان بذل کند.مقصود اینست عاشقی پیشهٔ مردم نازپرورده ومنعم نیست ، بلکه کار محنت زده وبلا کش است .

بی تو آرام گرفتن بود از ناکامی
با تو گستاخ نشستن بود از حیرانی

ناکامی وحیرانی ـ یای این دو کلمه مصدری است. ناکامی، درلغت: به مراد نرسیدن است اما در بعضی جا مثل این بیت «ضرورت» تعبیر میشود .

محصول بیت ـ ای جانان بی تو آرام وقرار گرفتن از روی ناچاری واضطرار است : دوری و مهجوری از تو اختیاری نیست ، بلکه اضطراری است ، وباتو بی پروا بودن و در نزدت گستاخ نشستن از حیرانی است . مراد · مجالست گستاخانه باتواز شدت حیرت عشق است . حاصل : آرزوی مجالست عاشق با جانان بواسطه اینست که در اعمالش بی اختیار است ، والا کسیکه در اعمال خود مختار باشد نمیتواند تقرب را تحمل کند .

فاش کردند رقیبان تو سر دل من
چند پوشیده بماند سخن پنهانی

Marfat.com

محصول بیت ـ رقیبان تو راز دل مرا آشکار کردند، آخر تا کی سخن پنهانی پوشیده بماند بالاخره آشکار شدنش ضروری است .

تا بماند تر و شاداب نهال قد تو
واجب آنست که برچشم منش بنشانی

تا ـ حرف تعلیل . شاداب ، اینجا به معنای تازه است .

محصول بیت ـ برای اینکه نهال قدت تروتازه بماند ، لازم است که آن را برچشم من بنشانی ، چونکه دائماً نمناك است .

در خم زلف تو دیدم دل خود را روزی
گفتمش چونی وچون می‌زیی ای زندانی

می‌زیی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب : چگونه زندگی میکنی . زندانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ روزی دل خود مرا در پیچ وخم زلف تو دیدم ، گفتمش ای دل زندانی حالت چطور است وچگونه زندگی میکنی .

گفت آری چه کنی گر نبری رشك بمن
هرگدا را نبود مرتبهٔ سلطانی

محصول بیت ـ دل در جوابم گفت : آری اگر بمن رشك نبری چه کنی ، یعنی نمیتوانی بمن رشك نبری چونکه هر گدا را نبود مرتبهٔ سلطانی، مراد هر گدا سلطان نمیشود ، ومن خود در خم زلف جانان پادشاهم .

راستی حد تو حافظ نبود صحبت ما
پس اگر بر سر این کوی کنی سگبانی

راستی ـ به معنای واقعاً و حقیقةً بکارمیرود . صحبت ما ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. سگبان، نگهدار سگ است زیرا«بان» ادات فاعلی‌است به معنای«چی» در ترکی چنانکه دربان ، کسی را گویند که مواظب ومراقب در است،ونیزشتربان از این قبیل است ویاحرف مصدری .

Marfat.com

محصول بیت ـ ای حافظ راستی که هم صحبتی تو با ما حد تو نیست، یعنی شایستگی آن را نداری که با ما هم صحبت باشی : لایق نیستی ، همین قدر کافی است که در سراین محله سگبانی کنی . مقصود هم صحبت شدنت با سگهای من ترا کافی است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و شصت و ششم

چون درجهان خوبی امروز کامکاری
شاید که عاشقانرا کامی زلب برآری

جهان خوبی ـ اضافه بیانی . کامکار : کام ، مراد است ، وکار و گار با کاف عجمی ادات فاعلی چون «چی» در زبان ترکی ، گاهی با حذف الف ستمگر و جفاگر گویند. کامکاری ، یا ضمیر خطاب. شاید : شایسته و بجاست، فعل مضارع مفرد غایب . که حرف بیان . کامی ، یا حرف تنکیر .

برآری ، بر ادات استعلا و آری فعل مضارع مفرد مخاطب از ترکیب هردو معنای «حاصل کنی» مستفاد میشود .

محصول بیت ـ ازآنجا که امروزدرعالم زیبائی، کامروا گشته‌ایِ : به‌مقصودت رسیده‌ای الحاصل:مرادت برآورده شده ، پس بسیار بجاست که مراد عاشقان را از لبت برآری یعنی از لبت بدهی .

با عاشقان بیدل تا چند ناز و عشوه
بر بیدلان مسکین تاکی جفا وخواری

با ، حرف صله . عاشقان بیدل ، اضافه بیانیه . تا ، از برای انتهای غایت است به معنای«الی» بر، ادات صله . بیدلان مسکین، اضافه بیانیه . تا، مانند سابق است . خواری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ به عاشقان بیدل ناز وشیوه تاکی ، وبه بیدلان مسکین جفا

Marfat.com

وحقارت تا کی .

تا چند همچو چشمت درعین ناتوانی
تا چندهمچو زلفت درتاب وبیقراری

تا ـ مانند سابق است . عین‌ناتوانی ، اضافه بیانی ویا حرف مصدری . تاب، اینجا به معنای اضطراب است بیقراری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ تا کی چون‌چشمت در کمال خمود گی بسر برم وچون‌زلفت مضطرب وبیقرار باشم . یعنی تا کی محنت ورنجم روا میداری .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : تا کی چون چشمت در عین ناتوانی‌باشی‌و تا کی چون زلفت در پیچ وتاب وبیقراری بمانی ، باید گفت این مفسر هر گز لذت شعر به دماغش نخورده است . رد سروری

دردی که‌از تو دارم‌جوری که‌از تو بینم
گر شمهٔ بدانی دانم که رحمت آری

دردی ـ یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . جوری که ، هکذا شمهٔ ، یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل .

محصول بیت ـ دردی که از تو دارم . دردی که از عشق تودارم . وجوریکه از ناحیهٔ تو بمن میرسد ، اگر شمهٔ ازآنها را بدانی حتماً بمن‌رحم میکنی .

مراد : از مرارتهایی که از دست تو واز عشقت میکشم ، اگر آگهی یابی‌البته که رحمم میکنی ونسبت بمن تمایلی نشان میدهی .

اسباب عـاشقی را بسیار مایه باید
دلهای همچو آتش چشمان رود بازی

عاشقی را ـ «را» ادات مفعول . مایه در اینجا به معنای سرمایه است .

رودبار ـ در لغت یعنی کنار رودخانه : امـا در این بیت به معنای رود بارنده است ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ اسباب عاشقی را بسیار مایه باید : مصراع دوم اسباب عاشقی

Marfat.com

را توضیح میدهد : دلهای چون آتش وچشمان اشکبار لازم است . مراد با آتش عشق سوختن وسیلاب اشگ از چشم ریختن از جملهٔ شرایط عاشقی است .

در هجر مانده بودم باد صبا رسانید
از بوستان وصلت بوی امیدواری

جمله : باد صبا رسانید ، مرهون مصرع دوم است ،

محصول بیت ـ در هجرمانده بودم: گرفتار فراقت بودم که بادصبااز بوستان وصالت بوی امیدواری آورد . یعنی بوصالت امیدوارم کرد .

گرچه ببوی وصلت درحشر زنده گردم
سر بر نیارم از خاك ازروی شرمساری

گردم ـ باکاف عجمی فعل مضارع متکلم وحده : شوم . بر نیارم : بلندنکنم. شرمساری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ اگرچه بامید وصالت ویـا ببوی وصالت در روز حشر زنده میشوم ، لکن از روی شرمندگی نمیتوانم سراز خاك بلند کنم . مراد از نقصانی که در راه عشقت داشتم شرمسارم .

از بادهٔ وصالت گر جرعهٔ بنوشم
تا زنده‌ام نـورزم آئین هـوشیاری

تا ـ ادات توقیت . نورزم ، فعل نفی مستقبل: سعی نخواهم کرد، آئین مفعولش آئین هوشیاری ، اضافه لامیه ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ اگر جرعه‌ای از بادهٔ وصالت بخورم ، مادامکه زنده‌ام برای بیداری هیچگونه کوششی نخواهم کرد ، یعنی تا روزیکه بمیرم در مستی باشم .

ما بنده‌ایم و عاجز تو حاکمی وقادر
گر میکشی بزورم ورمیکشی بزاری

محصول بیت ـ ما بندهٔ عاجزیم وتو حاکم مقتدری ، چه مـرا بزور بکشی بسوی خود وچه بخواری وزاری بکشی در هرصورت حاکم قادری . مقصود اینست

Marfat.com

که در این قبیل مسائل حکمران توانائی .

آخر تـرحمی کن بـرحال زار حافظ
تا چند ناامیدی تا چند خاکساری

آخر ـ ادات تأکید . ترحمی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر . حال زار حافظ، اضافه بیانی ولامیه نا امیدی وخاکساری ، یا ها مصدری است .

محصول بیت ـ ای جانان برحال زار وذلیل حافظ ترحم کن ،آخر تا کی ناامیدی و حقارت بکشد . مراد : تا کی از وصالت نا امید و مأیوس باشد و تا چند حقیر وذلیل بماند . الحاصل تا کی خاکساری وذلت بکشد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفعول مفاعلن فعولن

غزل پانصد و شصت و هفتم

ساقی اگرت هواست بامی
جز باده میار پیش ماهی

ساقی ـ منادی . اگرت ، تا در معنا به «می» مربوط است . بامی ، با حرف صله. هی، ادات تنبیه .

محصول بیت ـ ای ساقی اگر علاقه به‌می‌داری پس بدانکه برای ماجز باده چیز دیگر میار ، ومتوجه این مطلب باش .

سجاده و خرقه در خرابات
بفروش و بیار جرعهٔ می

محصول بیت ـ سجاده وخرقه را در خرابات بفروش وجرعه‌ای می‌بیار .

گرزنده دلی شنو زمستان
در گلشن جان ندای یاحی

محصول بیت ـ اگر زنده دلی در گلشن‌جان ، ازمستان ندای یاحی یا قیوم بشنو .

با درد درا بسوی درمـان
کـونین نگـر بعشق لاشی

محصول بیت ـ با درد درابسوی درمان : اگر طالب درمانی، درد پیدا کن، آنگاه باعشق کونین را لاشیئی‌می‌بینی ، یعنی هر دو عالم نسبت به عشق لاشیئی‌است

ص ۳۴۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

اسرار دلست در ره عشق
آواز رباب و نالهٔ نی

محصول بیت ـ در طریق عشق آوازرباب ونالهٔ نی‌همان اسرار دل است : از اسراردل خبر میدهد حاصل‌اینکه دردعاشقان را تشدید میکند.

یك مفلس پاك در ره عشق
بهتر ز هزار حاتم طی

محصول بیت ـ یك مفلس‌پاك در ره عشق : در طریق عشق یك عاشق پاك‌از هزار غنی ناپاك بهتر است .

کسیکه گفته است : حاتم به کسر «تا»ست از اصطلاحات و تصرفات عجم اطلاع نداشته . رد شمعی

سلطان صفت آن بت پری‌رو
می‌آید و خلق شهر در پی

محصول بیت ـ آن بت‌پری رو چون شاه‌میایدومردم شهر هم دنبالش‌هستند.

مردم نگران بروی خوبش
وز شرم گرفته عارضش‌خوی

محصول بیت ـ خلق عالم بروی زیبایش ناظرند : مینگرندش اما او، عرق شرم وخجالت رویش را پوشانده است ، یعنی از اینکه مردم بروی زیبایش نگاه میکنند خجالت کشیده واز شدت شرم صورتش عرق کرده است.

حافظ زغم تو چند نالد
آخر دل من شکسته تاکی

محصول بیت ـ از غایب به متکلم التفات نموده میفرماید :
تا کی حافظ از غمت بنالد : ناله کند وتا کی دلم از دستت شکسته باشد یعنی تا کی میخواهی دلمرا بشکنی .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و شصت و هشتم

خوشتر از کوی خرابات نباشد جایی
که به پیرانه سرم دست دهد ماوایی

پیرانه سر ـ زمان پیری . مأوی : اسم مکان یعنی پناهگاه . جایی ، مأوایی، یا ها وحدت راست .

محصول بیت ـ اگر در زمان پیری مسکن و مأوایی میسرم گردد هیچ‌جا بهتر ازمحلهٔ میخانه نیست مراد: اگر درپیری مأوایی‌دست دهدبرای من‌هیچ‌جا بهتر از کوی خرابات نیست .

آرزو میکندم از تو چه پنهان دارم
شیشهٔ باده و جائی نزه و زیبایی

میکند ـ دال به ضرورت وزن ثابت است چونکه نشانهٔ سوم شخص غایب است،امامقام،مقام‌متکلم‌است چونکه ضمیر«میم» مبین‌همین‌معناست، تقدیرش«میکنم» میباشد. شیشهٔ‌باده اضافه لامیه با ادنی ملابسه چونکه در داخلش باده است ، اما بهتر اینست که مضاف نباشد ویا حرف وحدت وهمزه حرف توصل محسوب گردد .

جایی ـ یا حرف وحدت . نزه ، به فتح نون و کسر زا وباهای اصلی کلمهٔ عربی است در اصل به معنای جایی است که از آب و چمن دور باشد ، اما عجم به معنای پاك و خرم بکار میبرد ودر این بیت برای « جا » صفت واقع شده به معنای «جای خرم» .

واو ها حروف عطف . زیبائی ، یا حرف وحدت و موصوف محذوف است ، تقدیرش : محبوب زیباست . کلمهٔ آرزو و آنچه که در مصرع دوم ذکر شده تماماً مفعولهای فعل «میکنم» است .

ص ۳۲۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ به‌طریق خطاب عام‌میفرماید: ازتوچه پنهان، یك شیشه‌شراب ویك جای خرم ویك محبوب زیبا آرزوی من است ، امیدوارم که که خداوندمیسرم کند .

جای من دیر مغانست‌مروح وطنی
رای من رای بتانست مبارك رایی

جای من ـ اضافه لامیه ومبتدا . دیر مغان ، اینهم لامیه وخبر مبتدا.مروح، اسم فاعل از باب تفعیل یعنی راحتی دهنده و خبر مقدم . وطنی ، یا حرف تنکیر و وطن مبتدای مؤخر . وجملهٔ اسمیه برای مدح دیرمغان آمده .

رای من ، اضافه لامیه ومبتدا ، رای بتانست ، اینهم اضافه لامیه وخبرمبتدا ، رایی مؤخر ، مبتدا ویا حرف تنکیر ومبارك خبر مقدم وجملهٔ اسمیه برای مدح بتان است . وجایز است به اول این دو جملهٔ معترضه یك لفظ «چه» تقدیرشود که به تقدیر چه مروح وطنی وچه مبارك‌رایی باشد ، بازهم مامسبقهای خود را مدح میکنند . ولکل وجهة .

محصول بیت ـ جای من دیرمغان است ، زیـرا آنجا برایم یك وطن شادی بخش وراحت است . وفکر من دربارهٔ محبوبان‌است که فکرمبارك ومیمونی است .

یا خود چه وطن مفرح و مروحی‌است وچه فکر مبارك ومیمونی است . پس با این تقدیر جملهٔ انشائیه میشود .

چه‌کنی‌نوش‌که در دیرچومن‌شیدانیست
نیست این جز سخن بوالهوس رعنایی

که ـ حرف بیان . سخن بوالهوس رعنایی ، اضافه‌ها لامیه وبیانیه . بوالهوس متضمن معنای مبالغه یعنی اهل هوس . رعنا : به معنای دوروست ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ چه نوع‌باده مینوشی که دعوی برتری میکنی : میگوئی در دیر نظیر من پیدا نمیشود ، بدان که این دعوی جز سخن بوالهوس رعنائی نیست، یعنی کسیکه این حرف را میزند یك مغرور و بوالهوس بیش نیست ، وگرنه اهل

Marfat.com

انصاف اینگونه‌حرف‌نمیزنند. حاصل مطلب چه‌نوع باده میخوری که‌اینگونه حرفها میزنی .

بادب باش که هرکس نتواند گفتن
سخن پیر مگر برهمنی یارایی

مصراع دوم مقول قول واقع شده . برهمن دراصطلاح حکیم هند را گویند. اصلا برهمن یعنی حکیم هند ورای در اصطلاح تواریخ پادشاه هند را گویند . ویا ها وحدت راست .

محصول بیت- با ادب باش که‌همه کس نمیتواند سخن پیر رابگوید:سخنان پیرانه گفتن‌کار همه‌نیست مگر اینکه برهمنی ویارایی باشد ، وگرنه به دیگران اینگونه سخنان نیامده .

آنکه عبارت «یا رائی» را یك کلمه تصور کرده ودرمعنایش گفته است:مگر حکیم مقتدری باشد. این مفسر نمیدانسته که « یا » عطف است بهمین مناسبت سخن حکمت سوز گفته است .

صنماغیر تو در خاطر ما کی گنجد
که‌مرا نیست بغیراز تو بکس‌پروایی

محصول بیت - ای صنم غیر از تو کی کس دیگر در خاطر ما گنجد ؟ یعنی، نمی گنجد . استفهام انکاری‌است . زیرا بغیر ازتو باکس دیگر پروائی ندارم ،یعنی محبت تو خاطرم را مسخر واحاطه کرده است ، پس کس دیگر در آن نمی گنجد : دیگری را در آن جانیست .

رحم کن بردل مجروح‌وخراب‌حافظ
زانکه‌هست‌ازپی‌امروز یقین‌فردایی

محصول بیت - به جانان میفرماید: بردل مجروح وشکستهٔ حافظ رحم کن، زیرا یقین است که پس از امروز فردایی هست ، یعنی آخرتی وجود دارد که در آن روز حق به حق دار میرسد ، پس‌امروز به من رحم کن که در آن روز مورد انتصاف

Marfat.com

قرارنگیری .

غزلیات در اینجا پایان یافت .

بیت : ختم‌الله لنا بـالحسنی و هو مولانا نعم‌المولی

غزل زیر درمیان شروحی نوشته شده که‌شارحان‌جزو رباعیات‌خواجه‌شمرده‌اند یعنی به تصور اینکه رباعی است جزو رباعیات تفسیر کـرده‌اند ، اما عجب خطائی مرتکب شده‌اند .

وله ایضاً

Marfat.com

غزل پانصد و شصت و نهم

نور خدا نمایدت آینهٔ مجردی
ازدرما درا اگرطالب عشق‌سرمدی

نمایدت ـ تا ضمیر و مفعول اول فعل «نماید» و نور خدا مفعول دوم و آیینه فاعلش. آیینهٔ مجردی، اضافه بیانی ویا حرف مصدری . درما ، اضافه لامیه . درآ ، «در» ادات تأکید «آ» با الف ممدوده : بیا پس « درآ » یعنی داخل شو : از دربیا توی خانه .

طالب عشق ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . عشق‌سرمد، اضافه بیانی ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ آیینهٔ تجرد نور خدا را نشانت میدهد،پس اگر طالب‌عشق جاودانی از درماداخل شو: اگر بدولت سرمد علاقمند وراغبی‌ملازم آستانهٔ ما باش .

باده بده که دوزخ‌ار نام‌گناه ما برد
آب زند بر آتش معجزهٔ محمدی

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : می‌بده که اگر دوزخ نام از گناه ما ببرد یعنی جهنم ما راجزو گناهکاران محسوب بدارد ، باین‌دلیل که : چون باده نوشیده‌اید پس سزاوار دوزخید . باکی نیست زیرا معجزهٔ محمدی آتش‌دوزخ راآب میزند وخاموش میکند .

مراد : شفیع گناهانمان میشود وازآتش جهنم نجاتمان میدهد .

شعبده بازی کنی هردم و نیست این روا
قال رسول ربنا ما اناقط من ددی

ص ۳۷۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

شعبده‌باز ـ ترکیب وصفی به معنای حقه باز است ومکرر در این‌باره توضیح داده‌ایم. شعبده‌بازیٔ، یای اول حرف مصدری ویای دوم حرف وحدت یا تنکیر واو ، حرف عطف ویا حرف حال . روا : جایز .

مصرع دوم در مقام تعلیل واقع گشته . رسول ربنا ، اضافه لامیه . ما ، حرف نفی به معنای لیس، دد، به معنای لعب‌است : بازی، تقدیرش : ذی دد است ویاحرف اطلاق .

محصول بیتـ به طریق‌خطاب عام میفرماید : توهمیشه حقه بازی میکنی، اما این‌کار جایز نیست، زیرا رسول پرورد گارمان گفت : من‌هر گز اهل بازی‌نیستم یعنی هر گز اهل شعبده نیستم پس بایست امتم هم شعبده باز نباشند .

گر تو بدین جمال وفرسوی چمن کنی گذر
سوسن و سروو گل بتوجمله شوند مقتدی

محصول بیت ـ اگر تو با این جمال ورونق به چمن روی ، گلها ازسوسن وسرو گرفته تـا گل سرخ همگی اقتدایت میکنند ، یعنی تمام گلها . تابع و مطیع فرمانت میشوند .

مرغ دل‌تو حافظا بستهٔ دام آرزوست
ای‌متعلق خجل دم مزن ازمجردی

مرغ‌دل‌تو ـ اضافه‌بیانیه ولامیه بستهٔدام آرزو، اضافه‌لامیه و بیانیه. متعلق‌خجل، اضافه بیانی ، تقدیرش خجل متعلق به دنیاست. خجل ، صفت مشبهه یعنی شرمسار. مجردی ، یا حرف مصدی .

محصول بیت ـ ای حافظ‌مرغ دل تو بستهٔدام آرزوست‌یعنی‌پا بند علایق‌است. ای شرمساری که به حطام دنیا دل بسته‌ای از تجرد دم مزن یعنی ادعا نکن که مرز از علائق دنیوی مجرد هستم .

تم‌الغزل وله ایضاً فی‌المقطعات

Marfat.com

فی المقطعات

دل منه بـردنیی و اسباب او
زان که ازوی کس وفاداری‌ندید

محصول بیت ـ بر دنیا ومال دنیا دل مبند ، زیرا دنیا به کسی وفا نکرده.

حاصل : به دنیا علاقمند مباش زیرا به که وفا کرده که نسبت بتووفادار باشد .

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد
کس رطب بی‌خار ازین بستان نچید

نیش ـ عضو گزندهٔ زنبور وسایر گزندگان را گویند . رطب ، به ضم «را»و فتح «طا» خرمای تازه است .

محصول بیت ـ از دکان این دنیا کسی بی‌نیش زنبور عسل نخورد ، وار این بستان دنیا هیچکس خرمای بی‌خار نچید : کسی بی‌غم ودرد از این‌دنیالذتی‌نچشید.

هر بایامی چـراغـی بر فروخت
چون تمام افروخت بادش در دمید

بایامی ـ با حرف ظرف ویا حرف وحدت . چراغی ، یا حرف وحدت .

بر فروخت . بر حرف تأکید ، فروخت ، فعل مـاضی مفرد غایب از مصدر فروختن با همزه لغت است و مشترك بین لازم و متعدی ، در این بیت متعدی واقع شده . یعنی روشن کرد ، فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

بادش ، این ضمیر هم راجع است به دنیا .

دردمید ، در حرف تأکید . دمید فعل ماضی مفرد غایب در اینجا یعنی وزید

Marfat.com

فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

محصول بیت - این دنیا در هر دورانی وایامی چراغی روشن میکند . وقتی آن چراغ کاملا برافروخته شد ، بادی میوزد وچراغ را خاموش میکند .

مراد : دنیاکارش اینست که چند روزی وایامی به یکی فرصتی وعزتی میدهد وبه ذروهٔ کمال میرساندش ولی همینکه آن شخص بحد کمال رسید وآسایشی بخود دید دیگر مجال نمیدهد فوری بزمین میزند ونابودش میکند .

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم‌پرورست
نیست از شفقت مگر پروارهٔ اولاغرست

بی‌تکلف هرکه دل بروی نهاد
چون بدیدی خصم خود می‌پرورید

محصول بیت - بی‌چون و چرا هر کس که باعلاقهٔ تمام دل بدنیا داد، اگر امعان نظرداشته باشی در واقع دشمنش را میپرستد یعنی کسیکه بدنیاعلاقمند باشد در واقع‌بدشمنش علاقه بسته ، چونکه عاقبت نابودش‌میکند.

شاه غازی خسرو گیتی ستان
آنکه از شمشیر او خون میچکید

مراد از شاه غازی،شاه منصور استواضافه بیانی . گیتی‌ستان، ترکیب وصفی از ستانیدن یعنی جهانگیر. میچکید حکایت حال ماضی: قطره قطره میریخت .

محصول بیت - شاه غازی پادشاه جهانگیر ، آن شاهی که از شمشیرش خون میچکید . یعنی بسیار شجاع وبهادر بود .

گه بیك حمله سپاهی میشکست
گه بهویی قلبگاهی میدرید

مراد از سپاه در اینجا قشون است . میشکست ، حکایت حال ماضی است : لشکری را متفرق ونابود میکرد . بهویی ، باحرف مصاحبت که معنای سببیت افاده میکند مراداز «هوی» نعره است : قلبگاه : مرکز قشون را گویند که مقام‌پادشاهان

Marfat.com

و سرداران است : میدرید ، اینجا یعنی میشکست حکایت حال ماضی است « ماضی استمراری» ازدریدن یا ها ازبرای وحدت است.

محصول بیت ـ شاه غازی که ذکرش گذشت بایك حمله لشکری را پرا کنده میکرد دو با یك نعره قلب قشونی را میشکافت . خلاصه بسیار شجاع بود .

سرورانرا بی‌سبب میکرد حبس
گردنانرا بی‌گنه سر می‌برید

مراد از سروران ، مردم ذی شأن و محترم و از گردنان : اشخاص عالیقدر و صاحب جاه است یعنی مقصود از هر دو ارباب دولت وارکان بارگاه میباشد .

محصول بیت ـ شاه غازی مذکور ، بی‌سبب اشخاص بزرگ را حبس میکرد و مردم مقتدر را بی گناه سر میبرد . خلاصه همهٔ حالاتش خلاف عقل وعادت بود .

از نهیبش بچه می‌افکند شیر
در بیابان نام او چون میشنید

نهیب، به فتح نون یعنی ترس . بچه ، به ضرورت وزن مشدد خوانده میشود. می‌افکند اینجا یعنی رها وترك میکرد شیر فاعل فعل می‌افکند ، حکایت حال‌ماضی «ماضی استمراری»

محصول بیتـ از ترس شاه نامبرده شیر بچه‌اش را در بیابان رها میکرد و در میرفت وقتی نام ایـن شاه را میشنید . در مصراع اول بجای بچه « پنجه » و در معنایش : از ترس شاه شیر پنجه‌اش را رها میکرد نوشته : از قرار معلوم این مفسر بین بچه پنجه فرقی نگذاشته است .

عاقبت شیراز و تبریز و عراق
چون مسخر کرد وقتش در رسید

شیراز وتبریز و عراق مفعولهای‌اول فعل« کرد» ومسخر مفعول دومش‌است.

جملهٔ : وقتش در رسید ، مرهون بیت آتی است .

محصول بیت ـ شاه غازی عاقبت‌شهرهای : شیراز وتبریز وعراق را گرفت،

Marfat.com

مقارن همان زمان دوران اقتدار وعمرش هم پایان پذیرفت .

آنکه روشن بدجهان بینش از او
میل در چشم جهان بینش کشید

جهان بینش ، تقدیرش : چشم جهان بینش ، است به ضرورت وزن «چشم» حذف گشته است جهان بین ، ترکیب وصفی : جهان بیننده یعنی چشم . در ، ادات صله و به معنای «به» میباشد .

محصول بیت ـ آن کسیکه سبب روشنی چشم جهان بین شاه منصور بود : یعنی آن شخص پسرش بود که به چشم جهان بین پدرش میل کشید. خلاصه پسرشاه منصور به چشم پدرش میل کشید . از قرار معلوم پسرش هم شجاع و بهادر بود و اما چون پدرش ظالم نبوده . چنانکه درقصیدهٔ میمیه باآوردن جملهٔ: شبل‌الاسد به‌بزن بهادری پسرش‌اشاره فرموده‌است. حاصل: بی‌رحمی‌پدرسبب بوده که پسرش همینکه براوچیره شد وظفریافت رحمش‌نکرد زیرامن‌لایرحم لایرحم. وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار
تا تن خاکی من عین بقا گردانی

اکسیر حیات ، اضافه لامیه . تن خاکی وعین بقا ، اضافه بیانی. گردانی ، چون «صیر» دومفعول میگیرد.

محصول بیت ـ ای ساقی باده که اکسیر حیات است بیار تا تن مرا که ازخاك بوجود آمده به عین بقا تبدیل کنی یعنی بقای محض کنی . حاصل : باده آب حیات است آن را بمن بخوران که مانند خضر زندهٔ جاوید شوم .

چشم بردور قدح دارم و جان برکف دست
بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی

بسر با حرف تخصیص . بسرخواجه ، اضافه لامیه . نستانی . تقذیرش: این نستانی است .

محصول بیت ـ چشمم بر دور قدح است وجانم بر کف دستم ، بسر خواجه قسم مادامکه قدح را ندهی جانی که بر کفم است نمیتوانی بگیری . یعنی قدح باده را بده وجان عزیز را بستان .

همچو گل در چمن از باد میفشان دامن
زانکه درپای تو دارم سر جان افشانی

میفشان ، فعل نهی مخاطب : متکان . زان ، ادات تعلیل : که ، حرف بیان. سر ، اینجا به معنای هوس وسودا . سر جان افشانی، اضافه بیانی وجان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار و«یا» حرف مصدری .

Marfat.com

محصول بیت ـ توچون گلی که در چمن از باد دامن میتکاند ، از من دامن متکان یعنی از من رومگردان زیرا در آرزوی اینم که در پایت جان نثار کنم ، مراد: از من اعراض مکن که آرزو دارم در خدمتت جان بذل کنم.

برمثانی و مثالث بنواز ای مطرب
وصف آن ماه که درحسن ندارد ثانی

مثانی ـ جمع مثنی ومثالث جمع مثلث ، در اینجا به معنای سازهای دوسیمه وسه سیمه است که سابقاً ذکرش گذشت .

بنواز ، در این بیت یعنی بزن . که ، حرف رابط صفت .

محصول بیتـ ای مطرب وصف زیبائی آن ماه را که ثانی ندارد همراه سازیکه دوسیم و سه‌سیم دارد باهنگ در بیارو بخوان .

یعنی وصف حسن آن جانان بی‌مانند را باساز بخوان : همراه ساز باآهنگ وآواز بخوان که ما گوش کنیم وبطرب آئیم وشادی نمائیم .

وله ایضا قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلنِ فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوش هوش‌رهی منهئی ندا درداد
ز حضرت احـد لاالـهالاالله

بگوش هوش رهی ـ با، حرف صله واضافه ها لامیه است . رهی به فتح را و کسرها: غلام بچه‌ایکه مأمور دراست که مردم روم دربان گوید واما دراین‌قبیل‌موارد مراد غلام است.

رهی ، دراصل یا حرف نسبت است. یعنی‌منسوب براه . چون به منظر رانجام خدمت راهیش میکنند لذا رهی گفته‌اند.

منهی ، اسم فاعل از باب افعال ومصدرش «انهاء» میاید به معنای مخبر است ودر این بیت مراد از منهی‌هاتف میباشد ویای دوم حرف وحدت است حتی در بعضی از نسخ «هاتفی» واقع شده .

ندا در داد ، ندا: داد زدن ودر ، حرف تأکید ، ندا داد حاصل داد زد .

زحضرت احد ، ز، حرف ابتدابه‌معنای «من» واضافه بیانیه . احد به مابعدش اضافه شده باز اضافه بیانیه است .

لااله‌الاالله ، در بیان این کلام رسائل متعدد نوشته شده برای وقوف از معنای کلام‌مذکور به‌آنهارجوع شود چونکه در این‌بیت محلی‌ندارد که درباره‌اش‌توضیح کامل داده شود .

محصول بیت ـ به گوش عقل بنده هـاتفی از جانب حضرت احد لااللهالاالله ندا داد یعنی‌ازجانب‌خداوند به من‌الهام شدآنچه الهام شده مضمون بیت دوم است.

که‌ای‌عزیز کسی‌راکه‌خواریست نصیب
حقیقت آنکه نیابد بزورمنصب وجاه

که ، حرف بیان .

محصول بیت ـ ای عزیز کسیکه خواری و حقارت مقدرش شده ، حقیقت

Marfat.com

کلام آنست که به زور نمیتواند مقام وجاهی بدست‌آرد . یعنی‌چیزیکه‌از جانب حق داده نشده به زور دست نمیدهد ومیسر نمیگردد .

بآب زمزم وکوثرسفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

سفید وسپید به معنای بیاض است با تبادل فا وبا .

گلیم بخت کسی ، اضافه بیانیه ولامیه ورا ، ادات مفعول بافتند ، فعل ماضی جمع غایب .

محصول بیت ـ گلیم‌بخت کسی‌را که سیاه‌بافته شده،حتی‌با آب زمزم و کوثر نتوان سفید کرد . یعنی کسیکه بدبخت خلق‌شده باسعی‌و کوشش خوشبخت‌نمیشود. حاصل اینکه نظر به تقدیر ازلی است .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

دل‌مبندای‌مرد بخرد برسخای عمرووزید
کس‌نمیداندکه کارش‌از کجاخواهدگشاد

مرد بخرد ـ اضافه بیانیه به کسر «با» و فتح «را» یعنی عاقل.

محصول بیت ـ ای مرد عاقل برسخا و کرم عمرو وزید دل مبند : به کمك واحسان هیچ کس چشم مدوز ، زیرا کسی نمیداند که‌کارش از کجا گشایش خواهد یافت . یعنی از جایی که امید نیست خداوند فتح باب میکند .

رو تو کل کن نمی‌دانی که نوك کلك من
نقش‌هرصورت که‌زدرنگ دگربیرون‌فتاد

رو ـ فعل امر مفرد مخاطب از رویدن . نمی‌دانی ، استفهام انکاری : آیا نمیدانی یعنی میدانی که ، حرف بیان . نوك کلك من ، هر دو اضافه لامیه ، نوك ، به فتح وضم «نون» : انتهای تیز هر چیز را گویند . کلك ، این کلمه مکرر بیان شده است . نقش هر صورت ، اضافه لامیه. کـه ، حرف رابط صفت . رنگ دگـر، اضافه بیانیه . بیرون فتاد : ظاهر شد .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : برو تو کل کن ، نمیدانی که نوك قلم من نقش هر صورت را که زد رنگ دیگر ظاهر شد . مراد : به امید صله وجایزه بنام چندین اشخاص سعادتمند اشعار سرودم ، اما عاقبت از شخص مورد نظرم هیچ‌فایده‌ندیدم، برعکس از جایی که امیدنداشتم کرامتها واحسانهاوبخششهای گوناگون دیدم چنانکه بیت بعدی مشعر همین مطلب است .

ص ۳۷۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

شاه‌هرموزم‌ندیده بی‌سخن صدلطف کرد
شاه‌یزدم‌دید ومدحش کردم وهیچم نداد

هرموز ـ «واو» به ضرورت نظم‌آمده . ندیده ، های رسمی‌حرف ترتب‌است: بی‌آنکه ببیند . بی‌سخن، بلا کلام : بدون‌اینکهٔ بنامش‌شعری و مدحی گفته باشم .

محصول بیت ـ شاه هرمز بی‌آنکه مرا ببیند و یاشعری درباره‌اش گفته باشم درحق من‌لطفها کرد، اماشاه یزد با اینکه مرا دید ومدحش‌هم کردم : شعری بنامش سرودم، هیچ چیز بمن نداد . حاصل از جایی که امید داشتم چیزی نیامد. ولی در عوض از کسی که انتظار نداشتم احسانها دیدم .

کارشاهان اینچنین باشد‌توای‌حافظ مرنج
داورروزی‌رسان‌توفیق‌ونصرت شان دهاد

کارشاهان ـ اضافه لامیه . مرنج،فعل نهی مخاطب : رنجه مشو . داور روزی رسان ، اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . روزی ، با یای اصلی : رزق .

روزی رسان ، ترکیب وصفی رسانندهٔ روزی . نصرت‌شان ، سکون « تا » به ضرورت وزن‌است . ماقبل ضمایر در این زبان (فارسی) مفتوح میشود دهاد . بصورت فعل امر غایب در مقام دعاست : بدهد .

محصول بیت ـ ای‌حافظ تو رنجیده خاطر مشو، زیرا کار پادشاهان همیشه اینطور است ، خداوند رزاق توفیق ونصرتشان دهد . مراد: گاهی میشود که باشعر ومدح هم جایزه نمیدهند ، وپارهٔ اوقات رایگان بخششها واحسانها کنند حتی گاهی در مقابل دشنام خلعتها به شخص میپوشانند.

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحرهزج : مفعول مفاعلن فعوان

روح القدس آن سروش فرخ
بـرقبهٔ طـارم زبـرجـد

قدس ـ بهضم یا سکون دال لغت است. روح‌القدس ، حضرت جبریل‌امین را گویند وسروش ، فرشته را . فرخ : مبارك . طارم ، به ضم ویا به فتح «را» لغت‌است به معنای آلاچق که خانهٔ تراکمه است در هنگام کوچ کردن .

زبرجد ، گوهرسبزرنگی‌است که چندین خاصیت‌دارد اما اینجامقام‌توضیحش نیست اضافه‌ها بیانیه است .

محصول بیت ـ آن فرشتهٔ مبارك : جبریل امین برقبهٔ طارم زبرجد رنگ یعنی در روی قبه فلك سبز .

میگفت سحر گهان کـه یارب
در دولت و حشمت مخلد

میگفت،: روح‌القدس میگفت . سحر گهان،الف ونون مقحم است وبه‌ضرورت وزن‌آمده چون کلمهٔ «بامدادان» در گلستان .

که‌یارب ، مرهون مصرع دوم . مخلد به معنای مؤبد است .

محصول بیت ـ روح‌القدس‌هنگام سحرمیگفت که : یارب در دولت وحشمت مؤبد یعنی در دولت وعظمت جاویدان .

بـر مسند خسروی بـما نـاد
منصـور مـظفـر مـحمـد

مسند خسروی ـ اضافه بیانیه ، بماناد بصورت فعل امردعاست .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

منصور بن‌مظفر بن‌محمد .

محصول بیت ـ این بیت یکی از گفته های روح قدس است : منصور بن مظفر بن‌محمد در تخت پادشاهی جاویدان بماناد وهمیشه دولتش برقرار باشد .

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق
بپنج شخص عجب ملك فارس بود آباد

بعهدسلطنت شاه ـ باحرف ظرف واضافه‌ها لامیه. شیخ ابواسحاق عطف بیان شاه وابواسحاق کنیت شیخ ، حاصل : به یکی ازپادشاهان شیراز شیخ ابواسحاق گویند چنانکه ضمن حرف دال ذکرش گذشت .

اگر کلمهٔ شخص مضاف به عجب باشد «عجب» صفت و«شخص»موصوف میشود ولی اگر مضاف نباشد پس قید است برای «آباد» .

محصول بیت ـ در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق ، ملك فارس باوجود پنج شخص عجب آباد ومعموز بود .

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد وداد عیش بداد

پادشاهی ـ یا حرف وحدت . ولایتبخش ، ترکیب وصفی : بخشندهٔ مملکت. که ، حرف رابط صفت . جان خویش ، اضافه لامیه . بپرورد ، با حرف تأکید . پرورد ، فعل ماضی مفرد غایب. داد عیش بداد ، اضافه لامیه: به عیش وعشرت نظام کامل داد یعنی پادشاهی عیاش بود .

محصول بیت ـ اولین نفر آن پنج‌شخص ، پادشاه مملکت بخشی است چون ابواسحاق که‌وجود خویش‌را با نعمتهای عالی‌پرورش‌داد وعیش‌وصفا را به‌حد کمال‌رساند یعنی عمرش را با عیش وعشرت گذراند .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
که قاضئی به‌از او آسمان ندارد یاد

مربی اسلام ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی تـربیت کنندهٔ اسلام یا اهل اسلام وشیخ مجدالدین عطف بیانش . که ، حرف رابط صفت . قاضئی یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . ندارد یاد : بخاطر ندارد .

محصول بیتـ یکی دیگر از آن پنج نفر ،مربی اسلام شیخ مجدالدین‌است که دنیا قاضئی بهتر از او به‌خاطر ندارد . یعنی قاضی بهتر از او به دنیا نیامده‌است

دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد

یمن ـ به ضم یا وسکون میم به معنای بر کت است . یمن همت ، اضافه‌لامیه کارهای بسته ، اضافه بیانیه .

محصول بیتـ از بقیهٔ ابدال‌حق یکی‌دیگر :شیخ امین‌الدین‌است که بر کت همتش کارهای مشکل را حل میکرد ، یعنی یك ولی مستجاب‌الدعوه بود.

دگر شهنشه‌دانش‌عضد که‌در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

شهنشه دانش ، اضافه لامیه . دانش ، اسم مصدر : دانستن اما در اینجا مراد نفس علم است .

عضد ، عطف بیان یعنی اسم مصنف متن مواقف[1] است .

که ، حرف رابط صفت. تصنیف مزهون‌مصرع دوم . بنای‌کار مواقف،اضافه‌ها لامیه است.

محصول بیت ـ یکی‌دیگر از آن پنج نفر پادشاه علم ودانش«عضد» است یعنی که در تصنیف ، اساس‌کار موقوفه‌ها را به نام شیخ ابواسحاق نهاد یعنی موقوفه‌ها را به نام این پادشاه ضبط کرد چنانکه در دیباچه مواقف میفرمـاید : محرز ممالك

۱ـ اشاره‌است بکتاب«مواقف»درعلم کلام‌تالیف قاضی‌عضدالدین‌عبدالرحمن‌ایجی‌متوفی ۷۵۶ هجری . مترجم

Marfat.com

الاکاسرة بالارث والاستحقاق جمال‌الملة والدنیا والدین ابواسحاق .

دگر کریم چوحاجی قوام دریا دل
که نام نیك ببرد از جهان ببخشش وداد

کریم چو حاجی قوام دریا دل ، اضافه‌ها بیانیه . که حرف رابط صفت .
نام نیك ، اضافه بیانیه ومفعول مقدم فعل«ببرد»

محصول بیت - یکی دیگر کریم دریا دلی است چون حاجی قوام ، که با بخشش وعدل از دنیا نام نیك برد . یعنی با نام نیك به‌آخرت رفت .

نظیر خویش نبگذ'شتند[1] و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

نظیر خویش . اضافه لامیه نبگذاشتند ، نون حرف نفی و با حرف تأکید ، حاصل : فعل نفی ماضی است واو حرف عطف : بگذشتند فعل‌ماضی جمع غایب بیامرزاد به صورت امر غایب فعل دعائی است .

محصول بیت - پنج‌شخص مذکورنظیر ومانندخود را در این دنیا نگذاشتند ورفتند،خدای‌عزوجل‌جملگی رابیامرزد یعنی‌حق‌تعالی‌همه را رحمت کند.

وله ایضاً

۱ــ درادخال باء زائده برافعال منفی . با مقدم است : بنگذاشتند . مترجم

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

گدا اگر گهر پاك داشتی در اصل
بر آب نقطهٔ شرمش مدار بایستی

آب ـ در این بیت به معنای عرض است یعنی آبرو به ضرورت وزن تخفیف یافته. بر آب نقطهٔ شرم، اضافه بیانیه . مدار ، اسم مکان : جای دور زدن . بایستی، حکایت حال ماضی : لازم بود .

محصول بیتـ گدا اگر گهر پاك داشت : اگر اصیل بود ، بایستی مدار نقطهٔ شرمش بر آبرو بودی مراد اینست : خجالت میکشید و گدائی نمیکرد . یعنی گدائی کردن را از مردم ترك میکرد ومأخوذ به حیا وادب میشد .

ور آفتاب نکردی فسوس جام زرش
چرا تهی ز می خوشگوار بایستی

فسوس ـ کوچك گرفتن وتمسخر را گویند .

محصول بیت ـ اگر آفتاب ستارگان دیگر را استهزاء نمیکرد جام زرش : قدح طلائی‌اش چرا از می‌خوشگوار خالی میماند . یعنی اگر آفتاب سایرستارگان را به خاطر نورشان «در مقام مقایسه بانور وضیاء خود» مسخره نمیکرد قدح زرینش از بادهٔ خوشگوار تهی نمی‌ماند. مراد چون‌سایر کواکب را درضیا نپسندید ومسخره کرد ، بهمین سبب کسی به قدحش باده نمیریزد .

وگر سرای جهان‌را سرخرابی نیست
بنای او به از این استوار بایستی

محصول بیت ـ اگر سرای جهان را سرخرابی نیست : اگر در طبع دنیا

Marfat.com

خرابی نبود ، بایستی بنایش محکمتر از این میبود ، یعنی درباره‌اش : العالم متغیر گفته نمیشد . حاصل : اوضاع واحوال گوناگون در دنیا بوقوع نمی پیوست یعنی اینهمه احوال متضاد دیده نمیشد .

زمانه گر نه سر قلب داشتی کارش
بدست آصف صاحب عیار بایستی

مراد از «قلب» دغل یعنی ناسره است . کارش مرهون مصرع دوم. بدست آصف صاحب ، با حرف ظرف واضافه‌ها لامیه و بیانیه . عیار به کسر عین مصدر از باب مفاعله ، اما در این قبیل موارد آن چیزی است که به ترکی « طره » گویند یعنی تعیین سبك سنگینی یك چیز بوسیله میزان یا تراز وصاحب عیار ، ازاقسام صفت مرکب است .

محصول بیت - اگر زمانه دغل بازی و تقلب در سر نداشت و نادرستی در طبعش نبود بایستی تمام کار واحوالش بدست آصف صاحب عیار سپرده میشد .

مراد زمانه اگر قلب ودغل نمیشد بایستی در تصرف آصف قرار میگرفت .

چوروزگار جز این یك کریم بیش نداشت
بعمر مهلتی از روزگار بایستی

در بعضی از نسخه‌ها بجای « کریم» «عزیز» واقع شده ، هردو متقارب المعنی است بعمر ، باحرف ظرف ویاحرف صله ، مهلتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - چون روزگار غیر از این یك کریم ویا این یك عزیز کسی دیگر نداشت یعنی یك فرد منحصرش بود: روزگار بجز این هیچ کریمی وعزیزی نداشت پس بایستی در عمرش مهلتی میداد. مراد حق این بود که مدتی زندگی میکرد ونمی‌مرد . مثلی است مشهور خوبان نبایستی بمیرند .

میگویند : خواجه دراین بیت یکی را رثا گفته اما اسمش را نبرده است . در معنای مصرع اول گفته‌اند: چونکه زمانه غیرازیك کریم بیشتر نمیگرفت. این مفسر معنای درست شعر را از استاد نیاموخته است . رد شمعی

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بسمع خواجه‌رسان ای ندیم وقت‌شناس
بخلوتی که درو اجنبی صبا باشد

بسمع ـ باحرف صله واضافه لامیه . رسان، فعل‌امرمفرد مخاط ب،والف ونون ادات تعدیه. ندیم‌وقت شناس، اضافه‌بیانیه ، وقت شناس ، ترکیب وصفی . بخلوتی، با حرف ظرف ومتعلق به فعل رسان در مصراع اول ویا حرف وحدت ، که ، حرف رابط صفت . وضمیر غایب بر میگردد به خلوت .

صبا، مبتدا وباشد خبرش. اسمش‌ضمیر تحت فعل‌راجع به صبا وخبرش‌اجنبی.

محصول بیت ـ ای ندیم وقت شناس ، در خلوتی که حتی‌صبا در آنجا بیگانه است به گوش خواجه بـرسان ، یعنی چنان تنها باشد که حتی باد صباهم مزاحمت ایجاد نکند خلاصه خلوتی که صبا هم در آنجا نباشد . زیراصبا به نشر اخبارمعروف ومشهور است .

در معنای مصرع دوم : در خلوتی که صبا اجنبیٔ باشد یعنی خواجه چنان‌تنها باشد که غیر از صبا در آنجا اجنبی دیگر نباشد ، این مفسر سخن بیگانه زده‌است .

رد سروری

لطیفهٔ بمیان آرو خوش بخندانش
بنکتهٔ که دلش را در آن رضا باشد

لطیفهٔ ـ یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . بمیان ، با حرف صله ومتعاق به فعل «آر» ، آر ، با الف ممدوده فعل امرمفرد مخاطب : بیاور از مصدر«آریدن» که مخفف «آوریدن» است .

ص ۳۸۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

واو ، حرف عطف . خوش ، در اینجا به معنای زیباست. بخندانش ، باحرف تأکید والف ونون ادات تعدیه وشین «ضمیر» برمیگردد به خواجه یعنی خواجه را بخندان .

بنکته ، باحرف مصاحبت ومتعلق به «بخندان» نکته : کلام دقیق را گویند یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . که حرف رابط صفت ویا حرف بیان .

دلش ، ضمیر برمیگردد به خواجه و«را» حرف تخصیص ،آن ، اسم اشاره «اشاره به نکته» .

محصول بیت ـ ای‌ندیم‌لطیفه‌ای بمیان بیار وخواجه راخوب بخندان. یعنی نکته‌ای بگو که خواجه را مسرت خاطر حاصل شود .

پس‌انگهش زکرم‌این قدربلطف‌بپرس
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

آنگهش ـ ضمیر برمیگردد به خواجه . که ، حرف‌بیان . رواَ باشد ،متضمن معنای استفهامی : آیا رواست یعنی آیا جایز است .

محصول بیت ـ پس آنگاه ازخواجه که کرامت دارد واینهمه لطف بما کرده سؤال کن: جایزاست مقرری‌خود را تقاضا کنم .

مراد از خواجه قوام‌الدین وزیراعظم‌است که‌برای خواجه (حافظ)مدرسه‌ای بنیاد کرده‌بود پس‌درابن‌قطعه‌خواجه ازایشان‌وظیفهٔ تدریس‌خودِ راطلب میفرماید .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر متقارب فعولن فعولن فعولن فعولن فعول

تو نیك و بدخود هم از خود بپرس
چـرا دیـگـری بـایـدت مـحتسب

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : تو خصلت خوب ویا بدخود را از خودت بپرس : چگونگی خلق ورفتار واحوالت را خودت باید بفهمی ، چرا باید دیگری درباره‌ات قضاوت کند .

یعنی عیب وهنرت را خودت باید تشخیص دهی ، نباید که مردم بتو بگویند .

و مـن یتق‌الله یـجعـل لـه
و یـرزقـه مـن حیث لایحتسب

من ـ اسم شرط . یتق ، فعل شرط دراصل یوتقی‌بود بواسطه اعلال یتقی‌شده وسقوط لام‌الفعل‌علامت جزم‌است، فاعلش‌ضمیر تحت فعل‌برمیگردد به«من»ومفعولش اسم جلاله .

یجعل ، فعل مضارع مفردغایب جزمش بواسطه اینست که جواب شرط واقع شده. فاعل ضمیر تحت فعل‌برمیگردد به «الله» ومفعول اولش «مخرجاً» ودومش«له» یعنی جارومجرور . واو ، حرف عطف .

یرزقه . معطوف به فعل یجعل وسکون قاف بمناسبت جزم است ضمایر واقع در له، یرزقه ، ویحتسب، بر میگردد به «من» واقع در اول بیت. من‌حیث ، جار و مجرور متعلق‌به فعل «یرزق» حیث ، در این قبیل‌موارد عبارت است از مکان‌وجهت.

لایحتسب ، فعل نفی مضارع : گمان نمی‌برد .

محصول بیت ـ هر کس که از خدا بترسد ، خداوند بـرایش جای نجات

Marfat.com

میسر میسازد ، واز جایی که امید ندارد روزیش میدهد .

مراد : کسیکه از خدا بترسد ، حق‌تعالی مشکل کارش را به‌آسانترین وجه حل‌میکند .

بعضیها این معنا را بوجهی آسانتر از این بنظم کشیده‌اند .

قطعه : چه نادان بـود مـردم مکتسب که از بهر روزی شود مضطرب
نداند کـه دادار هفت آسمان و یرزقه من حیث لایحتسب .

وله‌ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر خفیف فاعلاتن مفاعلن فعلات

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق
آیتی در وفا و در بخشش

از دفتر اخلاق مراد کتاب اخلاق‌است. آیتی ، یا حرف وحدت وآیت: نشان.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : از کتاب اخلاق در باب وفا وبخشش آیتی برایت بخوانم ؟

هر که بخرا شدت جگر بجفا
همچو کان کریم زر بخشش

بخرا شُدت ـ با حرف تأکید . خرا شد ، فعل مضارع مفرد غایب . «تا» در معنا به جگر مربوط است به تقدیر : جگرت . بجفا ، با حرف مصاحبت متعلق به فعل خرا شد . کان کریم ، اضافه بیانیه . زر ، مفعول مقدم فعل بخشش .

باید معلوم شود که در سه بیت این‌قطعه ما قبل ضمیر «شین» مکسور خوانده میشود به ضرورت قافیه و در فن قافیه این سبك را معمول گویند وچند نوع دارد . پس کسانیکه از این‌قاعده اطلاع ندارند وفعلی بر آن‌مقدر داشته‌اند، باید گفت این عده از علم فن قافیه عاری بوده‌اند . رد شمعی

محصول بیت - هر کس که جگرت را با ناخن جفا بخراشد ، تو در عوض چون معدن با فتوت‌طلا بخشش چنانکه‌معدن را به کلنگ وبیل میکنند وبه‌مرکزش میرسند وطلا اخراج میکنند .

معنای مصرع دوم را : چون معدن شخص کریم، تعبیر کرده‌اند ، این گوینده به‌کان مراد واصل نشده است . رد شمعی

ص ۳۸۴ جلد سوم شرح

Marfat.com

کـم مپاش از درخت سایـه فکن
هرکه سنگت زنـد ثمر بخشش

درخت سایه فکن ، اضافه بیانی وسایه فکن ترکیب وصفی : درختی که سایه می‌اندازد سنگت ، «تا» در معنا میخورد به «زند» به‌تقدیر زندت . زند ، فعل مضارع مفرد غایب . ثمر ، به فتح ثا ومیم یعنی میوه .

محصول بیت ـ کمتر از درخت سایه‌افکن مباش : از درخت سایه افکن عقب نمان . مصرع دوم مبین مصرع اول است : هر کس که سنگ بزندت تو در عوض میوه ببخشش ، چنانکه به درخت پربار سنگ ویا چوب اگر پرتاب کنند میوه‌اش به زمین میریزد . مراد : اگر جفایت کنند برعکس تووفا کن .

از صدف یادگیر نکتهٔ حلم
هرکه برد سرت گهر بخشش

محصول بیت ـ دقایق حلم را ازصدف بیاموز ودرخاطرت نگهدار یعنی تحمل برجفا را از صدف آموز که هر که سرت را ببرد تو در عوض گهر ببخشش ، زیرا تا سر صدف شکسته نشود از داخلش مروارید گرفته نمیشود . حاصل : صدف ازطرف سر باز میشود نه از سمت پایین .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست

دانا و بینا ـ هر دو صفت مشبهه است .

محصول بیت ـ سرای و مدرسه و بحث علم و طاق ورواق فایده ندارد وقتی صاحب اینها دل دانا وچشم بینا نداشته باشد ، یعنی هیچگونه فایده از آنها حاصل نمیشود ، مراد : داشتن این چیزها فایده ندارد وقتی در شخص عقل و بصیرت نباشد .

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضلست
خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

سرای قاضی یزد ، اضافه‌ها لامیه . منبع فضل ، اضافه لامیه ، منبع . دراصل به معنای سر چشمه است ، اما بعدها مطلقا به معنای محل بکار برده‌اند. که ، حرف بیان علم نظر ، اضافه عام الی الخاص .

از علم نظر مراد : علم جدل است که برخلاف نظر طرف مقابل بحث میکند. ذکر «خلاف» در بیت قرینهٔ همین معناست . نیز جایز است که مراد ازعلم نظر بصر وبصیرت باشد .

محصول بیت ـ اگرچه خانهٔ قاضی یزد منبع فضل است ، اما خلاف نیست که در آنجا علم نظر نیست ، یعنی خود قاضی شخص فاضلی است ، ولی ازعلم جدل اطلاع ندارد .

یکی از مفسرین گفته است : مراد از نتیجهٔ شعر اینست که چشم قاضی شهر

Marfat.com

یزد سالم نبوده ودراین بیت بهمین مطلب تعریض میکند .

ویکی دیگردرمعنای بیت. بیانی‌است که من‌باب شوخی به‌چشم قاضی‌یزد طعنه میزند .

باید گفت‌این اشخاص از علم نظر اطلاع نداشته‌اند . رد سروری

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

حسودخواجهٔ مارا بگوکه بدمپسند
وگرنه‌دورزمان جزبدت جزا ندهد

محصول بیت ـ به حسود خواجهٔ ما بگو که : درحق خواجه کارناپسند روا مدار یعنی درباره‌اش بد مگوو کاریکه شایستهٔ شأن‌خواجه‌نیست‌درحقش مکن‌حاصل: با خواجه دشمنی مکن ، والا دور زمان غیر از «بد» جزا و پاداشت ندهد .

مکن‌ستیز که‌هرگز بعقل‌وفکرفضول
فلك ز مام تصرف بدست ماندهد

محصول بیت ـ مکن ستیز : عناد وسر کشی مکن که‌فلك بواسطهٔ داشتن‌عقل و فکرزیاد زمام تصرف بدست ما نمیدهد . حاصل: زیادی عقل وفکرسبب دولت نمیشود پس نباید گفت که من از فلانی عاقلترم ومقام او شایستهٔ من است .

بان‌که در نظرجم جهان بیارایند
بترك جوهر جام جهان نما ندهد

بان ـ با حرف سبب . بترك ، با حرف زائد وبه ضرورت وزن آمده .

محصول بیت ـ اگر چنانکه دنیا را در نظرجم‌بیارایند ، یعنی تزیینش کنند وبدهندش که جام‌جهان‌نمارا ازدست بدهد،راضی‌نمیشود حاصل: اگردنیارا بیارایند وبه‌جم بدهند که درعوض جوهرجام جهان‌نما را بدهد باز حاضر نمیشود یعنی‌حاضر به معاوضه نمیشود .

مراد : اگرهزار گونه‌مکرو حیله بخرج دهی، خواجه هرگزحاضر نمیشود که مقام خود را به تو بدهد .

ص ۳۸۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

نعوذبالله اگر تیر ز آسمان بارد
که بار در حرم کبریای ما ندهد

که ـ حرف بیان . بار : اجازه وراه دادن برای دخول در اینجا به تقدیر کلام : که بار ما درحرم کبریا ندهد .

محصول بیت ـ پناه برخدا اگر ازآسمان تیرهم ببارد، که به حرم کبریای خواجه مارا راه ندهد . یعنی مانع دخول ما بدانجا شود .

بحق نعمت حاجی قوام ماکز قدر
زبهر مصلحت خودبدین رضا ندهد

محصول بیت ـ این بیت به بیت سابق متعلق است .

بحق نعمت حاجی‌قوام ما، که‌ازعلوهمت ورفعت مقام ، بنا به مصلحت‌خویش به کسی‌اجازه دخول به حرم کبریایش نمیدهد .

اما اگر مانعی پیدا شود که ما را از دخول به حرم کبریایش باز دارد وآن مانع ولو موافق مصلحتش باشد باز راضی نمیشود که ما به حرم کبریایش داخل نشویم.

این دوبیت بهم مربوط ومنوط است. وشارحان معانی‌هیچکدام را درنیافته‌اند درنتیجه مراد شاعر را هم درك نکرده‌اند بهمین مناسبت تقریراتشان را ندیده گرفتم وننوشتم .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

شاهـا مبشری ز بهشتم رسیده است
رضوان سریر حوروش سلسبیل موی

مبشر ، اسم فاعل از باب تفعیل : بشارت دهنده ویا حرف وحدت .

ز بهشتم . تقدیرش :ز بهشت طبعم است ومرادازمبشر ، شعرخودش است (شاعر)

رضوان سریر ، ترکیب وصفی یعنی دارای سربری چون سریر رضوان .

مقصود شاعر اینست که : شعرم تختی چون تخت رضوان دارد وزیباست چون حوری . سلسبیل موی . صفت مرکب است : سلسله گیسو .

خواجه این نوع تشبیه را اختراع کرده یعنی مخترع این تشبیه است ، زیرا کسی موی را به‌آب تشبیه نکرده است ، والا صاحب کتاب انیس عشاق باین نوع تشبیه اشاره میکرد .

پس سلسبیل موی به معنای موی مجعد ومسلسل میباشد ، چونکه آب درحین جریان شکل زنجیر پیدا میکند : زنجیری شکل میشود .

محصول بیت ـ شاها از بهشت مبشری رضوان سریر بـرای من آمده است یعنی تختی مرصع وجواهرنشان دارد ، باید گفت آن مُبشر همان خاطر وفکر من است که باعلوم ومعارف مزین‌شده است وچون حور بهشتی مقبول ودلپسند و مجعد موی‌است. یعنی‌سطورشعرم به‌دلبرمجعد موشبیه‌است حاصل‌ازچشمهٔ جنت طبعم‌شعری چون‌محبوب لطیف تراوش کرد و به ظهور آمد .

خوش‌لفظ وپاك‌معنی‌وموزون‌ودلپذیر
صاحب جمال ونازك‌وبكر ولطیفه گوی

محصول بیت ـ مبشریکه ذکرش گذشت ، خوش لفظ است و معانی لطیف

Marfat.com

دارد به طور کل موزون ودلپذیر است: دلگشاست وزیبا ومخصوصاً دقیق وبکرولطیفه گوی است .

شاعر به‌طریق‌مجاز مرسل به‌شعرخودش‌لطیفه گویی‌را اسناد داده‌است چونکه خودش‌لطیفه گوی‌بوده ومنظورش‌از «بکر» یعنی اشعارش تازه ونوظهور است .

گفتم بـدین سراچه برای چه‌آمـدی
گفتا زبهر مجلس شاه فرشته خوی

محصول بیت- به مبشر گفتم که برای چه باین‌سرایچه‌آمدی ؟ یعنی از عالم غیب برای چه به عالم ظهور آمدی . جواب داد . بـرای مجلس شاه فرشته خوی . مراد : برای اینکه مرا در بزم شاه بخوانند وبنویسند به عالم ظهور آمدم .

اکنون زصحبت من‌مفلس بجان رسید
نزدیك‌خویش‌خوانش وکام‌دلش‌بجوی

محصول بیت - اما حالا آن مبشر ازصحبت من‌مفلس‌بجان رسیده یعنی‌خیلی مضطر ومضطرب شده است ، چون بعلت افلاسم‌نتوانستم خوب نگهش دارم لذا ازمن رمید .

پس ای شاه سعادتمند من آن راپیش‌خودت بخوان ومراد دلش را سؤال کن.

حاصل : شعریکه بنام شریفت سروده‌ام ، پیش خـودت دعوت بفرما و مراد دل مرا از او بخواه و واقف شو .

آن‌مفسریکه بجای سلسبیل موی، سلسبیل‌بوی‌نوشته، بین«موی وبوی» فرق نگذاشته است .

وآنکه گفته است : مراد از «مبشر» قلب‌شاعر است ، او هم به مرادشعرواقف نشده است .

رد سروری وشمعی

در پایان معنای مجموعی‌ابیات یکی دیگر گفته است:مراد از این‌شعرتعریض است از الهام الهی ویاملکی، یا شخص ملك صفتی‌خواسته است به شاه نصیحت کند ، این مفسر با الهام الهی سخن گفته است.

Marfat.com

ونیز کسیکه گفته است: حاصل‌معنا چون شاعر خیلی پریشان وپراکنده‌خاطر بوده پس از شاه رعایت واحسان طلب میکند .

این یکی هم خیلی‌پریشان سخن گفته است . رد سروری

وله ایضاً

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیان

بدین ظلمت سرا تا کی بیوی دوست بنشینم

گهی انگشت در دندان گهی سر بر سر زانو

محصول بیت- در این ظلمت خانه که دنیاست ، تا کی بامید دوست بنشینم و گهی انگشت بدندان بگیرم وزمانی سر برزانو نهم . یعنی تا کی از حسرت جانان گاهی انگشتم را بگزم و گاهی از شدت غم وغصه سر برزانو بگذارم .

تناهی الصبر مذحلت بمأوی الاسد سرحان

و طار العقل اذغنت بمغنی الورق غربان

تناهی ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفاعل : به انتها رسید و تمام شد . الصبر ، لفظاً مرفوع فاعلش . مذ ، از برای ابتدای غایت در زمان . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : نزول کرد .

بمأوی ، با حرف ظرف ، مأوی اسم‌مکان : پناهگاه . مأوی مضاف براسد که جمعش اسد (به ضم همزه و سین) است یعنی شیر

سرحان ، به کسر سین گرگ است وفاعل فعل حلت .طار ، معطوف به تناهی یعنی پرید ، عقل لفظاً مرفوع فاعلش . اذ ، ادات تعلیل . غنت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب تفعیل : تغنی کرد یعنی خواننده گی کرد .

بمغنی، باحرف ظرف. مغنی،معنای مکانی دارد یعنی محل توقف. ورق به ضم واو جمع ورقاء بروزن حمراء کبوتر چاهی را گویند. غربان،جمع غراب : کلاغ است.

این بیت از دوبیت یك قطعهٔ تنوخی[1] گرفته شده از بحر هزج که هرمصرع این بیت یك بیت آن قطعه است .

۱- رجوع شود به فهرست اعلام
ص ۳۸۷ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت ـ از وقتیکه بجای شیر گرگ نشسته صبرم تمام شده. وعقل‌از سرم پرید زمانیکه دیدم بجای کبوتر چاهی کلاغ نشسته‌است .

مراد:چون‌جای‌مردم شریف واعیان را اراذل وسفلگان گرفته‌اند دیگرصبرم تمام شد وعقل را از دست دادم .

حاصل: از اینکه جای‌اعالی را مردم پست ودنی گرفته‌اند حالم‌منقلب گشت.

بیا ای طائر فرخ بیاور مژدهٔ دولت
عسی‌الایام ان یرجعن‌قوما‌کالذی کانوا

طائر فرخ ـ اضافه بیانی . مژدهٔ دولت ، اضافه لامیه .

عسی ، فعلی است از افعال مقاربه از لحاظ امیدوارساختن، به نزدیکی وقوع خبری دلالت میکند مثل همین بیت . الایام ، لفظاً مرفوع اسمش وان یرجعن محلا منصوب خبرش .

قوماً ، مفعول ان‌یرجعن که مراد : ان‌یرددن ، میباشد یعنی بر گرداند .

کالذی ، موصولش محذوف است ، تقدیرش: کالائتلاف والاتفاق‌الذی، است.

کانو،فعل ماضی جمع‌مذکر غایب از افعال‌ناقصه اسمش واو «ضمیر» وخبرش محذوف است تقدیرش :کانوه بوده یعنی‌کانو علیه من قبل .

این مصراع تماماً یك بیت است از وزن اول بحرهزج درحالیکه بیت سابق از همین بحر در اصل دوبیت بوده. واین‌ازفند[1] رمانی‌است، قطعه دوم حماسه‌ای‌است که درقصهٔ حرب‌البسوس[2] گفته است ودرمیان‌عرب ازجنگهای معروف است که مدت چهل سال طول کشید ، چنانکه در شرحهای حماسه ودر شرح مقامات حریری‌مفصل درباره‌اش سخن رفته است.

محصول بیت ـ ای پرندهٔ فرخ بیاو مژدهٔ دولت را بیاور ، امید است که

---

۱ ـ فندرمانی رجوع شود به فهرست اعلام

۲ ـ حرب‌البسوس ، البسوس : نام شاعرهٔ عرب جاهلی‌است ازبنی‌تغلب که قبیلهٔ خود را به جنگ بابنی‌یکر تحریص کرد واین جنگ بنامش «حرب‌البسوس» نامیده شد ومدت چهل سال ادامه یافت سنه ۴۹۰ودرشومی‌ضرب‌المثل‌شده‌است عرب گوید: اشأم‌من‌البسوس. المنجد

Marfat.com

ایام و روزگار قوم را باز به همان ائتلاف واتفاق اول بر گرداند .

این بیت به بیت ماقبلش مربوط است :

بیت ـ صفحناعـن بنی ذهـل وقلنا القـوم اخـوان

مراد: از بنی‌ذهل‌بنی‌تغلب است که با قبیلهٔ فندمذکور مدت چهل سال‌جنگید نسبت بهم دشمن ودر عین حال خویشاوند هم بودند .

همینجاست که فند میگوید : از محاربهٔ بنی‌تغلب اعراض کردیم : گفتیم قوم تغلب برادران مـا هستند ، امید است که روزگـار آنها را به ائتلاف واتفاق سابق بر گرداند ، یعنی دست از مقاتله بکشند وفراغت یابند ومصالحه کنند .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ساقیا پیمانه پر کن زانکه صاحب‌مجلست
آرزو مـی‌بخشد و اسرار میدارد نگاه

مجلست ـ «تا» در معنا به کلمهٔ «بخشد» مربوط است . آرزو ، اینجا به معنای مراد است .

محصول بیت ـ ای‌ساقی پیمانه را پـر کن ، زیرا صاحب مجلس مرادت را می‌بخشد و اسرارت را نگهمیدارد .

جنت نقدست اینجا عیش‌وعشرت تازه کن
زانکه در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه

محصول بیت ـ اینجا بهشت حاضر است ، عیش وعشرت را تازه کن ، ذوق‌و صفا را تجدید کن ، زیرا در جنت خداوند بر بنده گناه نمی‌نویسد ، یعنی در بهشت هر کس هر کاریکه بکند حساب وعذابی درباره‌اش منظور نمیدارند .

سازچنگ آهنگ عشرت صحن‌مجلس جای‌رقص
خال جانان دانـهٔ دل زلـف ساقی دام راه

ساز چنگ ـ اضافه لامیه ومبتدا . آهنگ عشرت ، اضافه لامیه و خبرش ، به طریق ایهام ذکر شده فتأمل .

صحن مجلس . اضافه لامیه ومبتدا . جای رقص ، اضافه لامیه وخبرش .

مصراع دوم هم بهمین منوال است .

محصول بیت ـ آواز ونوای چنگ آهنگ‌عشرت‌است یعنی به عشرت دعوت میکند ، صحن مجلس جای رقص است‌وخال‌جانان دانهٔ دل وزلف ساقی‌دام راه‌است.

مراد : مجموع اینها مجلس مذکور را وصف میکند .

ص ۳۸۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

دوستداران دوستکامند و حریفان با ادب
پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواه

دوستدار ـ ترکیب وصفی : کسیکه دوست آدم است باصطلاح محب است و الف و نون ، ادات جمع یعنی محبان . دوستکام: دلبخواه دوست یعنی مطابق مراد و خواستهٔ دوست .

حریفان با ادب، باده نوشان مؤدب‌اند. پیشکار ، به کسانی گویند که در صدر مجلس مینشینند والف و نون ادات جمع است . نیکنام، صفت مرکب : کسی که نام نیکی برده و نون ودال جمع «است» میباشد .

صف‌نشین، ترکیب وصفی : کسیکه درصف مجلس‌می‌نشیند والف و نون ادات جمع . نیکخواه ، صفت مرکب به معنای محب .

محصول بیت ـ دوستداران دوستکامند و باده‌نوشان مؤدب و کسانیکه در صدر مجلس نشسته‌اندهمگی اشخاص‌نامدار و نیکنامند .و آن عده هم که درصفوف مجلس قرار گرفته‌اند تماماً دوستان هستند .

دورازین بهتر نگردد ساقیا عشرت گزین
حال‌ازین خوشتر نباشدحافظاساغر بخواه

محصول بیت ـ دور زمان بهتر از این نمیگردد ، پس‌ای‌ساقی عیش وعشرت اختیار کن یعنی به ذوق وصفات مشغول باش .

ای‌حافظ در عالم حالی بهتر از این بدست نمی‌آید پس ساغر بخواه .

در قافیهٔ میم بیتی متقارب به این قطعه گذشته است :

بیت ـ صف نشینان نیکخواه و پیشکاران بـا ادب
دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

ار بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند
خیز اگر برعزم تسخیر جهان ره میکنی

محصول بیت ـ ای پادشاه ، لشکر توفیق خدا همراه توست ، یعنی خداوند معین و ظهیر توست ، برخیز اگر قصد تسخیر جهان را داری : اگر قصد تصرف جهان را داری برخیز و برو ضبطش کن .

باچنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت
آگهی وخدمت دلهای آگه میکنی

مراد از اوج جلال ، اوج سلطنت است یعنی رفعت سلطنت .
پیشگاه مسکنت، اضافه بیانیه مراد صدر مسکنت است.

محصول بیت ـ باوجود چنین رفعت وعظمت از صدر مسکنت آگهی ودلهای آگه را هم خدمت میکنی . یعنی هم از فقر ومسکنت خبرداری وهم اهل‌الله راخدمت میکنی پس نصرت همراه تو وفرصت در دستت است برخیز وممالك را فتح کن .

با فریب رنگ این نیلی خم ژنگار فام
کار بروفق مراد صبغة‌الله میکنی

با فریب رنگ این ـ با مصاحبت راست واضافه‌ها لامیه . مراد از رنگ اینجا حیله ومکر است . نیلی خم ، ترکیب مزجی ، نیلی‌خم.ژنگار فام ، اضافه بیانیه .
ژنگار فام ، صفت مرکب : زنگاری رنگ ومراد فلك است .
کار مبتدا وما بعدش خبر مبتدا .
وفق مراد صبغة‌الله ، اضافه ها لامیه است . در این بیت مراد ازصبغة «فطرت»

Marfat.com

است اگرچه در لغت به معنای لون ورنگ آمده .

محصول بیت ـ توهرگز فریب این خم نیلی زنگارگون را نمیخوری .یعنی هیچوقت گول وحیلهٔ این فلك نیلی را نمیخوری، بلکه کارت را بروفق مراد وخواست الهی که درآفرینش تو داشته انجام میدهی.یعنی تو بروفق آن مرادیکه خداوند گار در خلقت تو داشته کار میکنی ، حاصل موافق ارادةالله کار میکنی هرگز حیله های رنگارنگ فلك گمراهت نمیکند . وطوری کارت را انجام میدهی که درست موافق و مطابق ارادهٔ خداوند است .

آن که ده باهفت و نیم آورد پس سودی نکرد
فرصتت باد اکه هفت ونیم باده میکنی

این بیت سماعی است ، یعنی درآن زمان که هنوز همهٔ مردم از وضع تجارت آگاه نبودند هر که باهفت ونیم‌سکه(پول)ده سکه فایده میبردیعنی هفت ونیم‌سکه ده تا که میشد پس دو تا و نصف سود میداد ، میگفتند این معامله تماماً سود است . اما اگر به هند سفر کنند درآنجاده عدد سکه هفت ونیم‌سکه ربح دهد ، گویند این‌سود گزافی است چونکه راه تجارت شیرازیها به هند از بندر هرمز بوده که یکی ازبنادر دریای هند است وآسانترین راه تجارت هند بود .

محصول بیت ـ پادشاه ممدوح‌خودرا به فتح ممالك تحریص‌میکندومیفرماید: آن تاجریکه در تجارت هفت ونیم عدد سکه‌اش ده تا شده خیلی فایده نبرده است ، زیرا سه تا سکه شش عدد پول ویك سکه دو پول فایده میدهد ، یعنی دو بریك سود حاصل میکند. اما درفتح‌ممالك فرصتت باد که باده‌سکه هفت ونیم سکه نفع‌میبری: یعنی سه بریك .

خلاصه برای فتح ممالك عزمت را راسخ کن که‌اضعف مضاعف فایده خواهی برد زیرا درفتح وتسخیر کشورها اگرچه خزاین‌صرف میشود ، اما درارتفاع‌ممالك فواید بیشمار ملحوظ است .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص
وی مبرا ذات میمون اخترت از زرق و ریو

معرا ـ اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر تعریه : عریان، اما در این بیت به معنای خالی است .

اصل عالی جوهرت ، اضافه بیانیه ، در این بیت مراد از جوهر «نسب» است یعنی اصل و نسبت عالی است . حقد : به کسر حاو سکون قاف : کینه .

مبرا ، اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر «تبریه» : بری و سالم بودن. ذات میمون اختر ، اضافه بیانیه میمون اختر ، صفت مرکب: ذات مبارك اختر. ریو ، به معنای حیله است.

محصول بیت ـ ای ذات شریف، اصل و نسب عالی‌ات از حقد و حرص بری است وای ذات مبارك اختر که از زرق وحیله بری هستی این بیت به بیت ما بعدش مربوط است .

در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را
از فرشته بازگیری و آنگهی بخشی بدیو

تشریفات ، جمع تشریف ودر اینجا مراد احسانها وعطایاست .

محصول بیت ـ کی در خور مقام بزرگت است که احسانها و عطایا را از شخص صالح بگیری و به یك طالح بدهی واز یك عابد بستانی و به یك فاسق وفاجر بخشی .

این بیت دال بر اینست که شخصی بخشش و احسانی به یك عابد و بیك آدم صالح وخوب کرده اما سپس آنچه داده بوده از صالح پس گرفته به طالح واز عابد گرفته به فاسق وفاجر داده است .

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

حسن این نظم از بیان مستغنیست
با فروغ خور کسی جوید دلیل

خواجه این قطعه را در تعریف و تحسین از نظم شخصی به طریق تصدیق وامضا بیان میفرماید .

محصول بیت ـ لطف وزیبائی این شعر از بیان مستغنی است ، برای اثبات نور خورشید کسی دلیل وبرهان میخواهد ؟: احتیاج به دلیل ندارد ، به طریق استفهام انکاری . حاصل : **لطافت** این نظم واضح وروشن است .

آفرین بر کلك نقاشی که داد
بکر معنی را چنین حسن جمیل

محصول بیت ـ آفرین بر قلم نقاشی که به یك معنای بکر این چنین زیبایی بخشیده. یعنی آفرین بر آن شاعریکه یك مطلب بکر را چنین لطیف ومقبول به نظم کشیده است .

عقل در حسنش نمی یابد بدل
طبع در لطفش نمی‌بیند بدیل

محصول بیت ـ عقل اشعار شاعر نامبرده رادر لطافت وسلامت بی نظیر میداند: نظم بی‌بدل است . طبع هم در زیبائی ولطافت برای آنها مانندی نمی‌بیند . حاصل : نظم بی‌نظیر است .

معجز است این نظم یا سحر حلال
هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

محصول بیت ـ این اشعار معجزه است یا اینکه سحر حلال است ، آیا این سخن

Marfat.com

را هاتف آورده یا جبرئیل ، یعنی بیان این نظم مافوق قدرت بشر است .

کس نیارد گفت رمزی زین نمط
کس نداند سفت دری زین قبیل

محصول بیت ـ هیچ کس قادر نیست از اسلوب وسبك این اشعار رمزی بگوید، زیرا این نظمی است که در مرتبهٔ سحر حلال واقع شده و کسی نمیتواند چنین دری برشته بکشد ، زیرا این نظم در زیبائی ولطافت به سر حد اعجاز رسیده .

حاصل : هیچ شاعری نمیتواند چنین اشعار بسراید .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خسروا دادگرا بحر کفا شیر دلا
ای جلال تو بانواع هنر ارزانی

محصول بیت ـ ای خسرو ، ای عادل،ای پادشاه شیر دل وسخی ، وای‌شاهی که عظمت وجلالت با همه گونه هنر آراسته است .

همه‌آفاق‌گرفت وهمه اطراف‌گشاد
صیت مسعودی وآوازهٔ شه سلطانی

مسعود ، نام پادشاهی است وشه سلطان هم لقب، مسعود است .

محصول بیت‌ـ صیت مسعودی‌و آوازهٔ شه سلطانی‌ات‌تمام‌آفاق را گرفت وهمهٔ ممالك را فتح کرد . مراد : صیت اسم شریف و آوازهٔ لقب میمونت به همه‌جا رسیده وتمام عالم را پر کرده است .

کسانیکه یاها را مصدری گرفته‌اند دچاراشتباه شده‌اند . رد سروری وشمعی

گفته باشدمگرت‌ملهم غیب احوالم
این‌که شدروزمنیرم‌چوشب‌ظلمانی

ملهم غیب ـ اسم فاعل به مفعول خود اضافه شده وفاعل فعل « گفته باشد » و احوال ، مقول قولش . مضمون مصرع دوم احوال را بیان میکند .

که ، حرف بیان . روز منیر ، اضافه بیانیه ، منیر روشن .

شب ظلمانی ، اضافه بیانی ویاحرف نسبت .

محصول بیت ـ ممکن است چگونگی حالم را ملهم غیب به تو گفته باشد ، که چگونه روز روشنم بـه شب تاریك تبدیـل شد . یعنی تصور میکنم ملهم غیب

Marfat.com

آگاهت کرده که دنیا برای من شب تاریکی شده است .

درسه‌سال آنچه بیندوختم‌ازشاه‌ووزیر
همه بـر بـود بیکدم فلك چوگانی

محصول بیت ـ درمدت سه‌سال هرچه ازشاه‌ووزیر گرفته‌بودم : بدست‌آورده بودم ، همه را دریك آن فلك چوگانی ازدستم ربود یعنی محصول سه‌سالهام را غصب کرد .

چوگانی،یاحرف نسبت است، اسب چوگانی : اسبی را گویند که‌درچوگان بازی بکار میرود ، ودر اینجا فلك‌چوگانی به معنی فلك چوگانباز است زیراربودن اندوختنه‌اش‌را به فلك چوگانباز اسناد میدهد .

دوش درخواب‌چنان‌دیدخیالم که‌سحر
گـذر افتاد بـر اصطبل شهم پنهانـی

بر اصطبل ـ برحرف صله . اصطبل : آخور اسب ، پنهانی ، یا حرف نسبت

محصول بیت ـ دیشب در عالم‌رؤیادیدم که‌هنگام سحر پنهانی گذر م‌بر آخور شاه افتاد : یعنی بدون‌اینکه کسی خبردار شود .

بسته درآخر او استر من جو میخورد
تبره افشاند و بمن گفت مرا میدانی

این بیت مفعول «فعل دید» واقع در بیت قبلی است .

استر : قاطر . آخر ، با الف ممدوده وضم «خاء» مخفف«آخور» .

تبره به ، ضم «تا» وسکون «با» مخفف «توبره» . واو ، حرف عطف .

محصول بیت ـ در عالم رؤیا دیدم که قاطر من درآخور شاه بسته شده ودارد جو میخورد ، قاطر تا مرا دید توبره‌اش را تکان داد و گفت : مرا میشناسی .

هیچ‌تعبیر نمی‌دانمش این‌خواب که‌چیست
تو بفرمای کـه در فهم نـداری ثانی

محصول بیت ـ من نمیدانم که تعبیر این خواب چیست . پادشاه من‌تو بفرما

Marfat.com

که در فهم وفراست نظیر نداری . یعنی در فهم وادراك ثانی نداری . مراد آن قاطر من که ربوده‌شده والان در آخور تو بسته‌است لطفی کن و بفرما که قاطرم را به‌من تحویل دهند .

مضمون این قطعه : از جملهٔ اسبابهای غارت رفتهٔ من یکی هم قاطر من است که در آخور تو بسته‌است، پس مرحمتی کن ودستور بفرما که قاطرم را بمن بر گردانند.

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

قوت شاعرهٔ من سحر ازفرط ملال
متنفر شده از بنده گریزان میرفت

فرط ـ به معنای افراط است: زیاده. متنفر، از باب تفعل اسم فاعل: نفرت کننده. گریزان، صفت مشبهه: درحال گریختن.

محصول بیت ـ نیروی شاعری من از شدت اضطراب وملالت من ازمن متنفر شده بود و وقت سحر گریزان میرفت.

نقش خوارزم وخیال لب جیحون می بست
با هزاران گله از ملك سلمان میرفت

مراد از «نقش» در این بیت تصویر است. خوارزم، نام شهر بزرگی است در ترکستان که علمای بزرگ در آن سرزمین بوجود آمده‌اند.

جیحون: نام آبی است مابین سمرقند وخراسان. مراد ازملك سلیمان، شهر شیراز است.

محصول بیت ـ قوهٔ شاعری من نقش شهر خوارزم وخیال کنارجیحون را در سرداشت، یعنی فکر رفتن بآن طرفها رامیکرد و با گله وشکایت زیاد ازملك سلیمان میرفت.

میشد آنکس که جز او جان سخن کس نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

کالبد ـ جسم است یعنی تن.

محصول بیت ـ رفت آنکس که غیر از اوجان سخن یعنی روح کلام را کسی نفهمید، ومن رفتن اورا میدیدم یعنی میدیدم که جانم ازبدنم خارج میشود. حاصل: میدیدم که جانم ازبدنم جدا شده ومیرود.

ص ۳۹۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

چون‌همی گفتمش‌ای مونس‌دیرینهٔ من
سخت میگفت‌ودل آزرده‌و گریان‌میرفت

محصول بیت- وقتی به قوهٔ شاعری‌ام گفتم: ای مونس دیرینهٔ من . او (قوهٔ شاعری‌ام) خیلی‌حرف زد ودل آزرده و گریان رفت.

گفتم‌اکنون سخن‌خوش که بگوید بامن
کان شکر لهجهٔ‌خوشخوان‌سخندان‌میرفت

شکر لهجه ـ صفت مرکب یعنی شکرین زبان و شیرین بیان . خوشخوان ، صفت مرکب .

محصول بیت- به قوهٔ شاعری خودم گفتم ، حالا دیگر که به من سخن زیبا ودلکش خواهد گفت . زیرا آن شیرین زبان وخوشخوان وسخندان رفت یعنی آنکه با من دربارهٔهر نوع سخن مصاحبه میکرد، قوهٔ شاعری بوده اکنون که اورفت ،پس کیست که با من سخن‌خوش بگوید .

لابه بسیار نمودم که مروسود نداشت
زانکه‌کار از نظر رحمت سلطان میرفت

لابه ـ التماس کردن را گویند .

محصول بیت - خیلی التماسش کردم ومنتها کشیدم و گفتم مرو فایده نکرد، **زیرا شاه** نسبت باو نظر مرحمت نداشت ،یعنی سلطان که بانظر لطف توجهش نکرد او هم بهمین مناسبت گذاشت ورفت .

پادشاها زسر لطف و کرم بازش خوان
چه‌کند سوخته‌کز غایت حرمان میرفت

محصول بیت - شاهالطف و کرمی کن‌وقوهٔ شاعری مرادعوت کن. چون‌آن سوخته دل از شدت محرومیت رفت

خواجه از کمال‌استغنای شاه وبلکه از عدم قدرشناسی‌اش‌شکایت میکند وطلب عطف میفرماید . حاصل : یا رعایتم کن ویا ترك دیارمیگویم . **وله ایضاً قطعه**

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن **فعلاتن مفاعلن فعلن**

فساد چرخ نبینند و نشنوند همی
که چشمها همه کورست و گوشها همه کر

فساد چرخ ـ اضافه مصدر به فاعلش. نبینند و نشنوند ، هر دو فعل نفی مضارع. همی ، علی سبیل البدل به هر فعلی میخورد ومحض تأکید افاده میکند .

که ـ حرف تعلیل . چشمها و گوشها به طریق لف و نشر مرتب ذکر شده .

محصول بیت ـ خلق عالم : غافلان ومغروران خرابیهای گردون را نمی بینند ونمی شنوند ، زیرا چشمشان کور و گوششان کر است ، حاصل : چشم بصیرتشان را هوای نفسانی بسته است ، همین است که تغییرات عالم را مشاهده نمیکنند .

بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین
بعاقبت زگل وخشت گرددش بستر

بسا ـ به معنای بسیار لغت است . کسا ، الف ادات مبالغه: اشخاص بسیار. که، حرف بیان . باشدش، شین ، ضمیر راجع است به «کسا» . بالین : بالش. بعاقبت، با حرف تأکید . گل ، به کسر کاف عجمی . خشت ، به کسر خای معجمه و سکون شین : آجر خام است .

گردد ، به‌فتح «کاف» عجمی وسکون «را» وفتح «دال اول» فعل مضارع مفرد غایب یعنی میشود . وشین «ضمیر» عیناً مانند سابق است بستر : تشك ودراینجا مراد قبر است .

محصول بیت ـ چه بسیارند کسانیکه بالینشان از ماه و خورشید است اما

Marfat.com

عاقبت بسترشان از گل وخشت میشود، مه ومهر بالین بودن، کنایه از رفعت شأن است یعنی عبارت است از تکیه دادن وسر نهادن به بالین زر کش .

چه فائده ز زره باگشاد تیر قضا

چه منفعت زسپر با نفاذ حکم قدر

گشاد تیر قضا ـ هر دو اضافه لامیه مجازاً . گشاد ، در این بیت بـه معنای رها شدن تیر از زه کمان است نفاذ ، به معنای نفوذ و عبور است مثل عبور تیر از چیزی ، در تأثیر فرمان و دستور هم بکار میرود نفاذ حکم قدر از همین قبیل است .

محصول بیت ـ تیرقضا که در رفت از زره چه فایده حاصل میشود: تیرقضا که بسوی کسی انداخته شود زره نمیتواند مانعش باشد ، مراد هیچ چیز نمیتواند مانع و حایل تیر قضا گردد و سپرهم در مقابل نفوذ حکم قدر فایده ندارد . یعنی هیچ چیز نمیتواند مانع و دافع قضا گردد. الحاصل هیچ چیز نمیتواند مانع امر خداوند باشد .

اگر ز آهن وپولاد سورحصن کنی

حواله چون برسدزوداجل بکوبد در

سور ـ دیوار است . سور حصن ، اضافه لامیه ، حصن به کسر حا و سکون صاد به معنای حصار[1] است . مراد از «حواله» امر و حکم خداوند است ومقصود از «اجل» حضرت عزرائیل . بکوبد ، فعل مضارع مفرد غایب : یعنی دق‌الباب کند . در ، مفعول فعل «بکوبد» .

محصول بیتـ اگر دیوارحصار را ازآهن سیاه وپولاد هم بسازی.وقتی حکم خداوند صدور یابد ، عزرائیل در میکوبد. برای قبض روح میاید .

---

۱ ـ حصار به معنای دیوار محکم وبلنداست ، پس مراد از حصن دراینجا قلعه‌است.

مترجم

Marfat.com

دری که بر تو گشایند در هوی مگشای
رهی که با تو نمایند درهوس مسپر

دری ـ یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . بر تو ، بر حرف صله .
درهوی ، در حرف صله . رهی ، یا حرف وحدت . با ، حرف صله . درهوس در ، حرف صله . مسپر ، فعل نهی مفرد مخاطب ازسپریدن: چیزی را زیر پافشردن ویا با پالگدمال کردن ودراین بیت مراد طی کردن است . «طی‌راه»

محصول بیت ـ دری که برویت گشایندتو آن را به هوی مگشای . یعنی‌دری که از جانب حق بر تو باز میشود، آن را برای نفس مگشای مراد : ازآن در به سوی هوای نفس مرو . و راهی که نشانت میدهند ، باهوی وهوس مسپر : با حظ نفسانی‌مرو .

در معنای مصرع دوم : راهی که نشانت میدهند به هوس مسپار ، این مفسر به راه راست نرفته است .

رد شمعی

غبار چرخ ببین و نهاد دور نگر
بساط حرص نورد و لباس آزبدر

غبار چرخ ـ اضافه لامیه «مجازاً» ، مراد کدورت و رنجی که از چرخ فلك میرسد..

نهاد ، اینجا اسم است‌به معنای طبع وخلقت : نهاد دور ، اضافه لامیه «مجازاً»
نگر ، به کسر نون وفتح کاف عجمی ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن .
بساط حرص ، اضافه بیانیه .

نورد ، به ضم وفتح نون و فتح واو وسکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : به پیچ مثل پیچیدن قماش وبعضی پارچه‌های لباسی . دراینجا مراد : برچین. لباس آز اضافه بیانیه . آز ، با الف ممدوده : حرص . بدر ، با حرف تأکید و «در» به فتح دال فعل امر مفرد مخاطب از دریدن یعنی چاك بزن .

محصول بیت ـ کدورت حاصله ازچرخ را بنگروبه طبع زمانه نظر کن پس

Marfat.com

بساط آزوحرص را برچین ولباس خرص وطمع راچاك بزن. حاصل تغییرات وتقلبات فلك را تماشا کن وحرص وطمع را از خود دور کن : ترك کن .

آنکه درآخر بیت لفظ «بدر» را به کسر «با» گرفته به معنای : بیرون بیار تعبیر کرده است وآنکه با فتح «با» بیرون بیار گفته‌است ازبیت معنای خوب بیرون نیاورده اند .

ولهایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بمن پیام فرستاد دوستی دیروز
که ای نتیجهٔ کلکت سواد بینائی

بمن ـ با حرف صله . فرستاد ، فعل ماضی مفرد غایب . دوستی ، یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی. نتیجهٔ کلك: آنچه از قلم بیرون میاید : رشحات قلم ،و اضافه لامیه . سواد : سیاهی است . بینا ، صفت مشبهه ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ دیروز دوستی برای من‌سفارش فرستاد : که ای‌حافظ نتیجه رشحات قلمت سواد بینائی‌است یعنی‌مردم چشم‌است، حاصل‌سیاهی‌چشم است که سبب بینائی است .

پس‌ازدوسال که‌بخت‌بخانه‌باز آورد
چرا زخانهٔ خواجه بدر نمیائی

که ـ حرف بیان . بخت ، تای خطاب در معنا به «باز» مربوط است ، به تقدیر : بازت .

محصول بیت ـ پس از دوسال کـه بخت به خانه بازت آورد ، چرا از خانه خواجه بیرون نمیائی : خارج نمیشوی .

جواب دادم و گفتم بدار معذورم
که‌این‌طریقه‌نه‌خودکامیست‌وخودرائی

محصول‌بیت ـ به دوست‌مذکور جواب دادم و گفتم: معذورم بدار که بیرون نیامدن من از منزل خواجه از خودکامی وخودرایی‌نیست‌یعنی به علت تکبروغرورم نیست . حاصل : برای این نیست که مردم بگویند بخواجه خیلی نزدیك است .

ص ۳۹۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

وکیل قاضیم اندرگذر کمین کردست
بکف قبالهٔ دعوی چو مار شیدائی

مراد از وکیل قاضی دراینجا محضر[1]، میباشد ومیم «ضمیر»در منعابه «کمین» بر میگردد . قباله : حجت وسند . شیدایی : آشفته وخشمناك

کمین ، متعلق به فعل کردست .

محصول بیت ـ مأمور قاضی در گذر گاه در کمین من است :

مأمور جلب قاضی در حالیکه سند و حجت دعوا در دستش است ، چون مار شیدائی در سر راهم کمین کرده است ، همینکه از خانه بیرون بیایم فوری جلبم میکند وبه حضور قاضی میبرد .

که گر برون نهم از آستان خواجه قدم
بگیردم سوی زندان برد برسوائی

محصول بیت ـ به‌مجرد اینکه از آستان خواجه قدم بیرون بگذارم : خارج شوم وکیل قاضی مرا میگیرد وبارسوائی به زندان میبرد .

جناب خواجه حصار منست گر آنجا
کسی نفس زند ازمردم تقاضائی

تقاضائی ـ یا حرف نسبت واضافه بیانیه ·

محصول بیت ـ آستان خـواجه حصار من است ، اگر یکی از متقاضیان : اشخاصی که از من طلب دارند ، در آنجا نفس بزند ، یعنی به خاطر دینی که دارم اسباب زحمت من شوند .

بعون قوت بازوی بندگان وزیر
بسیلیش بشکافـم دماغ سودائی

عون ـ کمك است . درمصرع اول اضافه‌ها لامیه‌است. سیلی، کشیده وطپانچه است که به ترکی سله وهپاز گویند. دماغ سودایی، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

---

۱ ـ باصطلاح امروز مأمورجلب . مترجم

Marfat.com

محصول بیت ـ به کمك قوت بازوی غلامان وزیر، با کشیده دماغ سودایی آن طرف را میشکافم یعنی‌سرش را میشکنم .

چه جای این که‌زپیوندکاف‌ونون‌مارا
بجز ملازمتش نیست علت غائی

مراد از پیوندکاف و نون ، فعل امر «کن» است.

مارا ، «را» ، ادات تخصیص : برای ما . علت غایی : علت آخری مثلا تختی که تکیه گاه پادشاهان است ، علت مادی‌اش تخته‌ها وچوبهاست وعلت فاعلیش نجار یعنی دولگر وعلت صوری‌اش آن شکلی است که تخت پس از اتمام ساختمانش پیدا میکند و علت غائی‌اش : نشستن‌پادشاهان‌است روی تخت. وتمام مصنوعات یعنی هر چیزساخته شده همین‌وضع را دارد.

محصول بیت ـ چه جای این : نه تصور کنید که من از ترس طلبکاران‌ملازم منزل خواجه هستم. بلکه یکی‌ازعلل ترکیب کاف‌و نون «کن» ملازمت آستان‌خواجه است . مراد : علت غائی از خلقت عالم ملازمت درگاه خواجه است : یعنی غیر از ملازمت آستانش علت غائی نداریم. حاصل : علل دیگر تماماً بهانه است برای علت غائی که ملازمت‌آستانش است .

همیشه بادگشاده درش بکام‌وزمهر
کمر ببندگیش بسته چرخ مینائی

زمهر ــ مرهون مصرع دوم . چرخ مینائی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .
مینا ، لفظ مشترك است ودر این بیت مراد شیشهٔ سبز رنگ میباشد .

محصول بیت ـ دربار گاهش دائماً بروفق مراد خواجه باز باشد یعنی بروفق مراد وآرزویش همیشه درش باز باشد واز کمال محبت وعطوفتی که داردحتی چرخ سبز رنگ پیوسته کمر به بندگیش به بندد . یعنی فلك همیشه‌آمادهٔ خدمت و مطیع خواجه باشد .

شاعر صنعت **غلو** رعایت کرده است .

Marfat.com

خواجه (شاعر) پس‌ازمدتی توقف در دیارغربت به شهر خویش که برمیگردد قوام‌الدین حسن درمنزل‌خود ازوی نگهداری میکند ومدتی‌مانع خروجش ازمنزل وخانه میشود، چون در بینشان دوستی‌محکمی‌برقرار بود . حتی‌برای شاعرمدرسه‌ای بنیاد میکند چنانکه سابقاً تفصیلش گذشت پس مرادش از عبارت : که گربرون‌نهم ازآستان خواجه قدم یعنی که از ترس طلبکار از منزل خارج نمیشوم ، حسن طلب است : خواجه، قوام را متوجه میسازد که دینش را ادا کند .

ولهایضاً قطعه

Marfat.com

گلقند شعر من زبنفشه شکر رباست
زان غیرت طبرزد و کعب الغزال شد

گلقند و گلشکر و گل بشکر و گل باشکر همه به یك معناست .

گلقند شعر ، اضافه بیانیه . شعر من، اضافه لامیه . زبنفشه، تقدیرش: زشراب بنفشه است که به ضرورت وزن ترك شده است . شکر ربا ، ترکیب وصفی. ازمصدر رباییدن یعنی شکر رباینده . در «را» فتحه وضمه جایز است . زان ، ادات تعلیل : ازآنجهت . غیرت طبر زد ، مصدر به فاعلش اضافه شده .

طبر زد ، نبات را گویند . نبات ، چیز بسیار محکمی است بطوریکه با طبر میشکنندش در اصل تبر زد بوده چون با طبر خردش میکنند بعدها «تا» را به «طا» قلب نمودند . کعب الغزال همان است که ایرانیان شکر پنیر گویند .

محصول بیت ـ گلقند شعر من از شراب بنفشه شکر رباست : یعنی اعلاتر ازآنست وازآنجهت است که طبرزد و کعب الغزال به شعر من رشك میبرند . مراد : در لذت وحلاوت ولطافت این نوع چیزها به شعر من حسادت میورزند ورشك میبرند.

بادا دهانش تلخ که عیب نبات کرد
خاکش بسر که منکر آب زلال شد

دهانش ، به سکون نون خوانده میشود به ضرورت وزن. که عیب نبات کرد، تقدیرش آنکه عیب نبات کرد . دهانش . شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر به لفظ «آن» مقدر برمیگردد . که منکر، در اصل : آنکه منکر ، بوده. خاکش، بازهم ضمیر به طریق اضمار قبل از ذکر راجع است به «آن» .

منکر آب ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .آب زلال ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ آنکه عیب از نبات گرفت دهانش تلخ گردد . دعای بدی

Marfat.com

است زیرا دهان در اثر بیماریها ویا از شدت هموم وغموم تلخ میشود .

وخاك برسر آنکه منکر آب زلال است .

مراد : عیب‌جوئی از شعر من عیناً مانند عیب گرفتن به شکر و گوارائی آب زلال را منکر شدن است .

ذکر تلخ در مقابل شکر به‌طریق تضاد است .

آب زلال اکثر از زیرزمین درمیاید .

هر کس که کورزاد زمادر بعمر خویش
کی مشتری شاهد صاحب جمال شد

بعمر خویش ، مرهون‌مصرع دوم . مشتری‌شاهد ، اضافه اسم فاعل به‌مفعولش شاهد صاحب جمال ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - هر کس که کورمادرزاد باشد ، کی میتواند مشتری محبوب زیبا باشد . مقصود : شعر من محبوب زیبائی است که کور مادرزاد نمی‌بیندش.

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

بگذشتن فرصت ای برادر
در گرم روی چو میغ باشد

محصول بیت- ای برادر فرصت در تندروی وسرعت چون ابر است یعنی فرصت مانند ابر زود گذر وسریع الزوال است .

دریاب که عمر بس عزیزست
گـــرفوت شود دریـــغ باشد

محصول بیت - غنیمت بدان ودریاب که عمر خیلی عزیز است پس حیف است که بیهوده وضایع فوت شود . حاصل : عمرت را بیهوده و بی حاصل مگذران .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

صباح جمعه بدوسادس ربیع نخست
که ازدلم رخ آن ماه‌روی شد زائل

بد ، دراینجا مخفف «بود» وربیع نخست: ربیع‌الاول. که ، حرف بیانی. رخ آن ماهرو ، اضافه لامیه ، ماهرو صفت مرکب : صورت چون ماه زیبا .

محصول بیت - روز جمعه صبح ششم‌ماه ربیع‌الاول بود که روی آن ماهرواز دلم رفت واز چشمم زائل گشت .

این قطه مرثیه‌ایست درمرگ پسر خواجه (شاعر)

کسیکه بجای «رخ» «غم» نوشته به هیچ نوع معنا وارد نبوده . ردشمعی

بسال‌هفتصدوشصت و چار ازهجرت
چوآب گشت بمن حل حکایت مشکل

محصول بیت - درسال‌هفتصدوشصت وچهارهجرت ،واقعه‌ای که تصورش بسیار مشکل‌بود برایم چون‌آب حل گشت : آنچه به تصورغیرممکن‌بود بآسانی‌عملی‌شد.

دریغ و درد وتأسف کجادهد سودی
کنون که عمر بباز یچه رفت بیحاصل

سودی ، یا حرف تنکیر . بازیچه مصغر بازی است .

محصول بیت - اکنون که عمر بباز یچه‌و بیهوده ازدست رفت ، دیگرافسوس ودرد ناله وندبه چه فایده دارد .

این قطعه تاریخ وفات پسر خواجه است .

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۷ جلد سوم شرح

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

آن میوهٔ بهشتی کامد بدستت ای‌جان

دردل چرا نکشتی ازکف چرا بهشتی

بهشتی ـ یاحرف نسبت. که حرف رابط صفت چرا نکشتی، فعل نفی ماضی مفرد مخاطب : چرا رها کردی وازدست دادی .

محصول بیت ـ ای‌جان آن میوهٔ بهشتی که بدستت آمده بود: تو که آن میوهٔ بهشتی را داشتی پس چرا دردلت آن راجاندادی، یعنی چراازدست دادی.

تاریخ این حکایت گراز تو باز پرسند

سر جمله‌اش فروخوان از میوهٔ بهشتی

محصول بیت ـ تاریخ این واقعه رااگرازتوسؤال کنند، تمام آن تاریخ رااز میوهٔ بهشتی بخوان . یعنی ازروی حروف ابجد که جمل کبیرش گویند، میوهٔ بهشتی مطابق باهفتصد وهفتاد و نه میشود.

کسیکه گفته است: حروف میوهٔ بهشتی به اعتبارجمل صغیرهفتصد وشصت و چهارمیشود این گوینده در دومورد خطا کرده است تأمل تدبر . ردشمعی

یکی‌دیگر گفته‌است: حروف لفظ «میوهٔ بهشتی»اگر به‌اعتبارجمل‌صغیر حساب شود. جمیعاً هفتصد وهفتاد وچهارمیشود، این‌مفسرهم مانند اولی دردوجا خطا کرده است. تأمل ندبر.

رد سروری

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه‌سال از حیاتش

خواجه عادل، عطف بیان «برادر» است. طاب مثواه ، جملهٔ دعائیه : مثوا و مقامش طیب شود، یعنی جایگاهش جنت باشد.

برادر، مبتدا ومصرع اول خبرمبتدا

محصول بیتـ برادرم که نامش خواجه عادل است ، پس‌از پنجاه و نه سال زندگی، یعنی درسن پنجاه و نه سالگی.

مفسریکه گفته است : وزن شعر ایجاب میکند که «برادر» مضاف باشد این مفسرعجب ملاحظه‌ای داشته

بسوی روضهٔ رضوان روان شد
خـدا راضی زافعال و صفاتش

بسوی ـ باحرف صله. بسوی روضهٔ رضوان، هردواضافه لامیه

مصرع دوم، جملهٔ دعائیه.

محصول بیت ـ خواجه عادل پس ازاینهمه سن به سوی روضه رضوان روان شد، خداوند ازکارها وصفاتش راضی باشد.

خلیل عادلی پیوسته بـر خوان
و زآنجا فهم کن سال وفاتش

عادلی ـ یاحرف‌تنکیراست و به حساب‌تاریخ مربوط نیست، یعنی فقط «خلیل عادل» تاریخ است که معادل است باهفتصد وهفتاد وپنج.

محصول بیت ـ برادرم را همیشه بانام : خلیل عادل صدا کن . یعنی با این اسم بخوانش ، وآنوقت سال وفاتش راازهمین اسم بفهم. وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۸ جلد سوم شرح

Marfat.com

رحمن لایموت چو این پادشاه را
دید آنچنان کزوعمل الخیر لایفوت

محصول بیت ـ آن خداوندی که حیات ابدی دارد: هرگز نمی‌میرد ، دید که این پادشاه همیشه در انجام عمل خیر پیش قدم بوده . مراد : چون دید که در امورخیریه کوشاست.

جانش قرین رحمت خود کرد تاشود
تاریخ این معامله رحمن لایموت

محصول بیت ـ جانش را بارحمت خویش قرین کرد ، تا تاریخ وقوع این کار رحمن لایموت شود، که هفتصد وهشتاد وپنج است.

گفته‌اند: مراداز نتیجهٔ بیت اینست که حروف ترکیب: رحمن لایموت باجمل صغیر، هفتصد وهشتاد وپنج میشود. این مفسر ازجمل صغیر و کبیر اطلاع نداشته.

دیگری گفته است : تاریخ این معامله ، حروف «رحمن لایموت» است که روی حساب جمل صغیر هفتصد وهشتاد وپنج میشود.

این یکی هم ازجمل صغیرو کبیر خبر نداشته. وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

آصف دور زمان جان جهان تورانشاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت

محصول بیت ـ آصف دورزمان وجان جهان توران شاه . **که در این مزرعهٔ** دنیا جز دانهٔ خیرات چیز دیگری نکاشت .

ناف هفته بدو از ماه رجب کاف والف
که بگلشن شد واین گلخن پردود بهشت

ناف هفته ـ اضافه لامیه : وسط هفته ، کاف والف : بیست ویك است .

بگلشن ، با حرف صله مراد از گلشن «جنت» است . شد : رفت .

گلخن پردود ، اضافه بیانیه . به‌ضم کاف عجمی . مراد از گلخن‌پردود «دنیا» است .

بهشت ، با حرف تأکید ، هشت فعل ماضی مفرد غایب : گذاشت یعنی ترك کرد .

محصول بیت ـ روز بیست ویکم ماه رجب که وسط هفته بود که این گلخن پردود را ترك کرد وبسوی بهشت رفت .

آنکه میلش سوی حق بینی وحق گوئی بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

بینی و گوئی ـ یا ها مصدری است . حق بین و حق گو ، ترکیب وصفی .

محصول بیت ـ آن آصفی که همیشه حق بینی و حق گوئی طرف میلش : عادتش بود ، سال تاریخ وفات اورا از «میل بهشت» بخواه که هفتصد وهشتاد وهفت است .

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بهاء الحـق و الدین طاب مثواه
امـام سنت و شیخ جمـاعـت

در این قبیل موارد کلمهٔ «حق» را تعظیماً ایراد میکنند . اسمش بهاءالدین است امام سنت وشیخ جماعت هر دو لقب، است .

محصول بیت ـ امام سنت و شیخ جماعت بهاءالدین مسکن و مأوایش بهشت باشد .

چومیرفت ازجهان این بیت میخواند
بر اهل فضل و ارباب براعت

بهاءالحق ، مبتدا و این بیت خبرش . براعت : در بین اقران فایق بودن را گویند .

محصول بیت ـ وقتی بهاءالدین از دنیا میرفت ، براهل فضل و براعت این بیت را میخواند که :

بطاعت قرب ایزد میتوان یافت
قدم درنه گرت هست استطاعت

محصول بیت ـ به وسیلهٔ طاعت میتوان قرب خدارا بدست آورد ، پس اگر توانائی داری قدم در طاعت نه : به طاعت مشغول شو .

بـدیـن دستور تـاریـخ وفاتش
بـرون آر از حـروف قرب طاعت

محصول بیت ـ تاریخ وفـات بهاءالدین را مطابق ایـن دستور از حروف : «قرب طاعت» که هفتصد وهشتاد ودو میشود اخراج کن ،

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

مجددین سرور سلطان قضات اسماعیل
که زدی کلك زبان آورش ازشرع نطق

قضات ـ جمع قاضی واسماعیل عطف بیان . که ، حرف رابط صفت .

زدی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری». ملك زبان آور ، اضافه بیانی. زبان آور ، ترکیب وصفی و به شخص متکلم وفصیح گویند ،

شین «ضمیر» برمیگردد به اسماعیل . نطق، به‌فتح نون وطا به معنای کلام و تکلم حاصل : یعنی نطق .

محصول بیت ـ سرور سلطان قضات ومجددین اسماعیل که قلم زبان آورش از شرع نطق میکرد یعنی از مسائل‌شرع سخن میگفت . اسناد تکلم به قلم مجازی است و گرنه مراد خودش است .

ناف‌هفته بدوازماه رجب‌پنج وسه روز
که‌برون‌رفت ازین‌خانهٔ بی‌وضع‌ونسق

محصول بیتـ وسط هفته بود وازماه رجب‌پنج وسه روز که جمعاً هشت روز میشود رفته بود آن سلطان قضات (اسماعیل) از این خانهٔ بی‌وضع و نسق یعنی خانه بی‌قانون و اسلوب که دنیاست خارج شد .

کنف رحمت حق منزل وی دان‌و آنگه
سال تاریخ وفاتش‌طلب از رحمت حق

کنف ـ به فتح‌کاف ونون : پناهگاه

محصول بیت ـ جایگاه وی در کنف رحمت حق است و سال تاریخ وفاتش

Marfat.com

را از رحمت حق طلب کن : یعنی تاریخ فوتش «رحمت‌حق» است که هفتصد وپنجاه وشش است .

دراین تاریخها کسانیکه بجای جمل کبیر ، جُمل صغیر ایراد کرده‌اند از حساب نجوم بکل بی‌بهره بوده‌اند .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مضارع : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلات

اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش
از بهرخاکبوس نمودی فلك سجوی

مراد شاعر از اعظم قوام ، وزیر اعظمی است که قبل از قوام‌الدین حسن وزارت داشت .

خاکبوس ، ترکیب وصفی : خاك بوسنده .

محصول بیت ـ قوام اعظم دولت ودین ، آنکه از برای خاکبوسی درش فلك سجده میکرد یعنی فلك برای اینکه خاك درش را ببوسد ، سجود را بهانه میکرد.

باآن جلال وآن عظمت زیرخاك شد
درنصب ماه ذی القعده ازعرصهٔ وجود

محصول بیت ـ باآنهمه جلال وعظمت در نیمهٔ ماه ذی‌العقده از عرصهٔوجود به زیرخاك رفت. مراد در نیمه‌ماه ذی‌القعده وفات یافت. درنسخه‌ای ذی‌قعده، آمده .

تاکس امید جود ندارد دگرزکس
آمد حروف سال وفاتش امیذجود

محصول بیت ـ تا دگر کسی از کسی امید جود وسخا نداشته باشد حروف سال وفاتش امیذجود آمد . یعنی تاریخ وفاتش عبارت از حروف : امیذجود میباشد.

بعضیها متوجه نشده‌اند که ذال «امیذ» حرف معجمه است یعنی واقف‌نبوده‌اند لذا جود را به معنای سخا تاؤیل‌نموده و تاریخ قرار دادند پس «امیذجود»درحساب هفتصدوشصت وچهار است .

وله ایضاً قطعه

ص ۴۰۰ جلد سوم شرح

Marfat.com

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ایام بهاراست و گل ولاله ونسرین
از خاك برآیند تو درخاك چرائی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . برآیند خارج میشوند .

چرایی ، یا ضمیر خطاب . این قطعه هم مرثیهٔ پسر خواجه است .

محصول بیت ـ فصل بهار است . گل ولاله ونسرین ازخاك سر برآورده پس چرا تو در زیر خاك خفته‌ای .

چون ابر بهاران بروم زار بگریم
برخاك توچندانکه توازخاك برآئی

محصول بیت ـ بر سرخاکت چون ابربهاران زارزار میگریم تا تو از خاك بیرون آئی . یعنی برسر مزارت بقدری اشك میریزم و خاکت را چندان سیراب میکنم که تومانند لاله ونسرین ازخاك بیرون آئی .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند
کز جور دور کشت شتر کربها پدید

محصول بیت - چه کسی است که درحضور پادشاه بگوید : ازجور دور فلك شتر کربها پدیدار گشت، یعنی کارهای ناهنجارو نامساعد به ظهور پیوست : کارهای نیك وناشایست که باهم مخلوط گردد، شتر کربه گویند واکثر در شعر بکارمیرود . یعنی شعری که بعضی ازابیاتش اعلا وبعضی دیگر پست واقع گردد به چنین شعرشتر کربه گویند .

رندی نشسته برسر سجادهٔ قضا
حیزی دگر بمرتبهٔ سروری رسید

محصول بیت - این ابیات شتر کربه‌ها رابیان میکند.

رندی باده نوش بز سرسجادهٔ قضا نشسته یعنی یك فاسق قاضی‌شده ویك حیز هم به مقام بزرگی رسیده : ازبزرگان شهرشده است.

آن رندگفت چشم وچراغ جهان منم
و آن حیز گفت نطفهٔ دارایم وفرید

محصول بیت - آن رند گفت که من چشم وچراغ جهانم، وآن حیزهم ادعا میکرد که : من ازاولاد دارایم ویگانهٔ زمانم .

دارابن بهمن پدراسکندرفیلقوس است، چنانکه درتواریخ ثبت شده است.

ای آصف زمانه ز بهرخدا بگو
با خسروی که دولت او باد برمزید

محصول بیت - ای وزیر زمانه محض خاطر خدا به پادشاهی، که امیدوارم دولتش روز بروز وسعت یابدبگو:

ص ۴۰۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

شاها روا مدار که مفعول من‌اراد
گردد بروزگار تو فعال مایرید

محصول بیت ـ این بیت مقول قول وزیر است: ای شاه روا نبین که هر کس خواستهٔ خودرا عملی کند. یعنی روامدار که در دوران سلطنتت هرحیزی هر کار که خواست بکند.

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر هزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

زآن حبهٔ خضرا خور کز روی سبك هضمی
هر کو بزند یك جو برسیخ زند سیمرغ

حبهٔ[1] خضرا ـ اضافه بیانیه ، خضرا ، مؤنث اخضر ، یعنی سبزرنگ : دانهٔ سبز. که، حرف رابط صفت .

روی سبك هضمی ، اضافه لامیه ، سبك هضم ، صفت مرکب یعنی زود هضم ویا حرف مصدری . جو، به فتح جیم. سیخ: مراد سیخ کباب است.

سیمرغ ، به‌طریق ایهام بیان شده ، یعنی سی عدد مرغ و بهمین سبب عنقا از سی ومرغ ترکیب یافته.

دراینجا مراد ازحبهٔ خضرا: حبه‌ای است که ازاسرارساخته شده

محصول بیت ـ ازآن دانه سبزرنگ بخور که بسیارسهل‌الهضم است به‌حدی که هر کس به مقداریك جوازحبهٔ مذکور بخورد، سیمرغ[2] برسیخ زند .

زان لقمه که صوفی را درمعرفت اندازد
یك ذره وصد مستی یك دانه وصدسیمرغ

محصول بیت ـ آن لقمه‌ایکه صوفی رابه وادی معرفت میرساند، یك‌ذره‌اش سبب صد گونه مستی میگردد ویك دانه‌اش‌برای خوردن صدتاسیمرغ اشتها بازمیکند مراد: صوفی‌اگرازحبهٔ خضراء یك ذره بخورد به‌خیالات گوناگون میافتد و شروع میکند به‌معرفت گفتن واگرچنانچه دانه‌ای ازحبهٔ مذکوربه بلعد قاف میشودبرای

۱ـ حبهٔ خضراء : بطم: البطم: شجرة فصیله البطمیات، تشبه شجرة الفستق، اوراقها صغیرة تحتوی علی مادة التربانتین. المنجد.بنظرمیرسد ازحبهٔ خضرا منظورشاعردانه‌های بنگ است ۲ـ به سیمرغ واصل میشود. مترجم

ص ۴۰۱ جلد سوم شرح

Marfat.com

سیمرغ لاف و گزاف .

حاصل: به سبب خوردن آن ازاولیاء ازرق‌پوش صرف میشود وشروع میکند به فروختن ولایت و کرامت

این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند

عادت شعراست هرطورشده میخواهند به‌صوفیان تعریض کنند. چنانکه سابقاً باین مطلب اشاره رفته است.

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر رمل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

سال وفال وحال ومال واصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر شهریاری برقرار و بردوام

این هشت چیز نامبرده: سال وفال وحال ومال واصل ونسل وتخت وبخت در پادشاهی برایت همیشه برقرار ودایمی باشد .

سال خرم فال نیکو حال سالم مال پر
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

محصول بیت- سالت شادان وفالت نیك وحالت فارغ ازغم وغصه ومالت فراوان واصلت همیشه جاویدان و نسلت باقی وسلطنتت عالی وبخت وطالعت مطیع ومنقادت باشد. خواجه دراین بیت صنعت تفسیر جلی رعایت کرده است . وله ایضاً قطعه

Marfat.com

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن
صاحب‌صاحبقران حاجی قوام‌الدین حسن

اهل عمایم ـ اکثر در مورد علما بکار میرود ، اما در چنین مقامی مراد از اهل عمایم بزرگان بزم اهل حکم است . عمایم جمع عمامه ودرعین فتحه و کسره بستگی دارد به لغت .

شمع بزم‌انجمن ، هر دو اضافه لامیه ، تقدیرش : شمع بزم‌انجمن‌اسلام است. یعنی شمع مجلس جماعت اسلام .

صاحب صاحبقران ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . صاحب در اینجا به معنای نزدیك ومصاحب است .

صاحبقران ، به کسی گویند که هنگام تولدلش از سبعهٔ سیاره دوستاره در یك دم دریك برج ودریك درجه باهم اجتماع کنند منتها بسته باین است که کدام‌ستاره‌ها باهم اجتماع دارند تا نسبت بآن حکم صادر شود مثلا اگرزحل با مریخ جمع‌شود آن نوزاد بسیار شجیع میشود به حدی که کسی یارای مقاومت باوی پیدا نمیکند . و اگر مشتری وعطارد اجتماع کنند کودك بسیار عالم و نویسنده میشود وستارگان دیگر هم بهمین‌نسبت .

سرور اهل عمایم ، مبتدا و بیت‌آخر قطعه خبرش ومابین مبتدا وخبر القاب و تاریخ است .

محصول بیت ـ بزرگ و آقای حکما و وزیر شاه شجاع صاحبقران : قوام‌الدین حسن که مربی خواجه حافظ است .

ص ۴۰۲ جلد سوم شرح

Marfat.com

هفتصدوپنجاه و چارازهجرت خیرالبشر
مهررا جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

محصول بیت ـ در تاریخ هفتصد وپنجاه وچهارهجرت خیرالبشر در آن‌زمان که مکان خورشید در برج جوزا که ماه سوم فصل بهارست و وطن ماه در برج سنبله که از بروج فصل تابستان سومینش است بود .

سادس ماه ربیع‌الاخر اندر نیم‌روز
روزآدینه بحکم کردگار ذوالمنن

محصول بیت ـ روزششم‌ماه ربیع‌الاخر روزجمعه هنگام ظهر به حکم‌ذوالمنن فاعل مطلق .

مرغ روحش کوههای آسمان قدس بود
شدسوی باغ بهشت ازدام این دارالمحن

مرغ روحش ـ اضافه‌بیانیه کو، که حرف رابط صفت «او» ضمیرغایب راجع به مرغ روح همای آسمان قدس ، اضافه لامیه وبیانیه . شد : رفت ومحن ، جمع محنت .

محصول بیت ـ مرغ روحش که همای آسمان قدس بود ، بسوی باغ بهشت پرواز کرد ، از این محنتخانه عالم به جنت رهسپار گشت . ولهٔ ایضاً قطعه

Marfat.com

کو فرصتی که خدمت پیرمغان کنم
وزپند پیر دولت خود را جوان کنم

باین نوع نظم مجازاً قطعه گفته میشود ، زیرا قطعه شعری را گویند که مطلع نداشته باشد ، پس با این اعتبار عدد مقطعات چهل ویك میشود .

محصول بیت - کوآن فرصتی که بتوانم به‌پیرمغان خدمت کنم وازپندیعنی از نصایحش دولتم را جوان کنم . مراد : کوچنین فرصتی که این کار را بکنم .

مـن سالها بمجاور میخانـه بوده‌ام
باقی عمر خدمت آن آستان کنم

محصول بیت - من چندین سال است که مجاور میخانه بوده‌ام،ولی اگرحالا هم فرصت دست دهد باقی عمرمرا بآن آستانه خدمت میکنم .

دی‌شیشه دید بامن‌و بشکست محتسب
می‌بعد از این بزیرمرقع نهان کنم

محصول بیت - دیروزمحتسب شیشهٔباده را دردست من‌دید و گرفت شکست، پس از این ببعد باده را در زیر مرقع پنهان میکنم. یعنی محفوظش میدارم.

وله‌ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال
که ای یگانهٔ الطاف خالق رحمان

حکیم فکر من ـ اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت ـ دیشب حکیم فکر من از عقلم سؤال کرد که ای یگانهٔ الطاف خالق رحمان .

کدام گوهر نظمست در جهان که ازو
شکست قیمت بازار لؤلؤ عمان

محصول بیت ـ کدام گوهر نظم است که در دنیا بازار لؤلؤ عمان از آن شکست یافت : یعنی بها وقیمت لؤلؤ عمان را شکست داد .

جواب داد که بشنو ز من ولی مشنو
که این قصیده فلان گفت و این غزل بهمان

محصول بیت ـ عقل جواب داد که حقیقت مطلب را ازمن بشنو ولی باین حرف که این قصیده را فلانی گفت واین غزل را بهمان گوش نده .

سر آمد فضلای زمانه دانی کیست
ز روی صدق و یقین نه زراه کذب و گمان

محصول بیت ـ این بیت از مقول قول عقل است : میدانی سر آمد و سرور فضلای زمانه کیست ؟ از روی صدق وصفا میگویم نه اینکه از روی گمان و یا دروغ باشد .

Marfat.com

شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن
جمال ملت ودین خواجهٔ جهان سلمان

محصول بیت - یعنی شهنشاه فضلا و پادشاه کشور سخن ، و جمال ملت و دین و آقای دنیا سلمان‌است : سلمان ساوجی‌است که مداح سلاطین ایلخانیه‌است. از تعریف خواجه (حافظ) رفعت، مقام سلمان را میتوان دریافت .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

دریـغا خلعت روز جـوانی
گرش بـودی طـراز جاودانی

دریغا : حیفا . خلعت روز جوانی . اضافه بیانـی . گـرش ، شین ضمیر بر میگردد به خلعت. طراز ، به کسر طا به‌معنای علم‌ونشان است . جاودانی ، مضاف‌الیه با اضافه بیانی : ابدی .

محصول بیت ـ حیفا کاش خلعت ایام جوانی‌طراز ابدی داشت: یعنی دوران جوانی‌همیشگی ومؤبد میبود .

کسانیکه این قطعه را رباعی نامیده وجزو رباعیات نوشته‌اند، عجب اشخاص بی‌تمییز و بی‌تشخیص بوده‌اند . رد سروری وشمعی

دریغا حسرتا دردا کزین جوی
بخواهد رفت آب زنـدگانی

محصول بیت ـ ای‌دریغ وحسرت و درد که از جوی دنیا و یا از جوی بدن آب حیاتمان خواهد رفت ، یعنی فوت خواهیم کرد .

همی باید بریداز خویش‌وپیوند
چنین رفتست حـکـم آسمانـی

محصول بیت ـ دریغ که باید از قوم وقبیله برید ، واین حکم آسمانی است که اینطور واقع شده . یعنی کسی در دنیا باقی نخواهد ماند .

و کـل اخ مفارقـه اخـوه
لعمـرابیك الا الفـرقـدان

کل‌اخ ، اضافه بیانیه ومبتدا ومفارقه خبرش . های ضمیر برمیگردد به«اخ».

ص ۴۰۴ جلد سوم شرح

Marfat.com

اخوه ، لفظاً مرفوع فاعل مفارق وضمیر بازهم راجع است بد «اخ» .

لعمرابیك ، لام ادات قسم است و بهمین جهت عین مفتوح خوانده میشود ، و اضافه لامیه یعنی قسم به عمر و بقای باباید . الا ، ادات استثنا .

فرقدان ، در نزدیکی قطب شمال دو تا کوکب است

محصول بیت ـ این بیت مضمون بیت قبلی را روشن میکند و میفرماید : که هر برادر از برادرش جدا خواهد شد . قسم بجان وعمر پدرت ، غیر ازفرقدان که تاقیام قیامت ازهم‌جدا نخواهند شد سایر برادران هر روز ازهم‌جدا میشوند. حاصل: برادران درحال جدا شدن از همدیگرهستند .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحرهزج : مفعول مفاعلن فعولن

ای بـاد صبا اگـر تـوانی
از راه وفـا و مهربـانـی

محصول بیت ـ ای بادصبا اگر قادری ، از راه وفا و مهربانی وشفقت

از مـن ببری خـبر بیارم
کان سوختهٔ تـو در نهانـی

محصول بیت ـ از من خبری به یارم برسان : که‌آن عاشق دلسوختهٔ تو

می‌مرد ز اشتیاق و میگفت
کای بی‌تو حـرام زنـدگانی

محصول بیت ـ آن سوختهٔ تو از شدت اشتیاق میمرد و میگفت : ای‌جانان بی‌تو زندگی برمن حرام گردد .

وله ایضاً قطعه

Marfat.com

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعلین فعولن

بعلمست آدمی انسان مطلق
چوعلمش نیست شد حیوان مطلق

محصول بیت ـ آدمی باعلم انسان مطلق است، اگرعلم نداشته باشد پس حیوان مطلق است .

آن مفسریکه درمصرع اول بجای مطلق «منطق» نوشته ودرمعنایش گفته است: منطق اسم مفعول است ، مطلقاً ازبیت اطلاع نداشته . ردشمعی

عمل بی‌علم باشد جهل مطلق
بجهل ای جان نشاید یافتن حق

محصول بیت ـ عمل بی‌علم جهل مطلق است ، ای‌جان حق را باجهل نمیشود بدست آورد . یعنی برای درك همه چیز علم لازم است .

بعضیها به تصور اینکه این قطعه هم رباعی است، در ردیف رباعیات نوشته‌اند، این مفسرین تشخیص غریبی داشته‌اند . رد شمعی وسروری

وله ایضاً

Marfat.com

فی الرباعیات

من حاصل عمر خود ندارم جزغم
در عشق زنیك و بد ندارم جز غم

محصول بیت - من جز غم حاصلی ازعمرم ندارم ، ودرعالم عشق از نیك و بد چیزی جزغم ندارم.

یك همدم دمساز ندارم نفسی
یك مونس نامزد ندارم جز غم

همدم دمساز، اضافه بیانی: یارموافق. نفسی ، یا حرف وحدت. مونس‌نامزد، اضافه بیانی . مونس: غمگسار، نامزد : معین[1]

محصول بیت - حتی یك دم همدمی ویارموافقی ندارم ، و جزغم یك مونس دائمی ندارم .

رباعی

مردی ز کنندهٔ در خیبر پرس
و اسرار کرم زخواجهٔ قنبرپرس

مردی - یا حرف مصدری. کَننده ، اسم فاعل. در خیبر، اضافه لامیه. خیبر، درحجاز نام شهری است که چندین قلعه دارد، وحضرت پیغمبراز قلاع شهر مذکور هفت قلعه فتح کرده بود.

کنندهٔ درخیبر، اسم فاعل به مفعولش‌اضافه گشته . پرس ، به ضم بای‌عجمی

۱- نامزد : موسوم . مترجم
ص ۴۰۵ جلد سوم شرح

Marfat.com

وسکون را ، فعل امرمفرد مخاطب : سؤال کن ، مردی ، مفعول صریح وز کننده ، مفعول غیرصریحش.

و اسرار کرم، واوحرف عطف ؤاضافه‌لامیه. خواجهٔ قنبر، اضافه لامیه. مراد امام علی‌است دراین مصرع هم اسرار کرم ، مفعول صریح و زخواجهٔ قنبر ، مفعول غیرصریح فعل «پرس» .

محصول بیت ـ مردی را ازآن بپرس که درِقلعهٔ خیبررا ازجا کند وهمچنین اسرار کرم را ازمولای قنبرسوال کن.

گر تشنهٔ فیض حق بصدقی حافظ
سرچشمهٔ آن زساقی کوثـر پرس

تشنه ـ : عطشان . تشنهٔ فیض ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده .

فیض حق ، مصدر به فاعلش اضافه گشته.

بصدقی ـ باحرف مصاحبت ویا ضمیر خطاب، حافظ ، منادی. سرچشمهٔ آن، اضافه لامیه . سرچشمه، مفعول صریح و زساقی مفعول‌غیرصریح فعل «پرس». ساقی کوثر، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ ای حافظ اگر بـا صدق تشنهٔ فیض حقی ، پس سرچشمهٔ آن را از ساقی کوثر سؤال کن ، مراد این چیزها که ذکر شد همه را از مرتضی علی بپرس .

رباعی

گر همچومن افتادهٔ این دام شوی
ای بس که خراب باده و جام شوی

مراد ازدام ، دام عشق است. ای ، حرف ندا ومنادی محذوف : ای یار

محصول بیت ـ ای یار اگرچون من‌بدام عشق گرفتار شوی ، بکل خراب باده وجام میشوی ، یعنی بکلی خراباتی وباده نوش میشوی.

Marfat.com

ما مست وخراب و رند عالم سوزیم
با ما منشین و گرنه بدنام شوی

محصول بیت ـ مامستیم وخراب ورندعالم سوزیم، پس بامامنشین و گرنه بدنام میشوی ، یعنی همانطور که ما بدنام شده‌ایم توهم بدنام میشوی. رباعی

درسنبلش آویختم از روی نیاز
گفتم من سودا زده راچاره بساز

آویختم ـ درلغت لفظ مشترك است : آویزان کردم و آویزان شدم اما دراین قبیل موارد به معنای چسپیدن است : با دودست از سنبلش آویختم ، در حرف صله .

محصول بیتـ احتیاج وادارم کرد بادودست اززلف جانان آویختم ، گفتم من سودا زده را چاره کن .

گفتا که لبم بگیرو زلفم بگذار
درعیش خوش آویز نه درعمر دراز

محصول بیتـ جانان گفت: لبم رابگیر وزلفم را رها کن ، در عیش خوش آویز نه درعمر دراز. یعنی زندگی خوب راهوس کن نه عمر طولانی را. رباعی

چون غنچهٔ گل قرابه پرداز شود
نرگس بهوای می قدحساز شود

قرابه پرداز ، ترکیب وصفی یعنی خالی کنندهٔ قرابه ، مراد غنچهٔ گل از حالت غنچه دربیاید وبه صورت گل مطبق شود. قرابه ، کوزهٔ دسته دار بزرگی است، به صراحی هم قرابه گویند قدحساز، ترکیب وصفی: قدح سازنده. نرگس قدحساز شود : گل نرگس بازشود وبشکل قدح دربیاید.

محصول بیت ـ وقتی غنچهٔ گل قرابه پردازشود وبشکل قدح دربیاید.

فارغ دل آنکسی که مانند حباب
هم با سرمی خانه برانداز شود

فارغ: خالی . دل آن، اضافه لامیه . کسی ، یاحرف وحدت و یاتنکیر. که ،

Marfat.com

حرف رابط صفت ویاحرف بیان. مانند حباب ، اضافه لامیه .

حباب ، به فتح حا مراد حباب آب است سرمی ، اضافه لامیه .

خانه برانداز، ترکیب وصفی : خانه خراب کن.

محصول بیت ـ وقتی غنچهٔ گل شکفته گشت ونرگس قدحساز شد (باز شد) آن موقع دل کسی بی‌غم و غصه است که چون حباب به هوس می‌خانه برانداز شود یعنی خانه خراب شود. مراد: درآن فصل‌خانه‌اش رابفروشد وشراب بخرد.

رباعی

زان بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد
درده که طرازعمر نوخواهم کرد

بادهٔ دیرینهٔ دهقان‌پرورد، اضافه بیانی ولامیه . دیرینه: **کهنه. دهقان** پرورد ، صفت مرکب : باده‌ایکه دهقان تهیه کرده باصطلاح‌پرورده دهقان : زارع واهل ده. درده ، در، نوعی‌ازاقسام ادات‌تأکید است . ده، به کسر «دال» فعل‌امرمفردمخاطب: بده. دراسم‌مصدر ودرسایرمشتقاتش‌جایزاست که دال مفتوح خوانده شود.

طرازعمر، اضافه بیانی، طرازبه‌معنای علم[1] است که در زمانهای سابق برای زینت لباس بکارمیرفت

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام‌میفرماید:ازآن‌شراب کهنه‌ای که پروردهٔ دست دهقان‌است به من بده که طرازعمررا تازه کنم حاصل: میخواهم‌نوجوان‌بشوم.

مستم کن و بیخبر ز احوال جهان
تا سر جهان بگویمت ای سره مرد

سره مرد: مرد خوب.

محصول بیت ـ ای مرد خوب ، مستم کن که ازاحوال و اوضاع دنیا بی‌خبر شوم تاسرجهان رابگویمت : مست لایعقل شوم وبی‌پروا اسرارکائنات رافاش‌سازم.

رباعی

۱ـ علم‌الثوب : الموضع الذی تنسج فیه‌الثیاب الجیدة . المنجد

Marfat.com

ای آنکه نهند مهر و ماه از تمکین
برخاك جناب تو شب وروز جبین

تمکین به معنای قدرت وعظمت است

محصول بیت ـ ای آنکه از کمال قدرت و عظمتت ، ماه و خورشید برخاك آستانت شب وروز سجده میکنند، مراد: تعظیمت میکنند ورویشان را برخاك آستانت مینهند .

با دست و زبان و دل تنگم منشان
بر آتش انتظار و فارغ منشین

کلمهٔ تنگ قید است ازبرای : دست وزبان ودل.

منشان ، الف ونون ادات تعدیه ومصرع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت ـ بادست تنگ وزبان کوتاه : بادست قاصرودلَ تنگ . مرا با دل پرغم بر آتش انتظارمنشان وخودت فارغ منشین. یعنی : مرا باضطراب میانداز که خودت هم فارغ بنشینی : (بامضطرب ساختن من خودت فراغت میابی)

با دوست نشین وبادهٔ جام طلب
بوس ازلب آن سرو گل اندام طلب

محصول بیت ـ با دوست بنشین وبادهٔ جام بخواه وازآن سرو گل اندام بوسهٔ لب بخواه : یعنی از یار بخواه که از لبش بوسه‌ای دهدت .

مجروح چو راحت جراحت طلبد
گو از سرنیش ابن حجام طلب

جراحت ـ به کسر جیم زخم را گویند . حجام ، در لغت اسم فاعل و متضمن معنای مبالغه است : کسیکه خون میگیرد (فصاد). ابن حجام : پسر حجام. در زمان خواجه محبوبی بوده عمر نام و ابن‌حجام لقبش بود.

محصول بیتـ اگر مجروحی بخواهد که جراحتش راحت یابد بگویش راحتی راازجورنیش ابن‌حجام طلب کن.

رباعی

Marfat.com

تا حکم قضای آسمانی باشد
کار تو همیشه کامرانی باشد

تا ـ ادات توقیت به معنای «مادام». حکم قضای آسمانی، اضافه بیانیه ولامیه و یا حرف نسبت. کامران، ترکیب وصفی ازمصدر رانیدن: کامروائی. یا، حرف مصدری باشد، متضمن معنای دعائی است بصورت مضارع

محصول بیت ـ مادامکه حکم قضای آسمانی جاری‌است، کارتو دائماً کامرانی باشد. یعنی همیشه در کامرانی باشی. (کامران باشی)

جامی که زدست تقتمون مینوشی
سرمایهٔ عیش جاودانی باشد

تقتمون ـ به ضم تاوسکون قاف وفتح تای دوم و به ضم میم، نام ساقی شاه‌شجاع است: ازاولاد ترك جوان‌بسیارزیبائی بود که هم نوازنده بوده وهم خواننده.

سرمایهٔ عیش جاودانی، اضافه لامیه و بیانیه و یاحرف نسبت. باشد، باز هم دعاست بشکل فعل مضارع

محصول بیت ـ جامی که ازدست تقتمون نوش میکنی، سرمایهٔ عیش جاودانی‌ات باشد.

رباعی

نی‌دولت دنیی بستم میارزد
نی لذت هستی بالم میارزد

ادات نفی واقع در اول مصراعها مربوط است به فعلی که ردیف واقع شده به تقدیر: نمی‌ارزد.

محصول بیت ـ دولت دنیا به ستمش نمی‌ارزد. ولذت هستی و وجود هم به درد ورنجش نمی‌ارزد. مقصود: چند روزی‌در دنیا موجودبودن وهستی یافتن به‌رنج ومحنتش نمی‌ارزد.

نی‌هفت هزارساله شادیء جهان
این‌محنت هفت‌روزهٔ غم میارزد

Marfat.com

برای دنیا هفت هزار سال عمر قائل شده‌اند : یعنی برای دوام وبقایش هفت هزار سال مدت نوشته‌اند . مصراع اول بهمین مطلب اشاره است. محنت هفت روزهٔ غم ، اضافه ها لامیه است.

مدت خیلی کم را با پنج روز و گاهی شش روز وهفت روز تعبیر میکنند .

محصول بیت ـ شادی وخوشحالی هفت هزار سالهٔ دنیا به غم وغصهٔ این عمر هفت روزه نمی‌ازرد . یعنی‌شادی تمام مدت دنیا به هموم و غمها و غصه‌هاییکه در این یکی دو روز زندگی‌متحمل میشوی نمی‌ارزد . رباعی

امشب زغمت‌میان‌خون خواهم‌خفت
وز بستر عافیت برون خواهم خفت

محصول بیت ـ امشب ازغم تومیان خون‌خواهم خفت: شب را ازغم تو بادرد ومحنت والم بسر خواهم برد . و از بستر عافیت وزهد و تقوی برون خواهیم خفت یعنی زهد وپرهیز را ترك خواهم کرد .

باور نکنی خیال خود را بفرست
تادر نگرد که‌بی‌توچون‌خواهم‌خفت

باور نکنی ـ متضمن معنای شرطی است . تا ، ادات تعلیل. در، ادات‌تأکید. نگرد ، فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیان .

محصول بیت ـ اگر ـ آنچه را که گفتم (مضمون مصرع اول) مراد است باور نمیکنی خیالت را بفرست ، تا که ببیند بی‌تو چگونه میخوابم یعنی تحقیق کند که شب را در فراقت چگونه میگذرانم . رباعی

در آرزوی بوس و کنارت مردم
وز حسرت لعل آبدارت مردم

محصول بیت ـ درآرزوی اینکه ببوسمت و کنارت بگیرم مردم ، وازحسرت لب چون لعل آبدارت هم مردم ،

Marfat.com

قصه چه کنم دراز کوتاه کنم
بازآی که باز زانتظارت مردم

بازآی ـ باز ، در اینجا تأکید را میرساند ، و باز دوم ممکن است به معنای تأکید یا «دوباره» باشد.

محصول بیت ـ قصه را برای چه طولانی کنم ، پس خیلی مختصر میگویم: بیا بیا که در انتظارت مردم .

رباعی

جانا چو شبی باتو بروز آوردم
گر بی تو دمی بر آورم نامردم

محصول بیت ـ ای جانان اگرشبی‌را باتو بروز آورم،شبی که به‌تو برسم اگر بی‌تو نفسی بکشم نامردم . یعنی بی‌تو اگردمی عمر کنم نامردم.

ازمرگ نترسم پس‌ازین کاب حیات
از چشمهٔ نوش آبـدارت خوردم

کاب ، که حرف تعلیل. آب حیات، مرهون مصراع دوم. چشمهٔ نوش آبدار ، اضافه‌ها بیانیه.

محصول بیت ـ ازاین پس دیگراز مرگ نمیترسم ، چون از چشمهٔ شیرین لب لعلت یاازچشمه لب شیرین آبدارت آب حیات خوردم . کسیکه آب حیات بخورد هرگز نمی‌میرد پس منهم نمی‌میرم.

درمعنای مصرع دوم: ازچشمهٔ نوش لب لعل‌توخوردم .

این مفسر ازچشمهٔ ناموزون نوش کرده است .

رباعی

تاکی بود این جور وجفا کردن تو
بیهوده دل خـلایق آزردن تـو

محصول بیت ـ تا کی‌میخواهی‌جور وجفا بکنی‌و بیهوده دل مرد مرا بیازاری.

تیغیست بدست اهل دل خون آلود
گر بر تو رسد خون تو بر گردن تو

Marfat.com

محصول بیت- دردست اهل دل شمشیرخون آلودی است اگر آن تیغ به‌تو بخورد خونت‌بر گردن خودت است چنانکه ترکها گویند : خون بر گردن مظلوم است .

رباعی

لب باز مگیریك زمان ازلب جام
تابرداری کام جهان از لب جام

محصول بیت - لب بازمگیریك زمان‌ازلب‌جام، یعنی‌باده نوشی راترك مکن تا که ازلب جام‌کام جهان رابدست بیاری

مراد : به مرادات دنیوی برسی .

درجام جهان چو تلخ وشیرین بهمست
این از لب یارخواه و آن از لب جام

جام جهان ـ اضافه بیانیه. بهم است . درهم است . این ، اسم اشاره (اشاره به شیرین) آن اسم[1] اشاره (اشاره به تلخ) که باده است .

محصول بیت - چون درجام جهان تلخ وشیرین درهم است . پس شیرینی را ازلب یاربخواه وتلخی را هم ازلب جام. یعنی ازجام، باده بخواه . رباعی

گفتی که تـرا شوم مدار اندیشه
دل خوش کن وبرصبرگماراندیشه

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: گفتی که فکرنکن مال تومیشوم یعنی مضطرب خاطرمباش ودلت راخوش کن. فکر وخیالت رابه صبرحواله ده یعنی صابر باش.

کوصبروچه‌دل کانچه‌دلش‌میخوانی
یك قطرهٔ خونست و هزار اندیشه

محصول بیت - صبر کو وچه دل‌یعنی‌دل‌نیست زیراآنچه که تودلش‌میخوانی یك قطره خون‌است وهزاراندیشه. حاصل اینکه قلب عبارت است ازیك قطره خون وهزار گونه فکرچون وضع دل همین است . رباعی

۱ـ این وآن هردو ضمیراشاره است . مترجم

Marfat.com

عشق رخ یـار برمن زار مگیر
برخسته دلان خرده بیکبارمگیر

محصول بیت ـ عشق ومحبت رخ‌یاررا برمن عاشق زارخرده مگیر یعنی برخم نکش که توبه رخ یار عاشقی . و بـرخسته دلان بی‌مطالعه ایراد مگیر : عیب و ایرادهایی که عشق سبب میشود بـه من اسناد مده . حاصل : دخل وتعرضم مکن و مگو که توعاشقی.

صوفی چوتورسم‌رهروان میدانی
بر مردم رنـد نکته بسیار مگیر

محصول بیت ـ ای صوفی‌چون‌توراه ورسم‌سالکان را میدانی‌پس زیادبرمردم رند نکته مگیر ، یعنی رندان رابه عیب عشق متهم مکن اگرچه در نزد رندان عشق عیب نیست امااافشایش عیب است پس عشق ومحبتشان را افشا مکن. رباعی

نی‌قصهٔ آن شمع چگل بتوان‌گفت
نی‌حال دل سوخته دل‌بتوان گفت

شمع چگل ـ اضافه لامیه . چگل ، در سرزمین چین نام کلیسائی است که مانی نقاش آن را با نقوش ابتکاری‌عجیب خویش منقش کرده است .

هرجا که عبارت: شمع چگل‌بیاید مراد تازه کشیشان زیبائی‌است که در آن زمان خدمهٔ کلیسای مذکور بوده‌اند اما دربعضی‌موارد چون این‌بیت مراد ازشمع چگل دلبرست : بطریق تشبیه .

ولی اگر چین وچگل گفته شود، مراد ازچگل همان شهری است که کلیسا درآنجا واقع بوده .

حال‌دل سوخته دل ، اضافه ها لامیه است : حال دل، دل‌سوخته .

محصول بیتـ نه میشود قصهٔ‌آن شمع چگل را گفت:جور وجفای آن‌شمع چگل را نمیشود بزبان‌آورد ، ونه میتوان حال دل ، دل سوخته‌ای را گفت . مراد بهیچ وجه ممکن‌نیست به جانان عرض حال کرد .

Marfat.com

غم در دل تنگ من از آنست که نیست
یك دوست که باوی غم دل بتوان گفت

دل تنگ من ـ اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت ـ دل تنگ من از آنجهت غمگین است که یك دوست پیدا نمیشود که بتوان غم دل را به وی گفت . یعنی در این عالم یارصادقی، پیدا نمیشود که عاشق دردش را پیش وی اظهار نماید . رباعی

خوبان جهان صید توان کرد بزر
خوش خوش برایشان بتوان خورد بزر

برایشان اضافهٔ لامیه.

محصول بیت ـ زیبایان جهان را میشود باطلا صید کرد و بوسیلهٔ زر میشود میوهٔ آنها را خوش خوش خورد . مراد : به کمك و قدرت مالی رَسیدن به وصلشان ممکن میگردد .

نرگس که کلهدار جهانست ببین
کو نیز چگونه سر درآورد بـزر

محصول بیت ـ نرگس که سرور[1] و کلاهدار دنیاست ، تماشایش کن که او هم چگونه نسبت به زر سر فرودآورده یعنی نرگس با همهٔ علو شأنی که داردتمایلی نسبت به زر دارد و دربرابرش سر فرودآورده .

به قدح طلائی رنگی که درداخل گل نرگس دیده میشود ، زر اطلاقش کرده است . مفسری که بجای «سردرآورد» «سربرآورد» نوشته و در معنایش : گفته است چگونه اوهم سر بلند کرد ومتوجه طلا شد . این گوینده علاوه براینکه مخالف تمام نسخه‌های موجود دیوان حافظ رفتار کرده ازاصطلاحات زبان فارسی هم بی اطلاع بوده.

رباعی

---

۱ ـ شاید منظورش اینست که بهترین گلهای دنیاست . مترجم

Marfat.com

ماهی که قدش بسرو میماند راست
آئینه بدست و روی خود میاراست

محصول بیت ـ ماهی که واقعاً قدش چون‌سرواست آیینه دردست وروی‌خود را میاراست : آیینه بدستش گرفته بود و رویش را آرایش میکرد در معنای مصرع دوم : در دستش آیینه در حال آرایش روی خود بود این مفسر معنا را خوب تزیین نکرده است .

دستارچـهٔ پیشکشی کـردم گفت
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست

دستارچه ـ مصغر دستار[1] که به دستمال سروسر بند گویند. طلبی ، فعل‌مضارع مخاطب متضمن معنای شرطی . زهـی ، در اصل ادات تحسین است اما در این قبیل جاها متضمن معنای استهزایی است . خیالی، یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . که تراست : تو داری یا برای توست .

محصول بیت ـ بآن ماه یك دستمال سر ویا یك سر بند پیشکش کردم او هم گفت اگر وصلم را میخواهی آفرین به‌خیالی که داری

مراد : آفرین بآن فکر وفراستت که با این چیز جزئی طالب‌وصل دلبری.

در تفسیر مصرع دوم : آفرین به خیالی که در تو است . وزهی خیالی که از برای توست این مفسرین حق ادای معنا را به خیالشان نیاورده‌اند . رباعی

قسام بهشت و دوزخ آن‌عقده گشای
مـارا نگـذارد که در آئیم بپای

محصول بیت ـ قسام جنت وجهنم ، آنکه مشکل گشاست ، نمیگذارد که ما از پادر آئیم‌یعنی‌مارا حفظ میکند ومانع از آن میشود که‌پایمان‌بلغزد و بزمین‌بخوریم حاصل: ما را از لغزش‌بازمیدارد .

---

۱ ـ در معنای دستار دو کلمه ترکی:دلبند ویا غلغ‌آورده : سر بندیکه ازجنس پارچه کرباس انواع دارد . مترجم

Marfat.com

در معنای مصراع دوم به سخنان ویاوه گوئیهای کسانیکه از طرف خودمعانی میتراشند اعتبار نشود که اینان ژاژ خایند .

تاکی رود این کرکربابی بنمای
سرپنجهٔ دشمن افکن ایشیر خدای

رود در این قبیل جاها یعنی صادر و واقع شود . کرکربای ، ترکیب وصفی ویا حرف مصدری ، یعنی غصب نهب ویغمای گرگانه که دراینجا ازظلم وتعدی کنایه است.سرپنجهٔ دشمن افکن ، اضافه بیانی وسرپنجه ازقدرت ونیرو کنایه‌است. دشمن افکن ؛ ترکیب وصفی: مغلوب کنندهٔ دشمن. مراد ازشیرخدای امام علی است.

محصول بیت ـ از ظلم واقع در زمان خود شکایت میکند و میفرماید : این کرکربایی تاکی ادامه خواهد داشت ، یعنی این ظلم در دنیا تاکی باید باشد ، ای‌شیرخدای بجنب وسرپنجهٔ قهر دشمن افکن را نشان بده .

مراد : بر مردم ظاهر شووعالم را از ظلم خلاصی ده وپراز عدالت کن .

رباعی

جز نقش تو در نظر نیاید مارا
جز کوی تو رهگذر نیاید مارا

محصول بیت ـ جز نقش تو در نظر نیاید مارا : غیر از تو هیچکس بنظرم زیبا نمیاید وجز محل و کوی تو هیچ رهگذری نمیشناسم ، یعنی منظر وتماشاگه ما فقط کوی توست ، غیر ازآنجا بهیچجا توجه ندارم ازهیچ کویی نمیگذرم.

خواب ازچه‌خوش آیدهمه‌رادرعهدت
حقا که بچشم در نیاید مارا

محصول بیت ـ در دورانت خواب برای همه گواراست ، اما حقا که بچشم‌ما در نمیآید . یعنی ماهر گز نمیخوابیم یا خود خیال تو مانع‌است که چشم ما بخواب رود . مراد : از شدت خیال به فکر خواب نیستیم

رباعی

Marfat.com

چشمت که‌فسون ورنگ‌میبارد از او
زنهار که تیغ جنگ میبارد از او

رنگ ـ در این قبیل موارد به معنای «حیله» است .

محصول بیت ـ از چشمت که سحروحیله میبارد ، وامان ازآن که که‌همیشه تیغ وشمشیر جنگ راآماده دارد .

بس زود ملول گشتی از همنفسان
آه از دل تو که سنگ میبارد ازاو

محصول بیت ـ از مصاحبانت زود ملول شدی، آه ازدل تو که سنگ میبارد ازآن ، کنایه است از سنگدلی و بی‌رحمی محبوب .

رباعی

هر دوست که دم زداز وفا دشمن‌شد
هر پاکروی که بود تردامن شد

تردامن ، کنایه از ناپاك است ومقابلش پاکرو است .

محصول بیت ـ هردوست که دم ازوفا زد دشمن شد ، یعنی لاف وفاداری زد وبالاخره بی‌وفا شد ودشمن گشت . وهر شخص پاکدامنی که بود ناپاك شد .

مراد : پاك دامنان تردامن ازآب درآمدند.

گویند شب آبستن غیبست عجب
چون مرد ندید ازکه آبستن شد

محصل بیت ـ میگویند:شب باردار حوادث غیب است ، واین خیلی عجیب است چون او که شوهر ندیده پس‌از که حامله شده.عرب الليلة حبلی گوید، چنانکه شاعر گفته است :

بیت ـ دنیا که حادثاتله‌هر گیجه یو کلیدر گون‌طوغمدن‌نلر طوغه کیم‌بیله‌نا گهان

ترجمهٔ بیت : دنیا که هر شب آبستن حوادث است باطلوع آفتاب چها خواهد زائید نا گهان، غرضش‌از عبارت : مرد ندید یعنی یك مرد کریم ندید .

رباعی

Marfat.com

ای باد حدیث من نهانش میگو
سوز دل من بصد زبانش میگو

محصول بیت ـ ات باد سخن مرا به‌جانان پنهانی بگو نه‌آشکارا . و سوزدل مرا بصد زبان بگویش : بابیان گیرا ومؤثر بگو .

میگو نه بدان سان که ملالش گیرد
میگو سخنی و در میانش میگو

محصول بیت ـ سخن مرا به جانان بگو ، اما طوری مگو که ملالش گیرد یعنی‌طوری‌مگو که رنجشی‌پیدا کند. خلاصه حرفی‌ازمن‌بگویش اماضمن‌صحبت‌باشد چنانکه مکدر نشود : بوجهی که از سخنت نرنجد . رباعی

گفتم که لبت گفت لبم آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی‌حب نبات

محصول بیت ـ به‌جانان گفتم لبت چیست ؟ گفت‌آب حیات است، گفتم‌دهنت چیست ؟ گفت حب نبات اعلاست .

گفتم سخن تـو گفت حافظ گفتا
شادی همه لطیفه گویان صلوات

دو نفر که سخنشان مطابق وموافق هم باشد ، یعنی هردوشان دربارهٔ مطلبی‌یك عقیده داشته باشند ویك حرف بزنندآنموقع گویند : شادی‌همه‌لطیفه گویان صلوات دراین‌بیت وقتی‌جانان گفت: لبم‌آب حیات ودهنم‌حبه نبات است، خواجه میفرماید: حافظ هم حرف شمارا میزند (حرف شمارا تأیید میکند) یعنی لبت راآب حیات‌وبه دهنت حبه نبات گوید .

جانان گفت‌آه‌شادی ...

محصول بیتـ به جانان گفتم حافظ هم سخن ترا میگوید ، او هم گفت‌آه شادی همه لطیفه گویان صلوات .

Marfat.com

بعضی در معنای شعر گفت ثانی را مضاف گرفته‌اند یعنی گفت مضاف و حافظ مضاف‌الیه. کسیکه حرف میفهمد معلومش است که این‌مفسر حرف زائد زده است .

رباعی

ماهم که رخش روشنی خور بگرفت
گرد خط او دامن کوثر بگرفت

رخ ـ مبتدا و روشنی خور بگرفت خبرش. که ، حرف رابط صفت . جایز است « گردخط» بدل از رخش باشد وجمله اسمیه مذکور مبتدا ، تأمل تدبر .

جملهٔ روشنی‌خور بگرفت ، بدو معناست : یکی روشنی خورشید را پیدا کرد یعنی رخش چون خورشید مضی وتابان گشت .

معنای دوم : مانع‌ضیاء خورشید شد ، یعنی‌روشنی وضیاء روی جانان بروشنی خورشید غالب گشت : ازآن روشنتر است . تأمل

گرد خط ، اضافه بیانی ، گرد ،به فتح‌کاف عجمی به معنای «غبار» است .

مراد از « کوثر» روی جانان است که به ماه تشبیه کرده .

محصول بیت ـ ماه من که رویش روشنی خورشید را گرفت ، گرد وغبار خطش دامن کوثر را گرفت یعنی روی پاك چون آب کوثرش را گرد خط (ریش) پوشانده .

کسانیکه دراین‌بیت ترکیب را تغییرداده مخالف نسخه‌ها نوشته‌اند و« گرد» را به کسر کاف عجمی اطراف معنا کرده‌اند ، خودشان در اطراف معانی‌دور زده‌اند.

دلها همه در چاه زنخدان انداخت
وآنگاه سر چاه بعنبر بگرفت

دلها ـ مبتدا وما بعدش خبرش وجملهٔ اسمیه خبر بعدالخبر مبتدای اول .

محصول بیت ـ ماه من‌دلهای همهٔ عشاق‌را به چاه زنخدانش انداخت وآنگاه سرچاه را با عنبر گرفت : با عنبر بست .

Marfat.com

مراد از عنبر «خط» جانان است که چاه زنخدانش را پوشانده است .

در بین رباعیات خواجه رباعی لطیفتر از این نیامده است .

رباعی

چون جامه ز تن بر کشد آن مشکین خال
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال

زتن بر کشد ـ از تن بیرون بیاورد «اخراج کند» . ماهی ، یا حرف وحدت که ، حرف رابط صفت . بجمال ، یا حرف مصاحبت ویا حرف ظرف .

محصول بیت ـ اگر آن مشکین خال لباسش را از تنش بیرون بیاورد ماهی این است که در زیبائی مانند ندارد این مصرع به بیت آتی مرهون است .

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید
مانندهٔ سنگ خاره در آب زلال

محصول بیت ـ از کمال لطافت و نازکی تنش درسینه دلش را میتوان دید : چون سنگ سیاهی که در داخل آب صاف وزلال دیده میشود درمیان تن صاف چون نقره جانان قلب چون سنگ سیاهش همچنان دیده میشود .

رباعی

سیلاب گرفت گرد ویرانهٔ عمر
و آغاز پری نهاد پیمانهٔ عمر

محصول بیت ـ اطراف ویرانهٔ عمر را سیلاب محنت وبلا گرفت وپیمانهٔ عمر هم شروع کرد به پرشدن . مراد : خانه عمر رو به ویرانی گذاشت وپیمانهٔ عمر آغاز پری نهاد .

حاصل : عمر بتدریج پایان میپذیرد .

هشیار شو ای خواجه که خوش خوش بکشد
حمال زمانه رخت از خانهٔ عمر

محصول بیت ـ ای خواجه هشیار باش که حمال زمانه خوش خوش از خانه

Marfat.com

عمر رختت را بیرون خواهد کشید ، یعنی حمال روزگار رخت و بخت خیلی اشخاص را از خانه‌هایشان بیرون کشیده و به باد فنا داده‌است. پس مال‌تراهم به‌بادفنا خواهدداد.

رباعی

از چرخ بهر گونه همی دارامید
وز گردش روزگار میلرز چو بید

بهر گونه ـ با حرف صله ویا حرف مصاحبت : بهروجه وبا هروجه. همیدار، ها خرف تأکید و میدار ، فعل امر مفرد مخاطب ، امید مفعول صریح وازچرخ و بهر گونه دو مفعول غیر صریح فعل مذکور .

وز گردش روزگار ، واو حرف عطف وزا حرف ابتدا واضافه لامیه .

میلرز ، فعل امر مفرد مخاطب . بید نام درختی است .

محصول بیت - بهر وجه که شده از فلك امیدت را قطع مکن : هرگز از فلك مأیوس مباش ، اما از گردش روزگار چون بید بلرز یعنی واهمه داشته باش . حاصل از فلك قطع امید مکن در عین حال زیاد مطمئن هم مباش یعنی بین‌الخوف وانرجا باش .

گفتی که پس از سیاه رنگی نبود
پس موی سیاه من چراگشت سپید

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : تو گفتی که رنگی بهتر و اعلاتر از رنگ سیاه پیدا نمیشود یعنی رنگ سیاه ، سلطان رنگهاست اگر اینطور است پس موی‌سیاه من‌چرا سفید گشت ، مراد میبایست سیاه میماند وسفید نمیشد[1]

رباعی

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها مرواد از یادش

که ـ حرف رابط صفت . سحر بابل ، اضافه لامیه : سحری که در سرزمین

۱ ـ بنظر میرسد منظور حافظ اشاره باین ضرب‌المثل فارسی است : بالاتر از سیاهی رنگی نبود یعنی رنگ سیاه قابل تبدیل به سایر رنگها نیست . مترجم

Marfat.com

بابل از زمان هاروت وماروت باقی مانده است ،

یارب در این بیت به معنای «یاالله» است : مقام تضرع است . که ، حرف بیان فسونها ، مخفف افسونها : نیرنگ ومکر وحیله است . مرواد ، فعل نهی مفردغایب در مقام دعا واقع شده یعنی خدانکند که برود . (نرود) .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : چشم تو که استادش ساحر بابل است یعنی جادو گری را از سحره آن استاد تعلیم گرفته است . خدایا بدرگاهت تضرع میکنم‌واز تومیخواهم که‌آن سحاری را چشمان‌جانان فراموش‌نکنند دربعضی نسخه‌ها «برواد» واقع شده با بای استقبال : برود .

مفسری که «برواد»را«برود» نوشته ودر معنایش گفته‌است: عجب مگرافسونها از یادش میرود این گوینده جادو کرده است . رد سروری

وآن‌گوش‌که حلقه کرددر گوش‌جمال
آویـزه ز در نظم حـافظ بـادش

که ـ حرف رابط صفت . آویزه : گـوشواره است . در نظم حافظ ، اضافه بیانیه ولامیه . بادش ، شین «ضمیر» برمیگردد به گوش اول .

محصول بیت ـ وآن گوشی که به گوش جمال حلقه کرد یعنی جمال‌رابنده وحلقه بگوش‌خود کرد. حاصل: زیبائی مطیع ومنقادش‌شده گوشوارهٔ آن گوش ازدر نظم حافظ باشد یعنی‌در نظم حافظ همیشه گوشوارهٔ گوشش باشد.

استماع کلام‌حافظ را اشعار میدارد .

در تحقیق مصراع اول گفته شده: آن صاحب گوش که به گوش زیبایش‌حلقه انداخت ، این‌مفسرمعنای شعر را از استاد خوب بگوش نکرده . ردسروری .

در تحقیق معنای تمام بیت گفته‌اند : مراد : بهتر است زیبایان غرور را ترك کنند ونصیحت پذیر باشند. این‌مفسرهم معنای بیت را تحقیق‌نکرده است. ردشمعی.

رباعی

Marfat.com

با می بکنار جوی میباید بود
و ز غصه کناره جوی میباید بود

بکنار جوی، باحرف ظرف . کنارجوی، اضافه لامیه واوحرف عطف. کناره جوی، ترکیب وصفی : جویندهٔ کنار: کنایه از طالب بودن به کنار[1] صحراست .

محصول بیت - بامی در کنار جوی باید بود : در کنارجوی باید باده نوشید وازغم وغصه کناره گرفت ، یعنی باید باده خورد واز غم وغصه دورشد . ازغم خلاص شد .

این مدت عمرما چوگل‌ده روزست
خندان لب و تازه روی میباید بود

ده روزاست، دراصل ده روزه‌است، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. خندان لب، ازاقسام صفت مرکب: متبسم .

واو، حرف عطف، تازه روی، اینهم صفت مرکب است .

محصول بیت- زمان ومدت این عمرما ده روزه است یعنی کم است ، خلاصه ازقلت مدت کنایه‌است. پس با این‌ترتیب: با این‌عمر کوتاه خندان لب وبشاش‌باید بود. یعنی عمر باین کوتاهی را باغم و غصه صرف نکنیم وبلکه با بشاشت و شادی بگذرانیم .

رباعی

ای شرمزده غنچهٔ مستور از تو
حیران وخجل‌نرگس مخمور از تو

غنچهٔ مستور- اضافه بیانی . اسناد صفت مستوری بغنچه به‌مناسبت اینست که غنچهٔ گل درداخل ظرف[2] سبز قرار گرفته است.

نرگس مخمور، اضافه بیانی. اسناد صفت مخموری به‌نرگس بواسطه ایست که گل نرگس سرخم کرده است .

۱- بنظرمیرسد مراد ازکناره جوی : کناره‌گیر باشد مترجم
۱- منظورش کاسبرگ است . مترجم

Marfat.com

محصول بیت ـ ای جانان غنچهٔ مستور ازتو شرمنده است و نر گس مخمور هم پیش توخجل است وحیران. مراد : غنچه از دهانت شرمنده است و از خجالت و شرمند گی‌است که ازپرده بیرون‌نمیاید ونر گس‌هم ازچشمانت خجل است وحیران.

گل با تو برابری کجا یارد کرد
کو نور زمه دارد و مه نور از تو

محصول بیتـ گل کی میتواند باتو برابری کند ، زیرا گل نـوررا از ماه میگیرد وماه هم ازتو مستنیرمیگردد. مراد : رنك گل وسایر شکوفه ها ازمه مستفاد میشود ونوروضیاء ماه ازروی توست . رباعی

اول بوفا می وصالم در داد
چون مست شدم جام جفا بر سرداد

محصول بیت ـ ابتدا ازروی وفادَاری بمن بادهٔ وصال را خوراند وقتی مست گشتم روی آن جام جفایم داد. یعنی بعداز می وصال جام‌جفا بمن‌خوراند. حاصل: اول نسبت بمن اظهار محبت کرد، همینکه دلم را گرفت، سپس شروع کـرد به جفا کردن. چنانکه عادت تمام محبوبان براین است .

با آب دو دیده و دل پر آتش
خاك ره او شدم ببادم در داد

مصراع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت ـ بادل پر آتش واشگ دوچشم، خاك‌راه جانان شدم اماجانان به بادم داد .

دربیت صنعت تضاد وطباق رعایت شده . رباعی

با مردم نیك بد نمی باید بود
در بادیه دیو و دد نمی‌باید بود

محصول بیت ـ بامردم خوب نباید بدبود، درصحرا وبیرون چون دیو و دد بودن صحیح نیست. دد ، به‌فتح دال‌اول حیوانات درنده را گویند چون شیروپلنگ

Marfat.com

وگرگ .

مراد : انسان باید همه‌جا ملایم و آدمی سیرت باشد، نه‌چون حیوان درنده و موذی .

مفتون معاش خود نمی‌باید شد
مغرور بفضل خود نمی‌باید بود

مفتون معاش، اسم مفعول به‌قائم مقام فاعلش اضافه : شده. معاش خود، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ آدم نباید درزندگی فقط سرگرم ومقید به معاش‌روزانه باشد وهمچنین نباید به‌فضل ودانش خود مغرور گردد.

خلاصه انسان نباید تمام همش‌را صرف معاش‌روزانه بکند، بلکه باید به علوم و کسب معارف وصلاح وتقوی هم توجه کند وهرگز ترکشان نکند .

در معنای مجموعی‌بیت : مراد بیانی است در خصوص بدی حاصل از اختلاط بامردم وقباحت بدخوئی که ضررمحض است .

این مفسر معنای بیت راخوب بیان نکرده است. رد شمعی

در رباعی مذکورالفاظ «شد و بود» معنای مصدری دارد. رباعی

ای سایهٔ سنبلت سمن پرورده
یاقوت لبت در عدن پرورده

مراد ازسنبل «زلف» ازسمن «عارض» واز «درعدن» دندان است .

محصول بیت ـ ای جانان سایهٔ سنبلت سمن‌پرورده است یعنی سمن راتربیت کرده: مراد سایهٔ زلفت مربی‌سمن‌شده است. ویاقوت لبت هم درعدن تربیت کرده. مراد: درمیان لب چون یاقوتت دندانهایت چون درعدن است .

همچون لب خودمدام‌جان می‌پرور
زان راح که روحیست بدن پرورده

می‌پرور ـ فعل امر مفرد مخاطب. بدن پرورده ، باحرف ظرف . دن یعنی کپ

Marfat.com

یاخدره، دراصل باتشدید نون است، معنای «دن» راضمن غزلهای گذشته بطورمفصل بیان کرده‌ایم .

محصول بیت ـ ازآن باده که روحیست درخمره پرورده شده، ورنگش چون لبت است جانت را همیشه پرورش بده .

مراد : دائماً جانت را بابادہ پرورش بده. رباعی

هر روز دلم بزیر باری دگرست
دردیدهٔ من زهجر خاری دگرست

محصول بیت ـ هر روز دلم بزیر باری دگراست ، یعنی از درد عشق دلم هر روزبه نوعی‌درد وبلا ومشقت گرفتار میشود، ودرچشمم هم خارهجران است که رنجم میدهد. مقصود: چشمم مبتلا بەدرد هجران شده است .

من جهد همی‌کنم قضا می‌گوید
بیرون زکفایت تو کاری دگرست

محصول بیت ـ من سعی میکنم که خارهجران راازچشمم دفع کنم ، اماقضا وحکم ازلی میگوید: بجزکار و کوشش‌و کفایت توموضوع دیگری است یعنی‌تحمل رنج خارهجران برایت حکم ازلی است، پس باجهد مندفع نمیشود . رباعی

چون باده زغم چه بایدت جوشیدن
با لشکر غم نمی‌توان کوشیدن

محصول بیت ـ لازم نیست چون باده ازغم در جوش و خروش باشی یعنی از شدت غم نباید چون شرابی که درخمره جوش‌میاید و کف میکند وسرمیرود بجوشی و اضطراب داشته باشی چون مقابله با لشکر غم و کوشش برای منکوب ساختن آن ممکن نیست. حاصل معارضه باغم جایز نیست .

سبزست لبت ساغر از او دور مدار
می براب سبزه خوش بود نوشیدن

محصول بیتـ لبت سبز است ، وساغررا ازآن دور مدار .

Marfat.com

مراد : لبت بواسطه سبیلت به سبزه گرائیده پس از باده نوشی فارغ مباش ، زیرا در کنارسبزه زار باده نوشیدن لذت بخش‌است .

رباعی

ایام شبابست شراب اولیتر
هر غمزدهٔ مست خراب اولیتر

محصول بیت ـ ایام جوانی است شراب اولیتر ، یعنی دوران جوانی است ، پس دراین سن شراب خوردن ازنخوردنش بهتراست وچه بهتر که هرغمزده وغمناك مست وخراب شود .

مراد : برای رهایی از غم، مست خراب شدن بهتراست .

عالم همه سربسر خرابست ویباب
در جای خراب هم خراب اولیتر

محصول بیت ـ عالم سراسر خراب ویباب‌است ، پس درجای خراب، **خراب** شدن بهتر است .

نتیجهٔ رباعی اینست که برای خلاص‌شدن‌از غم عشق‌ومحبت باید باده‌**نوشید.**

رباعی

بازآی که جانم بجمالت نگرانست
بازآی که‌دل‌درغم هجرت بفغانست

باز ، در این قبیل موارد فقط برای تأکید است .

محصول بیت ـ ای جانان بیا که‌جانم بجمالت ناظر است وبیا که دلم در غم هجرت به فغانست : نالان و گریان است .

بازآی که بی‌روی تو ای یار عزیز
سیلاب زچشم من‌سرگشته زوانست

محصول بیت ـ ای‌یارعزیز بیا که در دوری رویت ازچشم من‌سر گشته سیلاب جاری است . یعنی همیشه گریان ونالانم .

رباعی

Marfat.com

بـرگیر شراب طرب انگیز و بیا
پنهان زرقیب سفله مستیز و بیا

برگیر ـ برحرف تأکید . گیر ، فعل امر مفرد مخاطب : بگیر . شراب طرب انگیز ، اضافه بیانیه و طرب انـگیز ، ترکیب وصفی از مصدر انگیزیدن : شادی آور .

رقیب سفله، اضافه بیانیه زرقیب،متعلق به پنهان،وپنهان متعلق به فعل«بیا» و مستیز،جملهٔ معترضه .

محصول بیت ـ شراب شادی‌بخش را بدست گیر وبیا یعنی همراهت شراب بیار وعناد مورز وبیا البته نهانی ومخفیانه از رقیب بیا .

بشنو سخن خصم که بنشین ومرو
بشنو زمن ای نگار برخیزو بیا

مشنو ـ فعل نهی مفرد مخاطب : گوش نکن . سخن خصم ، اضافـه لامیه و مفعول فعل «مشنو» . که ، حرف بیان در هر دوجا .

محصول بیت ـ ای جانان سخن دشمن را گوش نده که میگوید : بنشین و مرو . حرف مرا بشنوای نگار برخیز وبیا .

خلاصه سخن مرا گوش کن اما حرف رقیب را مشنو .

رباعی

هجرت که بجان من درویش آمد
گـوئی نمکی بـرجگر ریش آمد

که ـ حرف رابط صفت. بجان من‌درویش، باحرف صله واضافه لامیه وبیانیه گوئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی مثل اینکه .

نمکی ، یا حرف تنکیر . برجگرریش ، براینجا به معنای بای صله واضافه بیانیه .

محصول بیت ـ هجرت که بجان من درویش‌آمد : یعنی بجان من کار کرد ،

Marfat.com

مثل اینکه برجگر مجروحم نمك پاشیدند ، مراد : جراحت دلمرا تازه کرد .

ترسیدمی من کز توشوم روزی دور
دیدی که همان روز بدم پیش آمد

محصول بیت ـ میترسیدم که مبادا از تو دور شوم : از فراقت میترسیدم . دیدی که همان روز بد پیشم آمد ، یعنی از تو دور ومهجور شدم .

حاصل از آنچه میترسیدم دچار شدم .

در مصرع اول بعضیها کلمهٔ «من» را ندیده گرفته‌اند ، این مفسرین خیلی ناموزون بوده‌اند .

رد سروری وشمعی

رباعی

شرین دهنان عهد بپایان نبرند
صاحب نظران زعاشقی جان نبرند

محصول بیت ـ محبوبان شیرین دهن عهدشان را بپایان نمیبرند : بعهدشان وفا نمیکنند ، عاشقان صاحب نظرهم از عاشقی جان نبرند یعنی از درد عشق جان بدر نمیبرند. خلاصه عمرشان باعشق ومحبت میگذرد.

معشوقه چو بر مراد و رای تو بود
نام تو میان عشقبازان نبرند

محصول بیت ـ معشوقه اگر بروفق مراد و میلت باشد ، در میان عشقبازان نامت را نمی‌برند یعنی نامت جزو عشقبازان محسوب، نمیگردد . زیرا عاشق باید از آرزوی طبع وهوای نفس بگذرد تا عاشق صادقش گویند .

رباعی

زلفین تو پیچ وخم و تاب ازچه گرفت
وآن چشم خمارین تو خواب ازچه گرفت

خمارین ـ یاحرف نسبت ونون حرف تأکید .

محصول بیت ـ دوزلف تو پیچ و تاب وجعد را از چه گرفت یعنی چه چیز

Marfat.com

مجعدش کرده، و آن‌چشم‌مخمورانه‌ات خواب‌ازچه گرفت یعنی برای‌چه خواب آلوده است . حاصل : چشمت چرا فتنه گر است وخواب آلوده .

چون هیچکسی برگ گلی برتو نزد
سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت

محصول بیت - چون‌هیچکسی برگ گلی برتو نزد، پس‌سر تاقدمت:سر تاپایت از چه بوی گلاب میدهد . حاصل بوی گلی که از تنت میاید از کجاست .

رباعی

راه طلب تـو خـار غمها دارد
کو راهروی که این قدمها دارد

راه طلب ، اضافه لامیه . طلب تو ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. خارغمها، اضافه بیانیه . راهرو ،ترکیب وصفی یعنی مرد راه ویا حرف وحدت . که ، حرف بیانی ویا حرف رابط صفت .

محصول بیت - راه طلب کردن تو خارهای غم دارد ، یعنی در جستجوی تو خیلی غم وغصه باید کشید (رسیدن به تومستلزم خیلی غم وغصه است) کو مرد راه که این قدمها را داشته باشد ، یعنی قدمهایی در جسجوی تو داشته باشد .

دانی که که روشناس عشقست آن کو
بر چهرهٔ جان چراغ دمها دارد

روشناس یعنی مشهور. روشناس عشق ، اضافه لامیه . چهرهٔ جان ، اضافه‌بیانیه چراغ دمها ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - آیا میدانی که شخص مشهور ونامدار عشق چه کسی است ؟ آن کسی است که در چهرهٔ جانش‌چراغ نفس عاشقان باشد یعنی علامت همت و نفس عاشقان در وجودش باشد .

رباعی

Marfat.com

بردار دل از مادر دهر ای فرزند
با نصف اخیر شوهرش در پیوند

محصول بیت- ای پسر از مادر دهر دل بردار . یعنی به دنیا و روزگار دل مبند ، زیرا به کسی‌وفا نکرده که بتو بکند . (به ظواهردنیا دل مبند) با نصف اخیر شوهرش در پیوند ، یعنی آخـر و عاقبت دنیا را در نظر بگیر زیرا دنیا با شوهرش (طالبش) دشمن است ومسلماً نابود وفانی‌اش خواهد کرد.

بی‌قلب ندانی اینچنین شخصی را
چون‌حافظ اگرشوی‌برویش‌خرسند

برویش ـ ضمیر ، برمیگردد به مادر دهر (در بیت اول)

محصول بیت ـ تا صاحب ودارای قلب نشوی‌نمی‌فهمی که شوهروطالب دهر کیست : مراد تا از مادر دهر منقطع نگردی ، چون حافظ به ظاهر دنیا فـریفته میشوی وطالب وشوهردهر را نخواهی شناخت .

مقصود : چون حافظ به ظاهردنیا فریفته میشوی و نمی‌شناسی که شوهروطالب دنیا کیست و که نیست .

رباعی

من باکمر تو در میان کردم دست
پنداشتمش که در میان چیزی‌هست

پنداشتمش ، شین «ضمیر» در معنا به «میان» مربوط است .

محصول بیت ـ من در میانت به شال کمر بندت دست زدم ، خیال کردم که در کمرت‌چیزی هست : تصور کردم که در میان(داخل)شال کمر بندت چیزی‌هست.

پیداست کزآن میان چه بربست کمر
تا من‌زکمرچه طرف برخواهم بست

محصول بیت ـ معلوم است ازآن میان کمرچه فایده برده که منهم بتوانم از کمرت فایده بربندم یعنی‌بایست کمرازمیان نفعی‌داشته‌باشد وچیزی عایدش‌شود که

Marfat.com

منهم از کمرت فایده ببرم .

رباعی

مقبول دل خواص و مشهور عوام
خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام

محصول بیت- بدر تمامی که خوش لهجه است وحرکات متناسب دارد مورد پسند خواص است ومشهور عوام .

در خطهٔ شیراز بنامست و نشان
رودآور حاجی حافظ احمد نام

رودآور - ترکیب وصفی : سرودآور یعنی سرود خوان حاجی حافظ لقب واحمد نامش .

محصول بیت - احمد حاجی حافظ سرود خوان در خطهٔ شیراز بنام و نشان است : حاجی حافظ احمد نام که به آوازخوانی مشهور است ، در خطهٔ شیراز بنام و نشان است .

رباعی

آواز پر مرغ طرب میشنوم
یا نفحهٔ گلزار ارب میشنوم

آواز پر مرغ طرب ، اضافه ها لامیه وبیانیه است . نفحه : بوش خوش است.
گلزار ارب ، اضافه بیانیه .

ارب ، به فتح همزه ورا . یعنی حاجت . ارب واربة ومأربة. مآربة هم به معنای حاجت است

محصول بیت - آواز پر مرغ شادی را میشنوم یا بوی خوش گلزار حاجت را. یعنی آثار حصول حاجت را احساس میکنم .

یا باد حدیثی زلبش میگوید
القصه روایتی عجب میشنوم

محصول بیت - شاید باد سخنی از لبش حکایت میکند القصه روایت عجیبی

Marfat.com

میشنوم :

باشاهدشوخ وشنگ وبامطرب ونی
کنجی و فراغتی و یك شیشهٔ می

شاهد شوخ ـ اضافه بیانیه . شاهد : محبوب ، شوخ در اینجا یعنی خون گرم وشنگ دلپسند ومقبول . کنجی وفراغتی ، یا ها وحدت راست .

محصول بیت ـ با محبوب شوخ وشنگ در یك گوشهٔ دنج با فراغت خاطر و یك شیشه شراب .

چون گرم شود زباده مارا رگ‌وپی
منت نبرم بیك جو از حاتم طی

محصول بیت ـ وقتی‌رگ وپی‌مان‌ازباده گرم‌شود،حتی‌از آدم سخاوتمندچون حاتم طی بقدر یك‌جومنت نمیکشم .

مراد از هیچ سخاوتمندی به خاطر سخایش منت نمیکشم .

رباعی

در هجر تو من زشمع افزون گریم
دائم‌چوصراحی اشك‌گلگون‌گریم

محصول بیت ـ در فراقت زیادتر از شمع میگریم ، و دائم چون صراحی اشك گلگون میریزم یعنی خون میگریم .

چون ساغر باده‌ام که از دل تنگی
چون نالهٔ چنگ بشنوم خون گریم

محصول بیت ـ مانند ساغر باده‌ام که از دل تنگی ، همینکه آواز چنگ را میشنوم، خون میگریم .

رباعی

عیبست عظیم برکشیدن خود را
وز جملهٔ خلق برگزیدن خود را

محصول بیت ـ خود را بالا بردن وازهمهٔ مردم بهتر دانستن عیب است:خود-

Marfat.com

را رجحان دادن وازدیگران اعلا دانستن عیب بزرگ است .

از مـردمك دیده بباید آموخت
دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را

محصول بیت ـ همه را دیدن وخودراندیدن را ازمردمك‌چشم بایدآموخت.
یعنی چشم همه را می‌بیند اما خودش را نمی‌بیند مگر در آیینه .

رباعی

جانم بفدای آنکه او اهل بود
سر در قدمش اگر نهی سهل بود

این رباعی از خیام است . بعضیها روی عدم اطلاع اینجا نوشته‌اند .

محصول بیت ـ جانم فدای آنکه اهل بود : من فدای‌آدم اهل شوم . چون سر نهادن در قدم‌آدم اهل سهل و راحت است یعنی بوسیدن پای‌آدم پاك برای شخص تنزل نمیاورد بلکه هم ترفع است .

بفدا ، با حرف زائد است و برای‌ضرورت وزن‌آمده .

خواهی که بدانی بیقین دوزخ را
دوزخ بیقین صحبت نااهل بود

صحبت نااهل ، مصدر به فاعل یا به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت ـ اگر میخواهی که از واقعیت دوزخ خبردار شوی یا : واقعاً میخواهی بدانی که‌جهنم چیست ، بدانکه‌دوزخ در دنیا عبارت است ازصحبت نااهل.
حاصل: اختلاط نااهل خود جهنم است .

در این رباعی کلمهٔ «بود» ادات خبر است .

رباعی

سرتاسر آفـاق بهاون سودن
نه طاق فلك بخون دل اندودن

محصول بیت ـ سراسر آفاق را درهاون کوبیدن و سائیدن و نه طبقهٔ فلك را

Marfat.com

با خون دل اندودن .

تماماً بیت کنایه است از مشقت والم .

صد سال دگر اسیر زندان بودن
به زآنکه دمی همدم نادان بودن

محصول بیت ـ وصد سال دگر در زندان اسیر بودن بهتر ارآنست که آدم دمی با نادان همنشین وهمدم گردد .

یعنی تمام این مشقات ورنجها که گفتیم گواراتر ازمصاحبت با نادان است .

این‌رباعی در دیوان خسروموجود است .

رباعی

تـا کار بـکام دل مجروح بود
تا ملك تنم بی‌ملك روح بـود

محصول بیت ـ مادامکه کار دنیا بروفق مراد دل مجروحم باشد ، ومادامکه ملك تنم بی‌سلطان روح بود یعنی تا بمیرم .

امید من آنست ز درگـاه خدا
کابواب سعادت همه مفتوح بود

محصول بیت ـ از در گاه خداوند امیدم آنست که تمام درهای‌سعادت برویم باز گردد. یعنی از رحمت خداوند مأیوس نیستم .

رباعی

ای‌دوست دل‌ازجفای‌دشمن درکش
با روی نکو شراب روشن درکش

محصول بیت ـ ای دوست دل به جفای دشمن مبند : به فکر اذیت کـردن دشمن مباش وظلم مکن ، باروی‌روشن شراب بخور یعنی باخوشروئی بادهٔ اعلانوش کن .

Marfat.com

با اهل هنر کوی گریبان بگشای
وزبا اهلان تمام دامن درکش

کوی گریبان : گودی دوریقه یعنی معمولا دوریقه را گرد میزنند وتاحدی گودش میکنند ، این را کوی گریبان گفته است .

محصول بیت ـ کوی گریبانت را برای اهل هنر باز کن . یعنی نسبت به هنرمندان التفات وتوجه داشته‌باش و از نااهلان کناره بگیرواعتبارشان نکن .

رباعی

ای کاج که بخت سازگاری کردی
یا دور زمانه باز یاری کردی

محصول بیت ـ ای‌یار کاشکی بخت موافقتم میکرد و یا دور زمانه مساعدتم مینمود. یعنی یا اقبال موافقتم‌میکرد ویادور زمانه بروفق‌مرادم میگشت.

از دست جوانیم چو بربود عنان
پیری چو رکاب پایداری کردی

فاعل بر بود ، پیری است ، به طریق سحرحلال .

محصول بیت ـ حال که پیری عنان ازدست جوانی ربوده ، کاش چون رکاب پایداری میکرد . یعنی‌حال که جوانی رفته ، باری پیری‌ام دوام پیدا میکرد .

عنان، نسبت‌به‌دست ورکاب، نسبت به پا،خوب واقع شده.دست وپای وعنان و رکاب به‌طریق صنعت تناسب آمده .

در معنای مصرع اول گفته‌اند: چون جوانی‌عنان را ازدستم ربود . این‌مفسر خودش سبب شده‌است که مراد معنا را از دستش ربوده‌اند . رباعی

عمری ز پی مراد ضایع دارم
وز دور فلك چیست که نافع دارم

عمری ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ برای بـدست آوردن مراد ، عمری ضایع میکنم و امـا

Marfat.com

از گردش فلك چه فایده حاصلم میشود یعنی برای پیدا کردن و بدست‌آوردن مرادم چه مساعدتی فلك بمن‌خواهد کرد.

با هر که بگفتم که ترا دوست شدم
شد دشمن من وه که چه‌طالع دارم

محصول بیت ـ به هر که گفتم که دوست تو هستم ، بامن‌دشمن شد وه که‌چه طالع نحس دارم .

رباعی

یاران چو بهم دست در آغوش کنید
این گردش چرخ را فراموش کنید

یاران ـ منادی . کنید ، فعل مضارع جمع مخاطب .

محصول بیت ـ ای یاران وقتی دست درآغوش هم‌هستید : در هنگام معانقه، گردش چرخ را فراموش کنید .

چون دور بمن رسد نمانم برجای
بریاد من آن دور بقا نوش کنید

نمانم برجای ـ یعنی می‌میرم و از بین میروم . بقا : مصدر واینجا به معنای باقی است .

محصول بیت ـ تا دور قدح بمن برسد ، من دیگر نیستم یعنی‌میمیرم وازبین میروم ؛ پس بریاد وشوق من‌باقی را نوش کنید.

کنید ـ در اینجا فعل امر جمع مخاطب است .

رباعی

امروز در این زمانهٔ عهد شکن
کو دوست که عاقبت نگردد دشمن

زمانهٔ عهد شکن ، اضافه بیانیه . عهد شکن ، ترکیب وصفی : پیمان شکن

Marfat.com

محصول بیت ـ امروز دراین دور و زمانهٔ بدعهد کو دوستی که عاقبت دشمن نگردد .

تنهائی را از آن گرفتم دامن
تا دوست نبیندم بکام دشمن

تنهایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ برای آن دامن تنهایی را گرفتم یعنی : بدانجهت تنهایی را اختیار کردم که دوست مرا دشمن کام نبیند .

رباعی

ای دوست بکام دشمنانم کردی
بودم چو بهار چون خزانم کردی

محصول بیت ـ ای دوست مرا دشمن کام کردی، بودم چو بهار اما چون خزانم کردی : در عین جوانی پیرم کردی .

در کیش تو من راست بدم همچون تیر
قربان شومت چرا کمانم کردی

کیش ـ در اینجا به طریق ایهام آمده یعنی به معانی مذهب وملت وتیر کش قربان ، هم به طریق ایهام ذکر شده : یکی بمعنای نزدیکی است.
دومی: ظرف زه : دوسر کمان که زه را محکم نگهمیدارد یعنی صدق[1]
محصول بیت ـ در مذهب[2] تو من چون تیر راست بودم ، قربانت گردم چرا کمانم کردی . قامت راست مرا منحنی کردی. حاصل : بستم کمرم را کج کردی.

رباعی

از عـاجزی و سلیمی و مسکینی
وز کبر و بزرگواری و خودبینی

محصول بیت ـ بـه طریق لف و نشر مرتب میفرماید : از عجز و سلیمی و

---

۱ ـ صدق : الشدة والصلابة . المنجد
۲ ـ شاید مرادش : در راه عشق تو است . مترجم

Marfat.com

بیچارگی و تکبر و بزرگواری و خودبینی .

بر آتش اگر نشانیم بنشینم
بر اسب اگر نشانمت ننشینی

محصول بیت ـ مصرع اول به مصرع اول و مصرع دوم بـه مصرع دوم بیت اول میخورد . یعنی آه از عجزم که اگر روی آتشم بنشانی مینشینم .

وآه از تکبرتو که اگرروی اسب بنشانمت نمی‌نشینی . اگر بگویمت سوار اسب شو ، سوار نمیشوی .

رباعی

غافل منشین ای یار از تیزی آه
کاتش رسدت ز آتش انگیزی آه

محصول بیت ـ ای یاراز اثروتیزی‌آه غافل مباش : مراد ازآه عاشق بترس زیرا آتشی که از آه بر می‌خیزد دامنگیرت میشود .

خلاصه آه عاشق ترا میسوزاند و نابود میکند .

تا در سر کوی خود نپنداری سهل
شبگردی گریه و سحر خیزی آه

تا ـ حرف تنبیه. نپنداری ، فعل نفی: تصور نکنی .

سهل : ساده اینجا یعنی جزئی . شبگرد ، ترکیب وصفی ویاحرف مصدری . شبگردی. گریه ، اضافه لامیه . سحرخیز ، ترکیب وصفی و یـا حرف مصدری . سحرخیزی آه ، اضافه لامیه .

محصول بیتـ مصرع اول مرهون مصرع دوم . آگاه شو و بدان که گریهٔ سراسر شب و آه سحر را در سر کویت کوچك نگیری :

مراد : ازگریه‌ها وآه کشیدن عشاق شبها و روزها درسر کویت غافل منشین.

رباعی

Marfat.com

بـر دل غم روزگار تا کی داری
بگذار جهان و هرچه دروی داری

محصول بیت - تا کی میخواهی غم‌روزگار را دردل‌نگهداری : تا کی‌غمناك خواهی شد ، دنیا و هرچه در آن داری ترك کن . یعنی از دنیا و مافیهایش بگذر تا غم نخوری .

یاری و شرابی طلب و پای گلی
در دست کنون که جرعهٔ می داری

یاری ، یا حرف وحدت . و شرابی ، یا حرف تنکیر . طلب فعل امر مفرد مخاطب : بخواه . پای گلی . اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی . جرعهٔ می ، اضافه بیانی . داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت - اکنون که جرعه‌ای شراب بدست‌آورده‌ای ، پس پای گلی را انتخاب کن و یاری و شرابی بخواه .

رباعی

من جای غم تو در دل خویش کنم
درد تو دوای جگر ریش کنم

محصول بیت - من‌در دل‌خودم به‌غمت جامیدهم: غمت را دردلم نگهمیدارم و دردت را دوای جگر مجروحم میکنم .

چندانکه تو بر دلم جفا بیش کنی
من بر سر آنم که وفا بیش کنم

محصول بیت - هر قدر که تو بردلم جفا و ستم بیشتر کنی ، من در صدد آنم که بهمان نسبت در باره‌ات وفادار باشم .

رباعی

گفتم که چه خالست بدین شیرینی
گفتا تو سلیم و ساده و مسکینی

محصول بیت - گفتم چه خالی است باین‌شیرینی ؟ یعنی خالی باین شیرینی

Marfat.com

و لذیذی ندیدم . جانـان گفت تـو سلیم و ساده و مسکینی . یعنی از سادگی و بیچارگی‌ات آن را خال گمان میکنی .

در آینهٔ جمال ما خالی نیست
تو مردم چشم خود در آن می‌بینی

محصول بیت ـ جانان گفت در آیینهٔ جمال ما خالی نیست بلکه تو مردمك چشم خود را در آیینهٔ جمال ما می‌بینی و خیال میکنی که آن خال است .

رباعی

اشکم چو رخ نگار من گلگون شد
وز خون دلم خانهٔ چشمم خون شد

محصول بیت ـ اشکم مانند روی نگارم گلگون‌شد : سرخ شد این ازخون دلم است که خانـهٔ چشمم خون شد . یعنی خون دلم بـه چشمانم ریخت و اشکم را خونین کرد .

محبوب من از ناز چنین گفت مرا
کای یارعزیز حال چشمت چون‌شد

محصول بیت ـ محبوبم با ناز بمن اینطور گفت :
ای یار عزیز چشمت در چه حال است ؟ یعنی خون دلت که به چشمت زده بود ، وضع چشمهایت چطور است .

رباعی

در غربت اگر کسی بماند ماهی
گر کوه بود از او نماند کاهی

محصول بیت ـ اگر کسی یکماه در غربت بماند ، ولو چون کوه قوی وبا استقامت باشد ، رنج غربت چون کاهش میکند . یعنی بی‌تاب و توانش میکند .

بیچاره غریب اگر چه ساکن باشد
چون یاد وطن کند برآرد آهی

محصول بیت ـ بیچاره غریب اگر چنانکه دریك شهر ویا دریك محله ساکن

Marfat.com

هم باشد . محل سکونتش در شهر غیر از وطنش باشد ، وقتی یـادی از وطنش کند از حسرتش آهی میکشد .

رباعی

یارب چو برآرندهٔ حاجات تویی
هم قاضی و کافیء مهمات تویی

محصول بیت ـ خدایا توئی که حاجات مردم را برمیاوری هم‌قاضی هستی و هم مشکلات و کارهای بزرگ مخلوقت را کافی هستی .

من سر دل خویش بتو کی گویم
چون عالم اسرار خفیات تویی

محصول بیت ـ خدایا من‌سردل خودم را بتوبرای چه‌بگویم ، چون خودت عالم اسرار نهانی هستی . یعنی : به اسرار نهانی واقفی بهمین جهت‌اسرار دلم را بتو عرض نمیکنم ، چون این کار ترك ادب و تحصیل حاصل است .

ولهایضاً

Marfat.com

فی المثنویات

الا ای آهوی وحشی کجائی
مرا با تست بسیار آشنائی

الا ـ حرف استفتاح . آهوی وحشی ، بیانیه. کجایی ، یا ضمیر خطاب. مرا ، برای من . باتست ، سین وتا درمعنابه آشنا مربوط است . آشنایی، یاحرف مصدری

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : ای آهوی وحشی کجائی که من با تو دوستی دیرینه دارم .

دو تنها رو دو سرگردان دو بیکس
دد ودام درکمین از پیش و ازپس

تنها رو ـ ترکیب وصفی ازمصدر رویدن : دو تنها رونده یعنی بی‌یار و یاور دد ودام ، به معنای حیوانات درنده است .

محصول بیتـ من وتو ، دو سرگردان ودونفر بی کسیم وحیوانات درنده‌از پیش وپس درکمین ماست .

بیا تا حال یکدیگر بدانیم
مراد هم بجوئیم ار توانیم

محصول بیت ـ خطاب به‌آهوی وحشی میفرماید : بیا تا از حال یکدیگربا خبرشویم و اگر بتوانیم به درد هم برسیم ، ومراد یکدیگر را برآوریم .

که می‌بینم که این دشت مشوش
چراگاهی ندارد خرم و خوش

که ـ حرف تعلیل برای بیت قبل . می‌بینم : فی‌الحال می‌بینم .

Marfat.com

که ، حرف بیان . دشت مشوش ، اضافه بیانیه . مشوش : پریشان و ناهموار چراگاه ، محل چرا ویاحرف وحدت .

محصول بیت ـ ای آهوی‌وحشی‌بیا که می‌بینم: این‌دنیا که دشت مشوش‌نامش کرده‌اند هیچ چراگاهی خوش وخرم ندارد . یعنی جایی نیست که بتوان در آن آسوده ومرفه‌الحال بود .

که خواهد شد بگوئید ای رفیقان
رفیق بیکسان یار غریبان

که ـ اسم است یعنی چه کسی . خواهد شد ، فعل مستقبل ، فاعلش رفیق رفیق‌بی کسان ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یارغریبان ، هکذا وازقبیل‌تعدد خبر است .

محصول بیت ـ ای رفیقان بگوئید که یار بیکسان و کمك غریبان یعنی‌یار ومصاحب غریبان که خواهد شد . مراد: غریبان را که مورد تفقد قرارخواهد داد .

مگر خضر مبارك پی درآید
ز یمن همتش کاری برآید

خضر مبارك پی ، اضافه بیانیه و مبارك پی ، صفت مرکب ، یعنی مبارك قدم یا مبارك اثر مراد «اثرپاست» : ردپا .

یمن همت ، اضافه لامیه وشین ضمیر برمیگردد به خضر . کاری ، یا حرف وحدت ویا تنکیر . برآید یعنی حاصل شود .

محصول بیت ـ کسی یار و یاور بیکسان نمیشود مگر خضر مبارك قدم که از یمن همتش کاری بکند . یعنی صحرای مشوش مذکور مگر به یاری خضر قطع شود وگرنه غریبان درآن گمراه میشوند .

مگر وقت عطاپروردن آمد
که فالم لاتذرنی فرداً آمد

مگر ـ در اینجا به معنای «کانه» است وقت عطاپروردن ، اضافه لامیه عطا ،

Marfat.com

مفعول مقدم پروردن . که‌،حرف‌تعلیل ویا حرف بیان. فالم، مبتدا وما بعدش‌خبرش. لاتذرنی ، لاتذر ، فعل نهی مفرد مخاطب. نون حرف وقایه ویا ضمیرمتکلم وحده یعنی ضمیر منصوب متصل . فرداً به معنای منفرد وحال از برای ضمیر متکلم .

محصول بیت ـ مثل اینکه هنگام پرورش‌عدلا و وفا فرارسیده که فال من آیه کریمه[1] : لاتذرنی فرداً آمد.

معنای آیه کریمه : مراد تنها مگذار . واین‌مطلب مشعر آنست که حق تعالی برایش «برای شاعر» یار ویاوری خواهد فرستاد .

بوقتی رهروی در سرزمینی
بلطفش گفت رند ره نشینی

بوقتی ـ باحرف ظرف ویاحرف وحدت . رهروی ، یاحرف وحدت. سرزمین یعنی سرحد ویا حرف وحدت . بلطفش ، شین «ضمیر» برمیگردد به رهرو . رند ، فاعل فعل گفت ومقول قولش بیتی است که بعد از این میاید .

ره نشین ، ترکیب وصفی ویا حرف وحدت و اکثر این ترکیب را به معنای «گدا» بکار میبرند ، اما در این قبیل موارد کنایه است از رند لاابالی .

محصول بیت ـ زمانی در سرزمینی ره نشینی از روی لطف از عاشق سالکی سؤال کرد و گفت :

که ای سالك چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گر دانه داری

که ـ حرف رابط مقول قول. انبانه : انبان . دامی ، یا حرف وحدت ، بنه فعل امر مفرد مخاطب یعنی بگذار .مراد از انبانه دل سالك است ومراد از «دانه» تخم معرفت است که بوسیله‌آن (معرفت) توجه مردم را نسبت به خود جلب میکند ودر اینجا بادام تعبیرش میکند .

محصول بیت ـ رند رهنشین به سالك گفت : ای سالك عاشق در انبانهٔ دل

---

۱ ـ سورهٔ انبیاءآیهٔ شریفهٔ : وزکریا اذنادی ربه رب‌لاتذرنی‌فرداًوانت‌خیرالوارثین.

Marfat.com

چه داری، اگر دانه داری بیا دامی بگستر . مراد : اگرسرمایهٔ معرفت داری اظهار کن تا مردم منتفع گردند .

جـوابش داد و گفتا دانـه دارم
ولی سیمرغ میباید شکارم

جوابش ـ شین «ضمیر» برمیگردد به رند. فاعل فعل داد سالك است. واو، حرف عطف و گفتا ، معطوف به فعل «داد» . دانه تا آخر بیت مقول قول است .

محصول بیت ـ سالك به رند جواب داد و گفتش: دانه معرفت دارم ولی شکار من باید سیمرغ باشد . مراد : با دانـهٔ معرفتم ، اشخاص شایسته و با استعداد شکار میشوند زیرا من به هر ناقابل عرض معرفت نمیکنم ، یعنی برای کودنها معارف اظهار نمیکنم چون نمیخواهم نسبت بخودم مایل وراغبشان کنم .

درمعنای مصرع دوم یکی گفته است : مراد ازسیمرغ باری تعالی است بروجه تشبیه . این مفسر در تشبیه خطا کرده و آنکه درمصرع اول بجای «دانه» «دام» نوشته از سباق کلام آگاه نبوده . رد شمعی وسروری

بگفتا چون بدست آری نشانش
که از ما بـی نشانست آشیانش

بگفتا ـ گوینده رند رهنشین است. نشانش، شین «ضمیر» برمیگردد به سیمرغ. که ، حرف تعلیل . آشیانش ، این ضمیر هم راجع است به سیمرغ .

محصول بیت ـ رند گفتش چگونه میتوانی نشانی ازعنقا بدست بیاری که از ما بی نشان است . یعنی عنقا موجود الاسم معدوم الجسم است، پس چگونه بدستش میاری .

مده جام می و پای گل از دست
ولی غافل مباش از دهر بدمست

محصول بیت ـ وقتی نمی توانی بدستش آری ، چونکه عنقا ناپدید است پس طالبش مباش وفقط پای گل وجام می را از دست مده مراد : باعیش وخوشی زندگی کن ودر عین حال از روزگار بدمست ایمن مباش ، یعنی هرقدر هم که روزگار بروفق

Marfat.com

مرادت بچرخد و در ذوق وصفا باشی از غداری آن ایمن مباش که سخت بیرحم‌است وهرگز به کسی‌شفقت نمیکند وخودت راهم روزی فتك میکند ومیکشدت.

چوآن سرو سهی شد کاروانـی
ز شاخ سرو میکن دیده بانی

سرو سهی ، اضافه بیانی . شدکاروانی ، یا حرف نسبت . شاخ سرو ، اضافه لامیه . دیده‌بان : ناظر ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ چون‌آن سروسهی کاروانی‌شد ، توازپشت وازمیان شاخه‌های سرو نگاهش کن که بکدام طرف رفت. مراد: از یك جای بلند ناظرش باش که به کدام جانب سفر کرد.

در معنای مصرع دوم : درجای بلندی بایست ومنتظر قدومش‌باش این مفسر بین‌آینده وروندە فرقی قائل نبوده .

و کسیکه بجای «زشاخ سرو» «چو شاخ سرو» نوشته ودر معنایش گفته است : چون شاخ سرو دیده‌بانی کن اینهم دیده‌بانی را خوب انجام نداده است .

رد سروری

برفت وطبع خوش‌باشم حزین کرد
برادر با برادر کی چنین کرد

خوش‌باش ، ترکیب وصفی، خوش باشنده . یعنی شخصی که زندگی‌را خوش میگذراند وهیچوقت غم بخود راه نمیدهد ، حاصل: دائم درعیش وصفاست .

محصول بیت ـ جانان رفت وبارفتن خود طبع‌خوش وخرم وبی‌غم وغصهٔ مرا غمین وحزین کرد. کی برادر با برادر این‌کار را کرده‌است، یعنی‌جانان مرا گذاشت ورفت .

چنان بیرحـم زد تیغ جـدایی
که گوئی خود نبودست آشنایی

تیغ جدایی ـ اضافه بیانیه ویا در هر دو مصرع حرف مصدری .

Marfat.com

محصول بیت ـ جانان که به سفر رفت ، با رفتن خودش چنان شمشیر جدائی را بیرحمانه بمن زد مثل اینکه در بینمان اصلا آشنائی نبوده یعنی هیچ رحمی بمن نکرد ورفت .

نثار من چه وزن آرد بدین ساز
که خورشید غنی شد کیسه پرداز

محصول بیت ـ درجایی که خورشید غنی کیسه پرداز باشد پس نثار من چه ارزش دارد . یعنی در راه جانان آنچه من نثار میکنم، درمقابل نثار خورشد غنی که کیسهٔ سیم وزرش را خالی کرد چه اعتبار دارد .

حاصل: خورشید که اینهمه سیم وزردارد و همه را با نثار کردن در راه جانان تمام کرد پس نثار من مگر چقدر است که تمام نشود . کیسه پرداز یعنی کیسه خالی کننده .

پرداختن[1] وپردازیدن یعنی خالی کردن یك چیز .

لب سرچشمه و یك طرف جویی
نم اشکی وبا خود گفت وگوئی

محصول بیت ـ جانان که رفت به سفر ، حال جزصبرچاره‌ای نداری وبرای اینکه در فراق جانان تسلی خاطر پیدا کنی ، باید درسرچشمه ویا کنارجویی بنشینی ونم نم اشگ بریزی وباخودحرف بزنی: درفراق جانان باید با اینها تسلی پیدا کرد.

بیاد رفتگان و دوستداران
موافق گرد با ابر بهاران

بیاد رفتگان ـ باحرف صله واضافه لامیه . دوستدار ، ترکیب وصفی: محب. گرد ، فعل امر مفرد مخاطب : باش ، فعل مضارعش « گردد» میاید ، به فتح کاف عجمی یعنی میشود .

محصول بیت ـ بیاد سفر رفتگان وبه‌شوق دوستداران با ابر بهاران همراهی

---

۱ ـ یکی از معانی پرداختن خالی کردن است . مترجم

Marfat.com

کن . یعنی چون ابر بهاران پیوسته گریان و نالان باش .

چو نالان آیدت آب روان پیش
مدد بخشش ز آب دیدهٔ خویش

محصول بیت ـ وقتی به‌آبی‌رسیدی که خروشان جریان دارد ، از آب‌چشمت بآن کمك کن ، ازچشمهایت چون چشمه اشگها بـریز وبآب روان اضافه کن : پر جریانش کن .

نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را

محصول بیت ـ آن همدم دیرین وآن یار قدیمی مدارا نکرد ، ای مسلمان ای مسلمانان به خاطر خدا درمانم کنید .

مرا بگذشت آب فرقت از سر
بدین حالم مدارا نیست درخور

محصول بیت ـ ای‌مسلمانان آب جدایی‌ازسرم گذشت،دیگر دراین‌حال‌مدارا بدردم‌نمیخورد. یعنی‌فراق‌بحد کافی‌متأثرم کرد،پس‌دیگر ازاین ببعدمجال‌مدارا نمانده.

مگر خضر مبارك پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند

تنها ـ در هردوجا به معنای تك وتنهاست .

محصول بیت ـ فقط خضر مبارك پی‌میتواند، این‌تك وتنهارا بآن تنها برساند یعنی سبب وصالمان گردد .

چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا از طالع خود میگریزم

محصول بیت ـ چرا با طالع خود اینهمه ستیزه کنم و عناد بورزم یا چرا از بخت خود بگریزم . یعنی حالی که برایم مقدر شده چرا از آن رو گردان باشم .

Marfat.com

هم اکنون راه کوی دوست گیرم
اگر میرم هم اندر راه میرم

محصول بیت ـ هم حالاراه محلهٔ همان دوست را میگیرم، یعنی بجانب کوی دوست میروم ، اگر بمیرم هم در راه کوی دوست بمیرم .

غریبانی که حال من ببینند
زمانی بر سر خاکم نشینند

محصول بیت ـ آن غریبانی که گذرشان برمزارمن بیفتد زمانی برسرقبرم می‌نشینند. یعنی برسرخاك من شهید برای آمرزش فاتحه‌ای میخوانند.

غریبان را غریبان یاد دارند
که ایشان یکدگر را یادگارند

محصول بیت ـ غریبان را غریبان بخاطر میآورند ، چونکه اینان یادگار یکدیگرند . یادگار : چیزیکه چیزیرا بخاطر میاورد یا دردیگران ایجاد خاطره میکند زیرا یاد به خاطر آوردن است « گار » ادات فاعلی است پس یـادگار یعنی یادآورنده .

خدایـا چـارهٔ بیچارگـانـی
مرا و جز مرا چاره تو دانی

محصول بیتـ پرورد گاراتوچارهٔ بیچارگانی ، چارهٔ مرا ودیگران را تو میدانی. حاصل درمان درد ما وامثال ما دردست توست .

چنان کز شب برآری روز روشن
ازین انده برآری شادیء من

محصول بیت ـ همانطور که ازشب، روز روشن‌درمیآوری‌ازاین‌غصه هم‌نجاتم میدهی وشادم میکنی یعنی همانطور که میتوانی‌شب تاریك رابه روز روشن مبدل کنی پس این راهم قادری.

Marfat.com

ز هجرانش بسی دارم شکایت
نمی‌گنجد در اینجا این حکایت

محصول بیت ـ ازهجران جانان خیلی شکایت دارم واین حکایت . در اینجا نمی گنجد یعنی این دفتر برای شکایت من کافی نیست.

تو گوهر بین و از خرمهره بگذر
ز طرزی کان نگردد شهره بگذر

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: تو گوهررانگرو ازخرمهره صرف نظر کن ، زیرا طرز وطریقی که مشهور نباشد از آن مگذر یعنی چشم بپوش واز آنجا عبورمکن.

چو من ماهیء کلك آرم به تحریر
تو از نون و قلم میپرس تفسیر

نون ـ درزبان عربی ماهی را گویند.

محصول بیت ـ وقتی من ماهی قلمم را به تحریر درمیآوردم ، تو تفسیر آنچه من مینویسم ازنون[1] والقلم سؤال کن.

مراد : آنچه مینویسم موافق ومطابق آیهٔ کریمهٔ مذکور میباشد .

رفیقان قدر یکدیگر بدانید
چو معلومست شرح از بر بخوانید

محصول بیت ـ ای رفیقان قدریکدیگررا بدانید ، چونکه شرح معلومتان هست مفهوم را از بر بخوانید. چون از گذشته آگاه هستیدپس حال را دریابید.

مقالات نصیحت گو همینست
که حکم‌انداز هجران در کمینست

مجصول بیت مقالات نصحیت گو، اضافه‌لامیه. نصیحتگو، ترکیب وصفی. همین است یعنی‌غیراز این‌چیزی نیست. که،حرف بیان . حکم اندازهجران، اضافه

۱ـ سورهٔ مبارکهٔ القلم،ن والقلم ومأ یسطرون.

Marfat.com

بیانیه وترکیب وصفی. حکم‌انداز: تیراندازی‌را گویند که بهر نقطه‌ایکه موردهدفش باشد تیرش اصابت کند.

محصول بیت ـ مقالات نصیحت گواینست که تیراندازهجران در کمین‌است. یعنی نباید بایام وصال مغرورشد بلکه باید قبول کرد که فراق در کمین است .

روان را با خرد درهم سرشتیم
وز آن تخمی که حاصل گشت کشتیم

محصول بیت ـ عقل و جان را درهم سرشتیم ، تخمی که از اختلاط این دو بدست‌آمد کشتیم . مراد نتیجهٔ حاصل‌ازاجتماع عقل وروح راسنجیدیم. یعنی نتیجهٔ حاصله ازاشتراك این دومفید است ، پس ماهم به عقل وجان گرویدیم.

فرحبخشی در این ترکیب پیداست
که مغز شعرو مغز جان و اجزاست

فرحبخش ـ ترکیب وصفی : فرح بخشنده . که ، حرف تعلیل مغز شعر، اضافه لامیه مجازاً مغزجان، هکذا. واوها،حرف عطف . مراد ازاجزا، اعضاست که در بعضی نسخه‌ها واقع شده

محصول بیت درترکیب حاصل ازاجتماع عقل وروح که دربیت بالاذکر شد یکنوع فرح بخشی وجود دارد یعنی چون این ترکیب ازمغزشعر ومغزجان و مغزاعضاتشکیل یافته لذا صفا میدهد وفرح میبخشد.

بیا و زنکهت این طیب امید
مشام جان معطرساز جاوید

محصول بیت ـ به‌طریق خطاب عام میفرماید: بیا وبابوی خوش ومعطراین طیب امید دماغ جان را معطر کن.

که این نافه زچین جیب حورست
نه زآن آهو که ازمردم نفورست

که ـ حرف تعلیل. مراد ازنافه، طیب مذکوردربیت قبلی است . چین‌جیب

Marfat.com

اضافه لامیه یعنی چین خورد گی یقه. چین جیب حور، اضافه لامیه .

نفوربروزن فعول به معنی فاعل یعنی نفرت کننده .

محصول بیت - زیرااین نافه طیب امید، ازچین یقهٔ حوراست، نه‌ازآن‌آهو که ازمردم میرمد و نفرت دارد.

درین وادی ببانگ سیل بشنو
که صد من‌خون معصومان بیك جو

مراد ازوادی دراینجا وادی عشق است.

محصول بیت - دراین وادی‌عشق باغریو بانگ بشنو که صدمن‌خون‌معصومان بیك جومیارزد.

دراینجا مراد ازمعصومان ، کسانی است که ازمحرمات اجتناب میکنند.

پر جبریل را اینجا بسوزند
بدان تاکودکان آتش فروزند

پرجبریل ـ اضافه لامیه و را، ادات تخصیص . اینجابسوزند: مراداز«اینجا» وادی عشق است . بدان ، تقدیرش : تاکودکان بدان‌آتش فروزند

تاحرف تعلیل. کودکان ، جمع کودك : پسر بچه‌ها.

محصول بیت - دراین وادی عشق ومحبت . پرجبرائیل امین را میسوزانند تاکه عاشقان باآن‌آتش افروزند .

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم اینطور واقع شده : تا زان کودکان آتش فروزند .

سخن گفتن کرا یاراست اینجا
تعالی الله چه استغناست اینجا

محصول بیت - دراین وادی عشق که قادراست سخن‌بگوید، ای‌خدای منزه چه استغناست اینجا. یعنی خداوند تعالی استغنایش خیلی است.

Marfat.com

برو حافظ درین معرض مزن دم
سخن کوتاه کن والله اعلم

محصول بیت- ای‌حافظ بروپی کارت‌درخصوص‌این‌مقام (مقام استغنا) حرف نزن ، زیرا باسخن گفتن کاری پیش نمیرود بلکه عمل لازم است . پس حالا سخن را کوتاه‌بیا وقصه را طولانی‌نکن که خداوند ازهرعالمی عالمتراست ودراین‌خصوص توصلاحیت حرف زدن نداری.

وله ایضاً

Marfat.com

ساقی نامه

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد

محصول بیت ـ بیاساقی آن می که حال میآورد و کرامت را زیاد میکند و کمال می‌بخشد.

بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هردو بیحاصل افتاده‌ام

مراد از «هردو» کرامت و کمال است

محصول بیتـ ای ساقی ، ازآن باده که گفتم‌بمن بده که من پاك بیدل واز کرامت و کمال بی‌بهره‌ام.

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح

محصول بیت ـ بیای ساقی آن کیمیای فتوحی که گنج قارون و عمر نوح می‌بخشد، یعنی هر که بخورد جزو اغنیا میکندش.

بده تابرویت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

محصول بیت ـ ای ساقی کیمیای فتوح رابده که برویت در کامرانی و عمر نوح یعنی عمرطولانی گشایند.

بیا ساقی آن آتش تابناك
که زردشت میجویدش زیر خاك

زردشت ـ حکیمی که دین آتش پرستی راپیدا کرد .

ص ۴۲۹ جلد سوم شرح

Marfat.com

محصول بیت- بیا ای ساقی آن آتش تابناکی که زردشت در زیـر خاك میجویدش .

بمن ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

محصول بیت - بمن‌بده که درمذهب رندان، چه آتش پرست وچه دنیاپرست: فرق نمیکند یعنی هردو در گمراهی‌اند.

بیا ساقی آن می کزو جام جم
زند لاف بینائی اندر عدم

محصول بیت - ای ساقی بیا از آن می که جام جم از آن لاف بینائی درعدم میزند .

بمن ده که باشم به تأیید جام
چو جم آگه از سر عالم مدام

محصول بیت - بمن بده که با تقویت و تأیید جام چون جم پیوسته از سر عالم آگاه شوم.

بیا ساقی آن جام جم ده مرا
تعلل مکن دم بدم ده مرا

محصول بیت - بیا ای ساقی آن جام جم را بمن بده و بهانه میآر و دمبدم سیرابم کن .

که خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یك جو نیرزد سرای سپنج

محصول بیت - جمشیدی که صاحب تاج وتخت‌بود، دربارهٔ دنیا گفت: این سرای دو دره به یك دانهٔ جو نمی‌ارزد . یعنی دنیا ارزش ندارد.

بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
که دل را بفردوس باشد دلیل

محصول بیت - بیای ساقی ، آن جام چون سلسبیل را که بدل مژدهٔ جنت

Marfat.com

میدهد .

بمن ده که طنبورخوش گفت و نی
که یك جرعه می به ز دیهیم کی

محصول بیت ـ آن جام رابمن بده که طنبور ونی‌خیلی خوب گفتند: که‌یك جرعه می ازتاج پادشاه بهتراست . یعنی بهتر ازسلطنت کی است.

بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست

محصول بیت ـ بیای ساقی ، آن مستورمست بکررا که نشست یعنی جایش در خرابات است.

بمن ده که بدنام خواهم شدن
خراب می .و جام خواهم شدن

محصول بیت ـ آن بکر مستور رابمن بده ، که من‌بدنام خواهم شد ومست خراب می وجام خواهم شد .

بیا ساقی. آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

محصول بیت ـ بیای ساقی ، آن‌آب اندیشه سوز وفکرسوزرا که اگر شیر بنوشد بیشه را میسوزاند یعنی ازشدت شوق آن می جنگل را باتش میکشد.

بده تا شوم برفلك شیر گیر
بهم برزنم دام این گرگ پیر

شیر گیر ـ ترکیب وصفی‌است یعنی بهادر

محصول بیت ـ ای ساقی آن‌آب اندیشه سوز رابمن‌بده ، تارشادت وشجاعتی به فلك نشان دهم ، ودام این گرگ پیررا برهم بزنم یعنی‌افلاك وبروج رابهم‌بزنم.

کسیکه درمعنای مصراع اول گفته است : می بده تا به بالای فلك شیر گیر بروم ، ازفحوای کلامش پیداست که فلك را مضاف به شیر گیر گرفته ومصراع را

Marfat.com

ناموزون کرده . ونیزدر تحقیق مصرع مذکورمفسری گفته است :

شیر گیر بودن فلك به اعتبار اینست که برج اسد است ، این یکی هم قول اولی را تحقیق کرده است.

بیاساقی آن می که حور بهشت
عبیر ملائك درو می سرشت

محصول بیت ـ بیای ساقی ، آن می که حور بهشتی در آن عبیر ملائك را سرشت . یعنی بوی خوش ملائك را با آن می‌پرورده است .

بده تا بخوری بر آتش نهم
دماغ خرد تا ابدی خوش کنم

محصول بیت ـ آن باده را بده که بخوری بر آتش نهم ودماغ عقل را تا ابد خوش کنم یعنی دماغ عقل را برای همیشه معطر سازم .

بیا ساقی آن می که عکسش زجام
به کیخسرو و جم فرستد پیام

محصول بیت ـ بیا ای ساقی ، آن‌شرابی که عکسش از جام‌به کیخسرو وجم پیام میفرستد .

بده تـا بگویم بـآواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی

محصول بیت ـ آن باده را بده که‌با آواز نی‌بگویم : جمشید کی بودو کاوس چه زمان سلطنت داشت .

دم از سیراین دیر دیرینه زن
صلائی بشاهـان پیشینه زن

محصول بیت ـ ای ساقی،از گردش‌این دیر قدیمی سخن بگو وآن‌پادشاهان گذشته را صدا بزن: آنها گذشتند ورفتند ماهم بدنبالشان خواهیم رفت .

Marfat.com

بیا ساقی آن می که شاهی دهد
بپاکیء او دل گواهی دهد

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن بادهایکه شاهی میدهد وبه پاکی آن دل گواه است یعنی دل شهادت میدهد .

بمن ده که سلطان دل بودهام
کنون دورم از وی که آلودهام

محصول بیت - بمن بده که زمانی سلطان دل بودهام، اما اکنون از آن دورم زیرا بآلودگیهای دنیا ملوث گشتهام .

میم ده مگر گردم از عیب پاك
شوم ایمن از فکرت هولناك

محصول بیت - ای ساقی بمن باده بده شاید که از آلودگیهای که گفتم پاك گردم واز فکر هولناك ایمن شوم . یعنی از عیب حاصل از تلویث پاك ومبرا گردم واز فکر ترسناك نجات یابم .

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین

محصول بیت - ای ساقی بمن شراب بده وروی دولت را ببین یعنی بدولت برس . مرا با باده خراب کن و گنج حکمت را تماشا کن ، چونکه محل گنج در خرابه است. مراد : با خراب شدن من گنج حکمت ظهورمیکند .

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم

محصول بیت - چونجای من باغ روحانیان است، یعنی عالم ملکوت مسکن من است ، پس چرا در اینعالم کون وفساد تخته بندتنم. مراد: برای چه دراین دنیا با قیدبدن مقید شدهام.

Marfat.com

من آنم که چون جام گیرم بدست
ببینم در آن آینه هرچه هست

محصول بیت - من آن کسم که وقتی جام باده را بدست بگیرم، در آن آینه هرچه در عالم هست می‌بینم چون جام، گیتی نماست.

بمستی در پارسائی زنم
دم خسروی در گدائی زنم

بمستی - با حرف مصاحبت ویا حرف ظرف. در پارسایی، اضافه لامیه و یا حرف مصدر. زنم، فعل مضارع متکلم وحده یعنی دق الباب کنم. دم خسروی، اضافه بیانیه ویا حرف نسبت یا حرف مصدری. گدایی، یا حرف مصدری.

محصول بیت - درعالم مستی دم از پارسائی میزنم ودرعین گدایی ادعای پادشاهی میکنم. یعنی به محض اینکه جام باده را بدست گرفتم اینکارها را میکنم.

که حافظ چو مستانه سازد سرود
ز چرخش دهد رود زهره درود

این بیت در مقام تعلیل بیت سابق واقع شده.

که حرف تعلیل. سرود: آواز. رود، در اینجا بـه معنای ساز است درود: تحیت وصحت وعافیت است اما اینجا مراد «تحسین» میباشد.

محصول بیت - که حافظ اگر در عالم مستی آواز بخواند، ساز زهره از فلك تحسینش میکند یعنی آفرین میگویدش. حاصل: حافظ که هنگام مستی آواز میخواند، زهره آواز اورا پسند میکند وبرایش تحسین میفرستد.

بیا ساقی از بیوفائی عمر
بترس و زمی کن گدائی عمر

محصول بیت - بیای ساقی از بیوفائی عمر بترس واز شراب، عمر گدائی کن، یعنی با نوشیدن شراب عمر تازه بدست بیار زیرا شراب عشق، به جان حیات میدهد.

Marfat.com

که می عمر را می بیفزایدت
دری هر دم از غیب بگشایدت

که ـ حرف تعلیل . را ، ادات مفعول . می ، حرف تأکید . بیفزاید ، فعل مضارع مفرد غایب : زیاد میکند . تا ضمیر خطاب ودر معنا مربوط به عمر است یعنی عمرت را . دری، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ از باده عمر گدائی کن ، زیرا باده عمرت را زیاد میکند و هردم دری از غیب برویت میگشاید . خلاصه از می‌عمر تازه کسب میشود وفیض‌تازه به تازه حاصل میگردد .

بیا ساقی از می بنه مجلسی
که دنیا ندارد وفا با کسی

محصول بیت ـ بیا ای ساقی مجلس‌باده ترتیب بده یعنی بزمی بنه زیرادنیا به کسی وفا نکرده . مراد: برای هیچکس باقی‌نیست پس باید فقط خورد و نوشید .

حباب میت داد ازین نکته یاد
که چون برد باد افسر کیقباد

حباب می . اضافه لامیه وتای ضمیر درمعنا مربوط است به «یاد». که ، حرف بیان . چون ، باواو اصلی به معنای کیف . افسر کیقباد ، اضافه لامیه . کیقباد نام پادشاهی است .

محصول بیت ـ حباب این نکته را یادت داد ، این مطلب را بتو حالی کرد که باد افسر کیقباد را چگونه برد یعنی تاج و تخت کیقباد چگونه فانی شد وبباد رفت .

حاصل : حباب شکل تاج است و سبب ایجاد وپیدا شدنش باد است عاقبت هم باد از بین میبردش . چنانکه تخت سلیمان وافسر کیقباد را بفنا داد

بیا ساقی از می طلب کام دل
که بی می ندیدم من آرام دل

محصول بیت ـ بیای ساقی مراد دل را ازمی‌بخواه ، زیرا بی‌می‌دل راآرام

Marfat.com

ندیدم . یعنی صفای قلب و آرامش خاطر را می‌سبب است پس باید می‌نوشید .

گر از وصل جان تن صبوری کند
دل از می‌تواند که دوری کند

محصول بیت- گر از وصل جان تن صبوری کند ، یعنی اگر تن بی‌روح مقاومت کند دل میتواند از باده دوری کند. مراد: بهرصورت هردوحال درحیز امکان نیست .

بیا ساقی این جام پرکن زمی
که گویم ترا حال کسری وکی

محصول بیت - بیا ای ساقی این جام را ازمی پر کن که حال کسری و کی را برایت تعریف کنم . یعنی‌ترا ازحال آنها آگاه کنم

بیا ساقی ایمن چه باشی ز دهر
بر آنست کت خون بریزد بقهر

کت ـ مرکب از « که وتای ضمیر » درکاف فتحه و کسره هر دو جایز است.

محصول بیت - ای ساقی بیا از روزگار چگونه میتوانی ایمن باشی زیرا هر آن درصدد آنست که بقهرخونت را بریزد .

پس نباید بآن اعتماد کرد .

بیا ساقی با ما مکن سرکشی
که از خاکی آخر نه از آتشی

یا ها ـ ضمیر خطاب است .

محصول بیت - بیا ای ساقی با ما سر کشی وعناد مکن ، زیرا تواز خاکی ازآتش که نیستی چون شیطان .

قدح پرکن از می که می خوش‌بود
خصوصاً که صافی و بیغش بود

محصول بیت - قدح را از باده پر کن که می‌خوش است خصوصاً که صاف و

Marfat.com

بی‌غش باشد . یعنی می مطلقاً گوارا و دلپذیر است علی‌الخصوص که صاف و خالص باشد .

بیا ساقی آن راح ریحان نسیم
بمن ده که نه زر بماند نه سیم

محصول بیت ـ ای ساقی بیا و آن راحی که بوی ریحان دارد بمن‌بده که نه طلا میماند و نه نقره . یعنی مست شوم وزر وسیم‌را بذل کنم.

در معنای مصرع دوم : بمن بده آن شراب را که نه به زر ماند و نه به‌نقره .

این مفسر نتوانسته معنای بیت را خوب تشبیه کند. ردشمعی

یکی دیگر گفته است دراینجا «ماند» خیلی واضح است که از مصدر مانستن آمده . اینهم معنای بیت را روشن درك نکرده است . ردشمعی

بیا ساقی آن بادهٔ لعل صاف
بده تاکی از شید و تزویر و لاف

شید ـ به معنای مکر وحیله است .

محصول بیت ـ بیا ای ساقی ، آن شراب صاف و قرمز چون لعل را بمن بده . مکر وحیله ولاف تاکی.مراد : تاکی با حیله‌های گوناگون لاف خواهی‌زد.

ز تسبیح وخرقه ماولم تمام
بمی رهن کن هر دو را والسلام

محصول بیت ـ از تسبیح‌وخرقه سخت در عذابم ، هر دو را با هم رهن‌شراب کن والسلام .

بیا ساقی ازکنج دیر مغان
مشو دور کاینجاست گنج روان

محصول بیت ـ بیا ای ساقی‌از کنج دیرمغان دور مشو که گنج روان در همینجاست. یعنی‌ملازم کنج دیر مغان‌باش که صاحب گنج فراوان شوی .

Marfat.com

ورت کس بگوید مرو سوی دیر
جوابش چه گوئی بگوشب بخیر

ورت . به تقدیر واگرت .

محصول بیت ـ اگر کسی بتو بگوید که به طرف دیر مرو . چه جوابش میدهی . درجواب چنین شخص بگوشب بخیر .

عبارت شب بخیر در مقام وداع بکار میرود یعنی با کسیکه چنین حرف را میزند صحبت نکن و وداعش کن .

بیا ساقـی آن ارغـوانی قدح
که دل زو طرب یابد و جان فرح

به‌اعتبار اینکه محتوای قدح شراب قرمزاست ارغوانی‌قدح گفته . که، حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ بیا ای‌ساقی آن قدح‌ارغوانی را که دل از آن شادی وسرور وجان فرح وشادمانی می‌یابد .

بمن ده که از غم خلاصم دهد
نشان ره بـزم خـاصم دهـد

محصول بیت ـ آن ارغوانی قدح را بمن ده که از غم خلاصم کند . یعنی‌از غصه نجاتم دهد و راه بزم خاص را نشانم دهد .

یعنی به مجلس خاص رهنمائیم کند .

بیا ساقی آن می که جانپرورست
دل خسته‌را همچوجان درخوراست

محصول بیت ـ بیا ای ساقی آن می که جان پرور است یعنی به جان روح میبخشد و دل خسته را چون جان لازم است .

بـده کز جهان خیمه بیرون زنم
سرا پـرده بـالای گردون زنم

خیمه ـ تقدیرش خیمهٔ تن است یعنی خیمهٔ وجود واز سراپرده هم مرادخیمهٔ

Marfat.com

وجود است .

محصول بیت ـ آن می‌جان‌پرور را بمن بده که خیمهٔ وجود مرا از این‌دنیا بیرون‌بزنم. یعنی ،مست شوم وبعالم دیگرروم وسراپردهٔ وجود رابالای گردون‌بزنم.

حاصل : بعالم بالا عروج نمایم

بیا ساقی آن جام چون مهر وماه
بده تـا زنم بـر فلك بـارگاه

محصول بیت ـ ای‌ساقی‌بیاآن جام چون ماه وخورشید را بمن بده تابارگاه را برروی فلك بزنم . یعنی بشوق جام باده به فلك عروج نمایم .

بیا ساقـی از بـاده های کهن
بجام پیاپـی مرا مست کن

محصول بیت ـ بیا ای ساقی از باده‌های کهنه باجام پیاپی مستم کن . یعنی با قدح مکرر سرخوشم کن .

حاصل باخوراندن قدح پی‌درپی بمن مست لایعقلم کن .

چو مستم کنی از مـی بیغشت
بمستی بگویـم سرود خوشت

بیغش ـ به معنای بی‌جرم وصافی وخالص . بمستی ، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . سرود : آواز .

محصول بیت ـ اگر بامی صافت مستم کنی ، در مستی ، یا با همان حالت مستی وسرخوشی آواز خوشی برایت میخوانم. حاصل: قول وغزلی برایت میخوانم.

بیا ساقی اکنون که شد چون بهشت
ز روی تو این بزم عنبر سرشت

محصول بیت ـ بیا ای‌ساقی ، حال که‌مجلس‌عنبرسرشت ما از روی توچون بهشت گشت یعنی مجلس عنبر آمیختهٔ ما که از صفای روی تو چون بهشت گشت .

Marfat.com

خذالجام لاتخش فیه الجناح
که درباغ جنت بود می مباح

خذ ـ به ضم خا و سکون ذال فعل امر مفرد مخاطب . الجام ، لفظاً منصوب مفعولش. لاتخش ، فعل نهی مفرد مخاطب یعنی نترس .

فیه ـ جارمع‌المجرور ازاعراب محلاً منصوب مفعول‌غیرصریح فعل‌لاتخش. الجناح به مناسبت نزع حافظ منصوب ومفعول صریح‌فعل لاتخش ، منتها به‌ضرورت وزن وقافیه‌آخرش ساکن خوانده میشود .

جناح ، به معنای گناه است. که ، حرف تعلیل . مباح، دراین بیت به‌معنای حلال میباشد .

محصول بیت ـ جام رابدستت گیرواز گناه باده‌نوشی‌ترس‌نداشته‌باش. مراد: در بزم چون بهشت ما باده نوشیدن حلال است . زیرا می‌درباغ بهشت حلال‌است. یعنی باده‌ایکه درجنت خورده میشود حرام نیست .

بیا ساقی از می ندارم گزیر
بیك جام باقی مرا دستگیر

گزیر ـ به ضم‌کاف عجمی و کسر زا معجمه ، در عربی به معنای «بد» است یعنی ضروری . بادخول «نا» ناگزیر میشود به‌معنای«لابد» درعربی. معنای‌تمام این کلمه را در رساله‌ای که دربارهٔ این بیت گلستان: چوجنگ‌آوری، تحقیق کرده‌ایم وتوضیح داده‌ایم رجوع شود بآنجا.

محصول بیت ـ ای ساقی‌بیا که از می‌ندارم گزیر یعنی چاره‌ای‌ندارم وبرایم ضروری است . پس بایك جام می باقی، دستم‌را بگیر : با یك قدح باده کمکم کن.

که از دور گردون بجان آمدم
روان سوی دیر مغان آمدم

محصول بیت ـ ای ساقی بایك قدح‌باده دستگیریم کن ، زیرا از دور گردون بجان‌آمدم یعنی از جان بیزار شدم پس برای‌همین است که فوری بجانب دیرمغان

Marfat.com

آمدم که مست شوم تا جور دور گردون را احساس نکنم .

بیا ساقی آن بادهٔ ذوق بخش
بده تا نشینیم برپشت رخش

بادهٔ ذوق بخش ـ اضافه بیانی وذوق بخش، ترکیب وصفی‌از مصدر بخشیدن. ذوق بخشنده . پشت رخش ، اضافه لامیه رخش نام یکی‌ازاسبهای رستم است .

محصول بیت ـ بیای ساقی آن بادهٔ ذوق‌بخش‌را بده تا برپشت رخش‌بنشینیم یعنی باده بنوشیم وسوار رخش شویم .

حاصل : به رخش باده سوار شویم .

تهمتن صفت رو بمیدان کنیم
بکام دل آهنگ جولان کنیم

تهمتن، نام رستم زال است بنابعقیدهٔ بعضیها نام پسر ارباب رستم ویاخود رستم است. والعلم عندالله .

محصول بیت ـ رخش راسوار شویم و روبه میدان نهیم و بکام دل جولان را شروع کنیم ، مراد : به رخش باده سوار شویم و عازم میدان شویم .

بیا ساقی آن جام یاقوت وش
که بر دل‌گشاید در وقت خوش

جام یاقوت وش ،اضافه بیانیه . وقت خوش ، اینهم بیانیه است .

محصول بیت ـ بیای‌ساقی ، جام‌آن شراب قرمز چون یاقوت را بده چنان جام باده‌ایکه‌درخوشوقتی‌را بروی دل باز کند . یعنی سرور وخوشحالی بدل‌بخشد .

بده تا خرد را قلم درکشم
ز مستی بعالم علم درکشم

محصول بیت ـ آن جام یاقوت وش را بمن بده تا که عقل را قلم بکشم . یعنی از دفتر عقلا طرد واخراجش کنم ، و از شدت مستی در عالم علم در کشم یعنی مشهور شوم : به مستی در عالم داستان شوم .

Marfat.com

زجام دمادم دمی دم زنیم
ز می آب برآتش غم زنیم

از جام دمادم ، مراد «جام پیاپی» است . دمی ، یا حرف وحدت :اندکزمانی دم : نفس ودر اینجا مراد تکلم است . آتش غم ، اضافه بیانیه .

محصول بیت- آن جام یاقوت وش را بمن بده تا از جام پیاپی دمی سخن بگوئیم ، یعنی ساعتی دربارهٔ جام صحبت کنیم واز می بر آتش غم آب بزنیم. مراد: آتش غم را با می خاموش کنیم .

که امروز با یکدگر می‌خوریم
چو فرصت نباشد دگر کی خوریم

محصول بیت - ای ساقی بیا که امروز با یکدیگر می‌خوریم ، چونکه اگر امروز فرصت نباشد باهم باده بنوشیم ، پس دیگر کی‌میتوانیم بخوریم یعنی وقت‌باده نوشیدن همین امروز است ، پس باید نوشید .

که آنان که بزم طرب ساختند
ببزم طرب هم بپرداختند

محصول بیت - زیرا آنانکه مجلس شادی ترتیب دادند ، هم به بزم طرب قانع شدند . یعنی به ذوق دنیا دل بستند .

ازین دامگه دیولاخ مغاك
برفتند و بردند حسرت بخاك

دیولاخ - محل وجای دیو ولاخ[1] ، برای مبالغه است .

محصول بیت - ازدامگه این‌مغاك دیولاخ یعنی‌ازدنیا رفتند وآرزو را بخاك بردند یعنی با حسرت مردند .

برین تخت پیروزه پیروز کیست
برین کاخ ده روزه بهروز کیست

پیروزه یافیروزه : گوهر کبودی است که فلك رابآن‌تشبیه کنند. ده روزه :

---

۱ - لاخ پساوند مکانی است . مترجم .

Marfat.com

یعنی بمدت ده روز ، های رسمی در این قبیل جاها نسبت و تخصیص افاده کند .

محصول بیت ـ در این تخت فیروزه ، که‌مرادش ظفر یافته یعنی در این‌عالم که به مرادش رسیده است ودر این کوشك ده روزه خوشبخت وبهروز کیست ؟مراد: در خانه دنیا که بهروز و بهره مند شده است، استفهام انکاری است . بهروز کسی را گویند که روزش از روز به باشد .

دریغا جوانی که بر باد رفت
خنك آنکه با دانش و داد رفت

مصرع دوم از بوستان تضمین‌شده .

محصول بیت ـ افسوس که جوانی تلف شد ، سعادتمند کسی که جوانیش بادانش وعدل گذشت . خنك به معنای سعادتمند است .

بده ساقی آن می که تا دم زنیم
قدم بر سر هر دو عالم زنیم

محصول بیت ـ ای‌ساقی آن می‌را بده که به محض یك نفس‌زدن یا به مجرد یك جرعه نوشیدن قدم بر سر هر دو عالم بزنیم . مراد به هر دو عالم پشت‌پا زنیم . حاصل از دو دنیا بگذریم وتر کشان کنیم .

سبك باش ورطل گرانم بده
و گر فاش نتوان نهانم بده

محصول بیت ـ زود باش‌بمن‌رطل گران بده : قدحی که ظرفیت یك من‌باده را دارد پراز می کن وبده واگر آشکارا نمیتوانی نهانی بده .

سبك ، در این قبیل جاها به معنای «زود» است .

کسی کو زدی کوس بر پشت پیل
زدندنش بناکام کوس رحیل

پادشاهان هند وهمچنین سلطان محمود غزنوی ، طبلخانه‌هایشان را بر پشت پیل حمل میکردند ودر هنگام لزوم کوس ونقاره را پشت پیل میزدند .

Marfat.com

محصول بیت ـ آنکه کوس را برپشت فیل میزد ، بالضروره کوس رحیلش را زدند : کوس کوچ کردنش را به‌آخرت . یعنی‌مرد وتمام شد.

تباشیر صبح از طبقهای نور
بگوش آیدم هردم از لفظ حور

تباشیرصبح ـ اضافه بیانی و مراد ازآن سپیدهٔ سحر است .

محصول بیت ـ در سپیدهٔ سحرهردم از طبقهای‌نورسخن حور بگوشم‌میرسد. یعنی هنگام صباح الهام ربانی وآوازهاتف غیب بگوشم میاید .

که ای خوش‌نوا مرغ شیرین نفس
بجنبان پر و بال وبشکن قفس

آنچه از حور شنیده میشد مضمون این بیت است .

محصول بیت ـ که ای مرغ خوش نغمه وشیرین‌نفس ، پرو بالت رابجنبان وقفس را بشکن . مراد قفس وجود وغرورت را بشکن و به جانب مولامتوجه‌باش .

برایوان شش طاق اخضر نشین
بمنزلگه جـان نشیمن نشین

ایوان شش‌طاق اخضر ـ اضافه‌ها بیانیه است . درنسخه‌ها «شش» قید شده اما قیاس این بوده که هفت باشد . زیرا بنابه قول اهل شرع عدد افلاك هفت است نه شش .

بمزلگه جان‌نشیمن ، با حرف ظرف و اضافه بیانیه . جان‌نشیمن ، از اقسام صفت مرکب یعنی محل نشستن‌جان ، زیرا نشیمن : جای نشستن را گویند .

محصول بیت ـ خطاب به مرغ‌خوش نفس میفرماید . که قفس تن رابشکن وبرروی ایوان کوشك شش‌طاق سبز بنشین . درجایی که محل وقرارگاه روح است بنشین . مراد : در مقام ارواح وشهدا قرار بگیر .

که فیروز روزی منوچهر چهر
شنیدی که در عهد بوزرجمهر

که ـ حرف تعلیل ویاحرف بیان. فیروز روزی، منادی وحرف ندامحذوف.

Marfat.com

یعنی ای کسیکه رزق مظفرداری مراد. کسیکه اختیار روزیش دردست خودش‌است.

منوچهر چهر، ازاقسام‌صفت‌مرکب: دارای‌چهری‌چون روی‌منوچهر. منوچهر، نام یك محبوب مشهوری است .

وبوزرجمهر ، نام یکی‌از وزرای انوشیروان است .

محصول بیت - ای که صورتت چون روی منوچهر است و بر روزی‌ات چیره شده‌ای ، آیا شنیدی که در زمان بوزرجمهر .

نوشتند بر جام نوشیروان
ازآن پیش کزما نیابی نشان

محصول بیت - در زمان‌بوزرجمهر بر قدح‌نوشیروان نوشتندآنچه نوشته‌اند، مضمون مصرع دوم است . ازآن‌پیش : پیش‌ازآنکه ازمانشانی نیابی .

زما بشنو این پند و آموزگار
یکی نکته از گردش روزگار

محصول بیت - این نصیحت را از ما بشنو و کار بیآموز . یعنی از این پند منتصح شو واز گردش روزگار کاری و نکته‌ای بیآموز . منظورش از نکته مضمون بیت زیر است .

که این منزل درد وجای غمست
درین دامگه شادمانی کمست

که ـ حرف بیانی . این ، اسم اشاره : بدنیا .

محصول بیت - که این دنیامنزل‌درد وبلا وجای درد وغم‌است در این‌دامگه ودراین مهلکه، شادمانی‌وسرور کم‌است . یعنی کمیاب است .

بدین شادمانیم کز درد و غم
نداریم غم گر نداریم هم[1]

محصول بیت - شادیم باینکه اقلا درد وغم غم‌را نمیخوریم یعنی‌غم نمیخوریم

---

۱ ـ هم : به‌معنای غم‌آینده است هم‌خوردن یعنی غم‌آینده خوردن . مترجم

Marfat.com

که چرا غم داریم اگرچه هیچ چیز نداریم . با اینکه از اموال دنیا بچیزی مالك نیستیم غم‌غم را هم نداریم یعنی غم نمیخوریم که چرا متألمیم .

کدامست جام جم و جم کجاست
سلیمان کجا رفت و خاتم کجاست

محصول بیت- جام جم کدام یکی است وجم کجاست و سلیمان کجارفت و انگشتری‌اش کجاست .

مقصود:دنیا همه را به‌فنامیدهد . یعنی‌دراین عالم‌فانی کسی‌باقی نخواهدماند.

که میداند از فیلسوفان حی
که جمشید کی بود وکاووس کی

فیلسوف : حکیم زیرك را گویند .

محصول‌بیت - ازفیلسوفان‌حاضر که میداند که جمشید چه زمان‌بود وکاوس درکدام روزگار سلطنت داشت . یعنی از وقایع زمان قدیم کسی خبر ندارد .

چو سوی عدم گام برداشتند
درین بقعه جز نام نگذاشتند

محصول بیت - چو سوی عدم گام برداشتند:بسوی‌آخرت که رفتند دربقعهٔ این عالم غیر ازنام چیزی نگذاشتند . یعنی پس از مرگ فقط نام است که شخص‌را در خاطره‌ها زنده نگهمیدارد .

چه بندی دل اندر سپنجی سرای
که چون بگذری بازنائی بجای

اندر ـ ادات صله . سپنجی‌سرای : خانهٔ دو درهٔ فناپذیرومشرف به خرابی و یاحرف نسبت .

محصول بیت - برای‌چه باین‌سرای موقتی‌دل میبندی:به دنیا تعلق‌میورزی، چون ازاین دنیا که یکباررفتی‌دیگر بجایت برنمیگردی که به حطام دنیا دل‌ببندی.

درو بستن دل ز دیوانگی است
بدو آشنائی ز بیگانگی است

محصول بیت ـ دل بستن بدنیا از دیوانگی است ، و دوستی با این دنیا از

Marfat.com

بیگانگی است . یعنی کسی که بدنیا تعلق پیدا کند ، از خدا بیگانه است ودیوانه.

در این دار شش در نیابی بکام
محل سرور و مقام مرام

محصول بیت - در این خانه شش دره یعنی در این دنیای شش جهت مطابق مراد وآرزویت جای سرور و کامیابی نخواهی یافت : دنیا جای کامرانی و کامیابی نیست .

بده ساقی آن آب آتش خواص
کزآن آب یابم ز آتش خلاص

آب آتش خواص : باده را بواسطهٔ شدت حرارتش با این تعریف وصف کرده

محصول بیت - ای ساقی آن آبی که خاصیت آتش دارد بمن بده ، که باخوردن آن آب از آتش جنهم ویا از آتش غصه خلاص گردم .

یعنی به مجرد اینکه ازآن بخورم دیگر غم نخواهم خورد .

که در آتشست این دل روشنم
همانا که آبی برآتش زنم

که ـ حرف تعلیل .

محصول بیت - زیرا دل روشن من درآتش میسوزد ، باشد که باآن آب آتش خواص ، آتش دلم راآب بزنم . با همان آبی که خاصیت آتش داردآتش غم دل را خاموش کنم .

بده ساقی آن آب یاقوت رنگ
که برد از رخ لعل ویاقوت رنگ

محصول بیت - ای ساقی آن آب یاقوتی را بده ، آنچنان آبی که رنگ لعل و یاقوت را برده . یعنی رونق وطراوت آنها را باطل کرده .

روان در ده آن آب عین روان
نه آب روان کافتاب روان

روان اول به معنای فوری است یعنی زود ، روان دوم به معنای روح انسانی

Marfat.com

وروان سوم به معنای جاری وروان چهارم به معنای تندرو است .

محصول بیت ـ ای‌ساقی زود آن آب را که‌عین روح است بمن بده نه‌خیر آن که گفتم آب روان نیست بلکه آفتاب تندروست .

برین سقف نه پایهٔ پنج طاق
توان زد بیك جام می چار طاق

سقف نه پایه : عبارت است از فلك نه طبقه . اگر بجای پنج «چهار» میاورد بهتر بود چون به عناصر اشاره میشد .

جام می ، اضافه لامیه . مراد از چهارطاق ، کوشك است .

محصول بیت ـ بر روی این سقف نـه طبقهٔ پنج طاق بایك قدح می میتوان کوشك ساخت . یعنی هر که یك قـدح می‌نوش کند پادشاهی میشود که در قصرها زندگی میکند .

که بر بام نـه قبهٔ بی‌ستون
توان شد گر از خود توان شد برون

محصول بیت ـ زیرا میشود بر بام‌نه‌قبهٔ بی‌ستون صعود کرد ، اما بشرطی که شخص از خود برون شود : یعنی اگر انانیت و غـرور را در خود بکشد میتواند با عنایت حق تعالی به افلاك عروج نماید خلاصه مقام ومرتبهٔ عالی پیدا میکند .

تو گر عاقلی خیز و دیوانه شو
مریز آب خود خاك میخانه شو

محصول بیت ـ اگر تو عاقلی برخیز ودیوانه شو وآبروی خود را مریز و خاك میخانه شو . یعنی مست شو وسپس خاك میخانه شو .

مشو قید این دیر خاکی مباد
که ناگه دهد همچو خاکت بباد

مباد ـ مرهون مصرع دوم .

محصول بیت ـ به این دیر خاکی‌علاقمندمباش ، مبادا که ناگهان چون‌خاك

Marfat.com

بادت دهد . مراد : زیاد مقیدباین‌دنیا مباش که ببادت میدهد . یعنی فنا میکندت .

بده ساقی آن خسروانی قدح
که دل را بیفزاید و جان فرح

خسروانی ، یا حرف نسبت : شاهانه .

محصول بیت ـ ای‌ساقی آن قدح شاهانه را بده ، چنان قدحی که به‌جان و دل فرح بدهد . یعنی شادی جان‌ودل را افزون کند .

مراد از قدح بادهٔ سرمدیست
وزین باده مقصود ما بیخودیست

مراد از بادهٔ سرمدی ، بادهٔ عشق است .

محصول بیت ـ مراد ما ازقدح، بادهٔ عشق‌است ، وازاین باده مقصودمان از خود بیخود گشتن است ، یعنی‌مراد مامست شدن از بادهٔ عشق است .

جوانی چو برق یمانی گذشت
چو باد صبا زندگانی گذشت

جوانی - یاحرف مصدری . برق یمانی ، اضافه بیانی.یمانی، یای نسبت‌است. ذکر یمانی به ضرورت قافیه است والا برق احتیاج به اضافه شدن ندارد .

محصول بیت - جوانی چون برق گذشت و زندگی هم‌چون بادصبا بسرعت گذشت . مراد : حیات وعمر مانند بادصبازود گذشت : منقضی شد .

برو ترك این دار شش در بگوی
بیا دست ازین مار نه سر بشوی

محصول بیت ـ این خانهٔ شش‌دره را ترك کن : این دنیای شش جهت راترك کن واز این مار نه سردست بکش . خلاصه نه فلك واین‌دنیای دنی را ترك بگوتا راحت یابی .

سرو زر درین ره روان برفشان
ور از رهروانی روان برفشان

روان، اول یعنی‌زود . روان، دوم: رونده ، روان‌سوم. به معنای روح انسانی

Marfat.com

است .

محصول بیت ـ اگر جزو رهروانی سر و مالت را در راه عشق بی‌درنگ بذل کن: اگر از عاشقان صادقی پس جانت را نثار کن چون عشق این را اقتضا میکند: اقتضای عشق گذشت از جان و مال است .

روان شو روان سوی دارالبقا
فنا دان همه شیئی بغیر خدا

روان ، دوم جایز است برای تأکید باشد ، و نیز ممکن است هر کدام برای خود معنای جداگانه داشته باشد .

محصول بیت ـ زود بسوی دار بقا روان شو یعنی به آخرت متوجه باش و همه چیز را بغیر از خدا فانی بدان. مراد: فقط باقی خداوند است و غیر از ذات او همه چیز فناپذیر است .

بده ساقی آن گوهر روحبخش
دوای دل ریش مجروح بخش

در مصرع دوم «بخش» فعل امر مخاطب است .

محصول بیت ـ ای ساقی آن گوهر روحبخش را بده یعنی که دوای دل ریش شخص مجروح را بده یا خود بدل ریش مجروح دوا ببخش

که دوران چو جام از کف جم ربود
اگر عالمی باشدش زان چه سود

که ـ حرف تعلیل . عالمی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ دوران که جام را از دست جم گرفت ، پس دیگر دنیا هم مال او باشد هیچ فایده ندارد . یعنی اهمیت و اعتبار جم با داشتن جام بود وقتی جام از دستش برود برای جم دیگر چه اعتبار باقی است .

Marfat.com

بده ساقی آن آب افسرده را
بمی زنده ساز این دل مرده را

مراد از آب افسرده شیشهٔ شراب است .

محصول بیت ـ ای‌ساقی ، آن‌آب افسرده را بده واین دل مرده را با می زنده کن .

که هر پاره خشتی که بر منظریست
سر کیقبادی و اسکندریست

محصول بیت ـ زیرا هرپاره خشتی که در قصری به‌کار رفته کلهٔ کیقبادی و اسکندری است . مراد هرخشتی که در این عالم زده میشود تماماًاعضای انسانی‌است که خاك شده است .

بجزخون شاهان درین طشت نیست
بجز خاك خوبان‌درین دشت نیست

محصول بیت ـ در این طشت عالم غیر از خون شاهان چیزی نیست . و نیز در این دشت عالم غیر ازخاك زیبایان هیچ چیز نیست .

شنیدم که شوریدهٔ می‌پرست
بمیخانه میگفت جامی بدست

جامی بدست ، جمله حالیه است .

محصول بیت ـ شنیدم که یك می‌پرست شوریده در میخانه در حالیکه قدح بدست داشته میگفت : مقول قول بیتی است که بعد از این بیت میآید .

که گردون گردان که دون پرورست
ازو شادتر هرکه نادانتر است

محصول بیت ـ که گردون گردان که دون پرورست یعنی سفله نوازاست هر کسی که در این دنیا بیشتر شادباشد نادانتر است ، یعنی در دنیا جاهلانند که اهل سرورند ، چنانکه مکرر باین مطلب برخورده‌ایم .

Marfat.com

بده ساقی آن تلخ شیرین گوار
که شیرین بود باده از دست یار

محصول بیت ـ ای‌ساقی آن بادهٔ تلخ سهل‌الهضم را بده ، زیرا باده از دست یار شیرین است . یعنی هر تلخی که از دست یار برسد خوشمزه ولذیذ است .

که دارا که دارای آفاق بود
بدارندگی در جهان طاق بود

محصول بیت ـ دارا که پادشاه عالم بود ، درجهان از لحاظ حکومت بی‌نظیر بود. یعنی در پادشاهی می‌مثال بود.

بدست اجل این فلك در ربود
که پنداری هرگز در اینجا نبود

محصول بیت ـ این فلك با دست اجل چنان وی رادر ربود که خیال میکنی اصلا هرگز در این دنیا نبوده . یعنی مثل اینکه باین دنیا نیامده بود .

بیا ساقی از من برو پیش شاه
بگو این سخن کای شه جم کلاه

محصول بیت ـ بیا ای ساقی برو پیش شاه واز طرف من این حرف را بزن وبگو که : ای شاه جم کلاه .

دل بینوایان مسکین بجوی
پس آنگاه جام جهانبین بجوی

محصول بیت ـ اول دل بینوایان مسکین رابدست بیار وتسلی‌شان بده وپس آنگاه جام جهان‌بین بخواه . یعنی پس ازآن با جام جهان بین باده بنوش

غم این جهان را کزو نیست نفع
بمی میتوان کردن از خویش دفع

محصول بیت ـ غم این دنیا را که هیچگونه فایده بحال شخص ندارد ، فقط میتوان بوسیله می از خود دور کرد . یعنی باده دافع غموم است .

Marfat.com

باقبال دارای دیهیم و تخت
بهین میوهٔ خسروانی درخت

این بیت متوجه به بیت سابق است .

باقبال ـ باحرف ظرف . اقبال‌دارا، اضافه لامیه . دارای دیهیم ، اضافه لامیه.
دیهیم : تاج را گویند . بهین : بهترین میوهٔ خسروانی ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ درسایهٔ‌دولت پادشاه صاحب‌تخت وتاج که بهترین‌میوهٔ درخت خسروانی است ، «یعنی بر گزیده و انتخاب شدهٔ سلاطین است .

خدیو زمین پادشاه زمان
مه برج دولت شه کامران

خدیو ـ به کسر خای معجمه ودال : یعنی پادشاه بزرگ .
خدیو زمین ، اضافه لامیه . مه برج دولت ، اضافه لامیه وبیانیه . شه‌کامران، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ پادشاه صاحب تاجی که ذکرش گذشت ، سلطان روی زمین وشاه زمانه است ، شاه‌کامرانی که ماه برج دولت است .

که تمکین اورنگ شاهی ازوست
تن آسائی مرغ و ماهی ازوست

تمکین یعنی قدرت ، تمکین اورنگ شاهی ، اضافه بیانیه .
تن‌آسائی ، یا حرف مصدر و کنایه ازآسایش وراحت است .

محصول بیت ـ آنچنان خدیوی که قدرت تخت شاهی از اوست و راحتی و آسایش مرغ وماهی را اوفراهم کرده .

فروغ دل و دیدهٔ مقبلان
ولی نعمت جمله صاحبدلان

محصول بیت ـ اوضیاء و نور دل و دیدهٔ سعادتمندان است و ولی نعمت همهٔ صاحبدلان . حاصل : همگی از اوراضی‌اند .

Marfat.com

جهاندار و دین پرور و دادگر
کزو تخت کی گشت بازیب و فر

جهاندار ودین پرور ـ هردو ترکیب وصفی . دادگر : عادل .
کزو ، که حرف رابط صفت . تخت کی ، اضافه لامیه .
زیب : زینت . وفر ، رونق است .

محصول بیت ـ خدیوی که ذکرش گذشت ، جهاندار و دین‌پرور و دادگر است هم از اوست که تخت کی زیب وزینت یافته .

چه گویم دهم شرح آثار او
که عقلست حیران در اطوار او

محصول بیت ـ چگونه میتوانم شرح آثار اورا بگویم ، یعنی آنطور که لازم است نمیتوانم اورا مدح وثنا گویم ، زیرا عقل درکارها و احوالش حیران است .

چو قدروی از حد وصفست بیش
سراندازم از عجز و تشویر پیش

محصول بیت ـ چون ارزش وقدر وی خارج ازحد وصف است بهمین جهت از عجز وخجالت سرم را بزیرمی‌اندازم ، زیرا آنطور که شایستهٔ قدراوست نمیتوانم مدحش کنم ، اینست که از شرمندگی‌وسرافکندگی‌بروی مردم نمیتوانم نگاه کنم.

برآرم باخلاص دست دعا
کنم روی در حضرت کبریا

محصول بیتـ رویم به حضرت کبریا دست دعا با اخلاص بلند میکنم یعنی بدرگاه خداوند تضرع میکنم .

که یارب بآلا و نعمای تو
باسرار اسمای حسنای تو

آلا ـ با الف ممدوده جمع «الی» است با الف مقصوره: عظمت. نعماء ،به‌فتح

Marfat.com

نون جمع نعمت است .

محصول بیت ـ یارب بحق عظمت و نعماتت و بحق اسرار اسمای حسنه[1] .

بحق کلامت که آمد قدیم
بحق رسول و بخلق عظیم

محصول بیت ـ یارب به حق کلامت که قدیم است و بحق رسولت و بحق خلق عظیمش . مراد از رسول حضرت محمداست . این قسمها مرهون ابیات بعدی است.

که شاه جهان باد فیروز بخت
باقبالش آراسته تاج و تخت

محصول بیت ـ یارب که شاه جهان فیروز بخت گردد یعنی طالعش مظفر و بلند گردد و در سایهٔ دولت واقبالش تاج وتخت مزین ومکرم گردد .

زمین تا بود مظهر عدل وجور
فلك تا بود مرتع جدی و ثور

تا ـ حرف توقیت است درهر دومصرع . مرتع : اسم مکان از رتع یرتع یعنی از باب فتح : چراگاه «چراگاه دواب» . جدی ،در لغت سعد وبرکت است اما در اینجا مراد برج جدی است . ثور هم در لغت گاونر است اما در این بیت مرادبرج ثور است.

محصول بیت ـ مادامکه روی زمین مظهر عدل وجور است : یعنی تا درروی زمین عدل وظلم برقرار است وتا در فلك هشتم برج جدی وثور وجود دارد. خلاصه تا روزقیامت .

خدیو جهان شاه منصور باد
غبار غم از خاطرش دور باد

خدیوجهان ـ اضافه لامیه ومبتدا ـ شاه منصور باد، خبرمبتدا. غبارغم،اضافه

۱ـ الاسماءالحسنی : هی من اسماءالله کالکریم والرحیم الخ . عددها تسعةوتسعون و قدرتبت تتلی علی نظام معلوم. المنجد

Marfat.com

بیانیه ومبتدا وما بعدش خبر .

محصول بیت ـ شاه منصور ، پادشاه توانای دنیا باشد وغبار غم از خاطرش محو گردد یعنی خاطرش را غبارغم نگیرد. خلاصه غمناك نگردد .

بحمدالله ای خسرو جم نگین
شجاعی بمیدان دنیا و دین

جم نگین ـ کنایه از سلیمان پیغمبر است . یعنی دارای نگینی چون نگین سلیمان، جم نگین به شخص شجاع وبهادر گویند . ویاضمیر خطاب است .

محصول بیتـ الحمدالله ای‌شاه جم‌نگین در میدان دین ودنیا شجاعی یعنی درحفظ دین‌وسلطنت بسیار شجیعی .

خلاصه . در نگهداری دین اسلام و ادارهٔ امور سلطنت بسیار مقتدر وبهادری.

بمنصوریت شد در آفـاق نام
که منصور بودی بر اعدا مدام

بمنصوریت ـ یا حرف مصدری . شد : رفت مراد ازآفاق عالم است . که، حرف تعلیل .

محصول بیت ـ در عالم نامت به نصرت مشهور گشت ، زیرا دائماً بردشمنان منصور بودی . یعنی همانطور که اسمت منصور است ذاتت هم منصور است ، اسم در مسمی تأثیر دارد .

فریدون شکوهی در ایوان بزم
تهمتن نبردی بـمیدان رزم

فریدون شکوه ـ از اقسام صفت مرکب : دارای هیبتی‌چون هیبت فریدون و یا ضمیر خطاب . ایوان بزم ، اضافه بیانیه . تهمتن نبرد ، از اقسام ترکیب وصفی: یعنی نبردت چـون نبرد رستم است . یا ضمیر خطاب. بمیدان رزم ، با حرف ظرف واضافه لامیه .

محصول بیت ـ در مجلس‌آرائی شکوه فریدون ودرمیدان جنگ نبرد رستم داری . مراد : در هنگام بزم ، فریدونی ودر میدان جنگ رستم .

Marfat.com

فلك راگهر درصدف چون تو نیست
فریدون وجم راخلف چون تو نیست

خلف ـ با فتحه خا ولام پسرصالح را گویند . اما به فتح خا وسکون لام یعنی پسر ناشایست : کسیکه خیر دراو نیست.

محصول بیت ـ در صدف فلك گوهری چون تو نیست . وفریدون وجم مثل تو پسرشایسته‌ایکه جانشینشان‌باشد ندارند .

نه تنها خراجت دهند از فرنگ
که مهراج باجت فرستد ز زنگ

مهراج ـ پادشاهان سیاهان را گویند ومراد از «زنگ» کشور سیاهان است

محصول بیت ـ فقط ازفرنگ‌خراجت نمیدهند. بلکه مهراج هم اززنگستان برایت باج میفرستد . حاصل : تمام عالم مطیع اوامرت هستند .

اگر ترك‌وهندست وگرروم وچین
چو جم جمله داری بزیر نگین

محصول بیت ـ چه ترك وهند وچه روم و چین ، تماماً مانند سلیمان پیغمبر در زیر نگین توست . یعنی عموماً مطیع اوامرت میباشند .

زحل کمترین هندویت در رواق
سپهرت غلامی مرصع نطاق

هندویت ـ تقدیرش‌غلام هندویت است. رواق : ایوان، منظورش کوشك‌است. نطاق ، به کسر نون کمربند است .

محصول بیت ـ ستارهٔ زحل در قصرت کوچکترین غلام سیاهت است غلام مرصع نطاق دیگرت هم‌فلك است .

همائیست چترت همایون اثر
که دارد بسیط زمین زیر پر

محصول بیت ـ چترت همایی است مبارك اثر که روی زمین «سراسرزمین» را زیر پر دارد . یعنی تمام عالم در زیر بال وپرعدالتش است .

Marfat.com

سکندر صفت روم تا چین تراست
گر او داشت آئینه آئین تراست

محصول بیت ـ مانند اسکندر از روم تاچین آن تست . اگر او آئینه داشت، توهم آیین سلطنت و قانون حکمت داری .

بـجای سکندر بمـان سالها
بدانـا دلی کشف کن حالها

محصول بیت ـ سالهای متمادی بجای اسکندر در سلطنت پایدار باش: چون اسکندر بدنیا مسلط باش وبدانادلی احوال دنیا را کشف کن یعنی باعلم دل مشگلات عالم راحل و کشف کن.

چو دریای وصفت ندارد کنار
مدیحت کنم بـردعا اختصار

محصول بیت ـ چون دریای وصف تو کنار ندارد یعنی حد و پایانی برای وصفت متصور نیست پس مدحت را بایك دعا مختصرمیکنم . یعنی بدعا گوئیت مشغول میشوم .

ز نظم نظامی که چرخ کهن
ندارد چو او هیچ زیباسخن

محصول بیت ـ از نظم نظامی که چرخ کهن ، سخن زیباتر از نظم او ندارد. یعنی دنیا شاعر نغز گویی مثل نظامی بخود ندیده است . نظیر او بدنیا نیامده است.

بدارم به تضمین سه بیت متین
که نزد خرد به ز در ثمین

محصول بیتـ از نظم نظامی به طریق تضمین سه بیت محکم میاورم که عقل ارزش آن را بالاتر از مرواریدقیمتی میداند . حاصل : از اسکندرنامه نظامی سه بیت تضمین میکنم :

از آن بیشتر کاوری در ضمیر
ولایت ستان باش و آفاق گیر

Marfat.com

بیش ـ با بای عربی به معنای زیاده . کاوری . که حرف بیان. ولایت ستان ترکیب وصفی : کشور گیر . آفاق گیرهم ، ترکیب وصفی است : جهانگیر .

محصول بیت ـ بیشتر از آن عزمی که در تسخیر ممالك داری ، کشور گشای وجهانگیر باش . یعنی بیش‌از بیش به فتح ممالك همت گمار .

زمان تا زمان از سپهر بلند
بفتح دگر باش فیروزمند

محصول بیت ـ زمان تازمان ، یعنی دائماً بـا تأییدات آسمانی به فتح دگر منصور و مظفر باش . مراد همیشه منصور ومظفر باش .

ازآن می که جان داروی هوش‌داد
مرا شربت و شاه را نوش باد

ممحصول بیتـ ازآن می که‌جان به عقل دارو داد یعنی دوا داد برایم‌شربت وشاهرا نوش دارو باشد . یعنی بمن صفا وبه‌شاه ذوق و راحت بخشد .

کسیکه مصرع‌اول‌را: جان‌دار، وی،هوش‌داد گرفته، وبه‌معنای‌سلاحدار حکم کرده . در وهم عمیق فرو مانده است.

رد شمعی

وله ایضاً

Marfat.com

مغنی نامه

مغنی کجائی بگلبانگ رود
بیاد آور آن خسروانی سرود

بگلبانگ رود ، مرهون مصرع دوم . رود ، ساز زهداری است .

محصول بیت ـ ای‌مغنی کجائی ،دبا صدای بلند ساز ، سرود خسروانی را بخاطرمان بیار. مراد : همراه ساز آهنگ خسروانی‌بخوان .

بمستان نوید سرودی فرست
بیاران رفته درودی فرست

نوید ـ مژده را گویند . سرودی ، یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . یاران رفته ، اضافه بیانیه . درودی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول بیت ـ ای مغنی برای مستان سرود : آواز مژده بفرست و یاران گذشته را تحیت وسلام ارسال کن .

مغنی نوای طرب ساز کن
بقول و غزل قصه آغاز کن

محصول بیت ـ ای مغنی نوای شادی را ساز کن وباقول وغزل قصه راآغاز کن . قول وغزل ، نام نوعی از فنون نغمات است .

که بار غمم برزمین دوخت پای
بضرب اصولم درآور ز جای

بار غمم ـ اضافه بیانیه ومیم متکلم درمعنا به پای مربوط است‌بضرب اصول،

Marfat.com

با حرف مصاحبت واضافه لامیه ومیم در معنا به‌جای مربوط است .

محصول بیت ـ زیرا بارغم پایمرا برزمین میخکوب کرده،پس بضرب‌اصول مرا از جایم بلند کن . یعنی به شوق آیم ورقص کنم .

مغنی از آن پرده نقشی بیار
ببین تاچه گفت از حرم پرده دار

پرده‌دار ، دربان را گویند .

محصول بیت ـ ای‌مغنی ازآن پردهٔعشق نقشی‌بیار یعنی نقشی‌به‌آوازبخوان وببین که دربان عشق چه گفت : از عشق چه خبر داد .

چنان برکش آواز خنیاگری
که ناهید چنگی برقص آوری

خنیا گر ـ آوازه‌خوان وخنیا: آواز ویا حرف مصدری . که ، حرف تعلیل. ناهید : ستارهٔ زهره است . ناهید چنگی ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ ای مغنی چنان‌آواز خنیا گری را بلند کن که‌ناهید چنگی را برقص‌آوری . یعنی به مجرد اینکه آوازترا بلند کنی زهره شوقی پیدا میکند . وبرقص در میاید .

مغنی دف و چنگ را ساز ده
بیاران خـوش نغمـه آواز ده

محصول بیت ـ ای مغنی دف وچنگ را ساز ده: صدای دف وآهنگ چنگ را باهم تلفیق‌ده . یعنی با نغمه‌های خوش . بیاران‌آوازده که خبردار شوند وهمراه دف وچنگ‌آهنگ بگیرند .

رهی زن که صوفی بحالت رود
وصالش بمستی حوالت رود

مراد از «ره» پرده ونغمه است . که ، حرف رابط صفت. صوفی مبتدا. بحالت رود ، خبر مبتدا . وصالش ، مبتدا و مابعدش خبرش .

Marfat.com

محصول بیت ـ نغمه‌ای بزن که‌صوفی‌حالتی‌ووجدی پیدا کند وصالش‌بمستی حوالـه شود . یعنی مست گـردد و بجانان برسد ، حاصل : در عالم مستی وصال دستش دهد .

مغنی بزن چنگ در ارغنون
ببر از دلم فکر دنیای دون

محصول بیت ـ ای‌مغنی به ارغنون چنگ بزن : یعنی ارغنون بزن واز دلم فکر دنیای پست را بیرون کن .

مگر خـاطـرم یابد آسایشی
چو نبود ز غم با وی آلایشی

محصول بیت ـ ای مغنی ارغنون‌بزن ، شاید که خاطرم‌آسایش وراحت‌یابد چون وقتی دل را غم نگرفته یعنی وقتی خاطر آدمی غم‌آلوده نباشد از آهنگ ساز ، آسایشی پیدا میکند .

مغنی بیا با منت جنگ نیست
کفی بر دفی نه‌گرت چنگ‌نیست

کفی ـ یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . دفی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای مغنی بیا، با من که سر جنگ نداری ، پس کف دستت را بردفی‌بزن ، اگرچنانکه چنگ وچغانه نداری . مراد : اگر چنگ نداری لااقل بادف‌آوازی سر بده .

شنیدم که چون می‌رساند گزند
خروشیدن دف بود سودمند

محصول بیت ـ شنیدم وقتی شراب‌آسیب میرساند ، آنموقع خروشیدن دف مفید واقع میشود ، یعنی گزند خماری را برطرف میکند .

مغنی کجائی که وقت گلست
ز بلبل چمنها پر از غلغلست

محصول بیت ـ ای مغنی کجائی که فصل گل است یعنی زمان عیش و نوش

Marfat.com

است و غلغل بلبل‌چمنها را پر کرده یعنی چمن از آواز بلبل پر است .

همان به‌که خونم بجوش آوری
دمی چنگ را در خروش آوری

محصول بیت ـ همان بهتر است که دمی‌چنگ بزنی وخونم را بجوش‌آوری یعنی با شنیدن صدای چنگی که میزنی بسر ذوق و شوق‌آیم وخونم بجوش‌آید .

مغنی بیا عود بر ساز کن
نو آئین نوایی نو آغاز کن

محصول بیت ـ ای مغنی بیاو عودرا ساز کن یعنی‌عودترا مرتب کن و آمادهٔ نواختنش کن‌آنگاه نوائی با اسلوب جدیدآغاز کن .

بیك نغمه درد مرا چاره ساز
دلم نیزچون خرقه صد پاره ساز

محصول بیت ـ با یك نغمه درد مرا چاره کن ودلم را چون‌خرقه‌ام صدپاره کن . یعنی نغمه‌ای بزن که از شوق خرقه‌ام را پاره‌پاره کنم .

مغنی چه باشد که لطفی کنی
زنی بازم آتش بدل افکنی

محصول بیتـ ای‌مغنی چه میشودا گرلطفی کنی‌واز نو بدلم آتش‌بیافکنی . یعنی اگر بازدن نی‌آتش شوق بدلم افکنی، درباره‌ام لطفی کرده‌ای .

برون آری از فکر خود یکدمم
بهم بر زنی خانمان غمم

محصول بیت ـ لطفی کنی ومرا ازفکرم دمی‌بیرون‌آری‌وخانمان غم را برهم بزنی ونابود کنی . یعنی‌اگر غم را ازمن بگیری : غم دلم را برطرف کنی درباره‌ام احسان کرده‌ای .

مغنی کجائی نوایی بزن
بما بی‌نوایان صلایی بزن

محصول بیت ـ ای‌مغنی کجائی ، نوائی وپرده‌ای بزن وبما بینوایان صلائی

Marfat.com

بزن . یعنی خبرمان کن که سازت را گوش کنیم : برای شنیدن ساز خبرمان کن .

چو خواهد شدن عالم از ماتهی
گدائی بسی به که شاهنشهی

محصول بیت ـ چون عالم از ما تهی خواهد شد یعنی چون ما خواهیم مرد پس گدائی خیلی بهتر ازپادشاهی است. زیرا گدا در دنیا مال‌وچیزی باقی نمیگذارد که حسرتش را بخورد ، اما پادشاهان برعکس یعنی حسرت و ندامتشان بی‌نهایت است .

مغنی بگو قول و بردار ساز
که بیچارگان را تویی‌چاره ساز

قول ـ قسمی است از فن نغمه سرائی . چاره ساز ، ترکیب وصفی : چاره کننده .

محصول بیت ـ ای مغنی ساز را بردار و قول بخوان : ساز را بدست گیر و آوازی بخوان زیرا چاره ساز بیچارگان توئی.

تو بنمای راه عراقم برود
که بنمایم از دیده من زنده‌رود

برود ـ باحرف مصاحبت. ورود بمعنای نهرومعنای دیگرش‌زه ساز وهمچنین نام سازی است . زنده رود . نهری است در اصفهان .

برود ، به طریق ایهام واقع شده زیرا از شیراز به‌اصفهان‌از کنار رودخانه‌ای باید رفت.

محصول بیت ـ ای مغنی توراه اصفهان را بمن بارودنشان بده . یاخودنغمهٔ عراق را باآهنگ ساز بنواز ، تا که از چشمم رودخانهٔ زاینده رود را جاری سازم مراد : گریه‌ها بکنم‌واشکهابریزم .

مغنی بیا بشنو و کار بند
ز قول من این پند دانا پسند

محصول بیت ـ ای‌مغنی بیا واین پند وسخن داناپسند مرا بشنو وبه‌کاربر .

Marfat.com

یعنی از سخن من این پند را قبول کن .

چو غم لشکر آرد بیارا صفی
بچنگ و ربابی و نای و دفی

ربابی ـ یا حرف تنکیر است .

محصول بیت ـ وقتی غم برویت لشکر میکشد یعنی وقتی غم وغصه بر تورو میآورد وچیره میشود ، صفی از چنگ و رباب و نای ودف بیارای . یعنی غموم را با اینها از خود دفع کن .

مغنی تو سر مرا محرمی
زمانی بنی زن دم همدمی

محصول بیت ـ ای مغنی تو محرم اسرار منی ، پس اندکی بانی دم همدمی بزن یعنی بانی یارو همدم ناله ما باش

بمی دورکن از دلت گر غمیست
دمی درنیی زن که عالم دمیست

محصول بیت ـ اگر در دلت غمی هست ، با باده دورش کن ودمی نی بزن که دنیا دمی است ، یعنی دنیا نفسی بیش نیست . حاصل: این دنیا بر کسی پایدار نیست.

مغنی کجائی بزن بربطی
بیاساقی از باده پرکن بطی

بربط ـ به فتح دو با نوعی ساز را گویند . بط: نوعی ظرف پهنی است مخصوص شراب: «ظرفی که سطح اتکا اش پهن است».

محصول بیت ـ ای مغنی کجائی سازی بزن . ای ساقی توهم بیا بط را پر از شراب کن یعنی سبو وصراحی را پر کن .

که باهم نشینیم وعیشی کنیم
دمی خوش برآریم وطیشی کنیم

طیش ـ سبکی وآرامش حاصل از شادی را گویند .

Marfat.com

محصول بیت ـ ای‌ساقی بط را پر کن که باهم بنشینیم و عیش وصفا کنیم و نفس راحت برآریم و شادی کنیم . مراد شادی و شادمانی کنیم و به عیش و عشرت بپردازیم. حاصل:دمی خوش‌باشیم.

معنی ز اشعار من یك غزل
باهنگ چنگ آور اندر عمل

محصول بیت ـ ای مغنی از اشعار من غزلی با آهنگ چنگ به عمل بیار یعنی همراه‌آهنگ چنگ غزلی بخوان .

که تا وجد را چاره سازی‌کنم
برقص آیم و خرقه بازی کنم

محصول بیت ـ این کار را بکن که برای یافتن وجد و حالت چاره‌ای یابم وبرقص آیم و خرقه بازی کنم : یعنی خرقه را از تن دربیاررم وبیرون بیندازم.

بمستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت

محصول بیت ـ در عالم مستی دراسرار سفته میشود: سفتن : «سوراخ کردن» زیرا درعالم بیخودی‌نمیشود راز رانهان‌داشت. یعنی‌مست هرچه بخاطرش‌برسدپنهان نمیکند وهمه را میگوید .

مغنی ملولم دوتایی بزن
بیکتاییء او سه تایی بزن

محصول بیت ـ ای مغنی ملولم ، ساز دو سیمه بزن ، بحق یکتائی خداوند سازسه سیمه بزن . حاصل : سازیکه دوسیم ویا سه سیم دارد . خلاصه هرچه بدستت میرسد بزن .

مغنی بساز این نو آئین سرود
بگو با حریفان بآواز رود

محصول بیت ـ ای مغنی این‌آوازی که بسبك جدید است بزن وباآواز رود

Marfat.com

به حریفان بگو .

روان بزرگان ز خود شادکن
ز پرویز و از باربد یاد کن

مراد از «پرویز» خسرو است : خسروپرویز . باربد ، بفتح بای دوم نوازندهٔ مشهور خسرو است .

محصول بیت ـ ای مغنی از پرویزوباربد یاد کن بدین وسیله روان‌بزرگان را شادکن یعنی سلاطین گذشته ونوازندگانشان را بخاطر بیار که هیچ کس دردنیا باقی نیست . خلاصه دنیا به کسی وفا نکرده است وبماهم نخواهد کرد .

سرفتنه دارد دگر روزگار
من و مستی و فتنهٔ چشم یار

محصول بیت ـ باز روزگار خیال فتنه دارد : میخواهد فتنه‌ای برپا کند پس من ومستی وفتنهٔ چشم یار : یعنی من هرگز مستی را ترك نمیکنم واز فتنهٔ چشم یار جدا نخواهم شد .

درین خونفشان عرصهٔ رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز

محصول بیت ـ در این میدان رستاخیز خونفشان ، تو خون صراحی‌وساغر را بریز . این‌مصرع احتمال دارد بدو معنا تعبیر شود: توخون‌صراحی وساغر بریز یعنی شرابیکه در داخل این ظروف است بنوش . یا خود خون اینها را بریز. یعنی بشکنشان تا شرابشان بریزد بیرون .

همی بینم از دور گردون شکفت
ندانم کرا خاك خواهد گرفت

شکفت ـ دراینجا به کسر شین و کاف عربی‌است. به ضم شین‌و کاف هم لغت‌است خلاصه حرکتها تابع قافیه است .[1]

محصول بیت ـ از دور گردون در شگفتم یعنی تعجب میکنم چـون نمیدانم

۱ـ بکاف فارسی است . مترجم

Marfat.com

کرا در خاك خواهد گرفت . یعنی کرا خواهد کشت و به گور خواهد برد. حاصل: فنا برای همه مقدر است متنها معلوم نیست که آدم چه موقع خواهد مرد .

فـریب جـهان قصهٔ روشنـت
ببین تاچه زاید شب آبستن است

محصول بیت ـ مکر وفریب جهان مسئله‌ای واضح است حیله‌کاری دنیا برای همه معلوم است . ببین تاچه زاید شب آبستن است . این مضمون در ساقی‌نامه مرور شد .

بیا در جهان دل منه زینهار
کسی بر سر پـل ندارد قرار

محصول بیت ـ زنهار باین‌دنیا دل‌مبند،زیرا کسی برسر این پل قرار ندارد، یعنی‌دنیا محل توقف وقرار نیست . البته هر که‌آمده رفتنی است .

همان منزلست این جهان خراب
که دیدست ایـوان افـراسیاب

محصول بیت ـ این جهان خراب همان منزل است که افراسیاب دیده است. یعنی این دنیا را خیلی پادشاهان دیده‌اند .

همان منزلست این بیابان دور
که‌گم شد درو لشکر سلم وتور

محصول بیت ـ این بیابان دور یعنی این منزل طولانی و دور ، همان است که لشکرسلم وتور درآن گم گشت. سلم وتور وایرج، اولاد فریدون‌بودند که‌ایرج بزرگترشان بود وبرای تصاحب تخت فریدون از دو برادرش لایقتر بود پس‌سلم و تور بوی حسد ورزیدند و کشتندش. اما منوچهر نوهٔ دختری ایرج عاقبت قاتلین پدر بزرگش را کشت . در بعضی تاریخها اینطور نوشته .

کجا رای پیران لشکر کشش
کجا شیدهٔ ترك خنجر کشش

پیران ـ نام یکی از پهلوانان‌افراسیاب است ، وبه‌لشکر افراسیاب هم پیران

Marfat.com

گویند . شیده ، نام پسر افراسیاب است که شجاع وبزن بهادر بوده .

محصول بیت - رای‌وتدبیر پیران‌لشکر کش کجا رفت . وشیدهٔ ترك شمشیر کش کجا رفت . یعنی همگی بفنا رفتند وهیچ کس در این دنیا باقی نمیماند .

نه تنها شد ایوان قصرش بباد
که‌کس دخمه‌اش هم ندارد بیاد

دخمه ـ در عربی به‌معنای «لحد» است .

محصول بیت - از اینها که نام بردیم نه تنها ایوان وقصرشان بباد رفت، بلکه هیچ کس قبرشان را هم بیاد ندارد . یعنی قبر هیچیك اینها را کسی نمیداند که کجاست .

یکی را قلم زن کند روزگار
یکی را دهد تیغ در روزکار

روزکار : روز جنگ .

محصول بیت - روزگار یکی را قلم زن میکند یعنی نویسنده ومنشی میکند ویکی هم روز جنگ شمشیر میدهد. مراد: هر کسی بهر کاری ساخته شده. حاصل: خداوند مردم را خدمتکار همدیگر خلق کرده است . یعنی یکی را خیاط ویکی را کفاش ویکی را نانوا وآشپز .

وله ایضاً

Marfat.com

مثنوی

سگ برآن آدمی شرف دارد
کـه دل دوستان بیـازارد

محصول بیت - سگ بر آن انسانی که دل دوستان رامیر نجاند شرف دارد.

این سخن را حقیقتی بـاید
تا معانـی بدل فرود آید

محصول بیت - برای اینکه این‌سخن بدل نشیند باید حقیقت و ماهیتش را گفت .

کادمی با تو دست در مطعوم
سگ زبیرون بر آستان محروم

محصول بیت - زیرا آدمی با تو یکجا غذا میخورد : با هم غذا میخوریداما سگ در بیرون ، در آستانه محروم می‌نشیند ، اگر استخوانی بدهی میخورد واگر هم ندهی صبر میکند . علی کل‌حال آستانت را ترك نمیکند .

حیف باشدکه سگ وفا دارد
و آدمـی دشمنی روا دارد

محصول بیت - حیف است که سگ وفا داشته باشد وآدمی دشمنی کند یعنی حیف است که سگ وفادار باشد وآدمی بیوفا .

ایـا ریـح‌الصبا قلبی کئیب
مشامـی من بخورك یستطیب

کئیب، بروزن‌فعیل به معنای فاعل‌یعنی‌غم وغصه‌دار.قلبی، تقدیراً مرفوع‌مبتدا

Marfat.com

و کئیب ، لفظاً مرفوع خبرش . مشامی ، تقدیراً مرفوع مبتدا ویستطیب خبر مبتدا. ومن بخورك متعلق به یستطیب .

محصول بیت ـ ای‌بادصبا دلم غمناك وغصه‌دار است ودماغم از بخورت معطر شده .

بخور ، به فتح «با» درست است نه به‌ضم .

گذاری کن سحر برطرف گلزار
بسرو و گل ز ما پیغام بگزار

محصول بیت - ای‌صبا هنگام سحر از گلزار بگذر وپیغام مارا به سرو و گل برسان . پیغامی که میفرستد مضمون‌دو بیت زیراست که بطریق‌لف ونشرمرتب آمده.

تو بارویش زحسن ای‌گل مزن‌لاف
که زر دوزی نداند بوریا باف

محصول بیتـ ای گل توبابودن روی‌جانان‌از زیبائی لاف مزن : ادعامکن که من مثل روی او زیبایم . زیرا بوریا باف نمیتواند زر دوری کند . یعنی توچون بوریا باف وجانان چون زر دوز است .

مناز ای سرو با بالاش از قد
که با قدش یقین می‌افتی ازحد

محصول بیت ـ ای سرو در مقابل قدوبالای جانان توبقد وقامتت فخر مکن یعنی مگو که اگر او قد موزون دارد منهم دارم زیرا مسلم است که دربرابر قد او تو از قدر می‌افتی . یعنی از اینکه مقدارخود ترا نمیدانی ارزش ومقام اعتدال‌خود را از دست میدهی .

بیا ساقـی کـه ایـام بهارست
بر غم او که او پرهیز کارست

محصول بیت ـ ای‌ساقی بیا که ایام بهاراست. علی‌رغم آنکه پرهیز کاراست.

Marfat.com

شراب ارغوانی با غوانی

همی خور تا توانی می‌توانی

شراب ارغوانی،اضافه بیانی . با حرف مصاحبت ، غوانی ، جمع غانیه: یعنی زن نازك اندام، خلاصه به‌زنی که از لحاظ داشتن‌زیبائی احتیاج به زینت ندارد غانیه گویند. همی‌خور ، فعل امر مفرد مخاطب، تاحرف توقیف .

می‌توانی‌بدل از توانی و هردو توانی ، فعل مضارع‌مفرد مخاطب ویاها ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ تا میتوانی شراب قرمز را با مصاحبت نگاران نازك اندام نوش کن .

کسیکه گفته است : غوانی، جمع غانیه وبه‌معنای : زنان محبوبهٔ‌آوازخوان آمده . این مفسر دروهم مانده است . رد شمعی

مده درگوش ره پند ادیبان

چه پندشان چه آواز خطیبان

محصول بیت ـ ای‌ساقی همراه غوانی باده بخور و گوش به پند ادیبان‌مده، زیرا چه‌آواز خطیبان، یعنی همانطور که به سخنان‌خطیبان گوش‌نمیدهی،پند ادیبان راهم نشنیده بگیر : گوش‌نکن .

همین میگویدت درباغ بلبل

که جام ازکف منه در موسم گل

محصول بیت ـ بلبل در باغ همین حرف را میزند: که در فصل گل جام‌باده را از دست منه . یعنی در موسم گل باده بنوش .

غنیمت دان وصال گل غنیمت

بمی خوردن مصمم کن عزیمت

محصول بیت ـ وصال گل را غنیمت بدان‌غنیمت وبرای می‌خوردن نیتت را

Marfat.com

مصمم کن : عزمت را راسخ کن . یعنی البته می بخور .

مشو غافل که فرصت میشود فوت
دمادم وقت عشرت میشود فوت

محصول بیت ـ غافل مشو که فرصت فوت میشود و دمبدم وقت عیش وعشرت از دست میرود . یعنی وقت عشرت دائمی نیست . پس نباید فرصت را فوت کرد .

ز حافظ گوش کن این پند یکدم
همی زن جام می والله اعلم

محصول بیت ـ این پند را دمی از حافظ بشنو یعنی بپذیر وقدح باده را در کش که الله اعلم . یعنی باده بخور که اسرار خفیه را خدا اعلم است . پس که آمرزیده میشود و که نمیشود فقط حق تعالی آگاه است .

مثنوی

هر که آمد در جهان پرز شور
عاقبت میبایدش رفتن بگور

محصول بیت ـ هر کس که باین عالم پرغوغا وفتنه آمده . عاقبت باقتضای دنیا باید برود . یعنی عاقبت باید بمیرد ودر گور بخوابد .

در ره عقباست دنیا چون پلی
بی بقا جایی و ویران منزلی

محصول بیت ـ دنیاچون پلی است در راه آخرت، در واقع جای بی بقا ومنزل ویرانی است . یعنی چون پل که محل عبور است این دنیا هم دار قرار نیست .

دل منه برابن پل پرترس وبیم
برگ ره ساز و مشو اینجامقیم

محصول بیت ـ براین پل ترسناك دل مبند، علاقمند مباش. بلکه توشهٔ راهرا آماده کن وخیال اقامت در اینجا نداشته باش. مراد: به زادآخرت متوجه باش که دنیا بسیار فانی است .

نزد اهل معنی این کاخ سپنج
هست چون ویرانهٔ خالی زگنج

محصول بیت ـ این سرای عاریتی دو در : یعنی دنیا در نزد اهل معنی چون

Marfat.com

ویرانه ایست خالی از گنج .

راستی در حقیقت سفته‌اند
عارفان کین خانه را خان گفته‌اند

محصول بیت ـ راستی درحقیقت سفته‌اند . سفته‌اند : سوراخ کرده‌اند یعنی سخنی چون گوهر گفته‌اند. مراد: عارفان که باین خانه دنیا خان گفته‌اند سخنی چون گوهر برشته کشیده‌اند

مقصود: کسانیکه خانهٔ دنیا را به‌خان تشبیه کرده‌اند، بسیار خوب فرموده‌اند.

خان اقامت را نشاید درگذر
این جهان باکس نماند درگذر

محصول بیت ـ این بیت برای بیت سابق درمقام تعلیل واقع شد. در گذرگاه، خان شایستهٔ اقامت نیست . یعنی درجایی که باید بگذری و بروی خان اقامت را نشاید : این دنیا برای هیچ کس باقی نمیماند پس از این جهان بگذر یعنی فکر قرار مکن که اینجا مقام قرار وثبات نیست .

دور باش از دوستی مال وجاه
زانکه مالت مارو جاهت هست چاه

محصول بیت ـ از دوستی مال وجاه بگذر یعنی سودای مال ومقام را ترك کن زیرا مال برایت بمنزلهٔ مار ومنصب چاه یعنی زندان است .

من گرفتم خود تو بی بهرام گور
خواهی افتاد آخر اندر دام گور

محصول بیت ـ گرفتم که تو بهرام گوری: یعنی فرض کنیم که پادشاه مقتدری هستی آیا غیر از اینست که عاقبت بدام گور خواهی افتاد یعنی عاقبت مرگ مقرر است .

گر نه کوری گور می بین گفتمت
یك زمان بی کار منشین گفتمت

محصول بیت ـ اگر کور نیستی پس قبر را تماشا کن ، من گفتمت یعنی در بارهٔ

Marfat.com

جایی فکر کن که عاقبت خواهی رفت .

باز گفتمت که آنی بیکارمنشین . مراد بزاد آخرت مشغول باش و بیهوده نشین .

هیچکس رانیست زین منزل گزیر
از گدا و شاه و از برنا و پیر

محصول بیت ـ هیچ کس را از این منزل قبر گزیر نیست . یعنی همه‌لابدند که باین‌منزل قبر نزول نمایند چه گدا وچه پادشاه وچه جوان وچه‌پیر. مراد : همه ناگزیرند . حاصل همه لابدند .

در رساله‌ای در شرح بیتی از گلستان ، عبارت گزیر و ناگزیررا خوب‌تحقیق کرده‌ام . طالبین رجوع کنند بآنجا .

ای که بر ما بگذری دامن کشان
حافظ الحمدی‌همی‌خواهد بخوان

محصول بیت ـ ای‌آنکه دامن کشان وباطمأنینه از روی قبر ما میگذری ، حافظ از تو یك فاتحه میخواهد : برسر قبرش یك فاتحه بخوان یعنی برای‌روحش فاتحه بخوان .

وله ایضاً

Marfat.com

قصیده

خواجه این قصیده را در مدح شاه شجاع فرموده است .

شدعرصهٔ زمین چو بساطارم جوان
از پرتو سعادت شاه جهانستان

عرصهٔ زمین ـ اضافه بیانیه . بساط ارم ، اضافه لامیه وشاه جهانستان ، اضافه بیانیه. جهانستان ، ترکیب وصفی ازمصدر ستانیدن: جهان گیرنده یعنی جهان گیر.

محصول بیت ـ بهار آمد وروی زمین چون بهشت باطراوت گشت و همه‌جا از پرتو سعادت شاه جهان ستان سبز وخرم‌شد . مراد : آثارسعادت شاه بر بسیطزمین رونق وفر بخشید .

خاقان‌شرق‌وغرب که‌درشرق‌وغرب‌اوست
صاحبقران و خسرو شاه خدایگان

طبق اصطلاح تاریخها به پادشاه چین « خاقان » گویند ، چنانکه به شاه روم قیصر وشاه عجم راخسرو گویند . شاه خدایگان،اضافه بیانیه . خدایگان یعنی،جلیل وبزرگ .

محصول بیت ـ شاه مذکور خاقان‌شرق وغرب است : در شرق وغرب‌خسرو صاحبقران و پادشاه مقتدری است . یعنی در تمام عالم یگانه پادشاه توانا وی‌است .

خورشید ملك پرور وسلطان دادگر
دارای دادگستر وکسریٔ کی‌نشان

خورشید ملك پرور ـ اضافه بیانی ، ملك پرور ، ترکیب وصفی : آباد کنندهٔ مملکت . سلطان دادگر ، اضافه بیانیه . دادگر : عادل . دارای دادگستر ، اضافه

Marfat.com

بیانی ، دارا در اینجا به معنای حاکم است اگرچه‌نام یکی از پادشاهان قدیم‌بوده. دادگستر. ترکیب وصفی یعنی بسط‌دهندهٔ‌عدل‌خلاصه یعنی«عادل». کسری کی‌نشان، اضافه بیانیه . کسری ، معرب خسرو ، به اسلوب عجم «را» مکسور خوانده میشود اما عرب به فتح آن میخواند . کی نشان صفت مرکب ، یعنی دارای آثار و نشانه کی چون « کی» نام پادشاهی است . جایـز است در اینجا نشان از نشانیدن باشد یعنی نشاننده بر تخت شاهی : اعطاء کنندهٔ شاهی .

محصول بیت ـ واو خورشید ملك پرور و پادشاه عادل و دارای دادگستر و کسری کی‌نشان است .

سلطان نشان عرصهٔ اقلیم سلطنت
بالانشین مسند ایوان کن فکان

سلطان نشان ، ترکیب وصفی: نشانندهٔ پادشاه یعنی‌اعطا کنندهٔ سلطنت. سلطان نشان عرصهٔ اقلیم سلطنت ، اولی اضافه لامیه ودوتای دیگر اضافه بیانیه بالانشین، صفت مرکب : صدر مجلس نشین . بـالانشین مسند ، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش . مسندایوان ، اضافه لامیه. کن فکان ، اضافه بیانیه و عبارت‌است ازعناصر وافلاك .

محصول بیت ـ شاه مذکور اعطاء کنندهٔ شاهی درعرصهٔ اقلیم سلطنت وصدر نشین مسند ایوان کن فکان است .

اعظم جلال‌دنیی‌ودین آنکه رفعتش
دارد همیشه توسن ایام زیر ران

محصول بیت ـ جلال اعظم دنیا ودین است که رفعتش توسن‌ایام را همیشه زیر ران دارد . یعنی توسن ایام همیشه مطیع وی است .

جلال الدین ، لقب وشجاع، نامش است.

دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملك
خاقان کامکار و شهنشاه نو جوان

محصول بیت ـ فرمانروای دنیا شاه شجاع ، آفتاب ملك خاقان ، شاهنشاه

Marfat.com

کامروا و نوجوان آنکه با القاب مذکور ملقب شده شاه شجاع است .

ماهی که شد بطلعتش افروخته زمین
شاهی که شد بهمتش افراخته زمان

محصول بیت ـ شاه شجاع ، ماهی است که بطلعتش یعنی با رویش زمین را روشن ساخت . وشاهی است که باهمتش زمان رفعت یافت: زمانه رونق پیدا کرد.

سیمرغ وهم را نبود قوت عروج
آنجا که باز همت او سازد آشیان

سیمرغ و هم ـ اضافه بیانیه . قوت عروج ، مصدر به مفعولش اضافه گشته بازهمت، اضافه بیانیه

محصول بیت ـ آنجا که بازهمت او آشیانه سازد ، سیمرغ وهم را نبود قوت عروج : هر گز همتش وهم پذیر نیست

حکمش روان چو باد باطراف بر و بحر
مهرش نهان چو روح در اعضای انس و جان

محصول بیت ـ فرمانش چون باد در بر و بحر روان است ومهرش چون روح دراعضای انس وجان نهان شده . یعنی مهر ومحبت وی درقلب همه مضمر گشته : همه اورا دوست دارند.

ای صورت تو ملك جمال و جمال ملك
وی طلعت تو جان جهان وجهان جان

محصول بیت ـ ای شاه صورت تو ملك جمال وجمال ملك است یعنی کشور زیبائی است وسلطنت جمال، وای که طلعت توجان جهان وجهان جان است، خلاصه تو روح جهان وجهان روحی.

تخت تو رشك مسند جمشید و کیقباد
تاج تو غبن افسر دارا و اردوان

محصول بیت ـ تخت تو رشك مسند جمشید و کیقباد : یعنی مسند شاهی آنها

Marfat.com

به تخت تورشك میورزد زیرا تخت توازتخت جمشید و کیقباد اعلی وزیباست و تاج تو باعث شکست افسردارا و اردوان شده است ، مراد : رونق وفر آنها راازبین برد واعتباری برایشان باقی نگذاشت .

گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ تو
از یکدگر جدا فتد اجزای توامان

توامان ـ برج جوزاست .

محصول بیت ـ اگرعکس شمشیرترا آسمان بخیالش بیاورد اجزای جوزا ازترس ازیکدیگرجدا میشود .

جوزا ، شبیه به‌انسانی است که از کمر ببالا دو پیکر دارد ، چنانکه سابقاً در باره‌اش تحقیق کردیم. اینجا مراد بیان قدرت قاهرهٔ پادشاه است که فی‌الواقع بهادر بوده چنانکه شرحش گذشت،

تو آفتاب ملکی و هرجا که میروی
چون سایه ازقفای تو دولت بود روان

روان صفت مشبهه ازرویدن.

محصول بیت ـ تو آفتاب ملکی بهر کجا که میروی،دولت چون‌سایه بدنبالت کشیده میشود. یعنی دولت از تومنفك نمیشود.

ارکان نپرورد چوتو گوهر بهیچ قرن
گردون نیاورد چوتواختر بصد قران

مراد ازارکان «عناصراربعه» میباشد.

محصول بیت ـ درهیچ قرنی عناصراربعه (دنیا) گوهری چون ترا نتوانسته بپرورد . و اگر قرنها بگذرد ، روزگار اختری چون ترا نمیاورد : تو بی نظیر و بی‌مانندی .

بی طلعت تو جان نگراید بکالبد
بی نعمت تو مغز نبندد دراستخوان

نگراید. فعل نفی مضارع مفرد غایب. کالبد: قالب است اینجا یعنی جسم‌مغز،

Marfat.com

مراد مغز استخوان است. نبندد ، فعل نفی مضارع : نمی‌بندد یعنی حاصل نمیشود .

محصول بیت- بی‌روی‌توجان بجسم‌تمایل‌پیدا نمیکند و بی‌نعمت‌تواستخوان، مغز نمی‌بندد.

هر دانشی که در دل دفتر نیامدست
دارد جواب خامهٔ تو بر سر زبان

دانش ـ اسم مصدر به معنای دانستن و اینجا مراد علم است . و مراد از دفتر «کتاب» میباشد، چنانکه مکرراشاره کرده‌ایم

محصول بیت - هرعلمی که در کتاب نوشته نشده جواب آن را قلمت درنوك زبان دارد. یاخودقلمت جواب آن را میدهد: جوابش درنوك قلمت حاضر است .

دست ترا بابر که یارد شبیه کرد
چون‌قطره‌قطره‌این‌دهدو بدره‌بدره‌آن

محصول بیت - که قادراست که دست ترا بابر تشبیه کند : یعنی هیچ کس نمیتواند، زیرا ابر قطره قطره میدهد. اما دست تو بدره بدره : با کیسه می بخشد. بدره : معادل است باده هزارسکه .

با پایهٔ جلال تو افلاك پایمال
و زبحر جود دست تو در دهر داستان

محصول بیت ـ ازپایه ومرتبهٔ عظمت‌تو،افلاك پایمال است یعنی مقام ومرتبهٔ جلالت ازافلاك بالاتراست واز دریا وبحر سخای دست تو، در روزگارداستانها گفته شده .

مراد : پایه وجلالت از افلاك اعلاتروجود وسخاوتت ازدریا بیشترومشهورتر گشته .

بر چرخ علم مهری وبرفرق‌عقل تاج
درچشم‌فضل‌نوری ودرجسم ملك جان

محصول بیت- برفلك علم ، خورشیدی ، وبرفرق‌عقل تاجی، در چشم فضل

Marfat.com

نوری ، ودرجسم سلطنت ومملکت جانی. ملك ، به ضم میم وسکون لام لفظ مشترك است بین پادشاهی ومملکت.

علم ازتو باکرامت وعقل ازتو بافروغ
شرع ازتو درحمایت ودین ازتو درامان

محصول بیت ـ علم ازتو باکرامت: یعنی به سبب وجودتومکرم ومعزز گشته است وعقل از توفروغ یافته یعنی منور و روشن شده است شرع هم درحمایت توست: یعنی حامی شرع توئی.

ودین اسلام درسایهٔ تودرامن وامان است: یعنی تودین راازتغییر وتبدل مصون ومحفوظ میداری.

ای خسرو منیع جناب و رفیع قدر
وی داور عدیم مثال و عظیم شان

منیع ـ دراینجا به معنای بلنداست چنانکه پایهٔ منیع وپایگاه منیع گویند که به معنای بلند است . منیع جناب ، اضافه اسم فاعل به فاعلش . رفیع قدر و عدیم مثال ، هکذا

محصول بیت ـ ای شاه بلندآستان وبلند مرتبه وای فرمانروای عدیم مثال وعظیم الشأن .

ای آفتاب ملك که در جنب همتت
چون ذرهٔ حقیر بود گنج شایگان

در زمان قدیم دفینهٔ بزرگی که در جایی پیدا میشد ، چنین دفینه را گنج شایگان میگفتند ، بعدها به هرمال فراوان و وافر به طریق تشبیه گنج شایگان گفتند .

محصول بیت ـ ای آفتاب سلطنت، در مقابل همتت گنج شایگان چون ذرهٔ کوچکی است یعنی هیچ ارزش ندارد.

کسانیکه گفته‌اند: گنجی که لایق شاهان است یعنی گنج فراوان را گنج

Marfat.com

شایگان گویند، این مفسرین ازمعنای گنج شایگان اطلاع نداشتند .

رد سروری وشمعی

درجنب بحر جود تو از قطره کمترست
صد گنج شایگان که ببخشی برایگان

محصول بیت ـ صد گنج شایگان کـه برایگان می‌بخشی در مقابل دریای سخاوتت از قطره کمتر است . خزاین فراوانی کـه مفت می‌بخشی نسبت به جود و سخایت کمتر از قطره است .

عصمت نهفته رخ بسراپرده‌ات مقیم
دولت نهاده رخت بقا زیر کنده‌لان

عصمت : پاکی و پرهیزکاری‌است . کنده و کنده‌لان. کنده : بند و کنده‌ایکه بدست وپای مجرمین میزنند [1] که در روم «تومرق» گویند اما کنده‌لان به ضم کاف عجمی . یعنی کج وپیچ وچیز نامناسبی که در وسط یك چیز بطور نامتناسب ایجاد برجستگی کند وطوری واقع شود که نشود از آنجا خارجش کرد مانند جمع شدن پشم تشك در وسط که گره بزرگی ایجاد میشود و تاتشك شکافته نشود آن گره قابل صاف شدن نیست .

محصول بیت ـ عصمت و عفت در سراپردهٔ تو نهفته ومقیم شده است : یعنی عفت وعصمت دائماً مقیم بارگاه تواست و از سراپرده‌ات منفك نمیشود . و دولت هم رخت بقا را میان لحاف تو نهاده است . یعنی دولتت دائمی است کـه هیچوقت از خانه‌ات جدا نمیشود .

گردون برای خیمهٔ خورشید فلکه‌ات
ازکوه وابر ساخته نازیر و سایبان

فلکه ـ دراین بیت به‌معنای چوبی‌است که دررأس چادر به منظور نگهداری تیر وسط چادر برده میشود که بآن ناف چادر گویند .

---

۱ ـ درآسیای مرکزی کنده خانه معروف است یعنی حبسخانه . کتاب لغت‌جغتائی تألیف شیخ‌سلمان افندی‌بخاری .

Marfat.com

نازیر : زیر انداز[1] است که رویش می‌نشینند و به معنای جاجم است که روی حصیر وزیرقالی میاندازند .

محصول بیت ـ فلك برای چادر خورشید فلکه‌ات ، از کوه زیرانداز و از ابرسایبان‌ساخته. حاصل: فلك‌خده‌متکارچادرت‌است که هرچه بفرمائی انجامش‌میدهد.

وین اطلس منقش نه‌توی زرنگار
چتر بلند برسر خرگاه خویش‌دان

مراد از : وین اطلس‌منقش نه توی زرنگار ، افلاك نه گانه‌است

محصول بیت ـ این اطلس نه لاو منقش زرنگار را ، برسر خرگاهت‌چتری بدان که برخرگاهت سایه انداخته‌است .

بعداز کیان بملك سلیمان نیافت کس
این‌ساز واین‌خزینه واین‌لشکرگران

کیان ـ جمع کی : پادشاهان‌عجم را که از کیقبادتا دورهٔ زمامداری‌فیلقوس[2] سلطنت داشتند کیان گویند مثلا کیکاوس، کیخسرو و کیقباد که اینها را کیان‌نامند. مراد از ملك سلیمان شیراز است .

محصول بیت ـ بعد از سلسلهٔ کیان‌درملك سلیمان ، این ساز واین‌تشکیلات واین خزینه واین لشکرگران را کسی نیافت حاصل:سلطنتی که برایت میسر گشته برای هیچکس از سلاطین فراهم نگشته است .

بودی درون گلشن واز پردلان تو
درهندبود غلغل ودر زنگ‌بدفغان

پردل ـ بهادر را گویند .

---

۱ در معنای کلمهٔ «نازیر» لغت ترکی (اسکمله) بکاربرده‌که معنایش برای من روشن نشد . مترجم

۲ ـ فیلقوس ؟ بـاحتمال قوی فیلیب یـا فیلیبوس باید باشد : اسم عـدة ملوك منهم : فیلیب‌المکدونی ابوالاسکندرالکبیر . المنجد .

Marfat.com

محصول بیت ـ درحینی که تو در گلزار در ذوق وصفا بودی ، از خوف پهلوانان جنگی تو در هندوستان فریاد وفغان و درزنگستان غریو وغلغه بلند بود .

مراد : تمام عالم از تو واهمه دارند .

دردشت روم خیمه‌زدی وغریو کوس
تا دشت هند رفت و بیابان سیستان

محصول بیت ـ با اینکه دردشت وصحرای روم چادر زده‌ای ، امافریاد ونالهٔ کوس‌تو تا بیابان‌هند وصحرای سیستان رفت.

سیستان ، نام سرزمینی است .

حاصل : صیت وآوازهٔ قدرت تو تمام عالم را فرا گرفت .

تاقصر زرد ساخته‌ای لرزه اوفتاد
درقصرهای‌قیصر ودرخانه‌های‌خان

تا ـ از برای ابتدای زمان است . قصر زرد : کوشکی که درباغچهٔ بهشت نام شاه شجاع واقع بوده که روکارش زرد بوده .

محصول بیت ـ ازوقتیکه‌توقصر زرد را ساخته‌ای به‌قصرهای قیصر وخانه‌های خان تا تار زلزله افتاده . یعنی ازرشك وحسد متزلزل شده‌اند .

آن کیست تابملك کند با توهمسری
از مصر تا بروم وزچین تابقیروان

قیروان ـ نام دو شهر است که یکی در مشرق ودیگری درمغرب واقع شده .

محصول بیت ـ آن کیست که بتواند در سلطنت با تو برابری کند از مصر تا روم واز چین تا بقیروان[1] . یعنی در تمام دنیا کسی یارای برابری باتو ندارد .

یکی گفته است: مراد از قیروان مغرب است . این مفسر ازقیروان اطلاع

---

۱ قیروان شهری است درلیبی در حدود مصر . «واقع درشرق» قیروان دوم واقع در غرب شهری است درتونس که بمساجدش مشهور است . مترجم

Marfat.com

نداشته .

سال دگر ز قیصرت آرند تاج‌سر
وز چینت آورند بدرگه خراج خان

محصول بیت ـ سال آینده تاج سر قیصر را برایت میاورند و از چین خراج خان بدر گاهت میرسد . حاصل: تمام عالم مطیع ومنقادت میشوند .

توشاکری زخالق وخلق از توشاکرند
توشادمان بدولت وخلق از توشادمان

محصول بیت ـ توشکر گزار خالقت وخلق بداشتن تو شکر گزارند و تو بدولت شادمانی ومردم ازوجود تو شادند .

اینك بطرف گلشن و بستان همی روی
با بندگان سمند سعادت بزیر ران

محصول بیت ـ اینك اکنون تو باغلامانت درحالیکه بسمند دولت سوارشده‌ای بجانب بستان و گلشن میروی .

یعنی بسمند دولت سواری ومیروی .

ای ملهمی که از صف کروبیان قدس
فیضی رسد بخاطر پاکت زمان زمان

محصول بیت ـ ملهم ـ اسم مفعول از باب افعال : کسی که باوالهام شده . زمان‌زمان یعنی هردم .

محصول بیت ـ ای‌ملهمی که هردم بخاطر پاکت از صف ملائك قدس فیضی تازه میرسد . مراد : خاطر پاك تودائماً ازملائك مقرب فیض تازه تازه. کسب میکند.

کروبی : به فتح کاف وبه تشدید رای مضموم ملائك مقرب را گویند .

ای آشکار پیش دلت هرچه کردگار
دارد همی به پردهٔ غیب اندرون نهان

ای ، حرف ندا . منادی مقدر ، مراد : ای پادشاه است .

Marfat.com

کرد گار ، کاف اول عربی ومفتوح، را ودال ساکن است .

گار باکاف عجمی به معنی «چی» درترکی . پس کرد گار بحسب لغت یعنی کسیکه کار زیاد میکند . اما به معنای فاعـل مطلق بکار میرود . حاصل : کرد گار عبارت است از پرورد گار .

محصول بیت ـ ای‌شاه هر چیزیکه خداوند پشت‌پردهٔ غیب نهان میدارد ، در خاطر تو آشکار است . مراد : مسائلی که خدا از مردم نهان کرده در ضمیر تو آشکار است .

داده فلك عنان ارادت بدست تو
یعنی که من کیم بمراد خودم بران

محصول بیت ـ فلك عنان اراده را بدست تو داده یعنی میگوید : در مقابل تو من اختیاری‌ندارم بمراد خودبران . مراد:هرطور که اراده میکنی بران‌واجیرم کن . الحاصل اختیار در دست توست .

گر کوششیت افتد برداده‌ام بتیر
ور بخششیت باید زر داده‌ام بکان

در اینجا مراد از« کوشش» جنگ است .

محصول بیت ـ این بیت مقول فلك است : اگرجنگی بادشمنی برایت‌پیش بیاید ، جنگ ورزم را به تیرو تیغت داده‌ام یعنی برای منکوب ساختن عدویت اینها کافی است ولازم بزحمت تو نیست .

واگر برای بخشش نیازی به زر پیدا کردی ، به‌کان زر داده‌ام پس ازکان بگیر ومصرف کن .

خصمت کجاست در کف پای خودش فکن
یار تو کیست برسر وچشم منش نشان

محصول بیت ـ این بیت هم مقول فلك است .

میگوید : دشمنت کجاست اورا به زیر پا بیافکن یعنی پایمال وهلاك شود. و

Marfat.com

یارو یاورت کیست ، وی را برسر وچشمم بنشان مراد : برسروچشمم جا دارد : یارو یاور ترا تعظیم میکنم.

هم کام من بخدمت تو گشت منتظم
هم نام من بمدحت تو گشت جاودان

خواجه میفرماید : در اثر خدمت به تو من به مرادم رسیده‌ام، و بسبب مدحی که ترا کردم نامم جاودان گشت : اشعاری که به نامت سروده‌ام در دنیا باقی ماندو همهٔ آرزوهایم بر آورده شد. خلاصه بامدح کردن توشهرت دنیا گیر یافتم.

وله ایضاً قصیده

Marfat.com

قصیده

این قصیده را بنام قوام اکبر که نامش محمدبن‌علی است گفته است .

زدلبری نتوان لاف زد باسانی
هزار نکته درین کار هست تا دانی

محصول بیت ـ باسانی نمیشودازدلبری‌لاف زد : یعنی گفتن اینکه‌من‌دلربایم آسان نست ، زیرا در دلبری هزار نکته است که باید دانست مراد : تنها زیبائی نیست که دل عشاق را میرباید بلکه چندین حالت دیگر نیز وجود دارد که‌مجموعاً دلبری را تشکیل میدهد .

بجز شکردهنی‌مایه‌هاست خوبی‌را
بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی

محصول بیت ـ علاوه برشین دهنی زیبائی سرمایه‌ها دارد ، بایك انگشتری که نمیشود ادعای سلیمانی کرد ، مراد : سلیمان که بهمه چیز مسلط شده بود این را تنها انگشتری‌اش سبب نبود ، بلکه تصرفات مخصوص بخود داشت حتی گویند وقتی آن خاتم بدست دیو افتادآن قدرت برایش‌میسر نگشت .

ذکر دهان باعتبارخاتم آمده زیرا دهان را به انگشتری تشبیه کرده‌اند.

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد
که دردلی بهنر خویش رابگنجانی

محصول بیت ـ هزار سلطنت دلبری بدان نرسد : یعنی باآن برابری‌نکند، که با هنرمندی خود را در دل عاشقی جابدهی . مقصود : در دل عاشق برای خود جاباز کردن از هزار گونه دلبری بهتروعالی‌تر است.

ص ۴۵۶ جلد سوم شرح

Marfat.com

چه گردها که برانگیختی زهستی من
مباد خسته سمندت که تیز میرانی

محصول بیت ـ از وجود من خیلی گردها بلند کردی : وجود مرا نابود کردی و بفنا دادی . سمندت خسته نباشد که خیلی تند میرانی

تیزراندن ـ کنایه از غرور وتکبر است .

بهمنشینی رندان سری فرودآور
که گنجهاست درین بی‌سری وسامانی

سری ـ یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ بهمنشینی رندان سری فرود آور : برای اینکه بارندان همنشین ومصاحب شوی خودت را پایین بگیرو ازآن مقام که داری تنزل کن زیرا در این بی‌سرو سامانی گنجها نهفته . یعنی صحبت با این طبقه فواید زیاد دربردارد . حاصل : دز اختلاط با این گروه نفع بیشمار عایدت میشود .

بیار باده رنگین که صد حکایت خاص
بگویم ونکنم رخنه در مسلمانی

محصول بیت ـ بادهٔ رنگین بده که حکایات مخصوص تعریفت کنم وامارخنه در مسلمانی نمیکنم یعنی به مسلمانی ضرر نمیرسانم .

بخاك پای صبوحی کنان که تامن مست
بکوی میکده استاده‌ام بدربانی

محصول بیت ـ به حق خاك پای صبوحی کنان ، ازوقتیکه من مست بدربانی کوی میکده مشغول شده‌ام : از وقتیکه دربان میکده شده‌ام .

بهیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم
که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

محصول بیت ـ ازآن وقت که دربانی میکده را دارم بهیچ زاهد ظاهرپرست برخورد نکردم که زیر خرقه زنار پنهانی نداشته باشد. یعنی از وقتیکه دربان میخانه

Marfat.com

شده‌ام به کفر نهانی زاهدان ظاهرپرست واقف گشته‌ام :

بنام طرهٔ دلبند خویش خیری کن
که تا خدات نگهدارد ازپریشانی

محصول بیت - به خاطر طره‌ات که دلها را بسوی خود میکشد خیری کن تا خداوند ترا از پریشانی نگهدارد. یعنی حق تعالی ترا حفظ کند که چون طره‌ات پریشان نشوی .

مگیر چشم عنایت زحال حافظ باز
و گرنه حال بگویم بآصف ثانی

محصول بیت - دراصطلاح شعر باین اسلوب تشبیب گویند . یعنی . در اول قصیده که غزل ایراد شود تشبیب[1] ویاتسبیب گویند باشین وسین. خواجه میفرماید: چشم عنایت را از حال حافظ بازمگیر یعنی عنایتت را از حافظ مضایقه نکن . والا حال و وضع خود را باصف ثانی‌میگویم ، یعنی‌عرض حال میکنم.

در اصطلاحشان (ایرانیان) چنین بیت را گریز گویند یعنی از تغزل به‌القاب ممدوحه عدول کردن را گریز گاه گویند .

وزیر شاه‌نشان خواجهٔ زمین وزمان
که خرمست بدو حال انسی و جانی

وزیرشاه نشان ، اضافه بیانی . شاه نشان ، ترکیب وصفی : شاه نشاننده یعنی سلطنت دهنده .

که ، حرف رابط صفت . انسی وجانی ، یاها حرف نسبت .

محصول بیت - آصف ثانی که‌نامش را بردیم ، وزیری است که شاهی‌میبخشد وخواجهٔ زمین وزمان است که وجودش سبب شادی انس وجان است .

قوام دولت و دین محمد بن علی
که میدرخشدش ازچهره‌فریزدانی

محصول بیت - وزیر مذکور ملقب به قوام‌الدین‌نامش محمد پسر علی است

---

۱ - وصف محاسن زیبائی را در ابتدای قصیده تشبیب گویند . مترجم

Marfat.com

که از چهره‌اش نور وفریزدانی میدرخشد .

زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب
ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی

رسد ـ در این قبیل جاها به معنای لیاقت است .

جهانبان : حافظ جهان .

محصول بیت ـ تو بقدری نیکوخصالی هنگامیکه فکرت صائب است ومثمر شایسته‌ای که ادعا کنی نگهبان جهانی . یعنی شایستگی این را داری که ادعا کنی وبگوئی: من حامی ونگهدارعالمم .

طراز دولت باقی ترا همی زیبد
که همتت نبرد نام عالم فانی

طراز ـ به معنای علم است . طراز دولت باقی، اضافه لامیه مجازاً . آخری اضافه بیانی است. همی زیبد فعل مضارع مفرد غایب:متناسب و برازنده‌است. که، حرف تعلیل .

محصول بیت ـ زیوردولت جاویدان برازندهٔ توست ، زیرا همتت هرگز نام عالم فانی را یاد نمیکند : حکم فنا در نزدت اعتبار ندارد .

اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود
همه بسیط زمین رو نهد بویرانی

محصول بیت ـ اگر خزانهٔ عطا واحسانت دستگیر ومعین نشود تمام روی زمین روبویرانی مینهد : همه‌جا را خرابی فرامیگیرد.

تویی که صورت جسم ترا هیولی نیست
زجوهر ملکی در لباس انسانی

هیولی ـ در اینجا به معنای مادهٔ جسم است .

محصول بیت ـ توآن ذات شریف وعنصر لطیفی که صورت جسمت هیولی ندارد ، مراد : درتمام‌اشیاء صورت به هیولی‌عارض‌شده است ، اما در مورد تواینطور

Marfat.com

نیست ، بلکه تو در لباس انسانی‌از جوهر ملکی یعنی سایر اجسام از هیولی‌وصورت مرکب شده‌است ، اما جسم تو فقط ازمادهٔ ملکی است وهیولائی که صورت‌عارضش میشود ندارد. حاصل: درآفرینش، خلقت ملك را داری منتهابشکل بشری .

کدام پایهٔ تعظیم نصب باید کرد
که درمسالك فکرت نه برتر ازآنی

مسالك ـ جمع مسلك: جاهاییکه سلوك درآنجاها انجام میگیرد یعنی مقامات. آنی ،آن ، اشاره بدور ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ کدام پایهٔ بلند ومرتبهٔ بزرگ را برایت باید قائل شد که فکر ، ترا برتر ازآن نداند . یعنی اگر بالاترین مقام‌را که‌واقعاً شایستهٔ آنی‌برایت تعیین کنند بازدرمسالك فکربه مرتبهٔ بلندتر ازآن‌مستحقی. مراد : فکرحکم‌میکنند که بمرتبهٔ بلندتر ازآن سزاواری .

درون خلوت کروبیان عالم قدس
صریر کلك تو باشد سماع روحانی

سماع ـ در اینجا به معنای «آواز» است چنانکه مکرر گفته شده

روحانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ در خلوت فرشتگان عالم قدس ندای شدیدوآواز قلمت‌آواز روحانی است . مراد ارواح ازآواز قلمت حظ میبرند .

ترارسدشکرآویزخواجگی کزجود
دو آستین بکریمان عالم افشانی

رسد ـ اینجا به معنای‌لایق است . شکرآویز ، ترکیب وصفی درلغت :شکر آویزنده ، اما دراصطلاح کسی که هنری از خودنشان دهـد ودرمحل تحسین قرار بگیرد گوینده «شکرآویخت»

شکرآویز خواجه ، اضافه‌بیانیه و گاف حرف توسطویاحرف نسبت. کز ، که حرف‌تعلیل. زجود، مرهون مصرع دوم .

Marfat.com

محصول بیت ـ شکر آویزی وزارت لایق توست که ازسخاو کرم دو آستینترا به کریمان عالم افشانی یعنی کرم‌وسخاوت آنها در نزد تو اعتبار ندارد وارزشی برای آنها قائل نیستی . حاصل در بخشش واحسان ازآنها بالاتر وجلوتری .

سوابق کرمت را چگونه شرح کنم
تبارك‌الله از آن کار ساز رحمانی

سوابق ـ جمع سابقه . سوابق کرمت ، اضافه لامیه ،

محصول بیت ـ ای‌وزیر سوابق کرم ترا بچه‌وجه‌شرح دهم ، تبارك‌الله ازآن کارساز رحمانی ، یعنی آفرین بر آن سخا و کرمی که از خود نشان داده‌ای که در واقع خارج از حدود توانائی بشر است . مراد: توکارساز رحمانی هستی زیرا چنین کرم را فقط خداوند دارد وبس .

صواعق سخطت‌را بیان چگونه کنم
نعوذبالله از آن فتنه‌های طوفانی

صواعق ـ جمع صاعقه واضافه‌بیانیه ، سخط به معنای غضب است .

محصول بیت ـ صاعقهٔ غضب تراچگونه‌شرح‌دهم، پناه برخدا ازآن فتنه‌های طوفانی . یعنی غضبت همان قیامت است پس ازآن به‌خدا پناه میبرم .

کنون که‌شاهد گل‌شد بحجله‌گاه‌چمن
جز از نسیم صبانیست همدم جانی

شاهد گل ، اضافه بیانی . حجله گاه چمن ، ونسیم صبا ، هکذا .

همدم جانی بازهم بیانی است ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ اکنون که شاهد گل به‌حجله چمن داخل شد یعنی به چمن که تماشا گهش است رفت ، غیر از نسیم صبا همدهـم جانی ندارد یعنی یارجانی و همدم مونسش نسیم صباست

شقایق از پی‌سلطان گل بسازد باز
بدست باد صبا کله‌های نعمانی

Marfat.com

شقایق ـ لالهٔ نعمانی را گویند . نعمان‌بن‌منذر از بزرگان عرب قهاری بود، حکایت‌میشود : روزیکه‌این مردخوشحال‌بودآن روز هر که به نزدش میامداحسانش میکرد . واماروزیکه خشمناك‌وغضبناك‌بودهر کس که به پیشش‌میرفت البته‌میکشتش در هنگام گردش اگر به‌جای نزه و چمنزار میرسید میگفت اینجا باید در قرق من باشد ، پس دیگر هیچکس‌قادر نبود درآنجا صیدی کند و نه درختی‌بیندازد ویا برای چراندن حیواناتش ازآن چراگاه استفاده کند وچون‌درقرقگاههایش‌لالهٔ فراوان بود . بهمین جهت لاله‌را به نعمان اضافه کرده لالهٔ نعمان گفتند . یعنی‌عرب شقایق نعمان گوید .

کله‌های نعمان ، اضافه بیانی. کله ، به کسر کاف عربی‌ولام مشدد ، در لغت به معنای «پرده» است ، اما در این قبیل‌جاها به معنای گلیم قرمزرنگ که مخلوط بارنگ مشکی است که برای پوشش هودج ومحفه، هایشان از آن استفاده میکنند .

محصول بیت ـ شقایق از برای سلطان گل‌بادست‌صبا پرده‌های نعمانی‌میسازد که در داخل آن پرده آسایش و آرامش یابد وراحت باشد .

بدان رسید ز سعی نسیم باد‌بهار
که لاف‌میزند از لطف روح‌حیوانی

سعی نسیم باد ـ اضافه لامیه وبیانیه بهار،فاعل فعل «رسید» ، یا بهار ،مبتدا وبدان رسید ، خبر مقدم . که حرف بیان . فاعل فعل میزند ضمیر تحت فعل که‌بر میگردد به بهار .

لطف روح‌حیوانی ، اضافه لامیه وبیانیه .

محصول بیت ـ از نسیم باد صباکار فصل بهار و یـا نفس بهار بـه آن مرتبه رسیده که از لطافت روح حیوانی لاف میزند : یعنی دعوی میکند که من چون‌روح حیوانی لطیفم واحیای موتی میکنم ، حاصل : ادعا دارد که روح بخش شده است‌در درمعنای تمام بیت مفسری گفته است: ازسعی‌بادخوشبوی بهاری‌روح حیوانی بدانجا رسیده که از لطف لاف میزند .

Marfat.com

یکی دیگر گفته است : ازسعی نسیم بهار بدان رسید که حیوانی از لطافت روح لاف زند ، اینان مضمون بیت را در نیافته ولاف زاید زده‌اند .

رد سروری وشمعی

سحر گهم چه‌خوش آمد که بلبلی گلبانگ
بغنچه میزد و میگفت در سخنرانی

سخنران ـ ترکیب وصفی : سخن راننده ویا حرف مصدری . سخن رانی یعنی سوق کلام .

محصول بیت ـ هنگام سحر برای من بسیارخوش آیند بود که بلبلی باصدای بلند به‌غنچه داد میزد وضمن سوق کلام میگفت:

که تنگ دل‌چه نشینی ز پرده بیرون آی
که در خمست شرابی چو لعل رمانی

محصول بیت ـ بلبل به غنچه میگفت چرا تنگدل مینشینی، از پرده بیرون بیا که درخم شراب قرمزی است چون لعل رمانی وآن شراب ترا ازتنگدلی خلاص میکند .

مکن که می‌نخوری برجمال گل یکماه
که باز ماه دگر میخوری پشیمانی

محصول بیت ـ این بیت از گفتهٔ بلبل است : بلبل به غنچه میگفت این کاررا نکن که بشوق جمال گل یکماه باده نخوری یعنی به عشق گل باده بخور ، زیرا اگر نخوری ماه دگر : ماه بعد پشیمانی میخوری . مراد : اگر در فصل گل باده ننوشی ، در ماه بعد ، یعنی ماهی که بعد ازآن میاید پشیمان میشوی از اینکه چرا در فصل گل باده نخورده‌ای .

بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گل ومل داد عیش بستانی

محصول بیت ـ به شکرانهٔ آنکه تهمت تکفیر ازمیان برخاست: دیگر تکفیر

Marfat.com

نمیشوی، سعی کن که از گل‌وشراب داد عیش را بستانی خلاصه سعی‌و کوشش کن که عیش کامل کنی .

جفانه شیوهٔ دین پروران بودحاشا
همه‌کرامت ولطفست شرع یزدانی

محصول بیت ، جفا شیوهٔ دین‌پروران‌نیست حاشا: حاشا که اهل دین‌ودیانت جفا کار و جوار باشند . زیرا شرع یزدانی‌سراسر کرامت ولطف است نه‌جوروجفا.

رموز سرانا‌الحق چه داندآن غافل
که‌منجذب نشدازجذبه‌های‌سبحانی

محصول بیت ـ آن‌غافلی که باجذبه‌های الهی منجذب نگشته‌است ، رموزسر انالحق‌را چه میداند . یعنی کسیکه مظهر جذبهٔ خداواقع‌نگشته ازرموز سرانا‌الحق خبردارنیست .

درون پردهٔ‌گل‌غنچه بین که‌میسازد
زبهر دیدهٔ خصم تولعل پیکانی

لعل پیکانی ـ ترکیب وصفی است یعنی پیکان قرمز ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ در میان پردهٔ گل غنچه را نگاه کن که برای چشم دشمنت پیکان قرمز میسارد . یعنی برای اینکه چشم خصمت را کور کند پیکان قرمز رنگ میسازد .

طربسرای وزیرست ساقیا مگذر
که غیر جام‌می آنجا کندگرانجانی

طربسرای ـ خانهٔ شادی وسرور . وزیر ، مضاف‌الیه «اضافه لامیه». گرانجان، اینجا ، مراد سنگین وزنی‌است . ویا حرف مصدری: جام را به تن (جسم) وشراب را به‌جان تشبیه کرده است ، پس قدحی که مملو ازشراب باشد سنگین‌وزن میشود و این وضع را باگرانجانی تعبیر کرده .

محصول بیت ـ ای‌ساقی این سرای، خانهٔ شادی‌وسرور وزیراست پس‌مگذار

Marfat.com

که در اینجا غیر ازجام می کسی گرانجانی کند یعنی مگذار که در این مجلس غیر از قدح باده ، دیگری هم گرانجانی کند .

کنایه است از مملو بودن قدح از باده . یعنی فقط باید قدح سنگین وزن و ثقلت داشته باشد .

تو بودی ای‌دم صبح‌امید کزسرمهر
برآمدی و سرآمد شبان ظلمانی

دم صبح امید ـ اضافه‌ها بیانیه است . شب ظلمانی ـ هکذا ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای نفس صبح امید ، تو بودی که از روی مهر و محبتی که داری طلوع کردی تاشبهای تاریك پایان‌یافت مراد ظهور تو سبب شد که‌ظلمات‌ظلم از عالم برچیده شد .

مفهوم شعر این را میرساند که وزیر درمسافرت‌بوده ، ودرغیاب وی ظلم‌شایع گشته ، اما باآمدنش ظلمت ظلم برطرف شده است .

شنیده‌ام که زمن یاد میکنی گه‌گاه
ولی بمجلس‌خاص خودم نمیخوانی

محصول بیت ـ خطاب به وزیر میفرماید : شنیده‌ام که گاه گاهی از من یاد میکنی ، اما مرا به مجلس خاصت دعوت نمیکنی .

طلب نمیکنی‌ازمن‌سخن‌جفا اینست
وگرنه باتوچه بحث‌است‌درسخندانی

محصول بیت ـ از من سخن نمیخواهی ، و این خـود نسبت بمن ظلم است وگرنه درسخندانی با توچه بحث دارم . یعنی با من هیچوقت طرف مکالمه نمیشوی وگرنه میدیدی که بحث درسخن چگونه است .

زحافظان‌جهان کس‌چو بنده‌جمع‌نکرد
لطائـف حکمی بـا نکات قـرانی

جایزاست مراد از«حافظان» کسانی‌باشد که‌با مخلص حافظ متخلص‌بوده‌اند.

Marfat.com

ونیز ممکن است منظورش حفاظ قران باشد لطائف حکمی ، اضافه بیانیه و یاحرف نسبت . نکات قرانی ، هکذا .

محصول بیت ـ از حافظان دنیا کسی چون بنده لطائـف حکمی را با نکات قرانی . جمع نکرد .

هزار سال بقا بخشدت مدایح من
چنین متاع نفیسی بچون توارزانی

متاع نفیس ، اضافه بیانی ویا حرف وحدت . بچون ، با حرف صله ارزانی، تقدیرش ارزانی است ، به ضرورت قافیه «سین وتا» ترك گشته است .

محصول بیت ـ مدایح من هزار سال ترا بقا بخشد . مراد: مادامکه شعرمن خوانده میشود نام توهم زنده است ، چونکه تو ممدوحی و نامت در شعر من ضبط گشته وذکر شده . پس درواقع چنین متاع نفیسی به ذات چون تولایق است ،ومن جز تو کسی رامدح نخواهم کرد .

سخن درازکشیدم ولی امیدم هست
که ذیل عفو برین ماجرا بپوشانی

محصول بیت ـ سخنم را خیلی طولانی کردم (خیلی حرف زدم) اماامیدوارم که دامن عف براین ماجرا بپوشانی . یعنی امیددارم که از این گناه من بگذری .

همیشه تابه بهاران صبا بصفحهٔ باغ
هزار نقش نگارد زخط ریحانی

مجصول بیت ـ مادامکه در فصلهای بهار باد صبا دائم باخط ریحانی نقشهای گوناگون بروی باغ میزند . ریحان نسبت به باغ خیلی مناسب واقع شده .

بباغ ملك زشاخ امل بعمر دراز
شکفته باد گل دولتت بآسانی

باغ ملك ، اضافه بیانی وشاخ امل ، هم بیانی است .

Marfat.com

عمر دراز و گل دولت ، هکذا .

محصول بیت ـ درباغ سلطنت ویادرباغ ملکت، همیشه کامیاب باشی وعمرت طولانی گردد و گل دولتت باسانی شکفته‌شود یعنی سعادت ودولتت به راحتی وبدون تشویش ادامه یابد وهرگز از روزگار اضطراب نبینی .

وله ایضاً

Marfat.com

فی المخمس

در عشق توای صنم چنانم
کز هستی خویش در گمانم

محصول بیت - ای صنم از عشق‌توحالی پیدا کرده‌ام که حتی ازهستی‌خودم در گمانم، مراد : ازشدت عشق تو از وجودم بی‌خبر گشته‌ام .

هرچند که زار و ناتوانم گر دست دهد هزار جانم
درپای مبارکت فشانم

محصول بیت - هرچند که زار و ناتوانم ، اما اگر هزارجان دستم دهدهمه را نثار پای مبارکت میکنم .

کوبخت که از سر نیازی
در حضرت چون تو دلنوازی

محصول بیت - کو آن طالعی که از روی نیاز در حضور دلنوازی چون تو .
در این بند یاهای قافیه تماماً از برای وحدت است .

معروض کنم نهفته رازی هیهات که‌چون توشاهبازی
تشریف دهد بآشیانم

محصول بیت - در حضور دلنوازی چون تو ، یك راز نهانی را عرض کنم .
هیهات که شاهبازی چون تو آشیانهٔ مرا تشریف دهد یعنی مشرف کند .

هرچند ستمگری ترا خوست
کم کن تو بدی که آن نه نیکوست

محصول بیت - هرچند که‌جفاکاری عادت توست ، اما تو ناشایستگی و بدی

Marfat.com

را ترك كن كه بدی خوب نیست.

گر زانکه دلت نه زاهن وروست ، اخر بسرم گذر کن ای دوست
انکار که خاك آستانم

محصول بیت ـ اگر چنانکه دلت از آهن وروی نیست ، پس ای دوست البته بسرم گذر کن وفرض کن که خاك آستانتم: همانطور که پا بر خاك آستانت مینهی مراهم آن خاك محسوب کن وپایمالم کن .

گفتم که چو کشتیم بزاری
زین پس ره مرحمت سپاری

محصول بیت ـ چون مرا بزاری کشتی گفتم دیگر ازاین ببعد رحمم خواهی کرد یعنی پس از کشتن رعایتم خواهی کرد .

بـردل رقم وفـا نـگاری ، تو خود سروصل ماندای
من طالع و بخت خویش دانم

محصول بیت ـ خیال میکردم در دل نسبت بمن وفادار باشی ، اما تو که خیال وصال ما را نداری ، یعنی وصل منـا را طالب نیستی و من این را از طالع و بخت بر گشتهٔ خویش میدانم : این عدم علاقه ترا از بختم میدانم .

ای بسته کمر زدور و نزدیك
بر هیچ بخون ترك وتاجیك

محصول بیت ـ ای جانان کـه از دور و نزدیك بلاسبب بخون ترك و تاجیك کمر بسته‌ای .

گرخانه محقر است و تاریك ، در مسکن اخلص الممالیك
بر دیـدهٔ روشنت نشانم

ممالیك ـ جمع مملوك است یعنی غلامان

محصول بیت ـ اگرچه خانهٔ مان محقر وتاریك است ، امادر مسکن اخلص الممالیك ترا بر روی چشم روشنم مینشانم .

Marfat.com

من از تو بجز وفا نجویم
بیرون ز گل وفا نبویم

محصول بیت - من از تو غیر ازوفا چیزی نمیخواهم وغیر از گل وفایت هیچ گل را نمی‌بویم ، یعنی غیر از وفاداری نسبت به تو بهیچ‌چیز توجه ندارم .

الا ره بندگ-ی نپوی--م اسرار تو پیش کس نگویم
و اوصاف توپیش کس نخوانم

محصول بیت - من بتو وفادارم وغیر از راه غلامی‌ات بهیچ راه نمیروم . و اسرار ترا پیش هیچ کس فاش نمیکنم واوصاف ترا پیش هیچ کس تعریف نمیکنم .

گیرم نه در وف-ا گشودیم
نه مهر بمهر برفزودیم

محصول بیت - گیرم که در وفا را نگشوده‌ایم ، ومهر بمهر نفزوده‌ایم یعنی فرض کنیم که نسبت بهم وفادار نبوده‌ایم ومحبتمان روزبروز زیادتر نشده است .

نه بود هرآنچه می‌نمودیم آخر نه من و تو یاربودیم
عهد تو شکست ومن همانم

محصول بیت - آن کارها که کردیم بالاخره نشد، یعنی سعی و کوششی کردیم اما مراد حاصل نشد ، آخرمگر من وتو باهم یارو یاور نبودیم . تو عهدت را شکستی اما من همانم یعنی نسبت بتو وفادارم .

گر سر ببری به تیغ تیزم
ازکوی وفات بر نخیزم

محصول بیت - اگرسرم راباشمشیر تیزهم ببری دست ازوفایت نمیکشم: ترك وفایت نمیگویم .

ور زانکه کنند ریزه‌ریزم من مهرهٔ مهرتـو نریزم
الاکه بـریـزد استخوانم

ریزم - در اصل ریزه‌ام بوده به ضرورت وزن وقافیه «های» رسمی حذف‌شده

Marfat.com

است .

محصول بیت ـ کوی وفایت را ترك نخواهم گفت ولواینکه ریزه‌ریزه‌ام کنند ومحبت وعشق ترا ضایع نخواهم کرد ، مگراینکه استخوانهایم بریزد . یعنی مگر اینکه بمیرم .

آنها که نشان عشق جویند
جز راه مزار من نپویند

در نسخه‌ها «آنها» واقع شده اما قیاس «آنان» بوده

محصول بیت ـ آنانکه درجستجوی نشانهٔ عشق‌اند ، غیراز راه مزارمن براه دیگر نروند .

خاك من زار چون ببویند **گر نام توبرسرم بگویند**
فریاد برآید از روانم

محصول بیت ـ اگر خاك مزار من نزار رابببویندواگر نام ترا برسرخاکم بگویند ، از روانم فریاد وفغان بلند میشود .

گر بگذردم ز پیش خیلی
هر یك بصفا به از سهیلی

محصول بیت ـ اگر خیلی از زیبایان از برابرم بگذرند که هریك درصفاو زیبائی از سهیل بهتر باشد .

از تو نکنم بغیر میلی **مجنونم اگر بهای لیلی**
ملك عرب و عجم ستانم

بغیر ـ با حرف صله . میلی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ غیر از تو بهیچ کس علاقه نمی‌بندم ، دیوانه‌ام اگردر برابر بهای لیلی ملك عرب وعجم را بگیرم .

گشتم صنما در آرزویت
آشفته وتیره دل چومویت

محصول بیت ـ صنما درآرزویت چون مویت آشفته وتیره دل گشتم .

Marfat.com

هرچند نمیرسم بکویت شب نیست که از فراق رویت
زاری بفلك نمیرسانم

محصول بیت - هرچند که به‌محله‌ات نمی آیم اماشبی نیست که‌ازفراق‌رویت فریاد وفغان به را به فلك نرسانم . یعنی هرشب آه ونالهام به‌آسمان میرسد .

ای وصل تو اصل شادمانی
مانی بنشاط جاودانی

محصول بیت - ای‌جانان وصل تو ، اصل وسبب و سرمایهٔ شادمانی است ، با نشاط وسرور جاویدان زندگانی کن یعنی دائماً دردنیا باسرور ونشاط باشی.

برحافظ خود چه میفشانی هر حکم که برسرم برانی
سهلست ز خویشتن مرانم

محصول بیت - برحافظ خودت چه نثار میکنی ، هر حکمی که دربارهٔ من صادر کنی ، برایم سهلست مگر اینکه مرا از خود نرانی .

الحمدالله علی الااختتام والصلاة علی افضل الانام و علی عترته ثم سلام الی قیامة الساعة وساعة القیام.

Marfat.com

شادم که شرحنه دل بولدی فرصت　　غج ایدی صوراریسك سال‌هجرت
مرادین بولسون اوخویوب یازانلر　　دخی سهو و خطا سنی دوزنلر

ترجمهٔ شعر ترکی : شادم که فرصت شرح کتاب حافظ را یافتم ، اگر تاریخ اتمام آن را سؤال کنی سال۱۰۰۳ هجرت بود :

خوانندگان‌و نویسندگان‌و نیز کسانیکه‌اشتباهات واغلاظ این‌شرح را برطرف، نموده‌اند کامروا گردند و بمرادشان برسند .

وکان تمام طبعه فی‌یوم‌السبت‌المبارك‌الرابع والشعرین من‌شهر ربیع‌الثانی‌سنة خمسین ومأتین والف من‌هجرة . من‌له‌العز والشرف علیه‌الصلاة والسلام وعلی آله و صحبه‌الکرام .

الان‌المجلدالاول ومائة وعشرین صحیفة . من‌الثانی طبع فی‌مطبعة ولی‌النعم الحاج محمدعلی پاشاالتی انشأها بالاسکندریه بتصحیح‌الفاضل عزیز افندی و اما باقیه فبالمطبعه الکبری التی‌انشأها ولی‌النعم‌المذکور ببولاق بتصحیح احمد افندی تلمیذالعلامة اللوذعی والفهامة الالمعی» الحافظ‌الشیخ محمد مراد افندی الذی‌کان فی‌تقریرعوارف‌المعارف‌یعیدویبدی بتکیة مزاد ملا الکائنة ببازارچهارشنبه. امدناالله بامداده وسلك بناقویم رشاده ، وذلك بملاحظة ناظرالمطبعةالکبری المعتمد علی‌ربه فی‌الدنیا والاخری . مستمداً منه‌الفیض‌الربانی ،ابی‌القاسم‌افندی شاهدالجیلانی .

له‌الحمدوالمنه . اینك ترجمهٔ فارسی جلدچهارم کتاب شرح سودی بر حافظ در سال ٤٧ شمسی در نیمهٔ اول تیرماه به‌پایان‌رسید . بدین ترتیب بعون‌تعالی‌ترجمهٔ کامل شرح مذکور «در چهار مجلد» بزبان فارسی اتمام یافت ولی تمام آنگه شود بحقیقت که در نظر اهل ادب پسندیده آید . مترجم

دکتر عصمت ستارزاده

Marfat.com

Marfat.com

فهرست غزلیات

غزل	مطلع غزل	صفحه کتاب
۴۳۸	فاتحهٔ چوآمدی برسر خستهٔ بخوان	۲۱۰۶
۴۳۹	چندانکه گفتم غم با طبیبان	۲۱۰۸
۴۴۰	میسوزم از فراقت روی ازجفا بگردان	۲۱۱۲
۴۴۱	یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان	۲۱۱۴
۴۴۲	خدارا کم‌نشین با خرقه پوشان	۲۱۱۸
۴۴۳	شاه شمشادقدان خسرو شیرین دهنان	۲۱۲۲
۴۴۴	بهار و گل طرب انگیز گشت وتوبه شکن	۲۱۲۶
۴۴۵	چوگل هردم ببویت جامه در تن	۲۱۳۰
۴۴۶	افسرسلطان گل پیدا شد ازطرف چمن	۲۱۳۴
۴۴۷	خوشتر از فکر می‌وجام چه‌خواهد بودن	۲۱۳۹
۴۴۸	دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن	۲۱۴۴
۴۴۹	منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن	۲۱۴۸
۴۵۰	ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن	۲۱۵۴
۴۵۱	گلبرگ را زسنبل مشکین نقاب کن	۲۱۵۳
۴۵۲	صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	۲۱۵۷
۴۵۳	ز در درآو شبستان مامنور کن	۲۱۶۱
۴۵۴	ای‌نور چشم من سخنی هست گوش کن	۲۱۶۸
۴۵۵	کرشمهٔ کن‌وبازار ساحری بشکن	۲۱۷۲
۴۵۶	بالابلند عشوه‌گر نقش باز من	۲۱۷۵
۴۵۷	چون شوم خاك رهش دامن بیفشاند زمن	۲۱۸۱
۴۵۸	نکتهٔ دلکش بگویم خال آن مهروبین	۲۱۸۴
۴۵۹	شراب لعل‌کش وروی مه‌جبینان بین	۲۱۸۸
۴۶۰	میفکن برصف رندان نظری بهتر ازین	۲۱۹۲
۴۶۱	مرغ دلم طائریست قدسی عرش‌آشیان	۲۱۹۶
۴۶۲	دربدخشان لعل‌اگر ازسنگ می‌آید برون	۲۱۹۹
۴۶۳	بجان پیر خرابات وحق نعمت او	۲۲۰۱
۴۶۴	گفتا برون شدی بتماشای ماه نو	۲۲۰۴
۴۶۵	مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو	۲۲۰۷

Marfat.com

۴۶۶	ای‌آفتاب آینه دار جمال تو	۲۲۱۲
۲۵۷	ای خونبهای نافهٔ چین خاك راه تو	۲۲۱۷
۴۶۸	ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو	۲۲۲۱
۴۶۹	تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشکسای تو	۲۲۲۶
۴۸۰	مرا چشمی است خون افشان زدست آن کمان ابرو	۲۲۳۱
۴۷۱	خط عذار یار که بگرفت ماه ازاو	۲۲۳۵
۴۷۲	گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو	۲۲۳۹
۴۷۳	ای پیك راستان خبر یار ما بگو	۲۲۴۲
۴۷۴	خنك نسیم معنبر شمامه دلخواه	۳۲۴۶
۴۷۵	عیش مدامست زان لعل دل‌خواه	۲۲۵۰
۴۷۶	گر تیغ بارد در کوی آن ماه	۲۲۵۴
۴۷۷	ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه	۲۲۵۸
۴۷۸	در سرای مغان رفته بود وآب زده	۲۲۶۱
۴۷۹	ای‌که باسلسلهٔ زلف درازآمدهٔ	۲۲۶۷
۴۸۰	دوش رفتم بدر میکده خواب‌آلوده	۲۲۷۰
۴۸۱	دامن‌کشان همی رفت درشراب‌زرکشیده	۲۲۷۵
۴۸۲	از خون دل نوشتم نزدیك یارنامه	۲۲۷۹
۴۸۳	چراغ روی ترا شمع گشته پروانه	۲۲۸۴
۴۸۴	سحر گاهان که مخمور شبانه	۲۲۸۸
۴۸۵	از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ	۲۲۹۳
۵۸۶	ای‌از فروغ رویت روشن چراغ دیده	۲۲۹۶
۴۸۷	عیدست وموسم گل ساقی بیار باده	۲۳۰۱
۴۸۸	نصیب من چو خرابات‌کرده است الله	۲۳۰۴
۵۸۹	وصال او زعمر جاودان به	۲۳۰۷
۴۹۰	ای‌دل بکوی‌دوست گذاری نکردهٔ	۲۳۱۱
۴۹۱	ساقی بیاکه شد قدح لاله پرزمی	۲۳۱۲
۴۹۲	بصوت بلبل وقمری اگر ننوشی می	۲۳۱۹
۴۹۳	لبش میبوسم ودر میکشم می	۲۳۲۵
۴۹۴	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	۲۳۲۹
۴۹۵	ایکه برماه از خط مشکین نقاب انداختی	۲۳۳۲
۴۹۶	ای دل مباش خالی یکدم زعشق ومستی	۲۳۴۰
۴۹۷	با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی	۲۳۴۳
۴۹۸	آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی	۲۳۴۶
۳۹۹	ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی	۲۳۵۳
۵۰۰	سبت سلمی بصد غیها فوادی	۲۳۵۷
۵۰۱	دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی	۲۳۶۲

Marfat.com

۵۰۲	سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی	۲۳۶۷
۵۰۳	چه بودی اردل آن یار مهربان بودی	۲۳۷۳
۵۰۴	بجان او که گرم دسترس بجان بودی	۲۳۷۶
۵۰۶	چوسرو اگر بخرامی دمی بگلزاری	۲۳۷۹
۵۰۶	شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری	۲۳۸۳
۶۰۷	ترا که هرچه مرادست در جهان داری	۲۳۸۶
۵۰۸	صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری	۲۳۹۰
۵۰۹	بیا باما مورز این کینه داری	۲۳۹۵
۵۱۰	ایکه در کوی خرابات مقامی داری	۲۳۹۹
۵۱۱	ای که مهجوری عشاق روا میداری	۲۴۰۴
۵۱۲	روزگاریست که مارا نگران میداری .	۲۴۰۷
۵۱۳	خوش کرد یاوری فلکت روزداوری	۲۴۱۴
۴۱۴	طفیل هستی عشقند آدمی وپری	۲۴۱۸
۵۱۵	ایکه دائم بخویش مغروری	۲۴۲۵
۵۱۶	زکوی یار میاید نسیم باد نوروزی	۲۴۲۷
۵۱۷	عمر بگذشت به بیحاصلی وبواالهوسی	۲۴۳۳
۵۱۸	نوبهارست درآن کوش که خوشدل باشی	۲۴۳۸
۵۱۹	هزار جهد بکردم که یار من باشی	۲۴۴۱
۴۲۰	ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی	۲۴۴۵
۵۲۱	زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی	۲۴۴۹
۵۲۲	سلیمی منذحلت بالعراقی	۲۴۵۴
۵۲۳	کتبت قصة شوقی ومدمعی باکی	۲۴۶۵
۵۲۴	یا مبسمایحاکی درجاً من اللالی	۲۴۷۰
۵۲۵	سلام الله ماکراللیالی	۲۴۷۹
۵۲۶	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی	۲۴۸۸
۵۲۷	رفتم بباغ صبحدمی تا چنم گلی	۲۴۹۲
۵۲۸	این خرقه که دارم در رهن شراب اولی	۲۴۹۵
۵۲۹	زان می عشق کزو پخته شود هرخامی	۲۴۹۸
۵۳۰	که برد بنزدشاهان زمن گدا پیامی	۲۵۰۲
۵۳۱	اتت روایح رندالحمی وزاد غرامی	۲۵۰۸
۵۳۲	سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی	۲۵۱۷
۵۳۳	ز دلبرم که رساند نوازش قلمی	۲۵۲۳
۵۳۴	احمدالله علی معدلة السطانی	۲۵۲۸
۵۳۵	وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	۲۵۳۵
۵۳۶	هواخواه توام جانا ومیدانم که میدانی	۲۵۴۲
۵۳۷	گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی	۲۵۴۶
۵۳۸	نسیم صبح سعادت بدان نشان که تودانی	۲۵۵۰

Marfat.com

۵۳۹	دویار زیرك واز بادهٔ کهن دومنی	۲۵۵۳
۵۴۰	نوش کن جام شراب یك‌منی	۲۵۵۹
۵۴۱	صبح است وژاله میچکد ازابر بهمنی	۲۵۶۲
۵۴۲	ای که درکشتن ما هیچ مدارا نکنی	۲۵۶۵
۵۴۳	بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی	۲۶۶۹
۵۴۴	ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی	۲۵۷۳
۵۴۵	سحر گه رهروی در سرزمینی	۲۵۷۸
۵۴۶	تو مگر برلب آبی بهوس ننشینی	۲۵۸۳
۵۴۷	ساقیا سایهٔ ابرست وبهار ولب جوی	۲۵۹۰
۵۴۸	بلبل زشاخ سرو بگلبانگ پهلوی	۲۵۹۴
۵۴۹	ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	۲۶۰۰
۵۵۰	سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی	۲۶۰۴
۵۵۱	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	۲۶۱۰
۵۵۲	بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی	۲۶۲۱
۵۵۳	سلامی چو بوی خوش آشنائی	۲۶۲۶
۵۵۴	ای پادشه خوبان داد ازغم تنهائی	۲۶۳۰
۵۵۵	ای دل گر ازآن چاه زنخدان بدرآیی	۲۶۳۶
۵۵۶	می‌خواه وگل افشان کن از دهر چه میجوئی	۲۶۴۰
۵۵۷	بفراغ دل زمانی نظری بماه‌رویی	۲۶۴۴
۵۵۸	در همه دیرمغان نیست چو من شیدایی	۲۶۴۷
۵۵۹	ای باغم تو مارا پیوند لایزالی	۲۶۵۲
۵۶۰	ای زشرم عارضت گل غرق خوی	۲۶۵۶
۵۶۱	بیار باده وبازم رهان ز مخموری	۲۶۶۰
۵۶۲	ای باد نسیم یار داری	۲۶۶۳
۵۶۳	پدیدآمد رسوم بیوفایی	۲۶۶۶
۵۶۴	برو زاهد بامیدی که داری	۲۶۶۹
۵۶۵	جان فدای تو که هم جانی وهم جانانی	۲۶۷۲
۵۶۶	چون در جهان خوبی امروز کامکاری	۲۶۷۶
۵۶۷	ساقی اگرت هواست بامی	۲۶۸۰
۵۶۸	خوشتر ازکوی خرابات نباشد جایی	۲۶۸۲
۵۶۹	نور خدا نمایدت آینهٔ مجردی	۲۶۸۶

Marfat.com

ردیف	مقطعات	صفحه کتاب
۱	دل‌منه بر دنیی واسباب او	۲۶۸۸
۲	ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار	۲۶۹۲
۳	بگوش هوش رهی منهی‌ندا در داد	۲۶۹۴
۴	دل مبندای مرد بخرد برسخای عمرووزید	۲۶۹۶
۵	روح‌القدس آن سروش فرخ	۲۶۹۸
۶	بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق	۲۷۰۰
۷	گدا اگر گهر پاك داشتی در اصل	۲۷۰۳
۸	بسمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس	۲۷۰۵
۹	تو نیك وبدخود هم ازخود بپرس	۲۷۰۷
۱۰	برتو خوانم ز دفتر اخلاق	۲۷۰۹
۱۱	سرای ومدرسه وبحث علم وطاق ورواق	۲۷۱۱
۱۲	حسود خواجهٔ ما را بگوکه بد مپسند	۲۷۱۳
۱۳	شاها مبشری زبهشتم رسیده است	۲۷۱۵
۱۴	بدین ظلمت سرا تاکی ببوی دوست بنشینم	۲۷۱۸
۱۵	ساقیا پیمانه پر کن زانکه صاحب مجلست	۲۷۲۱
۱۶	پادشاها لشکر توفیق همراه تواند	۲۷۲۳
۱۷	ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد وحرص	۲۷۲۵
۱۸	حسن این نظم از بیان مستغنی‌است	۲۷۲۶
۱۹	خسروا دادگرا بحر کفا شیردلا	۲۷۲۸
۲۰	قوت شاعرهٔ من سحر از فرط ملال	۲۷۳۱
۲۱	فساد چرخ نبینند ونشنوند همی	۲۷۳۳
۲۲	بمن پیام فرستاد دوستی دیروز	۲۷۳۷
۲۳	گلقند شعر من زبنفشه شکر رباست	۲۷۴۱
۲۴	بگذشتن فرصت‌ای برادر	۲۷۴۳
۲۵	صباح جمعه بود وسادس ربیع نخست	۲۷۴۴
۲۶	آن میوهٔ بهشتی کامد بدستت ای‌جان	۲۷۴۵
۲۷	برادر خواجهٔ عادل بطاب مثواه	۲۷۴۶
۲۸	رحمن لایموت چو این پادشاه را	۲۷۴۷
۲۹	آصف دور زمان جان جهان تورا نشاه	۲۷۴۸
۳۰	بهاءالحق و الدین طاب مثواه	۲۷۴۹

Marfat.com

۳۱	مجددین سرور سلطان قضات اسماعیل	۲۷۵۰
۳۲	اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش	۲۷۵۲
۳۳	ایام بهارست و گل ولاله ونسرین	۲۷۵۳
۲۴	آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند	۲۷۵۴
۳۵	زآن حبهٔ خضرا خورکز روی سبك هضمی	۲۷۵۶
۳۶	سال وفال وحال ومال واصل ونسل وتخت وبخت	۲۷۵۸
۳۷	سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن	۲۷۵۹
۳۸	کوفرصتی که خدمت پیرمغان کنم	۲۷۶۱
۳۹	حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال	۲۷۶۲
۴۰	دریغا خلعت روز جوانی	۲۷۶۴
۴۱	ای بادصبا اگر توانی	۲۷۶۶
۴۲	بعلمست آدمی انسان مطلق	۲۷۶۷
	رباعیات	۲۷۶۸
	مثنویات	۲۸۰۸
	ساقینامه	۲۸۱۸
	مغنینامه	۲۸۵۰
	مثنوی	۲۸۶۰
	قصیده	۲۸۶۶
	قصیده	۲۸۷۸
	مخمس	۲۸۹۰

Marfat.com

فهرست اعلام

۱ ـ ابوالفوارس ـ رجوع به فهرست اعلام جلد دوم «کنیهٔ شاه شجاع»
۲ ـ احمد شیخ اویس ایلخانی : رجوع شود به فهرست اعلام جلد اول
۳ ـ آدم : ابوالبشر
۴ ـ اسد : پسر سلطان منصور » » » دوم
۵ ـ اسماعیل » » » اول
۶ ـ آصفی : شاعر » » » اول
۷ ـ اسکندر : » » » دوم
۸ ـ اصمعی » » » اول
۹ ـ آصف ثانی : خواجه جلال‌الدین‌تورانشاه وزیرشاه شجاع
۱۰ ـ اعظم قوام : حاج‌قوام‌الدین‌حسن رجوع به‌فهرست اعلام‌اول
۱۱ ـ اویس قره‌نی » » »
۱۲ ـ اهلی شیرازی » » »
۱۳ ـ ایاز » » »
۱۴ ـ انوری » » »
۱۵ ـ برهان‌الدین » » سوم
۱۶ ـ پیر گلرنگ «شیخ محمود عطار» : بنا بقول سودی پیروه‌رشد حافظ
۱۷ ـ پیر کنعان » » اول
۱۸ ـ تنوخی «ابوعلی المحسن» : ۳۲۷ ـ ۸۴ مرد سیاسی بوده در بصره در محضر علی الصولی وابی‌الفرج اصفهانی تعلیم گرفت ومدتی دربغدادوسپس دراهواز سمت قضاوت داشت . از مولفاتش : الفرج بعدالشدة که با مقدمه‌ای درتاریخ ادب شروع میکند و حکایات وامثال وداستانها دارد.
۱۹ ـ جامی رجوع به جلد اول
۲۰ ـ جلال‌الدین ملکشاه » » »
۲۱ ـ خسرو » » اول
۲۲ ـ سامری » » دوم
۲۳ ـ سری سقطی : صوفی واهل سنت ومعلم جنید متوفی بسال ۲۵۱ در بغداد :
۲۴ ـ سلمان ساوجی : رجوع به جلد اول
۲۵ ـ سلیمان » » »
۲۶ ـ سلمی » » سوم

Marfat.com

۲۷ ـ شاه شیخ‌ابواسحاق : رجوع به جلد اول
۲۸ ـ شاه منصور « دوم
۲۹ ـ شاه نصرت‌الدین « سوم
۳۰ ـ شاه شجاع « اول
۳۱ ـ شیخ امین‌الدین : از ابدال است بقول حافظ : دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدین که
یمن همت او کارهای بسته گشاد
۳۲ ـ شیخ مجدالدین : قاضی معاصر شاه شیج ابواسحاق
۳۳ ـ شیخ عطار رجوع به فهرست جلد اول
۳۴ ـ عضدالدین عبدالرحمی ایجی (قاضی) صاحب کتاب مشهور : مواقف در علم کلام
۳۵ ـ فندرمانی ـ : از شعرای حماسه سرای عرب جاهلی
۳۶ ـ کیقباد ، کیخسرو ـ کیکاوس رجوع به جلد سوم
۳۷ ـ حاج‌محمدعلی‌پاشا « « اول
۳۸ ـ مانی « « اول
۳۹ ـ مبارزالدین محمد : سرسلسلهٔ آل مظفر شرف‌الدین مظفربن مبارز الدین محمد
۴۰ ـ نجاتی : رجوع به جلد اول
۴۱ ـ نظامی : « « دوم
۴۲ ـ لیلی ومجنون « « اول
نامهایکه هیچگونه شرح و توجیهه ندارند از غایت شهرت آنهاست .

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com